انتشارات دانشگاه تهران
۱۷۷۱/۲
چاپ دوم

خلاصة التواريخ

جلد دوم

تالیف
قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی

تصحیح
دکتر احسان اشراقی

University of Tehran
Press
1771/2

Kholasat o Tavarikh

Vol.2

by:
Ghazi Ahmad e Ghomi

Edited by:
Dr. E. Eshraghi

ISBN: 964 - 03 -4925 - 9
بهای دورۀ دو جلدی: ۹۵۰۰۰ ریال

هفتادمین سال تاسیس دانشگاه تهران - ۱۳۸۳

۷۰ گنج از ۷۰ سال گنجینهٔ دانشگاه تهران

خلاصة التواریخ

جلد دوم

۴۱

پیشگفتار ناشر

گرچه دانشگاه تهران، هفتاد سال پیش پدید آمد، اما یک دهه و اندی پس از آن بود که انتشارات دانشگاه تهران در سال ۱۳۲۵ خورشیدی از آن رویش باشکوه، جوانه زد و بر شاخسارش شکوفه‌های خرد و اندیشه شکفتند و در همان سال نیز به بار نشستند. دیری دیگر، هنگامی که دانشگاه تهران درختی تناور شد، گشن و پر شاخسار، بر سرتاسر ایرانزمین سایه گستراند. انتشارات نیز هم گام با آن رشد شتاب‌آلود، پیشروی به عمق و درون را آغاز کرد تا بتواند از فرهنگ و دانش ره‌توشه‌ها به مشتاقان ارمغان کند.

اینک، که بیش از نیم سده از عمر انتشارات دانشگاه تهران، به مثابهٔ نخستین ناشر دانشگاهی ایران، می‌گذرد، مفتخریم اعلام داریم که در طول این سال‌ها بسیاری از متون پارسی را به همت استادان فرهیخته‌ای که از استوانه‌های علم و فرهنگ و ادب این سرزمین کهن بوده‌اند، از دهلیزهای تار تاریخ بیرون کشیدیم، به زیور چاپ آراستیم و به خواهندگان عرضه کردیم. همچنین می‌توانیم ادعا کنیم و بر این ادعا پای بفشریم که این انتشارات دانشگاه تهران بود که سرآغازگر آشنایی مردم میهنمان با آثار فرهنگی، متون و نیز نوشتارهای دانش جهانی شد،

و در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه تهران است که می‌توان تاریخ تطور علوم جدید را در سرزمین‌مان و در نیم قرن گذشته جستجو کرد. تا آن‌جا که امروز، شمار عناوین کتاب‌های چاپ نخست انتشارات دانشگاه تهران، فزون از دوهزار و هفتصد عنوان است.

اینک به فرخندگی هفتادمین سال پدیداری دانشگاه تهران، این اثر را که برگزیده‌ای از گنجینه‌های انتشارات دانشگاه تهران است به پاس گرامیداشت این سال، به همهٔ خواهندگان، به‌ویژه آنان که این شکوه ماندگاری، برآمدی بر تلاش سترگ آنان بود، ارمغان می‌کنیم.

باشد تا انتشار هفتادگنج از گنجینه‌های انتشارات دانشگاه تهران رهاورد پربار این سال باشد.

دکتر محمد شکرچی‌زاده

سرپرست مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران

بسم الله الرحمن الرحیم

خلاصة التواريخ

تألیف

قاضی احمدبن شرف الدین الحسین الحسینی القمی

۲

به تصحیح

دکتر احسان اشراقی

انتشارات دانشگاه تهران

شماره ۱۷۷۱/۲

شماره مسلسل ۴۹۲۵

منشی قمی، احمدبن حسین، ۹۵۳ - ۱۰۱۵؟ ق.
خلاصه التواریخ / تألیف قاضی احمدبن شرف الدین الحسین الحسینی القمی ؛ به تصحیح احسان اشراقی.ـــ تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات و چاپ، ۱۳۸۳.
۲ ج.ـــ (انتشارات دانشگاه تهران؛ ۱۷۷۱/۱، ۱۷۷۱/۲)
ISBN 964-03-9378-9: (دوره) ۹۵۰۰۰ ریال:
ISBN 964-03-4924-0 (ج. ۱)
ISBN 964-03-4925-9 (ج. ۲)
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
نمایه.
۱. ایران - - تاریخ - - صفویان، ۹۰۷ - ۱۱۴۸ ق. الف. اشراقی، احسان، ۱۳۰۷ - ، مصحح. ب. دانشگاه تهران. مؤسسه انتشارات و چاپ. ج. عنوان.
۸ خ ۸م / DSR ۱۱۷۶ ۹۵۵/۰۷۱
کتابخانه ملی ایران ۸۳-۲۵۲۳۳م

شابک ۹-۹۳۷۸-۰۳-۹۶۴ (دورهٔ دوجلدی) ISBN 964-03-9378-9 (2vol.set)
شابک ۹-۴۹۲۵-۰۳-۹۶۴ (جلد دوم) ISBN 964-03-4925-9 (vol. 2)
عنوان: خلاصةالتواریخ (جلد دوم)
تألیف: قاضی احمد قمی
تصحیح: دکتر احسان اشراقی
ناشر: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه
تاریخ انتشار: پاییز ۱۳۸۳ (چاپ دوم)، (چاپ اوّل ۱۳۶۲)
چاپ و صحافی: مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
مسئولیت صحت مطالب کتاب با مصحح است.

بها دوره دوجلدی : ۹۵۰۰۰ ریال

پست الکترونیک: Press@ut.ac.ir - آدرس سایت: Press.ut.ac.ir

فهرست مندرجات

عنوان | **صفحه**

عنوان | صفحه

عنوان	صفحه
ذکر آمدن سلطان زاده ولدعبدالله ازبک به مشهد مقدس معلی مزکی وتسخیر آن ولایت.	۸۹۵
شمه‌ای ازوقایع مشهد مقدس معلی.	۸۹۷
ذکر رفتن خسرو همایون به‌جانب اصفهان .	۹۰۲
ذکر احوال مقرون به‌وبال بکتش افشار .	۹۰۳
سال چهارم از سلطنت آن برگزیدهٔ خالق افلاک وانجم برسریر سلطنت و شادمانی ونصرت و کامرانی .	۹۰۶
ذکر یاغی شدن یعقوب ذوالقدر وگریختن به قلعهٔ اصطخروتوجه و رفتن خلاصهٔ اولاد خیرالبشر به ییلاق قصرزر.	۹۰۸
ذکر شمه‌ای از بقایای احوال امرای خراسان وطغیان [ازبکان].	۹۱۳
ذکر تتمهٔ احوال مقرون به‌وبال یعقوب خان وگرفتاری وقتل وی به تأیید ملک منان	۹۱۵
اختلافات نسخهٔ برلن بانسخهٔ اصل .	۹۲۵
فهرست اعلام.	۱۰۹۵

یادآوری

همانطورکه در مقدمهٔ مجلد اول اشاره گردید ، نسخهٔ برلن که در کتاب با علامت اختصاری « لن » نامیده شده ، علاوه بر نواقصی که نسبت به متن اصلی دارد ، حاوی‌مطالب اضافی دیگری نیز هست که به علت اختلافات بسیار ، آوردن آنها در حاشیه ممکن نبود و ناگزیر به پایان کتاب احاله گردید.

اضافات این نسخه — در بحش پایانی - وقایع تاریخی‌متن را از سال ۹۹۹ هجری قمری (که مشترك بین چهار نسخهٔ دیگر است) تا سال ۱۰۰۱ پیشتر می‌برد و چون واجد نکات مهمی درتاریخ دوران صفوی است، به یقین مورد استفادهٔ علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت .

تمهید[1] سخن در ذکر جلوس شاه جلیل ابوالمظفر شاه اسمعیل ثانی برسرپرسلطنت وجهانبانی

چون قلم تقدیر ملک قدیر سلطنت ایران‌را به نام[2] نامی شاه اسمعیل رقم زده بود کوشش برادران کامکار وعمو[3]زادهای نامدار فایده نداد ووی نوزده[4] سال وشش ماه تمام به مقتضی حکمت[5] کریم ذوالجلال ودانای کل حال در قلعهٔ قهقهه بود چنانچه در اواخر شهر شعبان سنهٔ ۹۹٤ او رابه قلعه[6] بردند درشبی که‌شاه جمجاه رحلت نمود، افشار[7] آقای افشار[8] به‌سرعت هر چه تمامتر روز دوشنبه بیست ویکم که هفت‌روز در راه بود خود را به قلعه رسانیده این خبر می‌دهد. در آن اوان زیاده ازهفت‌نفراز هواخواهان[9] درنزد آن‌شهریار حاضر نبودندوبیست‌وپنج نفر از[10] قراجه داغیان درقلعه بودند. آن حضرت هریک[11] از ایشان را به‌مهمی‌نزد خودطلب کرده یکان یکان را فرمود[12] تاگرفتند وچند نفر از محبان که در بیرون قلعه بودند به درون آورده لوای استیلا برافراخت. خلیفهٔ انصار بالشکر بسیار در آن حوالی مسکن داشت ونقش مخالفت آن حضرت را در لوح خیال می‌نگاشت نوکران خود را یک‌یک ودو دو به‌درون‌قلعه می‌فرستاد تاجمعیت ساخته (یکبار هجوم آورند. شاه اسمعیل ازین مکر اطلاع یافته ایشان را گرفته به‌جایی محبوس ساخت)[13] خلیفهٔ انصار چون دید که از رفتگان مانند مسافران بادیهٔ عقبی[14] مطلقاً خبر نمی‌آید، دیگرکس به‌قلعه نفرستاد[15]. امرای[16] عالی‌تبار [۹٥٤] مثل سهمان خلیفه و[17] فرخزادبیک کنگرلوواحمدبیک ایشک آقاسی ودیگر غازیان جرار[18] وقورچیان نامداراز هر دیار به‌خدمت آن حضرت می‌آمدند وبه سعادت ملازمت مشرف می‌شدند. انصار خلیفه با خویش وتبار از خوف آن سپاه بسیار خایف وهراسان گشته روزبخت اوتیره و سیاه شد و از خوف رسالتی‌مشتمل بر عجز وانکسار ومشعر به‌استغفار مصحوب یکی از معتمدان‌خود به‌درون قلعه‌نزد آن حضرت[19] فرستاد. وی رسالهٔ او را معروض رای منیر گردانید که انصار خلیفه بنابر جرایمی که تاغایت از او[20] صدور یافته تاب[21] نظر کیمیا اثر ندارد واگر مرحمت وعاطفت شاهی او را به‌جان امان دهد از مکارم خسروی بعید[22] نمی‌نماید. آن حضرت‌پیغام شفقت‌آمیز[23] به‌وی فرستادو[24]

۱- ن: گفتار در جلوس‌شاه اسمعیل که‌به توفیق‌ملک‌جلیل از قلعهٔ‌قهقهه‌بیرون آمده و وقایع که در آن اوان گذشت ۲- م: ونامی ۳- ن: عمزادهای ٤- ب: لوره
٥- ن: «حکمت» ندارد ٦- ب،م،ن: درقلعه ۷- ن: از افشار ۸- م،ن: «افشار» ندارد
۹- ن: «هوا خواهان» ندارد ۱۰- ن: از هواخواهان. ب،م: ازهواخواهان‌از ۱۱- ب،م: یکی ۱۲- ن: فرمود که ۱۳- ب،م،ن: بین‌دو هلال‌راندارد ۱٤- ن: گیتی ۱٥- ن: فرستاد
۱٦- م: وامرا ۱۷- ن: «و» ندارد ۱۸- م،ن: جراربود ۱۹- ن: «آن‌حضرت» ندارد
۲۰- م: «او» ندارد ۲۱- م: باب ۲۲- م: نعید ۲۳- م: امیر ۲٤- مز،ن: «و» ندارد

خلیفهٔ انصار با تیغ و کفن به درگاه خسرو صف شکن شتافت.نظم:[۱]

به‌امید لطف شه کامکار	امان خواه آمد[۲] درون حصار

کفن رابه‌گردن[۳] درآویخته	سرشک ندامت زرو[۴] ریخته

آن حضرت ازغایت مرحمت وعنایت خلعت فاخر[۵] به وی[۶] شناخت کرده اعزاز واحترامش نمود. بیت:[۷]

شه ازتاج‌عزت سرافراختش	کرم کرد بسیار بنواختش

زبالانشینانش[۸] برتر نشاند	چه‌برترکه برکسی زر نشاند

آن حضرت در روز سه‌شنبه بیست‌و[۹] دوم شهر صفر باعساکرنصرت مآثر از قلعه‌بیرون آمده درآن حوالی نزول اجلال فرمود. نظم[۱۰]:

آفتابی روی بنمود[۱۱] ازسپهر جسم و جان[۱۲]	کز فروغ ماه رخسارش منورشدجهان

صبح عیسی‌دم‌جهان[۱۳] مرده‌رادل‌زنده ساخت	گوئیا روح‌الله آمد برزمین از آسمان

در آن[۱۴] اثنا حیدر سلطان باپسران وقورچیان ترکمان وجمعی ازبهادران به اردوی همایون ملحق شده[۱۵] به‌عز بسا طبوسی سرافرازگشتند وهرروز ازاطراف وجوانب جمعی کثیر به اردوی شاه عالمگیر درآمده[۱۶] در دو روز عدد آن لشگر عالمسوز به سی‌هزار رسیده آن حضرت برکمیت کوه‌پیکر سوار شده چون آفتاب جهانتاب به‌حرکت طبیعی به‌بلاد شرق روی نهاد[۱۷]. بیت[۱۸]:

قیامت نمودند پیرو جوان	که خورشید شد سوی مشرق روان

بعد از آن اعلام ظفر اعلام به جانب دارالسلطنهٔ قزوین روان شد.شعر[۱۹]:

شتابان شد آن سیل دریا شکوه	که نزدش یکی بود دریا وکوه

دوصدکوه‌گرد از ثریا گذشت	زمین را سراز عرش والا گذشت

روز پنجشنبه بیست‌وچهارم[۲۰] موضع بافت محل نزول معسکر ظفراثرگردیده ازکثرت سپاه، عرصهٔ آن زمین فراخ تنگ‌تر از حلقهٔ میم وثقبهٔ[۲۱] سوزن‌نمود.روز جمعه بیست‌و[۲۲] پنجم‌در ارشق‌فرود آمد[۲۳].روز شنبه بیست‌وششم چتر همایون فال سایهٔ اقبال برفرق ساکنان دارالارشاد اردبیل انداخت وچون آیت رحمت[۲۴] نازل آن خطهٔ[۲۵] طیبه‌گشت ودر منزل سیادت و نقابت‌دستگاهی

۱- م: ندارد ۲- ن: شد .م: ندارد ۳- م: به‌گردون ۴- ن:ازو
۵- ب، م، ن:فاخره ۶- ب،م،ن:بروی ۷- م:ندارد ۸- ب، م: بالانشیناش
۹- مز،م،ن: «و»ندارد ۱۰-م:ندارد ۱۱-ن:رخ نموده ۱۲- م:چشم‌جهان ۱۳- ب،-م:جهانی ۱۴م: دراین.ن: درین ۱۵- ن:شدند ۱۶- ن: در آمده دردرون آمد- در دو روز ۱۷- م، ن: نمود ۱۸- ن: بیت. م: ندارد ۱۹- ن: بیت. م: ندارد
۲۰- ب، ن: ۲۴ ۲۱- م: سقبه ۲۲- مز، ب، ن: «و» ندارد ۲۳- م: آمده
۲۴- ب،م: رحمت‌خطبه‌طیبه ۲۵- م: خطبه

امیر ابوالولی انجو که در آن اوان متولی حظیرهٔ مقدسه بودند[۱] فرود آمدند ومدت هفت روز در منزل ایشان [۴۹۰] بسر برده[۲] مدار اخراجات خاصه[۳] از پوشش وخورش ازسرکار نقابت منقبت[۴] مشارالیه بود چنانچه مبلغهای کلی صرف آنها شده بود. شاه[۵] کامیاب انواع تفقدات و نوازشات نسبت به‌وی مبذول داشتند[۶] وبعد از چند روز متوجه زیارت حظیرهٔ[۷] مقدسه وروضهٔ[۸] متبرکه شد.[۹] نظم:[۱۰]

درآمد به آن روضهٔ جان سرشت ... قیامت‌ندیده شد اندر بهشت
چوکرد آسمان قدر عالیمقام ... طواف‌چنان‌کعبه‌ای را تمام
برون آمد آن ماه ناکاسته ... لب از آستان بوسی آراسته

وبه ایثار[۱۱] ونذور وصدقات به اصحاب استحقاق وارباب حاجات اشارت نمود. بیت[۱۲]:

بداد آنقدر نقد وجنس و[۱۳] برات ... که شد فرض برصدقه خواران[۱۴] زکات

در روز جمعه سیم شهر ربیع‌الاول آن زبدهٔ ارباب دول[۱۵] از بلدهٔ اردبیل بیرون آمد.شعر[۱۶]:

برآمد زکوس روار و غریو ... غریوی‌کز آن شد سراسیمه دیو
زبانگ دهل‌گوش بگرفت ماه ... زگرد سپه مهر گم‌کرد[۱۷] راه
ته نعل اسبان‌کواکب فشان ... زمین داده ازچرخ گردان نشان
زپرچم همه طوقها مشکبار ... چو مجنون ژولیده موسایه‌دار

قریهٔ خانه شیر را از فرنزول موکب ظفر اثر رشک گلستان‌ارم‌ساخت. در آن مقام‌امیره[۱۸] سیاوش ولدامیره[۱۹] ساسان حاکم گسکر[۲۰] به‌اردوی‌گردون شکوه ملحق شد ودر آن منزل خبرگرفتاری سلطان مصطفی میرزا وبرادران حسین بیک یوزباشی از ملازمان حاجی ویس‌بیک‌بیات[۲۱] رسید. مشارالیه به جلدوی آن خدمت به رتبهٔ[۲۲] امارت سرافرازگردید[۲۳]. صباح ازآن یورت نهضت‌کرده ازتوتون[۲۴] سبزگذشته[۲۵] نزول فرمودند. روز دیگر عساکر[۲۶] ظفر مآثرروانه شده، چمن سازوقمش مخیم سرادقات عزوجلال‌گردید.در آن مقام حاکم‌همدان فولاد خلیفهٔ شاملو به‌معسکر ظفر اثر پیوسته در سلک امرای‌عظام منتظم‌گشت.شاه اسمعیل یکروز در آن مقام توقف نمود در آن

۱- ن: بود ۲- ن: می‌بردند ۳- ن:«خاصه» ندارد ۴- ن:پناه
۵- م،ن:«شاه»ندارد ۶- م:داشته‌اند. ن: داشته ۷- ب،م،ن:حضرت حظیره
۸- ب،م:روز ۹-م: «شد»ندارد ۱۰- ن:بیت.م:ندارد ۱۱-ب:به‌ایثار.م،ن: باایثار
۱۲- ب: شعر. ن: بیت. م: ندارد ۱۳- م : «و» ندارد ۱۴- م: خاران
۱۵- م،ن:دولت ۱۶- ب،ن:بیت.م: ندارد ۱۷-ب، م:کرده ۱۸-م:امیر
۱۹-ب، م،ن: امیر ۲۰- م: لسکر ۲۱- ن:ایل بیات
۲۲- ن: مرتبه ۲۳- ب،م،ن:گردیده ۲۴-ن:لولون ۲۵-ب،م،ن:گشته
۲۶- م:عسکر

وقت حکم اشرف صادر[1] شد که مرادخان نبیرهٔ منتشا سلطان استاجلو چون نظر بر سلطنت شاهزاده سلطان حیدر داشته[2]، چشمهایش رااز کاسهٔ سربیرون آوردند[3]. بنابراین پیره[4] محمدخان استاجلو که رفیق اوبود اوراکور ساخته روانهٔ اردبیل گردانید. درهفتم ماه مذکور شاه مؤید کوچ کرده، در اثنای راه نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا که منصب ایشک آقاسی باشی خاقان علیین آشیان بدو متعلق بود روز پنجشنبه بیست‌وچهارم شهر صفر از قزوین احرام بسته ارباب قلم از مستوفیان میرزا شکرالله ومیرشاه غازی واز ناظران بیوتات میرزا سلمان و نویسندهٔ لشکر ووزیر ومستوفی قورچیان وسایر عمله[5] بیوتات وشاهوردی بیک یکان استاجلو واثاث تمامی بیوتات و علمها ونقاره‌خانه که تمامی در رکاب نواب میرزایی بودند به‌شرف ملازمت سرافراز گشته[6] نواب میرزایی به تقبیل انامل فیاض شاه جمجاه[7] مشرف گشته [۱۶۹ ع] از عالم زبان آوری وخوش ذاتی وسعر که آرایی مضامین این ابیات را به سمع عالی نواب شاهی رسانید. نظم:[8]

که ازجان ترابنده و[9] چاکرم ❊ زخاک درت کرده بخت افسرم
زتقصیر خدمت سرافکنده‌ام ❊ درین[10] جرم تازنده شرمنده‌ام
به کوی تو از دولت آگاهیم ❊ گدایی کویت به از شاهیم
بجای بدی نیکی آور به‌پیش ❊ که آخرنکویی کند کارخویش

وموکب اعلی پس از قطع بوادی[11] وصحرا در روز سه‌شنبه هفتم درچمن میانه نزول اجلال واقع شد. روز پنجشنبه حوالی[12] سرچم مخیم سرادقات عزو جلال گردید واز آنجابه نیک پی‌آمده روزشنبه دهم‌به زنجانه[13] رود فرود آمده دراین روز به‌واسطهٔ خوبی ساعت جمعی کثیر ازامرا مثل حسین سلطان[14] سولاخ تکلو و[15] پیره[16] محمداستاجلو در ملازمت شاهزاده امامقلی‌میرزا و امرای طالش‌و[17] صدر و قاضی معسکر وعلما ونویسنده‌های دفترخانهٔ[18] همایون و سادات و اکابر واعیان ممالک محروسه به عزبسا طبوسی مشرف گشتند. روز دیگر در بلدهٔ سلطانیه نزول فرموده به‌تماشای گنبد آمدند اما به‌زیارت حضرت مولانا[20] تاج‌الدین حسن کاشی نفرسودندو[21] از آنجا کوچ برکوچ از راه جکی‌جکی[22] روز پنجشنبه شانزدهم ماه مذکور به‌حوالی شهر آمده[23] در آسیا رود اردوی همایون نزول فرمود[24] در روز جمعه هفتدهم، میر سراج‌الدین شاقمی[25] که وزیر سلطان حیدر میرزا بود چون به سجده مشرف شد[26] او را به‌حیدر سلطان گذرانیدند[27] ونظرعلی

۱- م: گشت. ن: گشته ۲- ب، م، ن: داشت ۳- ب، م: آورند ۴- ب: پره. ن: ندارد
۵- ن: عمله وفعله ۶- ب، م، ن: گشتند ۷- ن: جهان ۸- م: ندارد
۹- م: «و» ندارد ۱۰- ن: وزین ۱۱- م: بودی ۱۲- م: جوانی ۱۳- ب: سربخانه- رود. م، ن: سربخانه فرود ۱۴- ن: سلطان و ۱۵- م: ندارد ۱۶- ب: پیره
۱۷- م: ندارد ۱۸- ن: لشگرودفترخانه ۱۹- ن: گردیدند
۲۰- م: مولی ۲۱- م: «و» ندارد ۲۲- ن: «جکی» ندارد ۲۳- م: آمدند
۲۴- م: «فرمود در» ندارد ۲۵- ب، م، ن: شاه‌قمی ۲۶- ب، م: گشت ۲۷- ن: سپردند

بیک پسرحسین بیک یوزباشی استاجلو را دست بسته آورده بخشیدند ونفس بیک کیسه مال را به قتل آوردند.[1] امرایی که در شهر به‌حفظ وحراست شهر مشغول بودند مثل خلفا و[2] قلی بیک افشار ومحمدقلی خلیفهٔ ذوالقدر مهردار و شمخال سلطان[3] و امیراصلان بیک و[4] میرزاعلی سلطان[5] قاجار در خدمت شاهزادهای‌نامدار سلطان سلیمان میرزا و سلطان محمود میرزا و سلطان احمدمیرزا به شرف پایبوس[6] شاه‌عالمیان سرافرازگشتند وآن بلدهٔ جنت مانند از نزول موکب همایون غیرت افزای گردون شد و شعرای نامدار در باب جلوس آن حضرت فکرها نموده[7] از آنجمله بعضی‌ابیات ثبت‌افتاد. نظم[8]:

شکر که از مقدم شاه جهان　　عالم پیر از سر نوشد جوان
داشت زاول[9] فلک اندر خیال　　آنکه کند بندگی او به‌جان
لیک نمی‌شد ز قصا مرتسم　　صورت این حال به‌لوح بیان
عاقبت الامر نمود آشکار　　آنچه به‌دل‌داشت زمردم‌نهان
چونکه به توفیق الهی گرفت　　مسند شاهنشه جنت مکان
آمده تاریخ جلوسش زغیب　　«شاه قوی طالع صاحبقران»

(وایضاً[10] فی‌تاریخه. شعر[11]:

گل گلشن شاه جمجاه غازی[12]　　چو جا کرد برتخت دولت به عزت
گل‌فتح و[13] دولت شکفت‌و[14] رقم شد　　پی‌سال شاهی‌گل فتح و[15] دولت)[16]

وافصح الشعراء[17] المتأخرین مولانا محتشم کاشی دراین باب سی‌ودوبیت در سلک نظم‌آورده که هر[18] مصراعی تاریخ جلوس آن حضرت است. فی‌التاریخ.[19] [۴۶۲]

شعر[20]:

به که درین گفته معجزبیان　　درج بود نام خدای جهان
شکر که قیوم کریم احد　　جان ده پوزش طلب جان ستان
پایه ده[21] عقده زگیتی گشای　　پادشه ملک به حارس رسان
کرد اگر حکم که[22] شاه سلیم　　ماه ملک فطرت جم پاسبان
بار جنان بست ز اقدام این　　دل ز بقا کند وز[23] آثار آن[24]

۱- م،ن،: آوردندو　۲- م،ن: «و» ندارد　۳- ب: سلطان میرزا واصلان بیگ. م: سلطان‌میرزا اصلام بیگ　۴- ن: وعلی‌بیگ　۵- م: سلطان‌بیگ　۶- ب،م،ن: پابوس
۷- م: نمودند　۸- م: ندارد　۹- مز،ب: زوال　۱۰- ب، بنده‌گی　۱۱- م: ندارد
۱۲- م: «غازی» ندارد　۱۳- ب،م: «و» ندارد　۱۴- ب.م: «و» ندارد　۱۵- ب،م: «و» ندارد
۱۶- ن: بین‌الهلالین را ندارد　۱۷- م: الشعر　۱۸- ن: «هر» ندارد
۱۹- ب،م،ن: «فی‌التاریخ» ندارد　۲۰- ب، م: ندارد. ن: نظم　۲۱- م: یارده
۲۲- ب، م: «که» ندارد　۲۳- ب،م: در　۲۴- ن: این بیت را ندارد

خورد بهم[1] حد جهانی ولی — شد بد می‌تازه زمین و زمان[2]
از که زشاهی که به اقبال اوست — فتنهٔ ایام ز سردم نهان[3]
شاهسواری که زشاهان بود — امجد و[4] اشجع به کمال و[5] توان
شیر مصافی که به هیجا در آب — جسته مبارز به بنان سنان[6]
کوه شکوهی که زتمکین نهاد — بزم تعین به اساسی گران[7]
صاحب عالم که ازو برقرار[8] — مانده[9] رفاهیت کون و[10] مکان
باد برین طرفه بنا از نشاط — تا ابد این بانی صاحب قران
عزلت ده روزهٔ او را بلی — باد بدل خسروی جاودان
هست محال اینکه ببندد به فکر — آدمی این عقد درر عقده سان
عقده[11] به این عقد که بست ازجمل[12] — از ره علم ای ملک[13] نکته‌دان
حال تو انصاف دهای نامور — چون کنی آن[14] نقد سلیم امتحان
کان زر توسکه شاهی که کرد — سکه در ابیات به قلب ولسان
قاعده بود اینکه شود نام شه — زیور این عقدهٔ معجز نشان
شد چو به این بحر دلی[15] آشنا — محتشم طالب کامل بیان
جز به تکلف چوبداز[16] چاره دور — دولت گنجیدن اسم اندر آن[17]
اسم علی جست[18] دل ازبهر این — کس کند از اسم معما عیان[19]
صاحب این نام شود ز اجتهاد — عون سران و ملک قیصران[20]
دوش به آفاق زروی[21] سپهر — مژده رسانید بشیری[22] که هان
گرچه شد ازوادی طهماسب شاه — شادی و[23] اصلاح جهان بر کران
وان شه پردبدبه[24] کرد از صفا — جانب فردوس عماری روان
مصلحی آمد که نکوتر نهاد — قاعده‌های[25] نو این خاکدان
این[26] ملک ملک ستان کبیر — وین شه[27] کامل نسق کامران
گرچه به لوح دل دانای خود — زد رقم از[28] مدت امن و[29] امان

۱- م: نهم ۲-م: وزمان ۳-ن: این بیت را ندارد ۴- م: «و» ندارد
۵- م: «و» ندارد ۶- م: نیان‌سنان ن: بنان وسنان ۷- ب، م: به‌اساس دگران
۸- ن: بردبار ۹- مز، م: ماند ۱۰- م: «و» ندارد ۱۱- ن: عقد
۱۲-م، ن: خجل ۱۳- م: ای‌فلک. ن: این‌فلک ۱۴- ن: این ۱۵- م: دل. ن: دلم
۱۶-م، ن: بود از ۱۷-م، ن: اندرون ۱۸- ب، م: حست ۱۹- ن: برون
۲۰- ب: قصیران ۲۱- م: بروی ۲۲-ن: بشیرین ۲۳- ب، م، ن: «و» ندارد
۲۴- ب: دیده. م: دیده نکرد. ن: دیده که کرد از صفا ۲۵- م، ن: قاعدهای
۲۶-م: ای ۲۷-م: شاه ۲۸- ب، م، ن: «از» ندارد ۲۹-م: «و» ندارد

بیش زهرپاد شهی[1] کسوس بیم کوفت در اصلاح سهم جهان
باد[2] ازو دوربه دوران که هست پادشه و شیردل و نوجوان[3]
سی‌نگرد دل چو بهر مصرعی کامد[4] یک فکرازاین[5] داستان
هست بدانسان که به‌رمز وحساب فهم شود سال جلوسش از آن

شاه عالمپناه چند روز در آسیا رود توقف کرده دربارهٔ اختیار[6] ساعت[7] وداخل‌شدن به‌دولتخانهٔ مبارکه[8] وجلوس سلطنت تأمل تمام داشتند ومولانا الیاس[9] اردبیلی خال غفران پناه جنت مکانی مولانا احمد اردبیلی[10] که در علم[11] نجوم سرآمد عصر بود دربیست‌وهفتم‌شهر جمادی الاول سنهٔ مذکوره اختیار کرده بود. شاه عالمپناه تا آن‌روز در[12] نزول دولتخانهٔ مبارک[13] متأمل بودند. اول‌قرار دادند که در همان سرزمین منازل ساخته دیواری به طریق‌قلعه وخندق ترتیب دهند. آخر[14] خلاف آن[15] رای کرده به باغ سعادت‌آباد که نمونه‌ای[16] است ازگلستان‌ارم[17] و عماراتش[18] چون اطباق افلاک سربلند تشریف فرمودند که در آنجا بسر برده تا خوب شدن ساعت اتفاقاً[19] مرضی طبع اقدس نیفتاد میوهٔ نارسیده باغ را حکم تالان فرمودند و اثری از آن سوای[20] انگور نماند. قرار به‌خانهٔ حسین قلی خلفا روملوداد [۴۹۳] که‌او در آن اوان از مقربان درگاه عالمیان[21] بوده[22] نواب عالمپناه[23] مقرر فرمودند که دوازده هزارکس نگاه‌داشته بعد ازمن او خلیفه باشد ودر روز یکشنبه ۹ ۱ شهر مذکوره[24] بدان منزل رفته بعضی عمارات‌و تغییرات فرمودند. چند روزی که ازاین گذشت امراواعیان هرکدام از ترس‌شاه جهان[25] خایف وهراسان[26] که مبادا خیالات فاسدهٔ ایشان راکه قبل ازاین نموده بودند منهیان به‌عرض‌اشرف رسانند وهمگنان در بیم بودند. و هم در آن اوان حاجی اویس‌بیک بیات که شاهزاده سلطان مصطفی میرزا راگرفته بود[27] به درگاه عالمپناه آورد[28] به شرف‌تقبیل‌انامل شاه[29] نامدار و برادر بزرگوار مشرف گشت رقم عفو و اغماض برجرایم اعمال اوکشیده منظور نظر کیمیا اثرگردید و در سلک وجرگهٔ سایر[30] شاهزادهای نامدار انتظام یافت. و هم دراین‌ایام‌روز[31] سه‌شنبه ۲ ۱[32]

۱- ب،م،ن: پادشه ۲- م: باد از دور.ن: بادهم ازدور
۳- ب،م،ن: پادشه شیردل نوجوان ۴- م: کامده ۵- ب،م،ن: درین
۶- ب،م: اختیار و ۷- ن: ساعت او ۸- ب،م،ن: در ۹- ن: لیاس
۱۰- م: ادبیلی ۱۱- ن: علوم ۱۲- ب،م،ن: «در» ندارد ۱۳- ب،م،ن: مبارکه
۱۴- ن: آخرالامر ۱۵- ن: «آن» ندارد ۱۶- ن: نمونهٔ ۱۷- ن: ارم بود
۱۸- ن: عماراتش ۱۹- ب،م،ن: اتفاق ۲۰- س: سوی ۲۱- ب: عالم نیاه
۲۲- ب،م،ن: بود و ۲۳- ب، م،ن: کامیاب عالم‌پناه ۲۴- ب،م،ن: مذکور
۲۵- ب،م،ن: جمجاه ۲۶- ن: هراسان بودند ۲۷- م: بودند ۲۸- م: آوردو
۲۹- ن: شاهزاده ۳۰- ن: «سایر» ندارد ۳۱- م: در روز ۳۲- ن: بیست‌ویکم

ربیع الاول شاهقلی بیک برادر حسین بیک اخته عمر رابادده[1] سلطان‌مصطفی به‌قتل‌آوردند. وهم دراین[2] ایام، ملازمان شاهزاده پریخان خانم را جواب دادند وجمعی از قورچیان ومقربان که مصاحب سلطان سلیمان میرزا بودند از ملازمت اخراج فرمودند[3] و روز پنجشنبه غرهٔ شهر[4] ربیع الثانی سنهٔ مذکوره، قلی بیک افشار پای بوس منصب قورچی باشی نمود ومحمود[5] بیک افشار از حکومت ساوه عزل شده به حکومت کرمان ماموگشت. وهم درین ایام‌حکم شدکه عیسی‌خان وسیماوون و آقا جمالی و اسکندربیک افشار را از[6] قلعه بیرون آوردند[7] و در روز سه‌شنبه ۲شهرمذکور شیخ زادهٔ استرآبادی‌راگرفته[8]قطع[9] اعضای‌او کرده آخر درمیدان سوختند[10].
در روز دوشنبه پنجم[11] شاهولی حمامی به قتل رسید و بیست و پنج نفر از قورچیان افشار از ملازمت اخراج شده این بیت را نوشته بدیشان فرستاد.[12] شعر:[13]

قتل این بنده به شمشیر توتقدیرنبود ورنه هیچ از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود

وهم دراین روز بشارت بیک افشارایشک آقاسی حرم را به‌هزار توسان‌گذرانیده[14] وقرباغه رانیز اخراج فرمودند. هم در آن اوان[15] مرتضی قلی‌سلطان‌پرناک که میرصاحب‌قشون‌ودردارالسلطنهٔ اصفهان قشلاقچی[16] بود و[17] ولی سلطان قلخانچی اغلی حاکم شیراز با عساکر خود به‌درگاه آمده منظور نظر[18] شهریار فریدون فرگردیدند وهمچنین اعیان دولت وارکان حضرت وحکام و داروغگان وسادات وقضات ومشایخ وموالی وصدور واهالی‌وکلانتران وسرداران وسرخیلان اعراب واحشام ومستحفظان حصون وقلاع ومقیمان صحاری‌وجبال‌وسایر[19] سکنه‌وعموم[20] متوطنهٔ[21] ممالک به درگاه عالی آمدند[22] وازدحام مردم به مثابه‌ای شدکه درکوچه‌ها راه ترددمشکل بود.

چون سابقاًذکر[23] رفت که امراء از افعال‌وارادات[24] خود خایف‌بودند، اتفاقاًشرح آنها را به مسامع عز وجلال رسانیدند خلفایی که آن همه عزت وتقرب داشت‌او را از منصب خلافت عزل فرموده هردوچشمش را[25] کندند واو را در روز دوشنبه ۲۱شهر ربیع الاول سنهٔ مذکوره از دارالسلطنه اخراج فرمودند[26] واو را روانهٔ دامغان‌گردانیدندکه درآنجا ساکن باشد وجای او را به نورعلی خلفا ولدبلغار خلیفهٔ روملو در روز جمعه ۹[27] شهر ربیع الثانی سنهٔ مذکوره شفقت

۱- م، ن: باده‌تن. ب: ده دن ۲- ب، م، ن: درسال وایام

۳- ب: فرمودند در .ن: کرده در ۴- م: «شهر» ندارد ۵- ب،م،ن: محمد

۶- م: زقلعه ۷- ب: آورند ۸- م،ن: گرفته بودند ۹- ب: قطع نظر

۱۰- ن: سوختند و ۱۱- م: «پنجم» ندارد ۱۲- م: فرستاده ۱۳- م: ندارد

۱۴- ن: گیراینده ۱۵- م: «اوان» ندارد ۱۶- ن: قشلاق‌سی‌نمود ۱۷- م: «و» ندارد

۱۸- م،ن: نظرکیمیا اثر شهریاری ۱۹- ن: «سایر» ندارد ۲۰- ب،م: عموم و

۲۱- م: مستوطنه ۲۲- ب،م: آمده‌اند ۲۳- م: مذکور ۲۴- م: ارادت

۲۵- ن: «را» ندارد ۲۶- ن: نمودند ۲۷- ن: «۹» ندارد

کرده[۱] تاج مرصع وجیقهٔ [۶۹۶] مرصع و کمرمرصع و چهارقب وقبای زربفت بدوعنایت کردند وامیر اصلان بیک افشارکه از فدویان[۲] درگاه بود روانهٔ شوشتر گردانیدند[۳] و چون به مسامع عزوجلال رسیده بود که از متولیان[۴] امور شرعیه واوقاف ممالک محروسه عموماً وآذربایجان خصوصاً خیانتها صادر شده همگان را معزول فرموده تولیتها[۵] مخصوص بخود ساخته نواب تعیین فرمودند. و[۶] هم در آن اوان انشای[۷] دیوان اعلی راکه جمعی در عزای آن‌بودند به میرزا محمد[۸] که در آن فن عدیل خود نداشت تفویض فرمودند و در ۲۳[۹] ماه ربیع الثانی سنهٔ مذکوره میرزا شکرالله را وزیر ساختند و سیادت پناه امیر شاه غازی راکه از سادات حسینی اصفهان[۱۰] بود مستوفی گردانید میرزا هدایت‌الله را ناظر دفترخانهٔ همایون‌نمودند و[۱۱] میرزا شکرالله به تاج ساروق وخلاع فاخره سرافرازشد[۱۲]. و هم دراین روز سارولاجین‌والله قلی‌بیک‌اولاد[۱۳] شاهقلی سلطان استاجلو به دست غازیان به قتل آمدند. و هم در این روز (حکم مطاع به نفاذ پیوست که اویماق استاجلو وقاجار وورساق ویای برد لوکشیک نیایند)[۱۴]. هم دراین روز اولاد امجادایالت پناه حیدربیک‌ترخان حاکم قم، ابراهیم بیک به منصب جباچی وادهم‌بیک به منصب قیچاچی سرافراز شدندو[۱۵] اسلمش بیک ولد شاهرخ خان ذوالقدرکه در قلعهٔ اصطخر محبوس بود قیجاچی باشی شد[۱۶] واکثر امرا در این روز به‌خلعت شاهانه سرافرازگشتند وحضرت ابوالمعصوم میرزا موسیلو قوم نیزکتابدار شد. چون شاه[۱۷] همایون از بودن منزل‌خلفا دلگیر شده، درین روز به دولتخانهٔ مبارک آمده[۱۸] چون به درب‌اعلی که[۱۹] آله‌قاپی‌گویندرسیدند، پیاده شده آستانه را بوسه دادند و پیاده به درون رفتند و شروع در تصرف منازل امرای پریخان خانم که‌در حوالی دولتخانه بود نمودندو تغییر وتبدیلات‌بسیار فرمودند[۲۰]. در روزی[۲۱] از روزها که شاه عالم[۲۲] آرا اکثر منازل شاه جمجاه را فرود آورده تل خاکی شده بود، به نواب سلطان ابراهیم‌میرزاخطاب‌فرمودند که (اینها را چون‌خراب‌نمودم؟ نواب‌میرزایی‌در جواب‌فرمودند[۲۳]) که بلی اگر سلاطین روم وهندوازبک براین‌می‌شدنداین کار نمی‌توانستند[۲۴] کرد. وهم در روز بیست وپنجم شهر مذکور نواب سلطان ابراهیم میرزا پابوس منصب دیوان بیکی[۲۵] کرده مهر بر

۱- م،ن: «کرده» ندارد ۲- ن: قدیمان ۳- ن: کردند ۴- م: متوالیان
۵- م، ن: تولیها. ب: تولیتها را ۶- م: «و» ندارد ۷- م: انشاء و
۸- م،ن: محمد ۹- م: بیست‌وسیم ۱۰- م:ن‌اصفهانی ۱۱- م: «و» ندارد
۱۲- ن: شده ۱۳- م،ن: واولاد ۱۴- ب، م،ن: بین‌الهلالین بعداً آمده
۱۵- ب،م،ن: وهم‌دراین‌روزحکم‌جهان‌مطاع به‌نفاذ پیوست که اویماق‌استاجلو وقاجار وبای بود
۱۶- ن:شده ۱۷- ن: لواب ۱۸- م،ن: آمده ایشان ۱۹- م،ن:«که» ندارد
۲۰- م،ن: نمودند ۲۱- ب،م: روزی که ۲۲- ب، م، ن: عالم پناه
۲۳- من: بین‌دوقلاب‌راندارد. ازنسخه ب اضافه‌گردید. ن: اینها را خراب نمودندنواب میرزایی در جواب فرمودند که ۲۴- م: نمی‌توانست ۲۵- ب: دیوان یکی

ظهر احکام زدند ومقرر فرمودند که در هفته دو روز نواب میرزایی ومیرزا شکرالله در ایوان عدالت که شاه جمجاه در محاذی درب[1] دولتخانهٔ مبارک ساخته بود نشسته پرسش مردم نمایند و پروانچهٔ اشرف نوشته تسلیم کنند. اتفاقاً در آن زمان امن و امان چنان بود که[2] درویشی باخانی و[3] سلطانی سخن داشتی، دست او راگرفته به دیوان حاضرمی ساخت و هیچکس را قدرت[4] ردو[5] وتمرد نبود. وهم دراین سال فرخ فال سیادت ونقابت پناه فرشته‌خصال شاه[6] عبدالعلی که[7] از اجلهٔ سادات عظام ونقبای[8] کرام دارالامان [٥٦٤] کرمان است از سفر حج وحرمین شریفین[9] زادهماالله شرفاً وتعظیماً وعتبات عالیات سدره[10] مرتبات‌علی‌راقدهم[11] الف الف[12] صلوات معاودت فرموده[13] به عز بسا طبوسی مجلس بهشت آیین ومجالست محفل فلک‌تزیین[14] شاهی مستسعد ومشرف گشته به‌انواع تفقدات پادشاهانه و عنایات خسروانه سرافراز شدند. چه[15] حضرتش در شهور سنهٔ اثنی‌وثمانین‌وتسعمائه که‌احرام آن‌حرم‌بسته‌بودند به شاه جمجاه عرضه نوشته فرستادند. خاقان علیین آشیان‌پروانچهٔ‌استمالت باخلاع فاخره[16] جهت ایشان فرستاده شرح[17] پروانچه ثبت شد.

«فرمان[18] همایون شرف نفاد یافت آنکه سیادت وشریعت پناه نقابت وافادت دستگاه امیر نظام‌الدین عبدالعلی به وفور توجه والتفات بلاغایات شاهانه واصناف الطاف ومراحم‌بلا نهایات خسروانه عزاختصاص وشرف امتیاز یافته بداندکه عرضه داشتی[19] که‌در این ولابه درگاه معلی فرستاده بود به نظر اشرف اعلی رسید[20] واز مضمون آن چنان معلوم شد که افادت‌و سیادت پناه داعیه نمود[21] که به طواف عتبات عالیات مقدسات مطهرات علی‌مشرفها افضل الصلوات[22] واکمل التحیات مشرف‌گشته از اماکن شریفه هودج ارادت ومحمل[23] عزیمت به صوب صواب حرمین شریفین زاد هماالله شرفاً وتعظیماً روان سازد. بنابر شفقت بی‌غایت شاهی دربارهٔ آن سیادت وشریعت[24] پناهی[25] حکم جهانمطاع به حکام وامرا و مستحفظان‌طرق[26] و مسالک فرمودیم که به سلامت وعافیت‌گذرانیده قدوم آن نقابت[27] وافادت پناه را به اعزاز و اکرام مقارن دارند. انشاءالله سبحانه توفیق ربانی رفیق طریق آمال و امانی‌گردد باید[28] که عنایت وعاطفت نواب همایون مارا دربارهٔ خود به‌درجهٔ اعلی تصور نموده از روی اطمینان خاطر متوجه‌گشته بعداراستسعاد به سعادت این موهبت، در آن امکنهٔ متبرکه[29] و مقامات

۱- م، ن: در ۲- ب، م: که اگر ۳- ب،م: ویا ٤- م،ن: قوت
٥- ن: «ردو» ندارد ٦- م:«شاه» ندارد ۷- م،ن:«که»ندارد ۸- م: نقابت
۹- م: الشریفین ۱۰- م: سدر مرتبات ۱۱- م: راقدها ۱۲- م:«الف» ندارد
۱۳- م:فرمود ۱٤- م:برین ۱٥- م،ن:چو ۱٦- س: فاخر ۱۷-م،ن:«شرح»ندارد
۱۸- ن: پروانچه فرمان ۱۹- م، ن: داشت ۲۰- ب،م: رسیده ۲۱- ب،ن: نموده
۲۲- م: الصلواة ۲۳- م،ن: محل ۲٤- ن: «شریعت» ندارد ۲٥- م: و پناهی
۲٦- ب، ن: طریق و مسالک. م: طریق مسالک ۲۷- ب، م: نقابت پناه را
۲۸- م: وباید ۲۹- م: مطبرکه.ن:متبرکه ومطهره

مشرفه به دعای دوام[1] دولت قاهره که ورد[2] معهود و ذکر مواظب مشهود آن سیادت[3] مرتبت[4] است قیام واقدام[5] نماید وچون مناصب رفیعة[6] المراتب شرعیهٔ[7] دارالعبادهٔ یزد وتوابع به دستور جدماجد[8] مغفور[9] من‌حیث الاستقلال[10] والانفراد به‌آن‌نقابت‌و[11] شریعت‌پناه مفوض و مرجوع است ودرمدت شروع مساعی جمیلهٔ آن افاضت پناه در ترویج شریعت‌غرا وتنسیق‌ملت[12] بیضا وسلوک سبیل[13] امانت ودیانت وتقوی برضمیر اشرف واضح گشته، مقرر فرمودیم که تا زمان مراجعت او سیادت پناه فضیلت دستگاه[14] امیر رضی‌الدین عبدالرضا برادر آن[15] شریعت پناه ونقاوهٔ اعاظم السادات امیرمحمدمؤمن خلف صدق اوکه به مسامع عزوجلال رسیدکه‌به کمال فضل وصلاح متحلی اند، به اتفاق وکلای عدول مجلس آن نقابت دستگاه به‌دستور[16] متصدی مهمات شرعیه ومتکفل[17] امور دینیه بوده از لوازم آن دقیقه‌ای[18] نامرعی‌نگذارند و غیری مدخل نسازد[19]. سیادت و نقابت پناه مرتضی ممالک اسلام غیاثاً للسیادة و النقابة والدین[20] محمد میرمیران وزیر وداروغهٔ دارالعبادهٔ مذکور در تقویت وتمشیت مهمات مشارالیه و امداد واسعاد[21] مردم و متعلقان او اهتمام نموده تقصیر و[22] مساهله جایز[23] ندارند [۴۶۶] و سیور غالات او راکه مستمر وبرقرار است از شایبهٔ تغییر مصون دانسته نوعی نمایندکه وجوه آن بلامانعی به سرکار مومی الیه سال به سال عاید و واصل شود و شکروشکایت وکلای[24] مومی‌الیه را موثر شناسند».

چون شاه سکندرشان را از قضات ممالک محروسه‌ومتصدیان‌امور شرعیه‌ووقفیه[25] سوء خاطری بنابر بی‌ملاحظگی ایشان واقع شده بود و به هریک از بلاد ممالک محروسه قضات و متصدیان شرعیات فاضل‌عادل می‌خواستندکه مقرر فرمایند، چون فضیلت و راستی وعدالت و پرهیزگاری نقابت منقبت مشارالیه به مثابه‌ای[26] برعالمیان ظاهرشده بودکه هرگز[27] از وکلاو کتاب محکمهٔ علیه ایشان را ملاحظه ومداهنه‌وطمعی‌به‌خاطر نرسیده، لهذامهمات شرعی‌آنجا را به دستور بدیشان‌تفویض کرده مقتضی‌المرام‌ودوستکام‌آن‌نقابت‌پناه را روانهٔ‌دارالعبادهٔ‌ساختند.

۱- م: ودوام ۲- ب، م: به‌وررد. ن: که ورود ۳- ن: سیادت ماب
۴- م: مرتب ۵- ن: «واقدام» ندارد ۶- م،ن: رفیع‌المراتب ۷- ن: شریعه
۸- م: «جد» ندارد ۹- ن: «مغفور» ندارد ۱۰- م: الاستقلا ۱۱- مز: «و» ندارد
۱۲- م: مثل بیضا ۱۳- م: سبیل و ۱۴- ن: درگاه ۱۵- ب، م: بردر آن
ن: برادران ۱۶- م: بد ستو ۱۷- ب: تکفل ۱۸- م: دقیقهٔ‌آن ۱۹- م: نسازد و
۲۰- ب، م، ن: والدین میرمحمد ووزیر وداروغه ۲۱- ن: واعانت ۲۲- م: «و» ندارد
۲۳- م: جایزه ۲۴- ن: وکلای او را ۲۵- ب، م: دقیقه ۲۶- ب، م: برمثابه
۲۷- ب، ن، م: هرکرا

تمهید[1] سخن در ذکر جلوس عالی شاه اسمعیل ثانی برسریر مسند سلطنت و کامرانی

چون سابقاً ذکر رفت که منجمان حاذق واخترشناسان صادق روز چهارشنبه بیست و هفتم شهر جمادی الاول سنهٔ مذکوره را به جهت جلوس مبارک همایون برتخت سلطنت روزافزون اختیار فرموده بودند چند روز قبل از آن[2] به نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا امر فرمودند که یراق آن جشن عظیم ازهمه چیز ترتیب داده گذرانیدن آن مجلس بزرگ به عهدهٔ اهتمام او باشد. چون روز مذکور عالم افروز شد، جمیع شاهزاده های کرام که اسامی ایشان ثبت[3] می‌شود؛ نواب سلطان ابراهیم میرزا، سلطان سلیمان میرزا، سلطان مصطفی میرزا، سلطان محمود میرزا، سلطان احمدمیرزا، (امام قلی میرزا، محمدحسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا، نظم:)[4]

نشستند شهزادگان گردشاه — چو عقد ثریا براطراف ماه
ستادند چون بندگان کمین — ندیمان سنجیدهٔ بی‌قرین
امیر و وزیر از یسار و یمین — فروبسته لب خوش کلامان دین
نبرد آزمایان گردن فراز — سرافکنده پیش از طریق نیاز
یلان سرصع کمر سربسر — به خدمت همه دستها[5] برکمر

وامرای عظام وسایر مقربان وارکان دولت قاهره وسادات وعلما وقضات وا کابر واعیان ممالک محروسه که در آن اوان در دارالسلطنه حاضر بودند فراخور وضع خود زیب وزینت کرده به دولتخانهٔ مبارک که حاضر شدند وقاپوچیان وبساولان وایشک آقاسیان محل به محل قرارگرفته از ملازمان امرا سوای کفش داری کسی را قدرت ویارای[6] آن نبود که به درون دولتخانه داخل شود. ملازمان وآقایان امرا در میدان جلوخان در آن روز بپا ایستاده وانتظار آقایان خود می‌کشیدند.[7] نقاره خانهارا در[8] آن روز بدردولتخانه آورده برپاسها کردند. منجمان بعدازتحقیق دقایق وغوامض و[9] حقایق علم نجوم ساعتی اختیار [۴۹۷] نمودند خالی از مناقص و مناحس مفروق[9] ومنفصل وبه سعادت سعود صعود مقرون ومتصل. شعر:[10]

سطرلاب سنجان موزون قیاس — به اندیشه گشتند ساعت شناس
به وقتی که باخرمی یار بود — نظرها به طالع سزاوار بود

علمای عظام ومشایخ کرام حاضرگشته دوشک وقالیچهٔ همایون[11] را میرسید[12] علی عرب ومیررحمة‌الله پیشنماز[13] برداشته در ایوان چهل ستون در موضعی که نشیمن شاه جنت مکان بود انداخته آن اعلیحضرت برآن قرارگرفتند و حفاظ کلام ملک علام به ختم سورهٔ انعام اشتغال نموده بعد

۱- ن: ذکرجلوس مبارک همایون که برساعت سعد میمون برتخت سلطنت روز افزون قدم شریف به دولتخانهٔ مبارکه نهادمقربان عالی مقدار و[امیران] امرایان شوکت آثار، به پابوس اشرف سرافرازگشته وتغییر وتبدیل منصب داده

۲- ب، م، ن: ازین ۳- م: ثبت نواب می‌شود. ن: ثبت شد ۴- ب،م،ن: - بین الهلالین راندارد ۵- ب، م، ن: در ۶- ب: باری ۷- مز،ب،م: می کشند ۸- م: «در» ندارد ۹- م: «و» ندارد. ۱۰- ن: مقرون ۱۱- ب، م: ندارد.ن: بیت ۱۲- ب،م،ن: همان را ۱۳- ن: می‌رسید ۱۴- ن: پیشنماز را

از فراغ از آن، شاهزادهای نامدار و امرای عالیمقدار و مقربان شوکت آثار یگان یگان به پابیوس[۱] اشرف وتهنیهٔ جلوس سلطنت سرافرازگشته به‌خلعتهای‌فاخر سرافرازگشتند[۲] وسیب[۳] بیک تکلو وپیره محمد بیک استاجلو به علم عالی‌خانی سرافراز شده بدان ملقب گشتند ومنصب دیوان بیکی[۴] را به شاهرخ[۵] خان ذوالقدر که به‌واسطهٔ مصاحبت و هواخواهی آن پادشاه عالی مدت بیست سال در قلعه اصطخر[۶] محبوس بود شفقت فرمود[۷] و همچنان او را باخان احمد وسایر مردمی که در آن قلعه بودند آنها را بیرون نیاوردند[۸] ومهری که دیوان بیکی[۹] برنشانها می‌زد برای او ساخته میرزا لطف‌الله شریف شیرازی‌را[۱۰] که‌از جانب‌والده از سادات‌رفیع‌الدرجات عضدیه و به سلامت نفس و یمن قدم موصوف است وزیروی کردند. چه میرزای[۱۱] مشارالیه مدت پنجسال در مشهد مقدسهٔ عرش منزلت[۱۲] و دوسال در بلدهٔ استرآباد وزارت مرحومی شاه ولی سلطان تاتی‌اغلی برادر شاهرخ‌خان مذکورکرده بود از جانب اوکه‌در قلعه‌بود[۱۳] مهر می‌زدند. وایالت قزوین را به سیب‌خان شفقت[۱۴] نموده‌گیلان را به پیره[۱۵] محمدخان‌دادندو حیدر بیک حاکم قم را به سلطانی ملقب ساخته کمر شمشیر مرصع عنایت فرمودند وشکی رابه شمخال سلطان دادند وعلیقلی میرزای شاملو نبیرهٔ مرحوم دورمیش خان را سفره‌چی نموده[۱۶] کمر مرصع دادند ودر جزین رابه حاجی ویس‌بیک ناسزد فرمودند وامیر حمزه بیک استاجلو را نظارت دیوان عدالت دادند[۱۷] وولی بیک تکلو ولدعلی سلطان تکلورا امارت اردستان و نطنز دادند واحمدبیک‌آساش اغلی استاجلو را پروانچی عجزه ومساکین نمودندو در این[۱۸] روز قریب به پنجاه شصت کمر شمشیر و خنجر مرصع انعام فرمودند. بعد از آن خوانسالاران خوانهای تنقلات[۱۹] فرنگی مملو از نبات ونان‌گرجی‌واطعمهٔ[۲۰] لذیذه زیاده ازچندو[۲۱] چون‌واز[۲۲] هر چه در حوصلهٔ خیال ووهم گنجد افزون به مجلس در آوردند.[۲۳] نظم:[۲۴]

هرجای‌چو سفره‌ها گشادند　　اندر خور پایه خوان[۲۵] نهادند
ازکثرت خوان رنگ در رنگ　　گردید فراخی جهان تنگ
این نه طبق سپهر گردان　　آنجا شده صحنک نمکدان

وصحبت مجلس خلدآیین تانصف شب کشید[۲۶] ودر آن [۴۶۸] روز وشب نواب ابوالفتح

۱- م: پابوس شرف　۲- ن: شدند　۳- م،ن: مصیب　۴- ب: یکی
۵- ب: به شاهرخ وسیب بیک تکلو و پیره محمدبیک استاجلو به علم‌خانی
۶- ب،م: مصطخر　۷- ب: فرمودند　۸- ن: آوردند　۹- م: بکی　۱۰- م،ن: «را» ندارد
۱۱- م: میرزائی　۱۲- ن: منزله　۱۳- ب، م،ن: بودند　۱۴- م،ن: «شفقت» ندارد
۱۵- ب: پره　۱۶- ب: «نموده» ندارد　۱۷- ن: دادند واحمدبیگ‌استاجلو راپروانچی عجزه ومساکین نمودند و ولی‌بیک‌تکلو...ب: واحمد بیک آسایش اغلی استاجلو را پروانچی عجزه ومساکین نمودند و ولی‌بیک‌تکلو　۱۸- ب،م، ن: ودرین　۱۹- ب، م: تفلات
۲۰- م: طعمه　۲۱- مز،ن: «و» ندارد　۲۲- ب،م: «از» ندارد　۲۳- م: درآورند
۲۴- ب،م: ندارد. ن: بیت　۲۵- م: خان　۲۶- ب،م،ن: ب،م ن: کشیده

سلطان ابراهیم میرزا عصادر دست مجلس را گذرانید[۱]. شاه عالمپناه تحسین بسیار فرموده بر زبان جاری ساختند که[۲] اگر نه وی، می‌بود مجلس اینچنین منعقد نمی‌شد.

و هم دراین روز محمدقلی سلطان ولد حاجم خان ازبک والی خوارزم که از[۳] نبایر چنگیز است و ایلچیان ابولخان[۴] ولددین محمد و ایلچیان پادشاه[۵] فرنگ [دن سبستیان][۶] که به پرتکال اشتهار دارد و حکام گرجستان عیسی خان ولد لوند وسیماوون بیک ولد لواصات وشاه رستم حاکم لرستان که در درگاه گیتی پناه بودند ایشان را به مجلس بهشت آیین در آورده اعزاز[۷] واحترام تمام فرمودند ودر روز سه‌شنبه شهر[۸] جمادی الثانی سنهٔ مذکوره[۹] تخماق سلطان ولد شاهقلی سلطان استاجلو که در زمان شاه جنت مکان به رسالت روم رفته بود، سلطان مراد پادشاه روم تبرکات سوفور وتنسوقات غیرمحصور ازغلامان پریوش[۱۰] باخیمه‌های زرکش واسبان تازی وباد پایان شامی وحجازی و خرگاه چهل سری وبارگاه اطلس شوشتری وصندوقهای سیم وزر وکتب نفیسه واقمشهٔ شریفه که به‌وی عنایت کرده بود با چاووش سلطان مراد به درگاه عالمپناه آمده به‌وسیلهٔ امرا به پابوس حضرت اعلی مشرف گشت مکتوبی که مشتمل بود براظهار محبت ووداد واشعار[۱۱] قواعد سودت واتحاد گذرانید.

و هم در هیجدهم شهر جمادی الثانی میرعنایت‌الله اصفهانی قاضی معسکر را مقرر فرمودند[۱۲] که باتعیین نمودن صدر مثال شرعی جهت ارباب مخاصمه ودعاوی[۱۳] نوشته برظهرآن حکم عالی نویسند. و هم در آن اوان پیکربیک قاجار که از نشاء جنون بهرهٔ تمام داشت بی‌تقریب برسر یوسف خلیفه ولد شاهوردی سلطان قاجار زیاد اغلی که حاکم گنجه بود رفته آن بیچاره را در روز یکشنبه ششم شهر رجب سنهٔ مذکوره درحمام به‌قتل آورد[۱۴] وبدین اکتفا نکرده مادروی را نیز به‌راه عدم فرستاد[۱۵]. چون این خبر به‌شاه والاگهر رسید، بسیار برای[۱۶] عالی گران آمده فرمان همایون به‌گرفتن او صدور یافت، خدمتش گنجشک‌وار اسیر قفس[۱۷] بلاوبستهٔ دام عنا گردیده کبوتروار درمضراب[۱۸] اضطراب افتاد. وهمچنین در روز سه‌شنبه هفتم شهر شعبان[۱۹] سنهٔ مذکوره شاهزادهای عظام، سلطان سلیمان میرزا و سلطان مصطفی میرزا که هردودری[۲۰] بودند از دراری سلطنت وجهانبانی، به‌فرمودهٔ شاه‌عالم به‌قتل آمدند. شاهزاده سلطان سلیمان میرزا را[۲۱] که قبل ازاین به‌خال وی شمخال سلطان سپرده بودندودر منزل اومحبوس بود، به‌مشارالیه حکم شدکه شاهزادهٔ خواهرزاده خود را خود به قتل آورد. ولادت شاهزادهٔ مذکور در[۲۲] نخجوان در خانهٔ ارزانی آقای[۲۳] کلانتر آنجا که مرحومی شاهقلی[۲۴] خلیفهٔ ذوالقدر مهردار درآن[۲۵]

۱- م،ن: گذرانیده ۲- ن: که‌نه‌وی،بود ۳- ن: «از» ندارد ۴- ب، م: ابوالخان
۵- ن: «پادشاه» ندارد» ۶- ب،م،ن: والی‌شتا ۷- ن: اغواز ۸- م: «شهر» ندارد
۹- مز،ب،ن: مذکور ۱۰- م: پرنوشن ۱۱- مز،م: «و» ندارد ۱۲- م: فرمودندتاتعیین
۱۳- م: دعای وی ۱۴- ن: آوردند ۱۵- ب: فرستاده ۱۶- ب، م: به‌رای
۱۷- مز، ب: قفص ۱۸- ب،م: مصطراب.ن: مضطر اب. ن: ۱۹- ن: شعبان المعظم
۲۰- ن: درری ۲۱- ب،م: «را» ندارد ۲۲- م،ن: «درنخجوان» ندارد
۲۳- ب،م،ن: آقای ۲۴- ن: شاهقلی‌سلطان خلیفه ۲۵- ن: در آنجا

ساکن بوده، شب چهارشنبه ٤ ۲ شهر ربیع الثانی سنهٔ احدی وستین وتسعمائه [بود] ومدت عمرش [۹٦٤] بیست وسه سال. فی الواقع شاهزادهٔ نیکو خصال درکمال صلاح وسداد بود ودر مشهدمقدس معلی مزکی که به امر خادم باشی اشتغال داشت، در خدمت علماوفضلاوصلحانشوو نمایافته بود و مرتکب نامشروعات به هیچوجه نمی‌شد بلکه درین مدت کبیره وصغیره از وصادرنشد[۱] و درکرم و سخا ومروت ثانی نداشت وهرچه به‌دست او در می‌آمد ایثار می‌کرد. کرمش به‌مثابه‌ای که مردم لفظ سفاهت برو اطلاق می‌نمودند. اما تریاکی‌گذره[۲] بود وبه هیچ چیز اعتمادبرو نبود. شاه جمجاه او را به قصد این آوردکه او را ازتریاک بگذراند[۳] ووالده‌اش[٤] سلطان‌آغا خانم همشیرهٔ شمخال از حرم به منزل وی آمده حکما را[٥] تعیین فرموده [٦] خود متکفل آن شد اثری وفایده‌ای نداد. اما سلطان مصطفی[۷] درسن[۸] هیجده و نوزده سالگی بود، آفتابی بود ازبرج پادشاهی[۹] به‌غایت بفهم بود و بصفا و پاکیزه. این بیت از نتایج طبع وقاد اوست. بیت[۱۰]:

ای دل غم آشنای[۱۱] توشد ترک اومکن

هر روز باکسی نتوان آشنا شدن

میرزا رابه اختلاط زنان میل بیشتری بود. بعد از قتل هر دوشاهزادهٔ بیچارهٔ بی‌گناه، ایشان را در مزار شاهزاده حسین علیه وآبائه التحیة والثناء دفن کردند. چون اسمعیل فوت شد، والدهٔ ایشان[۱۲] نبش[۱۳] قبر شاهزاده‌هاکرده[۱٤]، جسد ایشان را به مشهد مقدسهٔ منورهٔ رضویه نقل نمودند.

و هم در آن اوان در روز پنجشنبه ۱٦ شهرشعبان سنهٔ مذکوره، قاصدی از قندهار رسیده[۱۵] خبر رسانیدکه نواب سلطان حسین میرزا ولد غفران پناه بهرام میرزاکه حاکم قندهار بود، در بیست ویکم[۱٦] شهر رجب سنهٔ مذکوره، نقد بقا به قابض ارواح سپرده. چون شاه عالمیان[۱۷] ازاین‌قضیه آگاهی یافت به سرعت تمام سوار شده به منزل فرزندش محمدحسین میرزا شتافته، نواب ابوالفتح سلطان ابرهیم میرزا[۱۸] برادر او را همراه برده به مراسم تعزیه و پرسش اقدام نمود نقل جسد[۱۹] او را از قندهار به مشهدمقدس[۲۰] رضویه کرده[۲۱] درجنب والدش بهرام میرزا در[۲۲] منزل پس پشت[۲۳] حضرت امام علیه‌السلام دفن کردند. عمرش سی وهفت‌سال وکثری[۲٤]. از وچهار پسر ماند[۲۵]؛ اول محمدحسین میرزا ـ که به‌فرمان شاه اسمعیل همراه

۱- ب، م، ن: نشده بود ۲- ن: گذرای ۳- ب: بگذرانند

٤- ب،م: والدش ٥- ب،م،ن: «را» ندارد ٦- م: وخود ۷- ن: مصطفی‌میرزا

۸- ب،م: «درسن» ندارد ۹- ن: پادشاهی تابنده ۱۰- ب،م: ندارد ۱۱- م: «ی» ندارد

۱۲- ب،م،ن: ایشان را ۱۳- ب،م،ن: پیش ۱٤- ن: دفن کرده ۱۵- ب،م، ن: رسید

۱٦- ب، م: بیست یکم ۱۷- ب، م،ن: عالم‌پناه ۱۸- م، ن: «میرزا» ندارد

۱۹- ب،م: او از ۲۰- م: مقدسه ۲۱- م: کرده و ۲۲- م: و در

۲۳- م،ن: پس وپیش ۲٤- م: هفت وکسری ۲۵- م،ن: مانده

شاهزاده‌ها در قزوین به قتل آمد[۱]. دوم مظفر حسین میرزا. سیم رستم میرزا. چهارم سلطان ابوسعید میرزا. پنجم سنجر میرزا. والحال این چهار شاهزاده در قندهار[۲] وهزاره‌اند احوال ایشان درمحل خود ذکر خواهد شد[۳]. وحکومت قندهار را به فولاد خلیفهٔ شاملوکه حاکم همدان بود شفقت فرمود.[۴] وهم درآن اوان در روز جمعه عاشر شهر شعبان ،قوچ خلیفهٔ مهردار ذوالقدر را از منصب معزول ساخته[۵]، او را به[۶] ولی سلطان تکلوگیرانیدند ومهر را در گردن نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا انداختند وکاشان را به تیول[۷] وی شفقت کرده مقرر کردندکه در هریکی از ممالک محروسه شهروقصبه‌ای که پرنفع و پاکیزه باشد،به تیول اومقرر باشد. ازجمله در مملکت آذربایجان قصبهٔ اردوباد[۸] را به‌وی[۹]شفقت کردند.[۱۰]

وهم درین اثنا ایلچیان ابراهیم‌خان والی لار از[۱۱]جانب‌دریا به درگاه خسرو عالی‌تبار [۴۷۰] آمده ،به‌رسم پیشکش[۱۲]متکاثره از نقود وجواهر واسپان تازی رفتار باافسارهای[۱۳] زرنگارگذرانیدند.شعر[۱۴]:

دیونژ ادان بصورت پری[۱۵]   در[۱۶] برو در بحر به جولانگری[۱۷]
شاهد صحراطلب خانگی   بسته به زنجیر ز[۱۸] دیوانگی
چابک‌ورقصنده[۱۹] روان فوج‌فوج   مختلف الوان چوکبوتر به اوج

وهمچنین ایلچی سلطان محمدخان مشهور به[۲۰] میرزاخان ولد سلطان مرادخان والی مازندران باپیشکش[۲۱] فراوان ورسول جمشیدخان حاکم رشت وقاصد سید سجاد والی‌حویزه[۲۲] به‌دارالسلطنهٔ قزوین‌آمدند ودر ایوان چهل‌ستون به‌شرف‌زمین‌بوسی‌سرافراز شدند واز زبان حکام خویش اظهار اطاعت نمودند.

وهم در روز چهارشنبه بیست‌وهفتم شعبان[۲۳] سنهٔ مذکوره نعش مبارک شاه جمجاه که برسبیل امانت در باغچهٔ حرم مدفون بود بیرون آورده، به‌قصد آنکه به‌مشهد مقدس معلی مزکی فرستند[۲۴]، به مزارکثیرالانوار امامزاده شاه حسین‌علیه و آبائه السلام والتحیة نقل نمودند. همگنان نوحه وزاری برسپهر زنگاری[۲۵]رسانیدند. بعداز آن شاه عالمیان‌به‌کشیدن آش[۲۶] عظیم فرمان داده، خیمها وبارگاهها که در آن حوالی برپاکرده بودند، خود به نفس نفیس متوجه شد واز صباح تارواح خود برسرقدم ایستاده خدمت می‌کرد.[۲۷] مهمانداران اطعمهٔ‌لذیذه

۱- م،ن: آمدند   ۲- ن:قندهارساندند   ۳- ب:رفت. ن:یافت   ۴- ب،م،ن:فرموده
۵- ب،م، ن: ساختند   ۶- ب: واو را   ۷- م: بتویل   ۸- ن: اردوپادر. م: اورو باد
۹- م: «به‌وی» ندارد   ۱۰- ب،م،ن: فرمودند   ۱۱- ن:را   ۱۲- ب،م: پیشکشی
۱۳- م،ن: افسرهای   ۱۴- ن: بیت. م:ندارد   ۱۵- ن: دلیران شیروان‌به‌صورت‌پری
۱۶- ن: درربره   ۱۷- م:در برو در بحر جولانکی   ۱۸- ب، م: «ز» ندارد
۱۹- م: رقصیده   ۲۰- م:«به» ندارد   ۲۱- ب،م: پیشکشی   ۲۲- ن: جزیره
۲۳- م: شهرشعبان   ۲۴- ن: فرستد   ۲۵- ب،م: زرنگار   ۲۶- م،ن: آیین
۲۷- ب،م، ن: می کردند

کشیده[1] اصناف خلایق را از آن مایدهٔ پرفایده حظی‌وافرونصیبی‌وافی محظوظ وبهره ورگردانیدند.

در آن اثنا میان حسین سلطان سولاق[2] تکلو ومرتضی قلی سلطان‌ترکمان نزاع به‌وقوع انجامیده واز سبب این ترک ادب، عرق پادشاه عجم[3] وعرب در حرکت آمده[4] برکمیت‌خوش خرام سوار شده، سه نفر از متعینان[5] را به تیر زده بنابر آن، آن آتش فتنه فرونشست. شاه گردون غلام بعد از اطعام طعام وختم کلام ملک علام وذوالجلال والاکرام، روانهٔ دولتخانه گردید.

وهم در آخر ماه رمضان سنهٔ مذکوره از خراسان خبرآمد که شاهقلی سلطان استاجلورا که بگلربیگی[6] خراسان بود، به قتل آورده‌اند. سبب کشته شدن وی آنکه خدمتش داعیهٔ سرکشی وبی‌روشی داشته، حسین سلطان افشار وخسرو سلطان کوراغلی وامیرحسن خطیب و سایرغازیان که در بلدهٔ جنت نشان هرات[7] بودند، یکجا نشسته قرعهٔ مشورت در میان انداختند و گفتند که مخالفت شاه‌اسمعیل محض جهالت وشقاوت است،زیراکه هرکس[8] که به همراهی بخت نگون، علم[9] مخالفت‌و[10]دشمنی[11]آن حضرت افراشته، انامل روزگار حرف‌نگونساری[12] وادبار برصحیفهٔ کار وباراو نگاشته، وشاهقلی سلطان مرد بی‌وفااست ودفتر حقوق وتربیت شاه دین‌پناه برطاق نسیان نهاده،[13] طریق مخالفت وعصیان مسلوک[14] می‌دارد. فرصت از دست‌نباید داد و خاطر از خبث عقیدت ورجس[15]مکیدت او پاک باید ساخت. بنابراین مسلح و مکمل‌گشته به درخانه‌اش رفتند و[16]سلازمانش بی‌استعمال سیوف ورماح[17]،چون [۴۷۱] روباه روبه‌گریز آوردند. غازیان هم در خانه‌اش[18] دست والی حیات را ازتصرف بدنش کوتاه‌گردانیدند[19] و فتنه و فساد که در آن بلده به هیجا آمده بود به آب تیغ آتشبار فرونشاندند[20] وجهت ایصال این خبر قاصدی همعنان برق وباد به قزوین فرستادند. چون[21] این خبر به‌سمع‌پادشاه[22] والاگهر رسید، حکومت بلدهٔ نادرهٔ هرات را به ارس[23]سلطان روملوکه والی شروان بود ارزانی داشت. درآن ولاحسینقلی[24]خلفاکه مکرراً علامات غدر و نفاق اوبر صحیفهٔ احوالش ظاهر و لایح گشته‌بود کور[25]گردید وبه‌حکم شاه زمان چشمهایش رابیرون کردند.[26]وهم‌در آن اوان سید بیک کمونه که درسلک هواخواهان شاهزادهٔصفدرسلطان‌حیدرانتظام داشت به‌محنت‌قیدوحبس گرفتارشد.

۱- ب،م،ن: کشیده ۲- ن: سولاخ ۳- ب،م: پنجم وعرب ۴- م: آمد
۵- م،ن: معینان ۶- م: بگی ۷- ب،ن: «هرات» ندارد ۸- ب،م،ن: هرکسی
۹- ب،م: عالم ۱۰- م: «و» ندارد ۱۱- م،ن: دوستی ۱۲- ب،م،ن: نگونسار
۱۳- ب،م،ن: نهاده و ۱۴- مز: سلوک ۱۵- ب،م،ن: درحسن
۱۶- ب،م«و» ندارد ۱۷- ن: رموح ۱۸- ن: خانه‌اش ریخته ۱۹- م: گردانید
۲۰- ب،م، ن: فرونشانند ۲۱- م،ن: «این» ندارد ۲۲- ن: شاه
۲۳- م،ن :ارش ۲۴- م،ن: «قلی» ندارد ۲۵- ن: کرد ۲۶- ن: کنندند

وهم در آن اوان در روز یکشنبه[۱] ۶شهر ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره نورعلی خلفا ولد بلغار خلیفه که کمال عزت ومرتبه پیدا کرده بود، بواسطهٔ زیاده روشی[۲] و حرکات ناملایمی که موافق مزاج اشرف نبود مغضوب شده[۳]، در زیر لگد پامال گشت[۴]. گمان مردم اینکه مرده باشد چون [اجل] نرسیده بود، از آن ورطه جان به کنار انداخت.

وهم در روز دوشنبه ۷شهر مذکور قلم تقدیر نقش وجود سلطان محمود میرزا وامام قلی میرزا وسلطان احمد میرزا ومحمد حسین میرزا ولد سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا[۵] از لوح هستی محو ساخت.[۶] بعد از آنکه شاهزاده محمد حسین میرزا رامیل کشیده[۷]، نابینا ساخته بودند به قتل آوردند واین چهار شاهزادهٔ نامدار که هریک آفتابی بودند از آسمان سلطنت و درکمال شجاعت و پاکیزگی وقید وخداترسی[۸]، به اغوای مقربان درگاه شاهی[۹] بی‌جهتی به قتل آمدند. شاهزاده سلطان محمود میرزا درسن هجده سالگی بود. مدتی شروان نامزد او بودو درخانهٔ فرخزاد بیک ایشک آقاسی می‌بود. بعدازآن در[۱۰] جنگ گیلان همراه امرا رفت، والله‌قلی سلطان ایجک‌اغلی‌لله اورا برد ودر آخر درسلسلهٔ امرای‌روملو بود وارس[۱۱] خان روملولله[۱۲] بود وشاهقلی خلفا ولداولله. رحم وخداترسی وی به مثابه‌ای بود که در وقت تابستان برپشت بام نمی‌خوابید که همسایها متضررنگردند[۱۳] و بعد از[۱۴] وی پسری ازاو درسن دو سالگی، سلطان محمدباقر میرزا مانده بود یکچند در حیات بود آخر فوت شد و امام قلی میرزا در شهورسنهٔ سبعین و تسعمایه در دارالسلطنهٔ قزوین در منزل معصوم بیک صفوی متولد شد قریب چهارده سال عمر داشت. مدتی در منزل معصوم‌بیک بود. بعد از آن شاه جمجاه او را به‌قوچ خلیفهٔ مهردار ذوالقدر سپرد[۱۵] ودر محلی که پیره[۱۶] محمدبیک استاجلورا به‌گیلان فرستاد، شاهزادهٔ مذکور را همراه نمود و سلطان احمد میرزا نیز درسن دوازده سالگی بود و در مدت العمر در منزل امیر اصلان بیک افشار بود بعضی اوقات در دارالسلطنهٔ اصفهان و بعضی دیگر در دارالسلطنهٔ قزوین ومحمدحسین میرزا نیز[۱۷] در همین سن بود. شاهزاده [۴۷۱] سلطان حسین میرزا، محمد[۱۸] حسین‌میرزا وهمشیره‌اش اغلان پاشا خانم راکه در سن شش هفت[۱۹] سالگی بودند، به‌درگاه گیتی پناه شاه جمجاه فرستاده بود[۲۰] که شاهزاده فاطمه سلطان‌خانم‌را که از بنات شاه جمجاه بود ونامزد سلطان حسین میرزا[۲۱]، برداشته به قندهار برند. واین اراده در عقدهٔ تعویق وتوقیف ماند[۲۲] وبه‌عمل نیامد.

۱- ن: یکشنبه ۱۶ ۲-ب: روشنی ۳-م،ن: شد ۴-ن: گشته ۵- ن: میرزا را ۶- ن: ساختند ۷- م،ن: کشیده بودو ۸- ن: خداپرستی ۹- ب،م،ن: شاه ۱۰- م، ن: «در» ندارد ۱۱- م،ن: ارش ۱۲- ن: لله بود وخداترسی وی، ۱۳-ب، م، ن: نبودند ۱۴- مز: ندارد ۱۵ ب،م،ن: سپردند ۱۶-ب: پره پاشاخانم ۱۷-م،ن: وهمشیره‌اش اغلان ۱۸-ب: ومحمد ۱۹-ب،م،ن: وهفت‌سالگی ۲۰- م،ن: بودند ۲۱-ب،م،ن: میرزا را ۲۲-ب،م: مانده.ن: افتاد

وهم درآن اوان حسین قلی بیک شاملوکه در زمان شاه جنت مکان یساول باشی بود و[1] به امارت سبزوار سرافراز شده بود به‌درگاه آمده منظورنظر کیمیای[2] خسرو زمان شد ومنصب ایشک آقاسی باشی بدوعنایت فرسودند.

اشک[3] فشانی قلم سیاه رقم در رحلت شاهزادهٔ نامدار ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا

چون شاهزادهٔ نامدار ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا قرب هشت ماه و کسری[4] در صحبت شاه اسمعیل بسر برد[5]، روزبه‌روز مشمول عاطفت واحسان ومنظور نظر کیمیا اثر و محسود اقران می‌شد. مکرراً خوش‌آمدگویان[6] بی‌ایمان ودشمنان این دودمان خلافت مکان راه سخن یافته چیزها[7] به شاه اسمعیل می‌رسانیدند[8]. آن حضرت[9] چون نظر بـرذات خجسته صفـات وحالات و حیثیات[10] وی می‌نمود، شرمش از اقدام بدان عمل که سنت یزید پلید است آمده آن سخنان را اثری نمی‌ماند وبعضی اوقات جمعی از دوستان مضمون این‌بیت را به مسامع عز وجلال‌می‌رسانیدند. بیت[11]:

این شاخ پایدار که از تست سربلند مشکن‌بدست‌خویش که‌آن‌هم‌شکست تست

بالاخره که[12] جمعی کثیر از شاهزاده‌های عالیمقدار به قتل آمدند،و سلطان‌حسین‌میرزا برادر بزرگ نواب میرزایی در قندهار رحلت کرده بود، ارباب غرض «الذین فی‌قلوبهم مرض» که به دخل واعتبار آن شاهزاده راضی نبودند، راه سخن یافته، خاطرنشان نمودند که تاوی درمیانهٔ قزلباش باشد[13] کسی سلطنت ترا قبول نخواهدکرد. و میرمخدوم شریفی که ارادهٔ رواج مذهب اهل سنت نموده[14] بود ودر آن اوان مقرب درگاه همایون بود، مضمون اینکه تا شاهزادهٔ ظفرلوا سلطان ابراهیم میرزا درقیدحیات‌است هیچ مهم وارادهٔ توپیش نمی‌رود و دیگر شاهزادهٔ نامدار به‌غایت[15] خوش طبع وبذله‌گو افتاده بود. سخنان ومحاورات اوتمامی ظرافت‌وبلاغت بود و[16] گستاخانه سلوک کرده، هرچه‌رخ می‌نمود بی‌ملاحظه و محابا[17] گفت و[18] شنودمی کرد[19] و از آن کلمات شاه اسمعیل آزرده[20] می‌شد و مضمون این بیت که درآن

۱- ب،م:«و» ندارد ۲- ن: خسروانه خسرو ۳- ن: ذکر معاملات شاهزادهٔ نامدار ابوالفتح ابراهیم‌میرزا ووقایعی که درآن اوان روی‌نمود ٤- ن: کثری ٥- ن: بسربرده
٦- م: گوناگون. ن: غمازان ۷- ب،م،ن: خبرها ۸- م: می‌رسانید ۹- م: و آن حضرت
۱۰- ن: «وحیثیات» ندارد ۱۱- ب،م: «بیت» ندارد ۱۲- ب،م: «که» ندارد
۱۳- ب،م: «باشد» ندارد ۱٤- ن: داشت ۱٥- ن: به‌عنایت ۱٦- م: «و» ندارد
۱۷- ب.م: بی‌محابا ۱۸- ب: «و» ندارد ۱۹- م: می کردند ۲۰- م: آزده

ولا بر[1] نتایج طبع وقاد آن حضرت به طزافت سرزده بود، به‌سمع عالی وی رسانیده بودند. بیت[2]:

گوز عمر کهنه به‌ریش عمر نو [آنم][3] عمر کهنه‌وا ینم عمر نو

آنگاه شاهزادهٔ آگاه[4] از طرح وضع واقف[5] شده به در خانه نیامد. شاه اسمعیل اسلمس آقای شاملو و جمعی را مقرر کرد که نواب میرزایی‌را در دیوانخانه‌اش محافظت نمایند. شاهزادهٔ کثیرالافاده[6] [٤٧٢] چند روز در مجلس خویش برسجادهٔ طاعت قرارگرفته، یک لحظه از از عبادت وتلاوت غافل نشد و دو کلمه به‌شاه اسمعیل نوشته فرستاد[7]. مضمون آنکه، شعر[8]:

بخون ای برادر میالای دست که بالای دست تو بسیار هست

کسی را فلک افسراز زر نکرد که در آخرش خاک برسر نکرد

نهایتش چند روزی قبرما از قبرتو کهنه‌تر باشد. بیت[9]:

کجا آن‌فریدون[10] وضحاک وجم شهان عرب، خسروان عجم

همه‌خاک دارند[11] بالین وخشت خنک آنکه جزتخم‌نیکی‌نکشت

اما تو بواسطهٔ این اعمال[12] شنیع بهره از عمرودولت[13] نخواهی دید. اتفاقاً همچنان شد ونه‌ماه فاصله بینهما واقع شد. نظم[14]:

برهیچ آدمی اجل ابقا نمی‌کند سلطان مرگ هیچ محابا[15] نمی‌کند

این قضیهٔ ها یله و واقعهٔ نازله درآخر روز یکشنبه پنجم شهر ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره در دارالسلطنهٔ قزوین در دیوانخانهٔ نواب میرزایی بدست شاملویان بعد از مجادله ومجاهده که با ایشان نموده بود واقع شد. نظم:[16]

بی‌خار اگر گلی میسر بودی هر دم به‌جهان لذت دیگر بودی

ازکهنه سرای زندگانی مارا خوش بودی اگر که مرگ دربربودی

زمانه درتعزیه وفراق آن یگانهٔ آفاق خوناب بسان قطرات امطار از دیده فروپاشید[17] وسپهر غدار لباس نیلگون پوشید. شعر[18]:

ای‌بی‌توگردش فلک‌بی‌مدار حیف باشد زمانه وتو نباشی‌هزارحیف

جهان بوقلمون از مشاهدهٔ این ستم، بی‌گمان روی در خرابی نهاد واوراق راحت وامن وامان را به‌باد فنا داد:[19]

ای‌چرخ‌جهان‌خراب‌ازکینهٔ[20] تست بیدادگری‌عادت دیرینهٔ تست

ای خاک اگر سینهٔ تو بشکافند بس‌گوهر قیمتی که‌درسینهٔ تست

۱- ن: برزبانهاسمت جزیان داشت به‌عنوان طرفه به عرض‌وسمع‌عالی ۲- ب،م: «بیت»ندارد
۳- مز: اینم ٤- ن: واقف ٥- ن: آگاه ٦- ن: آگاه ۷- م،ن: فرستادند
۸- ب،م: ندارد.ن: بیت ۹- ب،م: ندارد ۱۰- م: فریدون ضحاک جم
۱۱- ب،م: دارند و ۱۲- م: عمل ۱۳- ن: دولت خود ۱٤- ن: بیت.م: ندارد
۱۵- ب،م: محبا ۱۶- ب،م: ندارد.ن: بیت ۱۷- ب: پاشیده
۱۸- ب،م: ندارد. ن: بیت ۱۹- ب،م: داده.ن: بیت ۲۰- ن: فتنه

افصح المتأخرین مولانا عبدی جنابذی درتاریخ این واقعهٔ هایله و قضیهٔ نازله این چنین گفته[۱]:

گل گلزار حیدر کرار / خلف آل احمد ابراهیم
برفلک سود افسرش[۲] که نهاد / در مقام رضا سرتسلیم
وقت رفتن ازین سرای غرور / با دل مستقیم وطبع سلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا / بنویسید[۳] کشته ابراهیم

شاهزادهٔ سعید شهید را به‌فرمان شاه اسمعیل تجهیز وتکفین کرده، در آستانهٔ ومزار مقدس امامزاده[۴] حسین درجنب سایر شاهزاده‌ها دفن کردند. علیه رحمة واسعة «و ماالموت الارحلة غیر انها من المنزل الفانی الی المنزل الباقی». و متعاقب چنانکه ذکر خواهد رفت، شاه‌اسمعیل رابه همان آداب وقاعدهٔ آن جماعت مقتول[۵] بی گناه در جنب[۶] ایشان دفن کردند. نظم[۷]:

به‌چشم خویش دیدم درگذرگاه / که زد برجان موری مرغکی راه
هنوز ازصید منقارش نپرداخت / که مرغی دیگر آمد کار او ساخت
چو بدکردی مباش ایمن زآفات / که واجب شد طبیعت[۸] را مکافات

بیت[۹]:

بدی مکن که درین کشت‌زار روزجزا / بداس دهر بدروی هرآنچه میکاری[۱۰]

سن شریف آن حضرت سی‌وچهار سال، ولادتش در اواخر[۱۱] شهر ذی‌قعدهٔ سنهٔ ست واربعین و تسعمائه اودئیل. ازنواب میرزایی صبیه‌گوهر شاد بیگم که رابعهٔ زمان و[۱۲] مریم[۱۳] دوران است مانده[۱۴]. اما فضایل وکمالات نواب[۱۵] میرزایی درهر فنی از فنون وآثار کمالات و استعداد وی در جزوی و[۱۶] کلی هنرها[۱۷] وصناعات دلیلی[۱۸] است برآن که [۴۷۳] هریک بهتر از فرزندان نامدار اوست[۱۹] ودر علوم عربیت وترکیب دانی وقواعد منطقی ومباحث کلامی به‌غایت ماهر بودند. نظم:[۲۰]

شاهنشه افاضل و[۲۱] فرمان ده[۲۲] ملوک / افراسیاب حکمت و[۲۳] نوشیروان علم
پشت وپناه عالم وجان وجهان وشرع[۲۴] / چشم وچراغ سنت وروح روان علم[۲۵]

۱- ن: نظم ۲- ن: امراو ۳- م: بنویسند ۴- ن: شاهزاده
۵- ن: «مقتول» ندارد ۶- م: ودر جنب ۷- ب، م: ندارد. ن: بیت
۸- ب: برآدم مکافات. ن: مکافات از مکافات ۹- م: ندارد ۱۰- ن: بیت‌راندارد
۱۱- م: درآخر ۱۲- ن: وخلایق دوران است ۱۳- ب، م: مردم ۱۴- ن: ماند
۱۵- ب، ن: «نواب» ندارد ۱۶- م: «و» ندارد ۱۷- م: هنرهای
۱۸- م، ن: دلیل ۱۹- م: است ۲۰- م: ندارد ۲۱- م: «و» ندارد
۲۲- ن: فرماندهی ۲۳- م: ندارد ۲۴- ب: پشت پناه عالم وجان و جهان شرع. م: پشت‌پناه عالم جان جهان شرع ۲۵- م: چشم چراغ سنت روح روان علم. ن: چشم‌وچراغ سنت روح‌روان علم

برعرصهٔ معانی پیل[۱] دمان شرع	در بیشهٔ فضایل شیر[۲] ژیان علم
ای عالمان دهر بنالید زار زار	در ماتم خدیو جهان قهرمان علم
آتش زنید درکتب وکلک بشکنید	در هیچ خاطری مکنید امتحان علم
وان داوری[۳] که[۴] بی‌مدد ذهن صائبش	کلک سخن شکسته‌اندر[۵] بنان علم
دانا دلی[۶] که قدرت[۷] ادراک اوگشاد	توشیح کرده عقد یقین ازگمان علم
درآفتاب جهل بسوزد وجود خلق	اکنون که رفت از سرشان سایه‌بان علم
دین[۸] پروری که ازگهر لفظ خویش بست[۹]	ترصیع کرده منطقها در بیان علم

و در شعر و سلیقهٔ نظم به مثابه‌ای که از اشعار خوب وی تا[۱۰] تا دوسه هزار بیت سنجیدهٔ پاکیزه[۱۱] ازفارسی و ترکی[۱۲] برزبانهای اهل‌حال جاری است. در[۱۳] برابرشاهی تخلص جاهی[۱۴] اختیارکردند. چون نظامی نادر[۱۵] کلام و در حسن خط نستعلیق تتبع روش استاد و قبلة الکتاب مولانا میرعلی هروی[۱۶] کرده به‌مرتبه‌ای رسانیده بود که قطعهٔ بی‌اسم او سردم را به‌دغدغه می‌انداخت. بیت[۱۷]:

جواهری که بیفتد ز رشحهٔ قلمش	برند دست بدست از برای‌گردن حور[۱۸]
خطش چون خط[۱۹] نیکوان دلفریب	زجان برده آرام[۲۰] واز دل شکیب[۲۱]
بودکلکش[۲۲] آن‌جادوی[۲۳] بوالعجب	که برروی روز افکند زلف شب
زجادوگری چون شده سحر ساز	زهرکار بسته گره کرده باز

در علم موسیقی و صوت وعمل[۲۴] استاد زمان ونادر[۲۵] اوان بود ومضمون این رباعی‌گویا در شأن وی وارد شده . شعر[۲۶]:

ای درعرب و عجم به بی‌مثلی طاق	وی راست زتو لوای[۲۷] بزم عشاق
بگرفته بهر مقام آوازهٔ تو	در ترک و حجاز و[۲۸] در خراسان وعراق

ودر عبارت آرایی و[۲۹] سلیقهٔ انشاء[۳۰] به‌مثابه‌ای که، نظم[۳۱]:

۱- ب: وپیل ۲- ب: وشیر ۳- م: داور ٤- م: که بی‌مددی دهند صبائیش
٥- م: اند ٦- م: دل ۷- ب،م: قوت ۸- ن: وین پروری. ب،م: دین پیروی
۹- ب،م،ن: تست ۱۰- ب: تادر سهزار بیت. م: در سی‌هزار. ن: درسه‌هزار
۱۱- م: وپاکیزه ۱۲- ن: ترکی او. م: ترکی وبر ۱۳- ن: ودر
۱٤- ن: خواهی. م: خاهی ۱۵- ن: «نا» ندارد ۱۶- ن: هره وای
۱۷- ب،م: «بیت» ندارد ۱۸- م،ن: خور ۱۹- م: چو ۲۰- م: «آرام» ندارد
۲۱- ب،م،ن: فریب ۲۲- ب،م،ن: کلکش از ۲۳- ب،م: جادوی
۲٤- م: علم و ۲۵- ن: نادره ۲۶- ن: رباعی. ب،م: ندارد
۲۷- مز، ن: لوای ۲۸- م: «و» ندارد ۲۹- م: «و» ندارد
۳۰- م: «انشاء» ندارد ۳۱- م،ن: «نظم» ندارد

خامهٔ او چون گهـــر افشان شـــدی　　نظم سخن لؤلؤ و[1] سرجان[2] شـــدی

و در امر نقاشی[3] و تصویـر آنچنان چـابک دست بـودند[4] که سحرسازان سانئی[5] فـرهنگ و جـادو[6] طرازان خطایی و[7] فرنگ و عراق و خراسان و[8] آذربایجان[9] برکارهای آن نازنین صدآفرین می‌نمودند. شعر[10]:

چه[11] صورت کشیدی که صورتگران　　چـــو صورت بمـاندند حیـــران درآن

همه گشته حیـران تصویـر او　　شده مویی از فکر تشعیر[12] او [13]

ودر چوگان بازی[14] وتپق‌اندازی[15] عدیل خود نداشتند[16] وهمچواو شاهسواری برروی زمین‌نیامده بود. بیت[17]:

به چوگان چواو ترک تازی نمود[18]　　به‌گوی سر خصم بازی نمود[19]

تیروی به غیر ازآنچه نشانهٔ وی[20]، به‌جانب دیگر میل ننمودی[21]. هنگام‌رزم‌مهابت[22] حیدری وصولت غضنفری از وی مشاهده‌گشتی. نظم[23]:

زکین چون‌شدی[24] گرم دررزمگاه　　چوخورشید تنها زدی برسپاه [۴۷۴]

سایر صنایع از دست وی جان نبرده بود واستادان آن فنون به‌طریق شاگردان اخذ تصرفات‌گوناگون ازآن شاهزادهٔ عالمیان نمودندی و از آنها[25] همه بهتر و شغل خوشبتر[26]، عشق‌و[27] عاشقی بود که همگی اوقات با برکات ایشان صرف آن[28] می‌شد، چنانچه[29] خود می‌فرمایند. نظم: [30]

هرزه‌گردی[31] بودمجنون سخت‌جانی کوهکن　　رسم‌و[32] آیین‌محبت‌درجهان «جاهی[33]»گذاشت

چون شاهزاده‌گوهر شاد بیگم صبیهٔ آن غفران پناه[34] تمامی اشعار آبدار آن نامداررادر سلک حروف تهجی درآورده برآن[35] دیباچه‌ای که حدهیچ[36] دانشمند ومنشی نیست نوشته و در تمامی ممالک ایران وتوران و بلادروم و مغرب وهند انتشار یافته، این کمینهٔ قلیل البضاعه مجدداً به ترتیب[37] آن‌گستاخی ننموده[38] و[39] بواسطهٔ یمن، بعضی‌از اشعار ایشان رادراین‌نسخه

۱- ب،ن:«و» ندارد　۲-م:سراجان　۳- م،ن:لقاشی تصویر را
۴-ب،م،ن:بودی　۵-ن: نامی فرنگ وعراق وخراسان　۶-ب: چادر طرازان انخطایی. م:چادر ترازان　۷-ب،م،ن: «و» ندارد　۸-م مز،ب،ن:«و» لدارد
۹-م:دریایچیان در　۱۰-ن:بیت.م:ندارد　۱۱م:چو　۱۲- ن: تسعیر
۱۳- مز،م، ن: لدارد　۱۴- مز: تازی　۱۵- مز: تازی .ب، م: بازی
۱۶- م،ن: نداشت　۱۷- ب،م: ندارد　۱۸- ب،م: نبود　۱۹- ب:نبود
۲۰- ن: او　۲۱-م: نمودی .ن: نکردی　۲۲-م،ن: ومهابت　۲۳- ن: بیت
۲۴- ب،م: شده.ن:بشد　۲۵- ب،م،ن: آنهمه　۲۶-م: عشق‌خوشترو
۲۷-م: «و» ندارد　۲۸- م: ایشان　۲۹-ب،ن: چنانکه　۳۰- م: ندارد
۳۱-ن: هرزه‌گردی سخت جانی بدکوهکن. م:هرزه گردی بودسخت جانی‌کوهکن
۳۲-م: «و» ندارد　۳۳-ن: جای نهاد　۳۴- ن: مرحومی　۳۵- م،ن:وبرآن
۳۶- ب،ن:هیچکس وهیچ دانشمندی　۳۷- م،ن: به زینت　۳۸- ب:ننمود.ن: نمود
۳۹- م:«و» ندارد

درآورد. ازجمله قصیده‌ای که جهت[1] امام ضامن ثامن مفترض الطاعه واجب العصمه گفته[2] بودند. قصیده[3]:

در کنج هجر تا کی هرشب ز آتش دل | بریاد عارض او سوزم چو شمع محفل
نه همدمی که پرسد یکره زمحنت من[4] | نه محرمی که گویم یکدم به او غم دل
دور از نهال قدش هردم چونا امیدان | از غصه دست برسر ازگریه پای درگل
با[5] آنکه سیل اشکم بگرفت عالمی را | از دیده نقش خالش یکره نگشت زایل
او خورده جام عشرت باغیر در برابر | من خورده ساغر خون از دیده در مقابل
حاجی رود به کعبه عاشق به کوی جانان | هر کس کند زجایی مقصود خویش حاصل
روی من وجنابی[6] آن سروری که باشد | صدچاکرش چوقیصر صدبنده‌اش چوطغرل
یعنی علی موسی سلطان ملک[7] ودانش | یعنی امام هشتم شاه رفیع منزل
شاهنشهی که آید بردرگه جلالش | دست طلب گشوده[8] روح الامین چو سایل
قاصر بود زبانم درذکر فضل شاهی | کز مقدمش خراسان شد منبع فضایل
شاها ملک سپاها دارالشفاست کویت | از درد هرکه نالد یابد شفای عاجل
ای مهجهٔ لوایت باماه و[9] خور برابر | ای آستان قدرت با کهکشان مقابل
آن ناکسی که لعلت آلوده ساخت ازسم | شیرین مباد کامش[10] الا به زهر قاتل
آن کونکاشت در دل تخم محبت تو | او را زمزرع دهر بی حاصلیست حاصل
یکتن کجا تواند کز خاک سربرآرد | لطفت اگر نباشد در روز حشر شامل
خواهم شها که باشم درسلک خادمانت | کز ماه وخور فرو زدپیرفلک مشاعل[11]
حفاظ روضهٔ توهوش وخرد ربانید | هردم زصوت دلکش برصورت عنادل
عیسی به روح بخشی هست[12] ازدم توماهر | موسی بود ز اعجاز از همت تو کامل
صد منزل است بیرون ازلامکان مکانت | رخش خیال عاجز در قطع آن منازل
باخصم تیره روزت صعب است همنشینی | زیرا که بااراذل همصحبتی است مشکل
خواهم شها که گیرد لطف تودست «جاهی»[13] | روزی که جسم[14] زارم گردد به خاک واصل
چندانکه زهره داردبر[15] چنگ ساز عشرت | چندانکه مهر دارد بربام چرخ منزل
بادا بقای عمرت دارای دادگستر | یعنی که نقدحیدرطهماسب شاه عادل (۹۷۰)[475]

۱- ن: به‌جهت ۲- م: کعبه ۳- م: «قصیده» ندارد ٤- ن: دل ٥- م،ن: تا ٦- ن: خیال، م: خیالی ۷- ب،م،ن: ملک دانش ۸- ن: گشود ۹- م: «و» ندارد ۱۰- ب: کامت ۱۱- ب،م،ن: کزماه و خورفروشدزد برفلک مشاعل ۱۲- ن: بود ۱۳- ن: حامی ۱٤- م: چشم ۱٥- م،ن: در

واز غزلیات آن ملکی صفات نیز این ابیات نوشته شد. شعر[1]:

گرصد جفاکشم زخط مشکبوی او — حاشا که آورم سرمویی بروی او
صدره به سوی غیر نظرمی‌کنم زبیم — یکره اگر نظاره‌کنم من به سوی[2] او
دست کسی به‌دامن وصلش نمی‌رسد — ورنه‌کرا[3] که نیست بدل آرزوی او

***

هرگه به‌زبانم‌گذرد[4] نام جدایی[5] — بیخود شوم از هیبت ایام جدایی[6]
بیرون نرود تادم مرگ ازدل‌عاشق — لطفی[7] که کند یار[8] به‌هنگام جدایی[9]
سوزد جگرخیل‌ملک زآتش‌آهش[10] — چون ناله کند سوختهٔ شام جدایی
غافل‌مشواز مرغ دل‌سوخته‌جاهی[11] — چون دانهٔ وصل است‌بهر دام جدایی[12]

***

([13]چه لذت‌است‌ندانم جفا وجور ترا — که دمبدم بتو افزون شود محبت من
رقیب‌گرم سخن بود پیش از آمدنم — خموش‌گشت مگر می‌نمود غیبت من

***

رحمی نکرد برمن بدمهری زمانه[14] — آخر فکند دورم زان خاک آستانه
آن مه[15] که براسیران دانسته می‌کندلطف — حال سراندانم دانسته است یانه[16]

***

آخراین‌ظلم‌وستم برخاکساران‌بگذرد — جور اغیار وتغافلهای یاران بگذرد

*

پاکدامان[17] وحجاب آلودی — تو کجا و من بدنام کجا

*

باعث نومیدی اهل وفاست — این‌که[18] باما بی‌وفائی می‌کنی
ایدل ازهر دوجهان بیگانه باش — چونکه‌باما[19] آشنایی می‌کنی)[20]

۱ـ ن: غزل.ب،م: ندارد ۲ـن: بروی او.م: «او» ندارد ۳ـم: کر ۴ـ مز: گذ گذرد ۵ـ م: خدای ۶ـ م: جدای ۷ـب،م،ن: لطف ۸ـن: باز ۹ـم: جدای
۱۰ـ م،ن: آهت ۱۱ـب،ن: جانی ۱۲ـن: رباعی ۱۳ـ درنسخهٔ «ن» بین الهلالین ۱۴ـ م: این زمانه ۱۵ـم: نامه‌با
۱۶ـب: بیت ۱۷ـ ب،م: پاگدایان ۱۸ـم: ایکه ۱۹ـ مز: «ما» ندارد
۲۰ بین‌الهلالین درنسخهٔ «ن» نیست

رباعی:

ایدل‌چونشیمن‌تواین‌کهنه‌سراست غافل منشین‌گذرگه[1] سیل‌فناست
رفتند[2] یگان‌یگان همه همراهان تاچشم بهم نهاده‌ای نوبت ماست

اوقات بابرکات عمر[3] شریف و زندگانی منیف که سی‌وچهار سال بود از ایام ولادت باسعادت‌تابعداز رحلت والد غفران پناهش ابوالفتح بهرام میرزاکه‌ده سال است، ایام صبی[4] و حالت نشوونما بود، وبعضی اوقات در بلدهٔ شوشتر تشریف داشتند وآنجاها[5] بسر می‌بردند. چون از پدر بازماندند، نواب غفران پناه شاهزاده سلطانم که عمهٔ آن حضرت بود، چون[6] تعلق خاطر بسیار[7] بدیشان داشت واز سایر شاهزاده‌ها وبرادرزاده‌ها بواسطهٔ زیرکی وفطانت[8] وتمکین و متانت[9] و قبول[10] تمام و ادراک[11] لاکلام وی را دوستتر می‌داشتند، ایشان‌را به حرم شاهی آورده، شاه جمجاه نیز در مقام رعایت وتربیت آن اعلیحضرت[12] به مؤدای رعایت«صلة الرحم‌تزیدفی‌العمر»[13] درآمدند، و از غایت فهم وادراک که آن شاهزادهٔ نیکو خصال را بود وموافق مزاج اشرف دخل در حکایات می‌کردند، ازجانب[14] آن پادشاه عالی[15] مسمی‌به‌مصلح‌الدین چلبی[16] گشتند. باوجود صغرسن در جمیع جانقی‌هاومشوره‌ها[17] او را داخل می‌ساختند و به‌رای[18] صوابنمای ایشان عمل می‌فرمودند و مدار پادشاه عالیجاه برآن[19] شاهزادهٔ آگاه بود و معصوم بیک صفوی که‌به‌وکالت دیوان اعلی وقرابت پادشاه سپهر اعتلا موصوف بود، اورا لله نواب[20] شاهزادگی نموده، شاهزاده را به خانهٔ او فرستادند. مدت هفت‌سال [٤٧٩] برین[21] منوال آن شاهزادهٔ فرشته خصال در ملازمت اشرف بسر بردند. چون سن شریف ایشان از شانزده[22] تجاوز فرمود[23] و شاه‌سکندرشان ایشان را قابل و عاقل می‌دانستند[24]، دارایی و حکومت مشهد مقدسه[25] راکه بهترین بلاد عالم ورشک گلستان ارم است و خود آرزوی خدمت آن روضهٔ عرش‌منزله داشتند، به‌نواب میرزایی شفقت فرمودند[26] ووی رابدان منصب‌در میانهٔ[27] اهل علم سرافراز ساختند و قرب پانصد نفر از میرزادها[28] وبزرگ زادگان[29] جمیع طوایف اویماقات و[30] قورچیان طهران ملازم‌ساخته به اعزاز[31] بسیار وتعظیمات بی‌شمار، اورا

١- ن: کین‌گذر سیل.م: گذرسیل ٢-ب: رفتندو ٣-ن: وعمرشریفش
٤- م،ن: صبی‌ونشوونما وبعضی ٥-ن: ودر آنجا .ب،م: آنجایها ٦-ب: که.م: ندارد
٧-م: «بسیار» ندارد ٨- م،ن: مطانت .ب: خطانت ٩- ن: ومسابت
١٠-م: وقبول ١١- ن: تمام داشت ١٢- م،ن: عالیحضرت
١٣- م: عبارت را ندارد ١٤- ب: ازآن جانب.م، ن: وازآن جانب
١٥-ن: عادل عالی ١٦-م،ن: حببی ١٧- ب، مز،ن: مشورها.م: مشهورها
١٨- ب،م،ن: برای ١٩-ب،م: بدان ٢٠-ب،م،ن: «نواب» ندارد
٢١-ب،م،ن: بدین‌منوال ٢٢-ب،م: شاهزاده ٢٣- م: فرموده. مز، ب: «و» ندارد
٢٤- م،ن: می‌دانست ٢٥- ن: مقدس ٢٦-ن: فرمود و ٢٧- ن: میان اهل‌عالم.ب،م میانهٔ اهل عالم ٢٨- م: میرزادهای ٢٩- ن: بزرگ‌زادها
٣٠-م: «و» ندارد ٣١-م: باغرابسیا

در شهور[1] سنهٔ اربع وستین و تسعمائه روانهٔ خراسان ساختند و حکم و فرمان آن شاهزادهٔ عالمیان از هرات وسیستان تاحوالی سمنان براسرای آن حدود نافذ بود. امرا و اعیان به‌نوعی که باشاه[2] سکندرشان سلوک می‌فرمودند، یک سرمو نسبت به‌وی ازآن قاعده وآداب تجاوز نفرمودند. تاج وساروق به خلعت می‌دادند. چون حکومت نواب میرزایی‌را قراردادند، به‌خاطر انور رسید که باوجود میرزا وتیول[3] همچو مشهد مقدس، وی را وزیری درخوراست که به‌سلامت نفس وکم طمعی‌وتقید و[4] پرهیزگاری وامانت وراستی وفضایل وکاردانی‌موصوف باشد. بعد[5] از تأمل و تفکر قرعهٔ آن خدمت به‌نام والد ماجد مؤلف میرمنشی انداختند. بیت[6]:

بروبود اعتماد[7] کلی شاه — که باشد محرمش درگاه[8] ویگاه

وزارت نواب میرزایی[9] را به‌وی شفقت کرده، زمام اختیارو[10] قبضهٔ اقتدار جزوی وکلی آن‌حضرت را بامهام ملکی ومالی آن ولایت به وی ارزانی داشتند، وخلاع فاخره[11] باتاج وساروق که[12] در آن اوان[13] قورق[14] بود، بعد[15] صدور عظام و متولیان مشهد مقدسه[16] و دارالارشاد طیبه به‌دیگری نمی‌دادند[17]، از روی عنایت مرحمت کردند وبه مشافهه علیه برزبان الهام‌بیان گذرانیدند که نیک وبد[18] مهمات وی را از تو می‌دانم[19] وبه‌نواب میرزایی فرمودند که‌میرمنشی را ریش سفید در خانهٔ تو ساختیم باید که از سخن او بدرنروی که رضای او موجب رضای ما است و مقضی‌المرام شاهزادهٔ عالیمقام روانه آن آستانهٔ[20] عرش منزلت شدند و مدت هشت سال تمام به عیش وکامرانی وفرح وخوشدلی در آن مکان عرش مکان[21] اوقات به[22] طاعت وعبادت وزیارت ودعای پادشاه ثریا منزلت به‌کسب فضایل وکمالات واکتساب‌هنر وحیثیات اشتغال داشتند و در رعایت رعایا وکافهٔ برایا یک سرمو فرو نمی‌گذاشتند. بعد از حکومت مشهد مقدسهٔ متبرکه به سرکردگی[23] سایر میرزاها و امرا برسر هرات رفته تسخیر آنجا نمودندو از آنجا برسرابوالخان ازبک به[24] باورد رفتند. حکومت قائین‌وتوابع، یکسال‌وکسری[25] بدیشان [۴۷۷] تعلق داشت. بعد از آن یکبار به دارایی وحکومت مشهد مقدسه سرافرازگشتند. در این مرتبه دوسال در آن بلدهٔ عدیم المثال اقامت داشتند . بعداز آن[26] خاطر اشرف

۱- شهو ۲- ب،م: پادشاه ۳- م، ن: به تیول مشهد مقدس ۴-ن:«و»ندارد
۵-م: وبعد ۶-م: ندارد ۷- م: اعتمادی ۸-ب:درگا ۹-م: میرزایی به‌وی را قرار دادندوزمام.ن:میرزایی‌به وی قرار دادند وزمام ۱۰-ن: در ۱۱-س،ب: فاخر
۱۲- ن:«که‌در آن اوان قورق بود»ندارد ۱۳- م:«اوان»ندارد ۱۴-ب،م: قاروق
۱۵-م:بعداز ۱۶-م،ن:مقدس ۱۷-م: نمی‌داند ۱۸- ب،م،ن: بدی ۱۹-م،ن: می‌دانیم ۲۰-ب،م،ن: «آستانه» ندارد ۲۱-م،ن: آشیان ۲۲-نسخه‌ها: بحد
۲۳- ن:«به‌سرکردگی»ندارد ۲۴- ن: «به» ندارد ۲۵-ن: کثری ۲۶-ب،م:«آن»ندارد

اندک[۱] انحرافی ازایشان‌پیدا کرده، ازحکومت مشهد مقدس عزل شده[۲]،به‌حکومت دارالمؤمنین سبزوار مأمور شدند. مدت شش سال در آن خطه به کلال وملال بسر بردند و[۳] این ابیات‌در آنجا ازطبع وقادوی سرزده. شعر[۴]:

به فلک رساند آن مه[۵] ز تغافل آه مارا زحیا ولی نگوید به‌کسی‌گناه ما را

زجفاسنال «جاهی[۶]» نه‌نکوست‌ناصبوری بدهدخدای رحمی[۷] دل پادشاه‌مارا

این مطلع نیز حسب حالی[۸] است‌که در آنجا فرموده. مطلع[۹]:

جاهی[۱۰] شهید طوس‌مگرهمتی‌کند کاید برون[۱۱] سرا زگل سبزوار پای

بعد از آن شاه جنت مکان ایشان را به‌درخانه طلبیدند. بعد ازمدت شانزده سال‌که از شرف ملازمت‌درگاه‌عالمپناه‌دورگشته بودند،به‌سعادت مجالست مجلس بهشت[۱۲]آیین وبساطبوسی محفل فلک تزیین[۱۳]شاه باعدل و تمکین سرافرازگشته چه در تمادی این ایام بعد[۱۴]هجران همیشه آرزوی آن ناتوان همین بود که در درگاه معلی باشد[۱۵].شاه آگاه چون باوی‌اختلاط فرمودند[۱۶]، دانستندکه درین مدت برخود حیف وغبنی[۱۷]نموده‌اندکه چنین شاهزادهٔ کامل[۱۸]عاقل دانای چون کوه حلم و[۱۹] وقار را از خود دور ساخته‌اند[۲۰]،منصب ایشک آقاسی باشی‌را به‌وی ارزانی داشتند اما تمامی رجوع مهمات وروی سخن روز شب به‌ایشان[۲۱] داشتند. تاآنکه زمانهٔ ناساگار آن نقش برروی[۲۲] کار آوردکه شاه جمجاه رحلت فرمودند . یکسال ونیم تمام، آن شاهزادهٔ عالیمقام‌درخدمت اشرف بسر بردند . بعد از آنکه شاه اسمعیل ثانی برسریر سلطنت متمکن‌گشتند واوضاع وحالات واستعداد وکمالات وی را مشاهده وملاحظه کردند، در مرتبهٔ اول دانستندکه مهم سلطنت بی‌امداد واعانت وی متمشی نمی‌شود وضروری سلطنت وستون دین وملت است، بالضروره در مقام رعایت در آمده از روی ادب برادرانه سلوک می‌فرمودندو منصب مهرداری را بـه وی تفویض فـرمـوده دارالمؤمنین کـاشان را به تیول ایشان دادنـد ودر ممالک محروسه هرجا خطه[۲۳] و قصبهٔ فاخرهٔ طیبه بود، چون اردوباد و غیر ذلک به[۲۴] تیول وی ارزانی داشتند و هشت ماه دیگر که از عمر بی‌اعتبار ایشان باقی مانده بود، باشاه[۲۵] اسمعیل‌گذرانیدند واز آنجا به عالم جاودانی پرواز فرمودند. نظم:[۲۶]

۱- ب،م،ن: «اندک» ندارد ۲- م،ن: شد ۳-م: «و» ندارد ۴-ن: بیت.م: ندارد
۵-م: آنم ۶-م: جایی ۷- ن: صبری ۸-ن: حال است ۹-ن: بیت.م: ندارد
۱۰- ن: جایی ۱۱- ب، م: سرا برون ۱۲- م: «مجلس بهشت» ندارد
۱۳- ن: زمین ۱۴-ن: بعداز ۱۵- ب،م،ن: باشند ۱۶-ن: نمودند
۱۷-ن: «وغبنی» ندارد ۱۸-ب،م: عاقل کامل ۱۹-ب،م،ن: «و» ندارد
۲۰-ب،م،ن: ساختند ۲۱-ب،م: ندارد.ن: با ایشان ۲۲-ب،م: بروی ۲۳-م،ن: خطبه
۲۴-مز: «به» ندارد ۲۵-ب: شا ۲۶- ن: بیت.م: ندارد

دریغ آنکه دیگر نیابد زمین[1] به‌صد قرن شهزاده‌ای[2] اینچنین[3]

دریغ آنکه دیگر نه‌بیند سپهر نظیرش در آئینهٔ ماه ومهر

چندمدت که در مزار امامزاده حسین‌قزوین مدفون بودند، شاهزاده‌گوهر شاد بیگم‌نقل نعش شریف و جسد منیف آن فردوس منزلت را به مشهد مقدس رضیهٔ رضویه، حامی بیضة‌الدین [٤٧٨]، قبلهٔ اصحاب الحق والیقین، الشهید بارض‌الطوس[4] بکیدالملاعین علی مشرفها[5] الصلوة والسلام والتحیه نموده بر در آستانه که به‌درون حرم محترم می‌روند، دفن نمودند.

و هم درین روز حکم‌همایون به قتل صوفیان جریان یافت. منشأش آنکه جمعی از اکراد دیار بکر به سرور به دارالسلطنهٔ قزوین آمده درکنار[6] شهر نزدیک به[7] خانهٔ خلفا منزل ساخته‌به کثرت‌خویش مغرور شده،درزمان‌شاه دین پناه(آن‌گروه‌گمراه‌به‌هرکس که‌نزاع می‌کردند می‌زدند. شاه دین‌پناه)[8] بواسطهٔ کم آزاری متعرض‌ایشان‌نمی‌شد. درین روز آن‌گروه‌بدروز، داروغهٔ بازار رازدند.منهیان به‌عرض خسرو جهان‌رسانیدندکه ایشان پا از[9] دایرهٔ اطاعت وگردن‌ازطوق متابعت[10] بیرون نهاده‌اندوبه‌ملابس‌عصیان وطغیان‌ملبس‌شده وقلع‌وقمع ایشان‌در مذهب‌مسلمانان از قبل واجبات ودر طریق سلطنت از مقولهٔ مفترضات است. بنابرآن فرمان واجب الاذعان شرف نفاذ یافت که سیب‌خان ولد محمدخان شرف‌الدین[11] اغلی تکلو و مرتضی قلی‌سلطان ترکمان پرناک بافوجی از[12] دلاوران بی‌باک وجمعی دیگراز امرای‌کرام[13]، آن‌جماعت را به تیغ غضب وسیاست براندازند. ملازمان امرای[14] عالیشان حسب الفرمان قضا جریان تیغ‌در ایشان نهاده، شمشیریمانی آغاز سرافشانی[15] کرده، اهل اجل صغیر وکبیر وبرناوپیر را به یک نرخ می‌فروخت ودر نایرهٔ غضب غنی وفقیر را بی‌تفاوت می‌سوخت. قرب پانصد نفر ازآن گروه بداختر به قتل آمدند[16]. غازیان[17] جمعی کثیر رادستگیر کرده به درگاه اسلام پناه آوردند وبعد از آنکه صورت غضب شاه عالمپناه تسکین یافت، بربقایای ایشان رحم[18] فرموده، حکم کردکه دیگرکسی متعرض ایشان نشود. ودر روز سه‌شنبه پانزدهم شهرذی‌حجه،شاه‌علی[19] خلیفهٔ ذوالقدر حاکم شبانکاره[20] به‌قزوین‌آمد. روز دیگر خلیل‌خان افشار حاکم کوه‌گیلویه[21]

۱ـ ن نیامد: چنین ۲ـم: شاهزاده ۳ـن: برزمین ٤ـ م،ن: بارض طوس مکنه الملاعین
۵ـب،م،ن: علی‌شرفها ٦ـن: کنار در.م: درکنار ۷ـب،م،ن: «به» ندارد
۸ـب،م،ن: بین‌الهلالین ندارد ۹ـب،م: دایره ۱۰ـ م: متعابت بیرون‌اند
۱۱ـ مز:شرفالدین ۱۲ـ م،ن: «از» ندارد ۱۳ـم: اکرام.ن:ذوی‌الاکرام
۱٤ـن:«امرا» ندارد ۱۵ـمز:سرفشانی ۱٦ـمز، ب،م: ندارد ۱۷ـ ب:قازیان ۱۸ـم،ن:ترحم
۱۹ـ ن:شاهقلی ۲۰ـ م،ن: شبانگاه ۲۱ـ ن: کلویه

حلقهٔ عبودیت شاه عالی منزلت را درگوش کرده روی نیاز به آستان اقبال آشیان آورده در ایوان چهل‌ستون به شرف بساطبوسی مشرف‌گشته، سربرخط بندگی وقدم دردایرهٔ فرمانبرداری نهاده قرب دوهزار تومان از نقد وجنس پیشکش نموده هرروز فوجی به سایهٔ چتر همای آسای استقلال[1] می‌جستند وهرروز[2] جوقی روی امید به عتبهٔ معلی می‌نهادند.

گفتار[3] در قضایایی که درسنهٔ خمس وثمانین وتسعمائه واقع شده

چون نوروز اول ایام سلطنت وجهانبانی شاه عالی[4] بود، در روز دوشنبه[5] بیستم‌شهر ذی حجه که ده روز به سال هجری‌مانده بود، تحویل شمس به برج‌حمل واقع شد. شاه همایون‌به عیش و کامرانی گذرانیده جشن عظیمی وطوی جلیلی نمودند[6] وارادهٔ کثیر الفایده به ساختن منازل عالی وعتبهای متعالی که هریک از آنها به اسمی موسوم باشند متعلق گشت که بعد از اتمام آنها[7] وقرار[8] و مدار، امرا ومقربان درگاه شروع [٤٧٩] در مهام[9] ممالک محروسه‌نمایند. لذا[10] اکثر بلاد مثل هرات ومشهد مقدس وقندهار بی‌حاکم بود[11] وفکر وارادهٔ آن‌خسرو زمان بسیار وزیاده ازحد وشمار بود، غافل ازآنکه، بیت[12]:

ما می‌گوییم ودیگران می‌گویند   تا خود فلک از پرده چه آرد بیرون

سابقاً ذکر رفت که بعضی از خوش آمدگویان خاطر نشان‌آن خسرو سلیمان مکان[13] نموده بودند که چون شاهزاده‌هایی که در درگاه معلی بودند. اندیشه و علاج‌ایشان شد، جمعی دیگر که در بعضی بلاد واسصاراند[14] دفع ایشان از لوازم امورسلطنت است. لذا[15] حکم اشرف به قتل شاهزاده بدیع‌الزمان میرزا ولد بهرام میرزا وولد[16] میرزای مذکور که موسوم به‌بهرام[17] میرزا بود در[18] سن هفت‌سالگی ماهی بود از افق جهانبانی، عزاصدار یافت که تیمورخان ولد منتشاسلطان استاجلو که‌در آن اوان للهٔ میرزایی بود این‌عمل شنیع به‌جای‌آورد. خان مذکور حسب الفرمان عالی در روز پنجشنبه غرهٔ شهر محرم سنهٔ مذکوره در سیستان شاهزاده بدیع‌الزمان میرزا راباب‌هرام میرزا ولدش به‌قتل‌رسانید[19].

۱-م،ن: استعلا ۲- م،ن: هرزمان ۳- ن: ذکر به قتل رسیدن شاهزادگان بدیع‌الزمان میرزاولد او بهرام میرزا ومخالفت نمودن شروانیان‌بی‌ایمان‌در امر میرزا طاووس بی‌ناموس وشکست دادن غازیان‌رستم‌توان مخالفان را به‌توفیق ملک منان

٤- ب،م،ن: عالم ٥- ن: شنبه ۲ ٦- ن: نموده‌اند ۷- مز: ازآنها

۸- ب،ن: قرار مدار ۹-ن: مهم ۱۰-ب،م،ن: ولهذا ۱۱-ب،م،ن: بودند

۱۲-م: ندارد ۱۳- ن: عالیشان ١٤- ب،م،ن: اصصارند ١٥-ب،م،ن: لهذا

١٦-ن: ولداو ۱۷- ن: بهرام میرزا که موسوم به بهرام‌میرزای والد او بود

۱۸- ن: که در ۱۹-ن: رسانیدند

وهم دراین سال مردمان شروان[۱] آغاز مخالفت کرده، طاووس‌میرزا[۲] که[۳] خواهرزادهٔ برهان که سابقاً دارایی آن ولایت بدومتعلق بوده[۴] اورا برداشته به پادشاهی نشاندند وعنان اختیار به قبضهٔ اقتدار او[۵] دادند. وی[۶] باعجب وغرور بیرون از ادراک[۷] اوهام ونخوت[۸] و تکبر[۹] تمام روی به شابران[۱۰] نهاد. حاکم آن دیار ارس سلطان روملو، ششصد نفر از غازیان جنگجره[۱۱] رابه دفع آن برگشته روزگار فرستاد. روملویان چون بلای ناگهان در دوفرسخی شابران[۱۲] به مخالفان رسیدند[۱۳]. طاووس‌میرزا باجمعی معتمدان که هریک دعوی انا ولاغیری می‌کردند حمله کردند[۱۴]. غازیان اعتماد برآیهٔ کریمهٔ «کم‌من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن‌الله»[۱۵] کرده،خود رابرقلب مخالفان زدند. ایشان طاقت مقاومت وقدرت استقامت نیاورده، به مضمون: الفرار ممالایطاق‌من‌سنن‌المرسلین،عمل نموده روی به هزیمت نهادند . میرزا طاووس‌مأیوس وبی[۱۶] ناموس به وادی فرار شتافت[۱۷]. غازیان وی را باچهارصدنفر از آن قوم بی‌هنر به‌قتل آوردند وسرهای پرباد[۱۸] ایشان را به درگاه معلی آوردند.وهم درآن اوان، شاه جهان ایالت قراباغ به امام قلی‌بیک قاجار که قورچی بود او را سلطان گردانیده[۱۹] به‌گنجه‌و قراباغ فرستادند.

وهم در روز سه‌شنبه هفتدهم[۲۰] شهر ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره شاهزاده‌گوهر سلطان خانم بنت شاه جمجاه غفران پناه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب که در حبالهٔ نواب سلطان ابراهیم میرزا بود، ازغایت[۲۱] تعلق که به نواب میرزایی داشت،از تاریخ رحلت نواب غفران پناه بربستر بیماری وناتوانی خوابیده خویش را در رضوان به‌آن شاهزادهٔ [۴۸۰] عالمیان رسانید[۲۲] وسه ماه ودوازده روز مفارقت میانهٔ ایشان واقع شد وآخر در بهشت جاودانی به‌یکدیگر پیوستند.[۲۳] رحمة‌الله‌علیهما رحمة[۲۴] واسعة . شاه اسمعیل مبلغی[۲۵] کلی‌زرداده، قورخمس‌بیک شاملو راباجمعی ازسادات وعلما ومشایخ وزرا مقررکرده خدمت تجهیز و تکفین شاهزاده[۲۶] را رابجای آورده، نعش او را به قم نقل کرده در سردابهٔ شاهزاده سلطانم که در تحت قبهٔ سامیهٔ فاطمیه[۲۷] علیهاالسلام است دفن کردند.

۱-ب،م،ن: شیروان ۲- ب،م،ن:میرزا را ۳- م،ن: که‌از ۴- ن:بود ۵-ب،م:رو
۶-ب،م،ن:ویا ۷-ن:ادراک‌و ۸- ن: کبر ۹- ب،م: دیگر ۱۰- ن:برآن‌دیار
۱۱-م: جنگجزه آمدند. ن:جنگجو آمده(کذا) ۱۲- م: برآن.ن: بدان ۱۳- ب،م:رسید
۱۴-ن:نمودند ۱۵- سوره۲آیه۲۴۹.م:ولم.ن: کم‌من فئة قلیلة عبثت حبة کثیره باذن‌الفرار ممالایطاق عمل نموده ۱۶- م:بی ۱۷- ن: شتافتند ۱۸- ن: زیاد
۱۹-ب،م،ن:گردانیدند ۲۰-ب:هفدهم ۲۱-م:عنایت ۲۲- ب،م،ن: رسانیده
۲۳-ب:پوستند ۲۴- م،ن: «رحمة»ندارد ۲۵-م،ن: مبلغ ۲۶- ب،م،ن: شاهزاده‌ها
۲۷- ب،م:فاطمیه

تمهید سخن درفتح قلعهٔ پلنگان در ایام سلطنت [1] شاه کامران

دراین اوقات فرخنده ساعات به مسامع عز وجلال رسید که اسکندر حاکم قلعهٔ پلنگان گردن ازچنبر[2] اطاعت بیرون نهاده زیرا که چند نوبت باحکام کردستان محاربه کرده، سرپنجهٔ شجاعت واقتدار ایشان را برتافته واکنون نیز همان داعیه در ضمیر دارد. بنابرآن، رای عالم آرای[3] به قلع وقمع او عازم وجازم شده، سولاخ حسین[4] تکلورابدان خدمت[5] به دینور وکردستان مامور[6] ساخته روانهٔ آن صوب ساخت. سولاق[7] باجمعی از دلاوران بایراق چون اوراق اشجارو قطرات امطار، شعر[8]:

سپاهی که دریای چین را زگرد　　کند چون بیابان بروز نبرد

وی چون علم عزیمت بدان جانب برافراخت، اسکندر از خوف عساکر ظفر مآثر خایف ومتوهم شده، طریق حزم واحتیاط مرعی داشت و خود را به قلاع وجبال آن حدود که نشیب وفرازش به[9] ثری وثریا رسیده وپایان خندق وسرکنگره‌اش به‌ماهی وماه پیوسته، تاغایت کمند اقتدار خسروان عالیمقدار به کنگرهٔ فتح آن نرسیده وباز بلند پرواز همت سلاطین کامکار در هوای تسخیر آن طیران ننموده [رسانید]. نظم:[10]

قلعه مگو کوه فلک پیکری　　بل به مراتب فلک برتری
سنگ [دلی]،سخت سری،چشم تنگ　　شیشهٔ افلاک شکسته به سنگ
کنگر او گشته به سدره ندیم　　کرده به منشار[11] فلک را دونیم

چون حوالی قلعه محل جنود لشکر ظفر اثرگردید، هراس بی‌مقیاس در دلهای متوطنان آنجاراه یافته، اما والی آن دیار اسکندر، سپاه خود را به افروختن آتش جدال وقتال مأمورگردانید. شعر[12]:

زپرهای گردنکشان زسان　　چو طوطی برآورده پر آسمان
سرفرقشان سوده برماه و[13] مهر　　شده تنگ برنسر طایر سپهر
نموده کمان گوشها[14] پرشکوه　　به شکل مه نو زبالای کوه
زدیوار صد فتنه در کار او　　بتان همچوصورت[15] به‌دیوار او[16]

۱-ب: سلطنت‌پناهی　۲-ب: چتر.م: اختر　۳-ب: آرایی　۴-م: وحسین　۵-ن: خدمت بحکومت
۶-س،ب،م: نامور　۷-ب: ن.سولاخ　۸-ب: نظم.ن: بیت.م: ندارد　۹-ب،م: «به» ندارد
۱۰-ب،م: ندارد.ن: بیت　۱۱-ب،م: منشأ　۱۲-ن: بیت.م،ب: ندارد
۱۳-م: «و» ندارد　۱۴-م: کمان گوشهای　۱۵-م: «صورت» ندارد　۱۶-ن: بیت راندارد

بعد از چند روزکه لشکر ظفر قرین جلادت آیین در تضییق اهل حصارکوشیده، طریق آیند وروند مسدودکردند و[۱] ابواب مداخل و مخارج برروی ایشان بستند[۲]، غازیان جرار[۳] به یکبار چوآتش از پستی روی به‌بالا نهادند[٤]. اسکندر[۵] بادلاورانی[٦] که به نوک ناوک جوشن‌گذار، نقطه از دایرهٔ دیده سها بردارند و به زخم‌تفنگ قضا رفتار نور از چشم خورشید بستانند، به قدم مقابله‌ومقاتله پیش آمده‌دست به‌راندن تیغ و انداختن تیر کردند.[۷] نظم[۸]:

کمان کج ابرو به مژگان تیر　　ز پستان جوشن برآورده شیر

زبرنده شمشیر تارک شکاف　　شکاف اندر آمد زتارک‌به‌ناف[۱۸٤]

و دست اسپان از دل کشتگان رنگ لعل بدخشان گرفت و سنگ میدان جنگ از خون جوانان بافرهنگ یاقوت رمانی شد.[۹]شعر[۱۰]:

زخون خودها جام صهبا شده　　اجل ساقی باده پیما[۱۱] شده

زرگهای تن [خون][۱۲] برآورده‌سر　　زدریای خون رسته مرجان تر

واز بیم تفنگ اجل چون سنگ پشت روی درمی‌کشید[۱۳]و زخم ناوک دلدوز، تن‌مرد[۱٤] جنگی چوخار پشت برخار پیکان می‌شد. چون اعداو اضداد آیهٔ[۱۵]فتح‌جنود منصور را به‌رأی‌العین[۱٦] مشاهده و[۱۷] ملاحظه‌نمودند، واز مقدمات احوال خود ضعف و قصور احساس[۱۸]کردند، دست در دامن فرار زده به طرف قریه‌ای‌که در حوالی قلعه بودگریختند. غازیان بقایای آن مخاذیل را به ضرب شمشیر آبدار به دارالبوار فرستادند[۱۹]. چون معارج بخت بلند بربام قلعهٔ پلنگان برآمدند، اسکندر بواسطهٔ حرکت نافرجام ابلق توسن ایام‌که مرکب مرادش چون عذرلئیمان لنگ بود وعرصهٔ جهان بروی مانند حوصلهٔ بخیلان تنگ، بادوسه[۲۰] نفر مفالیک از آن مهلکه خلاص‌گشت[۲۱]. حسین [۲۲] سلطان سولاخ این خبر را به درگاه معلی فرستاد. قاصد از پلنگان در دو روز به قزوین رسیده، در روز چهارشنبه هفتدهم[۲۳] شهرربیع‌الاول سنهٔ مذکوره این‌خبر دادند واول نقارهٔ فتحی‌که در درگاه معلی زدند این بود. شاه عالم‌پناه حکومت آن قلاع را به سولاق حسین رجوع نمود. جمهور سکنه وعموم متوطنهٔ آن دیار در مهد آسایش وبستر آرامش مرفه الحال[۲٤]وفارغ البال غنودند.[۲۵]

۱- ب،م،ن: «و» ندارد　۲- ب،م،ن: بستندو　۳- ب،م،ن: «جرار» ندارد

٤- ب،م: نهاده.ن: آوردند　۵- ن: اسکندر را با اولاد که　٦- م: دلاوران

۷- مز،ب،م: ندارد　۸- ن: بیت.م: ندارد　۹- ن: شده　۱۰- ن: بیت.م: ندارد

۱۱- م: بادپیما　۱۲- مز: چون　۱۳- م: می‌کشند　۱٤ م: مردی　۱۵- ن: «آیه» ندارد

۱٦- ب،م: «به‌رای‌العین» ندارد　۱۷- م: «و» ندارد　۱۸- م: واحساس　۱۹- ب،م: فرستاد

۲۰- ن: «سه» ندارد　۲۱- ب،م: گشته　۲۲- ن: سولاخ حسین.م: حسین سولاخ

۲۳- ب،م،ن: هفدهم　۲٤- م،ن: الحلال　۲۵- ب،م: قنودند

وهم در روز چهارشنبه بیست وششم ربیع[١]اول سنهٔ مذکوره میرزا شکرالله از وزارت معزول گشته، شاه عالم[٢] منصب وزارت دیوان اعلی را به نواب[٣] میرزا سلمان که دبیری است روشن ضمیر، که ماه زود سیر از سرعت کتابتش انگشت تعجب[٤] گزیدی وتیر راست تدبیر از غیرت ذهن صافیش بنان تفکر به‌دندان تحیرگرفتی، عنایت فرموده[٥] وزمام حل‌وعقد امور و اهتمام مهمات مصالح جمهور به‌کف اقتدار او باز داد، وضبط ممالک وحفظ مسالک ومفاتیح ابواب ملک وملت، ومناظم اسباب دین ودولت به قبضهٔ سداد ورشاد واناسل[٦] اهتمام واجتهاد اومتعلق گشت.

وهم دراین روز منصب جلیل‌القدر صدارت را به[٧] سیادت ونقابت پناه، شاه عنایت‌الله که از سادات رفیع الدرجات ونقبای کثیر البرکات اصفهان بود ارزانی داشت وحل وعقد و قبض وبسط ونظم ونسق این امر خطیر را بدو تفویض فرمود و مقرر شد که در رواج اوامر دین وتمشیت امور شرع سیدالمرسلین وتعمیر بقاع خیرات وتوفیرزروع و ربوع[٨] محال موقوفات مساعی جمیلهٔ مشکوره به ظهور رساند و چون بواسطهٔ کثرت و ازدحام خلایق در دار السلطنه علامات طاعون به ظهور رسید، شاه کامیاب در روز چهارشنبه ۲۳ شهر ربیع‌الثانی سنهٔ مذکوره، تغییر منزل از دولتخانه داده، به باغ سعادت[٩] نزول فرمودند، ومقررکردندکه اگر طاعون طغیان پیداکند، رایات عز وجلال به جانب بلدة المؤمنین قم توجه‌نماید وایالت‌پناه[١٠] [٤٨٢] حیدر سلطان ترخان ترکمان که هشت سال بود که تیولدار آن ولایت بود[١١] وبدانجا نرفته بود، حسب‌الحکم متوجه آنجا شد[١٢] و حکم قضا نفاذ شرف صدور یافت که‌میت[١٣] و مردم بیمار را از قزوین به قم نبرند و اگرکسی پنهانی بدان اقدام نماید سیاست نمایند وبی‌رقم مطاع احدی به شهر داخل نگردد.

وهم دراین اوان[١٤] مرتضی ممالک‌اسلام امیر غیاث‌الدین محمدمیرمیران یزدی که‌به درگاه عالمپناه آمده بود ودر یک فرسخی دارالسلطنه منزل‌گزیده بود، حکم مطاع شدکه به نواحی[١٥] دارالمؤمنین قم رفته، در آن حدود باشد و به شهر داخل نشود.

و هم دراین ایام‌سیادت و صدارت‌پناه میرغیاث‌الدین[١٦] محمد میرمیران اصفهانی که در زمان شاه جنت مکان صدر بود، بااولاد[١٧] امجاد میرزا مخدوم ومیرزا محمد امین مرخص شده

١- ب،ن: ربیع‌الاول ٢- ن:عالم‌پناه ٣- ن: به‌میرزا سلمان ٤- ن:«تعجب» ندارد
٥- ب،م،ن: فرمود ٦- م:اناسل و ٧- ن: به‌شاه عنایت‌الله ٨- م،ن: «ربوع» ندارد
٩- ب،م: سعادت‌آباد ١٠- ن:«ایالت‌پناه» ندارد ١١- ب:بود بدانجا رفته.م،ن:آنجارفته
١٢- ن: شده ١٣- ب: مردم را از قزوین به‌قم نبرند.ن: مردم از قزوین به قم‌نروند.م: میت ومردم از قزوین به‌قم نبرند ١٤- ن: دراین ایام امیرغیاث‌الدین
١٥- ن:به‌دارالمؤمنین‌قم رفته ١٦- ن: میرغیاث‌الدین محمداصفهانی ١٧ ب،م:به‌اولاد

به جانب اصفهان رفتند وقطع نظر از صدارت[۱] و مناصب نمودند. وهم دراین ایام حسام بیگ ولد بیرام‌بیگ قرامانی که نسبت قرابت از جانب مادر ـ که خواهر سلطان حیدر قدس سره العزیز باشد ـ به‌شاه جمجاه داشت، بواسطهٔ آنکه[۲] فقیری را به قتل آورده، در شهر متواری گشت آخرگرفتار شده به حکم‌پادشاه زمان مصلوب[۳] گشت واز صدمهٔ سیاست واجرای عدالت آن اعلیحضرت امن‌واماں و راحت و[۴] امتنان درمیان جهانیان شایع شد که هیچکس را یارای زیادتی ومیل ستمی برادنی[۵] کسی نمی‌شد. بیت[۶]:

باز گرسنه چشم، بدورعدالتش گنجشگ را به خانهٔ چشم آشیان دهد

از اقصای هزاره و[۷] قندهار تانهایت‌گرجستان و ایروان که‌ممالک محروسه[۸] بود، تجارتنهاتردد می‌نمودند و خوف ودغدغه وبیمی نداشتند. وهم در روز جمعه[۹] هفتدهم شهر جمادی‌الاول سنهٔ مذکوره، میرزا مخدوم شریفی که باعث هزارگونه فتنه وفساد بودو[۱۰] به مؤدای[۱۱] حقیقت انتهای (لاتحیق‌المکر السئی الاباهله)[۱۲]، مغضوب شده به قید وحبس‌گرفتارگشت. وهم در این روز اردوغدی خلیفهٔ تکلو که میرورامین بود، وعلیخان بیگ ترکمان داروغهٔ دفترخانهٔ همایون‌گرفتار شده مقیدگشتند وایشان را به قلعه فرستادند.

ودر روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب سنهٔ مذکوره شاه‌عالم‌پناه را پسری شد. چون مقرر بود که همیشه دیوان خواجه حافظ شیرازی باآن[۱۳] شاه عالی می‌گردانیدند ، بعد از تفأل به دیوان‌خواجه، شاهزاده را ا ابوالفوارس شجاع الدین محمدنام‌نهادند.ودر روز جمعه بیستم ماه شعبان سنهٔ مذکوره للگی[۱۴] را به ولی سلطان قلخانچی‌اغلی‌ذوالقدر حاکم شیراز داده، وی جشن عظیم[۱۵] ترتیب داده، جمیع امرا و ارکان دولت راطلب کرده ، نغمهٔ عود و چنگ از مطربان خوش آهنگ بلند شد. نظم[۱۶]:

همه مطربان چست وشیرین زبان به نغمه شکر ریخته‌از بنان[۱۷]
دف از دست مطرب شده کامیاب مهی بود در پنجهٔ آفتاب
بتان شکر[۱۸] لب ترنم سرای جهان پرشکر بود سر تا بپای
عجب مجلسی چون بهشت برین می و[۱۹] ساغرش کاس‌ماءمعین

شاة جهان نیز بدان مجلس بهشت مانند تشریف آورده‌برمسند دولت متمکن‌گشت.

شعر:[۲۰]

۱- ب،م: مناصب وصدارت ۲- ب،م،ن: «آنکه‌فقیر» ندارد ۳-ن:معضوب
۴-م،ن: « و» ندارد ۵-م:دانای ۶- ب،م: ندارد
۷- م:«و» ندارد ۸- م: محروسه‌تجار تنها تردد می‌نمودند.ن: محروسه‌تجار ترددمی‌نمودند
۹- ب،م،ن: ندارد ۱۰- م،ن:«بودو» ندارد ۱۱-ن:معضوب شده
۱۲- م: بین‌الهلالین محوشده ۱۳-ب،م،ن: به‌آن ۱۴-م: ملکی
۱۵- ب،م:عظیمی ۱۶- ن:بیت.ب،م:ندارد ۱۷- ن:نیان
۱۸-ن: شکرخند ۱۹- م،ن:«و»ندارد ۲۰- ب،ن:بیت.م:ندارد

برآمد سلیمان اقلیم‌گیر	چوخورشید برمسند دلپذیر[۴۸۳]
سراپرده‌اش غیرت آسمان	به او اطلس آسمان توأمان
پری پیکران از طریق‌ادب	زگفتار بربسته چون غنچه لب
صنوبر قدان هرطرف جلوه‌گر	زکاکل همه فتنه راکرده سر

ولی سلطان پیشکش[۱] زیاد ازحد، ازشتر واسب وزر وقماش وسایر نفایس که در سرکار او بود تمامی را به نظر اشرف در آورده، گذرانید[۲] و آن شب تاصباح به عیش وکامرانی مجلس گذران بود. چون شاه عالمیان را[۳]خاطر ازسمر[۴] فرزند و وراثت سلطنت جمع[۵]گشت، ارادهٔ خاطر عاطر فیض مآثر[۶] بدان تعلق‌گرفت‌که برادر بزرگتر خود، که‌در دارالسلطنهٔ شیرازاست، باسه پسرکه همراه وی بود، سلطان حمزه میرزا وابوطالب میرزا وطهماسب‌و[۷] برادر بزرگتر ایشان شاهزاده حسن‌میرزا که در طهران می‌بود تمامی راقصد نماید[۸]. اماغافل از مضمون این‌معنی که، مصرع[۹]: «بیرون زارادهٔ توچیز[۱۰]دگر است»؛ قورچی‌به‌قصد این‌امر[۱۱] تعیین کرده، احکام نوشت که به شیراز فرستند[۱۲]وشاهزاده سلطان حسن‌میرزا که در زمان‌جد جمجاه والی[۱۳] مازندران بود، چون خبر سلطنت شاه اسمعیل را شنید احرام درگاه وی بسته متوجه شد. شاه جمجاه که[۱۴] از آمدن وی واقف‌گشت[۱۵]،مقرر نمودکه در طهران توقف‌کرده پیشتر نیاید . آنگاه علیقلی سلطان ترکمان را با جمعی ازسفاکان به صوب طهران ارسال نمود که[۱۶] شاهزاده سلطان حسن[۱۷] میرزا را قصد نمایند. علیقلی سلطان ترکمان به سرعت[۱۸]روانه شده[۱۹]،بی‌گمان به طهران داخل شد ودر روز دوشنبه بیست‌ویکم شهر جمادی‌الاول‌سنهٔ مذکوره به‌اتفاق علی خلیفهٔ قاجار که حاکم آن ولایت بود، به قصد شاهزادهٔ نامدار مبادرت‌نموده، شاهزاده‌خنجری برعلی خلیفه انداخته[۲۰]، بعد از آن به‌قتل رسید ودر مزار امامزادهٔبزرگوار[۲۱]زید- علیه‌التحیةو السلام-که در شهر بند آنجا واقع است مدفون شد . عمرش هجده سال، والده‌اش فرخنده خانم دختر زادهٔ نواب غفران پناهی قاضی جهان حسنی[۲۲]است . شاهزاده به غایت صاحب جمال بود و شاه جنت مکان به او توجه بسیار داشتند.

وهم در آن زمان شاه عالمیان منصب بیگلربیگی[۲۳]خراسان وایالت دارالسلطنهٔ هرات را به میرزادهٔ اعظم رکن‌الدولة القاهره، علیقلی‌خان شاملوکه از نبایر دورمش[۲۴]خان بود

۱- ب،م: پیشکشی زیاده
۲- م: گذرانیدند
۳- ب،م: «را» ندارد
۴- ن: لله وفرزندجمع گشت
۵- م: جمیع
۶- م: «مآثر» ندارد
۷- ن: «و» ندارد
۸- م: نمایند و
۹- م: ندارد
۱۰- م: چیزی
۱۱- م: اسرا
۱۲-ب،م: فرستندشاهزاده
۱۳-م: که از آمدن والی
۱۴-م،ن: «که» ندارد
۱۵- ن: شد
۱۶- م: «که» ندارد
۱۷- ب،ن: حسین
۱۸- ن: به‌سرعت‌تمام
۱۹- ب،ن: شد
۲۰- ب،م،ن: انداخت
۲۱- ب: بزرگو
۲۲- ن: حسینی
۲۳- ب: بگلربیگی
۲۴- ن: دورمیش

شفقت فرمودند، و وی را للهٔ شاهزادهٔ ظفرلواسلطان عباس میرزا ساخته، او را روانهٔ هرات گردانیدند و همشیرهٔ خود را - شاهزاده زینب بیگم که بهترین بنات شاهی بودند-وی[1] را در حبالهٔ نکاح او در آورد در احکام وی علیقلی‌خان گورکان نوشتند وتمامی لشکر وایل شاملو را ملازم وی[2] گردانیده، او را باجنود بسیار وسامان بی‌شمار به آن دیار فرستادند[3].

وهم در آن اوان منهیان دولت عرض کردند که ابوالخان ازبک با[4] برادران که گمراهان راه ضلالت وسرگشتگان[5] بادیهٔ جهالت‌اند، پای ازحد خود بیرون نهاده[6]، نواحی نیشابور را تاخته‌اند، وفوجی ازآن برگشته[7] روزگاران[8] که قوت طاسعهٔ ایشان به حرکت در آمده[9] لوای استیلا[10] به‌حوالی دمسرخ که‌مابین نیشابورومشهد [۴۸۴] مقدس [است] برافراخته‌اند. حسین بیک ولد سوندک افشار قورچی باشی‌سابق[11] که وی قورچی‌باشی قورچیان مشهد مقدس معلی بود، درهمان موضع بدیشان رسیده، بعون عنایت ربانی قرب صدنفر از آن قوم بی‌هنر[12] را مجروح گردانیده، رؤس[13] ایشان را به درگاه عالم‌پناه فرستادند.[14]

وهم در روز سه‌شنبه پنجم ماه رجب، ایلچیان نظام‌الملک والی دکن به دارالسلطنهٔ قزوین آمدند وبه رسم پیشکش نقود بسیار وقماش بی‌شمار آوردند، واز جانب پادشاه خود مضامین این ابیات به مسامع عزوجلال آن ستوده صفات رسانیدند. شعر[15]:

که هستم‌به‌صدق ونیاز تمام	مقیمان آن آستان را غلام
زمهرت سرم‌گر شود خاک‌راه	نروید از و غیر مهرگیاه
فلک‌گر کند پیکرم راغبار[16]	به دربان لطف توگیرم قرار
گلی کزگلم سرزند سال و ماه	ازو بر دمدبوی‌احسان شاه[17]

وهم در آن[18] اوان مرتضی قلی سلطان راکه حاکم ولایت مشهد مقدسهٔ[19] منوره نموده بودند، نعش مبارک شاه جمجاه همراه نموده[20] او را مرخص ساختند. وی بالشکر[21] بی‌کران از پرناک وترکمان، متوجه خراسان شد.

وهم در شب‌جمعه بیست‌وچهارم شهر شعبان سنهٔ مذکوره، ذوذتابهٔ مهیب در برج قوس از جانب مغرب طالع شد وشب به شب از کنار افق ارتفاع می‌یافت وبه نظر به طریق گیسودار می‌آمد[22].

۱- ن: «وی» ندارد ۲- ب،ن: «وی» ندارد ۳- ن: فرستاد
۴- م،ن: که‌بهادران وگمراهان ۵- م،ن: سرگشتگان جهالت‌اند ۶- م،ن: نهاده‌اند و
۷- ن: برگشته‌اند م:برگشته‌و ۸- ب،م: روزگارانی که.ن: روزگاران و ۹- م:آمده‌و
۱۰- ب:استیلای ۱۱- م،ن:قورچیان مشهد مقدس بوده ۱۲- ب،م،ن:پل هزار مجروح
۱۳- م:رداس ۱۴- ب،م،ن: فرستند ۱۵- ن:بیت..ب،م:ندارد
۱۶- م:عیار ۱۷- ن:بیت‌راندارد ۱۸- ن:درین ۱۹- ن:مقدس
۲۰- م،ن:نموده بودند ۲۱- ن:لشگری ۲۲- م: می‌آید

وهم [۱] درشهر شعبان، شاه اسکندرشان،در باغ سعادت‌آباد جشنی [۲] عظیم [۳] وطوی بزرگی نمودند که هیچ کس از پیران سال دیده مثل آن یاد نداشتند. چون بعد از رحلت شاهزادهٔ جنت انتما، ابوالبقا [۴] سلطان ابراهیم میرزا ، شاه [۵] سپهر والامهررا به شمخال سلطان چرکس داده کاشان را به تیول او مقرر کردند، و درمقام تربیت اوبودند. باعثش آنکه شاهزادهٔ مظلوم [۶] سلطان سلیمان میرزا را [۷] به قتل آورده بود، صبیهٔ وی را جهت ابوتراب سلطان نبیرهٔ چاپان سلطان استاجلوکه او را نیز علی‌رغم محمدی سلطان تخماق پیش کشیده در مقام رعایت او بود [۸]، خواستگاری نمود [۹] وطوی مذکوره در باغ سعادت‌آبادواقع شد.

سابقاً گذشت که بعضی ازشاهزاده‌های کامکار که در نهایت بلادوامصار بودند،واز اردوی معلی تاایشان خیلی‌راه بود [۱۰]،توقفی در اجرای‌حکمی که برایشان‌صادر شده‌بود واقع گشت، وعلیقلی‌خان شاملوکه به‌دارالسلطنهٔ هرات رفت، بعداز تشرف [۱۱] به شرف پایبوس [۱۲] اختر برج سلطنت و کامکاری، شاهزاده عباس‌میرزا، خلاف حکم شاه زمان به عمل آورد وقورچی [۱۳] که به شیراز رفته بود، به مرتبه‌ای عرصهٔ زندگانی‌را به‌شاه جمجاه سلطان محمدپادشاه [۱۴] وشاهزاده‌ها [۱۵] ووالدهٔ ایشان تنگ‌نموده بود که احدی از ملازمان وخدمهٔ ایشان را راه ترددوآمد شد [۱۶] نبود وایشان دست از حیات خود شسته همگی مترصد خبر دیگری [۱۷] بودند. چون خالق قضا و قدر در اصل فطرت سلطنت را به نام نامی شاه سلطان محمد وخلف نامدارش شاهزاده سلطان عباس میرزا نامزد نموده بود [۱۸]، [۴۸۵] تدبیرات شاه اسمعیل واحکام او اثری ننمود.شعر [۱۹]:

اگرتیغ عالم بجنبد زجای نبرد رگی تانخواهد خدای

آنگاه از این اراده‌ها وارادهٔ دیگر سودا ووسواس‌بروغلبه نموده که بواسطهٔ مصلحت زمان و تألیف قلب دشمنان چند روزی لعن ملاعین رابرطرف سازد، بروسبارک وسیمون نیفتاد [۲۰] و قطع صلهٔ رحم بنیادش راکند. در روز یکشنبه سیزدهم‌شهر رمضان [۲۱] سنهٔ مذکوره‌بی‌مقدمهٔ بیماری ناگهان وبی‌گمان درگذشت.

مجملی از تفضیل این واقعهٔ نازله آنکه در شب روز مذکور برکمیت خوشخرام

۱-ب،م: هم‌شهر ۲- ب،م،ن: جشن ۳- ب،م:عظیمی

۴- م:ابوالقا ۵- ن: شاهزاده ۶- م،ن: «مظلوم» ندارد

۷-ب،م:«را»ندارد ۸-ب،م: بودو ۹-م: نموده طوی.ن: نمودطوی

۱۰- ب،م: بودو ۱۱- ب،م: تشریف ۱۲-ب،م،:پابوس

۱۳- م: قوری ۱۴- ب‌م: پاشا ۱۵- م:شاهزادها

۱۶- ب:آمدوشد ۱۷- ب،م،ن: دیگر ۱۸- ب،م،ن: بودند

۱۹-ن:بیت.م:ندارد ۲۰- م: باد.ن: نبود ۲۱م: رمضان‌المبارک

سوار شده باحسن[1] بیک حلواچی[2] اغلی که منظور[3] وی بود (در کوچه و بازار و کاروانسراها سیرمی کرد، تریاک و فلونیای بیشتری تناول فرموده بود[4]) ویر[5] بالای اشربه و میوه، وقت[6] سحر که به دولتخانه آمدند ودر منازلی که جهت حسن بیک ترتیب داده بودند واول دفترخانه همایون بود ساکن گشته استراحت نمودند. در آن اثنا علامات[7] موت بروی ظاهر شده، از قضای[8] دیوان آسمانی[9] نشان عزل حیات فانی برطغرای (هو«الذی خلق الموت والحیوة[10]» و مضمون «انک میت وانهم میتون[11]»)[12] مصحوب ایلچی بدورسید وسلطنت عالم رابه بی‌پروایی و تعشق نامردی بباد فنا داد. نظم[13]:

اگرچه یقین است ازین خانه رحلت ولیکن نبود این کسی را گمانی
جهان بی‌ثبات است و[14] تابوده دایم چنین بود آری سرایی است فانی

آخر این روز حکماوامراووزرا ازاین قضیه آگاهی یافته، چون درآن منزلی که وی[15] درآن خوابیده بودگشوده رفتند کار وی از دست رفته بود. شب[16] این خبر در میان[17] مردم انتشار پیدا کرد. تاصباح دوشنبه چهاردهم، امرا ووزرا ومقربان بارگاه اجتماع نموده وی را در دولتخانه غسل داده[18]، کفن نمودند وبه طریقی[19] که سایر شاهزاده‌ها[20] را حمالان نقل آستانهٔ امامزادهٔ واجب الاحترام شاهزاده حسین (علیه وآبائه التحیة والثناء)[21] نموده بودند، به همان دستوراو را با[22] آن همه[23] شوکت وعظمت بردند ودر جنب شاهزاده‌ها دفن نمودند («ولله سبحانه وتعالی العظیم والقدرة والملک والکبریاء»)[24]، «بقابقای خدایست وملک ملک خدای». ودرباب تاریخ وی گفته‌اند:

شده[25] تاریخ فوت شاه جهان «طلب از خون ناحق طفلان»[26]

از اتفاقات عجیبه آنکه شاه اسمعیل دو روز قبل از آنکه نعش مبارک شاه‌جنت[27] مکان بدان آستان عرش نشان رسیده مدفون گردد وی در قزوین به‌خاک رفت.

۱- ب،م: حسین ۲- ن: تواچی. ب،م: طواچی ۳- ب،م: منصور
۴- ن: بین‌الهلالین ندارد ۵- ن: در ۶- ن: طعام تناول نمود
۷- م: علامت ۸- ب،م،ن: قضایای ۹- م: آسمای
۱۰- سوره ۶۷ آیه ۲ ۱۱- سوره ۳۹ آیه ۳۰ ۱۲- بین‌الهلالین درمتن «م» و«ن» نیست
۱۳- م،ن: ندارد ۱۴- ب،ن: «و» ندارد ۱۵- ب،ن: «وی» ندارد
۱۶- م،ن: «شب این» ندارد ۱۷- ب،ن: درمیانه ۱۸- ب،م،ن: دادند و
۱۹- ب،م،ن: به‌طریق سایر ۲۰- ب،م: شاهزادها که حمالان. ن: شاهزادها حمالان
۲۱- ن: بین‌الهلالین ندارد ۲۲- ب،م،ن: به‌آن ۲۳- ن: «همه» ندارد
۲۴- ن: بین‌الهلالین ندارد. این عبارت در متن م خوانانیست. ۲۵- س‌ز: شاه
۲۶- نسخه «ن» ناخوانا است ۲۷- م: خبت‌بدان. ن: خبت‌آستان

ایام عمرش چهل‌ونه سال، مدت سلطنتش یکسال‌ونیم[1] وبیست‌ودوروز. ازاو یک پسر ابوالفوارس شاه شجاع وسه دختر ماند. صبیهٔ بزرگش که از صبیهٔ شاه غفران پناه شاه نعمت‌الله باقی[2] وخانش خانم همشیرهٔ شاه جنت مکانی به وجود[3] آمده قبل از رفتن قلعه‌وان، شاهزاده الحال در حبالهٔ خلف السادات والنقبا امیر برهاناالدین شاه خلیل‌الله است ودوصبیهٔ دیگرکه ازکنیزان حاصل شده‌اند.

شاه[4] اسمعیل در عدالت ورعیت‌پروری وسخا وکرم‌گستری عدیل[5] خود نداشت.[6] در ایام سلطنت [٤٨٦] اویاز در هواداری کبوتر در پرواز آمد وازترس سیاست او سیمرغ فتنه در پس کوه قاف اعتکاف[7] عزلت وانزوا اختیارکرد و شیر بسان جغد از معمورهٔ عالم روی به خرابه‌هانهاد[8]. آن حضرت در امامت جمعه وجماعات[9] و احکام صیام وصلوة[10] واستدامت امر به‌معروف ونهی منکرات[11] ورفع[12] بدع ومناهی[13] ید بیضا نمود. چه استقامت امور[14] مملکت بی‌استحکام قواعد شریعت صورت نمی‌بندد و نظام اعمال دولت بی‌قوام اعمال ملت میسر نمی‌شود،[15] چنانچه کلام معجز نظام سید انام،علیه افضل الصلوة والسلام مشعر برآنست«الملک و[16] الدین توأمان».نظم:[17]

تأویل توأمان چه‌بود غیراز آنکه‌ملک ... آنرا دهد خدای که دین را شعارکرد

وتعظیم علمای اسلام که حافظان ممالک ملت احمدی وحارثان[18] مسالک شریعت محمدی‌اند، بیت[19]:

بر منهج گفتار رسول مدنی ... «من اکرم عالماً فقد اکرمنی»،

به تقدیم می‌رسانید ولشکریان راکه استقامت کارخانهٔ سلطنت[20] به‌وسیلهٔ کوشش وجانسپاری ایشان مقرر است، مسرور نگاه داشت. سخا و بذل‌گشاده عین‌المالی که در نظر مردم چون مردمک عین نور چشم می‌افزود، صرف جنود ظفرشعار[21] کرد. مرسوم و[22] مواجب قورچیان که مدت‌چهارده سال درذمهٔ همت شاه‌جنت مکان‌مانده بود،شفقت‌فرمود.چنانچه‌مردمجهولی‌صدتومان و[23] دویست‌تومان‌گرفت[24]. بعضی وجوهات که‌تعلق به حضرت[25] صاحب‌العصروالزمان‌خلیفة‌الرحمن‌علیه‌صلوات‌من‌الله‌المنان‌داشت به‌سادات‌عالی‌درجات‌ممالک‌محروسه‌خصوصاً سادات[26] عظام

۱- ن:نیم است ودوروز
۲- م،ن: ثانی
۳-ب،م: بود آمده
٤-م: شا
٥- ن:نظیر
٦- م،ن: نداشت و
٧- ب:ندارد
٨- ن:نهاد و
٩-م،ن: جماعت
١٠-ب،م: صلوات
١١- ن:منکر
١٢- ن: دفع بدفع مبادم.ب:دفع بدع
١٣- م: منادی
١٤- م: «امور» ندارد.
١٥- م،ن: نمی‌شد
١٦- م: «و» ندارد
١٧- ن:بیت.م: ندارد
١٨-م،ن: جاریان
١٩- ب،م: ندارد
٢٠- ن:سلاطین
٢١- ب: سعاد
٢٢- ن:«و» ندارد
٢٣- م،ن:«و» ندارد
٢٤- م،ن:گرفت و
٢٥- ن: به‌صاحب‌الزمان‌داشت به سادات عالی‌درجات‌ممالک‌محروسه
٢٦- ب،م: دات

انجویه[1] شفقت فرمودند. جهانیان کرم حاتم و عدل انوشیروان[2] در برابر عطایای[3] اوبرطاق نسیان‌نهادند[4]. ریاض دین محمدی و نسایم ملت احمدی یوماً فیوماً تضاعف[5] گرفته، تازه و خرم‌ترگشت. رعایا از ظلمات به سرچشمهٔ حیات خضروار رسیدند وخلایق درکنف امن وامان آرمیدند. نظم:[6]

آرام یافت درحرم انس وحش و[7] طیر　　آسوده‌گشت درکنف عدل[8] انس‌وجان
گردون فروگشاد کمر از میان تیغ　　ایام بر گرفت زه از گردن کمان

وی در ابتدای حال تعلیم از مرحومی میرزین‌العابدین اجل‌استرآبادی‌گرفته ، از طالب علمی وقوف داشتند ونستعلیق راخوب می‌نوشتند. دماغ کتابت بسیار داشتندودر نقاشی وطراحی ونقشبندی وطرح عمارت سلیقهٔ تمام داشتند ودر آن فن قرین خودنداشتند. شعر[9] را بسیار نیک می‌فرمودند. تخلص « عادلی[10] » می‌نمودند. این غزل را در ایام سلطنت در دارالسلطنهٔ قزوین فرمودند.غزل[11]:

تا به قزوین آمدم آسایش جانم نماند　　دردمند غم شدم امید درمانم نماند
بس که بریاد رخ همصحبتان بگریستم　　اشک خونین قطره‌ای در چشم‌گریانم نماند
ازضعیفی همچو تاری شدتنم درپیرهن　　غیر دست محنت وغم در گریبانم نماند
درغم یوسف‌رخی‌ازبس که‌خون‌بگریستم　　روشنائی در نظر چون پیرکنعانم نماند
«عادلی» ازبن‌مجو آیین[12] رسم‌واختیار[۴۸۷]　　کار عقل‌از دست رفت‌و دل بفرمانم نماند

قبل از قلعه وایامی که‌در قلعه بودند اشعار بسیارگفته‌اند. خصوصاً قصیده‌ای درشرح احوال خود گفته، به شاه جنت مکان فرستاده‌اند.[13] ایراد آنها در « مجمع‌الشعرا » شده ، اما باوجوداین حالات بواسطهٔ خاصیت مداومت تریاك هیچ برواعتماد نبود.

در[14] شرح بقیهٔ ایام که بعداز رحلت آن اعلیحضرت سانح شده

چون همگنان ازسلطنت شاه اسمعیل راضی نبودند ، بعداز گذشتن[15] او، در دارالسلطنهٔ قزوین‌وسایر بلادوامصار فتنه‌وحادثه‌ای روی ننمود[16] و مردم همه‌خوشحال و فارغ بال متردد بودند. تبرائیان[17] سرازخانها بیرون کرده به انتقام چندروزه که‌بر ایشان گذشته بوددرآمدند

۱- ن: «انجویه» ندارد　۲- ب:انوشیروان را.م:نوشیروان‌را　۳- ب،ن: عطای
۴- م،ن:نهاده‌اند.　۵- ب،م،ن: تضاعیف　۶- ن: بیت .م: ندارد
۷- ب،م: «و» ندارد　۸- ب:عدل‌و　۹- م: وشعرا
۱۰- م:غالی　۱۱- م:ندارد　۱۲- ب،م: آیین سراسم.ن: آیین برسم
۱۳- م،ن: فرستادند　۱۴- ب: سیاق کلام درشرح بقیهٔ ایام که بعداز رحلت آن عالیحضرت سانح شده. م،ن: عنوان‌ناخوانا است　۱۵- م،ن: کشتن
۱۶-ب،م،ن:نمود　۱۷- م،ن:بنابران

واراده نمودند که میرزا مخدوم‌شریفی‌را که محبوس بود[۱] وی را به میدان اسب شاهی آورده به قتل رسانند[۲]. او به حمایت سلازمان شاهزاده پریخان خانم از دست آن جماعت رهایی یافته به‌بلادروم گریخت[۳]. درروز سه‌شنبه پانزدهم ماه مذکور سنهٔ مزبوره تمامی ارکان دولت ارجمند وامرای سعادتمند که درآن اوان درپایهٔ[۴] سریر خلافت مصیر بودند، مثل امیرخان موسیلو و پیره[۵] محمدخان استاجلو وقلی سلطان[۶] قورچی باشی افشار و محمدی[۷] خان تخماق استاجلو و ولی سلطان قلخانچی[۸] اغلی و شمخال سلطان و دیگر امراو اعیان در میدان اسب شاهی‌جمعیت نموده- چون بعدازرحلت شاه جمجاه میانهٔ‌امرا و اویماقات‌انواع مخالفت روی‌نموده[۹] بود[۱۰]، چنانچه قبل ازین سمت تحریر یافت[۱۱]- آن جماعت اول به تصفیهٔ بواطن یکدیگر کوشیده، زنگ مخالفت را از مرآت ضمایر به صیقل موافقت زدوده، قسم یاد نمودند[۱۲] که من بعد به‌هیچ وجه بایکدیگر نزاع وجدال ننموده گذشته‌ها راکان لم یکن انگا[رند] وبدانچه صلاح دین ودولت درآن باشد وامراوریش سفیدان مصلحت درآن‌دانند به‌عمل آورند واحدی خلاف آن جایز ندارد.[۱۳] بعد از آن به‌اتفاق آصف‌زمان‌میرزاسلمان به‌خدمت‌شاهزاده پریخان‌خانم رفته در باب[۱۴] سلطنت‌و پادشاهی اندیشه‌نمایند.[۱۵]

بعضی امراکه نهال دولت‌ایشان از جویبارتربیت شاه‌اسمعیل نشو و[۱۶] نمایافته بود، مثل ولی سلطان‌حاکم شیراز، صلاح درآن‌دیدند که‌شاه شجاع خلف اورا پادشاه‌نمایند وسکه[۱۷] وخطبه به نام اوکرده زمام مهام ممالک در قبضهٔ اقتدار نواب خانم باشد. بعضی قبول این معنی ننموده، رد[۱۸] فرمودند که شاه شجاع طفل یکساله است، از سلطنت اوچه خیزد. چون این خبربه‌اطراف واکناف عالم رسدکه ازاولاد شاه‌غفران جاه کسی نمانده، مدار برد ختری است که سپهدارلشگر قزلباش است، هرآینه[۱۹] فتنه‌وآشوب‌در ممالک‌به‌ظهور پیوندد[۲۰]. نواب کامکار سلطان محمد میرزاکه‌پسر بزرگ‌شاه جمجاه‌است، اگرچه‌درباصرهٔ وی‌اندک ضعفی‌واقع‌است، اما[۲۱] پسران نامداردارد که‌دراندك فرصتی هریک‌از ایشان در میدان سلطنت شاهسواری‌اند بی‌مانند[۲۲]. اوبه پادشاهی‌اولی‌است. به‌عضی‌رداین سخن نموده[۲۳] ازسلطنت [۴۸۸] شاهزاده سلطان[۲۴] حمزه میرزا پسربزرگترآن حضرت که‌درآن زمان یازده ساله‌بودسخن گفتند[۲۵] وجمعی‌دیگر که‌شاهزاده[۲۶] عباس

۱- ازمتن«ن»اضافه‌شد ۲-مز،م: رسانید ۳- ب،م،ن: گریخت‌و
۴-ب،م،ن: در سریرخلافت ۵- ب: پره ۶-م،ن: علی‌قلی‌سلطان
۷- م،ن: محمدخان ۸- ب،م،ن: قلخانی ۹- ن: نمود ۱۰- م: ندارد
۱۱- ب،م،ن: یافته ۱۲-م: نمود ۱۳- ب،م،ن: نداردو
۱۴- ب،م،ن: «باب» ندارد ۱۵- ب،م: نمایندو.ن: نمودو ۱۶- م: «و» ندارد
۱۷- ب: سطه ۱۸- ب،م،ن: «رد» ندارد ۱۹- ب،م،ن: هرگاه
۲۰- ن: نه‌پیوندد ۲۱- م: «اما» ندارد ۲۲ ن: «مانند» ندارد
۲۳- ن: نمودند ۲۴- ب،م: «سلطان» ندارد ۲۵- ب،م،ن: «سخن گفتند» ندارد
۲۶- ب: شاهر

میرزا را صاحب اقبال می‌دانستندودرآن وقت نه‌ساله‌بود وحسب الفرمان‌شاه جنت‌مکان صاحب خراسان بود رضا می‌دادند .

چون مشیت‌ازلی‌وتقدیرلم یزلی‌بمؤدای[1] «تؤتی‌الملک من‌تشاء تعزمن تشاء بیدک‌الخیر انک‌علی کل‌شی‌قدیر[2]»:

ازقسمت بندگی‌وشاهی دولت تودهی‌بهرکه‌خواهی[3]،

به‌پادشاهی شاه سلطان‌محمد تعلق گرفته بود، قبل ازآنکه در مجلس امرای عظام معاملهٔ سلطنت را قرارد هند، جمعی کثیر ازقورچیان ومقربان مثل‌علی‌بیک ذوالقدر ولدمحمدجان آقا که‌نسبت بدان حضرت خدمات لایقه‌به‌تقدیم رسانیده بود وبدان جهت شاه اسمعیل بدو بی‌التفات شده‌بود، بااتباع خودمتوجه[4] شیرازگشت و در همان شب‌اسکندر بیک قورچی شاماو متوجه‌شده، اول وی مژدهٔ سلطنت را رسانید[5] وبه «خوش‌خبرخان»موسوم‌گشت وبه‌مرتبهٔ امارت سرافراز شد وعلی بیک ذوالقدر بعداز استسعاد به شرف ملازمت ،ایالت[6] دارالملک شیراز بدو مفوض شد ومرتبهٔ خانی‌یافت.

چون مجموع لشگر در پادشاهی آن[7] حضرت یکجهت شدند ، امرای عظام[8] تمامی قورچیان و ایشک آقاسیان و عمله و[9]فعلهٔ بیوتات را[10] به رفتن شیراز مرخص ساختند وروزبه‌روز فوج فوج ازترک وتاجیک وازمردم دورونزدیک از اطراف وجوانب به‌استقبال موکب جلال می‌شتافتند ونواب پریخان‌خانم دردارالسلطنهٔ قزوین که‌مقر[11]سلطنت است،کمال استیلا[12] یافته هرصباح تارواح امرا وارکان دولت‌به‌ملازمت اوشتافته به لوازم ممالک داری قیام‌می‌نمودند وازبقایای[13] قزوین ومحال قریبه[14] مددخرج به لشکر داده ، امرا به اتفاق در بروات و احکام مهر می‌فرمودند ومیرزا سلمان چون درزمان شاه‌اسمعیل سخنان نفاق آمیز نسبت به نواب خانم به عرض[15]رسانیده بود وآنچه ازشاه‌اسمعیل نسبت به نواب خانم به‌ظهورآمده‌بود ازتحریک وی بود ، [16]دراین وقت که خانم ملکهٔ زمان‌گشت، وی اندیشه ناك[17] شد و به‌ملاحظه و احتیاط تمام بسر می‌برد . تا آنکه نواب خانم اظهار عداوت نمود[18] . شمخال[19] سلطان خال خانم به قتل میرزاسلمان مبادرت نمود . مشارالیه چون از این مقدمهٔ آگاهی یافت ، فی‌الفور بامعدودی چندراه فرار پیش گرفته متوجه شیرازشد .[20] جمعی از مردم شمخال تابه ساوه ازعقب اوشتافته، چون همه‌جا از[21]بیابان رفته‌بود[22] بدونرسیده[23] بازگشتند . مشارالیه به

۱- م: ابتداء سلطنت پادشاهی السلطان الفقراء محمد خدابنده
۲- سوره ۳ آیه ۲۶
۳- م،ن:«بهرکه‌خواهی»ندارد
٤- ب،م:متوجه شده به‌شیراز رفت
٥- ب،م،ن:رسانیده
٦- ب،م:ایالت‌و
۷- م:«آن» ندارد
۸- مز:عظامی
۹- ن:«و»ندارد
۱۰- ن:«را»ندارد
۱۱- م:مقرر
۱۲- ن:استقلال
۱۳- م،ن:بقاء
۱٤-ن:غریبه
۱٥-ن:به‌ظهورآمده‌بود
۱٦- ن:بوده
۱۷- ن: اندیشناك
۱۸- ن:نموده.م:«نمود»ندارد
۱۹- م:وشمخال
۲۰- ن:شدند
۲۱- ب،م،ن:در
۲۲-م:بودند
۲۳- م:«بد»نرسیده

ایلغار تمام خود رابه‌شیراز رسانیده به شرف عتبه‌بوسی[۱] بندگان[۲] اشرف سرافراز گردید[۳] ودر باب مهمات سلطنت وجهانبانی آنچه معروض می‌داشت‌وموافق‌تدبیر ورضای‌اشرف بود مستحسن می‌افتاد ودر تنظیم و تنسیق مهام[٤] سرکارخاصهٔ شریفه سعی‌و اهتمام تمام[۵] بجای آورده ، منظور نظر شفقت وعواطف‌خسروانه گردید، وزارت دیوان اعلی‌به همان‌دستور به‌رای زرین آن دبیر[٦] [۴۸۹] صاحب تدبیر مفوض گشت[۷] ، روزبه‌روز شوکت و حشمت آن عالی منزلت سمت‌ارتفاع واعتلا پذیرفت.

القصه چون تخت شاهنشاهی به‌وجود فرخنده ورودآن شاه عالیجاه زیب‌و زینت‌یافت، سکهٔ زر ورؤس[۸] منبر از اسم سامی ونام نامی آن اعلیحضرت مزین گردید ، امرای[۹] عالیشان ومقربان درگاه فلک آشیان کمر عبودیت وبندگی برمیان جان بسته، همگنان یکدل[۱۰] ویک‌زبان به سراسم‌شکر گزاری قیام نمودند و زبان حال بدین مقال مترنم می‌ساختند[۱۱] . نظم:[۱۲]

لله‌الحمد که‌آن‌نقش که‌خاطرمی‌خواست	آخر آمد[۱۳] ز پس پردهٔ تقدیر پدید
خارهر کید که بدخواه درین راه نهاد	خنجری‌گشت که جزدرجگر اونخلید

جمعی که درقلعهٔ اصطخرمحبوس بودندودرایام سلطنت شاه‌اسمعیل[۱٤] نجات نیافتند ـ[۱۵] مثل‌خان احمد والی‌گیلان وشاهرخ خان‌ذوالقدر ومحمدبیک‌ذوالقدروقرابیک، ایشان را بیرون[۱٦] آورده‌رعایتها فرمودند، وشاهرخ‌خان را منصب خانی داده، مهربه اوشفقت فرمودند. و در روز هیجدهم شهر شوال‌سنهٔ مذکوره اختیار ساعت‌نموده، ازدارالملک شیراز بیرون‌آمده عنان عزیمت به‌جانب مقر سلطنت منعطف گردانیدند و نواب سپهر احتجاب بلقیس الزمانی مهدعلیایی[۱۷] فخرالنسابیگم که‌حرم‌محترم آن‌اعلیحضرت بودو مادر شاهزادهٔ عالم و عالمیان، زمام اختیار وقبضهٔ اقتدار مهام خواص و عوام وکافهٔ انام رابه‌رای اومنوط ساختند. جمیع[۱۸] امراواعیان بعد از تشرف[۱۹] به‌شرف سجده وپاپبوس[۲۰] اشرف همایون وشاهزادهٔ عالمیان سلطان حمزه‌میرزا، به‌شرف سجدهٔ آن‌در دریای عصمت وطهارت مشرف گشته،هیچ مهمی بی‌مشورت و صوابدید آن علیاحضرت فیصل نمی‌یافت . میرقوام‌الدین حسین شیرازی که سابقا مستوفی ولی سلطان حاکم شیرازبود،[۲۱] به وزارت نواب علیهٔ عالیه منصوب گشتند. چون رایات نصرت آیات که از فارس عازم عراق گشت بواسطهٔ زمستان وکثرت برف و باران به آهستگی می‌فرمودند ، آنگاه

۱ـ م: بوشی
۲ـ ب: بنده‌گان . م: شده‌گان
۳ـ م،ن: شد
٤ـ م: مهمام
۵ـ م: «تمام» ندارد
٦ـ ب،ن،م : پیر
۷ـ م: گشت‌و
۸ـ ن: « ورؤس منبر» ندارد
۹ـ م: وامراء
۱۰ـ م،ن: همدل
۱۱ـ ب،م،ن: می‌ساخت
۱۲ـ بیت.م: ندارد
۱۳ـ م،ن: اندر
۱٤ـ ن: اسمعیل‌ثانی
۱۵ـ ن: یافتند
۱٦ـ ب: برون
۱۸ـ ن: «مهدعایایی» ندارد
۱۸ـ ب،م: جمعی.ن: وجمعی
۱۹ـ ن: «بعدازتشرف» ندارد
۲۰ـ ب،م،ن: پای‌بوس
۲۱ـ ب،م،ن: بودو

موضع قوشه مضرب خیام سرادقات جاه‌وجلال گشته ازدارالسلطنهٔ اصفهان تمامی‌سادات و اکابر واعیان باتحف‌وپیشکش فراوان‌درآن منزل به‌شرف ملازمت‌اشرف سرافراز شدند، عنایت خسروانه شامل حال هریک‌ازآن جماعت‌فرموده[۱] به نوازشات بی‌غایات[۲] مفتخر گشتند[۳]. روز دیگر نزول اجلال به موضع مهریار نموده، بعدازآن داخل شهرگشتند[وبه]دولتخانه که‌موسوم به باغ نقش جهان‌است‌ودر لطافت هواوعمارت رشک‌باغات عالم‌است‌فرودآمده، آن‌منزل رارشک فردوس برین ساختند.[۴] بعدازچندروز که‌آنجا بسربردند، عنان عزیمت به‌جانب کاشان ازراه نطنز معطوف ساختند و روز یکشنبه[۵] دهم‌شهرذی‌قعدهٔ سنهٔ مذکوره‌به‌ظاهر شهر مذکور نزول‌اجلال فرمودند. اعیان آنجا [۴۹۰] پیشکشها[۶] کشیده ازکاشان به‌جانب‌مدینة‌المؤمنین قم درحرکت آمدند. روزپنجشنبه چهاردهم ذی‌قعده، حیدرسلطان حاکم‌آنجا باسادات واعیان استقبال موکب همایون نموده، شاه سکندرشان به‌شوکت‌هرچه‌تمامتر به‌شهر[۷] داخل‌شده دردولتخانهٔ آنجا نزول فرمودند[۸] و نواب علیهٔ عالیه سلطانم والدهٔ خود را-که قرب‌چهل سال بودکه درقم ساکن شده‌بود- اوابرداشته به دولتخانه بردند و[۹]نهایت تعظیم واحترام اوبجای آوردند وهمچنان اورا همراه به‌قزوین بردند. شاه‌عالم پناه ده‌روز درقم توقف فرموده، بعدازآن به‌زیارت آستانهٔ[۱۰]مقدسهٔ منورهٔ سمیه، سیدة‌النساء فی‌العالمین سرافراز گشته، وداع آن‌آستان[۱۱]عرش نشان نموده، روز دوشنبه بیست‌وپنجم شهرمذکور متوجه قزوین گشتند.[۱۲]

در[۱۳] خطهٔ‌قم‌حکم همایون به‌نفاذ[۱۴]پیوست که محمدی‌خان استاجلو باسپاه خودمحافظت خزانهٔ‌عامره‌نماید[۱۵]ونگذارد[۱۶] که‌احدی‌ازجماعت‌ترکمان[۱۷]وچراکسه[۱۸] به‌محافظت خزانه‌مشغولی نمایند. ازورود[۱۹] این‌حکم، امیرخان‌موسیلو باسپاه[۲۰] بی کران ازتکلووترکمان‌جمع‌آورده‌به‌حمایت[۲۱] شاهزاده‌پریخان‌خانم اراده‌نمود که‌محمدی‌خان‌را از آن‌خدمت مانع‌آید[۲۲]. مشارالیه‌نیز به اتفاق ایالت پناه پیره[۲۳]محمدخان استاجلو لشگرگران‌جمع‌آورده، آهنگ جدال‌وقتال نموده،[۲۴]چند[۲۵]روز ازجانبین هردو لشگر پرشور و شرمترصد جنگ می‌بودند. نواب[۲۶] سیادت پناه مجتهد الزمانی میرسید حسین که در دارالسلطنهٔ قزوین تشریف داشتند، جمعی از صلحاوریش سفیدان به نزد

۱- ن: شده. م: ندارد ۲- ن: «بی غایات» ندارد ۳- ن: گشتندو
۴- م،ن: می‌ساختند ۵- ن: شنبه‌با ۶- م: بار پیشکشها
۷- م،ن: «به‌شهر» ندارد ۸- ن: فرمودندو ۹- ب،م: «و» ندارد
۱۰- ن: آستانه‌منورسیدة‌النساءسرافرازگشته ۱۱- ب،م: آستانه
۱۲- م،ن: «گشتند» ندارد ۱۳- م: ودر ۱۴- ب،م: «به‌نفاذ» ندارد
۱۵- ب،م،ن: نمایند ۱۶- ب،م: نگذارند ۱۷- ب: ترکمانان
۱۸- ن: «چراکسه» ندارد ۱۹- مز،ب: درد ۲۰- م: سپا
۲۱- ب،ن: به‌جانب ۲۲- م،ن: آیند ۲۳- ب: پره
۲۴- ن: نمود. م: ندارد ۲۵- ب،م،ن: هرچند ۲۶- م،ن: «قواب‌سیادت‌پناه» ندارد

هریک از امرای عالیشان فرستاده [1] نصیحت (ومنع ایشان فرموده نایرهٔ خشم وغضب ایشان به آب سوعظه و نصیحت)[2] فرونشسته آخربه‌مصالحه‌قراردادند. ومقررگشت که هیچکدام ازخانان[3] خود بنفسه[4] متوجه کشیک خزانهٔ عامره نشده، هرکدام‌معتمد و امینی مقرردارند که با جمعی[5] کثیر به خزانهٔ عامره رفته به‌محافظت ومحارست آنجاقیام نمایند .

چون از صدور این حکم‌رایحهٔ بی‌شفقتی ازجانب همایون نسبت به‌نواب خانم استشمام عالمیان می‌شد، شمخال سلطان به دغدغد افتاده به منزل نواب خانم که در جنب دولتخانهٔ مبارکه بود آمده شروع درکشیک نمود و جماعت توپچیان و تفنگچیان از غلامان و صوفیان که‌در آن شهر بودندبرسر خود جمع ساخته به حفظوحراست نواب خانم اقدام می‌نمود .

چون این اخبار به اردوی همایون رسید، میرزا سلمان وجمعی‌از مقربان که نسبت به نواب خانم غباری در خاطر داشتند، این اخبار را به طریق مخالفت وسرکشی به سمع همایون رسانیدند و بعضی مقدمات خاطر نشان نواب علیهٔ عالیه‌بیگم نمودند که وی صبیهٔ شاه غفران پناه وهمشیره این‌پادشاه است و لشگر قزلباش بااو در مقام اطاعت ومتابعت[6] تا او در حیات خواهد بود نواب بیگم را بهیچوجه در امور سلطنت دخلی نخواهد داد [7] و این مضمون را [۴۹۱] که وی اراده داشت که شاه شجاع را به سلطنت بردارد معروض[8] داشتند . نواب علیهٔ عالیه با میرزا سلمان همداستان [9] دردفع وی شدند و منتظر وقت و رسیدن به دارالسلطنهٔ قزوین‌می‌بودند. ازقم‌چون‌به‌ساوه رسیدند،دوروز درآنجاتوقف‌واقع شدوازآنجا متوجه کاروانسرای دانگ گشتند. در اثنای راه، امرای بزرگ مثل امیرخان وقلی سلطان قورچی باشی و پیره[10] محمدخان ودیگر امرا که از قزوین استقبال نموده بودند به شرف پایبوس اشرف‌سرافراز گشته[11] مشمول عواطفات[12] شدند .

روزچهارشنبه‌چهارم‌شهر[13] ذی‌حجهٔ سنهٔ‌مذکوره که‌نزول‌اجلال‌درشرف‌آبادواقع شد،شمخال سلطان‌همراه محافهٔ‌نواب‌خانم‌به استقبال‌آمد. نواب‌خانم‌چون‌به‌حرم‌داخل‌شدند، درآخرهمین روز[14] امرقضا نفاذ عزاصدار‌یافت که‌امیراصلان سلطان افشار مهم شمخال‌سلطان[15] را ساخته اموال و اسباب او[16] از وی باشد. مشارالیه امتثالاً لامره الاعلی، اورا به‌قتل آوردو[17] پسرانش ایدمور[18] خایفه وخلیل بیک فرار نمودند. وهم درین شب مقررگشت که خلیل‌خان حاکم کوه گیلویه نواب خانم رابه منزل خودبرده ، درآنجا رشته حیات اورا[19] به مقراض اجل [20] قطع‌نماید.

۱- ن: فرستاد ۲- ب،م،ن: بین الهلالین راندارد ۳- م: خان.ن: خانهٔ
۴- م: به‌نفس ۵- ب،ن: جمع ۶- ن: متابعت درآمده
۷- م،ن: بود ۸- ب،م: ومعروض ۹- ب،م: همدستان
۱۰- ب: پره ۱۱- ب،م: گشتند ۱۲- ب،ن،م: عواطف
۱۳- م: «شهر» ندارد ۱۴- م: «روز» ندارد ۱۵-ب،م،ن: «سلطان» ندارد
۱۶- ن: وی ازوباشد ۱۷- م: «و» ندارد ۱۸- ن: آمد
۱۹- ن: «را» ندارد ۲۰- ن: تیغ.م: ندارد

ذکر [1] جلوس شاه عالمپناه سلطان محمد پادشاه برسریر سلطنت و کامرانی

چون ارادهٔ ملک قدیر[2] «دانا ـ الذی عزوعلا»ـ بدین متعلق شده بود که ستون ملک وسلطنت به‌ذات اقدس شاه ستاره سپاه قایم‌گردد ، چند روزی که شاه‌اسمعیل متقلد امورسلطنت شده‌بود، ازاوضاع چنین مفهوم می‌شد [3] که ایام وی‌را چندان ثباتی وبقایی نخواهدبود ؛ چه همیشه ازرفتن وگذشتن خودخبر می‌داد . شبی ازشبها که‌وی را قولنجی عظیم طاری [4] شده بود ، به‌مقربان اظهار نمود که‌بعداز من شاهزاده عباس میرزا[5] که درخراسان است ومی‌دانم که نشاء ازسلطنت بااوهست ودرطالع اوپادشاهی ملاحظه کرده‌ام قایم مقام‌من اوباشد و منشأ دفع برادران وقتل ایشان گویاکه قرار [6] سلطنت آن‌خسرو زمان بوده، حیث قال«اذا اراداللّه[7] شیأ هیاء[8] اسبابه»:[9]

کسی کش رهبراست اقبال بی‌عیب | رسد امداد اوازعالم غیب
بود یارش چو تأئید الهی | مهیادار‌دش اسباب شاهی

چون[10] منجمان صادق وستاره شناسان حاذق، اختیارساعت سعدی جهت نزول اجلال برتخت سلطنت واقبال نموده‌بودند، شاه جمجاه درروزپنجشنبهٔ[11] ذی‌حجهٔ‌مذکوره به‌عظمت و شوکت هرچه‌تمامتر به‌دولتخانهٔ مبارکه داخل شده برتخت دولت وجای پدرسپهر منزلت قرار گرفتند. شعرای روزگار در تاریخ سلطنت و جلوس آن اعلیحضرت[12] تاریخها فکرکردند[13] ازآن‌جمله این ابیات ثبت افتاد. تاریخ [14]:

منت ایزدراکه بنشست‌ازره عزوشرف | برفراز مسند[15] شاهی شه انجم سپاه
خسروصاحبقران سلطان‌محمدآنکه هست | آستان عالیش شاهان [۴۹۲] عالم را پناه
سال تاریخ جلوسش ازخرد جستیم گفت | «کاش می‌بود ازازل سلطانمحمد پادشاه»

چون شاه[16] عالی‌تبار، آن دیاررا به قدوم عدالت لزوم‌خود منورساخت، جراحتهایی که درزمان شاه‌اسمعیل بردلهای‌همگنان بود همه‌راعنایت بی‌غایت همایون مرهم گشت.بیت[17]:

برآراست ازعدل ودادآن دیار | خدیوجم آیین عالم مدار
سزاوار احسان کسی‌راکه‌دید | سرقدر سودش به‌عرش‌مجید

۱ـ م: گفتاردر بیان‌حکایات متفرقه که‌نواب سکندرشان‌سلطان محمد وبعضی‌از امورنواب‌عالیه.ن جلوس‌مدنیت مانوس پادشاه کامیاب سلطان محمدمیرزا ووقایعی که درآن آغازسال خجسته مال روی‌نمود ۲ـ ن: قدیرعزوعلا ۳ـ م: می‌شود ٤ـم: تاری.ن: واقع
۵ـب،م،ن: میرزارا ٦ـب،م: سزار ۷ـن: «اللّه» ندارد
۸ـ ب: جاء.م: خوانانیست ۹ـب،ن: بیت ۱۰ـم: چو ۱۱ـن: پنجشنبه‌نهم
۱۲ـ ن: عالیحضرت ۱۳ـم،ن: کرده‌اند ۱٤ـم: ندارد
۱۵ـم: «مسندشاهی شه» ندارد ۱٦ـ ب،م: «شاه» ندارد ۱۷ـن: نظم.م: ندارد

بسی گشت پرگار گردون مدار   که حق یافت در سر کز خود قرار
درم را به دورش عیار دگر   زمانش[۱] گرفت اعتبار دگر
به دورش گذشت ازستم آسمان   زمین خفته درمهد امن و امان
ز بس ایمنی عالم آباد کرد   کمان را زبند زه آزاد کرد
به دوران اوتیغ مصری علم   چو یوسف گرفتار زندان غم
زبی طعمگی خورده خون مرغ تیر   چو سیمرغ درقاف ترکش[۲] اسیر

سابقاً مذکور گشت که مقرر شده بود که خلیل خان افشار نواب پریخان خانم را به منزل خود برد[۳]. چون ملازمان خان محفهٔ خانم[۴] را به جانب خیابان روان ساختند، مردم نواب خانم مبالغه داشتند که محفه را به خانه خانم برند. درخلال این[۵]، غوغایی میانهٔ ملازمان بهم رسید[۶] و کار به سرحد تفنگ و شمشیر رسید[۷]. نواب خانم ملازمان خود را منع نموده رضا به قضا داد و محفهٔ خانم را[۸] از راه به خانهٔ خلیل خان برده، درشب نهم ذی حجه، شب مبارک[۹] عرفه به عزشهادت فایز[۱۰] گشت وجمیع اموال واسباب او که قریب به ده پانزده هزار تومان می‌شد، به جایزه، آن خدمت به مشارالیه عنایت شد[۱۱] ونواب علیهٔ عالیه بیگم دراموسلطنت وفرمان روایی ممالک ایران نافذ الامروالفرمان گشته به نوعی شوکت آن علیاحضرت سمت ارتقا[۱۲] پذیرفت که هرصباح امرای عظام وخانان عالی مقام بنده وار به درگاه آن فلک اقتدار شتافته به لوازم عبودیت وبندگی[۱۳] قیام می‌نمودند ودرباب مهمات مملکت محروسه بدانچه حکم علیه صادر می‌شد[۱۴] به جان و دل اطاعت واذعان آن[۱۵] نموده، احدی رایارای مخالفت رای آفتاب مآثر[۱۶] وی نبود. آصف زمان میرزا سلمان نیزدر منصب وزارت دیوان اعلی مطلق العنان[۱۷] گشته، بروجهی مورد شفقت و تربیت شاهانه ونواب علیهٔ عالیه گشت که مجموع امرا واعیان لشگر قزلباش غاشیهٔ بندگی[۱۸] اورا بردوش می‌کشیدند وبه هرجانب که[۱۹] قلم سحرنگارآن دبیر[۲۰] پرکاردرحرکت آمدی نتایج حسنه درلوازم مملکت دارای به ظهور پیوستی وبدانچه رای زرین وفکر متین اصابت آیین او اقتضا نمودی به صواب مقرون گشته صورت بستی[۲۱]. ومنصب استیفای ممالک را به همان دستور به سیادت پناه امیرشاه غازی اصفهانی عنایت نمودند. وی نیز ازکمال استقلال و رشد وکاردانی به مهم مذکور اقدام می‌نمودو[۲۲] مهمات ملکی ومالی تمامی درقبضهٔ اختیار واقتدار وی بود.

چون[۲۳] وکالت دیوان اعلی به شاهزادهٔ قمرلقاسلطان حمزه میرزامفوض شده بود، و[۲۴] مهروکالت

۱- ب،م: زبانش   ۲- م: کرکس   ۳- م،ن: برده
۴- ب،ن،م: «خانم» ندارد   ۵- ن: این حال   ۶- ن: رسیده   ۷- ن: رسیده
۸- م: «را» ندارد   ۹- ب،م،ن: مبارکه   ۱۰- ب،م: فایض   ۱۱- ن: شده
۱۲- م،ن: ارتفاع   ۱۳- ب،ن: بنده‌گی   ۱۴- ب،م،ن: شود
۱۵- ب،م،ن: او   ۱۶- سز: تاثیر   ۱۷- ن: مطلق الاقبال
۱۸- ب،ن: بنده‌گی   ۱۹- ب: ندارد   ۲۰- ب،م،ن: وپرهیزکاران
۲۱- م،ن: صورت نویسی   ۲۲- سز،م: «و» ندارد   ۲۳- ب،م: وچون
۲۴- ب: «و» ندارد

جهت آن اعلیحضرت که بر [۴۹۳] ضمن احکام سطاعه[۱] زند ترتیب یافته و اصفهان به‌تیول آن شاهزادهٔ کامران مقررگشته‌بود .

حسین بیک نبیرهٔ خواجه شجاع الدین شیرازی که خالوی[۲] نواب علیقلی‌خان گورکان شاملو بود - او را وزارت[۳] نواب جهانبانی‌گیتی ستانی دادند و مولانا افضل منجم قزوینی[۴] که سابقاً سمت خانه خواهی[۵] نواب‌علیهٔ عالیه[۶] داشتند و نواب علیهٔ عالیه قبل از آنکه به حرم محترم رود در منزل وی می[۷] بودند و خدمات شایسته‌به‌تقدیم رسانیده بود[۸] ، درملازمت نواب مهدعلیایی تقرب تمام یافته، آنچنان صاحب دخل وشورت[۹] شده بود[۱۰] که هیچ‌مهمی بی‌رای‌و صوابدید اوصورت نمی‌بست.ومنصب صدارت رابه‌نواب میرشمس الدین محمد خبیصی[۱۱] که ازولایات[۱۲] کرمان بود ، غایبانه مرحمت کرده، حکم اشرف دادندکه نواب مرتضی ممالك اسلام میرغیاث الدین محمدمیرمیران به‌کس خود داده از عقب وی ببرد.[۱۳] باعث برصدارت وی‌آنکه درحینی که‌شاه سکندرشان ازدارالسلطنهٔ‌هرات به دارالملك شیراز می‌فرمودند[۱۴] ، سیادت وصدارت پناه مشارالیه به‌ملازمت اشرف رسیده خدمات پسندیده بجای آورده بودند. چون حالات واستعداد و قابلیت[۱۵] وجامعیت‌نواب میر برشاه‌بی‌نظیر ظاهر[۱۶] شده،درآن اوان بر زبان الهام بیان گذرانیده بودند که چون‌به خدمت شاه بابام می‌رسم ، شرح حالات‌میرزا خاطر نشان نموده، منصب صدارت که مناسب به احوال‌ایشان دارد می‌گیرم،[۱۷] اتفاقاًخود[۱۸] به‌عمل نیامد صدارت‌خود بدان‌حضرت شفقت‌فرمودند[۱۹] ومنصب قضای عسکر را به نواب‌شاه‌مظفرالدین علی‌انجو که‌از اعاظم‌سادات و[۲۰] نقباواکابر شیرازاست شفقت‌فرمودند.درایامی که‌شاه سکندر سپاه درشیراز بسر می‌بردند،مشارالیه خدمات پسندیده به‌تقدیم رسانیده[۲۱] بودند واز محرمان و مخصوصان ایشان بودند، مقرر گشت که تا آمدن صدارت پناه مشارالیه،وی رقم سیورغالات و مناصب شرعیه داده،مهر توقیع برضمن احکام‌همایون بزنند ومهمات‌شرعی‌ووقفی‌را موتوف نداشته ، بگذرانند ومواجب قاضی عسکر که‌تادرآن زمان سی‌تومان بود، به‌جهت خاطر وی‌به‌صدتومان قراردادند ومنصب انشا[۲۲] را به‌خواجه ملك[۲۳] محمد خواهر زادهٔ خواجه اختیار[۲۴] منشی هروی‌که سبق[۲۵] خدمت به نواب کامیاب داشت[۲۶] مرحمت فرمودند

۱- م:ندارد ۲- ن: ندارد ۳- م:ازوزارت
۴- ب:قزوین ۵- ن:خوانخواهی ۶-ن:ندارد
۷- م،ن: «می»ندارد ۸- ب:بودو ۹- ن:مشهور
۱۰ -م،ن:«بود»ندارد ۱۱- ب:خیص.ن:ندارد ۱۲-ب،م،ن:ولایت
۱۳- ب،م،ن:برد ۱۴- م،ن:می‌فرمود ۱۵-ن:قابلیت میر
۱۶- ن:شایع وظاهرشده‌برزبان ۱۷- ب،م:می‌گردم ۱۸- ب،ن:آن‌خود
۱۹- ب:نمودند. ن:فرمودہ ۲۰- م،ن:«و»ندارد ۲۱- م:رسانید
۲۲- ن:ایشان ۲۳- ن: محمدملك ۲۴- ب،م،ن.اختیارالدین
۲۵- ن: پیش‌خدمت ۲۶- ن:بود

(ونظارت دفترخانهٔ همایون رابه دستوربه‌میرزا هدایت الله دادند)[۱] و نظارت بیوتات را نصفی به میرزا احمد کفرانی ونصفی به فتحی بیگ گرکیراق عنایت نمودند، و منصب مهرداری را به‌شاهرخ ذوالقدر عنایت فرموده، وزارت وریش سفیدی واختیار طایفهٔ جلیل‌القدر ذوالقدررابه نواب[۲] میرزا لطف‌الله عنایت نمودند. و ولی سلطان ذوالقدر حاکم سابق شیراز که[۳] ازشاه سکندرپناه ونواب علیهٔ‌عالیه شکایت به‌شاه اسمعیل نموده بود ، ذوالقدران کاراورا ساخته ، اسباب اورا متصرف شدند. الکای گیلان به‌دستور به‌خان احمد شفقت شد. شاهزاده مریم سلطان خانم همشیرهٔ (٩٩٤) خودرا به‌عقد نکاح[٤] وی[٥] درآورده، ایشان را رعایت بسیار نموده، پیر قلی‌بیگ چاوشلوراللهٔ‌نواب علیه‌نموده[٦] ایشان را مرخص ساخته به گیلان فرستادند و ایالت الکای شکی به عیسی‌خان گرجی عنایت[٧] فرمودند و سیماوون[٨] ولدلوا صات[٩] والی و حاکم الکای گرجستان حصهٔ[١٠] خود نموده، وی را مرخص گردانیدند وقزوین رابه سلطان حسین‌خان پدر علیقلی‌خان شفقت کردند وایالت طهران[١١] به‌مسیب‌خان‌دادند و ورامین رابه احمد سلطان یازر[١٢] عنایت کردند و سبزوار[١٣] به‌قباد سلطان قاجار دادند وارش را به اردوغدی خلیفه تفویض نمودند وکاشان رابه‌محمدسلطان ترکمان داده، اورا به‌منصب خانی وسمت مصاحبت سرافراز گردانیدند و دارایی دارالسلطنهٔ تبریز[١٤] به امیرخان موسیلو عنایت نمودند و نزاعی که‌میانهٔ استاجلو وترکمان درآن اوان‌بهم‌رسیده‌بودند،[١٥] اصبیهٔ[١٦] پیره‌محمدخان راکه درحبالهٔ شاه‌اسمعیل بود، به‌نکاح سلطان مرادولدامیرخان درآورده، میانهٔ آن[١٧] طوایف صلح وصفابهم رسید[١٨] وحکومت دارالارشاد اردبیل[١٩] وطارم وخلخال به‌پیره[٢٠] محمدخان استاجلو مرجوع شد وبه‌دستور تولیت آن آستانهٔ مقدسه را به‌نواب شاه ابوالولی انجوکه درزمان شاه جنت مکان متولی بودعنایت فرمودند . حکومت چخور سعد و[٢١] ایروان را به دستور به خلیل‌خان افشار دادند و وی از جانب نواب کامیاب به سمت پدری[٢٢] شرف امتیاز داشت . و حکومت دارابجرد به شاه علی‌خلیفهٔ ذوالقدر به قاعده‌ای که داشت مرحمت نمودند و خوی و سلماس را به‌حسین‌خان سلطان خنوسلو[٢٣] سپردند. فولاد خلیفهٔ شاملو رااز حکومت همدان عزل فرموده[٢٤] ، تأمین به وی دادند . وهمدان رابه‌ولی سلطان تکلو ولدعلی‌سلطان شرف‌الدین[٢٥]

۱-م،ن: بین الهلالین راندارد ۲-ن: به‌میرزا ۳-ن: ندارد

٤-ب: ونکاح ٥-ب،ن: او ٦-م: نمود ٧-ن: شفقت

٨-مز: صمیون.ن: سماون ٩-ب،م،ن: لواصات‌گرجی که ١٠-ن: بودوی‌را مرخص گردانیدند

١١-ن: طهران‌را ١٢-ب، بازر.ن: باز

١٣-ن: سبزوار را ١٤-ب،ن: تبریز را ١٥-ن: «بودند» ندارد

١٦-ب: باصبیه ١٧-م،ن: «آن» ندارد ١٨-ب،ن: رسیده

١٩-ن: ارده بیل ٢٠-ب: پره ٢١-ن: «و» ندارد ٢٢-ن: پیروی

٢٣-م: چنوسلو.ن: چنوسلو ٢٤-مز،م: فرمودند .ن: فرمود ٢٥-م،ن: شرف‌اعلی

اغای مرحمت کردند و دارایی مشهد مقدس مزکی رابه‌دستور به‌مرتضی قلی‌سلطان پرناك داده، احکام مطاعه جهت اوفرستادند وترشیزرابه‌شاه‌علی‌سلطان‌افشار دادند . و تربت وزاوه[1] ومحولات وباخرز رابه مرشد قلی‌سلطان [2]چاوشلو ولد یکان شاهقلی مرحمت‌فرمودند، واسفرائین رابه برادر بزرگتر او [3] ابراهیم سلطان دادند و نیشابور رابه محمود سلطان صوفی[4] اغلی عنایت کردند [5] ودامغان رابه یادگارسلطان روملو دادند و استرآبادرابه دستور به‌میرزاعلی سلطان قاجار دادندو سمنان ودماوند وهزار جریب وهبلرود [6] راخاصهٔ نواب علیهٔ‌عالیه بیگم نمودند و قم رابه‌دستور به حیدرسلطان ترکمان [7] دادند. وساوه وجربادقان [8] وآوه رابه‌سلطان معصوم سلطان ترکمان دادند و سلطانیه را به احمدقلی خلیفه، پسرزادهٔ‌شاهقلی‌خلیفهٔ‌مهردار ذوالقدر دادند و داروغگی اصفهان را ازجانب نواب[9] جهانبانی کامرانی گیتی‌ستانی[10] سلطان حمزه‌میرزا، به‌میر[11] حسین‌خان مازندرانی که‌سمت‌خویشی‌به نواب علیهٔ‌عالیه بیگم داشت دادند وحکومت مازندران را [٤٩٤] به‌میرعلیخان که‌هم ازاقربای وی بودمرحمت کردند و حکومت شروان را به‌دستور به‌ارس‌خان روملو دادند و دارایی گنجه وقراباغ رابه امام قلی‌سلطان قاجارداده وی را خان گردانیدند. وحکومت شوشتر [12] رابه‌دستور به ایغوت سلطان چاوشلو عنایت نمودند[13]. ودارایی فرح رابه یکان بیک افشار دادند. ومنصب قورچی‌باشی را به دستور به قلی[14] سلطان افشار داده وی را رکن‌السلطنه کردند. والکای ابرقوه[15] و بوانات[16] به تیول اومقررشد[17]و[18]چون یعقوب سلطان برادروی- که‌میر کرمان‌بودودرآن اوان‌رحلت نموده‌بود[19]، ولی[20] بیک‌افشارکه‌ازبنی‌اعمام ایشان بود، ودرآن اوان یوزباشی بود - به‌ایالت کرمان سرافراز شد ومنصب یوزباشی رابه ولد او بکتش[21] بیک شفقت کردند و حکومت اردستان رابه قورخمس سلطان[22] شاملو عنایت فرمودند وسرخس وزور[23]آباد رابه دستور به این[24] حسین‌خان ولدمیرحسین سلطان تبادکانی[25] مشهدی تفویض نمودند و[26] دینور و کردستان را به دستور به سولاق حسین تکلودادند وساوخ- بلاغ را به‌شاهرخ‌خلیفهٔ مهرداردادند واحکام استمالت‌به‌جهت‌نواب علیقلی‌خان گورکان شاملو فرستاده، خلعت ازتاج وکمر مرصع عنایت فرمودند وبه‌دستور دارایی‌آن [27] مملکت وللگی نواب شاهزادهٔ ظفرانتما سلطان عباس‌میرزا بدو مفوض فرمودند و به‌دستور دارایی سیستان وقندهار

١- ن: و محولات باخرز ٢-ن: قلیخان ٣-ن: «او» ندارد ٤-ب،م: صفوی
٥-ن: فرمودند ٦-ن: هلبرود ٧-م،ن: «ترکمان» ندارد ٨-ن: جربادقان‌را
٩-م: ندارد ١٠-ب،م: گیتی‌ستان ١١-ب،م،ن: پسر ١٢-ب،م،ن: شوشترو دزفول‌را
١٣-ب،م،ن: فرمودند ١٤-م: علی‌قلی‌سلطان.ن: علی‌قلی‌خان ١٥-ب،م،ن: ابرقو
١٦-ب،م،ن: بیوتات ١٧-ب،م،ن: شده ١٨-ب،م: «و» ندارد
١٩-م،ن: «بود» ندارد ٢٠-م: وولی ٢١-ن: بکتاش
٢٢-ب،م،ن: بیک سلطان ٢٣-م،ن: روزآباد ٢٤-ن: «این» ندارد
٢٥-ن: مشهدی ٢٦-ب،م: «و» ندارد ٢٧-م: «آن» ندارد

را[۱] به اولاد کرام شاهزادهٔ مغفور سلطان حسین میرزا ولد غفران‌پناه بهرام میرزا عنایت نمودند.[۲] چون[۳] قبل ازآن حمزه بیگ شاملو از جانب ایشان به‌جهت مهمسازی به درگاه معلی نزد شاه اسمعیل آمده بود و تاآن وقت توقف داشت، نواب کامیاب خلاع فاخر جهت شاهزاده‌ها شفقت کرده، حکم استمالت بدین مضمون عنایت نمودند، وحمزه بیگ متوجه قندهارشد :

«فرزندان اعزارجمند کامکار عالیمقدار، نورحدقهٔ سلطنت و شهریاری، مظفر حسین‌میرزا ورستم میرزا وسلطان‌ابوسعید میرزا وسلطان‌سنجر میرزابه‌وفور شفقت‌شاهانه‌شرف‌اختصاص یافته همگی توجه خاطر فیض مآثر به تربیت[۴] و رعایت خود مصروف داشته[۵] بدانند[۶] که[۱] برادرم اسمعیل‌میرزا که‌چندروزی به‌اغوا وفساد بعضی برمسندسلطنت‌عاریتی قایم مقام شده، چون‌دراصل فطرت بدنهاده آمده‌بود، همیشه همت‌آن بی‌حمیت[۷] به‌قطع صلهٔ ارحام وقلع وقمع‌اقوام مصروف بود، واصلا مراعات جانب صلهٔ رحم ننموده[۸] انواع آزار وقبایح ازآن بی‌حمیت نسبت بدیشان واقع شد و والد[۹] واعمام وبرادرایشان را بی‌جهت به‌قتل آورد . باآنکه شفقت وعلاقهٔ نواب جنت مکانی رانسبت بدیشان ملاحظه نموده‌بود، آن‌را منظور نداشت (وخلاف مضمون حدیث: «رعایةصلةالارحام‌تزیدفی‌الاعمار» رابه‌عمل آورد[۱۰])[۱۱] و لهذا از عمرودولت‌وتاج‌تخت‌برخورداری ندید و نواب همایون ما که بتوفیق الله تعالی برمسند خلافت و جهانداری[۱۲] متمکن‌گشتیم[۱۳]، قرار داد خاطر اشرف مصروف برآنست که‌درجمیع[۱۴] امورنسبت سنیه نواب جنت‌مکانی عمل نموده به تدارك مصایب وآزارها[۱۵] [۹۹٤] که‌بدیشان رسیده به نوعی قیام نمائیم و درسایهٔ[۱۶] مرحمت خسروانه به‌طریقی تربیت[۱۷] ورعایت ایشان فرمائیم که‌غبارکدورات[۱۸] آن بی‌سرانجام ازدلها بالکلیه[۱۹] رفع گردد، به دستوری[۲۰] که‌والد[۲۱] مغفور ایشان به سمت فرزندی‌نواب جنت مکانی شرف امتیاز داشت، مانیز[۲۲] همان قاعدهٔ حسنه[۲۳] رامنظور[۲۴] داشته،ایشان را به‌سمت فرزندی موسوم گردانیدیم ، وبهیچ وجه در[۲۵] اشفاق وعلاقهٔ پدرانهٔ شاهانه فروگذاشتی نخواهد شد[۲۶].»

وهمچنین در شهور سنهٔ ثلث و ثمانین و تسعمائه[۲۷]،دوسال و کسری[۲۸] قبل‌از این

۱-ب،ن،م: ندارد ۲-ب،م،ن: فرمودند ۳-م: وچون ٤-م،ن: ترتیب

۵-ب،م،ن: شناخته ۶-م،ن: بدانید ۷-ن: ندارد ۸-م: نموده

۹-م: ووالده ۱۰- م: آورده ۱۱-ن: بین الهلالین راندارد ۱۲-م: جهاندری

۱۳-ب،م: گشتم.ن: گشت ۱٤- م: جمیع نسبت سنیه .ن: جمیع نسبت سببهٔ نواب

۱۵-ن: آزارما ۱۶-ن: میانه ۱۷-ن: ترتیب ۱۸-ب،ن: کدورت

۱۹-م: بی‌لکلیه.ن: الملکیه ۲۰-م،ن: وبه‌دستوری ۲۱-م،ن: والده

۲۲-م: «مانیز» ندارد.ن: به ۲۳-ن: سنه ۲٤-م،ن: مسطور

۲۵-ب،ن: «در» ندارد ۲۶-م،ن: «نخواهد شد» ندارد ۲۷-ب: تسعمائه‌و

۲۸-ن: کثری

ایلچیانی[1] که از جانب پرتکال پادشاه مقدم آن‌جماعت میکائیل[2] که از راه هرموز به دارالسلطنهٔ قزوین آمده بودند[3]، در زمان شاه اسمعیل نیز مرخص نگشتند، معروض بارگاه فلک‌اساس گردانیدند که موسم[4] می‌گذرد ودیگر توقف نمی‌توانند[5] نمود. حسب الامراعلی[6] مرخص گشته جواب[7] کتابات گرفته، رعایتها[8] یافته، روانه شدند. شاه کامیاب دست به‌جودوکرم گشوده مواجب سنوات بعضی از امرای[9] عظام و قورچیان کرام که ملتمه بود بدیشان عنایت فرمودند. ادنی[10] قورچی هفتادتومان وهشتاد تومان[11] بلکه صدتومان[11] قرب بیست‌هزارتومان ستادند وخزانهٔ معموره دراندک‌فرصتی خالی‌گشت وعیار طلاونقره به‌دستور زمان‌شاه جنت مکان، طلا به‌هزار دینار و[12] نقره به‌یکصددینار جار[13] فرمودند ونواب شاه اسمعیل به هشتصددینار و هشتاددینار کرده[14] بود.

گفتار[15] دروقایع سنهٔ ست‌وثمانین وتسعمائه

(نوروزاول ازسلطنت آن‌خلاصهٔ ارباب دول)[16] روز دوشنبه غرهٔ شهرمحرم‌الحرام اول سال عربی که سنهٔ مذکوره بود، دریازده ساعت شب سه‌شنبه سال ترکی، که پارس ئیل بوده باشد، چنانچه[17] تفاوت بینهمابیست‌وسه‌ساعت بوده‌باشد، چنانچه اول سال ترکی وعربی یکی بود، شاه حمیده خصال[18] این سال فرخ فال‌را[19] در دارالسلطنهٔ قزوین به‌عیش وکامرانی دریافته

امرا وارکان دولت ووزرا واعیان ملک وملت[20] درایوان چهل‌ستون به‌پای بوس‌شاه کامران وشاهزادهٔ جهانیان سلطان حمزه میرزا مفتخر[21] و سرافراز گشتند، لوازم‌تهنیت به تقدیم[22] رسانیده مهمانداران[23] تنقلات[24] فرنگی وخوانهای[25] پرازنبات وقندونان گرجی واطعمهٔ لذیذه زیاده ازحد وازهرچه درحوصلهٔ خیال گنجد، به‌مجلس درآوردند. شعر[26]:

۱- ب،م،ن: ایلخان ۲- ن: میکال ۳- م،ن: بود
۴- م،ن: موسوم ۵- م: نمی‌تواند. ن: نمی‌توان ۶- م: نواب‌اعلی. ن: نواب همایون
۷- م: خواب ۸- م: راعایتها ۹- ب،م،ن: «امراء» ندارد ۱۰- ن: و
۱۱- ب،م: هشتادتومان بلکه صدتومان قرب بیست‌تومان وسیصدتومان ستادند. ن: هشتاد تومان بلکه صدتومان قرب دویست سیصدتومان ستادند ۱۲- م: «و» ندارد ۱۳- ن: خیار
۱۴- ب،م،ن: «کرده» ندارد ۱۵- م: گفتارجشن وسرور نواب کامیاب سپهر رکاب سلطان حمزه میرزا. ن: آغازسال خجسته مال پارس ئیل ترکی موافق سنهٔ خمس وثمانین و تسعمایه ازسال دوم جلوس میمنت‌مأنوس است ۱۶- ن: بین‌الهلالین راندارد
۱۷- ب: چنانچه تفاوت بی‌نهایتی است و سه ساعت بوده باشد. م: چنانچه بی‌نهایت است و سه‌ساعت بوده‌باشد. ن: چنانچه بی‌نهایت است چنانچه سال‌اول ترکی وعربی یکی‌بوده باشد
شاه‌حمیده صفات ۱۸- ب،م، ن: صفات ۱۹- ن: ندارد ۲۰- م: ملت
۲۱- ن: «مفتخر» ندارد ۲۲- م: به‌قدیم ۲۳- ن: مهمانداران به
۲۴- م: نقلات ۲۵- ب،م،ن: خانهای ۲۶- م: ندارد. ن: بیت

هرجای چو سفرها گشادند اندرخورپایه خوان‌نهادند
ازکثرت خوان[1] وتنگ‌دررنگ گردید فراخی جهان تنگ
این نه طبق سپهر گردان[2] آنجا شده صحنک نمکدان

اکابر واعالی وادانی و اقاصی[3] ازآن مایدهٔ پرفایده محظوظ‌گشتند .

چون خزاین[4] و ذخایر[5] پنجاه و چهار سالهٔ شاه جمجاه، از زرنقد و امتعه[6] و اقمشه ولباس‌دوخته واسب و شتر واسباب [7] وجهات [8] بیوتات وکارخانها که مکرر ازآن‌شاه
[٤٩٦] سپهراعتلاسرزده که دوباره نهصدهزارتومان ازنقد و جنس درسرکارخاصهٔ شریفه بهم رسیده وآنچه‌از دیگر نفایس واسباب درسرکار شاهزاده‌های نامدار وامرای‌عظیم المقداربود و بدست شاه‌اسمعیل درآمده بود ، تمامی نصیب[9] شاه‌کامیاب و شاهزادهٔ عالم آرا سلطان حمزه میرزا ونواب علیهٔ‌عالیه بیگم شد [10].

چون‌طبیعت جبلی‌شاه عالی مجبول‌به کرم‌چون‌حاتم بود، ترک‌وتاجیک وبرناوپیر وغنی وفقیر وصالح ومتقی همه‌چشم برموایدکرم آن اعلیحضرت[11] نهاده ، دست سئوال درازکرده بودند وزبانه‌درحمدآن یگانهٔ دوران مضمون‌این ابیات به گوش هوش عالمیان می‌رسانید . نظم [12]:

هیچ سایل به‌خوشدلی‌وبه‌خشم لادرابروی اوندیده به چشم
تا نیاید ز سایلان تشویر[13] همه پیش ازپیارگوید‌گیر

دراندک روزی آن[14] همه زروجمعیت هباءمنثورا شده، شروع درتقسیم‌خشت‌طلاگردید[15].
وهم درآن ایام،شاهقلی بیک ولدارس[16] خان رامنصب خلفایی[17] شفقت کرده، سلطنت‌دادند ودماوند وهبلرود[18] راتیول [19] اوعنایت فرمودند و سیادت و نقابت پناه سید سلیمان کمونه[20] که اباً عن جد از امرای بزرگ این دودمان خلافت مکان است و[21] بواسطهٔ ارتباط[22] سلطان‌حیدر میرزا، شاه اسمعیل اورا ازنظر انداخته بود، هماناکه‌بی‌توجهی[23] نسبت به‌سادات یمنی[24] ندارد، وی منظور نظرکیمیا اثرشده ، به‌دستور به‌مرتبهٔ ایالت سرافراز شد[25] و[26] مهرخاصهٔ شریفه که‌براحکام «شرف‌نفاذ یافت» می‌زنند[27]، به‌وی‌عنایت فرموده[28] والکای شوشتر[29] به‌اودادند.

١-ب: خان ٢-مز،ب: گران ٣-ن: «واقاصی» ندارد ٤-م: خزانه
٥-ن: زخایر ٦-ب،م،ن: ازلقدواطعمه ٧-م: «و» ندارد ٨-ن: جهات‌و
٩-ن: نصب ١٠-ن: شدند ١١-ن: عالیحضرت ١٢-م: ندارد.ن: بیت
١٣-ن: تسویر ١٤-ب: «آن» ندارد ١٥-ب،م،ن: گردیده ١٦-ب: ارسن
١٧-ب،ن: خلفأی ١٨-ن: هلرود ١٩-ب،ن،م: به‌تیول ٢٠-ن: مکونه
٢١-ب،م،ن: «و» ندارد ٢٢-ن: ارپباط ٢٣-ن: بتوجهی ٢٤-ن: تمنا
٢٥-ب،م: شده.ن: گشته ٢٦-ب: «و» ندارد ٢٧-م: میزلهد.ن: مرند
٢٨-ب،م،ن: فرمود ٢٩-ب: شوشتررا

وهم دارآن اوان، فرمان همایون شرف نفاد یافت که امرای ترکمان وتکلو جمعیت کرده[۱] برسرسولاق حسین تکلو- که دردینور نشسته - روند و[۲] به اتفاق برسرکردان دلالی که[۳] درآن حدوداند[۴] رفته، کارآن جماعت متمرد[۵] را بسازند. مسیب خان تکلو ازدارالسلطنه متوجه شده در هرشهری که ترکمان وتکلوبودند، خودرا بدانجارسانیده[۶]، بالاخره آن مهم به مصالحهٔ وبازیافت پیشکش ازهم گذشت.

وهم دراین ایام[۷] فرخنده فرجام[۸] یعنی روز پنجشنبه شهر ربیع الاول سنهٔ مذکوره شاه کامیاب را از نواب علیه عالیه بیگم صبیه ای به وجودآمد[۹]، نام وی را[۱۰] شاه بیگم نهادند ودده گی[۱۱] اورا به بشارت افشار، که سابقاً ایشک آقاسی حرم بود و چند روزی در زمان شاه اسمعیل مغضوب گشته بود[۱۲]، به دستور با[۱۳] ایشک آقاسی[۱۴] بدوعنایت فرمودند.

چون سابقاً مذکورشد که شاه عالم آرا منصب عالی صدارت رابه نواب میرشمس الدین[۱۵] محمد کرمانی عنایت فرموده، حکم مطاع وخلاع ازعقب وی فرستادند، سیادت وصدارت پناه مشارالیه درروزیکشنبه غرهٔ شهرربیع الاول سنهٔ مذکوره به حوالی قزوین تشریف آورده، چون این خبر به مسامع عزوجلال نواب کامیاب ونواب علیهٔ عالیه بیگم رسید، خلاع فاخره ازسرتابه[۱۶] پا بازین نقره واسب بدو[۱۷] مصحوب[۱۸] مولانا افضل منجم که از [۴۹۷] مقربان و مخصوصان درگاه عرش اشتباه بود به استقبال فرستادند. امرای نامدار ووزرای عالی مقدار ووضیع[۱۹] وشریف آن حضرت را استقبال کرده، درهمین روز به سعادت پابوس آن شاه عالم افروز دشمن سوز به اتفاق خلف خود[۲۰] نقابت پناه امیرتاج الدین محمود که به انواع فضایل وخصایل آراسته است سرافراز شدند و مشمول[۲۱] عواطف بی دریغ نواب شاهی وعلیاحضرت مهدعلیایی گردیدند. شعر[۲۲]:

آنکه صاد صدارتش گشته ازشرف باعث صلوت[۲۳] وصیام
کرده دیباچهٔ ریاضی[۲۴] را چون ریاض ارم زحسن کلام

شعرای سحرنگار درتاریخ صدارت آن عالم مدارفکرها کرده، ازآن جمله افصح المتأخرین میرحیدر کاشی معمایی فرمودند[۲۵]:

۱- ب، م، ن: نموده ۲- ب: «و» ندارد. م، ن: هم ۳- ب، م: «که» ندارد
۴- م، ن: حدورد رفته ۵- م: متمرند ۶- م: رسانیده و ۷- ن: سال. م: ندارد
۸- ن: فال ۹- ب، م، ن: آمده ۱۰- م: ندارد ۱۱- م، ن: ندارد
۱۲- ن: «بود» ندارد ۱۳- ن: باز ۱۴- م: «آقاسی» ندارد ۱۵- م: «الدین» ندارد
۱۶- ب، م: «به» ندارد ۱۷- ن: واسب بازین ۱۸- م: «مصحوب» ندارد
۱۹- ن: «وضیع وشریف» ندارد ۲۰- م: «خود» ندارد ۲۱- ن: مسمول
۲۲- ب، ن: بیت. م: ندارد ۲۳- م، ن: صلوة ۲۴- م، ن: رضایی
۲۵- ب: فرموده اند

رباعی[1]

صد[2] شکر که ازمقدم صدرآفاق اقلیم عراق گشت درخوبی طاق

گفتند جهانیان پی این تـ ریخ[3] آمد صدر زمان[4] به اقلیم عراق

منازل شاهزاده پریخان خانم راکه اسمعیل میرزا عمارات عالی در آن نموده بود و حمام[5] بی‌عدیلی درآن جاترتیب داده، به‌جهت دیوان الصدارة العلیة العالیة الخاقانیه تعیین نمودند و خانهٔ بزرگی که آنرا «خانهٔ دنیا» نام نهاده‌بود، دیوانخانه کرده، شروع درامرصدارت نمودند. شاه کامیاب ویراچنان اختیار واقتدار دادندکه هیچ‌زمانی[6] صدور به‌این استقلال‌و حشمت وشوکت نبودند. تمامی نذورات وخمس‌ووجوهات وقفی‌که در خزانهٔ عامره بود، تمام به‌رقم‌وی به‌مصرف می‌رسید و تولیت اوقاف سرکار حضرات چهارده معصوم ـ صلوات‌الله علیهم ـ که شرعاً بدان اعلیحضرت تعلق داشت[7]، به‌اسلام پناه مذکور عنایت کردند که محصولات آنرابه‌رقم خود به‌ارباب استحقاق‌رسانند. مهمات شرعی ووقفی تمام به‌گفته[8] ونوشتهٔ وی ساخته بود واحتیاج به‌عرض نبود.

وهم درین‌سال وزارت کل‌الکای‌خراسان وسمیزی بعضی ازآن محال‌رابه حضرت میرزا شکرالله داده، وی راروانهٔ آن‌صوب گردانیدند.

و هم در روز یکشنبه بیست و هشتم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ مذکوره، میر سراج الدین علی‌قمی راکه‌از اعاظم سادات[9] آن‌ولایت بود[10] درمشهد محمودآباد که‌درخارج درب کنگان[11] قم[12] واقع است ، اجلاف[13] و خبیه[14] و اوباش قم‌به‌تحریک بعضی از ملازمانش به‌قتل رسانیدند. مدت هفتده سال درملازمت دیوان اعلی‌بوده، مدت‌نه‌سال وزارت نواب معصوم بیک که‌وکیل بودند نمود ، به‌قاعده‌ای که‌همگی خود حکایات معروض[15] می‌داشت وبقیهٔ سنواة[16] به وزارت شاهزادهٔسلطان‌حیدرمیرزا اشتغال‌داشت وهمچنیان‌درمجلس خلدآسای[17] شاهسپهر اعتلانهایت قرب‌و عزت تمام‌داشت، درایام شاه‌اسمعیل مغضوب شد . بعد ازآن درایام‌شاه کامیاب ارادهٔ کلانتری قم کرد. مبلغ یکهزارتومان بواسطهٔ طمع دیوانیان وترجمان‌سابق تعهدنموده به کلانتری قم‌رفت. وی درعلم فلاحت[18] مهارت‌تمام‌داشت [۴۹۸] ومزرعهٔ‌قمرود که از بایرات قدیم بود، احداث قنواتی‌چندجهت آن‌دراراضی‌غیر آنجانموده، آن‌رامعمور (گردانید و اراده‌داشت که‌در آنجاخانه ها ومساجد وحمام ومنارساخته معمورسازد)[19]، توفیق[20] مساعدت ننمودو همچنین قناتی چنددرسر

۱ـ م: ندارد. ن: تاریخ ۲ـ م: صدر ۳ـ ب، ن: زمان ۴ـ ب، ن: زمان

۵ـ ب: حمامی ن: حمامی بعدیلی. م: حمامی ببعدیلی ۶ـ ب: زمان

۷ـ ب، م، ن: می‌داشت ۸ـ ب، م، ن: بیگفته ۹ـ م، ن: «سادات» ندارد

۱۰ـ ن: بود که ۱۱ـ م، ن: کیگان ۱۲ـ م، ن: «قم» ندارد

۱۳ـ م: اخلاف ۱۴ـ ن: حبه. م: جینه اوباش ۱۵ـ م، ن: «معروض» ندارد

۱۶ـ ن: سیواة ۱۷ـ م، ن: خلدآیین ۱۸ـ ن: ملاحت

۱۹ـ ب، م، ن: بین الهلالین راندارد ۲۰ـ م: وتوفیق

رودخانهٔ قم احداث کرده باغاتی چندقرب‌چهارده[1] هزارمن تخم‌افکن ترتیب دادودراندک ایامی قریب به [2] یکهزارو[3] پانصدتومان محصول برهم[4] بست‌وقلعهٔ قم که پراز خرابه و[5] عمارت بود هموارکرده، باغ نمود . وآن ازآثار اوست. جسد اورابه کربلای معلی‌نقل فرمودند.

وهم در روز پنجشنبه محل‌ظهر یازدهم شهر جمادی‌الاول ، شیخ الاسلام ومقتداء الانام شاه مظفرالدین علی انجو، اگر چه سمت قضای عسکر داشتند، امافی‌الحقیقة صدربودند، به مرض‌سوءالغینه [6] ودق [7] درداراالسلطنهٔ قزوین به‌جوار رحمت ایزدی‌پیوستند. وی‌را بعداز تجهیز وتکفین به‌امانت‌درجوار امامزادهٔ بزرگوار شاهزاده [8] حسین علیه وآبائه التحیة والسلام نهاده[9] بعد ازآن نقل به‌مشهد مقدس‌معلی [10] مزکی نمودند.

صفات‌حمیده واخلاق پسندیدهٔ میرمرحوم زیاده ازآن بود که ذکرتوان نمود ـ علیه [11] رحمة من‌الله الغفور الودود ـ ومنصب قضای عسکر را بعد ازوی به شاه حیدر شریفی که برادر مرحومی میرسید شریف باقی بودد‌ادند.

وهم درآن ایام، مرتضی ممالک اسلام میرغیاث‌الدین محمدمیرمیران‌یزدی مرخص‌شده به‌یزد[12] فرمودند. تفصیل این اجمال آنکه وی حسب الحکم شاه اسمعیل درخارج شهر طیبهٔ قم بسر می‌برد.[13] چون خبررحلت شاه سکندرشان‌به‌وی‌رسید،ازقم به‌جانب[14] شیراز استقبال نمود وهمراه موکب همایون‌به‌دارالسلطنهٔ قزوین آمده، قرب پنج ماه[15] توقف داشت. آنگاه[16] مدعیات و ملتمسات خودرا ساخته ، مخدرات[17] سراپردهٔ عصمت که در یزد بودند،خانش[18] خانم صبیهٔ شاه جنت‌مکان وصفیه‌خانم صبیهٔ شاه‌سکندرشان حسب‌الامر مطاع به‌عقد نکاح اولاد‌امجاد[19] خود شاه نورالدین شاه نعمت‌الله[20] وشاه برهاناالدین[21] خلیل‌الله درآورده، صدور و علماومشایخ عقدبسته روانهٔ یزد [22]، دوستکام ومقضی [23] المرام‌گشت. داروغگی یزد به دستور زمان شاه[24] جنت‌مکان به‌میرغیاث الدین استرآبادی مفوض شد.

وهم دراین‌ایام، ازجانب شاه مشتری احتشام ، والده واولاد شاهزاده‌ها مرخص گشتند که‌نقل‌نعش شریف‌آن جماعت مقتول‌به‌مشهد مقدس معلی‌مزکی نمایند. سلطان آغاخانم [25] خواهر شمخال سلطان چرکس والدهٔ سلطان سلیمان‌میرزا وپریخان خانم نعش‌ایشان رابرداشته

۱ـ ب: قریب چهاردهزار ۲ـ ب: «به» ندارد ۳ـ ب،م: «و» ندارد

٤ـ م،ن: بهم ۵ـ م: «و» ندارد ٦ـ ب: سوءالقنیه .ن: سوءالفیه

۷ـ م: ذوق.ن: ندارد ۸ـ م: شاهزده ۹ـ مز،م: نهاد ۱۰ـ ن: «معلی» ندارد

۱۱ـ ب،م،ن: «علیه» ندارد ۱۲ـ ب،م: نیز ۱۳ـ ب،م،ن: میبردند

۱٤ـ م: «بجانب» ندارد.ن: بیشتراستقبال ۱۵ـ ب،م،ن: چهارپنج‌ماه ۱٦ـ ن: وآنگاه

۱۷ـ ب، م،ن: مخدورات ۱۸ـ ن: وخانش ۱۹ـ ب: وامحاد

۲۰ـ م،ن: «الله» ندارد ۲۱ـ ب،م،ن: برهان‌الدین ۲۲ـ ن: ویزد

۲۳ـ مز،م،ن: مقتضی ۲٤ـ ن: «شاه» ندارد ۲۵ـ ن: «خانم» ندارد

متوجه گشت. سلطان زاده‌خانم والدهٔ سلطان حیدرمیرزا وخان پرورخانم گرجیه‌والدهٔ امام‌قلی‌میرزا وزهره‌باجی گرجیه والدهٔ سلطان‌مصطفی میرزا ونواب شاهزاده‌گوهرشادبیگم صبیهٔ نواب سلطان ابراهیم میرزا ، نقل شریف والد[1] خوداز[2] قزوین وازوالده‌اش گوهرسلطان خانم بنت شاه جنت مکان ازقم نموده، همه احرام‌آن عتبهٔ عرش منزله[3] بستندوآن جسدهای منیف رادرآن آستان عرش نشان مدفون ساختند. علیهم رحمة[4] ومغفرة[۹۹٤] واسعة.

ذکر[5] کشته شدن حسینخان سلطان خنوسلو بدست اکرادو استیلای آن جماعت بربعضی[6] بلاد

چون حسین‌خان سلطان به‌حکم شاه سکندرشان درسرحد کردستان به دارایی خوی وسلماس اشتغال[7] داشت، دراین سال، جماعت اکرادآن بلادکه در آنجا قشلاق داشتند و همیشه دم از یکجهتی وبندگی این دودمان خلافت مکان می‌زدند ، به اعلان کلمهٔ عصیان ، تیغ خلاف از غلاف بیرون آورده ، قرب[8] هفت‌هشت‌هزار جمعیت نموده، به اورومی بر سرحسین‌خان سلطان خنوسلوآمده، آغاز قتال و جدال‌نمودند. وی باسیصد چهار[9] صدنفر از غازیان که‌باوی می‌بودند جنگهای مردانه نموده ، بسیاری از ایشان‌رابه‌خاك هلاك افکندند ودادشجاعت ومردانگی دادند. جماعت اکرادرا دوسه‌مرتبه منهزم ساختند. غازیان شیردل همگی‌دل برمرگ نهاده، برسراهل وعیال خود به‌نوعی که‌شاید کوشش و کشش می‌نمودند وهرلحظه خودرا برصف اکراد زده درهرحمله جمعی از مخالفان را به‌ضرب تیغ‌وسنان به‌راه عدم می‌فرستادند وراه فرار برخود مسدود ساخته[10]، هریك از غازیان باده‌بیست نفراز مخالفان حرب نموده ، شهادت می‌یافتند وحسین‌خان سلطان بافرزندان وخویشان و خواص ملازمان[11] وجمع[12] کثیری ازغازیان[13] به‌قتل درآمده جماعت اکراد تمامی اموال واسباب ایشان را غارت نموده، زنان وپسران صغیر[14] و دختران ایشان را به اسیری بردند وسرها واختر مه‌ها به خدمت‌خوالدگار[15] فرستادند وآن الکا راتصرف‌نمودند.

۱-م،ن: والده ۲-ب،م،ن: خودرا ۳- ن: منزله را ٤-ب،م،ن: رحمةالله

۵-م: ذکر مقاتلهٔ جماعت اکراد باحسنخان سلطان درحدود کردستان. ن: ذکر عصیان وطغیان اکرادان بی‌بنیادان که باحسین‌خان سلطان دارای خوی و سلماس آغاز قتال وجدال نمودند وسلطان مذکور راباافرزندان او وجمعی کثیر را به‌قتل آورده واموال ایشان را غارت نمودند.

۶-ب: تعرض ۷-ب: اشتقال ۸-م: قریب ۹-ب،م: وچهار

۱۰-ب: ساخته‌و ۱۱-ن: وملازمان ۱۲-م،ن: جمعی

۱۳-م،ن: ملازمان به‌قتل آمده ۱٤-ن: «صغیر» ندارد ۱۵-ن: خوندگار

عطر[۱] فشانی خامهٔ مشکین ختامه مرتضی قلی‌خان پرناک وجلال خان‌ولد علی‌سلطان ازبک‌وشکست ازبکان به‌تأییدخالق‌منان

چنین‌قصه‌پردازاین داستان کند شرح ازگفتهٔ باستان[۲]

دراول فصل بهار این سال که سپاه ریاحین وازهار روی به‌اطراف بوادی‌وصحرا وبساتین وکنار جویبار نهاد، وبلبل بی‌تحمل[۳] به‌عشق سلطان گل‌گرفتار گشته،رخت شکیبایی به‌بادفنا داد،[۴] چون خبر رحلت شاه‌اسمعیل درممالک خراسان شیوع تمام یافت ، واکثرامرای خراسان متوجه درگاه فلک اشتباه شده‌بودند، جلال‌خان ازبک را آرزوی تاخت و غارت خراسان شده یحتمل[۵] که دیگر آرزوها درکانون دماغ پرخلل وی[۶] راه یافته،[۷] لشگرو مردم خودرا جمع نمود .[۸] چون هفت هشت[۹] هزار ازبک جلد[۱۰] خونخوار که در شب تارچشم مور و مار را به‌ضرب تیر صاعقه بار می‌دوختند بهم‌رسید، متوجه الکای خراسان شد واز[۱۱] حوالی اسفراین وسبزوار و نیشابور[۱۲] گرفته، شتروگاو[۱۳] وگوسفند بسیار تالان نمود وازآنجا به‌جانب ولایت مشهد مقدسهٔ متبرکه درحرکت آمد . ذین محمد میرزا ولدابوالخان[۱۴] راکه ابن عمش بود منقلای لشگر ساخت .

چون این خبر به مرتضی قلی‌سلطان پرناک که حکومت‌و دارایی آن مملکت[۱۵] به‌وی تعلق داشت‌رسید، سان‌لشگر خودوقورچیان مشهدمقدس دیده قرب یکهزار وپانصدنفرکاری[۱۶] به‌قلم درآورد و مجموع آنهارا [۵۰۰] یراق واسب واسلحه داده، از آستان[۱۷] ملک آشیان آن سلطان خراسان ، شعر[۱۸].

شه کاخ احسان، گل باغ عرفان دردرج امکان ، مه برج تمکین
امام‌بحق، شاه مطلق که‌آمد[۱۹] حریم درش قبلهٔ‌گاه سلاطین

بابه کعبهٔ مناجات الخواقین و جنابه قبلهٔ مناجات السلاطین استمدادهمت طلب نموده به ساعت سعید[۲۰] از شهر بیرون آمده، استقبال لشگر اوزبک نمود[۲۱] وکس پیش محمود

۱- م: گفتاردربیان‌جنگ مرتضی‌قلیخان‌وجلال خان وکشته‌شدن وشکست جلال خان. ن: ذکر مخالفت نمودن جلال‌خان ازبک بی‌رگ‌و استقبال نمودن مرتضی قلیخان پرناک بی‌باك باغازیان ظفرنشان وشکست دادن ازبکان‌سگان وبه‌قتل رسیدن جلال‌خان‌بی‌ایمان بدست غازیان ظفرنمون بتوفیق ملک منان .ب: ذکر جنگ مرتضی قلیخان باجلال خان و سبب قتل جلال خان

۲-ب،م،ن: راستان ۳-م: بتحمل ۴-ب،م،ن: داده ۵-ن: تحمتل

۶-ن: «وی» ندارد ۷-ب،ن: یافت.م: ندارد ۸-ن: نموده.م: ندارد

۹-ب: وهشت ۱۰-ن: «جلد» ندارد ۱۱-ن: «واز» ندارد ۱۲-ن: نیشابوررا

۱۳-ب،ن: وشتر ۱۴-ن: ابوالخان‌میرزاکه ۱۵-م: ممالک ۱۶-ن: مردکاری

۱۷-ب. ن: آستانه ۱۸-ن: بیت .م: ندارد ۱۹-ن: آید

۲۰-ن: سعد ۲۱-ب،ن: نموده

سلطان صوفی اغلی که حاکم نیشابور بود فرستاده اورا طلب نمود و عبدالغنی بیک استاجلو را چرخچی ساخته ، به اتفاق برادر خود فرخ سلطان روان گردانید و منتظر دیگر امرا، مثل ولی سلطان استاجلو چرخچی باشی و شاه‌علی سلطان افشار حاکم (ترشیزو بوداق سلطان چگنی حاکم توچان و مردم جلایر و جانی قربان‌و)[1] حاکم سرخس و زورآباد میرابن حسین سلطان[2] می‌بود.

چون[3] جلال خان خبر بیرون آمدن مرتضی قلی‌خان و جمعیت امرا استماع نمود، با ازبکان از ولایت مشهد مقدسه به‌صوب ولایت جام‌درحرکت‌آمد. مرتضی قلی‌خان از عقب وی بدان حدود روان[4] شده، در موضعی که دوفرسخ فیمابین وی و ازبک بود، نزول فرمود[5] و منتظر آمدن امرا و سپاه ظفر لوامی بود و از طرفین آن جماعت پرشوروشین به‌طلایه داری و حراست وبیداری اشتغال داشتند.

صباح چون‌آفتاب عالمتاب از مشرق سعادت طلوع نموده ، عرصهٔ[6] گیتی را منور وروشن ساخت ، ازبکان به قصدغارت ویغما سوارشده درحرکت آمدند ومرتضی قلیخان بواسطهٔ رسیدن امرای عظام ولشکر ظفر فرجام درجنگ تأملی داشت ،که ناگاه علامت[7] لشکر مخالف ظاهر شده، غازیان شیرنهاد برمرکبهای تازی نژاد سوارگشته به‌تصفیهٔ‌صفوف‌اشتغال نمودند. میمنه ومیسره رابه‌سران[8] سپاه‌و[9]دلاوران آگاه نامزد فرمودندوجوانان شیردل آهنگ جدال و قتال نموده به‌جانب منقلای‌لشکر مخالف تاختند وازقلت[10] سپاه خودوکثرت لشکر مخالف اندیشه‌ننمودند.
نظم:

دها ده برآمد زهردو طرف — دودریای کین برلب آورد کف
فروریخت پیکان زهرآب‌دار — چوباران قوس و قزح در بهار
خدنگ ازدوجانب رواروگرفت — بروی‌زمین خون دواد وگرفت

نایرهٔ حرب اشتعال یافته ازکثرت سهام ازبکان‌خون آشام روی هوا پوشیده شد. شعر[11]:

کمنداز کمان راه‌یغما گرفت — زهرگوشه‌ای‌فتنه بالا گرفت
میان زمین وفلک از غبار — جهانی دگر شد زنو آشکار

جنگ مذکور درروزشنبه بیست‌وهفتم شهرربیع‌الاول سنهٔ‌مذکوره‌درولایت جام درحوالی زرشک دست داد وسه‌مرتبه ازبکان حمله آورده خودرا برسپاه قزلباش رسانیدند و از این طرف

۱-م،ن: مطالب داخل پرانتز راندارند ۲-م:سلطان‌افشار ۳-م:چون‌حاکم
ترشیز وبوداق سلطان چگنی حاکم توچان ومردم جلایر وجانی قربان‌و ٤-ب: روانه
شدودر ٥-ن:فرموده ٦-م،ن:«عرصه» ندارد ۷-ب: علامات
۸- ن: برپیران.م: پسران ۹-ب:«و»ندارد ۱۰-ن:قلب ۱۱-ن:بیت.ب:ندارد

غازیان شیرشکار به ضرب شمیشر آبدار برایشان زور[1] آورده، دمار ازروزگار ایشان[2] برمی‌آوردند.[3] مجملا تامحل شام،[4] غازیان خون‌آشام [۱۰۵] به جنگ ازبکان مشغول بودند وقرب‌سیصدنفر ازبک‌دراین معرکه به‌قتل آمد. جمعی کثیر زخمدار شدند وچون‌مشاعل‌از اردوی لشکر نصرت اثر روشن‌نمودند، ازبکان طبل‌مراجعت کوفته خودرا به‌دره‌ای که‌درآن موضع واقع است کشیدند ومرتضی‌قلی‌خان بالشکر خوددرهمان محل‌فرودآمده ازهردوجانب قراولان مقرر نموده به‌لوازم طلایه داری اقدام نمودند. روز[5] دیگر که خسرو سیارگان ازافق آسمان طالع‌شده، علم سرافرازی برافراشت، جوانان‌تندخوونره[6] شیران‌جنگجو به عزم رزم‌درحرکت‌آمده[7] وصفها بیاراستند[8] وآهنگ حرب‌نمودند. غبارمعرکهٔ پیکار بالاگرفت‌و آتش‌قتال اشتعال‌پذیرفت.[9] مرغ روح‌دلاوران‌به‌ضرب شمیشر و طعن سنان از قفس بدن پرواز می‌نمود. عاقبت لطف ایزدی و[10] عنایت سرمدی شامل حال غازیان گشته ، نسیم فتح و ظفر برپرچم آن عسکر ظفراثر وزیده وآثار انکسار و شکست برصفحات لشکر ازبکان ظهورنمود.

دربن‌اثنا،محمود سلطان‌صوفی‌اغلی بادیگر مردم از عساکر نصرت مآثر بدیشان ملحق شده، یکبار برسپاه ازبک‌حمله‌آوردند وخودرا برتیپ[11] وقلب لشکرزده‌جمعی کثیر رابه‌خاك هلاك افکندند. از بکان عاجز آمده، جلال‌خان خوداز پای علم درحرکت آمده‌قدم به‌پیشتر نهاد و به‌حرب مشغول‌شد. آخرالامر نسیم فتح وفیروزی بر پرچم سپاه نصرت قرین وزیدن گرفت و علم دولت جلال‌خان سرنگون شد . ازبکان راه فرار پیش گرفته ، غازیان ایشان را تعاقب نمودند. قریب[12] به‌یک‌هزاروپانصد نفرازآن برگشته‌روزگاران‌به‌آتش کارزار بسوختندوجلال‌خان زنده اسیر غازیان عظام گشت و[13] سنجر میرزا ودین‌محمد میرزا با بعضی[14] از امرای جلال‌خان به‌قتل درآمدند و مرتضی قلی‌سلطان، مظفر و منصور به جانب مشهد مقدس مراجعت نمود و هرمال و[15] کسیب که ازبکان ازخراسان برده‌بودند بازگردانیدند و از[16] سرهای ازبکان[17] درمیان میدان مناره ساخت[18]. جلال‌خان رادرآنجا به‌قتل آورده سراورا بادیگر سرها مصحوب عبدالغنی بیک به‌درگاه گیتی پناه فرستادند. ازین فتح عظیم حدود ملک خراسان برغازیان مسلم گشته ، استقلال تمام‌پیدا کردند وآن ولایات[19] امن و آباد شد.

۱-ن: روآورده ۲-م: برایشان ۳- ن: برمی‌آورند ٤-م: شمام
٥-م: روزی ٦-ن: «نره» ندارد ۷-ب: «و» ندارد ۸-س: بپراستنند
۹-م،ن: داشت ۱۰-ن: «و»ندارد ۱۱-ب: قلب
۱۲- ب،م: قرب یکهزاروپانصد ۱۳- ب،ن: «و» ندارد ۱٤-م: جمعی
۱٥-ن: «و»ندارد ۱٦-ن: «از»ندارد ۱۷-ن: ازبکان‌را ۱۸-م،ن: ساختند
۱۹- م: ولایت

نظم[۱] :

(چو تقدیر الهی بود زانسان که گردد مستقل ملک خراسان
نیاید کار از مردان صفدر نه از تدبیر دانایان کشور
شنیدم این سخن از کودک وپیر که تقدیر الهی را چه تدبیر) [۲]

در روز شنبه هشتم شهر ربیع الثانی سنهٔ مذکوره این خبر را به پایهٔ سریراعلی رسانیدند. نقاره‌های شادکامی کوفته[۳] مرتضی قلی‌سلطان به جایزهٔ این فتح لقب خانی یافت[۴] و درروز یکشنبه دوم شهر جمادی الاول[۵] عبدالغنی بیگ وبعضی از آقایان خان ووزیروی ابوتراب بیگ اردوبادی سرجلال خان‌را باسایرسرهاو[۶] اخترمها به دارالسلطنهٔ قزوین درآورده، از خیابان درباغ سعادت آباد [۲۰۵] و[۷] میدان اسب شاهی گذرانیدند. شاه‌صاحب‌اقبال وشاهزادهٔ مشتری‌خصال ونواب علیهٔ عالیه بیگم درتالار سردرگاه میدان مشاهدهٔ آنهافرمودند. عبدالغنی بیگ‌را امارت وسلطنت داده، قصبهٔ اردوباد[۸] به‌تیول اومقررشد[۹] و صاحب علم‌وطبل وتشون‌گشت و خلعتهای فاخر ازتاج مرصع وکمر خنجر و شمیشر و اسب وزین وزروقماش جهت مرتضی قلی‌خان عنایت فرموده[۱۰]، مدعیات‌وملتسمات وی‌تمام ساخته شدووکلای او حسب‌المرام روانهٔ خراسان گردیدند

ذکرلشکرکشیدن پیاله‌پاشا ولله پاشا به‌صوب گرجستان وشیروان[۱۱] وتسخیر آن ولایت ونواحی و[۱۲] قهستان

دراین‌سال‌سلطان[۱۳] مرادخان خواندگارروم نقض عهدوپیمان که فیمابین شاه جنت مکان وسلطان سلیمان استحکام یافته بود و به قید[۱۴] [قسم] نسل بعد نسل مؤکدفرموده بودند. در زمان شاه‌اسمعیل ثانی آن پیمان ازطرفین خلل پذیرشده وهیچکدام یکدیگر راتهنیه وپرسش ننمودند[۱۵] و[۱۶] خواندگار را آرزوی[۱۷] تسخیر مملکت آذربایجان و شیروان[۱۸] و گرجستان در دماغ اوجای گرفته، پیاله پاشاولله‌پاشا که از وزرای‌اعظم‌خواندگار[۱۹] بودند باهفتادهشتاد[۲۰] هزار از عسکر سواره و پیاده وینکچری[۲۱] به تسخیر ممالک مذکور ارسال نمود. پاشایان‌معظم با خیل و حشم زیاده ازحد به صوب سرحد آذربایجان در حرکت آمدند و چون قلعهٔ قارص محل‌نزول لشکر شقاوت اثر رومیه[۲۲] شد، پاشایان اول به‌تعمیر قلعهٔ مذکور پرداخته، از اطراف

۱- م: ندارد ۲- ن: بین الهلالین راندارد ۳- مز، ب، ن: گرفته
۴- م، ن: گرفت ۵- م: الثانی ۶- م: «و» ندارد ۷- ب، ن: در
۸- مز: اردوبار. ن اردوبادرا ۹- ن نمودند ۱۰- ن فرمودند. م فرمود
۱۱- ب، م، ن: شران ۱۲- ن: «و» ندارد م: «وقهستان» ندارد
۱۳- م: «سلطان» ندارد. ن: «سلطان‌مراد خان» ندارد ۱۴- ن: بقصد ۱۵- م: نمودند
۱۶- م: «و» ندارد ۱۷- ن: ازروی ۱۸- ب، م، ن: شیروان ۱۹- ن: خوندگار
۲۰- ب: وهشتاد ۲۱- ب، ن: ینکیچری ۲۲- ن: رومیه شومیه

وجوانب آزوقه بدانجا کشیدند وأیالت پناه محمدی‌خان حاکم چخورسعدنیز لشکر خودرامجتمع[1] ساخته ، به هفت هشت[2] هزارنفر ازغازیان خون[3] آشام که‌هریک ازایشان باده‌کس ازرومیه مقاومت می‌نمودند استقبال لشکر مخالف[4] نموده ، جوق[5] جوق از جوانان شیرشکار به حوالی قلعهٔ مذکور[6] تاخت برده و، دستبرد نمایان می‌کردند، وباسر واخترمهٔ بسیار وغنیمت بی‌شمار معاودت می‌نمودند[7] وهیچ روزی نبود که‌چهل وپنجاه نفر ازرومیه طعمهٔ شمیشیر غازیان نمی‌شد وراه پیش آمدن برایشان مسدود نموده ، جنگهای مردانه می‌نمودند.

درین اثنا، ابوبکر میرزاولد برهان‌که وارث ملک شروان[8] بود از بیم‌تیغ آبدار غازیان خونخوار فرار نموده ، درکوهستان قمق وقیتاق[9] بسر می‌برد[10]. ودراین ولا به اغوای بعضی از اجامرهٔ شیروان طغیان نموده،دم‌از[11]مخالفت وعصیان زده، سیصدوچهارصدنفر از اوباش‌برسر اوجمع آمده، هوای حکومت ملک شیروان در[12] دماغ او[13]جای گرفت[14] و صفحه‌ای مشتمل برخلوص عقیدت وصفای طویت‌نزد پاشایان ارسال داشت)[15]، مضمون اینکه:

«بعد از طی‌مراحل‌شوق‌واخلاص که‌شیوهٔ محبان صادق الولا است ، معروض می‌دارد که برعالمیان ظاهر وباهراست که سلطنت ملک شیروان اباًعن‌جدبه‌آبا و اجداد عالیمقام این کمینه متعلق بوده چندین سال‌است که اجداد[۳۰۵] بزرگوار بنده[16] در آن روضهٔ جنت آساحاکم و فرمان فرما بوده‌اند. الحال قریب به‌پنجاه سال‌است که از سمر بخت واژگون وناسازگاری فلک بوقلمون پدر مرحومم واین مخلص گرفتار غم‌وهرگونه‌محنت والم بوده‌ایم[17].اکنون که سلطنت خالوادهٔ[18]صفوی روی‌درتنزل نهاده وظلم‌لشکر قزلباش به‌نهایت رسیده ، جمیع[19]اعیان واصحاب ملک شروان عرضها‌ونامها به‌من نوشته[20] استدعای رفتن فقیر بدان صوب باصواب نموده‌اند و همگی سرومال خودراطفیل ساخته که‌شاید به‌یمن توفیق ازلی‌دست ظلم وتعدی قزلباش ازسر عجزه ومساکین آن[21] ملک کوتاه‌گردد واین‌مقدمه بی‌معاونت سپاه ظفرپناه پادشاه اسلام (خلدالله ظله[22] علی‌مفارق الانام)[23] میسر نیست و حضرت[24] جل‌وعلاایشان را مأمور گردانیده که قلع‌وقمع آن گروه بی‌ایمان نموده ، رفع ستم‌ظالم[25] ازمظلومان نماید و بحمدالله تعالی که به‌نیت ورفاهیت مسلمانان[26] به‌سرحد آذربایجان تشریف آورده‌اند. اگر عنان عزیمت به‌صوب گرجستان

۱-ن:مجمع ۲- ب:وهشت ۳- ن: خونخوارخون‌آشام ۴-ن:بمخالفت

۵- م: خون جوق ۶- ن:«مذکور»ندارد ۷-مز: مینمود

۸- ب،م،ن:شیروان ۹-ن:قهستان ۱۰-ن:میبردند

۱۱-م:«ملک‌شیروان»ندارد ۱۲-ن:درسرداشت‌ومضمون‌اینکه ۱۳-م:«او»ندارد

۱۴-ب،م: داشت‌مضمون‌اینکه ۱۵-م:بین الهلالین راندارد ۱۶-ب،ن:این بنده

۱۷-ن:بوده‌ام ۱۸-ن:خاندان ۱۹- ن: باجمیع ۲۰-ن:نوشته‌اند

۲۱-م،ن :این ۲۲-م: ظلم ۲۳- ن: بین‌الهلالین راندارد

۲۴-ب: حضرت‌حق‌جل‌وعلا.ن: حق‌جل وعلا ۲۵-ن:بمظلوم ۲۶-ب:مسلمان

منعطف گردانیده، آن ملک[1] به‌تصرف لشکر[2] ظفراثر درمی‌آید[3] و غنیمت بسیار ازشروان[4] نیز بدست لشکر اسلام می‌رسد ومخلص بلااشتباه که همیشه حلقهٔ بندگی پادشاه اسلام پناه در درگوش جان کشیده به‌شرایط خدمتکاری وجانسپاری قیام نموده و خراج ملک شروان[5] راهر ساله به‌خزانهٔ معموره ارسال می‌دارد. امید[6] می‌دارد که همواره ابواب فتح ونصرت برجبههٔ آمال اولیای دولت بی‌زوال مفتوح باد».

چون مکتوب مذکور به‌مطالعهٔ پاشایان[7] رسید، مضمون آن‌را محض‌صواب دانسته، عنان‌عزیمت به صوب‌گرجستان منعطف‌ساختند واحکام مشتمل براستمالت تمام به‌حکام آن مملکت فرستاده، به الطاف وتفقدات خداوندگاری ایشان‌را مستمال[8] وامیدوارساختند[9] و[10] صحیفه‌ای که درجواب رقعهٔ ولدبرهان[11] نوشتهٔ فرستادند،[12] اینست:

«[13]عالیجناب حکومت مآب معالی نصاب، شجاعت انتساب، امیر زادهٔ اعظم اکرم دام عزه ومد اقباله میرزا ابابکر.

بعداز ابلاغ تحف تحیات معلوم رای شریفی بولسون که نامهٔ نامی که‌آثار مخالصت[14] وموافقت سواد عنبر فامندن مشاهده اولندی یشخی[15] زمانده بوصوب‌صوابه گلوب مضمون بلاغت مشحونه اطلاع بولونوب فهم و دانسته انصافلر و اخلاص[16] و یکجهت بوکنه انواع اعترافلر اولندی و بوبابده عتبهٔ گردون نشانه‌اولاغ گندروب[17] عرض اولندی‌و چون‌خاطر عاطر دریانوال[18] خاقانی و ضمیر منیر بیضا مثال سلطانی تسخیر ملک آذربایجان و شروان معطوف اولوپدر[19]، حالیابو ایامده یورش عسکر ظفر اثرکه عدد و شمارنی خدای[20] بیلور، اول جانبه صوابه مقرون دورگورنور، لهذا عنان عزیمت اول صوبه[21] منعطف اولوب . بوصحیفه ارسال اولدی، انشاالله الرحمن بی‌ریب و گمان گرجستان داخل‌ممالک [٤٥] محروسه ایلیوب[22] اولکه‌لازمه‌تقویت و شرایط عزت وحرمت دورانون بابنده[23] تقصیر اولونمز. به دارالفتح قارص . »

آنگاه‌جماعت رومیه به‌جانب گرجستان درحرکت‌آمدند[24] و میرزا ابابکر[25] روزبه‌روز قوت یافته، بعضی از لشگریان امرای قزلباش که دردربند وشابران[26] بودند به‌قتل‌آورده، اجامرهٔ‌آن دیار برسراو جمعیت تمام نمودند وتاقریب دوهزارکس به استقبال پاشایان شتافته، بدیشان ملحق

۱-ن:ملک‌را ۲-ب،ن:عسکر ۳-م،ن:می‌آورده ٤- ن:شیروان

٥-م،ن:شیروان ٦-ب: وامید ۷-م:پاشیان ۸- مز:اهتمال.م،ن:استمال

۹-ب،ن:ساخته ۱۰-م،ن:«و»ندارد ۱۱-ن:برهان‌را

۱۲- ب:نوشته‌اندفرستاده.ن:ارسال داشتند.م:فرستاده ۱۳-این نامه ترکی درنسخه «ن» نیامده

۱٤-م:مخالفت ۱٥-ب، م: سنجما ۱٦-ب،م:«اخلاص»ندارد

۱۷-ب،م:گندوزوب ۱۸-ب،م:نوافل ۱۹-ب:پدور ۲۰- ب:خدایی

۲۱-م:صونه ۲۲-ب،م:ایلنوب ۲۳-ب:یابنده ۲٤-ن:آمده

۲٥- ب،ن:ابابکرنیز ۲٦- ن:سابران

گشت وجماعت‌رومیه دربلدهٔ تفلیس که از معظم بلادگرجستان است ، نزول نموده و[1] قلعهٔ تفلیس راکه‌دررفعت وبلندی به‌قلعهٔ سپهربرابری می‌نمود[2] ودرحصانت و استحکام مشهورآفاق است به‌تصرف درآوردند[3]:

حصاری که‌ازغایت محکمی — به عالم نظیرش ندید آدمی
نماید زرفعت به چرخ برین — به‌نوعی که‌گردون براهل[4] زمین
دوصدقرن اگر نسرطایرپرد — مپندار کوره به برجش برد
بسالی‌شدی مرغ ازآن‌برفراز — به جایی رسیدی سوی سیر باز

چون سلاطین گرجستان بایکدیگر اتفاق نداشتند وهیچکدام ازایشان را حالت مقاومت لشکر رومیه نبود، سلطان محمود خان‌مشهوربه سیماوون[5] که‌شاهی سون بود، به‌الکای خود که تهستان آنجابودرفته [عیسی] خان‌ولدلوندخان درزکم‌باتحف وهدایای لایقه‌به خدمت پاشایان شتافت وآنچه لازمهٔ خدمت وشرایط مهمانداری بودبه‌عمل آورده، وازآنجا حکم به‌احضار لشگر تاتارکه مأمور حکم خواندگار[6] آمد فرستادند وسیماوون[7] خان‌یک دومرتبه خودرا به‌حوالی اردوی ایشان رسانیده[8] ،جمع کثیری‌را به‌قتل آورد . چون‌تاب مقاومت او نداشت و[9] در برابر ایشان نمی‌توانست ایستاد، همین که فرصت می‌یافت خودرا به‌اطراف و جوانب ایشان زده ، دستبردی می‌نمود و درهر مرتبه که آزوقه به‌قلعهٔ تفلیس می‌آوردند، سرراه برایشان گرفته ، جمعی رابه‌قتل می‌آورد.

ذکر[10] توجه شاهزادهٔ عالمیان وامرای عالیشان به‌صوب شروان[11] جهت دفع مخالفان ومظفرشدن بعون ملک‌منان

چون توجه رومیه به‌صوب‌گرجستان و شروان‌مکرراً به‌مسامع عزوجلال رسید،وارس‌خان بگلربیگی[12]آن ولایت عرضها نوشته، فرستادکه: عثمان پاشا ارادهٔ تسخیر الکای‌شروان[13]نموده باعسکری[14]زیاده ازحد متوجه این ولایت است، امر مطاع لازم‌الاتباع[15]درین باب چیست؟ امرای نامدار قرعهٔ مشورت به‌میان[16]انداخته داعیه نمودند که‌شاه کامیاب‌را برداشته، به‌قراباغ

۱- ب،م،ن: « و » ندارد ۲-ب،م:مینمودند ۳-ن:بیت ۴- ب،ن:باهل
۵-ن:سماوون ۶-ن:خوندگار ۷-ن:سمایون ۸-ب،ن:رسانید
۹-ب:«و»ندارد ۱۰-ن: ذکر توجه نمودن‌رومیه شومیه بصوب‌گرجستان و شیروان وابوالغالب‌سلطان حمزه‌میرزا با امرای‌عظام وسپاه ظفر فرجام استقبال نموده‌بدفع ورفع‌مخالفان روانه گردیدند. م:ذکر آمدن رومیهٔ شومیه بجانب الکای گرجستان وشروان به اتفاق عثمان پاشا بالشکر بمدداو ۱۱-ب:شیروان ۱۲-ب:بگی ۱۳-ن:شیروان‌دارد
۱۴- ب، م، ن: عساکر ۱۵- م،ن: «لازم الاتباع»ندارد ۱۶- ب،م، ن:برمیان

برند و[1] بالاخره بعضی از[2] خیرخواهان دولت ابد پیوند به عرض رسانیدند که برابری با غلام غلامان درگاه را باید کرد[3] و پادشاه را پادشاه باید. اگر خواندگار خود دراین عسکر می بود، رفتن نواب کامیاب لایق و مناسب می نمود. نظم[4]:

بجز شاه باشاه هم تنگ[5] نیست به دریا بجز[ه.ه] کوه هم سنگ نیست
ندارند تاب شهان چاکران زخورشید برهم خورند اختران

آنگاه قرار براین یافت که نواب عالمیان مآب[6] اختر برج سلطنت و کامرانی، نوباوهٔ[7] گلستان خلافت و کشورستانی[8]، ابوالغالب سلطان حمزه میرزا باامرای عظام وقورچیان ظفر فرجام[9] و وزرای نامدار و صدور عالیمقدار و بعضی از ارباب قلم و سایر عساکر نصرت شیم، به دفع مخالفان روان[10] گردد[11]، ودراین سفر خیر اثر نواب علیهٔ عالمیان رفیق فرزند ارجمند، سعادتمند باشد. حسب الفرمان قضا جریان شاهزادهٔ عالمیان بالشکر گران در اسعدزمان در روز یکشنبه[12] بیست وپنجم شهر رجب سنهٔ مذکوره از دارالسلطنهٔ قزوین بیرون آمده، موضع شرف آباد را مضرب[13] خیام سرادقات جلال ساختند[14] و از آنجا کوچ نموده در موضع شادسهان[15] دشتی قزوین نزول اجلال واقع شد و از آنجا کوچ نموده منزل به منزل در هر منزلی دوروز و سه روز توقف می شد تا میانج[16] من اعمال گرمرود آذربایجان، در آنجا قریب به ده روز توقف واقع شد و در این منزل قریب به ده روز توقف واقع شدو[17] لشکرعظیم از اطراف وجوانب به اردوی عالی ملحق گشت و بعضی از امرا صلاح در آن دیدند که متوجه دارالسلطنهٔ تبریز شده، اول جماعت اکراد را (که قدم از جادهٔ متابعت بیرون نهاده، حسینخان سلطان خنوسلو را به قتل رسانیده بودند[19] وخوی و سلماس را)[18] به تحت تصرف در آورده دفع نموده، از آنجا[20] به ارض[21] روم و ارزنگان که از ممالک پادشاه روم است روند، وقلعهٔ قارص راخراب نموده، دراین زمستان به تاخت و تاراج آن محال مشغول باشند. و چون این اخبار[22] به سمع پاشایان رسد[23] از آنجا مراجعت نموده جهت[24] محافظت ارض روم متوجه خواهند شد و بعضی مخالفت رای مذکور نموده[25]، می گفتند که لشکر قزلباش که در شیروان است تاب مقاومت رومیه ندارند وایشان تسخیر آن مملکت نموده[26]، قلاع آنجارا مستحکم می سازند و بعداز آن برایشان ظفر یافتن اشکال تمام دارد، دراین ولا به دفع ایشان پرداختن اولی می نماید. بالاخره این رای رابه صواب مقرون دانسته،

۱- ب، ن: «و» ندارد ۲- م،ن: «از» ندارد ۳- م،ن: «کرد» ندارد
۴- ن: بیت. م: ندارد ۵- ن: تنگی. م: ندارد ۶- م،ن: «ماب» ندارد
۷- م،ن: بوده ۸- ب،م،ن: کشورستان ۹- ن: کرام ۱۰- ب،م،ن: روانه
۱۱- ب،م،ن: کرد ۱۲- م: شنبه ۱۳- م: مضراب قیام
۱۴- ن: یافتند ۱۵- ن: شارسهان دشتی ۱۶- ن: «میانج» ندارد
۱۷- ن: «و» ندارد ۱۸- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۹- ب، م: بودند
۲۰- ب،م: واز آنجا ۲۱- م، ن: ارز روم ۲۲- ب،م: خیر ۲۳- ن: رسید
۲۴- ن: جهت محافظت ارز روم متوجه شدند ۲۵- ن: نمودند ۲۶- : ندارد

توجه قراباغ وشروان را وجههٔ همت ساخته‌لوای‌ظفر اعتلای شاهزادهٔ قمرلقا صف‌شکن توران، سمی صاحب قران بدانجا درحرکت آمدو در تاریخ بیست‌ویکم شهر شعبان سنهٔ مذکوره به دارالارشاد اردبیل داخل گشته، هفت‌روز درآن‌مکان‌عرش نشان به‌شرایط طواف‌وزیارت‌واستمداد همت از روحانیت آن حضرت طلب می‌نمودند. متولی[1] آن‌آستان سدره مکان ، سیادت ونقابت پناه امیر ابوالولی انجو مهمانداری[2] و خدمات لایقه به‌تقدیم رسانیده ، به تفقدات ونوازشات مفتخر گشت و حفاظوخدام وعمله‌وفعلهٔ آن‌آستانهٔ مقدسه به‌خلاع ورعایتها ازماسوی [۹۰۵] شرف اختصاص حاصل نمودند ودر تاریخ بیست‌وهشتم شهرمذکور وداع آآن روضهٔ کثیرالنور نموده ، متوجه قراباغ [شد] واحکام به‌ایالت پناه‌ارس خان روملو که امیرالامرای (شروان[3] بود ومدت دوازده‌سال به استقلال درآن محال حاکم بود و سایر امرای)[4] تابین وی نوشته[5] فرستادند که مادام که لشگر ظفر اثر بدیشان ملحق نگردد به[6] حرب روسیه مبادرت ننماید[7]. وچون‌به‌منزلی که‌مشهور به‌قرا کوپک[8] است‌ازاعمال قراباغ نزول‌نمودندو سان‌لشکراز امرای عظام ستادند، مقررشد که سوای ملازمان خاصهٔ شاهزادهٔ عالمیان وقورچیان خاصهٔ شریفه و ایالت پناه خلیل‌خان افشار، تمامی امراولشکری[9] به‌شروان یورش نماید[10] ونواب‌عالی بانواب مهد علیایی[11] وخانه‌کوچ امراو نواب صدارت پناه میرشمس‌الدین محمدصدر در قراآغاج[12] دریورتی که‌حوالی پل‌سلطان یرداست[13] ، نزول اجلال داشته‌باشند[14] وروزهٔ ماه‌رمضان ندارند و تمامی عجزه ورعایای سواضع ومردم الوس واحشام که‌ازبیم تاخت و تاراج رومی وشروانی فرارنموده، درکوهستان تحصن[15] داشتند به‌جاومقام‌خود آمده‌به‌زراعت ورعیتی اقدام‌نمودند وامرای‌عظام خصوصاً سلطان‌حسین خان شاملو وپیره[16] محمدخان استاجلو وقلی سلطان[17] افشار قورچی‌باشی وولی[18] خلیفهٔ شاملو وحسین‌قلی‌سلطان[19] شاملو ایشک آقاسی‌باشی وشاهرخ‌خان ذوالقدر مهردار وامیر حمزه‌خان دیوان بیگی باشی استاجلو ومحمدخان مصاحب ترکمان به‌اتفاق آصف‌زمان میرزاسلمان،اعتمادالدولة العلیةالعالیه[20] که لشگر مجموع ایشان‌وجمعی که‌همراه شده بودند بالشگر قراباغ از پنجاه هزار متجاوز بودند ، از آب کرعبور نموده ، به قلعهٔ شماخی یورش نمودند وشب به‌حوالی قلعه رسیده شهر رادایره‌وار درمیان گرفتند وهمانجا فرودآمدند. بعضی از بهادران شیردل پیش رفته آغاز جنگ نمودند واحمدقلی خلیفهٔ ذوالقدر باده‌بیست‌نفر ازغازیان

۱-م،ن:متوالی ۲- م: مهماندری ۳-ن: آنجا ۴- م: بین‌الهلالین‌راندارد
۵-م:داشته ۶-مز،ب،م: وبه‌حرب ۷-ب:ننمایند. ن:نمایند ۸-ن: کوبک
۹-ب،م،ن:لشکریان ۱۰-م،ن:نمایند ۱۱-ن:علیایی‌بیگم ۱۲-م-قراغاج
۱۳-م،ن‌برداشت ۱۴-ب،ن:باشد.م:ندارد ۱۵-م:تحصین ۱۶-ب: پره
۱۷-ب،م،ن: علی‌قلی‌خان ۱۸-م:«ولی»ندارد ۱۹- ب،م،ن:«سلطان»ندارد
۲۰-م:علیه‌عالیه

به‌اندرون [1] شهردرآمده جنگهای مردانه نمودندو[2] باسر و اخترمه وکسیب[3] معاودت نموده خود را به‌اردو رسانیدند وغازیان خواب وخورد رابرخود حرام ساخته‌روی نیاز به‌درگاه خالق کار سازبنده نواز[4] نهاده،مترصد نصرت می‌بودند و ازکثرت جیوش[5] پرخروش لشگر ظفر اثر قزلباش خوف وهراس تمام برضمیر عثمان پاشا ومردم قلعه استیلا یافته[6] راه فرار برخود مسدود یافتند. علی الصباح که لوای[7] نصرت‌و[8] اعتلای‌خسرو سیارگان[9] ازافق سعادت طالع‌گشته، جنودشب را به‌صمصام انتقام چون‌بنات النعش متفرق ساخت ، شعر:[10]

سحرگاه کین مصقل آب‌رنگ ز آئینهٔ صبح بزدود زنگ
نمود آفتاب کواکب سپاه چوصورت درآئینهٔ[11] صبحگاه

امرای عظام وعساکر نصرت فرجام به‌قصد یورش‌سوارشده، دراین اثناء یکی ازمردم تاتار درلباس‌شبانی‌به‌میان‌اردودرآمده ازآنجابه شهر توجه‌می‌نمود. بعضی‌ازغازیان نزدیک به دروازهٔ شهربه‌او رسیده، استفسار احوال‌نمودند که[12] چه‌کسی‌وبه‌کجا [۵۰۷] می‌روی؟ وی فی‌الحال متغیر[13] گشته‌در جواب عاجزآمد. غازیان‌به‌فراست‌در[14] یافتند که‌ازمردم مخالف‌وجاسوس است. اورا گرفته نزدامرا آوردند. وی گفت که من از جانب عادل گرای خان تاتار آمده‌ام و کتابتی به‌عثمان پاشا دارم. کتابت راکه ازوگرفتند مضمونش[15] این‌بود که‌درفلان روز بالشگر بی‌کران به‌اتفاق پسر برهان برسرارس‌خان و اروز[16] سلطان واردوغدی خلیفه و امرایی[17] که‌قبل ازاین درشروان بودند ریخته بعضی از ایشان را به قتل آورده‌اند[18] وسه[19] چهار هزار کس از لشگر قزلباش‌کشته شده وتمامی اموال وجهات ایشان‌را غارت نموده، دوسه هزارکس[20] از اناث وذکور به‌اسیری بردیم[21] . حالیاچنین مذکور می‌شود[22] که لشگری برسرتو آمده. خاطر جمع دارد [23] که بابیست وپنجهزارکس ازلزگی[24] وقرابرک شروانی[25] وتاتار فردابه‌مددتو می‌رسیم.[26]

مجملی[27] دیگر ازآن واقعه آنکه ارس‌خان بواسطهٔ آمدن عثمان پاشا به الکای شروان اردو[28] وامرای‌تابین راجمع نموده خیمه به‌صحر ازد[29] وغافل ازآنکه‌بی‌گمان لشگر تاتار برسراو

۱ـ ن: به‌درون ۲ـ ب:«و»ندارد ۳ـ م: کشیب ٤ـ ن:«بنده‌نواز»ندارد
۵ـ م: جوش وپرخروش ۶ـ ب،م،ن: یافته‌و ۷ـ م،ن: سواء ۸ـ ب:«و»ندارد
۹ـ ب: سیارگان ۱۰ـ م: ندارد ۱۱ـ مز،م،ن: آینه ۱۲ـ ن:«که»ندارد
۱۳ـ ن: شعر ۱٤ـ ن:«در»ندارد ۱۵ـ ن: مضمون ۱۶ـ ن: اوزر
۱۷ـ ب: امراء ۱۸ـ ب،م،ن: آوردند ۱۹ـ ن: سه‌هزار ۲۰ـ ب،ن: لشکر قزلباش
۲۱ـ ب،م،ن: بردند ۲۲ـ ب: میشد ۲۳ـ ب: دار ۲٤ـ ن: ترکی
۲۵ـ ن: تیروانی ۲۶ـ ب: میرسیم‌و ۲۷ـ ن: مجلل ازآن
۲۸ـ ب،م، رودوامراء.ن: رفته وامراء ۲۹ـ ن: زده

خواهد ریخت که ناگاه در روز چهارشنبه یازدهم شهر رمضان المبارك سنهٔ مذکوره، عادل گرای خان با لشگر بی‌شمار برسروی ریخته ، اوبا ارز سلطان[1] در آن معرکه به‌قتل آمدند (پسران[2] وی شاهقلی سلطان خلفا[3] و درویش محمد سلطان[4] و اردوغدی خلیفهٔ تکلو زنده از آن معرکه بدرآمدند)[5] دوپسر[6] اردوغدی[7] خلیفه ـ که‌در کمال حسن بودند ـ بدست رومیان زنده گرفتار شدند. در روز[8] پنجشنبه نوزدهم شهر مذکور اردوی ارس[9] خان را تالان نمودند[10].

(چون مضمون کتابت خاطر نشان میرزاسلمان وامرای‌عالیشان شد،د غدغدنمودند)[11] که مباداجنگ عثمان پاشا وگرفتن قلعه طولی[12] پیدا کند و بلاشك درین‌جنگ جمعی کثیر کشته خواهدشد. بعد از آن لشگر تاتار ازیك جانب درآمده ، از جانب دیگر رومیه هجوم آورده ایشان‌را درمیان بگیرند ولشگر مستاصل شود . اولی اینست[13] که دوکس از امرا با قشون ولشکر خود دراینجا بوده و سایر لشکری متوجه تاتار شویم، اول اورا شکسته، بعداز آن به‌تسخیر شماخی معاودت نمائیم . همگی رای مذکور[14] به‌صواب مقرون[15] دانسته ، ایالت پناه ولی‌خلیفهٔ شاملو را باسه هزارکس‌مقرر نمودند که‌در حوالی شهر بوده نگذارند[16] که‌عثمان پاشا فرارنماید[17] وسایر عساکر آن شخص قاصدراپیش انداخته به عزم جنگ تاتارتوجه‌فرمودند که به‌یکبار سپاه هردولشگر به‌یکدیگر رسیده ، صفها بیاراستند وعلمها گشودند. امیرحمزه‌خان را چرخچی نموده از[18] هردو جانب دلیران رزم جو بریکدیگر حمله آورده، غازیان به‌طعن سنان بسیاری از ایشان را ازبالای زین ربوده، به‌خاك هلاك انداختند. نظم[19] :

سنانهای خونریز درکارشد زخارسنان دشت گلزارشد

وازآن طرف نیزتیر[20] مارکردار چون ابربهار فرومی بارید وجمعی که‌بر سر قلعه مانده بودند، تاب نیاورده، یك‌یك ازشیران بیشهٔ کارزار خودرا به جنگ‌گاه می‌رسانیدند چنانچه ازآن جماعت دوهزارکس آمدند. ولی خلیفه چون‌دید که کسی دیگر بااو[21] نمانده اونیز [۵۰۸] بالشکر خود متوجه شده[22] ازیك جانب[23] حملهٔ برلشگر تاتار آوردند. ازهرطرف که آن جماعت هجوم می‌نمودند، غازیان شیرشکار ازصف تیپ وسپاه جدا شده به‌ضرب تیغ بی‌دریغ انبوه آن گروه را ازیکدیگر می‌باشیدند[24] وبسیاری رابرخاك مذلت نشانیدند. حاصل که در روزیکشنبه بیست‌وهشتم رمضان[25] سنهٔ مذکوره که ازمحل چاشت تا وقت عصر کارزار و مجادله نموده ،

۱ـ ن: ارس ۲ـ م: پسروآن ۳ـ ب، ن: «خلفا» ندارد ۴ـ ب، م، ن: سلطان رااردوغدی خلیفه ۵ـ م: بین الهلالین دوبارآمده ۶ـ ن: پسران‌وی ۷ـ ب، م: اردغدی‌ندارد ۸ـ ب، ن: ودر ۹ـ ن، م: «ارس» ندارد ۱۰ـ ن: نمودند که‌مباداجنگ‌عثمان‌پاشاوگرفتن قلعه ۱۱ـ م: بین الهلالین راندارد ۱۲ـ ن: طوبی ۱۳ـ ب، م: آنست. ن: انکه ۱۴ـ م: مذکوره را ۱۵ـ م: مفرون ۱۶ـ م: بگذرالد ۱۷ـ ن: لنماید ۱۸ـ ب، م، ن: هزارجانب ۱۹ـ ن: بیت ۲۰ـ ن: تیرتیز کردار ۲۱ـ ن: به‌اونمالد ۲۲ـ ب، ن: شد ۲۳ـ م: ازجانب ۲۴ـ م: می‌پاشند ۲۵ـ ب: شهر. ن: شهر رمضان المبارك

عاقبت‌الابرنسیم فتح و فیروزی برپرچم اژدهاپیکر غازیان ظفر نشان وزیدن گرفت ولوای‌دولت تاتاری سرنگون[1] شد وعادل گرای‌خان زنده اسیر غازیان شد. نظم [2]:

مزن باسپاهی زخودبیشتر　　　　که‌نتوان زدانگشت بانیشتر

پسر برهان بابقیةالسیفی که مانده بودند راه فرار پیش‌گرفته تاشابران هیچ‌جا توقف‌نتوانستند نمود. شعر[3]:

کسی جان سلامت ازیشان نبرد　　　　بغیر از اجل هیچکس جان نبرد

وغازیان دست به‌تاراج درآورده، تمامی اموال واسباب‌ارس‌خان وامرا که براه[4] بودندو[5]چندین کس از اناث وذکور که اسیرکرده بودند بدست درآوردند و از آنجا مظفرومنصور به‌جانب شماخی معاودت نمودند.

چون خبر شکست لشکر تاتار به‌عثمان پاشا رسید، قبل ازآنکه برسراو آیند،به‌اضطراب تمام خود راازقلعه بیرون انداخته راه فرار پیش‌گرفت.وچون خبربه سمع میرزاسلمان وامرا رسید که او فرار نموده، جمعی به‌عقب[6] او شتافتند. چون وی به‌ایلغار تمام رفته بود واکثر غازیان به‌کسیب مشغول شدند[7]، بدونرسیده بازگردیدند:

سواران روبی درآن رستخیز　　　　گرفتند درپیش راه‌گریز

وامرا درشماخی نزول نمودند. شعر :[8]

از اطراف لشکر درآمد بشهر　　　　سری پرزکینه دلی پرزقهر[9]

آنگاه مژدهٔ این (فتح را به‌ملازمت شاهزادهٔ عالی ونواب مهد علیایی عرضه داشت نموده)[10]، فتحنامه‌هابه‌اطراف واکناف‌ممالک‌محروسه فرستادند. شاهزادهٔ‌گیتی‌ستان شرح این فتح راعرضه داشت نموده[11]، به‌پایهٔ سریراعلی فرستاد. باباخلیفهٔ قراداغلوکه عادل‌گرای‌خان راگرفته‌بود، او را به‌رتبهٔ امارت سرافراز ساخته، یکهزارتومان از الکای شروان بدوعنایت شد.

چون‌خبر فتح به‌اردوی عالی رسید، نواب سیادت وصدارت پناه میرشمس‌الدین‌محمد[12] این‌دوکلمه را در باب تهنیت فتح به[13]اعتمادالدوله‌میرزاسلمان درقلم آوردند[14]:

«رسیدمژدهٔ فتح ازوزیر شاه جهان　　　　وزیر ملک سلیمان امیرزا سلمان

چه فتح فاتح ابواب‌صدهزار فرح　　　　چه مژده‌واسطهٔ‌صدهزارامن و امان

۱-ب: سریه‌گون　　۲-ب،م: ندارد.ن:بیت　　۳- ب،م:ندارد .ن:بیت

٤- ن : برده‌بودند　　٥-ب،ن: «و» ندارد　　٦-ب، م، ن: ازعقب

۷- م: «شد» ندارد　　۸- ب،م: ندارد　　۹-ن: بیت راندارد

۱۰- م،ن: بین‌الهلالین راندارد　　۱۱- م: «نموده»ندارد　　۱۲- ن: محمدصدر

۱۳-به‌میرزاسلمان اعتمادالدوله　　۱٤-ن:بیت

ورود[۱] اخبار فتح وفیروزی از جانب نواب اعتمادالدوله (العلیةالعالیةالخاقاینه)[۲]، صاحب‌السیف والقلم، حامی طوائف[۳] الامم، ماحی‌الظلم‌والظلم‌درزمانی[۴] که‌دلها ازهجوم‌لشکر اندوه در اضطراب و جانها از عرق حرارت آتش ناامیدی در غرقاب تحیر بود ، دلداری[۵] و هواداری نامرادان[۶] نمود. حدیث صحیح‌نبوی[۷] (صلی‌الله‌علیه‌وآله)[۸] در حرب احزاب که «نصرة علی خیر[۹] من اعمال امتی الی یوم القیمه» [۹۰۵] اینجا در وادی سلمان که غلام[۱۰] باخلاص[۱۱] حضرت‌امام‌المتقین[۱۲] ویعسوب‌الدین امیرالمؤمنین است- صلوات‌الله علیه- ظهور تمام دارد. این اسوه[۱۳] حسنه موجب ارتضاء[۱۴] شان و اعتلاء مکان آن عالیشان[۱۵] در دنیا و آخرت خواهد بود[۱۶]- جزاکم‌الله‌عن‌الاسلام‌خیرالجزاو ابد[۱۷] ظلکم‌الی‌یوم‌القیام .

بعد از فرار عثمان پاشا، ازاموال واثاث لشگر قزلباش‌واسیران از زنان‌وپسران که‌بدست او درآمده بود، خود را به‌قلعهٔ دربند کشانیده[۱۸] ازترس لشگر ظفر اثر در آنجا متحصن شد[۱۹] و بقیهٔ شروانیان که بیشتر بواسطهٔ دویست‌هزارتومان بقایای زمان شاه جنت مکان که درآن‌اوان به‌یکبار برایشان[۲۰] حواله شده بود یاغی‌گشته بودند، خود رابه‌کوهستانها کشیدند[۲۱]. بواسطه این فترت[۲۲] خلق بسیار ضایع‌شد. از صحیح القولی‌استماع افتاد که عبور لشگر ظفر اثر برموضعی افتاد که اطفال غازیان‌روملویه‌مثابهٔ خربزه‌زار[۲۳] درآن صحرا پهن شده بودند وهمچنان غازیان ازمیان‌آن گذشته، اسبان برسروشکم اطفال پانهادند وجمعی‌دیگر به‌اسیری رفتند وبسیاری‌به‌قحط گرفتارگشته[۲۴] هلاك شدند. [۲۵]

چون مشخص آصف زمان وامرای عالیشان شد که عثمان بی‌ایمان به‌جانب دربندرفته درآن قلعه متحصن است، مسرعی به‌تعجیل تمام به‌خدمت شاهزادهٔ سپهر احتشام ونواب‌علیه والامقام فرستاده[۲۶] عرض نمودند که عثمان پاشا فرار نموده متحصن به‌قلعهٔ‌دربند شده وعادل گرای‌خان زنده بدست درآمده صلاح دولت دراین است که اردوی همایون به‌دستور درهمان مکان نزول اجلال‌داشته‌باشد. این غلامان[۲۷] عساکرمنصوره را برداشته‌به‌دربند[۲۸] رویم وعثمان پاشا را بدست درآوریم ویکباره قطع آمد شد[۲۹] این طایفه ازاین دیارنمائیم. این خبر چون به

۱- ن: در ورود. ب: واخبار ۲- ن: بین‌الهلالین راندارد ۳- ب،م: طواف
۴- م،ن: «درزمانی» ندارد ۵- ن: ودلداری ۶- ب،م: نامردان ۷- ن: نبوی‌ص
۸- م: بین‌الهلالین را ندارد. ۹- ن: صبرب: حد ۱۰- ن: ملازم ۱۱- م: بااخلاص
۱۲- ن: المتقین امیرالمومنین است ۱۳- ن: آسوده ۱۴- ب،ن: ارتضاءو
۱۵- ن: عالیجاه.م: عالشیا ۱۶- ب: بودو ۱۷- م: والابد ۱۸- ن: کشیده
۱۹- ب،م،ن: شده ۲۰- ب: پریشان ۲۱- م، ن: کشیده ۲۲- ن: فطرت
خلقی.ب،م: فترت‌خلقی ۲۳- م،ن: «زار» ندارد ۲۴- ن: گشتند ۲۵- ن: شده
۲۶- ن: فرستاد ۲۷- ب،م،ن: غلام ۲۸- ن: بدردربند
۲۹- ن: آمدشدازین‌دیار نمائم. م: آمدوشد ازمن‌دیارنمائیم

نواب مهدعلیایی رسید، قبول این رای ننموده، محمدبیک ترکمان که درآن‌اوان‌ایشک آقاسی حرم محترم بود از عقب امرا فرستادند که بهیچ‌وجه توقف نکرده در ساعت متوجه‌اردوی عالی گردند. سیززاسلمان وامرای‌عظیم[1] الشان امتثال فرمان‌نموده، عادل‌گرای‌خان را برداشته،متوجه اردوی عالی شدند ومهمات شروانات[2] ناساخته[3] وقرار نداده در روز پنجشنبه هجدهم شهرشوال سنهٔمذکوره داخل یورت سلطان[4] شدند . آنگاه احکام مطاعه به سیماوون[5] خان والی گرجستان نوشته مقرر داشتند که‌خان مشارالیه به‌اتفاق امامقلی‌خان قاجار حاکم‌گنجه وامرای تابین‌و لشگر قراباغ به‌تسخیر قلعهٔ تفلیس قیام نمایند وایالت پناه‌محمدخان ذوالقدر که در زمان‌شاه جنت مکان حاکم‌دارالمؤمنین استراباد بود[6] ودرمیان ذوالقدران به‌شجاعت ومردانگی وفراست وتدبیر شهرت تمام داشت، اورا بگلربیگی شروان نمودند وحسین قلی‌سلطان استاجلووعلی‌قلی سلطان چاوشلو ومصطفی‌سلطان شرفلوواللهقلی سلطان ولدکوکجه سلطان‌قاجار[7] وامرای چاکرلو وقرامانلو را تابین او ساخته، صلاح دیدند که بدان صوب فرستند.

چون نواب علیهٔ عالیه[8] رااز امرای عظام [۵۱۰] سوء مزاجی بهم رسیده، اتفاقاً در آن روز برزبان درمقام[9] عجز وافکندگی وعذرخواهی از راه‌صوفیگری درآمده[10]، نواب‌مهدعلیایی اعتماد برآن ننموده درمیان زمستان از قراباغ کوچ نموده متوجه دارالسلطنهٔ قزوین شد در آن اوان که سرما به‌غایت وبرودت به‌نهایت[11] انجامیده بود، شعر[12]:

چرخ پوشیده‌رخ خویش به‌سنجاب‌سحاب	درپس پرده شده ماه جهانتاب مقیم
اثر آتش سوزنده چنان باطل گشت[13]	کاندروگشت نهان‌معجزهٔ ابراهیم
گربرافشانده شدی سوی‌هوا باده‌و[14] آب	آمدی بازیکی‌لعل‌و[15] یکی‌دریتیم

پیوسته ابر ازهوا چون دست کریمان سیم می‌پاشید وجان از شدت‌سرما چون دل مخالفان[16] ازبیم می‌لرزید. درچنین فصلی، در روز جمعه نوزدهم شهر شوال‌سنهٔ مذکوره کوچ نموده، کوچ بر کوچ به‌ایلغار تمام به‌جانب‌دارالسلطنه توجه فرمودند ومقیدبه‌هیچ‌چیز نگشتند[17]. چون دارالارشاد اردبیل محل نزول اجلال‌گشت، اردوو[18] شتر راگذاشته قرب یک‌هفته از راه خلخال وطارم با آنکه‌گریوهای آن راه از برف مسدود بود، خود را به‌دارالسلطنه رسانیدند. شروانیان خبرتوجه نواب‌گیتی‌ستانی[19] شاهزادگی[20] وامرای عظام را به‌جانب‌عراق به‌عثمان پاشا رسانیدند وی‌چون

۱ـ م،ن: اعظم ۲ـ ب: شیروانات ۳ـ مز،م: تا ساخته ۴ـ مز،ب،م: سلطان بود
۵ـ م،ن: سیادون ۶ـ ن: بوده‌و.ب،م: «و» ندارد ۷ـ ب،م،ن: «قاجار» ندارد
۸ـ م،ن: «عالیه» ندارد ۹ـ م،ن: «درمقام» ندارد ۱۰ـ ن: آمده و
۱۱ـ ب: بی‌نهایت ۱۲ـ ن: بیت.م: ندارد ۱۳ـ ن: رست ۱۴ـ ب،م،ن: «و» ندارد
۱۵ـ ن: «و» ندارد ۱۶ـ ب: مخالفا ۱۷ـ ب، م،ن: مگشته
۱۸ـ ن: «و» ندارد ۱۹ـ مز: «ستانی» ندارد ۲۰ـ م: شاهزاده‌گی

از رفتن امرا به جانب قراباغ و توجه ایشان در رکاب شاهزادهٔ عالمیان و نواب بیگم به جانب دارالسلطنهٔ قزوین آگاه شد، خیال حفظ وحراست ودارایی الکای شروان باخود قرار داده از روی اطمینان‌خاطر درقلعهٔ دربند از روی قدرت وعظمت تمام قرارگرفت و آن حصاری است‌در غایت استواری‌مشهور وبه‌کمال‌متانت‌درافواه والسنه[1] مذکور. مرغان هوای‌فضایش‌با[2]نسرطایر همراز[3] وماهیان خندق عمیقش[4]باگاو زمین‌دمساز. نظم[5] :

به‌سدسکندر[6] شده‌توامان فرود آمده[7] برجی از آسمان
سرکنگرش برفلک‌کرده راه شده اره برفرق خورشیدوماه
نیفتدزپس رفعت پایه‌اش پس از قرنها برفلک سایه‌اش

عثمان‌پاشا باجوانان رعنا[8] وساده‌رخان دلربا درآن‌قلعهٔ زیبا به‌عیش‌وطرب مشغول‌شده در تهیهٔ جمعیت لشگر ودفع[9] فتنه‌وشر اشتغال نموده،حقیقت حال معروض بارگاه خواندگار[10] نمود[11]وخود درآن زمستان درآنجا قشلاق نمود[12].

گفتار[13] درآمدن شاهزادهٔ نامدار ووالدهٔ خیرمدار به‌جانب دارالسلطنهٔ قزوین وآوردن عادل‌گرای[14] تاتار

چون باعث توجه‌واستعجال نواب‌بیگم برامرای نامدار وخانان عالم مدار[15] ظاهرشد، همه اطاعت نموده در رکاب‌ظفر انتساب آن حضرت، عادل‌گرای خان تاتار را برداشته متوجه دارالسلطنه شدند ودر روز دوشنبه هفتم شهرذی‌قعدةالحرام سنهٔ مذکوره، که‌آفتاب عالمتاب در اواخر برج جدی بود وتاراجگر زمستان درختان باغ وبستان رامثل[16] عاصیان صحرای‌محشر عریان ساخته بود، اما فرمان فرمای دی وبهمن[17] همه راپوستین‌قاقم‌عنایت [۱۱۵] فرمود[18]و قلل‌جبال[19] ازکثرت برف چون دشت‌وهامون درنظر یکسان‌می‌نمود، چمن راکه چندین اطفال

۱- م،ن: دانسته ۲- ن: «با» ندارد ۳-م،ن: همراه ۴-ن: عمقتش
۵- ب.م: ندارد.ن:بیت ۶-مز: سکندرش توامان ۷-م،ن: آمدی
۸- ن: «رعنا» ندارد ۹-ن:وستیز ۱۰-ن:خوندگار ۱۱-ب،م،ن: نموده
۱۲- ن:نموده ۱۳-ن: ذکر رسیدن نواب‌بیگم وشاه‌کامیاب از روی اضطراب استقبال رفتن‌و خبر خیر اثر فتح امرای مظفر از جانب مازندران رسیدن وفرستادن غازیان شمس‌الدین دیوپرمکرغریو رابه‌درگاه عرش اشتباه وشارالیه را جهت نسق مقنعه برسرکرده وکوچه‌ومیدان وبازارگردانیدن ووقایعایی که درآن اوان روی نمود ۱۴-ب: عادل‌گرای‌خان
۱۵-مز: عالمدار ۱۶-ب، م، مز: «رامثل» ندارد ۱۷-ب:وی‌بهمن
۱۸- ب،م،ن: فرموده ۱۹-م،ن: خیال

ریاحین در مهد زمین بود بجز[1] نرگس‌قرة‌العین ازونماند، وهمگی چون عارض‌گل‌پژمرده[2]وچون شمع لاله دل مرده شدند، شعر[3]:

بجز مردن‌آتش تمنا نداشت — که در زندگی[4] تاب سرماناداشت
زبرف اندرآن[5] وادی‌جان‌گسل — زمین و فلک شدبهم متصل
به سوی شفق‌دیده[6]ها سرگران — که‌می‌داد رنگش زآتش نشان

در چنین روزگاری[7] بی‌گمان خبر به شاه‌همایون رسیدکه اینک نواب بیگم رسیدند. شاه‌کامیاب از روی اضطراب سوار شده‌به‌استقبال شتافت‌وشاهزاده ووالده را برداشته به‌مقرسلطنت درآورد[8]. قرب[9] دوهفته ازعقب لشگر واردوی ظفر اثر افتان[10]وخیزان خودرا می‌رسانیدند.

بعدازچندروزکه شاه[11] وشاهزاده ووالدهٔ ماجده‌اوقات به‌عیش ونشاط گذرانید، شروع در مهمات نموده، ایالت[12] وبگلربیگی[13] شروان را به‌محمدسلطان‌حاجیلر[14]ذوالقدر قوم‌ابراهیم خان ـ که‌درآن اوان از استرآباد آمده‌بود ـ شفقت کرده، اورا به مرتبهٔ خانی سرافراز ساختند و مهمات آن ولایات[15]را ساخته اورا روانهٔ الکاگردانیدند وقبل‌ازاین،ولی سلطان چرخچی استاجلو که ازجانب خراسان آمده بود، ایالت استراباد[16]را نامزداوگردانیده[17]،اورا روانه ساختند[18].

وهم‌دراین ایام، امرای[19] ترکمان و تکلوکه به‌حوالی‌همدان رفته بودند، بالتمام به دارالسلطنه آمده، نواب ابراهیم‌بیک ولدحیدر سلطان ترکمان حاکم قم که‌به‌سرکردگی لشکر والد[20]خود درآن یساق همراه امرای ترکمان‌وتکلورفته به‌دارالسلطنه آمده،نواب‌بیگم اورامقرر کردکه از عقب شاهزادهٔ سپهراعتلای ظفرلوای قمرلقا،عباس‌میرزا که ـ در دارالسلطنهٔ هرات نزد ایالت پناه علیقلی‌خان شاملو بود ـ رفته شاهزاده‌را به دارالسلطنه‌آورده[21]ضروریات‌شاهزاده را به‌احکام وخلاع فاخره داده ابراهیم‌بیک‌راروانهٔ خراسان‌گردانیدند.وی امتثالاًلامره‌العالیه، باجمعی ازملازمان به‌سرعت تمام روانه شد.

وهم دراین‌سال، ولی خلیفهٔ شاملو را حکومت قائین داده اوراروانهٔ خراسان‌گردانیدند وفولاد خلیفهٔ شاملو حاکم آنجا را معزول ساختند و بعضی دیگر از امرای استاجلورا[22] مثل مصطفی بیک ولدشاهوردی‌بیک[23] کچل و محمد سلطان‌کوشک و شاهقلی سلطان قارنجه

۱ـم،ن: تحریرکس ۲ـن:افسروه ۳ـن: تبت.م: ندارد ۴ـب: زنده‌گی
۵ـم،ن: اندرون ۶ـب،م: دیده‌هاگران ۷ـب،م،ن: روزی ۸ـم،ن:درآوردند
۹ـب:وقرب ۱۰ـم: افتادن ۱۱ـب،م،ن:شاهزاده‌وشاه ۱۲ـم،ن:«ایالت‌و» ندارد ۱۳ـم،ن:بیگلربیگی ۱۴ـن: حاجیلو ۱۵ـن: ولایت
۱۶ـن: «را» ندارد ۱۷ـم،ن:گردانیدند ۱۸ـم: «ساختند» ندارد
۱۹ـب،م: امرای ترکمان وحاکم قم‌که بسرکردگی والدهٔ‌خود درآن یساق همراه امرای ترکمان‌که بحوالی همدان رفته. ن:امرای تکلووترکمان حاکم قم‌که...رفته ۲۰ـب:ولد
۲۱ـب،م: آورد ۲۲ـب،ن: «را» ندارد ۲۳ـم،ن:«بیک» ندارد

را[۱] در خراسان الکا داده بدان صوب فرستادند. چون بعضی مهمات ضروری ساخته شد، بقیهٔ زمستان را[۲] به‌شادکامی گذرانیدند.

وهم دراین سال، خان‌احمد والی گیلان لاهیجان بنابرآنکه امیره[۳] خسروولد سرفرازسلطان را که از جانب خود سپه‌سالار لشتنه[۴] شاه نموده بود، مردم[۵] جمشیدخان اورااز آنجا بیرون کرده بعضی از مردم اورا به‌قتل آورده بودند، لشگرگران جمع آورده[۶]، متوجه کوچسفان[۷] که از الکای جمشیدخان است شد وجمشیدخان امراو لشگر خود را به‌سرکردگی قرابهادر سپه‌سالار رشت جهت دفع‌شر[۸] خان به کوچسفهان[۹] فرستادوسه هزارنفر پیاده‌وسوار[۱۰] [۵۱۲] از مردم قوسی قبل از آمدن مشارالیه به‌کوچسفان آمده به‌اتفاق سپه سالار آنجا که مجموع پنجهزارکس بودند، خود را برلشگرخان احمد زده، جنگ عظیم درمیان ایشان واقع شد وشکست برلشگر جمشیدخان افتاده پانصدنفر ازایشان به‌قتل درآمدند وازجانب لشگرخان احمدامیرخسرو سپه سالار لشتنه‌شاه ومیرسید هراش باسی‌نفر مقتول شدند وخان‌احمدمظفر و منصورگشته در چمنی که درقرب کوچسفان واقع است، فرود آمده، آن‌شب به‌عیش‌وطرب مشغول شد وصباح ملک اویس داماد خود را حاکم‌و سپه سالارکوچسفان نموده، اراده نمود که برسر جمشیدخان رفته رشت راسمخرسازد.

درین اثنا خبرآمدن قرابهادر بالشگرگران رسید وآخر همان‌روز مشارالیه درکناررودخانهٔ سفیدرود نزول نموده، روز دیگر از آب‌گذشته، آهنگ حرب نمود. هشتصدنفر از قزلباش - از شاملو واستاجلوذوالقدر - که ملازم‌خان‌احمد شده بودند به‌جنگ مبادرت نموده، جنگ عظیم دست داد وبرنج‌زاری محل عبور غازیان شده، تمامی اسپان ایشان درآن مکان به‌گل فرورفت‌و پیادگان مردم قرابهادر درآن میان درآمده چهارصدکس از قزلباش راکه اکثر میرزاهابودند به‌قتل درآوردند وقرابهادر خود بافوجی از جوانان کارآمدنی خود را برسپاه لاهجان زده، جمعی کثیر را به‌قتل درآورد وچون مردم لاهجان ملاحظه نمودندکه لشگر مخالف قوت تمام دارد، اکثر روی به‌هزیمت نهادند و چون خان‌احمد مشاهدهٔ آن حال نمود، تازیانه برمرکب زده‌روی به‌گریز نهاد و مردم رشت اورا باسپاه شکسته‌اش‌تعاقب نموده، سیصدنفر از مردم لاهجان با ملک ویس دامادخان‌احمد به‌قتل درآوردند، وهفتادنفر زنده اسیر به‌رشت فرستادند. وچون‌خان احمد با بعضی ازسپه‌سالاران لشگر خودکه نسبت به‌او غدری در خاطر داشتند، بدگمان بوداز

۱- ن: «را» ندارد ۲- ب، م، ن: «را» ندارد ۳- ب، م، ن: امیر
۴- ن: «لشتنه‌شاه» ندارد ۵- ن: ومردم ۶- ن: نموده
۷- ن: کوجیفهان ۸- ن: سر ۹- کوجیقهان
۱۰- ب، ن، م: سواره وپیاده (ب: پیاده وسواره) باشاهرخ خلیفه که بایکدیگر همزبان بودند درمیان نهاده بعدازآن متوجه مقصدگردید وهم درین ایام که اوایل بهاربود وجهان‌ازآرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته اطراف صحرا از سبزه‌ولاله چون قبهٔ خضراپرازکواکب شد

لشگر جدا شده، برادر طالشه کولی اورا برداشته ازآن معرکه بدربرد، چنانچه اکثر مردم‌خان احمد که در اول شکست فرار نموده بوده تصور نمودند که مگرخان‌احمد کشته شده‌ومشارالیه سه‌چهار روز درمیان جنگل باسه‌چهارنفر بسربرد وچون مشخص نمود که مردم رشت‌به‌لاهیجان نیامده‌اند، وی از همانجا بازگشته از جنگل بیرون آمد، خود را به‌لاهجان رسانید.

گفتار دروقایع سنهٔ سبع وثمان وتسعمائه، موافق به سال توشقان‌ئیل

روز چهارشنبه سیزدهم شهر محرم‌الحرام که اول سال‌توشقان‌ئیل و روز نوروز بود ، در دارالسلطنهٔ قزوین شاه کامیاب به‌ایوان چهل‌ستون آمده، امرای نامدار و وزرای عالیمقدارو جمیع ارکان واعیان دولت قاهره به‌پابوس اشرف‌وشاهزادهٔ کامکار ظفرلواء ابوالغالب سلطان حمزه میرزاء سرافرازگشته، بعدازآن یگان یگان‌به‌باغچهٔ‌حرم‌رفته، ازپس پنجره نواب‌بیگم تهنیت‌نوروز ودعا کرده به‌مجلس بهشت آیین آمدند وآن‌روز را به‌عیش‌وسرورگذرانیدند.

سابقاً ذکر رفت که نواب‌بیگم را درسفر قراآغاج از میرزاخان ذخیرهٔ خاطری بهم رسیده همچنان در [۵۱۳] کوفت آن بودند ودر خیال واندیشهٔ دفع ورفع ایشان وپاک‌ساختن معاندان ودشمنان از ولایات مازندران که مملکت موروثی ایشان بود درآمده، قرارداد که اول حاکم‌و لشگر بدان مملکت فرستاده آن الکاراازوجود جمعی که صاحب‌خطهٔ آن حدوداند پاک سازد.

مجملی از تفصیل احوال ولایت مازندران آنکه‌چون سلطنت و دارایی آن مملکت به مرحمت پناه امیرعبدالله‌خان والدنواب‌علیهٔ عالیه‌بیگم تعلق می‌داشت، ووی نسبت به‌شاه جمجاه رضوان بارگاه خدمات پسندیده بجای نمی‌آورد، لهذا مزاج اشرف ازوی منحرف شده میرمرادخان را که ابن‌عم وی بود وبدونیز حکومت آن ولایت می‌رسید، به‌سلطنت آن مملکت تعیین‌نمودند. بعد از رحلت او خلفش‌میرزاخان به‌حکومت آنجا اشتغال داشت ودراین ایام نصرت فرجام که اقتدار مهام ممالک ایران بدست آن مریم زمان افتاد ومستقل ومطلق‌العنان‌گشت، امیرعلیخان که از اقربای نزدیک وی بود، اورا به‌دارالسلطنهٔ قزوین‌طلب فرموده بعد از اعزاز واحترام‌و رعایت وانعامات از تاج وکمروزین‌مرصع وچارقب وآیات سلطنت وسایر ضروریات، ایالت آن مملکت را به‌وی عنایت فرموده، پیره محمدخان استاجلوکه خود را از فدویان ویکجهتان نواب بیگمی می‌دانست،مقرر نمود که به‌اتفاق مشارالیه به مازندران رفته، اورا برسر ایالت‌ودارایی آنجا متمکن‌گرداند وبه‌اتفاق میرزاخان را بدست درآورده، به‌پایهٔ سریراعلی فرستند. میرعلیخان وپیره محمدخان چون داخل الکای مازندران شدند، میرزاخان وجماعت دیوان که از جانب ایشان بودند،به‌قلعه‌ها متحصن شدند. امرابعد ازیکچند روز که درآن مملکت‌بودند، چون کاری پیش نتوانست بردونواب‌بیگمی تعجیل تمام در تسخیر آن دیار می‌فرمودند، ایالت پناه‌شاهرخ

خلیفهٔ ذوالقدرمهردار را با جماعت غازیان ذوالقدربه مدد پیره محمدخان روانهٔ مملکت مازندران گردانیدند. خلیفه اطاعت حکم علیه کرده از روی صدق واخلاص متوجه شد.

وهم دراین ایام از جانب خراسان خبر رسید که ایالت پناه علیقلی خان شاملو دردادن شاهزادهٔ عالمیان عباس میرزا تأمل دارد. باعثش آنکه ازاوایل سلطنت این دودمان خلافت و هدایت تاحال، هرگز دارالسلطنهٔ هرات که از معظم بلاداقالیم سبعه است، بی شاهزاده نبوده، هر گاه که شاهزاده رابه عراق برند، غازیان بی شاهزاده چون دراین مکان توقف توانند کرد؟ اطراف وجوانب از مخالفان مملو، هرکدام داعیه‌ای وهریک اراده‌ای به خاطر می‌آورند. نواب بیگمی از استماع این اخبار حمل برنفاق امراوتسلط ایشان نمود، درمقام قهر وغضب درآمده، سلطان حسین خان والد علیقلی خان که حاکم دارالسلطنهٔ قزوین بود ازاین معامله هراسان شده، رخصت خراسان طلبید وتعهد نمود که خود رفته شاهزاده را به درگاه معلی حاضر سازدومنع علیقلی خان نموده اورا از ممانعت بازآرد. سلطان حسین خان به سرعت واستعجال تمام روانهٔ خراسان شدوچون به حوالی خوار وسمنان رسید، خود را به حوالی مازندران رسانیده، بعضی حکایات [۵۱٤] با شاهرخ خلیفه که بایکدیگر همزبان بودند درمیان نهاده، بعد ازآن متوجه مقصدگردید)[۱] وهم درین ایام که اوایل بهاربود وجهان ازآرایش گلزار نمودار باغ فردوس گشته، اطراف صحرا از سبزه ولاله چون قبهٔ خضراپرازکواکب شده، فراش صبابسیط[۲] زمین را به فرشهای رنگارنگ آراسته وباغبان صنع چمن جهان رابه گلهای گوناگون پیراسته. نظم[۳]:

چمن از نسیم صبامشکبار — سمن از لطافت چو رخسار یار

زباد سحرگل دهن کرده باز — چومعشوق خندان[٤] عاشق نواز

شاه وشاهزاده ونواب بیگم هوای سیردریاوك وزیارت سلطان اویس قرنی[۵] علیه الرحمه نموده روز پنجشنبه سیم شهر ربیع الاول سنهٔ مذکوره بارگاه جاه وجلال وخیمه وخرگاه به حوالی آن جبال[۶] و قلال فرستاده خود به عبادت متوجه شد ارکان[۷] دولت واعیان مملکت ازترك وتاجیك همه اسباب سیر وفراغت همراه برداشته درآنجا سه روز به سیروفراغت اقدام نموده روز دوشنبه نزول اجلال به شهر فرمودند. دراین اثناخبر فتح امرای نامدار که به مازندران رفته بودند رسید که شمس الدین[۸] دیو که از اعیان ولایت بودبه قلعه متحصن شده و[۹] بعد از قتال وجدال قلعه را بدست درآوردند چون مطلب از فرستادن امرا بدان صوب بدست آوردن میرزاخان ولدمراد[۱۰] خان حاکم آنجابود، امرای نامدارگرفتاری اورا[۱۱] وجههٔ همت ساخته درآن باب جهد[۱۲] وجد رابه اعلی مرتبه رسانیدند.

۱-ب، م،ن: بین الهلالین را ندارد ۲-م ن: بساط ۳-ن: بیت.م: ندارد

٤-ب: خندان و ۵-ن: قرنی نموده روز پنجشنبه ۶-م: جلال ۷-م: وارکان

۸-ن: شمسالدین ۹-ن: «و» ندارد ۱۰-م: ولدسلطان مرادحاکم آنجا.ن: ولد مرادخان بودکه حکام آن ولایت است ۱۱-ن: اورا وجه.م: آوردجهت

۱۲-ن: جدوجهد

میرزاخان چون کثرت[1] لشکر ظفر اثر[2] مشاهده کرد خود رابه‌قلعه‌فیروزجاه که‌آن قلعه‌ای است‌بر قلهٔ کوه رفیع واقع واستحکام آن در اطراف‌عالم شایع. بیت[3]:

بنایش چودلهای سنگین دلان ... درش بسته‌چون‌خانهٔ مدخلان
فصیلش گذشته زهفت آسمان ... به‌تحت‌الثری خندقش تواماان
لب خندقش آسمان عدم ... ازوتابه ملک عدم یک قدم
زبسیاری عمق او ازسپهر ... نیفتد درو پرتوماه و مهر،

متحصن شده لوازم حصارداری به جای آورده،ذخیرهٔ بسیار درآن[4] جمع نموده[5] در مقام مدافعه درآمد. امرای نامدار از تسخیر آن قلعه عاجز آمده‌وایام محاصره امتداد یافت[6] وآثارفتح وظفر از هیچ جانب روی نمی‌نمود وصورت نصرت ازهیچ‌طرف چهره نمی‌گشودوتأخیر این‌معنی باعث انحراف مزاج‌نواب علیهٔ عالیه می‌شد. پیره محمدخان وشاهرخ خان که‌سرداران لشگرظفر کرداربود[7] حقیقت حال معروض بارگاه فلک اشتباه‌نمودند نواب‌بیگم مقرر فرمود[8] که‌شمس‌الدین[9] دیوراکه بدست درآورده‌اند روانهٔ اردوی معلی‌گردانیده در تسخیر قلعه فیروزجاه‌خواه به‌صلح و خواه‌به‌جنگ سعی نموده،بی‌آنکه تسخیر آن‌قلعه نمایند فکری دیگر نکنند واز غضب خسروانه اندیشه نمایند. پیره‌محمدخان وشاهرخ خان امتثالا لامره‌العالیه، شمس‌الدین‌دیو را همراه جمعی از معتمدان خود نموده روانهٔ درگاه ساخت.چون به‌حوالی‌دارالسلطنهٔ قزوین رسیدند، نواب‌بیگمی مقرر فرمود که اورا پیراهن زنانه ازکرباس ومقنعه به دستوربرسرکرده ریشش را تراشیدند و سرخی وسفیداب برروی[10] اومالیده،جوال‌دوزی از زبانش گذرانیدندو بعضی‌اوقات تخته کلاه‌داران احتساب برسرش نهاده،[11] برشتری‌برهنه اورا سوارکردمساربانی در عقبش‌اورا در بغل‌گرفته بدان وضع اورا ازبیدستان تاانتهای خیابان آوردند(و مقرر نمودند که)[12] جماعت مسخره و اوباش در جلوی اوبوده باشند[13].

چه داند که این پردهٔ نیلگون ... زبازیچه فرداچه آردبرون

چون صباح روزسه‌شنبه بیست‌ونهم شهرربیع‌الاول ستهٔ مذکوره[14] بود وآفتاب عالمتاب از جانب مشرق طالع‌شد، نواب‌بیگمی امرفرمودند که امراو ارکان دولت قاهره به‌استقبال رفته‌خودبانواب شاه کامیاب‌و شاهزادهٔ عالمیان[15] مآب‌برتالارسردر[16] درگاه میدان اسب درآمده چیقها کشیدندو منتظرنظارهٔ آن هیأت‌کریه‌المنظر بودند. سایر امرا وارکان دولت‌قاهره وعادل گرای‌خان تاتار برتالارها ودرهای باغ سعادت[17] به‌تماشابرآمده، شمس‌الدین‌دیورا باآن[18] وضع از خیابان گذرانیده

۱- م: ازکثرت ۲- ب،ن: اثررا ۳- م: ندارد ٤-ب، ن: درآنجا
٥- ن: نموده. ب. نموده‌و ٦- م، ن: «یافت» ندارد ۷- مز: بود
۸- م،ن: فرمودند ۹- ب،م:شمس‌الدین که وی را.ن: شمس‌الدین را که
۱۰- ب، ن: بروی ۱۱- ب،ن: نهاده‌و ۱۲- مز،ب،م: بین‌الهلالین را ندارد
۱۳- ن: بیت ۱٤-مز: مذکور ۱٥-م،ن: عالم ۱٦-ب: سردرگاه
۱۷-ب،م،ن:سعادت‌آباد ۱۸-ب،م: به‌آن

وآخر به‌منزل عصمت‌پناه‌خیرالنساخانم والدهٔ‌بیگم که[1] در جنب دولتخانهٔ مبارک‌ که بود وسابقاً منازل[2] مرحمت‌پناه شاهقلی خلیفهٔ‌مهردار ذوالقدر بود درآورده قلقچیان[3] وکنیزان اورا بواسطهٔ بی‌ادبی که سابقاً نسبت به‌سلسلهٔ علیهٔ غفران‌پناه میرعبدالله بعد از فوت او نموده بودند، به‌سزاو جزای هرچه تمام‌تر هلاك گردانیدند ودرخاشاك ملامت اورا سوزانیدند. شمس‌الدین دیوبه‌شوبی دشمنی که باآن دودمان عالیشان نموده‌بود، باعث استیصال سلسلهٔ خود وسلسلهٔ‌مرحوم میرمراد خان‌ گشت.

آنگاه پیره[4] محمدخان که[5] دید از تسخیر قلعهٔ اولادعاجز است وازبیم نواب‌بیگمی قادر[6] برمعذرت هم نیست، تدبیر واندیشه در فریب ووعد[7] وعید نهاده جمعی از مصلحان خیر اندیش را به‌درون‌قلعه فرستاده، اولا از تهدید وتخویف سخنان پیغام داده، آخر مدعارا برآن قرارداد که چون اخلاص وصوفی‌گری غازیان نسبت به‌منتسبان سلسلهٔ‌نبی‌وولی زیاده ازآنست که اورا توهمی به‌خاطر رسد، ضامن ومتعهدم که‌در[8] خواه‌گناه اواز نواب‌بیگم[9] کرده به‌طریق سایر سادات ممالك محروسه‌سیورغال وادراری جهت اوگرفته درهر کدام ازبلاد که اختیارنماید درآنجا به‌فراغت بوده باشد وازاین سرکشی وقلعه‌داری سودی بعه‌خسران نمی‌بیند چرا که‌قدرت عساکر ظفرماثر زیاده از آنست که کسی‌تحصن[10] به‌قلاع وجبال‌تواند جست وچون آن‌حضرت‌را نسبت سیادت هست ملاحظه ومساهله ازاینجهت است[11].

میرزاخان بعد از استماع این اقوال، چون دانست که چاره‌ای بعد تسلیم به‌درگاه‌واجب التکریم نیست، جواب داد که هرگاه پیره[12] محمدخان قسم یاد نماید که قصد این بیچاره‌نکندو نگذارد که دیگری از امراو[13] ارکان دولت قاهرمحتی نواب‌بیگم‌ومنتسبان آن‌سلسلهٔ‌علیه هم‌قصد بنده نمایند اطاعت امرکرده به‌ملازمت‌می‌رسم. پیره[14] محمدخان از استماع این خبر مسرور و خوشحال شده، قبول قسم خوردن وسایر تعهدات‌نمود[15] وخود به‌حوالی‌قلعه‌رفته معتمدان میرزاخان را طلب کرده بهرصیغه وعبارتی که‌ایشان القا کردند[16] قسم‌بذات‌الله[17] وصفاته‌العلیا یاد نمود[18].
چون میرزاخان‌خاطر ازسمرقتل‌جمع نمود، به‌رضاورغبت متوجه شده نزدخان آمد. خان[19] عالیشان[20] دربرابر مراسم خدمتکاری به‌تقدیم رسانیده قلاع الکای مازندران‌را به‌میرعلیخان

۱- ن: «که» ندارد ۲- ب،ن: منزل ۳- مز، ب: قلچیان ۴- ب: پره
۵- ب، م،ن: دید که‌از ۶- ب،م: قادر معذرت.ن: قادر بمغدرت ۷- م: وعدموعید
۸- ن: عذر.م: ندارد ۹- ب،م،ن: بیگمی ۱۰- م: تحصین ۱۱- مز،م: «است» ندارد
۱۲- مز: پیر.ب: پره ۱۳- مز،ب،ن:«و»ندارد ۱۴- ب: پره
۱۵- ن: نموده ۱۶- ن: کرده‌اند ۱۷- ن:نذات‌الله‌نموده ۱۸- ب:یانمود
۱۹- ن: احمدخان. ب: احمدخان ابدخان ۲۰- ن: «خان عالیشان» ندارد

مازندرانی که از اقوام نزدیک مرحومی میرعبدالله‌خان مازندرانی والی آن ولایت بود سپرده میرزاخان را باعورات واقوام برداشته روانهٔ درگاه‌معلی گردید[1]. قاصدان‌تیزرو و مرغان باتک[2] و دو مژدهٔ این خبر را در ساعت به‌درگاه عرش اشتباه آورده نقاره[3] های فتح زدند و نواب‌بیگم[4] پیرمحمدخان را مشمول عواطف‌بیکران‌گردانیده، خلاع فاخره بااسب وزین‌وکمروتاج به‌استقبال فرستاده[5] قدر اورا درمیانهٔ خوانین زیاده برهمه نهاد[6]. پیرمحمدخان چون به‌حوالی بید ستان قزوین رسید، نواب‌بیگمی‌بواسطهٔ قتل پدر بدون‌کشته شدن اوبه‌چیزی دیگر راضی نمی‌شد. هر چند امرای عظام معروض داشتند که‌ما با[7] او قسم خورده‌ایم[8] که[9] نگذاریم که آسیبی بدورسد، امیدواریم که نواب کامیاب ازسرخون اوگذشته به‌هرقلعه ازقلاع ممالک محروسه که رای صوابنمای[10] قرارگیرد اورا حبس فرمائیم، ملتمس ایشان‌درجهٔ[11] قبول نیافته، حکم‌قتل آن[12] سیدزادهٔ بی‌گناه‌فرمودندو بعضی از قورچیان رابه‌سرکردگی مخلص بیک‌گرجی به‌بید ستان فرستاده[13]، حکم عالیه شد که میرزاخان را بدیشان سپارند که محافظه نمایند.

پیره[14] محمدخان چون یافت که‌نواب‌بیگم‌درقتل‌وی[15] وی‌مبالغهٔ تمام‌دارد، نتوانست[16] که عهدومیثاق خود را به‌عمل آورد. مخلص بیک باقورچیان در روز چهارشنبه سیزدهم شهر جمادی‌الاول سنهٔ مذکوره[17] آن سیدزادهٔ بی‌گناه راکه به‌تقوی‌وصلاح و سلامت نفس آراسته بود به‌قتل آوردند وعورات ومردم اورا به‌طریق[18] اسیران‌به‌شهردرآورده درخانهٔ[19] امرا سپردند. بعداز آن به‌اصفهان بردند. این‌عمل بربیگم ووالده‌اش که باعث اوبودمبارك نیفتادو هفده[20] روزفاصله بعد از قتل میرزاخان و[21] قتل‌بیگم ومادر اتفاق افتاد.

میرزاخان[22] رادرگورستان[23] بیدستان دفن کردند وی درکمال شجاعت و صلاحیت بود اکثر نوافل رابه‌عمل‌آوردی ونماز تهجد[24] ازوفوت‌نگشتی‌وباوجودجوانی پیرامون ملاهی‌ومناهی نمی‌شد.

۱-م، ن: گردانیدند ۲-مز: تابک.ب،م: بادیک ۳-ن: نقارهای ۴- ب: پره
۵-ن: فرستاد ۶-مز، م: نهاده ۷-م: به‌او ۸-م: خورده‌ام
۹-ن: «که» ندارد ۱۰-ب،م: ثواب‌نمای. ن: صواب‌نما ۱۱-م: بدرجه
۱۲-م، ن: «آن» ندارد ۱۳-ن: فرستاده ۱۴-ن، ب: پره ۱۵-م: او
۱۶-ب، ن: ونتوانست ۱۷-مز، ب: سنه‌اول ۱۸-م،ن: چون
۱۹-م: بخانهٔ امرا سپردندو ۲۰-ن: هفت ۲۱-ب، ن: «و» ندارد ۲۲-ب،ن: ومیرزاخان ۲۳-مز: کوهستان ۲۴-ب: نهجد. ن: تهجد

خون[1] فشانی قلم سریع السیر در بیان واقعهٔ نواب بیگم و تسلط و غلبهٔ امرا و پیداشدن آشوب وتلاطم درمیانهٔ مردم شعر

سخن مختصر گردش روزگار سرفتنه دارد چوگیسوی یار
زدیوار و درفتنه سربرزده زهرسو بلای دگر[2] سرزده

چون[3] نواب‌بیگم در باب تسخیر مازندران واستیصال‌اولاد میرمرادخان خاطر جمع‌نمود ، انحراف مزاجی‌که[4] از اقبال‌پناه اعتمادالدوله‌میرزا عمادالدین سلمان وخلیل‌خان افشار حاکم‌کوه گیلویه و قلی‌سلطان[5] قورچی‌باشی افشار وشاهرخ خلیفهٔ مهردار ذوالقدروسلطان حسین‌خان[6] شاملو وحسین‌قلی سلطان‌ایشک آقاسی باشی شاملو وامیرحمزه‌خان استاجلو ومحمدخان مصاحب ترکمان وجماعت ایشان داشت، دراکثر مهمات[7] مالی و ملکی ممالک محروسه رای‌و مصلحت ایشان را منظور نداشته به‌صوابدید خود عمل می‌فرمود، درفکر وتهیهٔ دفع ورفع ایشان‌درآمده، اراده مصروف آن‌می‌فرمود‌که جمعی دیگر از امرارا[8] تربیت نموده در برابرآن جماعت درآرد . از جمله اسکندربیک برادرزادهٔ خلیل‌خان افشار را[9] در برابر وی واقوام شاهرخ[10] خلیفه را در محاذی اوواسکندربیک دانه را دربرابر قورچی‌باشی وسیب‌خان رادرمقابل جمعی[11] دیگر در آورده وزارت دیوان‌اعلی‌رابه‌میرقوام‌الدین‌حسین‌داده، اعتمادالدوله‌میرزاسلمان[12] وامرای عالیشان را رفع[13] نمایند.چون اعتمادالدوله العلیةالعالیه[14]و امرای‌ذوی‌الاقتدارازاین اسرار آگاه‌گشتند، شبها بایکدیگر تردد[15] نموده درفکر[16] و اندیشه درآمدند و باخودگفتند‌که اگر درتدبیر این معامله سعی‌ننمایند[17]، نواب‌بیگم ایشان‌وسلسلهٔ ایشان‌رابرمی‌اندازد[18]. آنگاه[19] بایکدیگر قسم یاد نموده قراربراین[20] دادند‌که چون شاه‌جمجاه‌که صاحب تاج‌وتخت ونگین است، چرااینچنین بی‌دخل بوده، مدارمهمات ممالک محروسه برعورات بوده باشد . این حکایت را مطلب‌کرده هریک ازامرا مردم اویماقات خود را از مقربان‌ویوزباشیان‌وایشک آقاسیان وقورچیان‌طلب‌نموده[21] قرعهٔ این مشورت باایشان درمیان انداختند[22]وهمه یکدل[23]ویکزبان شده‌قراربردفع نواب بیگم وسلسلهٔ مازندرانیان دادندونواب‌بیگم[24]از غایت‌قدرت غافل افتاده، مقربان یارگاه وی مثل میر

۱- ن‌گفتار در باب اعتماد الدوله و امرای ذوی‌الاقتدار‌که ازکیدواسرار نواب‌عالیه بیگم آگاه گشته‌وامرا باهم قسم یاد نموده یکدل ویکرو شده بی‌فرموده شاه والاجاه‌آن قوم ستم پیشه نواب بیگم‌ووالده‌اش رااز‌حرم محترم بیرون آورده به‌قتل رسانیدند

۲-م: دیگر ۳-م«چون» ندارد ۴-ب،م: که ازو. ن: که‌ازو میرزاعمادالدین سلمان اعتمادوالدوله‌و خلیل‌خان افشار ۵-م: خان ۶-ب،م،ن: «خان» ندارد

۷-ب: مهماتی ۸- ب،م،ن: «را» ندارد ۹-ن: «را» ندارد ۱۰-ن: شاهقلی

۱۱- م،ن: جمعی کثیر ۱۲- ب،م: سلمان را ۱۳-ن: دفع

۱۴-ن: «العالیه» ندارد ۱۵-م: ترد ۱۶-ب، م،ن: ازدرمکر ۱۷-م: نمایند

۱۸-ب،م: اندازند ۱۹-ب: وآنگاه ۲۰-م: برین ۲۱-م: نمود

۲۲-ب،م،ن: «و» ندارد ۲۳-ب،ن: یکدل‌ویکرو. م: یکدل‌یکرو ۲۴-ن: «بیگم» ندارد

قوام‌الدین حسین وزیر ، ملاافضل منجم و[1] آقاجمالی در نهایت غرور وبی عقلی درمقام مدافعه و رفع این معامله نشدند[2]. بالاخره کاربجایی انجامید که[3] هجوم عام به جایی رسید که اصلاح[4] در آن مدخلی نمی‌افتاد

مجملی[5] از تفصیل این حادثهٔ نازله آنکه چون شاهرخ خان مهردار و[6] پیره محمدخان استاجلو وامرای رفیق که فتح مازندران نموده به پایهٔ سریر[7] اعلی آمدند، تمامی ارکان دولت‌را باخود متفق ساخته مکرراً همگی درخواست خون میرزاخان نمودند و دوم مرتبه نواب بیگم دست رد برسینهٔ ملتمس ایشان نهاده درجهٔ قبول نیافت،این مقدمات باعث انحراف امراگشته همگی به‌خانهٔ[8] آصف‌زمان میرزاسلمان رفته درباب دفع نواب علیه هم‌سوگند شدند. درخلال‌این احوال نواب‌بیگمی[9] خطهٔ فاخرهٔ کاشان که به‌تیول‌محمدخان صاحب ترکمان مقرر[10] بودبواسطهٔ شکایت اهل کاشان از تیول وی تغییر داده رقم اشرف در باب خاصگی‌آنجا عزاصدار یافت. محمدخان که ملاحظهٔ این حال کرد باامرا همداستان شده شروع درفتنه وفسادنمودند.

اتفاقاً جمعی کثیر از قورچیان‌تحصیلداران شروان[11] که‌به تحصیل آنجا رفته‌چیزی‌وصول نشده بود وهریک مبلغ ده‌تومان دوشلک صدتومان تحصیل‌به ارباب مناصب درخانهٔ شاهی داده بودند، به‌دیوان آمده طلب عوض تحصیل خود یاطلب‌وجه دوشلک‌می‌نمودند ومقدمه‌از نواب میرشاه غازی که مستوفی‌الممالک بود کردند ومکرراً به‌منزل‌وی آمده‌صحبت رابه‌خشونت رسانیدند. تا آنکه روز شنبه سلخ‌شهر جمادی‌الاول سنهٔ مذکوره مستوفی‌الممالک مذکور[12] قریب به‌ظهر از دفترخانهٔ همایون برخاسته به‌ایوان چهل‌ستون آمد که روز دیوان بود. بعد از ساعتی که مشارالیه از مجلس برخاسته جهت تجدید وضوبیرون آمد، قورچیان به‌تحریک بعضی ازامرا برسر راه وی آمده طلب عوض تحصیل نمودند. درآن اثنابرمشارالیه شمشیر انداخته[13] وی رادر میان گرفتند. میرشاه غازی چون صحبت را غلیظ یافت ، خود را به‌درون منازل‌ایوان‌انداخته جمعی از هواخواهان اورا درمیان‌گرفته از دست آن جماعت نجات یافت. این خبر چون به مسامع نواب کامیاب ونواب‌بیگم[14] رسید، شاهزاده سلطان[15] حمزه میرزا را با جمعی از امرا نزد یوزباشیان وقورچیان فرستاده ایشان رابه‌وعدهٔ‌تحصیل[16] وانعام امیدوار ساخته[17] ازاقدام به‌امثال این اعمال منع نموده بازآوردند وروز چون به‌عصر رسید وامرا از درخانه‌میل‌به منازل خود کردند به‌هیأت مجموعی وصحبت اتفاقی به‌باغ سعادت‌آباد رفته جانقی ومشوره را در باب قتل‌بیگم یکی ساخته خبیه واجلاف واوباش خود را تحریک نموده، اول مقرر نمودند که به‌دولتخانهٔ همایون[18] رفته عادل‌گرای‌خان راکه در یکی از منازل متصل به‌دیوان خانهٔ همایون می‌بوداو

۱-مز،م: «و»ندارد ۲-م:شدند ۳-م،ن:و ۴-ن: اصلاح‌را
۵-ب، ن: ومجملی ۶-ب، ن: پره ۷-م، ن: سریر خلافت مصیراعلی آمدند و
۸-م:بخان ۹-ن:بیگم ۱۰-م،ن: «مقرر» ندارد ۱۱-ن:شیروان
۱۲-ب،ن: مذکوره ۱۳-م،ن: انداختندمیرشاه‌غاری
۱۴-ب‌م،ن: «ونواب‌بیگم» ندارد ۱۵-ب،م،ن: «سلطان»ندارد
۱۶-م: وتحصیل ۱۷-ن:ساخت ۱۸-م،ن: «همایون» ندارد

را به‌قتل رسانند[۱] واز آنجا بدرحرم محترم رفته کارسراپردگان عصمت وطهارت را بسازند. آن جماعت بی‌مروت سورن‌الله‌الله کشیده، از باغ سعادت به دولتخانهٔ مبارك ریختند ودر طرفةالعینی عادل‌گرای‌خان رابه‌قتل آورده سراورا نزد امرابردند واز آنجا هجوم بردرحرم آورده چون‌قورچیان وایشک آتاسیان وخدمتکاران اهل حرم واقف شدند،درهابرروی آن جماعت بسته ازآن جرأت واراده[۲] مانع شدند. آن قوم بی‌ترحم دیدندکه بدان‌عنوان‌کار از پیش نمی‌رود وبعضی‌از امرا مانع آمدند وشب بسر دست درآمد مایوس بازگشتند. شعر[۳] :

شبی کان شب‌سیه‌تر بود ازقار[۴] شبی تیره‌چو روز دوری یار
جهان تاریکتر از روی زنگی چو چشم موربرعاشق زتنگی

چون بمؤدای[۵] حقیقت انتمای اذاارادالله شیئاهیاء اسبابه[۶]، مقدر چنان بودکه در آن معرکهٔ پرسیتز نواب‌بیگم راراه‌گریزی میسر نشود[۷]، بموجب «اذاجاءالقضاعمی‌البصر»، اقبال‌پناه‌اعتماد - الدوله‌ـ که‌درآن زمان دردرحرم[۸] بود وتعهد می‌شدکه اگر نواب بیگمی یك مبلغی ازجهت امراومقربان ویوزباشیان بدهد رفع این‌حادثه می‌توانم کرد. نواب بیگم اصلا تنزل‌ننموده‌همچنان درمقام دشنام امرابود. اعتمادالدوله ومقربان درگاه بیگمی تانصف شب دردرحرم بسر برده،دیدند که قضیه از اصلاح ومهم از رستگاری وفلاح درگذشت، هرکدام به‌عنوانی خود را پنهانی[۹] از دولتخانه بیرون انداخته به‌گوشه‌ای‌گریختند ومنتظر بودندکه آخر معامله بعضی‌به کجا منتهی می‌شود.

آن‌شب نواب‌بیگم درخدمت نواب‌اعلی وشاهزاده سلطان‌حمزه میرزا وبرادران، ابوطالب [۶۹۵] میرزا وطهماسب میرزا وهمشیره[۱۰] شاهزاده بیگم ووالده، فخرالنساخانم به‌محنت‌وکلفت هرچه تمامترمترصد فرجی می‌بودندواز کارخانهٔ غیب ودرگاه‌لاریب رفتن بیگم‌مقدر شده‌بود،[۱۱] تدبیر سودمند نمی‌افتاد وبه‌مضمون[۱۲] «اذاجاءاجلهم‌لایستقدمون ساعة ولایستاخرون[۱۳]» نظم[۱۴] :

سحرگاه‌کاین مهرچرخ انتقام برآورد تیغ ستم از نیام
علمهای والا سر افراختند بعرش برین سایه انداختند

امرا آن‌جماعت را مقرر داشته[۱۵] با جمعی دیگر ازریش سفیدان اویماقات از یوزباشیان وعلمداران (نزد شاه جمجاه فرستادندکه‌به خودش[۱۶] خاطرنشان‌کرده مانع‌قتل بیگم ووالده‌اش نشود. یوزباشیان وعلمداران)[۱۷] بدرحرم آمده، امراوقورچیان در دولتخانه‌جمع‌آمده[۱۸] معروض[۱۹] رای‌انورداشتندکه

۱-ن: رسانید ۲-ن: ارادت ۳-ن: بیت.م: ندارد ۴-م،ن: ازمار
۵-م،ن: مؤدای ۶-ن: «اسبابه» ندارد ۷-ب،م،ن: شود ۸-ب: حرم متحرم
۹-ب،ن: پنهان ۱۰-ب: همشیر ۱۱-م: بودند ۱۲-به‌مضمونی
۱۳-سوره۷ آیه ۳۴ ۱۴-ب: ندارد ۱۵-ن: داشتند ۱۶-مز،ب: به‌خوش
۱۷-م: داخل پرانتزراندارد ۱۸-ب،ن‌آمدند ۱۹-م،ن: معروض داشتند

مادام رفع[1] بیگم و والده‌اش[2] نشود، مهمات سلطنت و معاملات دولت پیش نمی‌رود ، اولی[3] وانسب آنست که مانع نشوند. چون یوزباشیان وعلمداران آن سخنان رابه مسامع عزوجلال رسانیدند نواب[4] اعلی‌استغاثه[5] و درخواه بیشتری کرده، گفت که اگر غرض[6] دخل اودر مهمات است، من بعد اورا به مازندران فرستاده دراین حدود نباشد. هرچند حکایات مشتمل برشفاعت به‌آن جماعت گفت اثری نکردتاآنکه آن قوم ستم‌پیشه نهیب داده، نواب بیگم و والده‌اش را گرفته به‌قتل رسانیدند واین واقعه درچاشت روزیکشنبه[7] غرهٔ شهرجمادی‌الثانی سنهٔ مذکوره‌در دارالسلطنه به‌وقوع انجامید. فی‌الفور نواب‌بیگم ووالده‌رابه‌مزار[8] فایض‌الانوارخواتون کوهک برده، بعد از تجهیزوتکفین که درخانهٔ پریخان خانم به‌عمل آورده بودند، درآنجا دفن کردند و روز دوشنبه ۲ماه، حسب‌الامراعلی‌ازآنجا نقل کرده، به‌مزار کثیرالانوار امامزاده شاهزاده[9] حسین ـعلیه وآبائه‌التحیةوالثناـدفن نمودند. شعر[10] :

چنین است آیین چرخ[11] بلند　　　که زهرت دهدبعد جلاب[12] قند

آنگاه که برمردم ظاهر شد که‌نواب‌بیگم رابه‌قتل آوردند[13]، غازیان وقلعچیان سربرآورده شروع در نهب وغارت خانهای ارباب مناصب نمودند. ازجمله خانهٔ میرقوام‌الدین‌حسین راآنچه ازصنادیق‌ونفایس وی‌بود، مردم پیره[14] محمدخان استاجلو برده، سایر متروکات‌اورا به‌نوعی‌نهب کردند که خانهٔ او با تحت‌الثری برابر شد ومصداق این مقال مذکور خاطر اهل‌حال گشت. رباعی[15] :

آن‌میر که ازکبرهلاکو می‌گفت　　　با خلق سخن به چشم وابرو می‌گفت
بر کنگرهٔ سرای او فاخته‌ای　　　دیدم[16] که‌نشسته‌بودو[17] کوکومی‌گفت

وهمچنین خانهٔ والده بیگم وجماعت مازندرانیان[18] وخانهٔ‌ملاافضل منجم که‌اعتبار تمام وتقرب مالاکلام یافته، کلانتر قزوین بودوجمعیت بسیار بهم‌رسانیده‌بود، تالان کردندو[19] همچنین‌خانهٔ اکثر تاجیکان‌راتالان کردند[20] ودرکوچه‌وبازار بهرکس از این جماعت می‌رسیدند، مزاحمت می‌رسانیدند. نواب‌اقبال‌پناه[21] اعتمادالدوله [۵۰۲] میرزاسلمان‌به‌خانهٔ خلیل‌خان‌رفته‌نواب‌میرشاه غازی توسل به‌محمدخان ترکمان جسته وی به‌منزل اوآمده اورا برداشته به منزل خود بردو جمعی ازملازمان خود رامقرر کرد که کشیک منزل او بدارندوملاافضل، پناه به‌قورچی‌باشی‌ومیر قوام‌الدین[22] حسین به‌شاهرخ‌خان بردو[23] نواب کامیاب اشرف‌اعلی‌چون مشاهده کرد که در فتنه

۱ـن: دفع　۲ـم،ن: والده‌نشود　۳ـب: واولی　۴ـب: ونواب
۵ـب،م: استعانت　۶ـ ن: غرض ایشان مهمات است　۷ـم: شنبه
۸ـمز: فایض انوار　۹ـب: شاه‌حسین　۱۰ـن: بیت. م: ندارد　۱۱ـم: حرح
۱۲ـم: جلات　۱۳ـم،ن: آورده‌اند　۱۴ـن: پره　۱۵ـن: بیت. م: ندارد
۱۶ـم: نشسته‌ام‌بود　۱۷ـب،م، ن: «و» ندارد　۱۸ـن: مازندرانی
۱۹ـن: واکثر تاجیکان‌را.م: وهمچنین اکثرتاجیکان را　۲۰ـن: نموده　۲۱ـن: «اقبال‌پناه» ندارد　۲۲ـمز،ب ،ن: قوام‌الدین　۲۳ـ ب،ن: «و» ندارد

بازگشته، به ملاحظهٔ آنکه مبادا تشویشی به سلسلهٔ علیهٔ نواب سیادت وصدارت پناه، شمس[1] الاسلامی می رسد، عالیجاه تیمورخان استاجلو را مقرر کردند که منزل وی رفته لوازم کشیک وخدمتکاری به تقدیم رساند وقرب پنج شش روز درشهر وبازار فتنه وفساد وآشوب بود. روز دوشنبه دوم ماه امرای[2] صاحب قدرت و اختیار درخانه آمده پرسش شاه و شاهزاده نموده وقوع این حادثه را[3] بنابر دولتخواهی وخیرخواهی معروض داشتند. شاه جمجاه دربرابر فرمودند[4] که بیگم درباب تغییر کاشان خوب نکرد[5] والتماس امرا را درآن باب قبول نفرمود. آنگاه محمدخان را پیش طلبیده مجدداً پابوس ایالت کاشان فرمودند وطالقان راکه بیگم از تیول امیرحمزه‌خان تغییر داده‌بود[6] به‌دستور[7] بدوعنایت نمودند. بعدازآن احوال اعتمادالدوله میرزاسلمان پرسیدند. امرا عرض کردند که در منزل خلیل خان است وچون مهم تاجیکان درمیان است بهرچه نواب اعلی امر فرمایند عمل نماید. شاه جمجاه از روی عاطفت برزبان الهام بیان گذرانیدند[8] که مهمات بی‌وزیر نمی‌شود وی همان‌وزیر باشد. چون تسلط واستیلای امرای ترک[9] زیاده ازحد شد، وی جهت تراضی خاطرهمگنان مدت شش[10] روز درمنزل خلیل خان ماند، روز دوشنبه[11] هفتم، خلعتهای فاخره جهت وی رفته اورا بدرخانه آوردند. وهمچنین در روزسه‌شنبه دهم[12] خلعتها جهت میرشاه‌غازی مستوفی‌الممالک آورده، امرای ترکمان وتکلووسایر اویماقات جمع شده اورا از خانهٔ محمدخان بدرخانه بردند.

وهم دراین[13] ایام الکای سمنان را به‌سیدبیک کمونه داده مهر« شرف نفاد یافت» را[14] به‌دستوری که در زمان شاه جنت‌مکان داشت بدوشفقت کردند وحسین بیک‌وزیر چون همشیره‌اش خانجان[15] خانم دایهٔ نواب‌شاهزاده[16] سلطان‌سلطان‌حمزه میرزا همشیره[17] نواب‌علیقلی‌خان شاملو بود به‌حمایت امرای شاملو محفوظ ماند وبه‌دستور دروزارت‌مستقل گشت ومیرقوام‌الدین حسین‌شیرازی که‌وزیرنواب‌بیگم بودوخانهٔ اوراتالان کرده بودند، وبه منزل شاهرخ خان[18] متحصن شده، بعد از استشفاع[19] والتماس بسیارمهم خودرا قرار[20] داده مبلغی جریمه دادو[21] مرخص گشته به‌شیرازرفت و همچنین[22] ملاافضل منجم که از[23] اعیان دولت‌بیگمی بودبه‌خانهٔ‌قلی‌سلطان قورچی باشی، متحصن

۱- ن: میرشمس‌الدین محمدصدر ۲- م: امراوصاحب. ب،ن: امرا نامدار
۳- م: «را» ندارد ۴- ن: نمودند ۵- م: «نکرد» ندارد ۶- ن: بودند
۷- ب،م: بدستور وعنایت ۸- ب: گذرانیده‌اند. ن: گذرانیده ۹- ن: «ترک» ندارد
۱۰- ب،م،ن: شش مدلوشش روز ۱۱- ب،م،ن: دوشنبه هفتم‌شهرمذکور
۱۲- ن: دهم‌شهرمذکور ۱۳- ب،ن: درین ۱۴- م،ن: «را» ندارد
۱۵- ن: خانخان ۱۶- ب،م،ن: «شاهزاده» ندارد ۱۷- ب: همشیر
۱۸- م: «خان» ندارد ۱۹- مز: استشفاع. م: ندارد ۲۰- ن: قرارمبلغی جریمه داده
۲۱- ن: «و» ندارد ۲۲- ب،ن: «وهمچنین» ندارد ۲۳- م،ن: «از» ندارد

شده، بوسیلهٔ مشارالیه[۱] ترجمان مومی‌الیه مقطع یافته [به] شهرروان گردید[۲]

بعدازاین قضایا، رای امرای عالم‌آرای و وزیرروشن‌ضمیردانابراین قرارگرفت که [۱۰۲۵] اردوی همایون به آذربایجان رفته‌مهمات آن بلادوشروانات‌وگرجستان را قرار داده، ازدغدغهٔ آمدن رومیه بیرون آیند.[۳] چندروز قرعهٔ این مشورت‌درمیان انداخته[۴]، در روز جمعه چهارم شهر رجب‌المرجب پیشخانه بیرون زده، درآسیا رود[۵] دارالسلطنهٔ قزوین نزول‌اجلال واقع شد وازآنجا روز سه‌شنبه ۲۲ به‌شرف آباد فرموده واز آنجابعد از اجتماع لشکر وتهیهٔ یراق واسباب سفر،در چهارم شهر شعبان سنهٔ مذکوره کوچ بر کوچ‌متوجه آذربایجان‌گشته، دراوجان،ایالت پناه‌امیرخان ترکمان-که‌بگلربیگی آذربایجان‌بود[۶]- استقبال نموده درچمن[۷] مذکور چترواوتاق‌وخیمه‌وسایبان[۸] به‌تقطیع وطمطراق زده نواب کامیاب اشرف‌اعلی ونواب شاهزادهٔ عالم‌آرای[۹]مهمانی فرمودند و ازآنجا به‌طالع سعدوساعت‌نیکو، روز پنجشنبه بیست‌وهفتم‌شهر شعبان‌سنهٔ مذکوره به‌دارالسلطنهٔ تبریز داخل شده،هریک ازامراواعیان‌در منازل مرغوب فرود آمده، ماه رمضان قصد اقامت کرده روزه داشتند.

مقارن‌این ایام، امیرخان‌ارادهٔ وصلتی به‌سلسلهٔ شاهیه‌نموده، به‌خاطر آورد که‌شاهزادهٔ[۱۰] دوران فاطمه سلطان که از بنات‌شاه غفران‌پناه بود ودرایام حیات وزندگانی شاه جنت‌مکانی‌نامزد شاهزادهٔسلطان حسین‌میرزاابن[۱۱] بهرام میرزا، ابن‌شاه اسمعیل بود در حبالهٔ نکاح‌خود درآورد،و این اراده بااعتمادالدوله میرزاسلمان وجمعی ازامرای[۱۲] هواخواهان خود درمیان نهاده حقیقت به‌مسامع عزوجلال آن خسرو صاحبقران رسانیدند ودرجهٔ قبول یافت ومقرر شد که دراین[۱۳] ایام عقد واقع شود. بعضی از امرای[۱۴] استاجلو (و شاملو مثل‌حسین قلی سلطان شاملو ایشک آقاسی باشی وپیرمحمدخان)[۱۵] استاجلواتباع ایشان‌به‌این‌معامله راضی‌نبودند وسلسلهٔ فتنه ونزاع رادر حرکت آورده مانع می‌شدند. چند روزی بنابراسترضای خاطر ایشان موقوف شده، در اواخر شهر رمضان این اراده ازحیز[۱۶] قوت به‌فعل آمد وعقد واقع شد چون ماه‌رمضان‌به‌طاعت وعبادت‌انقضا یافت، شاهزادهٔ عالم‌آرا روزعید به‌مسجد شاهی که در صاحباباد واقع است آمده، به‌اتفاق نواب صدارت‌پناه میرشمس‌الدین‌محمد صدر وسایر علمای حقایق دستگاه‌و امرا و اعیان ومقربان‌به‌نماز عید اقدام نموده، به‌دولتخانهٔ همایون رفته،همگنان به‌شرف‌پای‌بوس‌شاه عالمیان مشرف‌گشتند. چون توقف بواسطهٔ اتمام صیام‌بود، اعتمادالدوله باامرای علیه در باب رفتن جدود[۱۷] واطراف ممالک محروسه که ازآن صاحب دغدغه بودند صلاح‌ومصلحت دیدند، به‌رای صوابنمایشان[۱۸]

۱-م: «الیه» ندارد ۲-م،ن: کردند ۳-ب،ن: آید ۴-ن: انداخت

۵-م،ن: استارود ۶-مز، ب، م: «بود» ندارد ۷- ن: خمس

۸-م،ن: سایه‌بان ۹-م،ن: آرا ۱۰-ب: شاهزاد ۱۱-ب،ن: شاه‌اسمعیل

۱۲-ب،ن: وهواخواهان ۱۳-م،ن: دربن‌عقد ۱۴- ن: امراواستاجلو

۱۵- م،ن: بین الهلالین را ندارد ۱۶- م: خبر ۱۷-مز،م: حدود در

۱۸- ب، م،ن: صوابنمای ایشان

این قرارگرفت که شاه وشاهزاده را در دارالسلطنهٔ تبریز که تختگاه آذربایجان وایروان‌وشروان[1] است‌گذاشته بعضی از امرا به کردستان رفته،آن حوالی را نهب وغارت‌کرده،قلاع ایشان را بدست در آورند وبعضی‌دیگر درملازمت‌اقبال‌پناه اعتمادالدوله، به طرف شروان[2] روان‌گشته آن بلاد رااز وجود [۲۲۵] خبیث[3] مخالفان رومی و شروانی پاك ساخته،اندیشهٔ آبادانی به‌واجبی نمایندومقررشد که‌امیرخان‌بااسرای‌ترکمان‌وتکلووتابیین به‌جانب کردستان‌روندونواب‌اعتمادالدوله باسایر امرا ولشگریان ومقربان ویوزباشیان وایشک آقاسیان ویساولان به‌جانب قراباغ وشروان[4]. ودر روز سه‌شنبه هفتم شهر شوال سنهٔ مذکوره از شهر بیرون رفته هرکدام برضلع[5] راه آن‌محال قرارگرفتند. دورروزی[6] که ازاین[7] قرارگذشت، باز رای[8] بدین قرار دادند که‌امرابالتمام یکی شده به‌اتفاق به‌جانب شروان رفته،مهمات آن‌بلادوگرجستان‌را ساخته‌و[9]حسب‌المرام پرداخته‌متوجه صوب دیگرگردند. امرای‌عالیمقام همه یکدل ویکجهت به رفاقت اعتمادالدوله متوجه قراباغ شده،کوچ بر کوچ در اواخر پائیز وزمستان متوجه آن صوب‌گشتند وشاهزادهٔ‌عالم‌آرا درملازمت نواب کامیاب در تبریزمانده،خلیل‌خان افشارحاکم کوه‌گیلویه‌رامیر[10] اردوساخته بانواب‌صدارت پناه میرشمس‌الدین‌محمد ومیرشاه غازی مستوفی وحسین بیک‌وزیر وقلیلی از ترکمان وتاجیکان‌را گذاشته،دفاتر ومهربزرگ راهمراه‌بردند ودراین زمستان‌در تبریز قحط[11] وگرانی به‌مثابه‌ای شد که یکمن‌نان به‌سیصددینار[12] شدوخروار[13] گندم‌صدمنی به‌بیست‌وپنجهزاردینار خرید وفروخت‌می‌شد وجوهم‌به‌دستور وعلی‌هذا القیاس تسعیر سایر اجناس. و اکثر مردم نواحی و ولایات از کرس و[14] افلاق روبه‌شهرنهاده‌درشهروبازارها وآتشگاه طباخان جاگرفته هیچ روزی نبود که‌جمعی کثیر قریب به‌پنجاه‌وشصت[15] ازکوچک‌وبزرگ به‌راه آخرت[16] سرعت‌ننمایندو کمیابی نان بدان[17] کشید که کلانتر ووزیر تبریز بعد ازسعی بسیار مقرر دارند که‌هرروز مقدارسی‌من آرد در شهرتبریزی[18] که از معظم‌بلاد است درسه‌دکان[19] هرکدام‌در بازار ومحله‌نان‌پخته‌دردکان[20] رابه‌گل برآورده سوراخی کنندکه ازآنجا بیرون داده یساولی[21] مضبوط وموکل باشد که به مشتری رسانیده در میانه سیل‌وحیفی واقع نشود واجزای نان مذکورسوای آرد ازهرجنس ومتاعی که دل‌می‌خواست درآن به‌عمل می‌آوردند. از صحیح‌القولی استماع افتاد که شخصی ازآن نان لقمه‌ای تناول‌نمود (دفعة جان تسلیم نمود)[22] وازبعضی‌مسموع شد که کبابیان‌گوشت عورات مرده راکباب نموده

۱-ن: شیروان ۲-ن:شیروان ۳-م،ن: جیب
۴-ب: شروان در.م: شروان روز.ن: شیروان و در ۵-ن: راهی ۶-ن:وروز
۷-ب:ازین ۸-ن: بازرانی ۹-ب،ن: «و» ندارد ۱۰-ن: راهبر
۱۱-م،ن:قحط و ۱۲-ب:نیار ۱۳-ب،ن: خرواری ۱۴-ن:«و»ندارد
۱۵-ب،ن: شصت کس ۱۶-م،ن: آخرة ۱۷-ن: «بدان»ندارد
۱۸-ب،ن: تبریز ۱۹-ب، ن: ودر ۲۰-ب: دکانهارا ۲۱-ن: یساول
۲۲-من،م:«و»ندارد ۲۳-ب،م: بین‌الهلالین راندارد

صرف می کردند. درایام زمستان وبعضی از بهار احوال براین‌منوال گذشت‌چون مروت وعدالت شاه کامیاب‌خبر این اوضاع می کرد[1]. نظم[2]:

شه‌چو عادل بود زقحط منال　　عدل شاهان به‌ازفراخی‌سال

این حالت‌گرانی به‌حسب وضع مقتضای فلکی دربلاد ایران خصوصا شروان[3] وآذربایجان وعراق وخراسان وفارس‌وکرمان شیوع تمام یافت ومردم بسیار تلف[4]شدند.چون بهارگشت وعلف[5]در صحرا پیداشد، مردم متفرقه که از نواحی وولایات جمع شده بودندروبه صحرا نهاده شروع در خوردن علف کردندواکثراز[6] [۳۲۵] آنها مستسقی شده درهمانحال فوت شدند.

ذکر رفتن امرای عالیشان درملازمت آصف زمان میرزا سلمان به‌جانب شروان[7]

چون اعتمادالدوله‌به اتفاق‌امرا از حوالی تبریزکوچ کرده بامردم دول رفت آنجا جهت اجتماع لشگرظفراثر چند روز توقف نمود[8] هرکس از امراوخادمان[9] سان لشگر خود دیده درآن دشت و بیابان‌عسکری[10] زیاده از صنوف[11] یأحوج وکواکب بروج به‌نظر درآمد. شعر:[12]

زیاده ز امواج بحر محیط　　فزونتر زباران فصل بهار

چوبرگ درختان فزون‌ازعدد　　چوریگ بیابان برون‌ازشمار

بعضی بسان[13] دریا رزه‌پوش‌وگروهی به‌شکل‌ماهی‌جوشن[14]ور، همه[15] به‌شکل اژدها در زمین پیچا پیچان وبسان سمندر برآتش وغاغلطان. به‌صفت نهنگ زود آهنگ[16] تیرحرکت‌وهمتای پلنگ شکاردوست‌بلندهمت،وشبیه[17]شیرشورانگیز رزمخواه، برمثال ببر[18]خونریز[19] تندخوی،مانند کرگدن باسطوت‌وآتش‌جوش، به کرداریپل برق‌زخم‌رعدخروش،ازآن منزل کوچ‌برکوچ[20]متوجه ارسباروقراباغ شدند. شدت‌سرماوکمی[21]خورش‌الاغان واسبان‌در آن‌سفر به‌نوعی‌شدکه‌خرواری جوبه‌سه‌تومان رسید وبعضی‌از[22] شبها درسرکار آصف‌زمان‌و خاقان عالیشان به‌هفت‌تومان رسید اکثر لشگریان ازاسب وشترعاری شدند. باوجود این حالت درآن زمستان ازآب کرعبورکرده به‌الکای شروان[23] داخل شدند.

۱-م: میگیرد　۲-ن: بیت.م: ندارد　۳-ن: شیروان

۴-ن:طلف　۵-م: «علف» ندارد　۶-ن: اکثر آنهادرهمان‌محال فوت‌شد.ب: اکثر آنها مستغنی شد درهمان محال فوت شدم: اکثرآنها مستقی شده‌درهمان‌حال فوت شد

۷-ن: توجه نمودن اعتمادالدوله وغازیان ظفرنشان وامرای‌عالیشان‌به‌الکای شیروان وفتح نمودن قلعهٔ شماخی‌وغازیان را پریشانی وناتوانی ازسمر قحطی‌وگرانی　۸-ب: نموده.ن: نموده‌و　۹-ن: خانان　۱۰-م،ن: عسکر　۱۱-ب،ن: صیوف

۱۲-ن: بیت.م: ندارد　۱۳-ن: نشان　۱۴-ن:جوش　۱۵-ن: «ورهمه» ندارد

۱۶-ب،ن: تیز. حرکت.م: «زودآهنگ» ندارد　۱۷- ب:شبه.م:سینه.ن:سیه

۱۸-ن:شیر　۱۹- مز،ب،م:وتندخوی　۲۰-م: کوچ ارسباروقراباغ شدلد.ن: کوچ شدلد

۲۱-ب،م،ن: یکی　۲۲-ن:«از»ندارد　۲۳-ن:شیروان

چون ازاستماع آمدن امراوکثرت لشگر[1] ظفراثرمردم آن ولایت[2] ونواحی پراکنده شده سپاهیان خود رابه کوهستان کشیده‌بقیه‌ای‌از رعایابه‌قلاع آنجا متحصن‌شدند، آصف‌زمان وامرای عالیشان مشاهده کردندکه از بودن ایشان درآنجا آن زمستان فایده برآن نیست‌وکوهستان‌را برف چنان‌گرفته که راه آمد[3]شد سوارمسدود است[4]. بالاخره قرعهٔ‌مشورت درمیان انداختند که فتح قلعهٔ شماخی نموده بعد ازآن ازآب‌گذشته به‌جانب آذربایجان معاودت‌فرمایند، آنگاه‌به‌اتفاق باعسکر[5] وسپاه به‌جانب قلعهٔ شماخی روان شدند و لشگریان رایات[6] اقتدار برافراخته روی همت به‌تسخیر حصار درآوردند. شعر[7]:

دگرباره ترکان سرها به کف　　　کشیدند برگرد آن‌قلعه‌صف

وآن قلعه‌ایست که بارهٔ آن دررفعت ازایوان کیوان[8] گذشته ودیدهٔ‌انجم و[9] افلاک از مشاهدهٔ آن خیره وحیران شده. کوه راسخ درکمال رفعت وسپهرشامخ در[10] غایت حصانت. نظم[11]

عجب قلعه‌ای برده دست ازفلک　　　فرازش سماک ونشیبش سمک

سر کنگرش خنجر فرق مهر　　　زده رخنها در حصارسپهر

(زبس کز فلک تابه او راه بود　　　ازو فتنه را دست کوتاه بود

ز نظارهٔ آن هراسان سپاه　　　چونادار از دیدن قرضخواه)[12]

بعد ازچندروز[13]، امرا سیبه‌ها پیش برده آغازقتال و جدال نمودند وباتیرمردافکن وتفنگ خصم شکن آن‌گروه بی‌سامان که در درون قلعه بودند متلاشی ساختند. شعر[14]:

تفنگ رخنه درتن چو پیکان زده　　　هزاران گره بررگ جان زد

تفنگ آتش‌افشان‌چونخل کریم[15]　　　زآتش یلان[۵۰۴] درعذاب‌الیم

برون جست تیرازکمان برق وار　　　گریزان شد از اژدها تیرمار

کشیده کمان تیرباران رسید　　　مه‌از هاله پیچید[16] وباران رسید

زگردی که برچرخ[17] افلاک شد　　　خلا و ملا عالم خاک شد

آن جماعت چون دیدندکه تاب مقاومت ندارند، ازدراماان درآمده قلعه را دادند. امراوخانان به‌اتفاق آصف زمان به‌قلعه درآمده رعایاراستمال[18] ساختند وآن قلعه را غازیان تصرف نموده امرا ازآب کرمعاودت نموده‌خود را به‌قراباغ[19] کشانیدند وآن‌زمستان راآنجا تمام[20] کرده نوروز را درقراباغ نمودند. اما قحطی‌وگرانی ومردن شتران‌والاغان[21] به‌مثابه‌ای رسید که اکثرغازیان

۱- ب،م،ن: ولشکریان　۲-م: ولایات　۳-ب: آمد و　۴- ب،م،ن: داشت

۵-ن: عساکر　۶- ب،ن: رایت　۷- ب،م: ندارد

۸-م،ن: «کیوان» ندارد　۹-م: «و» ندارد　۱۰-م: ورعایت حضانت

۱۱-ن: بیت.م: ندارد　۱۲-ن: دوبیت بین الهلالین را ندارد

۱۳-مز: روزکه　۱۴-ب، م: ندارد.ن: بیت

۱۵-ن: حکیم　۱۶-ن: بپچیده　۱۷-ن: برج　۱۸- م: احتمال

۱۹-ب: بفراغ بال　۲۰-م،ن: «تمام» ندارد　۲۱-ن: اولاغان

چارقها بسته پیاده‌روانهٔ درگاه شدند وبعضی دیگرگاوها بهم رسانیده رخوت‌ویرتال خود را بر[١] گاوبار کرده خود از عقب‌گاو[٢]را میرانیدند وملازم‌ونوکر نداشتند. امرای عالیشان وآصف زمان دیگر صلاح درتوقف ندیده احکام مطاعه جابه‌جا، به‌امرای‌ایروان‌وگرجستان نوشته مقرر نمودند که چون رایات عزوجلال درآینده سال بدان حوالی جهت دفع ورفع اعادی درحرکت خواهد آمد، مهیاومستعد بوده، لشگر خود را معمورگردانند. آصف زمان وخانان عالیشان ومقربان بارگاه همایون که به‌آن سفر[٤] رفته بودند، بالتمام از رفاقت یکدیگر جداشده هرجمعی‌افتان وخیزان که دو ماه‌و کسری[٥] از نوروز آن سال‌گذشته بودبه[٦]ارسبار آمده از ارسبار به‌حوالی دارالسلطنهٔ تبریز آمده همه توقف نموده به‌اتفاق به‌دارالسلطنه داخل شدند.

ذکرشمه‌ای از احوال امرای خراسان و بعضی از ایشان که به عراق آمدند

تفصیل این اجمال آنکه، بعد ازآنکه‌واقعهٔ هایلهٔ مرحومهٔ بیگم واقع شد[٨] واین‌خبر به خراسان رسید، سلطان‌حسین‌خان شاملو پسرزادهٔ دورمیش‌خان که به‌سرعت وقدغن تمام ازجانب بیگم به‌هرات رفته‌بود که شاهزادهٔ خوش لقاعباس میرزا را بیاورد، خاطر[٩] از سرآوردن‌شاهزاده جمع کرده ازهرات ولد خود علیقلی‌خان را وداع کرده متوجه درگاه معلی‌گردید. چون‌به‌دارالسلطنهٔ قزوین رسید والکای مذکور به‌تیول اوبود، توقف کرده جرأت در[١٠]آمدن به‌دارالسلطنهٔ تبریز نتوانست نمود، باآنکه درخدمت شاه وشاهزاده از امرا کسی‌نبود و[١١]تمامی امراواعیان به صوب شروان[١٢]رفته بودند. چون نفاق ونزاع میانهٔ امرا[١٣]به‌اعلی مراتب رسیده بود، سلطان‌حسین‌خان توهمات به‌خاطر خود راه داده در فکر آن[١٤]شد که‌جمعی از امرا را[١٥]باخود متفق ساخته باجمعیت بسیار ولشکر بی‌شمار خود را به‌درگاه عالمپناه رساند. اکثر امرا و مقربان که در عراق بودند جمعیت برسر مشارالیه کرده احمدقلی خلیفهٔ (ذوالقدرنبیرهٔ شاهقلی خلیفه)[١٦]مهردار که حاکم سلطانیه وآن‌حدود بود، از سلطانیه به‌قزوین آمده باسلطان‌حسین‌خان اتفاق نمود وهمگی اخبار ناملایم از جانب آن جماعت به‌درگاه معلی می‌رسید. [٥٢٥]

وهم دراین‌سال، چون عداوت‌فیمابین امرای شاملو واستاجلووترکمان وتکلواستحکام تمام یافت وامرای ترکمان‌وتکلوهواخواه وفدوی‌شاهزاده سلطان حمزه[١٧] بودند، وهمگی اورادر نظر داشتند[١٨] به سلطنت برداشته درسایهٔ‌لوای اوزندگانی نمایند، امرای‌شاملو واستاجلوکه‌در[١٩] خراسان بودند قراربه‌سلطنت شاهزاده‌عباس‌میرزا که در دارالسلطنهٔ هرات بود داده[٢٠]و امرای

١-ن: به‌گاو ٢-م،ن: گاومیراند.ب: گاومیراند ٣-م: خاقان
٤-م،ن: صفر ٥-ن: کثری ٦-ن: باسبار
٧- ن: گفتار دروقایع‌سنهٔ سبع‌وثمانین‌وتسعمایه ٨-م: شود ٩-ب،ن: وخاطر
١٠-ن: «در» ندارد ١١-ب،ن: «و» ندارد ١٢- ن: شیروان
١٣-م،ن: «امرا» ندارد ١٤-ب«آن» ندارد ١٥-ن: «را» ندارد
١٦-م،ن: بین‌الهلالین را ندارد ١٧-ن: حمزه میرزا ١٨-ن: داشتند که
١٩-ب: «در» ندارد ٢٠-ن: دادند وامرا: داده امرا

استاجلو و شاملویی[1] که درپای تخت و[2] عراق وآذربایجان بودند، آن‌جانب[3] را مرعی داشته تعصب اویماقیت[4] را ازدست نمی‌دادند الاقلیلی از شاملویان خصوصا اسمعیل‌قلی بیک ولدولی خلیفهٔ شاملو که درآن اوان از مقربان درگاه شاهزاده سلطان حمزه[5] بود وولی خلیفه را الکای قائین داده بودند[6] علیقلی‌خان تمکین او نکرده فولاد خلیفهٔ شاملو و[7] برادرزاده سلطان‌علی‌بیک را تقویت نموده ولی خلیفه را به‌قتل رسانیدند ونزاع میانهٔ این جماعت شاملو وآن جماعت بهم رسیده[8] واین خبر مخالفت به‌پایهٔ‌سریرخلافت‌سمیر[9] آمدواعتمادالدوله[10] میرزا سلمان‌علی‌رغم[11] دشمنان، اورا درتربیت داشته ونفاق[12] عجیبی درمیانهٔ امراپیداشد.

وهم دراین‌سال، امیرزاده ابراهیم‌بیک ولد حیدرسلطان که به‌دارالسلطنهٔ هرات‌از عقب شاهزاده‌عباس میرزا رفته بود،[13] ازآنجا متوجه عراق شده به قم نزد والدش حیدرسلطان آمد. چون حیدرسلطان که از امرای قدیمی زمان[14] شاه جنت‌مکان‌بودو کبرسن اورا دریافته، ضعف‌وناتوانی تمام داشت، حسب‌الحکم درقم توقف کرده، مقررشد که ولد[15] اوادهم‌بیک که میرگرمرود بود لشگر اورا برداشته به‌جارو[16] یساق[17] حاضرگردد[18]. وی در زمستان این‌سال ازقم به‌دارالارشاد اردبیل آمده، حقیقت معروض امرای‌نامدار ووزیر عالیقدر گردانید. مقرر شد که چون لشگر از شروان[19] به‌آذربایجان مراجعت می‌نمایدبه دارالسلطنهٔ تبریز رفته در اردوی معلی باشد. وهم در اواخر این سال خدام ملکی‌خصال‌شاه[20] ابوالولی انجوازدارالسلطنهٔ قزوین به‌اردوی همایون تشریف آورده بوسیلهٔ سیادت وصدارت‌پناه میر شمس‌الدین صدرشیخ‌الاسلامی اردوی همایون به وی مفوض شد باتولیت اوقاف‌غازانی ومبلغ یکصدتومان مواجب از خزانهٔ عامره مقررگشت. وهم دراین سال در روز سه‌شنبه هجدهم[21] شهرشوال میرهاشم قمی که از اعیان واکابر سادات عراق بود وبه‌کثرت[22] ملک وزراعت مشهوربود درقم فوت شد.

گفتار دروقایع سنه ثمان‌وثمانین‌وتسعمایه

روز پنجشنبه بیست‌وسیوم[23] شهرمحرم‌الحرام سنهٔ‌ثمان‌وثمانین‌وتسعمائه، نوروزلوی‌ئیل.[24]

دراین‌سال فرخ فال، شاه نیکو خصال و شاهزادهٔ مرضی‌الافعال در دولتخانهٔ صاحباباد دارالسلطنهٔ تبریز به‌عیش‌وعشرت وفراغت وصحبت‌گذرانیده[25] جشنی عظیم فرمودند وامرا واعیان واکابردارالسلطنه به‌پای‌بوس‌وتهنیت‌سرافراز گشته‌شاهزادهٔ [۵۲۶] آفتاب لقاایام‌بهار رابه سیر

۱-ب،ن: «یی» ندارد ۲-ب،م،ن: «و» ندارد ۳- ب: وآنجانب. م: وآن‌جماعت
۴-م: یماقیت ۵-ن: حمزه‌میرزا ۶-ن: بودندو ۷-ن: «و» ندارد
۸-ن: بهم‌رسید ۹-ن: مسیر ۱۰-ن: میرزاسلمان اعتمادالدوله
۱۱-ن: علی‌الرقم ۱۲-مز،م: نفاقی ۱۳-ب،ن: بودو ۱۴-ن: «زمان» ندارد
۱۵-ن: والد ۱۶-م: «و» ندارد ۱۷-ب،ن: یساق‌شاهی ۱۸-ب،م: گرددو
۱۹-ن: شیروان ۲۰-م: «شاه» ندارد ۲۱-ب،م، ن: «هجد» ندارد
۲۲-م،ن: بکرت ۲۳-ب،م،ن: سیم ۲۴-م: لوئیل ۲۵-ب، م،ن: گذرانید

وچوگان‌بازی گذرانید[۱]. درخلال این احوال امرای عظام وعساکر نصرت فرجام که به‌صوب شروان[۲] رفته بودند مراجعت[۳] نموده متوجه پایهٔ سریر خلافت مصیر[۴] گشتند. امیرخان بیگلربیگی آذربایجان در ارسبار از امرای رفیق جداگشته، پیشتر به‌حوالی دارالسلطنه آمده توقف نمود[۵] تاآمدن اعتماد الدوله وامرای ذوی‌الاحترام، که به‌اتفاق یکدیگر به‌شرف پای‌بوس نواب کامیاب اشرف اعلی و نواب شاهزادهٔ خورشید لقاسرافراز گردند. قرب یکدوهفته که ازاین گذشت، اقبال‌پناه[۶] میرزا سلمان به‌اتفاق امرای عالیشان به‌حوالی شهر آمده امرا وجماعتی که درشهر بودند از مقربان ونزدیکان وتمامی شهریان وبازاریان، تافهوسنج[۷] به‌استقبال آمده، خلعتهای فاخره[۸] جهت امرای عظام و اقبال‌پناه وعلم ونقاره جهت مشارالیه به جایزهٔ سرداری لشگر ورفتن به‌جانب شروان وبازگشتن بدان‌عنوان ارسال داشتند وبه‌نوازش وتعظیم تمام اقبال پناه[۹] اعتمادالدوله باامرای عظام مذکوره مثل پیرمحمدخان استاجلو وامیرخان ترکمان وقلی‌سلطان افشارقورچی‌باشی وحسین‌قلی سلطان ایشک آقاسی‌باشی شاملو وشاهرخ‌خان ذوالقدرمهردارو مسیب‌خان شرف‌الدین‌اغلی تکلوو محمدخان ترکمان مصاحب واردوغدی‌خلیفهٔ تکلوو سایر امراوطوایف اویماقات در روزسه‌شنبه هجدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره به‌ساعت سعدبه‌شهر از راه خیابان داخل شده به‌دولتخانهٔ مبارک رفته به‌پای‌بوس(شاه وشاهزاده سرافرازگشته، بعد ازعرض حالات، به‌منزل‌ومقام خود رفته‌قرارگرفتند.

ذکرشمه‌ای ازحوادث روزگارغدار بواسطهٔ مزاحمت اشرار وتغییر وتبدیل مناصب بعضی ازارباب عزت‌واختیار[۱۰]

چنانچه خواجه حافظ شیرازی می‌فرماید. نظم:

دل منه بردنیی و اسباب او زانکه از وی‌کس وفاداری ندید
کس عسل بی نیش ازین دکان نخورد[۱۱] کس رطب بی‌خارازین بستان نچید

در وقتی‌که اقبال‌پناه اعتمادالدوله میرزاسلمان[۱۳] درسفر شروان[۱۴] باامرای عالیشان بود، سیادت پناه[۱۵] میرشاه غازی مستوفی‌الممالک در دارالسلطنهٔ تبریز درملازمت‌رکاب‌ظفر انتساب همایون بود ورتق‌وفتق مهمات‌کلی[۱۶] وجزئی درقبضهٔ اختیار واقتدار مشارالیه‌بود. اگرچه‌سیادت[۱۷] پناه مشارالیه طریق حزم‌واحتیاط مرعی داشته مهمی‌که موقوف به‌مصلحت اعتمادالدوله بودمعروض می‌گردانید، امااز تبریز اخبار ناملایم نزد ایشان رفته‌که نواب‌اعلی میرشاه غازی راوزیر کرده، بواسطه مظنهٔ این اراده‌که از قوت به‌فعل نیامد، وجمعی از تاجیکان خوش‌آمدگوی‌که در خدمت نواب کامیاب‌اعلی بودند)[۱۸] همیشه‌سخنان سوحش نوشته‌می‌فرستادنذ تاآنکه اعتمادالدوله

۱ـن: گذرانیده ۲ـن: شیروان ۳ـم: «مراجعت نموده» ندارد ۴ـن: مسیر
۵ـم،ن: نمودند ۶ـن: «اقبال‌پناه» ندارد ۷ـم: فهوشیخ ۸ـمز، م: فاخر
۹ـن: «اقبال‌پناه» ندارد ۱۰ـن: اعتبار.ب: اخبار ۱۱ـن: بیت.ب،م: ندارد
۱۲ـب: کس عسل بی‌نیش زنبوری ندید ۱۳ـن: که‌میرزاسلئان ۱۴ـن: شیروان
۱۵ـن: «سیادت‌پناه» ندارد ۱۶ـ ب: جزوی و کلی.ن: جزوی بالکلیه
۱۷ـن: «سیادت‌پناه‌مشارالیه» ندارد.ب: «مشارالیه» ندارد ۱۸ـم: بین‌الهلالین راندارد

آزرده‌گشته‌گرفتن میرمشارالیه راباسایر تاجیکان‌از صدرو[1]وناظروغیرهما درمیان نهاده[۲۷ه]با امرای عظام دراین باب قسم می‌خوردوطیب خلیفهٔ ذوالقدرعلمدار-که‌یکی‌از اعیان قزلباش و مقربان درگاه عرش اشتباه بود-به‌تحصیل وجوه ترجمان وگرفتن‌میرمستوفی موسی‌الیه مقرر نموده میرشاه غازی مذکور چون ازاستماع این اخبار[2] آگاه شد، درمقام تدارك وتلافی‌خاطر اقبال‌پناه وامرا درنیامده مدار برتغافل نهاد[3] وچون میانهٔ اوواقبال پناه عهدوپیمانی[4]مؤکد به قسم‌قرار یافته، اعتماد برآن نمود.

بعدازآنکه[5] اقبال پناه وامرابه‌شهر آمدند،بعضی حکایات به مسامع عزوجلال رسانیده نواب‌اعلی راکه مداربرتصدیق قول ورضای خاطرایشان قبول‌کرده فرمودکه طیب خلیفهٔ میر شاه‌غازی راگرفته به‌منزل آورد وضبط اموال واسباب او نماید.روز پنجشنبه بیستم شهر مذکور، طیب خلیفه مشارالیه رابه‌منزل آورده شروع درضبط اموال اونمود[6]و معاملهٔ ترجمان مشارالیه به‌مبلغ پنجهزارتومان بااصل[7] وفرع وخدمات مقطع یافت‌و استیفا به خواجه محمد باقر خراسانی که در زمان شاه جنت‌مکان[8] بعضی اوقات ناظر وبعضی ایام[9]وزیر شروان بود،حسب‌الامرشاه والاگهرمفوض شد وخواجه فتح‌الله اصفهانی که مستوفی قورچیان بود،اونیز معزول شده، مبلغی ترجمان ازاو[10]گرفتندوسایر تاجیکان اصلاح مهمات خودکرده، از این معرکه‌به عزت رهایی یافتند. وهم دراین‌اثنا، مسرعان به‌سرعت‌تمام ازکوه‌گیلویه‌آمده،خبر دادندکه‌قلندری‌به شکل‌و هیأت شاه‌اسمعیل‌ثانی درکوه‌گیلویه خروج‌کرده،می‌نماید[11]که شاه اسمعیل است‌وبعضی سخنان آشنا واخبار مقرون به‌کذب وریامذکور می‌سازد ومردم به‌گمان ودغدغه افتاده اکثر اذعان‌قول او نموده‌اندو[12]جمعی‌کثیر ازاکراد آن حدودوولایات برسر اوجمع شده بامردم واقوام خلیل‌خان افشارکه اباًعنجد، حاکم وتیولدار آن‌ولایات‌است[13] یکرو شده،بعضی‌ازاقوام وپسر اورا به‌قتل آورده‌اند.

چون این حقیقت به‌سمع اشرف رسید، امرااصلاح‌دراین[14]دیدندکه خلیل‌خان متوجه آن صوب شده، تمامی‌لشکر افشاریه[15]ازکرمان وبوانات‌وکوه‌گیلویه باامرای[16]فارس برسراو جمعیت کرده رفع ودفع قلندر نمایند. خلیل‌خان[17] به‌دغدغه واضطراب تمام متوجه شده روانهٔ آن صوب گردید.

سابقا مذکورشدکه سلطان‌حسین‌خان شاملوکه از خراسان آمده بود درقزوین که‌الکای او بود توقف‌کرده‌جمعی[18]ازامرارایبرسر خودگرد نموده بود وارادهٔ آمدن به‌درگاه معلی داشت.

۱-ب،ن: صدور ۲-ن:خبر ۳-م: نهاده ٤-ب،م: پیمان
٥-ن:انکه‌اعتمادالدوله ٦-م،ن:نموده ۷-م،ن:باصل ۸-ب:مکانی
۹-م،ن: «ایام» ندارد ۱۰-م،ن: «ازاو» ندارد ۱۱-ن: می‌نمایند
۱۲-ب، م،ن: «و» ندارد ۱۳-بم:ولایت‌است ۱٤-ن:درآن
۱٥-ب،م:ن:افشار ۱٦-م:بامرا ۱۷-ن: خلیل‌جان ۱۸-ن:جمع درمقام‌شتند

اقبال‌پناه اعتمادالدوله‌میرزاسلمان چون از امرای شاملو هراسان بود، همگی در دفع ورفع ایشان شده بادیگر امراقرعهٔ مشورت این‌اندیشه درمیان داشت[1]. چون حسین‌قلی‌سلطان شاملو-که از اعاظم امرای شاملو بود وبه کثرت خیل‌وحشم‌از همه ممتاز ودردزخانه بسر می‌برد وهمت‌بردفع اوگماشته‌اند شاملو بود- [اسمعیل قلی بیگ]را[2] درمقام تربیت داشتند، اورا ریش سفید شاملو ساخته موسوم به یولداش[3]گردانیدند- مشارالیه با اویماق[4]همزبان شده در مقام [۵۲۸]قصد حسین‌قلی‌سلطان درآمد و مشارالیه را در شب‌چهارشنبه ۲ شهرجمادی‌الاول سنهٔ مذکوره به‌قتل آوردند. چون مشارالیه به‌مرض نقرس و مفاصل‌گرفتار بود وحرکت و قیام نمی‌توانست کرد، ملازمان ازسر اوپراکنده‌شده کنیزی[5]درآن حالت به‌قدرتاب‌وطاقت حفظ اومی‌کرد و تفنگ راپر کرده بدست او می‌داد .تا آخرالامر شاملویان[6]زورآورده، سراورا ازتن برداشتند واین رباعی بدیهه، ازنتایج طبع‌وقادبعضی[7]ازافاضل زمان سرزده[8]. شعر :

چون بود سرش زفتنه پربادفساد باشاه نمک حرامی آغاز نهاد

تا تجربهٔ نمک حراسان گردد دوران سرفتنه جوی[9] او دادبه‌باد

وجماعت‌شاملو ومهدیقلی[10] بیک ولداوکه ایشک آقاسی‌باشی‌شاهزاده‌بودفرارکرده ازهم‌پاشیدند.

وهم درین ایام حسین‌بیک وزیر-که‌خالوی علیقلی‌خان بود- روز چهارشنبه ۲۶ شهر ربیع‌الثانی سنهٔ مذکوره اورا از وزارت عزل کردند مدتی متواری وبعضی ایام در صندوق بود، درآخر روز جمعه ۲شهر جمادی‌الثانی سنهٔ مذکوره در حوالی‌تکیهٔ[11]میر مقتول شد.بعد ازفرارکه بدست درآمده بود[12]به‌قتل رسیدوخواهرش[13]خانیجان خانم که‌مادر علیقلی‌خان بود ودایهٔ نواب شاهزادگی[14]، درروز شنبه۲۳ شهرمذکور[15]به‌قتل آمد و جماعت‌شاملو واعوان وانصار ایشان متفرق شد. این اخبار چون به‌سلطان‌حسین‌خان[16]شاملو رسید وازاینجانب چون همگی خبردفع ورفع خود می‌شنید، یکباره جرأت آمدن نمی‌توانست،تاآنکه این حقیقت برهمگنان ظاهر شده اکثر مردم از او برگشتند واو خود چون از دارالسلطنهٔ قزوین بیرون آمده خود را به اردبیل انداخت وبه‌خطیرهٔ[17]متحصن شد[18]. اسکندربیک‌شاملو که‌مشهوربه‌خوش خبرخان‌بود،ازدارالسلطنهٔ تبریز به‌قصد او متوجه حظیره مقدسه شد. بعداز وصول بدانجا اورا درآنجابه‌قتل رسانید[19]و میرزا محمدکرمانی که وزیر او بود به‌گیلان‌گریخت. چون خبر قتل سلطان‌حسین‌خان‌به دارالسلطنهٔ تبریز رسید،جای او والکای اورا به‌اسمعیل‌قلی‌بیک شاملو شفقت فرموده به اسمعیل‌قلی سلطان موسوم‌گشت وجای حسین‌قلی‌سلطان ایشک آقاسی‌باشی(رابه‌قورخمس‌سلطان‌عنایت فرموده اورا)[20]

۱-ن: نهاده.م: ندارد ۲-ن: اورا دربمقام‌داشتندم: ترداشتند ۳-ب، ن: یلداش

۴-م،ن: بایماق ۵-ن: کنیری.م: کثیر ۶-ن: «برو»ندارد ۷-م،ن: وبعضی

۸-مز:سرزد ۹-م: خوی ۱۰-م: مهدقلی ۱۱-ن: مله‌گیر.م:مکه متبرمنقول‌شد

۱۲-مز:آمد ۱۳-ن: مادرش ۱۴- م: شاهزاده‌گی ۱۵-مز:منه

۱۶-ب،م، ن: «خان»ندارد ۱۷-ب،م،ن: بحظر

۱۸-ب،م، ن:شدند ۱۹-م،ن:رسانیده ۲۰-م،ن:بین‌الهلالین را ندارد

ایشک آقاسی‌باشی‌گردانیدند وجای مهدیقلی‌بیک ولد حسین‌قلی‌سلطان[۱] که ایشک آقاسی‌باشی شاهزادهٔ‌سلطان حمزه میرزابود به‌طهماسب‌قلی‌بیک[۲] ولدقورخمس سلطان دادند ومناصب‌شاملو رابه اویماق[۳] دیگر ندادند.

وهم‌دراین ایام،معاملهٔ کار خیر امیرخان ترکمان باشاهزاده[۴] فاطمه سلطان‌خانم که سابقا مذکورشده بود اتمام یافت. چه[۵] بعضی از امرای شاملو واستاجلو مانع بودند، ترکمانان وتکلویان اتفاق[۶] وجمعیت تمام کرده،پیره[۷] محمدخان استاجلو راکه درآن‌اوان[۸] بزرگ‌وریش‌سفید طایفهٔ استاجلو بود، به‌جانب خود آورده، منصب للگی شاهزاده[۹] سلطان حمزه به‌او نامزدفرمودند واودل‌به همان‌سمت‌خوش‌داشت و [۵۲۹] پیرمحمدخان ومسیب‌خان‌هردو ساقدوش‌مجلس عروسی[۱۰] شدندوقرب‌یکهفته‌درمنازل‌امیرخان که‌در تبریز ترتیب‌واتمام‌داده، طوی‌وجشن[۱۱] عظیمی شد وگمان فتنه ونزاعی[۱۲] که متصور بودبه‌خیرمبدل شد وبی‌مانع ومزاحمی شاهزاده فاطمه‌سلطان خانم را در روزشنبه ٤ شهر ربیع‌الثانی سنهٔ مذکوره به‌خانهٔ ایالت‌پناه‌امیرخان‌برده‌شب یکشنبه زفاف واقع شدوخان[۱۳] به‌مطلب ومدعا فایز[۱٤] گشت.

بعد[۱۵] ازاین طوی، محمدخان‌ترکمان رانیز اراده‌دامادی به‌خاطر آمده، دخترعیسی‌خان ولدلوندخان پادشاه‌گرجی که درنهایت حسن وجمال بود ومرتضی قلی‌خان پرناک ترکمان‌ارادهٔ خواستگاری او داشت وواسطه محمدخان مشارالیه‌بود، به‌جهت خود خواستگاری‌نموده[۱٦] به‌عقد نکاح[۱۷] وتصرف خود درآورد. چون بعضی مهمات طوی وتغیروتبدیل در الکای جمعی‌به‌اتمام رسید، رای ملک‌آرای امراووزرا به‌این قرار یافت که‌چون اوایل‌تابستان است، به‌ییلاق‌اشکنبر که از آنجا تا دارالسلطنهٔ تبریز ده دوازده فرسخ است بیرون رفته درآنجا قرارگیرند ومصلحت وقت وجانقی درآنجا بهرچه قرارگیرد به‌عمل آورند. وهم دراین ایام[۱۸] اخبار مخالفت و یاغیگری امرای شاملو واستاجلو وقاجار از خراسان‌رسیدوالکای سبزوار که به‌اردوغدی[۱۹] خلیفهٔ تکلو[۲۰] بعد از فرارشروان‌به‌مشارالیهٔ[۲۱] عنایت شده بود، قبادسلطان‌قاجار ولدبوداق‌خان که قبل ازآن حاکم آنجا بود به‌تحریک امرای شاملو بدانجا آمده سبزوار راتصرف نموده[۲۲] وملازمان اردوغدی[۲۳] خلیفه ازآنجاگریخته بیرون آمدند. درعوض‌سبزوار، قصبهٔ ورامین[۲٤] ری که‌عبارت از بلوک بهنام وسیورفرح‌ری است بدوعنایت نموده احمد سلطان یازر را عزل فرمودند و سبزوار را[۲۵] نامزد او

۱ـن: «سلطان» ندارد ۲ـب،م،ن: «بیک» ندارد ۳ـب: ایماق ٤ـ ب: شزاده
۵ـب،م،ن: «چه» ندارد ٦ـب: اتفاقا ۷ـب،ن: پره ۸ـ مز: «اوان» ندارد
۹ـم،ن: شاهزاده‌گی ۱۰ـب: مجلس‌عروس ۱۱ـ ب،م،ن: جشنی
۱۲ـم،ن: «ونزاعی» ندارد ۱۳ـن: خایص ۱٤ـب،م: فایض ۱۵ـب: وبعد
۱٦ـم: نمود.ن: بوند ۱۷ـب،ن: به‌نکاح وبه‌تصرف ۱۸ـب،ن: سال
۱۹ـب: اردوغدی ۲۰ـن: تکلونسبت داشت ۲۱ـن: بدو ۲۲ـ ب: نمود
۲۳ـب: اردغدی ۲٤ـب: وارمین ۲۵ـب،م،ن: «را» ندارد

گردانیدند. در روز چهارشنبه چهارم شهرربیع الثانی سنهٔ مذکوره، مؤلف این نسخه راکه ازوزارت شاه غازی مستوفی‌الممالک معزول شده[1] بود وزارت اردوغدی خلیفه‌وسمیزی بلوکات[2] مذکوره عنایت فرمودند. در روز دوشنبه هوازدهم‌شهر جمادی‌الثانی سنهٔ مذکوره، نواب‌اعلی و نواب شاهزاده باجمیع امرا وارکان‌دولت قاهره، از دارالسلطنه بیرون رفته درپل شوراب فرود آمدند وتا اواخر شهر مذکور درآنجاتوقف کرده، اوایل شهر رجب به‌موضع اشکنبر نزول اجلال واقع شد وقرب ده‌پانزده روز درآنجا مانده، اول آرای[3] امرای عظام بدین‌قرارگرفت که نواب کامیاب اعلی‌سلطان‌محمد پادشاه[4]، درهمین موضع باخانه کوچ توقف کرده، امرای نامدار شاهزادهٔ[5] ظفرلوا سلطان حمزه[6] را برداشته ازراه ییلاق بازار[7] چایی به حوالی نخجوان و ایروان برده مهمات آنجای راساسان داده، ازگنجه‌وگرجستان وقراباغ بیرون‌آیند. چون‌این مشورت به‌مسامع‌عزوجلال خسروصاحب اقبال رسید، قبول این‌معنی‌ننموده‌فرمود که‌مهاجرت فرزنداعزارجمند[۵۳۰] از من از[8] قبیل‌محالات بلکه ازممتنعاتست، اورا نیز بایدگذاشت. چون امرا دیدند که‌درآن مرتبه‌بی پادشاه وپادشاه زاده کاری از[9] پیش‌نبردند[10] ولشکری همچندان فرمان برداری و اطاعت ننمودند ودراین مرتبه نیزکاری پیش نخواهدبرد، رای ایشان بدین[11] قرارگرفت که‌اردوی[12] خانه کوچ رادر اشکنبروکلیبرگذاشته، شاه[13] وشاهزاده را برداشته متوجه ییلاقات[14] بازارچایی‌گردند. ودر اواسط شهر رجب مذکورخانه کوچ راگذاشته متوجه‌گشتند.

وهم در اوایل این سال، در روز سه‌شنبه بیستم شهر صفر سنه مذکوره، حیدرسلطان ترکمان که نزدیک به‌نودسالگی بود، درقم به‌عالم آخرت رحلت‌نمود. مشارالیه در شهورسنهٔ عشرین‌وتسعمائه[15] که نواب‌شاه‌جمجاه‌غفران‌پناه درد‌ارالسلطنهٔ هرات‌میرزا بوده‌اند[16] و امیرخان موسیلو‌لله‌بوده، وی درسن بیست‌سالگی قورچی تیروکمان نواب شاهی بوده‌اند. اورا در جوار حضرت معصومه علیهاالسلام[17] والتحیه دفن کردند. چون خبر فوت او در دارالسلطنهٔ تبریزبه مسامع عزوجلال رسید، بیشتر ازالکای‌اوراکه قم ونواحی وتوابع باشد، بامحلات[18] به‌ولدبزرگ او ابراهیم‌بیک شفقت فرمودند و[19] به‌سلطانی‌موسوم‌گشت‌ومنصب ترخانی[19] باالکای[20] فراهان‌اضافه الکای ادهم‌بیک پسر[21] خورداو نمودند وحکم مطاع به‌نفاد پیوست که ابراهیم‌سلطان لشگرپدر را برداشته به‌جارویساق[22] شاهی که متوجه الکای ایروان است حاضرگردد. چون قوت واستیلای

۱-ن: نموده ۲-م: بعضی بلوکات ۳-ب،م،ن: رای ٤-ب،م: پاشا
٥-ن: وشاهزاده ٦-م،ن: حمزه میرزا ۷-م: تارار ۸-ن: در
۹-ن: «از» ندارد ۱۰-ب،م،ن: نخواهندبردونبردند ۱۱-ن: برین
۱۲-م: اردوی‌وخانه. ن: اردوخانه ۱۳-م،ن: «شاه» ندارد ۱٤-ب، م،ن: ییلاق
۱٥-م،ن: ۹۰۶ ۱٦-م: بودند ۱۷-م: «علیهاالسلام» ندارد ۱۸-م: محالات
۱۹-ن: «و» ندارد ۲۰-م: پرخانی ۲۱-ب،م: بالکا ۲۲-ن: پسر کوچک‌اوبود
۲۳-م: بخار

امرای نامدار ترکمان وتکلودر درخانه به‌اعلی مرتبه رسید، احکام مطاعه به‌بگلربیگی تمام ولایات خراسان به‌اسم مرتضی‌قلیخان عزورودوشرف صدوریافت[۱]. مشارالیه درهمان اوقات از مشهد مقدسه به‌ایلغار تمام برسر سبزوار آمده سبزواررا[۲] گرفته به‌تصرف ملازمان احمدسلطان یازرتکلو[۳] داد وقبادسلطان‌قاجار را[۴] دست‌وگردن بسته به مشهد مقدس آورد[۵]. و[۶]هم دراین سال بعضی ازامرای استاجلو که در خراسان الکابدیشان عنایت‌شده‌بود، بعداز واقعهٔ ولی خلیفه[۷] چون دانستند که کسی‌مدد ایشان نمی‌نماید، بالضروره راه مراجعت‌پیش‌گرفته بازگشتند. امت‌بیک کوشک استاجلو درسمنان توقف کرده شاهقلی سلطان قارنجه اغلی‌استاجلو تاورامین آمده‌میانهٔ مردم اووتکلویان نزاع واقع شدوسست‌علی‌بیک تکلو که خواهرزادهٔ اردوغدی خلیفهٔ‌تکلو بود درآن قضیه به‌قتل رسیدو شاهقلی سلطان افتان وخیزان خود را به‌دارالسلطنهٔ تبریز به‌موکب همایون رسانید وبعضی[۸] ازاهل صلاح به‌میان درآمده میانهٔ این دوطایفه صلح‌واقع شدودراین محل صلاح‌احوال خود رااز جانبین درآن دیدند.

وهم دراین سال، روز چهارشنبه ۲ شهرجمادی‌الاول، اغلان پاشاخانم دختر مرحومی سلطان‌حسین‌میرزا ولد بهرام‌میرزا که به‌دستور شاهزادگان ودختران[۹] درحرم محترم می‌بودجهت نواب[۱۵۳] شاهزادهٔسلطان[۱۰] حمزه‌میرزا عقدبستند. وهم‌در این‌سال، منصب جلیل‌القدرقضای معسکرظفراثر رابه‌حضرت شاه ابوالولی‌انجوکه اعلم‌علما بود تفویض فرمودند وشاه‌حیدر شریفی را[۱۱] معزول ساخته وی رخصت تبریز یافت.

گفتار درقضایایی که‌درخراسان واقع شده[۱۲] برسبیل اجمال

دراین سال چون اخبار ناملایم در باب قتل امرای عظام شاملو وقتل پدرومادروخالوی علیقلی‌خان شاملو که‌در دارالسلطنهٔ هرات‌بود[۱۳] از عراق‌به خراسان رسید،مشارالیه‌چاره‌ای بعد[۱۴] مخالفت وانتقام ندیدمشاهزادهٔ ظفرلواعباس میرزاراکه درسن یازدەسالگی بودو[۱۵] ازتاریخ‌ولادت تاآن زمان درهرات بود برداشته به‌قصد سلطنت وملک‌گیری ازهرات بیرون آوردوکس به‌اطراف وجوانب نزد امرای تابع وموافق مثل فولاد خلیفهٔ شاملو[۱۶] حاکم سرکارقایین فرستاده ارادهٔ توجه برسر[۱۷] مشهدمقدس نمود. چون ازغوریان وخواف‌وجام وباخرزوسنجاق به‌ولایت زاوه و محولات رسید، مرشدقلی‌سلطان چاوشلو که از اعیان امرای استاجلوبود وبه‌کثرت خیل‌وحشم‌و شجاعت وتدبراز تمامی‌امرا ممتاز بود، باعلیقلی‌خان[۱۸] پیوسته ارادهٔ خاطر را درباب‌سلطنت‌شاهزاده

۱-ن: اصداریافت ۲-مز،م،ن:«را»ندارد ۳-ن: کانلو ۴-مز«را»ندارد
۵-ب،م،ن:آوردند ۶-ب:«و»ندارد ۷-ن: علی‌خلیفه چو
۸-م،ن: بعضی‌صلاح ۹-ب،م.ن: «ودختران» ندارد ۱۰-ب،م،ن:«سلطان»ندارد
۱۱-ب: «را» ندارد ۱۲-ب، ن: شد ۱۳-م: «بود» ندارد ۱۴-ن: بغیر
۱۵-ب،م: «و» ندارد ۱۶-ن: شاملو ۱۷-م: «سر» ندارد ۱۸-ن:قلی‌خان

با او درمیان نهاده[۱]، مشارالیه دراین امر با او موافقت ومصادقت مسلوك داشته، این رای را پسندید[۲] وخود این امر[۳] راپیش گرفته حلقهٔ یکرنگی وجانسپاری درگوش هوش کشید وشاهزاده عباس میرزا[٤] را درهمان ولایت برتخت سلطنت نشانده میرسیدعلی جبلعاملی که از سادات صلحاوفضلای زمان بود واز مشهد مقدسه بیرون آمده متوجه عراق بود به اتفاق بعضی ازصلحا قالیچهٔ سلطنت و پادشاهی آن شاه عالمیان را بدست خود انداخته[٥]، شاه عباس برآنجانشست[٦] و خطبه و[۷] سکه به نام نامی[۸] او خوانده صلحا واتقیا درهمان موضع به دعا اقدام نموده مضمون این ابیات ادانمودند. نظم[۹]:

خدایا به شاه ولایت پناه / که این شاه رادار از بدنگاه

بهرکار توفیق بادش دلیل / بود مصلحت بین او جبرئیل

فزون مدت عمرش ازهرچه هست / کلید درفتح بادش بدست

بکامش فلك بادگردون مدام / زمانش بدام[۱۰] و جهانش بکام

زمان باد یاروزمینش رهین / زهی چون من اورا زمان وزمین

در روز سعید[۱۱] ازشهورمنتصف سنهٔ مذکوره[۱۲] برجلوس سلطنت قرارگرفت واحکام ومناشیر[۱۳] به ولایات خراسان نوشته ازآنجا بسعادت واقبال به جانب مشهد مقدسهٔ منوره درحرکت آمدند. بعد از وصول بدان ولایت عرش مکان، احکام ورسل ورسایل نزد مرتضی قلیخان فرستاده اورادلالت[۱٤] نمودند[۱۵] که اطاعت امرپادشاه نموده[۱۶] به دستوردرسلك خانان وامرای عالیشان منخرط باشد. مرتضی قلیخان از اطاعت ایشان ابانموده درمقام مقاتله[۱۷] ومجادله درآمده ابواب جنگ وجدال رامفتوح [۳۲ ه] گردانیدو[۱۸] مدت[۱۹] سه چهارماه تمام نواب شاه عباس باامراولشگر بی حد و قیاس در حوالی طرق وحوض تونی[۲۰] که از باغات ومزروعات توابع بلده است نشسته، جنگ وجدل ویورش بسیار واقع شد نتوانستند ظفری برشهربند نمود[۲۱]. بالاخره از فتح آن مأیوس گشته به حوالی نشابور[۲۲] آمدند. مدتی به[۲۳] تسخیر نشابور[۲٤] اقدام نموده جماعتی از روملویان[۲۵] بسرداری درویش محمدخان ولدارس خان روملو که حاکم آنجابود مقاومت نموده قلعه نیشابور را ندادند. چون مقارن محاصرهٔ مشهد مقدسه[۲۶] قیادسلطان قاجار درمیانهٔ لشگر ترکمان به جنگ امرای شاملوی[۲۷] شاه جوان بیرون آمده بود، از معسکر ایشان گریخته به لشگرشاملویان پیوست ودرركاب ظفرانتساب شاهی به حوالی سبزوار

۱- م، ن: نهاد ۲- ب، م: پسندیده خود ن: پسندیده این امر ۳- م: امرا
٤- ب، ن: میرزا را برتخت. م: میرزا برتخت ۵- ب: انداخت
٦- ن: نظم شاه عباس چون به تخت نشست نقش ایران نشست وسخت نشست
۷- م: «و» ندارد ۸- م: ونامی ۹- ن: بیت ۱۰- ن: مدام ۱۱- م: سعد
۱۲- مز، م: مذکور ۱۳- ن: مباشیر ۱٤- ن: واطاعت امر ۱۵- م: «نمودند» ندارد
۱۶- ن: نموده که ۱۷- م: مقابله ۱۸- م، ن: «و» ندارد ۱۹- ب، م، ن: «مدت» ندارد
۲۰- ب: تونی وتحمید م: تونی وتحمید ۲۱- م: نموده
۲۲- م، ن: نیشابور ۲۳- مز: «به» ندارد ۲٤- م، ن: نیشابور
۲۵- ب: رمویان ۲۶- ن: مقدس ۲۷- مز: «شاملو» ندارد

آمده بازسبزوار را از تکلویان گرفت ودرآنجا رحل اقامت انداخت.

چون[1] سبزوار واسفرایین وترشیزوسایر ولایات خراسان، سوای مشهد و نیشابور مسخر اولیای دولت قاهرهٔ عباسیه[2] شده ازآن حدود کوچ بر کوچ متوجه هرات شدند، مرتضی قلی [خان] مسرعان رونده ازپی ایصال این خبر به درگاه معلی فرستاد. این اخبار وحشت آثار در ییلاقات[3] بر کشاط وبازارچایی[4] به اردوی کیوان پوی رسید. حکم قضا جریان عزاصدار یافت که امرای ترکمان وتکلو[5] به سرکردگی محمدخان متوجه خراسان شوندودر مشهد مقدس به مرتضی قلی خان و امرای شاهی سیون[6] پیوسته در دفع ورفع آن جماعت کوشند. محمدخان ترکمان واسمعیل قلی سلطان شاملو وقورخمس سلطان[7] و اردوغدی خلیفه و اکثر از ترکمانان وتکلویان ازاردوی همایون جدا شده، هریک به الکای خود آمده زمستان را درالکای خود نمودند وترتیب قشون و لشگرهای خود داده بعد از نوروزئیلان ئیل، بالتمام[8] در حوالی ورامین جمعیت نموده متوجه خراسان گشتند واردوی همایون که[9] در ییلاقات بازارچایی وگوگجه[10] دنگیزبودبه حوالی گنجه و گرجستان آمده، آن[11] زمستان را درآن حوالی گذرانیدند.

وهم دراین سال، میرزاشکرالله که وزیر خراسان بود، چون بواسطهٔ[12] مخالفتها درخراسان تمکنی[13] نیافت، در[14] ییلاق اشکنبربه اردوی معلی آمد وتولیت مشهدمقدس به اوشفقت شده متوجه عراق گشت واز عراق چون به دامغان رسید، درآنجا توقف کرد وازبیم غوغای امرا پیشتر[15] نتوانست رفت وهم درآنجا به عالم بقارحلت نمود. وهم[16] دراین سال، ابراهیم سلطان ازقم بالشگر آراسته به درگاه معلی آمد ودر حوالی گوگجه دنگیز[17] به اردوی همایون ملحق شد. وهم دراین سال، حکومت گیلان رابه سلمان خان پسرزادهٔ عبدالله خان استاجلو داده، سیدحسن فراهانی[18] را وزیراوساختند. ایشان به گیلان رفته، چیزی[19] نساختند. وهم در اواسط این سال طاعون ووبا در بلادآذربایجان وبعضی ازایروان شایع شد چنانچه روزی در دارالسلطنهٔ قرب دویست سیصد[20] نفر می رفتند[۴۳۵] ودراین سال قریب به شش هزار کس ازتبریزومتفرقهٔ ولایات[21] آذربایجان در تبریز رحلت نمودند. وهم در اواخر این سال به طریق معهود لشگر تاتار از دشت قبچاق وراه دربند به الکای شروان

۱ـ م،ن: چون اسفراین ب: چون واسفراین ۲ـ ب: عباس. ن: شاه عباس
۳ـ ن: ییلاق ۴ـ ب: جاهی. م: چاهی. ن: جای ۵ـ م،ن: تکلویان
۶ـ م،ن: «سیون» ندارد ۷ـ م: «سلطان و» ندارد ۸ـ مز: باتمام
۹ـ ن: «که» ندارد ۱۰ـ م: کوکنجه نکیرن: گوگچه تنکر ۱۱ـ م: «آن» ندارد
۱۲ـ م،ب،ن: «بواسطه» ندارد ۱۳ـ ن: تمکینی ۱۴ـ ن: ازآنجا بدامغان
رسیده درآنجا توقف کردم: وازآنجا بدامغان رسید ۱۵ـ ب: پیشتر ۱۶ـ ن: وقریب
به شش هزار کس ازتبریز متفرقهٔ ولایت آذربایجان در تبریزرحلت نمود ۱۷ م: بکتر
۱۸ـ م: فرهانی ۱۹ م،ب: «چیزی» ندارد ۲۰ ب،م: وسیصید ۲۱ـ ب: ولایت

آمده شروع در نهب وغارت واسر[1] مردم آن ولایت نمودند، چون اردوی معلی در حوالی گنجه و گرجستان بود، بعضی امرا به مدد امرای شروان وقراباغ فرستاده[2] از آب کرعبور نموده در شهر ذی‌حجه میانهٔ لشکر تاتاروامرا در حوالی شماخی محاربهٔ عظیمی دست‌دادولشکر ظفر اثرغالب آمده،لشکرتاتار شکست‌یافت‌وغازی‌گرای‌خان که برادر عادل‌گرای‌خان- که‌سابقاً گرفتار شده‌بود-[3] گرفتار شده،بدست غازیان درآمد وبقیةالسیف لشکرتاتارخایفاًخاسراً از ولایت شروان گریخته بدشت قبچاق ومقام خود مراجعت‌نمودند. امرای‌ظفر شعارکه این‌فتح نامدارکرده، غازی‌گرای خان را برداشته ازشروان در سیدانجک به اردوی همایون ملحق شدند وغازی گرای خان را به‌سجدهٔ‌اشرف آورده، مقررشدکه اورا به‌قلعهٔ الموت برده نگاه دارند دراین باب‌فتحنامجات نوشته به‌اقصاو اکناف[4] ممالک محروسه فرستادند.

وهم دراین‌سال‌خلیل‌خان افشار حاکم[5] کوه‌گیلویه که‌از دارالسلطنهٔ تبریز به‌قصدودفع قلندرشبیه ونظیر شاه‌اسمعیل که‌دعوی سلطنت می‌نمودبه کوه‌گیلویه رفته تاب مقاومت اونداشت رعیت[6] ولشکر ازوبرگشته مشارالیه رانیز[7] به‌قتل آوردند والکای کوه‌گیلویه بی‌مانع‌ومزاحمی[8] به‌تصرف قلندر درآمده،حکم وفرمان او درآن نواحی اجرای تمام یافت. وهم درآن سال‌پیره[9] محمدخان استاجلو که‌درزمان شاه‌جنت‌مکان مقیدومتورع[10] ومسئله‌دان‌بود، بواسطهٔ‌شرب‌خمر[11] و ضعف آن به عالم جاودان انتقال نموده[12] جای اورابه پسرش پیره[13] مرادخان[14] عنایت فرمودند و دراین‌سفر[15] امیرخان مرخص‌شده[16] به‌دارالسلطنهٔ تبریز آمد وامرای ایروان خصوصاً محمدی‌خان تخماق به‌الکای خود مراجعت نمودند. مشارالیه قرب[17] ده‌هزار سوار به‌اردوی‌معلی آورده‌بود.

ذکر وقایع سنهٔ تسع و ثمانین و تسعمایه

نوروزئیلان‌ئیل این‌سال روزشنبه[18] پنجم شهر صفرسنهٔ‌مذکوره شاه‌کامیاب وشاهزادهٔ عالمیان‌ماب[19] باامرای عظام ووزرای کرام‌در موضع‌سیدانجک‌نوروز نموده به‌جشن‌وصحبت‌مشغول گشتند وتمامی امراو[20] مقربان به‌پای بوس[21] اشرف‌اعلی وشاهزادهٔ خورشیدلقا سرافرازگشتندورای عالم آرای به‌قرار مهمات‌گرجستان تعلق‌گرفته[22] چند روزی در سیدانجک توقف‌کرده[23] ازآنجا به‌اخستاباد‌گرجستان آمده از آنجابه‌زکم آمده اردوی همایون در آنجا توقف فرمود[24] و مسیب خان شرف‌الدین اغلی[25] سرکردهٔ لشکر ظفر اثرنموده[26] اکثرامرای ترکمان‌وتکلو، مثل‌ادهم[27]

۱-م،ن: سیز ۲-ن: فرستاد ۳- ب،ن: «بودگرفتارشده» ندارد. م: «بود» ندارد
٤-م،ن: اکراف ٥-ن: حاکم‌آنجا ٦- م: لشکرورعیت ۷-ن: «نیز» ندارد
۸-ن: مزاحمتی ۹- ب،ن: پره ۱۰-ن: مورع ومسیله‌وان ۱۱-مز: خمز
۱۲-ب،م،ن: نمود ۱۳-ب: پره ۱٤-ب،م،ن: خصوصاً عنایت ۱٥-ن: صفر
۱٦-مز: شد ۱۷-م: قریب ۱۸-ن: سه‌شنبه ۱۹-ب،م،ن: «ماب» ندارد
۲۰-ن: «امرا» ندارد. مز: «و» ندارد ۲۱-م،ن: پابوس ۲۲-م،ن: گرفت ۲۳-ب،م: کرده‌و
۲٤-م: فرموده ۲٥-م: «اغلی» ندارد. ۲٦-مز،ن: نمود
۲۷-ن: ابراهیم

سلطان‌وغیرذالک را روانهٔ گرجستان کرده، مقرر شد که دختران‌سلاطین آنجا را ازسلطان‌محمودخان ولدلواصات[1] خان واز الکسندرخان ولدلوندخان جهت‌شاهزادهٔ[۵۳٤] خورشیدلقا، سلطان[2] حمزه میرزا خواستگاری‌نموده، پسران ایشان نیز به‌دستور قدیم به‌درگاه‌معلی‌آمده، در ملازمت رکاب ظفر انتساب بسر برند. بعد ازوصول امرای عظام مذکوره به الکای‌گرجیان، سلطان‌محمودخان مشهور به سیماوون‌کمر اطاعت وانقیاد برمیان جان بسته ولدخود لواصات[3] میرزا که درعین حسن‌وخوبی‌بودو[4] این بیت درشان اوصادر[5] بلکه واردگشته بود، شعر:[6]

بوی پیراهن یوسف‌زجهان‌گم‌شده‌بود عاقبت سرزگریبان توبیرون آورد

اورا باهمشیره‌اش که‌گوهری‌بود[7] دربرج عفت ونزاهت[8] باتحف‌وهدایاتسلیم امراکرده، امرا ایشان رابه‌اعزاز واکرام تمام به‌درگاه‌گیتی پناه فرستادند[9]. در شهر شعبان سنهٔ مذکوره زهره‌و قمر رابه‌زکم آورده غریواز نظارگیان[10] لواصات میرزا برآمده حکایت حسن‌آن[11] بت‌کافرکیش برزبانها افتاده[12] همه‌روزه از[13] آمدوشد او به‌درخانه ازدحام تمام‌تماشائیان[14] وهجوم خلایق می‌شد. این رباعی‌در باب‌وی از نتایج طبع وقادنواب سیادت‌وصدارت‌پناه‌عالیجاه[15] بدیهه‌سرزد[16]. نظم[17]:

زنارعیان زرلف عنبر بویت محراب‌نمایان زخم ابرویت
اقراربدین حسن‌خداداد آرند بینندچوکافرومسلمان‌رویت

شاه‌کامیاب پسر ودختر مذکور رابه‌شرف اسلام سرافراز ساخته ازکیش کفرونامسلمانی بیرون آوردو[18] (دختررابه‌حبالهٔ‌نکاح شاهزاده‌خورشیدلقادرآورد[19]). امرای عظام معاملهٔ اسکندرخان‌را پیش کشیده، وی درمقام‌فریب[20] بوده، دختر وپسر رابه‌آسانی تسلیم نمی‌کردوروز بی‌گذرانید. این‌خبرکه به‌پایهٔ سریر[21] اعلی رسید، عرق تعصب‌اقبال‌پناه اعتمادالدوله‌میرزاسلمان درحرکت آمده، دراواخر شهر رمضان‌سنهٔ مذکوره[22] ازز کم‌به‌اتفاق امرای‌عظام درخانه، مثل قلی‌سلطان قورچی‌باشی افشار وشاهرخ‌خان مهردار ذوالقدروپیره مرادخان‌وسایر امراومقربان متوجه گرجستان شد[23] وازآب‌کرگذشته به‌قسق که‌تختگاه‌سلاطین‌گرجستان است نزول نمود وسیماوون‌خان وسایر امرا وارکان‌دولت ایشان به‌ملازمت‌اعتمادالدوله وامرای عظام‌شتافته، تحف‌وپیشکش‌فرستادند. الکسندرخان چاره در فریب ندید مسئله تسلیم‌کردکستندیل[24] میرزا پسر خود راکه درسن[25]

۱- ن:لوارصاب ۲- م:«سلطان»ندارد ۳- ن:لواصاب ٤-مز،م،ن:«و»ندارد
۵- ب،ن: صادرگشته‌بود ۶-ن: بیت ۷- ن: «بود»ندارد ۸-ن: نزهت
۹- ن:آوردند ۱۰- م: نظاره‌کنان ۱۱- م:«آن»ندارد ۱۲-ن:افتاد
۱۳- ب،م،ن:در ۱٤- مز:تمام‌شایان م:تماشاچیان ۱۵- ب،م،ن:عالیجاهی
۱۶-ب،ن: زده ۱۷-م:ندارد ۱۸- ب،م:«و»ندارد
۱۹-م: بین‌الهلالین را ندارد ۲۰-ن:قریب ۲۱-م،ن:سریرخلافت‌مصیر
۲۲-مز،ب،ن:مذکوره ۲۳-ن:شدند ۲٤-ن: کشدیل ۲۵- م:دراین‌سن

دوازده سالگی بود با همشیره‌اش[1] تسلیم نمود وخراج برگردن گرفته هرساله مبلغ دوازده هزارتومان مقررنمود که واصل ارباب حوالات[2] دیوان اعلی گرداند[3]. اقبال پناه اعتمادالدوله میرزاسلمان مهمات گرجستان را حسب الاراده سامان[4] داده، یک کوچ بیرون نشست. چون همگی[5] از اردوی همایون برغدغن تمام احکام واخبار درباب آمدن مشارالیه وامرا می‌رسیدوخاطر متوجه سفرخراسان بود، اعتمادالدوله درهمین منزل خلعت پادشاهانه ازکمر خنجر وشمشیروزین[6] مرصع وجیقه[7] واسب وبالاپوش طلادوزسمور به سیماوون خان[8] داده سایرمردم (آنجا به نوازشات ممتاز ساخته، [۵۳۵] چون نقرس ومفاصلی داشت، درمحفه قرارگرفته ازآنجا)[9] کوچ کرده شب به کنار آب کرفرود آمدند وصباحش که اول ماه ذی‌قعده بود یکجلو[10] رانده تا اردوی[11] همایون آمده[12] به شرف پابوس نواب کامیاب اعلی وشاهزادهٔ خورشید لقاسرافرازشدو کستندیل میرزاولدالکسندرخان راکه[13] آورده بود، اورا به ادهم سلطان ترکمان سپردند که قلعه اوبوده[14] محافظت اونماید.

ذکربعضی ازوقایع که درین سال واقع شده و[15] فرستادن ابراهیم سلطان به ایلچیگری به جانب روم نزدسلطان مرادخان

سابقا مذکور شد که عثمان کمر عداوت قزلباش وگرفتن الکای ایشان برمیان بسته، باخود قرار داده بود که تادم واپسین آلودهٔ این وبال واندودهٔ این عقاب ونکال باشد. چون از شکست شروان[16] فارغ شده، یکچنداوقات دردربند صرف نموده[17] اسیران قزلباش وغنایم وجمعیت و اسباب آن طایفهٔ حق ناشناس راجمع آورده خواست که[18] اینها رابه نظر خواندگار[19] درآورده دیگرباره در باب آمدن به الکای ایشان مرخص گردد.[20] وی این جمعیت رابه نظر انورپادشاه روم درآورده کمال تحسین یافت ودرباب لشکر قزلباش والکای ایشان مضمونی[21] چندخاطرنشان نموده آن جماعت را به حرکت درآورد.

وهم دراین سال، چاووشی چند ازبکلربیگی ارزروم[23] ووان وزکم به پای بوس اشرف اعلی سرافراز شده[24] از سنان پاشا که وزیراعظم بودو[25] میل به جانب قزلباش داشت، اشعاری[26] در فرستادن ایلچی شده بود که چون عثمان پاشادرسیانه مفسداست ایشان ایلچی روانه گردانند، شاید که خواندگار برسرشفقت آمده، گوشی به سخنان واهی عثمان پاشانتماید[27]. وهم دراین سال

۱-م: «همشیره‌اش» ندارد ۲-ن: جوالات ۳-ب،من: نماید ۴-ب،م: سامان به کوچ ۵-م،ن: «همگی» ندارد ۶-ب: زرین ۷-ب،ن: جقه
۸-ب،م،ن: «خان» ندارد ۹-ب،م،ن: بین الهلالین را ندارد ۱۰-ن: بکنجکو
۱۱-م،ن: باردوی ۱۲-ب،م،ن: آمد ۱۳-ب،م،ن: «راکه» ندارد
۱۴-ن: بود ۱۵-ب،ن: «و» ندارد ۱۶-ن: شیروان ۱۷-مز: نمود
۱۸-م،ن: «که» ندارد ۱۹-ن: خوندگار ۲۰-ن: گرددو ۲۱-ب،م،ن: مضمون
۲۲-ب،ن: درآورد ۲۳-مز: ارض روم ۲۴-ب،م: گشته ۲۵-ب،م: «و» ندارد
۲۶-م: اشعار ۲۷-ب: نماید

از ارز روم[1] لشگر به‌جانب ایروان آمد، ذخیره باباقی مصالح و[2] ضروریات قلعه آورده، قلعه قارص که سرحد بود میان الکای خواندگار[3] و سلاطین صفویه و چندمدت خراب‌وبیات[4] افتاده‌بود، اتمام آن حسب‌المرام داده لشگر وذخیره باتوپ[5] وتفنگ در آنجا گذاشته[6] مراجعت نمودند. چون این‌خبربه بگلربیگی[7] ایروان که محمدی‌خان استاجلو باشد رسیدوبیمناك[8] و هراسان مکرراً حقیقت به‌پایهٔ سریراعلی عرضه داشت‌نمود[9] و خود قوت ویارای رفتن ومنع آن‌جماعت‌از ساختن قلعه نداشت، بالاخره همگنان مصلحت در آن دیدندکه ابراهیم‌سلطان ترکمان که به‌مزیدعقل و دانش ووفورتدبیر وصلاح ازاقران ممتازوسرافراز بود، به‌سمت‌خانی سرافرازگشته به ایلچیگری به‌جانب روم رودوحقیقت به‌مسامع عزوجلال آن پادشاه صاحب‌اقبال رسانیده،سنان پاشا[10] وزیراعظم راواسطه[11] سازد شایدکه منازعه دیگر باره به‌صلح‌منجر شده[12] این جنگ ونزاع ازمیانه برخیزدو مسلمانان رفاهیتی پیدا کنند[13] وچون معاملهٔ‌خراسان وخبر پادشاهی[14] شاه‌عباس درمیان بودو[15] بالضروره نواب اشرف‌اعلی رابه‌جانب خراسان می‌بایست‌رفت،صلاح [۵۳۶] در فرستادن ایلچی دیدندکه تا رفتن اوبدانجا به‌خراسان‌وکفایت‌کار ایشان لشگر رومیان‌به آذربایجان وایروان نیاید[16]. غافل ازآنکه:[17]

ماسی‌گوئیم ودیگران‌سی‌گویند　　بیرون زارادهٔ توچیزدگراست

درشهر رمضان سنهٔ مذکوره درموضع زکم مهمات ابراهیم‌خان را سامان داده خلعتهای فاخر[18] به‌او شفقت‌کردند واورا مرخص ساخته روانه‌گردانیدند وازجمله کتاباتی‌که به‌مشارالیه تسلیم نمودند کتابت وزیراعظم‌پاشاست‌که اقبال‌پناه اعتمادالدوله میرزاسلمان درمجلس خاتون‌به‌خط خود کتابت‌کرده[19] تسلیم نمود صورت آن[20] ثبت شد:

«تاسنان[21] قلم و[22] قلم‌سنان‌بانی مودت ووداد وقامع[23] کدورت‌وفسادباشندذات فرخنده صفات ووجود فایض[24] الجود کثیرالخیروالاحسان،جلیل‌القدروالشان، معالی جناب،صدارت مآب، ناهج مناهج سلطنت‌عظمی، ناظم مناظم‌خلافت‌کبری،کفیل‌مصالح العالم، بدرجمهورالامم، صاحب السیف‌والسنان[25] آمران[26] الله یامربالعدل‌والاحسان،صاحب‌آیات[27] الشجاعة والایاله، ناصب رایات

---

۱ مز،ب،م: ارض روم　۲- م: «و» ندارد　۳- ن: خوندگار　۴- ن: نبات
۵- ب،م،ن: تاب　۶- م،ن: «گذاشته» ندارد　۷- م: بیگلربیگی
۸- ب: وهمناك. ن: ومکرراً　۹ ب،م: نموده　۱۰- مز: پاشاه. ب: پاشای
۱۱- ن: واسط　۱۲- ن: انجامیده　۱۳- ن: کند　۱۴- ب،: پادشاهی عباس. ن: عباس میرزا
۱۵- ب،ن: «و» ندارد　۱۶- ن: نیامد　۱۷- ن: بیت
۱۸- م: فاخره　۱۹- ن: «کرده» ندارد　۲۰- م،ن: این　۲۱- م،ن: باسنان
۲۲- ن: «و» ندارد　۲۳- ن: وقایع　۲۴- م،ن: فایض کثیرالخیر
۲۵- ن: والامنان　۲۶- ب: امرآن　۲۷- ن: الایات

العظمه والجلاله، ناشرصحایف الرأفة[۱] فی العالمین، باسط اجناح الرحمه[۲] علی رؤس المسلمین ، صدر [بلندترقدرولاة] انام، سردار بااقتدار عساکر اسلام، المستفیض من راسه نور[۳] النیرین، المستخفض عند قدره القدیر[۴] قدرالفرقدین، سلطان اعاظم[۵] الورزافی الافاق، مستخدم الامراء بالاستحقاق، وسیلهٔ ظهور صلاح المسلمین، وذریعهٔ سرور وفلاح عالمین، المستفیض بعنایت الملک المستعان، و المختص بلطایف[۶] الطاف الرحیم الرحمان، سیفاً لمعارک الصدارة والوزارة والشجاعة والجلالة والحشمة والابهة[۷] والعز والاحسان والرأفة والامتنان، سنان پاشا سبب صلح وصلاح پادشاهان حوزهٔ اسلام وباعث فوز وفلاح حاسیان شریعت حضرت سیدالانام علیه وآله واحبائه افضل الصلوة واکمل السلام ووسیلهٔ رفاه خواص وعوام بادبالنون والصاد.

«بعد از تشیید[۸] قواعد خدمات مخالصت سمات و تأکید معاقد تسلیمات مصادقت آیات تصویر ضمیرمنیر خورشید تنویروتکوین خاطر خطیر فیض تأثیر عمدة الاماجد[۹] والاکارم عمر چاووش زیدقدره ورفعته[۱۰]، حسب الامر برفاقت چندنفر از قورچیان ومهمانداران به شروان فرستاد[۱۱] و در شابران ملاقات بگلربیگی[۱۲] وامرای شروان بعد ازطی مراحل ومنازل واطلاع برحقایق اعالی[۱۳] واسافل آن دیار نموده پیش جناب ایالت مآب صدارت قباب عثمان پاشا حفظه الله تعالی ممن یشاء رفته بخیر معاودت نمود وبه ملازمت عالی مشرف می گردد او داند وخدای او آنچه دید، وشنیده باشد خواهد گفت. حسب الصلاح والوعد، (ایالت وامارت پناه حکومت دستگاه ظهیرالایالة و الحشمة والرفعة والتمکین)[۱۴] ابراهیم خان ترکمان که پدر برپدر ازامرای بزرگ وبه شرف خویشی و ارتباط شاه جهان پناه مشرف ومباهی اند، برسم[۱۵] رساله واظهار حقوق [۵۳۷] نمک وخدماتی که شاه جنت مکان علیین آشیان نسبت به پادشاهان زمین وزمان خداوندگار عالمیان مالک ربع مسکون ثانی سکندر و[۱۶] فریدون، خدیوارض بالطول والعرض، والی خطهٔ خاک من السمک الی السماک و پدر جنت مقر فردوس بارگاه رضوان اشتباه عالمیان پناه بجاآورده وتا از سلطنت وجهانداری وشاهی وشهریاری اثری برصفحهٔ روزگار خواهد بود، ازآن[۱۷] خدمت ونیکوئی که آن پادشاه غفران پناه نسبت باآن[۱۸] اعلیحضرت سلیمان مکان، فرمان فرمای زمین وزمان، اعدل واعلم آل عثمان کرده خواهند گفت به عز[۱۹] عرض اعلای عاکفان آن آستانهٔ سپهراعتلا رساند. عالم مدارا، سردارا، خورشید وقارا، مخدوما، دگر گنجایش سخن وعبارت آرایی درمیان آن سلسلهٔ جلیله ـ که منتهی به خاندان رسالت وامامت می شود وثمرهٔ شجرهٔ ولایت وکرامتند وآن خاندان[۲۰] عالیشان ثریامکان که واسطهٔ امن وامان ورابطهٔ آسایش

۱ـ ن: الراقبه ۲ـ ن: الرحمیه ۳ـ ب،م: نورالنیران المستحفظ. ن: نورالنیران تستحفظ
۴ـ ن: التقدیر ۵ـ ن: الاعاظم ۶ـ ن: بطایف ۷ـ م: والتحیه
۸ـ ب،م: تشید ۹ـ م: اماجد ۱۰ـ ب،م: رفعة ۱۱ـ ب: فرستاده
۱۲ـ بیگلربیگی ۱۳ـ ب،م: اعلی ۱۴ـ ن: بین الهلالین راندارد
۱۵ـ ن: «برسم» ندارد ۱۶ـ م: «و» ندارد ۱۷ـ ن: «آن» ندارد
۱۸ـ م: بآن ۱۹ـ ب: بعرض عرض ۲۰ـ ب،ن: «خاندان» ندارد

عالمیانند نمانده[1]. مدتی مدید وعهدی بعید[2] اعلاحضرت جنت‌مکانی[3] علیین آشیانی[4]، شاهسلیمان‌جاه‌فلک بارگاه، ثانی اسکندر ذی‌القرنین[5]، سلطان‌البرین[6] وخاقان‌البحرین خادم الحرمین الشریفین، اسکنه‌الله[7] فی اعلی غرف‌الجنان، به‌عزم ایران‌عنان توجه معطوف به‌این حدود فرموده بعدازتکرار اسفاروآمدن به‌این دیاروسفک دماء ونهب بلادوقراء[8] خرابی لشکروتموج بحار[9] شور وشر، برآن پادشاه عالمپناه ظاهرشد که‌وزرووبال[10] از نفع‌وفایدهٔ دنیوی واخروی بیشتر است‌دانسته‌ازبی‌لطفی وکم‌شفقتی گذشته، پادشاه جنت مکان علیین‌آشیان طریقهٔ صلح‌وصلاح وشیمهٔ‌فوزوفلاح مرعی داشتند. تاآنکه قضیهٔ‌سلطان‌بایزید وآمدن پنج‌پسر اوبه‌میان[11] آمد. باآنکه کسر حرمت مهمان مذموم است، آن پادشاه‌غفران پناه به‌محض‌محبت‌ودوستی باپادشاه سلیمان‌جاه، سلطان‌السلاطین فی‌الافاق[12]، اعظم‌القیاصره[13] والاکاسره[14] بالارث[15] و[16] الاستحقاق، مالک‌رقاب‌الامم، مولی‌الملوک‌فی العالم، المستغرق‌فی بحارغفران‌الملک‌العلیم‌المنان، سلطان‌سلیم‌خان و آنکه مملکت وتاج وتخت سلیمانی آن پادشاه فردوس بارگاه وبعداز ارتحال آن‌وارث[17] ملک سلیمان به‌عالم جاودان[18] این سلطنت عظمی[19] وخلافت کبری‌ابقاء[20] الله‌بقائه‌ببقاءالدینا دراین‌خاندان عالمیان امان، نسلابعد نسل[21] وفرعاً‌بعداصل[22] مخلدومستدام‌ماند، سلطان‌بایزید وپنج‌پسر را چنانکه استماع فرموده‌اند به‌ایالت مآب‌شوکت قباب خسروپاشا، باحقیقت‌ومروت ووفا تسلیم فرمودندورنگ‌زنگ از آینهٔ دولت جهان بسطت[23] آل‌عثمان به‌صیقل این خدمت زدودند وپادشاه سلیمان مکان‌علیین آشیان والی‌معمورهٔ عالم، اقدم‌سلاطین بنی‌آدم‌جلد وی جایزهٔ آن تفقدات‌شاهانه‌چنانچه‌بدولت‌می‌دانند[24] فرمودند وعهدنامچه به‌دست‌خط مبارک مؤکد [۵۳۸] به‌قسم درباب صلح نسلابعدنسل ارزانی داشتند که حالیاتعویذجان وحرزامن‌وامان طایفهٔ قزلباش است ونمودار یکی ازکتابات که آن اعلیحضرت جنت حضرت[25] خلدآشیان به‌خط مبارک‌ومهرانگشتری[26] دست‌اشرف درعذرخدمات‌شاه جهان مزین‌فرموده‌اند، بایکی از عهدنامه‌های والدماجد خلدسریرآن پادشاه زمین وزمان فرمان‌فرمای ممالک جهان خداوندگار تمام عالمیان مرادبخش‌شاهان‌جم‌اقتدار، اعدل واعظم‌سلاطین روزگار که[27] مزین به‌خط ومهراشرف‌اعلی نموده‌اندبه‌سندفرستاده[28] که‌آن وزیربی‌نظیر صاحب‌تدبیر درهنگام مجال آنها رابه‌نظر[29] خورشید منظرخاقان بحروبروپادشاه هفت‌کشور رسانند که انشاءالله

١-ن: نمانده‌و ٢-ب،م،ن: عهدبعید ٣-ب،م،ن: مکان ٤-ب،م: استان
٥-ن: ذوالقرنین ٦-ن: الدین ٧-ب،م،ن: «الله» ندارد ٨-ن: «قراء» ندارد
٩-ن: ابحار ١٠-ن: درزرووبال ١١-ب: عیان.ن: واعیان
١٢-ن: والافاق ١٣-ن: القیاثره ١٤-م: الاکاثره،ن: الاکاثر ١٥-ن: باالارث
١٦-ب،م: «و» ندارد ١٧-مز: ووارث ١٨-ب،م،ن: جاویدان ١٩-ب،م،ن: عظیم
٢٠-ب،م: ابقاءالله ٢١-ب،م،ن: نسلا ٢٢-م: اصلا ٢٣-ب،م،ن: به سلطنت
٢٤-م،ن: می‌داند ٢٥-ن: «خبت‌حضرت» ندارد ٢٦-ب،ن: انگشتر
٢٧-ن: «که» ندارد ٢٨-ن: فرستاد ٢٩-ب،م،ن: به‌نظراشرف

تعالی بعد از مطالعه وملاحظهٔ آن، ملاطفات ومزاحمات دریای رحم وشفقت آن صاحب سعادت و مروت به جوش آمده، تجویز نقص عهد پدران علیین مکان وپادشاهان فردوس آشیان ننموده به چند قلعهٔ خراب بی نان وآب که خود به دولت معلوم دارند که درین دوسه[۱] سال مرسوم ومعیشت وباروط وضروریات آن از خزانه پادشاهی داده‌اند ویک دینار نفع وفایده به پادشاه اسلام وخداوندگار جمیع انام نرسیده به این خاندان جلیل الشان ـ که صاحب خدمت وانکند[۲] مضایقه نفرمایند و مملکت موروثی[۳] نواب کامیاب سپهرجناب، مالک رقاب اشرف اعلی را باطایفهٔ جلیل القدر قزلباش داخل ممالک محروسه وعساکر منصورهٔ خود شمارند که به مال ولشگر وخدمت بعد از اطمینان خاطر به عنایت شاهانه اصلامضایقه ندارند کافهٔ عباد وسایرسکنهٔ اسصار و[۴] بلاد جانبین[۵] به برکت آن مروت ومرحمت چنانچه پیش ازاین روی نیاز بر زمین دست دعا برآسمان داشته، دعای بقای دولت وسلطنت پادشاهان اسلام وحامیان شریعت خیرالانام علیه وآله واحبائه افضل الصلوة والسلام از ملک متعال وقادر ذوالجلال می خواستند ازپیش بیش خواهندهٔ این دعا از درگاه جل وعلا باشند و چنانچه مکرراً از جانب آن دستوراعظم وکفیل مصالح عالم اعمال ناصواب اسمعیل میرزا ـ عفی عن[۷] سیآته ـ که روکش[۸] سانموده‌اند، باعث نقص عهد وانتقام از دیگران نسازند که کاتبی[۹] که از دیوان آلهی نشان اعمال بندگان به توقیع رقم «ولاتزر وازرة وزر اخری»[۱۰] مزین باشند گناه دیگری از دیگری نتوان طلبید وانتقام برادر را[۱۱] ازبرادر نتوان خواست[۱۲] وازآنجا که غایت عقل ودانایی آن سلطان اعاظم الوزرا ومخدوم اماجدالامراست که زیاده ازاین چراغ حیله ودروغ ایالت‌مآب صدارت قباب[۱۳] عثمان پاشا درمجلس پادشاهی ومحفل نامتناهی نور دهد چه خدا آگاه وگواهست که بعد از[۱۴] وزرو وبال[۱۵] واسیرشدن پنجاه هزار مسلمان بالغ وغیربالغ واحراق مصاحف[۱۶] مجید وکتب حدیث وانوار و مختار[۱۷] وامثله [۵۳۹] چیزی دیگر[۱۸] برای ولی نعمت خودحاصل ننموده، از ترس غضب پادشاهی، چهار دیوار دربند رابه الورقاضی لیغ جاومقام وقتل[۱۹] چندین هزار قزلباش بازنموده و می نماید وتادیگر چه دروغها عرض کند واین بنده پیرعاجز[۲۰] ناتوان را که سنین عمر از ستین گذرانیده ومنازل زندگانی را[۲۱] به سرحد دارالفنا رسانیده، بجرأت این گستاخیها[۲۲] از جملهٔ بی ادبان و گستاخان نشمرند که نمی خواهد که به سبب نفع قلیل، خیر[۲۳] کثیر به آخرت پادشاهان اهل اسلام برسد وخداوند تمام عالم وپادشاه کافهٔ[۲۴] بنی آدم به جهت این خرابیها که دیده وشنیده‌اند بادوستان

۱ـ ب، م، ن: سه سال ۲ـ ن: وافکندگی اند ۳ـ م: مورثی ۴ـ ب، م، ن «و» ندارد
۵ـ ن: ازجانبین ۶ـ ب، م: «و» ندارد ۷ـ ب، ن: عنه ۸ـ ب، ن: دوکس
۹ـ م: گاهی از. ن: کاتبی از ۱۰ـ سوره ۶ آیه ۱۶۴ ۱۱ـ ب: «را» ندارد ۱۲ـ م: خاست
۱۳ـ ن: جناب ۱۴ـ ن: بغیرازوبال ۱۵ـ م: «و» ندارد ۱۶ـ م، ن: مصاحیف
۱۷ـ ب، م، ن: «مختار» ندارد ۱۸ـ م، ن: دیگری ۱۹ـ ن: فعل ۲۰ـ ن: «عاجز» ندارد
۲۱ـ ن: «را» ندارد ۲۲ـ ب، م: گستاخی ۲۳ـ ن: خیری
۲۴ـ م، ن: «کافه» ندارد

موروثی ومخلصان صاحب حقوق خدمت وآنکه[1] درمقام نقض[2] عهود وکسر[3] ایمان پدران جنت بارگاه وپادشاهان فردوس خرگاه گردند. شعر[4]:

من امروز شرح المهای خویش   بگفتم تودانی وفردای خویش»

رایات عظمت وجلال بعدازفرستادن ایلچی[5] متوجه قشلاق[6] [ومقر] سلطنت گشت. شعر[7]:

تاجهان باد درجهان باشی   وزبدخلق دراماں باشی
در ظلال عواطف شاهی   امرفرما وکامران باشی

ابراهیم[8] اززکم، از اردوی معلی جدا شده از راه قراباغ وارسباربه دارالسلطنهٔ تبریز آمده، بعد از ملاقات امیرخان از راه وان متوجه گشت.

سابقا ذکر رفت که محمدخان ترکمان وشاملو وتکلوکه به مددمرتضی قلی خان به مشهد مقدس معلی رفته بودند، بعد ازوصول بدان کعبهٔ مامول ـ چون یک مدت درمشهد مقدس توقف ایشان واقع شد ـ بیشتر باعث خرابی وویرانی آن ولایت گردیدند واثر آبادانی[9] درباغات آنجا نگذاشتند وچون شاه عباس در دارالسلطنهٔ هرات متمکن بود، بعضی از امرای شاملو به رفاقت اردوغدی[10] خلیفه تا[11] حوالی جام رفته کاری نتوانستند ساخت.ازآنجا مراجعت کرده بازبه مشهد مقدس آمدند وازمشهد مقدس باجمعهم روانهٔ عراق گردیدند[12]. وهم دراین ایام، مرتضی قلی خان قنادیل آن سرکار فیض آثار برسبیل مساعدت به مبلغ دوهزارو[13] هشتصدتومان برداشته[14] تمسک سپرد[15] وخیلی از نقود وظروف وچینی آلات وجواهرآن سرکار را سادات مشهد مقدس وتحویلداران ومیرنظام کلانتر وسایر خدمه وفعله بردند وازمحصولات نیز چیزی بدان سرکار موهبت آثارعاید نشد.

چون امرای عظام واعتمادالدوله میرزاسلمان ازگرجستان به زکم آمدند، روز دیگر کوچ برکوچ متوجه دارالسلطنهٔ قزوین شدند،چون به گنجه رسیدند، چند روز درآنجا توقف کرده مهمات آنجا را باامرای آذربایجان وشروان ساخته به جانب دارالارشاد اردبیل[16] فرمودند. یک هفته درآن آستان عرش منزلت توقف کرده، دراینجاخبر فوت شاهزاده فاطمه سلطان خانم که درمنزل امیرخان بود وبه مرض دق گرفتار شده بود رسید. پرسش امیرخان نوشته کس به تبریز فرستادند. در هنگام برف وشدت سرما که قمر دربرج جدی بود ازآنجا بیرون آمده [۵۰٤] از راه طارم وخلخال تاحوالی

۱ـ مز: آنک   ۲ـ م،ن: «نقض» ندارد   ۳ـ م،ن: کثیر   ٤ـ ن: بیت
۵ـ ن: ایلچی و   ٦ـ مز: قشلاق وسلطنت   ۷ـ ن: بیت.ب،م: ندارد
۸ـ ن: ابراهیم خان   ۹ـ ب،م: اثرباداں   ۱۰ـ ب: اروغدی   ۱۱ـ م،ن: با
۱۲ـ ن: شدند   ۱۳ـ ب: «و» ندارد   ۱٤ـ ن: برداشته و   ۱۵ـ ب،ن: سپرده
۱٦ـ م،ن: نزول فرمودند

خرزویل آمده، کامران‌وکیل اولاد[1] جمشیدخان به پایهٔ سریر خلافت‌مصیرشتافته، پیشکش‌وتحف و هدایای بیشتری آورده، مهمانی که داشت قرارداده ، از آنجا رخصت انصراف یافت . اردوی کیوان[2] پوی متوجه دارالسلطنهٔ قزوین شده در روز یکشنبه چهارم شهرذی حجهٔ سنهٔ مذکوره نزول اجلال در دارالسلطنه واقع شد.

وهم دراین سال، چون امت بیک ساروشیخ[3] ذوالقدر که یوزباشی بود، به اتفاق طیب خلیفهٔ علمدار-که مشارالیه منتظرالایاله‌و[4] خانی دارالملک‌فارس بود- همیشه سردرپی علیخان حاکم آنجا نهاده، باشاهرخ خان حکایت‌عزل اورا درمیان‌نهاده بدین‌قرارگرفت که چون مشارالیه رابه‌درگاه‌معلی‌طلب فرموده‌اند بعدازآمدن‌اورا عزل کرده‌ایالت‌و[5] خانی‌شیراز رابدوعنایت‌فرمایند. امت بیک بواسطهٔ قبول این معنی همیشه تهدیدوتخویف‌به قتل اعتمادالدوله داده، موبی‌الیه بالضروره‌اذعان ایالت ومژدهٔ آن می‌داد احکام مطاعه[6] به‌غدغن هرچه‌تمامتر ازپی‌آمدن وحاضر شدن او بالشگر فارس در الکای‌گنجه وقراباغ صادرشده.مشارالیه‌بالشگر بسیار وجمعیت بی‌شمار ازشیراز به‌قصد سفرویساق گرجستان بیرون آمده‌تادر[7] دارالمؤمنین قم آمد واکثر از آقایان‌و اقوام اوکناره کرده، درکاشان توقف کرده بودند.باآنکه اکثر مردم اونیامده بودند، قرب دو سه‌هزار سوار همراه داشت[8]. چندروز بواسطهٔ احضار[9] آقایان درقم توقف کرده بعد از اجتماع ایشان قرعهٔ مشورت درمیان انداخته‌بایکدیگرتجدیدعهد مؤکد[10] به قسم نمودند[11] و قراربر مراجعت داده مهدیقلی‌بیک ولدشادی‌بیک‌ساروشیخ که‌از ملازمان‌خان‌بود ومرد زبان‌دان‌ودلاور بود[12] اورا پیشکش وتحف‌وهدایا داده[13] عرضه‌داشت کرد که قلندری که استیلای تمام برالکای کوه‌گیلویه یافته وازآنجا رایت سلطنت برافراشته خطبه وسکهٔ سلطنت‌به‌اسم خود کرده ومردم بروگرویده‌اند وخانه کوچ‌ذوالقدردرفارس بی‌صاحبند[14] واوارادهٔ تسخیر فارس (دارد ویقین است که چون اومتوجه آن حوالی می‌گردد به‌آسانی‌تسخیر آن‌نواحی می‌نماید)[15] وفارس‌ازدست بیرون می‌رود وآقایان ولشگریان بواسطهٔ فرزندان ومتعلقان همراهی نمی‌نمایند بالضروره از بلدهٔ قم مراجعت کرد که بعد از رفع قلندربهرجانب که‌مقرر دارندحاضرگردد[16] ومهدیقلی‌بیک با پیشکش وتحفه[17] در اواخر شهر رمضان درزکم به‌اردوی‌همایون ملحق گشته[18] عرایض‌وپیشکش راگذرانیده چون اقبال‌پناه میرزاسلمان و شاهرخ خان درگرجستان بودند وطهماسب قلی‌بیک و لدبزرگ علیخان درآن سفر همراه بود، حکم اشرف صادر شدکه مهدیقلی‌بیک باجمعی که[19] از شیراز آمده‌اند به‌گرجستان رفته به‌اسرا[20] ملحق‌گردند. امت‌بیک یوزباشی مقدمهٔ نیامدن‌علیخان وبرگشتن

۱-ب،م،ن: «اولاد» ندارد ۲-ب،م،ن: کیهان ۳-ب،م: وشیخ
۴-م: «و» ندارد ۵-م،ن: «و»ندارد ۶-ن: «مطاعه» ندارد
۷-ب،م،ن: «در» ندارد ۸-ب،م،ن: داشتند ۹-م،ن:حضار ۱۰-ن:موئد
۱۱-م،ن:نموده‌اند ۱۲-ب،م،ن: «بود» ندارد ۱۳-ن:فرستاد ۱۴-ن:«بی صاحبند»ندارد.م:مصاحبند ۱۵-م،ن: بین‌الهلالین راندارد ۱۶-م:گردید.ن:گردیده
۱۷-ب،م،ن:تحف ۱۸-ن:گشتند ۱۹-ب،م،ن:«که» ندارد ۲۰-ب:باامرا

اورا به‌عنوان یاغیگری و[۹۴۵] سرکشی خاطرنشان همگنان کرده، آن معامله بواسطهٔ سفر درعقدهٔ تعویق بود، تاآنکه درشهرذی‌حجهٔ سنهٔ مذکوره ـ که اردوی گیتی‌پناه در دارالسلطنه قرارگرفت ـ طهماسب‌قلی‌بیک وعلیخان راباقوام واتباع[1] گرفته مهدیقلی‌بیک راگرفتند[2] و[3] ایالت و خانی دارالملک فارس رابه‌امت‌بیک داده، اورا امت‌خان گردانیدندومشارالیه تقبل بیشتری به‌اعتمادالدوله‌وامرای درخانه کرده محمدباقردواتدار اعتمادالدوله راوزیر اوساختند و میرشاه میر که[4] مستوفی بقایا بود مأمورشد[5] که به‌جهت صونک‌علیخان وامرا و آقایان ذوالقدرهمراه رفته، آن خدمت به‌تقدیم رساند.

وهم دراوایل‌این سال، طاعونی‌درقم پدیدآمد که درمدت‌سه‌ماه قریب به پنج شش[6] هزارنفس ازذکورواناث‌وصغیروکبیر به‌مرض مذکور فوت شدند. چون در ولایت طاعون کمتر می‌شد، مردم در اوایل حال راه بدان نمی‌بردندآخر واقف‌گشته مردم شهر بالتمام متفرق‌شدند وهرکس به‌قریه و دهی‌پناه برده[7] عیال واطفال خود را صاحبی کردند. منشاء آنکه جمعی که به‌مرض طاعون در تبریز[8] فوت شده بودند ، رخوت ایشان را به قم آورده آن منشاء سرایت شدواین طاعون در اوایل سرطان که هواگرم شدبرطرف گشت و قبل ازین نبوده[9]. پنجسال در شهورسنهٔ اربع‌وتسعین‌وثمانمائه[10]. در زمان سلطنت سلطان یعقوب درقم طاعون‌واقع شده‌بودو قرب[11] دوازده‌هزارکس درآن زمان فوت شدند و بیشتر خرابی قم ازآن طاعون بوده[12].وهم‌در اواخر[13] این سال امرای شاملو و ترکمان که به خراسان رفته بودند مراجعت کرده به اردوی همایون پیوستند واخبار خراسان رابه‌نوعی معروض داشتند که‌بعدرفتن شاه کامیاب و شاهزادهٔ عالمیان[14] مآب‌چاره‌ای‌نیست.محمدخان‌واسمعیل‌قلی‌سلطان واردوغدی‌خلیفه وقورخمس‌سلطان به خلاع‌وتشریفات پادشاهانه سرافرازگشته، الکایی[15] که داشتند به‌دستور برایشان مسلم شدودر سلک‌خانان وامرا انتظام یافتند. وهم در اوایل شهرذی‌حجهٔ سنهٔ‌مذکوره، استیفای دفترشرعیات باوزارت دیوان الصدارة‌العلیة‌العالیه[16] به‌مؤلف این کتاب ازدیوان پادشاه‌معلی‌القاب‌مفوض‌شد.

گفتار دروقایع سنهٔ تسعین[17] وتسعمایه

نوروزیونت‌ئیل، روزیکشنبه‌شانزدهم شهرصفر، شاه کامیاب وشاهزادهٔ عالمیان‌مآب در ایوان چهل‌ستون دارالسلطنهٔ[18] قزوین نوروز راگذرانیده به‌عیش و فراغت اشتغال نمودند.

۱ـ ب،م،ن: توابع ۲ـ ب،م: گرفته ۳ـ ن: «و» ندارد ۴ـ م،ن: «که» ندارد
۵ـ ب،م،ن: بوده ۶ـ ب،م: پنج‌وشش ۷ـ مز: بردند ۸ـ ن: قزوین
۹ـ ن: نبودو ۱۰ـ م،ن: ۷۹۴ ۱۱ـ م: قریب ۱۲ـ ب،ن: بود
۱۳ـ مز،ب: «اواخر» ندارد ۱۴ـ ن: عالمیان‌مآب ۱۵ـ م: الکا ر
۱۶ـ ن: «العلیة‌العالیه» ندارد ۱۷ـ ب: تسع‌وثمانین‌وتسعمائه ۱۸ـ م: دردارالسلطنه

اعتمادالدوله‌میرزاسلمان چون استقلال تمام در مهام ممالک وانام یافت، به‌خاطرش گذشت که صبیهٔ خود صفیه خانم راکه درسن‌ده سالگی بود به‌حبالهٔ نکاح شاهزادهٔ خورشید منظر،سلطان حمزه‌میرزا درآورده، درمقام پیش آوردن آنشاهزاده بوده[۱]، فارغ‌البال باشد.چون‌میانهٔ اووقلی‌سلطان قورچی‌باشی یگانگی به‌مثابه‌ای بود که، شعر[۲]:

مادوروحیم آمده دریک بدن [۵٤۲] من کیم لیلی‌ولیلی کیست‌من

این اراده را بااو درمیان[۳] نهاده همگی امرا تحسین کرده، درشهرربیع‌الاول سنهٔ مذکوره درخانهٔ اعتمادالدوله مجلس‌نکاح به‌تقطیع وقاعده وآداب تمام انعقادپذیرفت. بعداز این‌اراده، منازل پریخان خانمی که درجنب دولتخانهٔ مبارکه بود وشاه‌اسمعیل منازل عالی وحمام درآنجاساخته بود، اعتمادالدوله شروع در تعمیر آن کرده آن[٤]منازل را ترتیب‌داده، به‌ساعت‌خوب بدانجانقل فرمود ودر تهیهٔ اسباب ویراق دختر کوشیده، تحویل‌بیشتری به‌گرکیراقان[٥] داد[٦]. وهم دراین اثنا،میرزاعبدالله ولد بزرگ مشارالیه که دوسال وزارت یزد کرده‌بود، اورا به‌درگاه معلی طلب نموده آمد و استقبالی[۷] اورا نمود که نواب شاهزادگی[۸] نیز استقبال فرمودند اورا وزیر[۹] شاهزاده نمود امامهروکالت که برظهرپروانجات شاهی می‌زد همچنان[۱۰] خود می‌زد. ومقارن‌این ایام یوسف‌بیک مشهور به‌آقابیک ولدقلی[۱۱] سلطان‌قورچی[۱۲] باشی از بوانات آمده‌اورا قورچی‌باشی نواب شاهزادگی[۱۳] نمودند. وهم‌درروز جمعه[۱٤] ۱۸ شهرربیع‌الثانی‌سنهٔ مذکوره، مرحومی‌میرعلاء[۱۵] الملک مرعشی[۱۶] که ازافاضل سادات مرعش قزوین بود به‌عالم بقا رحلت کرد[۱۷]. مشارالیه بعد از[۱۸] قضای‌عسکر وسر[۱۹] صدارت‌گیلان، چندمدت درمشهدمقدسه بسر برد ودر ایام سلطنت‌شاه اسمعیل به‌قزوین آمده بواسطهٔ تقربی که باسلطان‌حیدرمیرزا داشت رعایت نیافت‌ودر ایام‌دولت وسلطنت شاه کامیاب، به‌مبلغ بیست‌تومان نقدوجنس سیورغال سرافراز شد اما بواسطهٔ کثرت قرض واخراجات آن وفابه‌معاش او نمی‌کرد وچون فلونیایی بود، قدرت برساختن فلونیا نداشت قرار برخوردن تریاك به‌حب[۲۰] داده بود آن[۲۱] منشاء بیماری او شده[۲۲] فوت شد و به اعزازو احترام تمام درتحت قبهٔ[۲۳] سامیه امام‌زاده حسین علیه وابیه‌السلام‌والتحیه مدفون شد. وهم‌در اوایل این‌سال، اعتمادالدوله میرزاسلمان، خواجه‌محمدباقر مستوفی‌الممالک‌را که به سلامت و کدخدایی وبردباری موصوف بود عزل کرده، بالضروره منصب اورا به میرزاهدایت‌الله که ناظر

۱-م،ن: بود ۲-ن: بیت.ب، م: ندارد ۳-ب: میانه ٤-ب،ن: «آن» ندارد
۵-م،ن: کبیرآقایان ۶-ن: داده ۷-ب،م،ن: استقبال ۸-م: شاهزاده‌گی
ن: شاهزادگی‌را ۹-م: دربرشاهزاده ۱۰-م: همچنانکه ۱۱-ب،م، ن:
«قلی» ندارد ۱۲-ن: قورچی از ۱۳-م: شاهزاده‌گی ۱٤-ن: «جمعه»
ندارد ۱۵-ب،ن،م: میرعلی‌المک ۱۶-ن: فرعشی ۱۷-م،ن: فرمود
۱۸-ب: «از» ندارد ۱۹-ن: «سر» ندارد ۲۰-ب،م،ن: وحب ۲۱-م: وآن
۲۲-م: شده است ۲۳-ن: فیه

دفترخانهٔ همایون بود رجوع نمود و چون خواجه فتح الله[۱] اصفهانی که سابقا مستوفی قورچی بود و به‌سفر حج رفته بود در این ایام معاودت کرده، نظارت دفترخانه را بدوشفقت کردند.

و هم در این سال، میرسیدعلی عرب جبعابلی و میرزا[۲] محمد منشی که به خراسان رفته معاملهٔ خراسان را یکی کرده خاطر از آن سمرجمع کرده[۳] که دیگر قزلباش دویی[۴] درمیانه نداشته باشد و سلطنت به‌شاهزاده سلطان حمزه[۵] که داماد و[۶] دردست[۷] اوست قرار خواهد گرفت، بالاخره قرار به رفتن داده هرکس که بنابرمصلحت وصلاح دولت می‌گفت که رفتن خراسان باعث از دست بدر رفتن شروان[۸] و آذربایجان و ایروان است و روسیه که این خبر می‌شنوند[۹] می‌آیند و تا ایروان توقف نمی‌کنند[۱۰] و معلوم[۱۱] نیست که معاملهٔ درخراسان به‌خیرمبدل گردد، اعتمادالدوله می‌گفت که آن شخص [۵۴۳] دشمن شاهزاده، سلطان‌حمزه است که‌می‌گوید به خراسان نمی‌باید[۱۲] رفت[۱۳]، قرار به‌رفتن خراسان داده شاهوردی[۱۴] بیک یکان استاجلو عم مرشدقلی[۱۵] سلطان را به‌رسالت پیشتر نزد علیقلی‌خان و مرشدقلی سلطان[۱۶] فرستاد که ایشان را نصیحت نموده از اراده‌ای که نموده‌اند که شاه‌عباس پادشاه باشد بگذرانند و همان الکا به‌دستور از ایشان بوده به‌سلطنت مهمی نداشته باشند. شاهوردی‌بیک یکان[۱۷] استاجلو حسب‌الامر متوجه خراسان شد.

و هم[۱۸] در این ایام، اردوغدی خلیفهٔ تکلو که حاکم ورامین بود اورا سرکرده لشگر نموده مقرر شد که شاهوردی[۱۹] سلطان بیت[۲۰] اغلی میرخوار[۲۱] و سیدبیک کمونه حاکم سمنان و فرمان سلطان روملو حاکم دامغان و سایر امرای آن‌محال پیشتر از اردوی شاهی به‌حوالی مزینان[۲۲] و سبزوار رفته باشند. اردوی[۲۳] معلی اردوی‌خانه کوچ را با اهل‌حرم[۲۴] و نواب علیهٔ عالیه سلطانم والدهٔ نواب کامیاب اعلی درقزوین گذاشته، قورخمس سلطان‌شاملو را امیر[۲۵] اردو کرده، مقرر کردند که حفظ قزوین و نواحی نماید و درشهر رجب‌المرجب سنهٔ مذکوره اردوی معلی به‌عزم یساق خراسان ازدارالسلطنه بیرون نشسته به‌کتاباد[۲۶] قزوین نزول فرمود و[۲۷] از آنجا بعد از چندروز به بیلستان رفته، کوچ بر کوچ تاری رفتند و از آنجا تاغرهٔ شهر رمضان سنهٔ مذکوره به‌سمنان رفتند. چون قصد زیارت مشهد مقدس معلی کرده بودند، بنابراین استفتی[۲۸] کرده، روزهٔ رمضان را شروع در خوردن کردند و

۱- مزامیر ۲-ن: که با میرزا محمد ۳-ن: نموده‌بود
۴-ن: روئی ۵-ن: حمزه‌میرزا ۶-ن: «و» ندارد ۷- م،ن: دوردست
۸-ن: شیروان ۹-م: می‌شنود.ن: شنوند ۱۰-ن: نمیکند ۱۱-ب: «معلوم» ندارد ۱۲-م: نمی‌آید ۱۳-ب،م: «رفت» ندارد ۱۴-ن: شاهویردی ۱۵-م،ن: قلی‌خان را فرستاد که ایشان را ۱۶- ب: قلی‌خان
۱۷-م،ن: یکان‌استاجلو ۱۸-م،ن: «وهم» ندارد ۱۹-ن: شاهویردی
۲۰-ن: مسیب‌اغلی ۲۱-ب،م: میرخار ۲۲-ن: «سزنیان‌و» ندارد
۲۳-س،ب،م: تااردوی ۲۴-ب: حرم نواب کامیاب.ن: نواب کامیاب اعلی درقزوین گذاشته
۲۵-ب،م،ن: اسیر ۲۶-م: یکناباد.ن: یکباد ۲۷-ب،م،ن: «و» ندارد
۲۸-ب: استعفی.م،ن: استغفار

ازآنجا به دامغان آمده اعتمادالدوله میرزا سلمان را انحراف مزاجی پیدا شده، یکدوروز بربستر بیماری خوابید. مقارن این‌حال خوابی دیده بود که‌مشعر بررفتن اوبود[۱]. صباح آن روزبه‌منزل سیادت‌وصدارت پناه شمس الاناسی آمده، وصیتی چند نموده، املاکی که‌درشیراز واصفهان‌داشت بالتمام وقف حضرات چهارده معصوم‌علیه‌السلام کرده، پسران رامتولی وناظرگردانید ومقررکرد که دوازده وقفیهٔ معتبره نوشته، هریکی را به‌یکی از مشاهد متبرکه فرستند[۲] وبعضی املاك‌و واسباب به‌دختر وزن خود داده، مابقی اسباب واثاث[۳] سلطنت‌خود را از نقدوجنس‌وبیوتات و یراقی که به‌ملازمان ونوکران سپرده تمام را درحق شاهزادهٔ ظفرانتما سلطان‌حمزه میرزا اعتراف نمود وغلامان خود راازکوچک وبزرگ مدبر ساخت واین‌وصایابه‌خط ومهرصدارت پناه‌میر شمس‌الدین‌محمد ونقابت‌پناه‌اسلام ملاذی، شاه ابوالولی‌قاضی معسکر رسانیده‌متوجه کوچ‌شدند و درحین منازل شاهوردی[۴] بیک یکان از خراسان از خدمت نواب علیقلی‌خان ومرشدقلی‌سلطان آمده معروض داشت که امرای مذکور به‌حسب سال خورد واقع شده‌اند وازاین رفتن ارادت به‌خاطر ایشان می‌رسد اگر دراین حوالی توقفی واقع[۵] شود بهتر از رفتن است وآنچه بذل جهد وسعی یکان مشارالیه بوده جهت‌اصلاح[۶] ذات‌البین سودی نکرده، چون نزول اجلال در موضع پیش واقع شد[۷] واخبارازآن جانب رسید که‌امرای‌مذکوره شاه‌عباس را برداشته تاسبزوار[۸]آمده‌اند وگمان آمدن اردوی‌معلی [۵٤٤] بدان حدودندارند، اقبال‌پناه‌اعتمادالدوله، اردوغدی خلیفه‌و امرای تابین اوراکه‌پیشترفرستاده بود ودرآن حدود بودند[۹] طلب فرموده ملاقات‌کرد وبا او[۱۰] مصلحت چند درهرباب‌دید بدین[۱۱] قرار یافت که‌شاهوردی[۱۲] بیک یکان رابه‌قتل آورده، چون‌این خبر به‌مرشدقلی‌سلطان رسد[۱۳] ترسیده‌ترك آن طرف خواهدنمود. شاهوردی[۱٤] بیک یکان‌را درشهر رمضان درهمین منزل به‌قتل آورده[۱۵] نعش اورا نقل به‌مزارشیخ بایزید بسطامی نموده درآن مکان اورا دفن‌نمودند ورفتن خراسان رابه‌جدگرفته، چند روزی توقف بواسطهٔ رسیدن امرای همدان وبعضی محال واقع شد. بالاخره قراربرراه پل ابریشم که آب‌دارد داده، ازراه‌سیماند[۱٦]و والهاك رفتند[۱۷] وسه‌چهار[۱۸] پنج کوچ از آن راه‌به‌مزینان آمده، نمازعیدفطر را درمزینان کردند.

چون خبرآمدن شاه وشاهزاده به‌علیقلی‌خان ومرشدقلی[۱۹] سلطان در سبزوار رسید، از سبزوارکوچ کرده درملازمت شاه‌عباس تابه‌شایمان[۲۰] ونایمان که ازآن‌محل تامزینان سه‌چهار

۱-ب،م،ن: «بود» ندارد ۲-ب،م،ن: فرستد ۳-ن: اساس ٤-ن: شاهویردی
۵-ن: «واقع» ندارد ٦-ن: الاصلاح‌ذات‌العین ۷-م: «شد» ندارد ۸-ن: به‌سبزوار
۹-م،ن: بوده ۱۰-م،ن: به‌او ۱۱-ن: بدیدن ۱۲-ن: شاهویردی
۱۳-ب،ن: رسید ۱٤-ن: شاهویردی ۱۵-ن: آورده‌و ۱٦-ن: سیمد
۱۷-م،ن: برفتند ۱۸-ن: وچهار ۱۹-ن: قلی‌خان ۲۰-ن: شانمان‌وتانمان

فرسخ است آمده تحقیق نمودند که چه مقدار لشگر همراه دارند. آنگاه ازآنجا کوچ کرده مراجعه به‌جانب سبزوار نمودند ودر سبزوار کسی نگذاشته به‌ایلغار تمام از راه ترشیز متوجه‌دارالسلطنهٔ هرات[1] گشتند. پیرغیب سلطان استاجلوبا برادران که میرترشیز[2] بودند، ایشان را در الکای‌خود گذاشته (به‌تربت[3] رفتند. مرشدقلی‌سلطان[4]) [5] متحصن به‌قلعهٔ تربت گشته، علیقلی‌خان شاه‌عباس را برداشته به‌دارالسلطنهٔ هرات رفت. مشخص ایشان نبود که شاه وشاهزاده به‌طرف مشهدمقدس یا از جانب ترشیز می‌روند. امابه‌سرعت وایلغارتمام که مبادا لشگر ازعقب ایشان برسد اکثر خیمه و قالی و پرتال خود را انداخته رفتند و ابراهیم سلطان برادر مرشد قلی سلطان که حاکم اسفراین بود اورا نیز همراه به‌دارالسلطنهٔ هرات برد وعلیقلی[6] سلطان چاوشلو ولد عوض آقارا در اسفراین گذاشتند. اعتمادالدوله با امرای عظام مصلحت وقت درآن دیدند که ایشان را تعاقب نموده شاید ظفری واقع شود . و یکچند روز انتظار آمدن ولی سلطان تکلو حاکم همدان کشیدند اثری ظاهرنشد، دوم شهر شوال کوچ کرده‌به‌سرحدسبزوار آمدند. دراین منزل‌باز[7] آرای ایشان بدین قرار گرفت که جمعی از چاوشلویان و مردم و[8] اقوام مرشد قلی‌سلطان که در اردوی‌معلی‌اند مباداحقایق احوال[9] را نوشته ارسال دارند، یا آنکه‌خودگریخته بدانجانب[10] روند مهدیقلی‌بیک ولدحسین[11] بیک قورچی تیروکمان که از مقربان وقورچی تیروکمان بود ودراین سفر روزهٔ ماه رمضان می‌داشت‌ودردلش اثرکرده‌بود که‌به‌قتل‌می‌رسد، اورا دراین روز درسرخهٔ[12] سبزوار به‌قتل آوردند وولد اوراگرفته اموال اورا به‌غارت بردند وبرادرزادهٔ اومحمد شریف‌بیک (پسرخلیل بیک راحکم شد که‌چشم اوراکنده‌به‌قلعه فرستند. اتفاقاچون‌مقدر[۵۴۰] نبود، محمد شریف‌بیک)[13] رابعضی درخواه نموده مشارالیه‌راگریزانیده به قزوین فرستادند. روز[14] دیگرنزول اجلال دربلدهٔ طیبهٔ سبزوار واقع شد. گمان اینکه دربندشهررابسته لشگرگذاشته باشند، آن‌جماعت ازبیم‌وهراس ودغدغهٔ بی‌قیاس ایلغارکرده رفتند. چون لشگر ظفر اثربه‌سبزوار داخل شد، سادات وعلماواکابر واعیان آنجا به‌شرف بساطبوسی شاه وشاهزاده سرافرازگشته لوازم اطاعت‌و فرمان‌برداری به‌تقدیم رسانیدند[15] وقبل‌ازاین روز، میرعلی‌اصغر سلطان[16] ولدمیرمحمدگسکنی که‌از سادات آنجا[17] بود ودراین غوغاقلعه برروی آن جماعت بسته بود، به‌شرف پای‌بوس اشرف‌سرافراز شده به‌طبل‌وعلم سرافرازگردید.

۱ـ ب،م،ن: هرات بسرعت هرچه‌تمامتر پیرغیب سلطان. م: هرات گشتند بسرعت سلطان . ب: هرات‌گشتند بسرعت پیرغیب‌سلطان ۲ـ ن: برشیر ۳ـ م: بترتیب

۴ـ م،ن: قلی‌سلطان استاجلو ۵ـ ب: بین‌الهلالین راندارد ۶ـ م،ن: علی‌قلی‌خان

۷ـ ب،م،ن: «باز» ندارد ۸ـ ن: «و» ندارد ۹ـ م،ن: احوال ایشان

۱۰ـ ب،ن،م: بدانجا ۱۱ـ م،ن: حسن ۱۲ـ ب،م،ن: «سرخه» ندارد

۱۳ـ ب،م،ن: بین‌الهلالین را ندارد ۱۴ـ ب،م،ن: روزی ۱۵ـ م،ن: رسانید

۱۶ـ ن: وغوغا سلطان‌ولدمیرمحمد ۱۷ـ ب،م،ن: وعلماواکابر آنجابود

چون دوروز توقف در بلدهٔ سبزوار واقع شد، بعضی خاطرنشان اعتمادالدوله نمودند که اگر به‌سرعت تمام تعاقب آن لشگر نمایند یحتمل که آن‌جماعت بدست درآیند. اقبال پناه در رفتن سرعت نموده، آخر روز از سبزوار بیرون آمده، یکدوفرسخ به‌راه مسافت طی، ازآنجا به‌موضع آق[۱] بلاغی که‌ده دوازده‌فرسخ راه بود آمده[۲]، اکثرشتران‌والاغان[۳] درآن راه ماندند ومشخص شد که‌آن جماعت به‌سرعت رفته[۴] ازعقب ایشان نمی‌توان رفت، اردوغدی[۵] خلیفه را بااد‌هم‌سلطان ترخان واسمعیل‌سلطان ترکمان وسایر امرای ترکمان از عقب آن جماعت فرستادند که تاتربت رفته، قلعهٔ تربت[۶] رامحاصره نموده بنشینند تا رسیدن رایات ظفرآیات. چون ازاین‌منزل کوچ‌شد، سادات واکابر ارغند[۷] مثل سیرعلی‌بیک همیشه‌دوست، خود رابه‌اردوی‌معلی انداخته، باعث آوردن پیرغیب سلطان وبرادران‌شد. روز دیگرش[۸] پیرغیب‌خان با برادران به‌پایهٔ سیریرخلافت مصیر حاضر شده‌به‌پای‌بوس بندگان[۹] اشرف وشاهزادهٔ نامدار[۱۰] عالم‌مدار سرافرازگشتند. اول کسی که ازامرای شاه‌عباس[۱۱] به‌خدمت نواب کامیاب آمدند ایشان‌بودند[۱۲] ازاینجا کوچ کرده‌به‌قصبهٔ کرات که‌شهره‌ده ولایت‌ترشیز است نزول نموده‌ازآنجا به‌دوغاباد[۱۳] وبوریاباد رفتند. روز یکشنبه ۱۷[۱۴] شهر شوال‌سنهٔ‌مذکوره که‌اردوی‌معلی دربوریاباد‌تربت[۱۵] بود و از آنجا تا[۱۶] قلعه، یکدو فرسخ بیشتر نبود، اقبال[۱۷] پناه اعتمادالدوله‌زیب وزینت تمام نموده‌باخواص[۱۸] خود سوارشده[۱۹] رفت که ملاحظهٔ قلعه‌وگرفتن آن نماید. روز دوشنبه ۱۸ شهر مذکورقشون شاهی[۲۰] باامرای غیرمتناهی علمهاگشوده، نقاره زنان باحشرولشگر بی کران به‌حوالی قلعهٔ تربت آمده نتوانستند که یورش به‌قلعه اندازند. بعد از ساعتی‌اردوی‌همایون در جانب‌شمال قلعه فرود آمده، اعتماد-الدوله میرزاسلمان‌و شاهرخ‌خان[۲۱] در حوالی‌خرابه های قلعه که وسیلهٔ سیبه باشدوامرای‌ترکمان وبعضی ازتکلو در جانب شرقی قلعه‌فرودآمده[۲۲] در جانب دیگر[۲۳] قلعه امرای شاملو قرارگرفته[۲۴] چون دایره[۲۵] قلعه‌رادرمیان‌گرفتند. اعتمادالدوله(میرزاسلمان [۵۴۶] ازکمال‌غروررونخوت[۲۶]) خود متصدی امرگرفتن قلعه شده[۲۷] همت مصروف آن داشت که درعرض سه‌روزکه خاك پیش‌برد قلعه‌را به‌تصرف درآورد. مرشدقلی‌سلطان قرب دویست‌نفراز چاوشلویان وملازمان اعتمادی قدیمی خود را بااهالی‌تربت به‌قلعه برده به‌نوعی در حفظ وحراست قلعه کوشید که یکسرتفنگ

۱- ن: «آق» ندارد ۲- ب،ن: آمد ۳- ن: اولاغان ۴- م،ن: رفته‌اند.ب: رفتند
۵- ب،م: اردغدی ۶- م،ن: «تربت» ندارد ۷- ن: «ارغند» ندارد ۸- ن: دیگر
۹- ب: بنده‌گان ۱۰- ب: نامداراز.ن: نامدارسرافراز ۱۱- م: عباس‌شاه ۱۲- م،ن: بوده
۱۳- م،ن: به‌وداع‌آباد ۱۴- ن: هجدهم ۱۵- ن: ترتیب ۱۶- ن: «تا» ندارد
۱۷- ن: «اقبال» ندارد ۱۸- ب،م،ن: خواص‌وعوام ۱۹- ن: شد ۲۰- ن: سپاهی
۲۱- ب،م،ن: درکمال غرور ونخوت وشاهرخ‌خان ۲۲- م،ن: آمدند
۲۳- س،ب،م: ندارد ۲۴- م: گرفتن ۲۵- ن: دایره‌وار ۲۶- ب،ن: بین‌الهلالین راندارد ۲۷- م،ن: شد

ویادلیچ احدی از حوالی قلعه[۱] گذر نمی‌توانست نمود وهمیشه زوربربیلداران وسیبه[۲] سازان آورده آن‌جماعت راازهم می‌پاشید.

مقارن این ایام ولی سلطان حاکم همدان وبیرام سلطان ولدحسین‌سلطان سولاغ[۳] با لشگر تکلو ازهمدان رسید وسلیمان خلیفه ولدسهراب خلیفه که حاکم تون[٤] وطبس بود با لشگر ترکمان[٥] ازآن‌حال آمدوولی سلطان افشار حاکم کرمان با[٦] لشگر افشار خود را رسانید و مرتضی قلیخان بااسرای تابین ازمشهدمقدس‌معلی خود را به‌درگاه سپهراعتلارسانید وشاه‌علی سلطان افشارکه درآن حوالی بودآمده[۷] وحسین‌سلطان افشار ولد سوندوك[۸] بیك قورچی‌باشی سابق که از امرای شاه کامیاب شاه‌عباس[۹] بود و در ولایت‌جام الکا داشت،چون‌تاب قلعه داری نداشت بامردم ولشگر خودبه‌پای‌بوس اشرف‌اعلی[۱۰] سرافرازشد ودر اندك زمانی ترك وتاجیك که در خراسان بودند، قرب هفتاد[۱۱] هشتادهزارکس مرکزوار قلعه رادرمیان‌گرفتند. اقبال پناه[۱۲] اعتمادالدوله حواس ظاهر وباطن متوجه تسخیر قلعه نموده، روزتا شب وشب تاصباح به‌ساختن سیبه‌وبیش بردن خاك اشتغال داشت واز اطراف وجوانب امرا شروع درسیبه‌ساختن کرده محمد خان ولشگر ترکمان سیبه از جمع هیمه[۱۳] پیش برده مقابل به‌کوهی بلند ساختند. چون سیبهٔ اقبال‌پناه‌میرزاسلمان پیش رفت، هرشب یکی از امرا بدانجا می‌رفت که کشیك داشته اگرقضیه‌ای واقع شودرفع نمایند. شب‌سه‌شنبه بیست‌وششم شهرشوال سنهٔ[۱٤] مذکوره، اردوغدی‌خلیفهٔ‌تکلو[۱٥] و سلطان معصوم سلطان ترکمان به‌سیبهٔ مذکور رفته آن‌شب بسر بردند. سحری[۱٦] جمعی ازشیر حاجی‌وخندق قلعه بیرون آمده[۱۷] برسیبه ریختند. سلطان‌معصوم‌سلطان پنهان‌شده، پسر[۱۸] درسن پانزده[۱۹] سالگی غافل برسراردوغدی خلیفه آمده اورا به‌قتل آوردوجمعی که در سیبه بودند متفرق گشته، قتل اردوغدی خلیفه انتشار تمام یافت و باعث جرأت ودلاوری اهل‌قلعه‌گشت.

دراین روز جسداردوغدی خلیفه را بعد از تجهیزوتکفین به مشهد مقدس نقل‌نمودند و ادهم سلطان ترکمان مقرر شدکه اموال اورا به‌قلم‌گیرد وقشون والکای اورا به‌مختارسلطان ولد[۲۰] احمد سلطان پسرمحمدخان شرف‌الدین‌اغلی تکلو عنایت فرمودند. اردوغدی خلیفه در شجاعت ودلاوری قرینه خود نداشت وهرچه بهم[۲۱] می‌رسانید به‌لشگری می‌داد. اما به‌غایت کج‌خلق[۲۲] وبدمزاج بود ودرمحلی‌که درگیلان میربرانی بود جمعی کثیر ازسادات آنجارابه‌قتل

۱- م: قلعهٔ‌مذکور.ن: قلعه‌مذکور ۲-م: دشنه‌سازان. ن: دسته‌سازان
۳-مز: سوراخ. ب،م:سولاخ ٤-م،ن: حاکم‌طون ٥-ن: ترکمان آمد
٦-م: «با» ندارد ۷ ب،: آمدو.م: آمد ۸- ب،م: سوندك ۹- م:عباس‌شاه
۱۰-ن: «اعلی» ندارد ۱۱-ب،م: هفتادو ۱۲-ن: «اقبال‌پناه» ندارد
۱۳-ب، ن: همه ۱٤-ب،ن: «سنه» ندارد ۱٥-ب،م،ن: ولد ۱٦- ن:سحر
۱۷-م: نهاده ۱۸-ن: پسرش ۱۹-ن: یازده ۲۰- م،ن:واحمد
۲۱-م،ن: «بهم» ندارد ۲۲-م،ن: خلق‌بود

آورده بود. نتیجه‌اش آنکه درجنگ شروان[1] که‌عثمان [۵٤٧] باشا غالب آمد، دوپسراو که‌در حسن‌وجمال نظیر نداشتند[2] درآن جنگ ناپیدا شدند ومآل‌وحیات[3] وممات ایشان معلوم نشد. مشارالیه بعد ازآن[4] واقعه‌توبه کرده بود که دیگر سید رابه‌قتل نرساند.

وهم دربن‌ایام، امرای ترکمان وتکلو خصوصاً محمدخان وولی سلطان به‌تسخیرقلعهٔ بایج وسایرقلاع زاوه[5] رفته جمعی از سردم احمدسلطان صوفی اغلی‌وملازمان مرشد قلی‌سلطان در آنجا بودند فتح قلاع مذکوره کرده، سید وسیدزاده، بیشترین[6] همه‌گیسودار[7] و طفل[8] که در قلعه بایج بودند بیرون آورده تمامی آن جماعت‌را باعورات مردم صوفی‌اغلی برهنه وعریان کرده آبادانی دره‌یچ‌جا نگذاشتند[9]. چون مدت یکماه‌وکسری[10] براین‌منوال گذشت که از خاك پیش بردن[11] وسیبه ساختن ظفری برقلعه نشد، اراده‌ها برآن قرارگرفت که حواله‌ای چند در برابر قلعه بسازند که مردم در قلعه تردد نتوانند نمود. چون مصالح حواله ازآجر پخته یافت نمی‌شد، مسجدی بزرگ که در جنب‌مزار قطب‌الاوتاد قطب[12] عالم بود، وحمام در مزار وآجر کار بود آنها را قلع وقمع فرموده در هنگام‌شدت سرما ویخ‌بندان ترتیب جوالها دادند. مقارن این‌احوال چون میانهٔ[13] امرای‌استاجلو وذوالقدر وبعضی ازافشاریه[14] وترکمان ومیانهٔ‌مرشدقلی سلطان‌طریقهٔ رسانیدن وگرفتن خبرمعمول بودو[15] بنابرعداوت میرزاسلمان همگنان آنجانب را رعایت کرده در تسخیر قلعه مساهله ومداهنه می‌کردند، مرشدقلی‌سلطان نیز[16] چون یافت که صحبت طریق دیگر ونفاق میانهٔ ایشان به‌اعلی درجه است، طریق روزگذرانیدن ودفع‌الوقت راپیش گرفته کس‌فرستاده طرح صلح [انداخت]. ازاین طرف نیزسیادت[17] پناه میرسیدحسن فراهانی که‌وزیروریش سفید سلمان‌نبیرهٔ عبدالله‌خان استاجلوبود، اورا مکرراً به‌درون قلعه فرستاده آمد وشد بسیاری[18] نمود. بعدازآن نقابت‌پناه میرشاه ابوالولی‌انجو که قاضی معسکرظفراثر بود ونزد همگنان اعتبار تمام‌داشت اورا نیز مکرر به‌درون قلعه فرستادند که مرشدقلی سلطان رانصایح نموده بدینجانب آورد[19]. مرشدقلی سلطان درهر مرتبه دست از دامن دولت‌شاه‌عباس باز نداشته قراربه‌این می‌داد که اردوی‌معلی از تربت کوچ کرده به‌مشهد مقدس بروند. بعد ازآن از هرات‌واز اینجا[20] کس به مشهدمقدس فرستاده[21] بهرچه[22] کرم پادشاهانه اقتضا نماید به‌عمل آید. مقارن این حال، مرشد

۱-ن: شیروان ۲-م، ن: نداشت. ب: نداشت‌و ۳-م، ن: «و» ندارد ٤-ن: «آن» ندارد
۵-ب: درآنجا بودند فتح‌مذکور کرده. م: درآنجا بودند کور کرده. ن: درآنجا بودند. مذکور کرده
٦-ن: بیشتری ۷-ن: گیسوهاباز کرده ۸-ب، ن: طفلی ۹-م، ن: نگذاشت
۱۰-ن: کثری ۱۱-م: «و» ندارد ۱۲-ب: قطیب. ن: وقطب ۱۳-م، ن: امرای استاجلووذوالقدر ۱٤-ن: افشار وترکمان ومرشد قلی‌سلطان. م: ترکمان‌ومرشدقلی‌سلطان
۱۵-بنابرآن عداوت م: بنابراین عداوت ۱٦-ن: «نیز» ندارد ۱۷-ن: میرسیدحسین فراهانی ۱۸-ب، ن: بسیار ۱۹-ب، ن: آوردو ۲۰-ن: ازآنجا
۲۱-ن: فرستاد ۲۲-م: هرچه

قلی‌سلطان پسرخود را که درسن ده سالگی بود به‌گرو بیرون فرستاده مقرر نمود که والده‌اش باده نفر از آقایان قدیمی‌معتمد همراه باشند. والده‌وولد مشارالیه باآقایان معتمد ازقلعه بیرون آمده تحف‌وهدایا[1] که داشتندگذرانیدند. بعد ازآن، نواب کامیاب‌اعلی دراین ابواب مضایقه نمودکه مرشدقلی‌سلطان را خود به‌پای‌بوس اشرف‌اقدس باید رسیدودراین باب مبالغهٔ تمام داشت. مرشد قلی‌سلطان عرض کردکه سیدبیک کمونه[2] (وازهر سیدی معتمدی به‌درون قلعه آیندکه درگرو بوده باشند تا مشارالیه بدر آمده به‌سجدهٔ اشرف سرافرازگشته بدانچه‌مقرر[3] [۵۴۸]گردد عمل نمایند. حسب‌الارادهٔاو سیدبیک کمونه را)[4] باجمعی کثیر ازوکلاووزراو معتمدان امراو خانان به‌درون قلعه فرستاده، مشارالیه‌فسخ‌عزیمت بدرآمدن کرده این جماعت را نگاه داشت و مدت بیست‌روز یکماه[5] این‌جماعت‌بی‌گناه در درون قلعه‌گرفتار بودند.

مقارن این حوال، میرزااحمدولدمیرزا عطاءالله اصفهانی که وزیر سلطان بود ودراین غوغاهاشریک ومعین او بود ومیانهٔ اعتمادالدوله[6] میرزاسلمان واو صحبت[7] خصوصت به اعلی مرتبه انجامیده بود، مشارالیه در بالاخانهٔ سردر قلعه‌که بدوسپرده بودند زین‌العابدین نامی نیشابوری[8] که در خدمت‌او می‌بود بابرادرزاده‌اش همداستان شده، اول‌شب محل[9] چراغ، در بالاخانه میرزااحمد رابه‌تفنگ زدند. مشارالیه چون ازمیانه رفت اعتمادالدوله راگمان[10] اینکه درمیانهٔ وی محرک سلسله نزاع بود، یحتمل[11] که من بعد اصلاحی درمیانه واقع شود، مرشد قلی‌سلطان همچنان دروادی غلامی‌ویکجهتی شاه‌عباس[12] راسخ دم وثابت قدم بوده ازآن‌جاده انحراف[13] ننمود وزمستان سخت به‌میان درآمده، مردم به‌بلای شدت سرما وخنکی[14] هواگرفتار شدند وگرفتن قلعه وتهیهٔ اسباب تسخیر آن متعذربود وبواسطهٔ کثرت وازدحام[15] خلایق که‌از اطراف واکناف خراسان در اردوی همایون جمع شده بودند،گرانی وعزیزی اجناس بهم رسید. دراین‌سال سرما چنان درختان را زدکه درختان کاج وناجووسرودویست سالهٔ باغ زاغان بلکه باغات تمامی خراسان را سرما برده خشک شدوقطع طرق بواسطهٔ شدت سرما واقع بود.

وهم دراین ایام چون خبر استیلای لشکر[16] شاهی به‌دارالسلطنهٔ هرات رسیده بود، علیقلی‌خان مولاناعطاءالله واعظ‌هروی راباجماعت سادات خصالی[17] که در هرات می‌باشند، به‌رسالت به‌درگاه معلی فرستاده عرایض وکتابات[18] رسانیدندوبه‌جواب‌وخلاع[19] فاخره سرافرازگشته

۱-ن: هدقیایی ۲-ن: کمونه را ۳-ب،م: نماید ٤-ن: بین الهلالین راندارد ۵-م،ن: ویکماه ٦-ب،م: ومیانهٔ میرزاسلمان ۷-ب،ن: و صحبت ۸-مز: نیساکوری ۹-ب،م: شب‌چراغ. ن: روشنی چراغ
۱۰-ب، م،ن: درگمان ۱۱-ب،ن: وتتمیل ۱۲-م: عباس‌شاه
۱۳-ب، م، ن: انحراف‌مزاجی ۱٤-ن: خشکی ۱۵-ب،م،ن: ازدحام مردم
۱٦-ب، م، ن: «لشکر» ندارد ۱۷-ن: «خصالی» ندارد
۱۸-ب: کتابات به‌جواب‌وخلاع رسایندندن: کتابت به‌جواب‌رسانیدند ۱۹-ن: به‌خلاع

مرخص شدند. وهم‌دراین، ایام طهماسب‌قلی‌بیک ولد بزرگتر قورخمس‌سلطان که ایشک‌آقاسی نواب جهانبانی سلطان حمزه میرزا بود، ودرسیبهٔ[1] اعتمادالدوله مردم قلعه نقب زده بیرون آمده جنگ کردند، مشارالیه را[2] درآن معرکه تفنگی بران[3] زده وی بدان درگذشت. (وهمچنین در شب‌تاسوعا[4]) در حوالی قلعه، میرسلطان سلیمان ولدمیرمحمدگسکنی که درنهایت حسن‌وجمال بود ودرسن[5] هجده سالگی نهالی‌بود رسیده، بواسطهٔ چشم‌زخم زمانه ازقلعه بی‌گمان[6] تفنگی‌بر پیشانی او خورده فوت شد، اما پیش ازآنکه‌گل، امید از باغ مراد چیندبه‌خارفناگرفتار شد. شعر[7]:

زگلبرگ[8] اوچون بنفشه برآمد — زآفت بر[9] و جست باد خزانی
بوقتی که آمدگل ازغنچه‌بیرون — شد اندرکفن همچو غنچه‌نهانی

ودرمدت محاصره خیالی مردم از ترک وتاجیک به‌مرورایام و[10] لیالی وشهوربه‌قتل آمدند وتاقرب بیست‌هزارتومان از تقبلات وجرایم وبقایای سنوات براهالی خراسان اطلاق وحواله شد. وهم دراین ایام محمدخلیفهٔ شاملو قوم فولاد خلیفه‌حاکم قایین[11] درآن‌سرکار فرصت یافته، [۹۹۵] جمعی که بااو مخالفت داشتندبه‌قتل آورده عرایض به‌درگاه معلی فرستاد که‌قایین[12] را به‌تصرف گرفته امرچیست؟ ازاین‌صوب استمالت‌وخلعت جهت او فرستاده زینل سلطان شاملو ولد سلمان خلیفه را مقرر کردند که به‌ضبط اموال وصونک[13] جهات فولاد خلیفهٔ شاملو[14] وسلطانعلی‌خلیفهٔ ارغوانلو برادرزادهٔ اوکه هردو در دارالسلطنهٔ هرات بودند به‌اتفاق بعضی‌به‌قایین رفته جهت سرکار خاصهٔ شریفه ضبط نماید. مشارالیه حسب‌الامر بدانجا رفت.

وهم‌دراین ایام بنابر[15] عدم اعتماد بر امرای‌استاجلو، پیرغیب‌خان و برادران اوقراخان بیک‌و بهادربیک را الکای سلطانیه وطارم به‌دستور[16] قدیم که به بدرخان مفوض بود شفقت کرده اورا روانهٔ عراق‌گردانیدند وایالت سبزوار[17] به‌حسین‌سلطان‌افشارکه شاهی‌سون شده، از جام‌آمده بود شفقت نمودند ورخصت‌داده اورا فرستادند وحکومت مزینان به‌حسین‌خان‌سلطان‌دده[18] لوی ترکمان که سابقاً ملازم ووکیل نواب‌غفران‌پناه‌ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا بود عنایت‌فرمودند وتولیت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ‌رضیهٔ رضویه رابه‌میرسیدعلی مفضل استرآبادی که سابقاً در زمان شاه جنت‌مکان متولی بود عنایت کردند ومهمات مشهدمقدس و خدام آن عتبهٔ علیه را ساختند. چون براعتمادالدوله‌میرزا[19] سلمان‌وتابعان ظاهرشد که‌گرفتن‌قلعه به یورش‌و[20] حواله وسیبه متعسر بلکه

۱-م، ن: درسیبه ۲-ب: «را» ندارد ۳-ب، م، ن: ران‌وی ٤-ن: بین الهلالین راندارد
۵-ن: درین ٦-ن: ترکمان ۷-ن: بیت. م: ندارد ۸- ن: به‌گلبرگ
۹-ن: برون ۱۰-ب، ن، م: «و» ندارد ۱۱-ن: قاین ۱۲-ن: قاین
۱۳ ب، م، ن: صدیک مهمات ۱٤ ب: حاکم قایین درآن سرکارشاملو وسلطان‌علی
۱۵ ب، م: بناعدم ۱٦ م، ن: دستوری که درقدیم به‌بدرخان بود ۱۷- ب، م: سبزواررا ۱۸ ن: دوه‌لو ۱۹ ن: «میرزاسلمان و» ندارد ۲۰ ن: وسیبه

متغدز[1] است، رای جهان‌آرای به‌ترتیب دادن توپ قرارگرفت که توب دوهزاروهشتصدمنی ریخته شروع در تخریب حصارقلعه‌گردد[2] استادان نادرتوپچی که درآن امرماهر بودند وهمگی درملازمت‌اردوی‌ظفر انتساب‌بسر می‌بردند، خصوصاً استادمراد بیک‌تبریزی توپچی‌باشی‌وبرخوردار بیک ولدحیدربیک انیس، ایشان را طلب فرموده امربه‌ریختن توب[3] شد ومقدار چهارهزارمن مس برامرا وملازمان وارباب و اهالی خراسان و تاجیکان[4] اردوی همایون رقم شد. محصلان بی‌زبان مقدار مذکور راگرفته دراندك‌زمانی توپی که دیوار بست[5] حصار افلاك رااز بیم می‌پاشید به‌سرکاری[6] ادهم سلطان[7] ترکمان اتمام یافت ودرمقابل اردوی ترکمانان نزدیك به‌قلعه توپ مذکور را نصب کرده به‌انداختن[8] شروع نمودند. چندمرتبه که انداختند وپاره که ازبالای حصاروبرج فرود آمد، اهل‌قلعه آن را به‌سبدها وجوالها درست داشته معاملهٔ صلح وآمد شدمردم درمیان افتاد. وهم دراین ایام بعضی[9] صلاح درآن دیدند که آب‌قنوات تربت وآب‌مواضع ودهاتی که درحوالی واقعند ومی‌توان به‌خندق[10] وحصاربست درآنجا اندازند، که شاید خرابی‌به‌دیوار بست وبروج قلعه رسانیده، مقرظفری بهم رسد. بهرعنوان که بود باوجود شصت‌هفتاد هزارمرد سپاهی[11] رزمجو ظفری برقلعه نتوانستند نمود. شعر[12]:

اگر تیغ عالم بجنبد زجای نبردرگی تانخواهدخدای

هیچ تدبیرفایده‌مند و[13] سودی نمی‌کرد ودراین‌اواخر میانهٔ امرا ومیرزاسلمان‌نفاقی[۵۵۰] بهم رسیده[14] شروع در عداوت همدیگر نمودند. قلی‌سلطان قورچی‌باشی که از اعوان وانصار قدیمی میرزاسلمان بود[15]، آزردگی تمام بواسطهٔ تسلط واستیلای وی وپسران‌او ـ که درخدمت نواب شاهزادگی تقرب تمام داشتند وهیچ کس از پسران[16] امرا را درمجلس‌بارنمی‌دادند ـ منحرف المزاج‌گشته، بواسطهٔ علت‌ومرض بواسیرکه درجمیع اسفار رفیق وانیس‌او بود، وبنای اعراض‌و تشددمرض مدت سه‌ماه صاحب‌فراش بود. دیگر امرا از جوانب[17] زبان‌گشوده، میرزاسلمان به رفاقت جماعت تکلوخاطرجمع داشت‌واکثر اوقات‌دربیم بود. چون زمستان روبه‌رفتن نهادوسپاه بهار از اطراف جویبار جلوه‌گر[18] شد، بقیهٔ شتروحیواناتی‌از[19] الاغ که‌در اردوی معلی‌مانده بودند تلف شدند[20] (وآنقدرشتر واسب واستر دراین‌مدت ضایع شد که درهرقدمی لشی افتاده‌بودو)[21]

۱ـب، م: معتبر ۲ـن: کرده ۳ـب،م: تاب ۴ـم: تاجیکا
۵ـم: پست ۶ـب: به‌سرکار ۷ـب،م،ن: ادهم بیگ ۸ـب: باختن
۹ـن: «بعضی» ندارد ۱۰ـن: به‌حصاربست‌قلعه‌انداخت ۱۱ـب،ن: مرد رزمجو
۱۲ـب،م: ندارد ۱۳ـن: «و» ندارد ۱۴ـب،م،ن: رسید
۱۵ـم: «بود» ندارد ۱۶ـب،م، ن: پیران ۱۷ـب، م،ن: جانب
۱۸ـم: جلوگر ۱۹ـب،م: که‌از ۲۰ـن: شده ۲۱ـن: بین‌الهلالین راندارد

جوالی کاه به‌هفتصدوهزار[1] رسیده بود. چون دیگر تاب توقف درآن حدود نماند، مدت پنج‌ماه و هفت‌روز تمام ایام محاصره در تربت‌زاوه[2] واقع شد، اعتمادالدوله خود به‌درون قلعه رفته،مرشد قلی‌سلطان راملاقات کرده عهدوقسم بایکدیگر نموده روزسه‌شنبه بیست‌وپنجم شهرربیع‌الاول‌سنهٔ مذکوره (ازآنجا کوچ کرده قرب یکفرسخ آمده)[3] اردوی همایون که سه‌چهارفرسخ طول‌وعرض آن بود فرود آمدند ومقرر چنین بود که به‌مشهد مقدس معلی‌مزکی به‌طواف رفته‌درآنجا توقف نمایند که از دارالسلطنهٔ هرات[4] وتوابع همگی ازاسرا فرزندان[5]ومعتمدان خود رابه‌درگاه‌عالمپناه فرستاده[6] درخواه‌گناهان درآن آستان عرش مکان نمایندوشفقت وسرحمت شاهانه به‌دستور شامل حال ایشان‌گشته به‌نوازشات واواسر خدمات ممتاز و سرافرازگردند وقصبهٔ تربت بواسطهٔ نزول اردوی همایون به‌مثابه‌ای خراب وویران‌گشت که ازعمارت بعدگنبد قطب عالم ازسقف‌ودیوار اثری نماند واز اشجارو درخت خلال واری در زمین وریشهٔ آن نگذاشتند ویک درخت‌چنار بواسطهٔ ممانعت بعضی درآن قصبه مانده بود، به‌حکم اعتمادالدوله جهت ترتیب عرابه‌ای که توپ را برآن بندد قطع شد ومردم آن ولایت اکثر متفرق‌وخانه خراب وجلاشدند وبعضی دیگر درقلعه ضایع شد. میرحسین[7] کلانتر[8] آنجا ولدمیردوست‌درآن محاصره به‌قتل رسید وملامیرباخرزی واکثر مردم باخرز درآنجا درحبس بودند.

وهم دراین‌سال، میرمحمدیوسف‌ولدمیرشاه حسین‌معبر[9] نیشابوری قلعه‌اسحاقاباد نشابوررا که‌موطن ایشان بوددربسته درمقام‌سرکشی‌بود،اصلا به‌درگاه‌معلی‌باوجودقرب‌جوار نیامد.وهم[10] درین‌سال پرملال[11]، والدمولف میرشرف‌الدین‌حسین مشهور به‌میرمنشی-که‌دراین اواخر عمرو زندگانی عزلتی بجهت طاعت وعبادت اختیارکرده در آستانهٔ مقدسهٔ امامزادهٔ واجب‌التعظیم[12] امامزاده عبدالعظیم علیه[13] وآبائه‌التحیة‌والتسلیم مجاور ومعتکف شده بود- درشب جمعه‌هفتم شهرذی‌قعدهٔ[14] سنهٔ مذکوره در خانهای مهترجمال- که‌درصحن آستانه مقدسهٔ [۵۵۱] منوره‌واقع است ودرآنجا می‌بود- اجابت[15] دعوت‌حق‌رالبیک‌گفته، ندای «ارجعی‌الی‌ربک راضیة‌مرضیه»[16] در داد(ولادتش درهفدهم شهرربیع‌الاول‌سنهٔ[17] اربع‌عشروتسعمائه[18])، مدت‌عمرش هفتادوشش‌سال. مولاناعبدی جنابدی در تاریخ فوت[19] وی‌گفته، شعر[20]:

۱-ن: هزاردنیار ۲-ن: «در تربت‌زاوه» ندارد ۳-ب،م،ن: بین‌الهلالین راندارد
٤-ن: «هرات» ندارد ۵-ب،م،ن: معتمدان وفرزندان خودرا ٦-م:«فرستاده» ندارد ۷-ب،م، ن: «میرحسن» ندارد ۸- ن:ولدمیردوست کلانتر آنجابه‌قتل رسید ۹-ب،م،ن: «معبر» ندارد ۱۰-م:شایدهم ۱۱-م: مال
۱۲-ن: «امامزادهٔ واجب‌التعظم» ندارد ۱۳-ن: مجاور ومعتکف شده بود
۱٤-م: ذی‌حجه‌قعده ۱۵-ن: «اجابت» ندارد ۱٦- سوره ۸۹ آیه ۲۸
۱۷-ب،م: سنهٔ‌مذکوره ۱۸-ن: بین‌الهلالین راندارد ۱۹-ن:«فوت‌وی» ندارد.ب، م: فوت او ۲۰-ن: تاریخ. م: ندارد

سپهر شرف میرمنشی که بود	فلک را سر عجز برپای او[1]
چو از گلشن دهر دلگیر شد	ریاض جنان گشت ماوای او[2]
چو تاریخ جستم زپیر خرد	بگفتا بهشت برین جای او

مدفنش درجنب آستانه مقدسهٔ (منوره درمنازل متصل به روضهٔ مقدسه)[3]. مؤلف بنده‌وی در سالی[4] که بعدازاین قوی‌ئیل باشد، درمعسکرهمایون‌ملازم[5] رکاب ظفرانتساب بودوبه سعادت‌زیارت مشهد مقدس‌معلی سزکی[6] سرافرازشد ـ در درون تکیهٔ درویش یحیی که مابین بالین‌گاه وپس[7] پشت‌روضهٔ مقدسهٔ[8]عرش‌منزله واقع است‌متصل به دیوار مبارک ـ حفرقبروی نموده، سنگ و[9]لوح مزار نصب کرده[10] (ابیات مذکور به خط مولانا علی‌رضا مشهدی که از خوش نویسان مقرر خراسان بود کنده شد[11]. امید که توفیق‌رفیق نقل نمودن[12] جسدوی بدان آستان‌عرش مکان‌گردد. حالات وی آنکه چهل‌وپنجسال همراه اردوی معلی دراسفارخراسان وآذربایجان و هنگام رحل اقامت اردوی همایون در دارالسلطنهٔ قزوین ساکن وسیار بود ومدت نه‌سال به‌دو[13] مرتبه در مشهد مقدس به‌سمت وزارت درآن آستان‌معلی مکان معتکف‌گشت ودر علم عربیت و معانی‌بیان استادفن بود وبه‌حسن‌خط خصوصاً نسخ ورقاع وتعلیق وشکسته باسزه‌یدبیضاداشت. این رباعی[14] ازنتایج طبع وقادایشان است در جواب رباعی که نواب میرشمس‌الدین‌محمدصدرگفته بودند. شعر:[15]

ای مطلع انوار آلهی رویت	وی مقصداقصای عزیزان کویت
یارب‌توچه[16] مظهری که‌ازجلوهٔ‌تو	بردند همه جهانیان ره سویت

رباعی نواب‌میرسابقاً مذکور شد. اگرچه ایشان فکرشعر کمتر می‌فرمودند، اماگاهی ابیات‌مناسب ورباعیات متصوفانهٔ محققانه از ایشان سرمی‌زد. ذکر آنها در مجمع‌الشعرانموده[17]. درتقوی‌وصلاح وتقید وپرهیزگاری‌وسلامت نفس وعبادت ازعنفوان شباب تاهنگام شیب، به‌یک وتیره بود. رحمةالله‌علیه‌رحمةواسعة.)

وهم‌دراین زمستان، خواجه‌محمدباقر خراسانی که از استیفای ممالک محروسه عزل‌شده بود، وهمراه اردوی‌معلی‌درسفر تربت[18] بسر می‌برد، به‌مرض امتلاء رحلت نمود. وهم دراین ایام داروغگی سال[19] قوی‌ئیل دارالسلطنهٔ اصفهان که به‌تیول نواب‌جهانبانی‌شاهزاده سلطان[20] حمزه

۱ـ ن: عجزهٔ‌پای او ۲ـ م: مای او ۳ـ ن: بین‌الهلالین راندارد
۴ـ مز، ب، م: سال ۵ـ م،ن: «ملازم» ندارد ۶ـ ن: «سزکی» ندارد
۷ـ ن: پس و ۸ـ مز،ب: مقدس ۹ـ ن: «و» ندارد
۱۰ـ ن: بین‌الهلالین راندارد ۱۱ـ م: شده ۱۲ـ ب،م: نمودی ۱۳ـ ب،م: بد
۱۴ـ م: «رباعی» ندارد ۱۵ـ م: ندارد ۱۶ـ م: «چه» ندارد ۱۷ـ م: مذکور است
۱۸ـ ن: «تربت» ندارد ۱۹ـ ن: «سال» ندارد ۲۰ـ ن: «سلطان» ندارد

میرزا مقرربود، به‌علیقلی‌بیک قیچاغلی که از مقربان شاهزادهٔ عالمیان بود عنایت شد. مشارالیه ازتربت مرخص شده رفت.

وهم در این ایام قاصدی ازیزد آمده خبر قتل قلندرکوه‌گیلویه را رسانید که امرای فارس وکوه‌گیلویه به‌سرکردگی امت‌خان تواجی[1] باشی برسراو رفته اورا دستگیرکرده به‌قتل رسانیدندومتعاقب کس‌خان‌مشارالیه سراورا به‌درگاه‌عالمپناه می‌آورد. بعداز [۵۵۲] نزول‌اجلال به‌دارالسلطنهٔ هرات، ملازم‌امت‌خان آمده سربی‌قدر قلندرابترا آوردودرکرباس قرمزی بسته در دروازه مدرسهٔ میرزا آویختند. مولانا قوام‌الدین شیرازی در تاریخ آن‌فتح گفته. شعر[2]:

بهرجا که‌خان سلیمان مکان	پی‌دفع اعدای دین رونهاد
مخالف مجال اقامت ندید	عنان شکیبایی ازدست داد
قلندر چودیدآن سپاه وحشر	نماندش بخود ذره‌ای اعتماد
چوماده شغالان عاجزگریخت	پراکنده‌گشتند اهل فساد
چوتاریخ این‌فتح میخواستم	«گریز[3] مخالف» سوافق فتاد

گفتار درذکر وقایع سنهٔ احدی وتسعین وتسعمأیه و شمه‌ای ازجنگ غوریان[4] وشکست شاملویان

نوروزقوی‌ئیل درتربت حیدریه به‌عیش‌وخوشحالی[5] گذرانیده، روزشنبه ٢٤ شهر ربیع‌الاول که قمر دراواخر حمل بود، از تربت کوچ کرده[6] بواسطهٔ تغییر منزل ومکان واختیار ساعت‌قرب یکدوفرسخ راه آمده فرودآمدندودرآنجا هفت روز توقف کرده، روز سه‌شنبه ٤ ربیع‌الثانی[7] کوچ کرده به‌ولایت‌زاوه فرود آمد[8] چندروزکه درآنجا اوقات‌گذرانیدند ومهمسازی اکثر مردم ولایت خراسان نمودند، رای صوابنمای همگنان از امرای عالیشان براین قرارگرفت که تاچمن جام رفته درآنجا توقف فرمایند کس به‌هرات فرستاده از اطراف وجوانب امرا به درگاه سپهر اعتلا [آمده] مهمات خراسان رامقرون به‌خیروصلاح[9] پرداخته ازآنجا به‌زیارت حضرت امام‌همام ثامن ضامن (مفترض‌الطاعه، واجب‌العصمه‌صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه[10]) رفته، بعدازآن متوجه‌عراق‌گردند. چون به‌حوالی جام رسیدند، بعضی از اعیان هرات خصوصاً خواجه عبدالمؤمن[11] سروی واقوام و اعوان خواجه ملک‌محمدمنشی از غوریان از اردوی همایون پادشاه‌کامیاب شاه‌عباس‌گریخته آمدند و نمودندکه[12] در اردوی ایشان هفت‌وهشت‌هزار مرد[13] بیشتر نیست[14] ودرکنار رودخانه تیرپل[15] درحوالی غوریان نشسته‌اند[16] واز عهدهٔ لشگر ظفر اثر شاهی بیرون نمی‌توانند آمد. چون این

۱-ن: نواحی ۲-ن: تاریخ. م: ندارد ۳-ب،م: گریری ٤-م،ن: خراسان
٥-م: خوشحال ٦-ب: کر ۷-ب، م،ن: شهرربیع‌الثانی ۸-مز، م: آمد
۹-م،ن: بصلح وخیر ۱۰-ن: بین‌الهلالین را ندارد ۱۱-م: عبدالمومنین
۱۲-ن: «در» ندارد ۱۳-ب، ن،م: کس ۱٤-ن: نیستند. م: ندارد ۱٥-ن: سرپل
۱٦-م: نشسته آمدند

خبر محقق گشت[۱]، اعتمادالدوله میرزاسلمان[۲] در رفتن سرعت نموده از حوالی جام تاقریه تایباد باخرز که قرب ده پانزده فرسخ راه مسافت بود رانده، محل ظهری[۳] بدان مکان رسیدند. بعد ازفرود آمدن ولحظه‌ای استراحت کردن رای صوابنمایشان[۴] براین[۵] قرارگرفت که از تایبادتا محلی که اردوی شاه‌عباس است ده دوازده فرسخ راه است. عصر تنگی سوار شده صبحی[۶] ایلغار کنان برسر ایشان روند. چون[۷] روزسه‌شنبه یازدهم شهر ربیع الثانی سنهٔ مذکوره به‌آخر رسید، اعتمادالدوله میرزاسلمان شاه عالمیان وشاهزاده گیتی‌ستان سلطان حمزه میرزا را با امرا ومقربان سوار کرده[۸] به ایلغار تمام متوجه مقصد شدند. ولی سلطان تکلو وجماعت تکلویان چون مقدمةالجیش[۹] بودند پیشتر ازهمه کس به‌تیرپل[۱۰] رسیدندو ازپل گذشته کنار آب راگرفته یکجلوقرب یکهزاروپانصد نفر سپاهی مکمل مسلح برسر اردوی فولاد خلیفهٔ شاملو که دراین طرف آب فرود [۵۹۳] آمده بودند رسیدند وقشون ولشگر شاهی[۱۱] ازپل وحوالی کسوگذشته اول صبح روز چهارشنبه دوازدهم شهر مذکور به‌اردوی شاه‌عباس[۱۲] داخل شدند.

تفصیل این اجمال آنکه چون علیقلی خان شاملو نواب شاه‌عباس[۱۳] رااز دارالسلطنهٔ هرات بیرون آورد، امرایی[۱۴] که درآن اوان در درگاه همایون آن پادشاه عالیشان بوده جمع کرده، در موضع سیل از مواضع غوریان که آخر موسوم[۱۵] به‌فتح آباد شد[۱۶] فرودآمده لشگردوبخش گشته رودخانه را درمیان گرفته، فولادخلیفه واتباع درآن طرف فرود آمده، دراین ضلع که با غوریان بود، اردوی شاهی باعلیقلی خان وسایر امرا فرود آمدند وچندمدت[۱۷] درآنجا بسر بردند. خبری که[۱۸] به‌ایشان می‌رسید آن‌بود که اردوی همایون شاهی از تربت به‌جانب مشهد مقدسهٔ منوره می‌رود وازجام اگر بدان‌حوالی نروند درچمن جام توقف خواهند کرد، خاطر ازآمدن ایشان جمع کرده به‌فراغت هرچه‌تماستر به ساز[۱۹] وصحبت‌وعیش وفراغت در هنگام بهارکه آن‌دشت وصحراگلزارگشته بود اقدام داشتند. شب چهارشنبهٔ مذکور از اتفاقات، جمعی کثیر از غازیان کرد[۲۰] را برسرراه تایباد فرستاده تاخبری وزبان‌گیری بدست آورند. این‌جماعت قرب بیست‌وپنج[۲۱] شش‌نفر از اردوی‌شاه عباس جدا شده نصف شبی به‌مقدمهٔ لشگر شاهی[۲۲] که فزون‌ازحدوحصر بود رسیده، چون از آنجانب می‌آمدند، همه دستگیر شده یکنفر ازآن غازیان که‌اسبش تواناتر بود خود رابه میانهٔ[۲۳] رودخانه وگززاراندا‌خته (به‌یرلغانی‌میرود وازآنجا کنار راه راگرفته)[۲۴] به‌سرعت وایلغارتمام خود

۱- ب، م، ن: شد ۲- ن: «میرزاسلمان» ندارد ۳- ب، م، ن: ظهر
۴- ب، ن: صوابنمای ایشان ۵- ن: برآن ۶- ن: «صبحی» ندارد
۷- ن: «چون» ندارد ۸- ن: «سوار کرده» ندارد ۹- م: مقدمه‌الجشن
۱۰- م، ن: سرپل ۱۱- ب، م، ن: لشکری ۱۲- م: عباس‌شاه
۱۳- م: عباس‌شاه ۱۴- ب، م: امراء ۱۵- م: مفتوح‌موسوم ۱۶- م- ن: شد
۱۷- م: «مدت» ندارد. ن: روز ۱۸- ب، م، ن: «که» ندارد ۱۹- م، پ: بسازدو
۲۰- ب، ن: کردورا ۲۱- ب، م، ن: بیست‌شش‌نفر ۲۲- م، ن: لشکری
۲۳- ب، م، ن: به‌میان ۲۴- ن: داخل پرانتز راندارد

را به‌اردوی شاه‌عباس[1] رسانید. چون علیقلی‌خان خوابیده و خواننده‌ها ومطربان خوش الحان در بالین اوجاگرفته به‌خوانندگی اشتغال داشتند، مشارالیه صورت حال و آمد لشکر ظفرمال را باز نمودخان قبول ننموده مردم نیز به‌خوشامد[2] چیزهاگفتند ومقرر[3] داشتند که این شخص در راه ترسیده[4] وازهول خواب چیزها به‌نظر او درآمده اورا سیاست نمایند. وی معروض داشت که در این وقت که محل [تحمید][5] است. تااول صبح اگر آنچه من معروض داشته‌ام اثر آن به‌ظهوررسد فبها، والاامراهر سیاستی که باید کرد بکنید. چون علیقلی‌خان چیزی به‌بهای[6] این‌خبر نداد، وبه اوتاق رفته خوابید، جمعی از مقربان مثل میرزامحمد کرمانی وزیر و خواجه افضل اردستانی وزیر به‌فکر افتاده، دراین بیرونها مترددومترصد[7] بودند. صباح که خورشید بیضاعلم به قصدنیر انجم حشم به‌عزم رزم‌جوشن زرنگار در پوشیده، قدم درمعرکه‌سپهر دوارنهاد وسپاه ظلمت شب را منهزم ساخت، نظم[8]:

سحرگاه کاین شاه‌انجم حشم ... بجنبید از جا به طبل وعلم
دمید ازافق صبح صادق‌شکوه ... کف اندازشد بختی‌مست کوه
زداغ افق آسمان در گرفت ... فلک پنبه صبح را برگرفت
پی کینه این‌خونی[9] خانه‌سوز ... به‌خون‌شست‌رخسارعالم‌فروز
زخورشیدومه‌طبل زرین بچنگ ... زدند ازفلک‌قدسیان‌طبل جنگ

ولی[10] سلطان تکلو باتکلویان کینه‌جو برسراردوی [٥٥٤] فولاد خلیفۀ شاملوتاخته ایشان‌شروع درسوارشدن‌ومستعدیراق بستن‌گشتند وازاینجانب نیز اکثر مقربان وجوانان یکه بانام ونشان خود رابه‌اردوی عالی شاه‌عباس[11] رسانیدند وتیپ‌وقشون شاه وشاهزاده واقبال‌پناه[12] اعتمادالدوله ازعقب روان‌بود[13]. ازطرفین طالبان‌نام[14] وننگ‌در[میدان][15] مجادله‌وکین بریکدیگرتاختندوزلزله در زمین‌وزمان انداختند. چون صحرای آن سرزمین راآب داده بودند، امواج دریای پیکاردر تلاطم آمده، کشتی عمر جمعی از طرفین غرق‌گرداب فناگشت ودر اول مرتبه شکست برلشگر شاهی افتاده این‌خبر درتمامی اردوی همایون شایع شد واکثر مردم خراسان خصوصاً اهالی اسفراییین‌ازتیرپل روبه‌گریز نهاده بعضی به‌کسو وجمعی دیگر به‌راه خواف[16] رفتند.

چون خبر هزیمت لشگر به‌اعتمادالدوله رسید، قشون شاه‌وشاهزاده را با علمهای قدیمی

۱-م: عباس‌شاه ۲-ن: به‌جوش آمدند ۳-ب: مقر ٤-ن: براه‌نرسیده
٥-مز، ب، م: تمجید. ن: تمحید ٦-ن: بهای ۷-ب، ن، م: متردد بودند ومترصد صباح
۸-م: ندارد ۹-ن: خوبی ۱۰-م: دل ۱۱-ب، ن: نوابشاه‌عباس
۱۲-ن: «اقبال‌پناه» ندارد ۱۳-ب، م، ن: شدندو ۱٤-ن: بانام
۱٥-مز، ب، م: میان. ن: میانه ۱٦-ب، م: خاف

این دودمان خلافت مکان پیش کرده[۱] رایات ظفر نشان به‌جانب ایشان معطوف داشت ودر نصف ساعتی آن‌جماعت ولشگر راازپیش برداشت. لشگر ظفر اثر شروع درقتل‌وقتال نموده قرب هفتصدنفر ازآن‌جماعت به‌قتل آمدند ودویست‌نفر دیگر ازمردم متعین دستگیرگشتندوتا وقت چاشت از طرفین جنگ وجدال امتداد داشت. لشگر عراق شروع درکسیب نموده، بالاخره علیقلی‌خان از تیپ شاه‌عباس[۲] ورکاب[۳] همایون جدا افتاده باجمعی از غازیان‌متوجه دارالسلطنهٔ هرات‌گشت وجمعی از یکجهتان استاجلو مثل امیراصلان‌سلطان ولدولیخان چرخچی‌باشی‌ویکه جوانان شاملوکینه‌خواهان رزمجو بامحمودسلطان صوفی اغلی وجمعی[۴] از قجران خود را به پای تیپ‌وعلم شاه‌عباس رسانیده‌در ملازمت اشرف جمعیت نموده درشب پنجشنبه‌به شهرهرات رسانیدند چون نشان واجب‌الاذعان فرمان فرمایی ممالک‌ایران از دیوان «تؤتی الملک‌من‌تشاء وتنزع‌من‌تشاء[۵]» بنام نامی[۶] آن پادشاه‌گرامی مقدربود، لهذا در چنان معرکه ذات قدسی صفات از گزند روزگارخلاصی[۷] یافت. شعر[۸]:

چولطف ایزدی باشدمددکار   زقصدکس نه‌بینی هیچ آزار

سالماً صحیحاً بازبرتخت سلطنت در دارالسلطنهٔ هرات متمکن‌گشتند. جمعی[۹] ازامرای نامدار که[۱۰] درآن معرکه کارزار به‌قتل آمدند، فولاد خلیفه شاملوکه میرقایین بود، سلطانعلی خلیفه برادر زادهٔ[۱۱] او،شاهولی‌سلطان‌ولدسیف[۱۲] سلطان‌شاملو،قباد[۱۳] سلطان قاجارحاکم‌سبزوار[۱۴]،حاجی کوتوال جغتای حاکم‌کسویه، ابوالفتح‌سلطان‌شاملو پسرزادهٔ آغزیوارخان، خوش‌خبرخان‌شاملووعلیقلی سلطان پسرعوض آقاچاوشلو، ونارنجی‌سلطان‌استاجلوواحمدبیک دیل‌کسن[۱۵]استاجلوکه‌هردو[۱۶] از تربت از جانب مرشدقلی سلطان به‌رسالت نزد علیقلی‌خان آمدند-ومیرزامحمدوزیر وجمعی‌دیگر ازصغیر[۱۷]وکبیر دراثنای داروگیر به‌قتل‌آمدند وجمعی دیگر ازامراواعیان مثل ابراهیم سلطان برادر مرشدقلی سلطان وحسین‌قلی‌بیک پسرشاهقلی خلیفه[۱۸] مهردارذوالقدر، وبرادرزادهٔ اوعلیقلی بیک‌که از ملازمت امت‌خان [ooo]از[۱۹]شیراز فرارکرده به‌هرات رفته بود، وسلطانقلی‌بیک شروانی[۲۰] وخواجه‌افضل وزیر ومیرزاجان‌بیک[۲۱] بیچرلووکیل باپسیاری از غازیان دستگیر شده بدست هریک از لشگر ظفراثر افتادند.

چون فتحی چنین[۲۲] روی نمود، اردوی همایون درهمان موضع که آنرا سیل می‌نامیدند

---

۱ ب،ن: پیش کرده ۲-م: عباس‌شاه ۳-م،ن: دررکاب ۴-ب،م: جمعی کثیر از قجران.ن:جمعی کثیر خودرا ۵- سورهٔ۳بخشی‌ازآیهٔ ۲۶ ۶-م: به‌تمام‌وتامی ۷- ب، ن: خلاص ۸- ن: بیت. م: ندارد ۹-ب، م: جمعی‌که ۱۰-ب: «که» ندارد ۱۱-م: بردارزاده.ن:سرداززاده ۱۲-ب، ن: یوسف ۱۳-ن: وقباد ۱۴-ن: سبزوارو ۱۵-ن: دیل‌کسیک ۱۶-ن: «دو» ندارد ۱۷-م، ن: وجمعی دیگر ازامرا واعیان ۱۸-ب، م، ن:خلیفه ذوالقدرمهردار ۱۹-ن: درشیراز ۲۰-ن:شیروانی ۲۱-م:میرزاخان‌بیک. ن: میرزاخان‌بیک با بسیاری ۲۲-م: چنان

فرود آمده، حکم مطاع به‌نفاذ پیوست که امرای عظام، مثل محمدخان[1] ومرتضی قلیخان واد هم سلطان وسایر امرای ترکمان باتاجیکان،[2] مثل میرزااحمد ناظر و میرزامحمدمنشی که درآن‌اوان درخدمت اعتمادالدوله‌از مقربان بود، ومیرزا لطف‌الله[3] وزیر شاهرخ‌خان، خود رابه‌شهر رسانیده حفظوحراست دارالسلطنهٔ هرات کرده، اموال‌وجهات امرا وغازیان را تحقیق وتفحص[4] کرده به قلم درآوردند. جماعت مذکوره امتثالالامرهالاعلی، ازهمان محل سوار شده متوجه شهر شدند. چون به‌بیرون شهر[6] ودر بندهای مدرسه میرزاسلطان حسین رسیدند، باآنکه جمعی درآنجا درها را استحکام داده بودند، امرا زورآورده بیرون‌شهرومدرسه را تصرف کرده جرأت رفتن‌شهرنکردند. اگرچه درآن‌شب شاه‌عباس[8] وعلیقلی‌خان بی‌سامان داخل شهر شده بودند (و قلیلی ازغازیان‌بر سرایشان بودند) وحفظ دروب بلده به‌واجبی‌نکردند، اگرچه‌داخل‌شدن[10] وگرفتن شهر به‌غایت آسانی[11] میسر بود، اغماض عین کرده در بیرون فرود آمدند وروز پنجشنبه که به‌چاشت رسید، جمعی که دربلده حفظوحراست شهر و دروازهابه واجبی کرده دروب را بستند. اعتماد الدوله[12] میرزاسلمان راگمان‌اینکه نواب شاه‌عباس وعلیقلی‌خان که در جنگ بدست درنیامده بودندمبادا به‌شهر داخل شده باشند، دررفتن به‌شهر وداخل‌شدن اندك توقفی داشت ومنتظر خبر از جانب امرای ترکمان می‌بود. درهمین روز چهارشنبه، اعتمادالدوله‌میرزاسلمان منشیان را[13] طلب کرده امرفرمود که احکام فتحنامه به‌اطراف‌وامصار ممالك‌محروسه به هرشهر[14] وولایتی[15] درقلم آورند مضمون آنکه میرزاسلمان خود بالشگری که همراه داشت، فتحی چنین نمود واسم شاه‌وشاهزاده وامرا اصلا[16] درآن مرقوم نشد. امرا ازاین‌معنی دلتنگ شده به‌زبان آمدند.

چون سابقاً مذکورگشت که در تربت میانهٔ امراو[17] اعتمادالدوله پردهٔ نفاق دریده شدو بخیه از روی کار برخاسته بود، اعتمادالدوله فتحی چنین که دید، فی‌الفور دروادی امرای بزرگ مثل قورچی‌باشی وشاهرخ‌خان ومحمدخان سخنان مذکور ساخت که مادام این‌سه کس را دفع نکنند[18] سلطنت شاهزاده سلطان[19] حمزه‌میرزا مداری پیدا نمی‌کند واین سخن را بی‌تحاشی وبلندهمه‌جا مذکور می‌ساخت واراده‌ٔ سافی‌الضمیرش آنکه چون فتحی چنین اورا میسرشده و[20] گرفتن شاه‌عباس وبلدهٔ هرات دراین‌هفته به‌آسانی میسر است، چون اراده به‌عمل آید دفع امراو شاه کامیاب‌نموده، شاهزاده ظفرلواسلطان‌حمزه میرزارا[21] برتخت‌سلطنت نشانده‌معاملهٔ دولت‌وسلطنت

۱ـب، م، ن: محمودخان ۲ـن: «با» ندارد ۳ـم: «الله» ندارد
٤ـن: «تفحص» ندارد ٥ـب، م: همایون ٦ـم: «بیرون‌شهر» ندارد
۷ـم: ازدر در. ن: از دروازه بیرون. ب: زور درآورده ۸ـم: عباس‌شاه ۹ـب، م، ن: بین‌الهلالین راندارد ۱۰ـم،ن: شدند ۱۱ـب، ن، م: آسان
۱۲ـم، ن: میرزاسلمان‌و ترکمانان ۱۳ـم: «را» ندارد ۱٤ـ ن: شهربه‌شهر
۱٥ـن: ولایت آوردند ۱٦ـم: اضلان ۱۷ـم: «و» ندارد ۱۸ـن: نکند
۱۹ـم: «سلطان» ندارد ۲۰ـب، ن: «و» ندارد ۲۱ـمز«را»ندارد

راکه فی‌الحقیقه بااوست یکی‌سازد ومعاملهٔ دویی‌وسرکشی را[۱] از میانهٔ طوایف قزلباش براندازد ومطمح نظرش در رفع این‌جماعت بود. امرا که پیشتربه‌شهر[۲] رفته بودند ، بعضی چیزها بدست [٥٥٦] ایشان ازجمله‌اسب وایلخی بیشتری‌از ابراهیم‌سلطان که‌درباغ زاغان بود درآمده، جهت سرکارخاصهٔ شریفه ضبط نمودند. صباح روز پنجشنبه موکب همایون شاهی‌وشاهزادهٔ عالی به‌حرکت‌درآمده به سکینه ووقارهرچه تمامترتارباط‌پریان که از آنجا تا شهرسه‌فرسخ راهست[۳] آمده فرود آمدند[٤] و منتظر خبرشهربودند. امرا کسی فرستاده حقیقت عرض نمودند. آرای[٥] صوابنما براین قرارگرفت که دولتخانهٔ مبارک در باغ زاغان قرارگرفته در اطراف وجوانب شهرامرانزول نمایند. نواب کامیاب باغ زاغان[٦] قبول ننموده قرار به‌مدرسهٔ خاقان سعیدسلطان‌حسین[۷] بایقرا شد. آخر[۸] این روز موکب همایون[۹] به مدرسهٔ میرزا آمده، تمامی اهل‌حرم وکارخانهای شاه‌و شاهزاده دریک ضلع مدرسه که متصل به‌مقبره[۱۰] است فرودآمده، در ضلع برابرش اعتمادالدوله میرزاسلمان[۱۱] فرود آمد[۱۲] ودروازها را بخش کرده، امرای شاملو به‌درب عراق‌رفتندوقورچی‌باشی وجماعت افشاریه[۱۳] اوبه‌باغ زاغان وحوالی برج خاکستر رفتند وولی سلطان ولشگر کرمان‌به باغ جوکی‌میرزا ولدمیرزا شاهرخ نزول نمودند ودرب[۱٤] ملک رابه‌سلیمان خلیفهٔ ترکمان وادهم سلطان دادندودرب فیروزآباد رابه‌مرتضی‌قلی‌خان وتابینان سپردند وشاهرخ خلیفه وامرای ذوالقدروروملووسیدبیک کمونه به‌درب قبچاق رفتند وامرای تکلو بالتمام به‌باغ‌گلشن بهرام و باغ سفید وآن حوالی آمدندومحمدخان‌به‌حوالی مصرخ رفت وقرب هفتاد[۱٥] هشتاد هزارکس هرات را[۱٦] درمیان‌گرفته‌قبل نمودند.

چون روز جمعه‌چهارم[۱۷] مردم مشغول‌جا[۱۸] ومنزل‌گشته تمامی دربیرون شهر جاگرفتند، دراین‌روز، نارنجی‌سلطان که‌از جنگاه‌گریخته‌بود اورا پیاده‌گرفته به‌قتل رسانیدند[۱۹] و(قرب‌سیصد چهارصدنفر از لشگرگریخته بدست درآمده، بابعضی ازگرفتاران به‌قتل آمدند)[۲۰] وبعضی از شاملویان که در حوالی بلوکات بودند، مثل اسمعیل‌بیک‌حاجی‌طغانلو[۲۱] والوبیک آقا به‌مدرسه آمده به‌پابوس اشرف سرافراز شدند. شاه کامیاب‌وشاهزادهٔ عالمیان مآب ازگناه ایشان‌گذشتند[۲۲] روز شنبه پانزدهم[۲۳]، اعتمادالدوله میرزاسلمان[۲٤] درخدمت بندگان اشرف و نواب شاهزاده‌در خانهٔ زرنگار مدرسه ومقبره نشسته‌مقررشد که ازطوایف‌اویماقات هرکس[۲۵] زنده‌ای یاسرواخترمه

۱-ب، م،ن: «را» ندارد ۲-ن: به‌تسخیر شهرهرات‌رفته بودند
۳-م،ن: سه‌فرسخ است ٤-ن: «آمده» ندارد ٥-ب، م، ن: رای ٦-ن: زاغان
۷-ن: حسین‌میرزا ۸-ن: خزاین‌وزر ۹- م: «همایون» ندارد ۱۰-ن: بمغره
۱۱-ن: «میرزاسلمان» ندارد ۱۲-ب: آمده ۱۳-ن: افشاربه‌باغ
۱٤-م: «درب» ندارد ۱٥-ب،م: هفتادو ۱٦-ب، م: «را» ندارد ۱۷-ن: ٤
۱۸-م: «جا» ندارد ۱۹-م: آمدند ۲۰-م،ن: بین‌الهلالین راندارد ۲۱-ن: طغانلر
۲۲-ب،ن: گذشته ۲۳-ن: ۱۰ ۲٤-ن: «میرزاسلمان» ندارد ۲٥-م،ن: هرکس سرواخترمه دارند به‌نظر رسانند

دارد به نظر رساند. غازیان گرفتاران را به نظر درآورده، میرزاسلمان اصلا در نجات آن جماعت محابا ننموده، هرکس که التماس می‌کرد اعراض می‌فرمود[1] آنچنان در قتل آن برگشته روزگاران ساعی بود که به‌لحظهٔ دیگر نمی‌انداخت ودرمیان مدرسه ومسجد سرودست وپا وجسد مقتولان افتاده زمینها ازخون ایشان گل شده بود. از جملهٔ مقتولان آن مجلس سلطانقلی بیک شروانی[2] خالوی‌زادهٔ نواب مرحومی سلطان ابراهیم میرزا بود که به‌انواع فضایل وخصایل آراسته، در معرکهٔ جنگ زنده بدست در آمده بود. هرچند فقیر مؤلف این نسخه جمعی را براین داشته[3] شفیع ساخت، فایده برآن نداد وآخرالامر اورا درآن مجلس [۵۵۷] به‌قتل آوردند. وهمچنین اعتماد‌الدوله میرزاسلمان[4] فتوی به‌قتل صدوپنجاه نفر از جماعت استاجلویان[5] که در قلعهٔ اسفرایین بودند داده، جمعی کثیر نیز[6] ازاین جماعت درهرات به‌قتل آمدند وازجمله بعضی که خلاصی[7] یافتند علیقلی بیک ولدعلیقلی خلیفهٔ مهردار ذوالقدر بود که درعین‌حسن وجمال وخاله‌زادهٔ[8] میرزا نظام ولد میرزاسلمان بود. وی اگرچه باعث آن شد ومیرزاسلمان قبول نمی‌کرد، بالاخره جبارقلی بیک افشار برادرزاده قورچی به‌حمایت قورچی‌باشی اورا خلاص ساخته به‌باغ زاغان به‌منزل خود برد[9] وجمعی دیگر ازگرفتاران را مقرر کردند[10] که به مدرسه آورده مثل خواجه افضل وابراهیم سلطان و حسین قلی بیک وسایر اسیران محافظه نمایند. چند[11] روز اوقات براین منوال گذران بود[12]. اقبال پناه میرزاسلمان را نخوت وغرور به‌مثابه‌ای دست داده که چشم ازهمه امرا پوشید[13] و درباب دفع ایشان برملا می‌کوشید وبه‌زبان[14] می‌رسانید ومقرر کرد که قرب پنجهزار پیاده و بیلدار و کلنگ‌دار از بلوکات آمده با[15] لشگر خود که قرب هفتصد هشتصد کس خوب داشت وملازمان وقورچیان نواب شاهزادهٔ عالم، برحصاربست هرات یورش آورده بی‌معاونت امراشهر را بگیرد و بعد ازآن شروع درمدعیات ومطالب خود نماید. غافل ازآنکه، شعر[16]:

فلک تاکرا کار سازی کند　　　زمانه بـه خون که بازی کنـد

در شب چهارشنبه ۱۸ شهر مذکور، خود بااهل هرات سوار شده برگرد بعضی از حصار[17] گشته ملاحظه‌ها نمود و به‌قدغن[18] تمام کس از عقب پیادگان روان نمود.

۱ـ ب، م،ن: می‌فرمودو　۲ـ ن: شیروانی　۳ـ م، ن: برداشته
٤ـ ن: «میرزاسلمان» ندارد　۵ـ ن: استاجلو　۶ـ ن: «نیز» ندارد　۷ـ ب،م: خلاص
۸ـ م: خانه‌زاده　۹ـ م: برده　۱۰ـ م: گردید　۱۱ـ ب، م، ن: هرچند
۱۲ـ ن: «اقبال پناه» ندارد　۱۳ـ ب، م،ن: پوشیده　۱٤ـ ن: به‌زبان
۱۵ـ ب، م: «با» ندارد　۱۶ـ ن: بیت. م: ندارد　۱۷ـ م: حضار
۱۸ـ ب: باغدغن

اشک‌فشانی[1] خامهٔ عنبرفشان درقتل میرزا سلمان وذکر بعضی از حوادث واقعه درخراسان

سابقاً مذکور شد که چون در ایام محاصرهٔ تربت[2] میانهٔ امراو میرزا سلمان صحبت به‌قتل و غزا انجامید[3] و در راه دارالسلطنهٔ هرات هم یکدو روز یوزباشیان و مقربان به جهت مدعیات خود بروز در آورده به نزاع و بی‌حرمتی رسانیدند و صحبت به جایی رسید که وی[4] یکدو روز از منزل[5] بیرون نرفت و[6] امرا باز تنزل کرده به تدارك درآمدند اما از آن روز درفکر و اندیشهٔ قتل او بودند. مقصود بیك وزیر قورچی‌باشی محرك این اراده‌بود. تمامی اویماقات بایکدیگر در قتل میرزا سلمان اتفاق نموده، شاهرخ‌خان که از جانب میرزا سلمان بود او را برگردانیده تاجیکان نیز در این قضیه شریك شدند[7] و از هر اویماقی[8] چند نفر جلف[9] و اوباش جدا کرده بایکدیگر به یوسف‌بیك ولد قورچی باشی متوسل شده او را بانی و باعث این امر نمودند و قرار بدین دادند که او را هرجا که به بینند به‌شمشیرگیرند. این اراده درخاطرها[10] جاگرفته درعزی(؟) این بودند که کجااتفاق افتد. اتفاقاً صباح روز پنجشنبه نوزدهم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ[11] مذکوره، اعتمادالدوله را به‌خاطر رسید که به‌زیارت مقرب باری، خواجه عبدالله انصاری رود که در موضع گازرگاه هرات مدفون است و بخوبی آن مقام فیض ارتسام از سایر مزارات ممتاز[12] است.و وی نسب خودرا به‌خواجه منتهی می‌ساخت. جمعی از سردم هرات که شب‌و روز بااو [۵۵۸] می‌بودند(و مشاور اوگشته بودند) مدار براقوال ایشان نهاده از دیگران کناره می‌فرمود[14] قرار دادند که به گازرگاه رفته به‌حمام آنجا روند و شب جمعهٔ آنجا بسر برده روزش به‌صحبت مشغول[15]گردند. یراق‌و اسباب و اثاث[16] خسروانهٔ اعتمادالدوله را ایشیك[17] آقاسیان به‌گازرگاه برده، وی چاشتی روانهٔ آن صوب شد. چون جماعت خبیه واوباش اویماقات این معنی را دریافته بودند، باجمعی کثیر از قورچیان و مقربان پیشتر به‌تخت صفر که درسرراه واقع است رفته، انتظار داشتند که چون مشارالیه ازآنجا بگذرد او را به‌قتل آورند[18]. بعضی از سردم آگاه که واقف شدند، در حوالی تحت صفر این خبر را به‌اعتمادالدوله‌رسانیدند. مشارالیه به‌اضطراب تمام رو به‌شهر نهاده، این جماعت در تخت صفر در بسو بودند، جلوریز

۱-ب: افشانی ۲-م: بربت ۳-ن: انجامیده ۴-ن: «وی» ندارد
۵-ن: منزل خود بیرون رفت ۶-ب: «و» ندارد ۷-ن: بودند. م: ندارد
۸-ن: اویماق ۹-م: خلف ۱۰-ن: خاطرجاگرفته
۱۱-م: «سنه» ندارد ۱۲-ن: مختار ۱۳-ن: داخل پرانتز راندارد
۱۴-ب، ن: می‌فرمودو ۱۵-ن: مشغولی ۱۶-ن: اساس ۱۷-مز، ب، م، ن: ایشک ۱۸-ب، م: آورده‌اند. ن: آورده

از عقب او تاخته غوغا و معرکه بهم رسید و شهر وارد و برهم خورده غوغایی عظیم حادث شد. اعتمادالدوله سراسیمه خودرا نزد شاه و شاهزاده انداخته[1] حقیقت حال به مسامع عزوجلال آن[2] خسرو صاحب اقبال رسانید[3] که این اراده و عمل از امرا سانح[4] شده . شاه کامیاب امرای نامدار، مقدسهم قلی[5] سلطان قورچی باشی و شاهرخ خلیفهٔ مهردار ذوالقدر و محمدخان ترکمان را طلبیده درمقام اعراض و اعتراض درآمده ، امرا متلقی به انکار شده ، قسمها یاد کردند که مارا اطلاعی براین نبوده و نیست و یمکن که از جمعی اجلاف این عمل بواسطهٔ رنجش از تنخواه مواجب سرزده باشد. حاشا ثم[6] حاشا که مارا براین اطلاع[7] بوده یا براین باشیم. هرکس از مقربان و اقوام‌خود چندکس[8] تعین نمودند[9] که از عقب آن جماعت‌رفته ایشان را بدست درآورد[10].

امتداد سخن اعتمادالدوله میرزا سلمان[11] به‌طول انجامید و هرچه می‌گفت از روی لجاج و عناد و خطاب[12] بااین دومیر بااقتدار[13] بود، تا به‌مرتبه‌ای که این جماعت را صلب ساخت[14] و به دلیل ثابت می‌ساخت که این دوسه کس براینند ،تاآنکه روز به‌آخر رسید و آن جماعت صاحب داعیه به مدرسه که دولتخانه بود آمده، هجوم لشگریان طغیان گرفت . چون امرا از اصرار میرزا سلمان منزجرگشتند، درمقام اصلاح نیامده ، علت به‌طبیعت‌گذاشتند. میرزا سلمان اعتمادبه حمایت[15] شاهزاده و امرای ترکمان کرده، مطلقاً تنزل و الحاح نکردو این جماعت[16] که[17] صحبت را آشفته و متلاشی دیدند، شروع در اراده خود نمودند .

پسران امرای مذکور[18] و یوزباشیان و بهادران به‌جدگرفته پای ثبات استوار نموده، کس[19] نزد شاه و شاهزاده فرستادند که اگر میرزا سلمان را به مادادی فنعماً و بها ، والا خود آمده او را از مجلس[20] اشرف[21] بیرون آورده به‌سیاست هرچه‌تمامتر به‌قتل می‌رسانیم[22]. شاه و شاهزاده قبول این معنی نکرده، چون شب بوده جمعی کثیر از غلامان[23] و یکچهتان و تیغ‌بندان شاهزاده در غرفه و حجره‌های مسجد و مدرسه جا داشتند و امرا در میانهٔ لشگر افتاده بودند، و بیم مخاطره بود صلاح در پیشبرد[24] آن مهم ندیدندو هرکدام به‌تقربی و لطایف‌الحیل[25] خودرا بیرون انداخته به‌منازل خود رفتند .

۱-سز: انداخت ۲-ن: رسانید ۳-م: رسانیدند ۴-م: شانح .ن: ملاحظه نمود امرای نامدار ۵-ن: علی‌سلطان ۶-ن: وثم‌حاشا ۷- م: اطلاعی بوده باشد ۸-ن: چندکس ازاقوام‌خود ۹-سز: نموده ۱۰- سز: درآورده
۱۱-ن: «میرزاسلمان» ندارد ۱۲-ب، م،ن: خطابااین‌دوامیر ۱۳-ب: باقتدار
۱۴-ب: ساختند.ن: می‌ساخت ۱۵-ب اعتمادالدوله: بجماعت. ن: اعتمادالدوله روبجماعت
۱۶-ن: آن‌جماعت ۱۷ ب،م: «که» ندارد ۱۸-ن: مذکوره ۱۹-ب،م: که . ن: «کس» ندارد ۲۰-ن: درمجلس ۲۱-ن: درمجلس اشرف‌اورا
۲۲-ب: می‌رسانم ۲۳-ب، ن: ملازمان ۲۴-ب،م،ن: بردن ۲۵-ن: لطایف‌الحیلی

بعداز [۹۹۵] رفتن امرا و تزلزل[1] ایشان، غلامان دست به تیغ وتیر حتی سنگ وکلوخ آورده، جمعیت جمعی که مستعد آن دستبرد[2] شده بودند ازهم پاشیده، چون بنات النعش آن قوم را متفرق ساختند. میرزا سلمان آن شب درخدمت شاهزاده بسر برده درهای مدرسه را بستند و فتنه آن شب به خیرگذشت. صباح جمعهٔ شهر مذکور، نظم[3]:

که چون صبحدم شاه گردون خرام برآمد برین ابلق تیز گـــام
دم ازنورزد صبح صادق شکوه تجلی موسی بـــر آمـــد زکوه

قورچی باشی که[4] در باغ زاغان بود و ماده[5] و مدد این فتنه ولد او یوسف بیک بود، چون ملاحظه کرد که شاه و شاهزاده در مادهٔ وی چنین صلب اند، اندیشه کرد که مبادا میرزا سلمان حیله باخته بعضی از امرا را از راه برده قضیه برعکس[6] واقع شود[7]، فی الحال کس از عقب(جمیع امرا و اویماقات فرستاده تمامی را از میروخان و سلطان و یوزباشی وقورچی وقلغچی فرستاده آن جماعت را حاضر ساخته[8]) و[9] کس از عقب حضرات صدر[10] وقاضی معسکر و علما فرستاده[11] در خانهٔ بزرگ سرحوض باغ مذکور مجلس کرده[12] تمامی متفق اللفظو المعنی در حضور علما قسم یاد کردند[13] که شاه کامیاب را پادشاه خود دانسته[14] سلطان حمزه میرزا را بعدازوی ولی عهد شناسند و دیگری[15] را ندانند و من بعد درمیانه تعصب اویماقی و مخالفت و بیگانگی نباشد و درگرفتن قلعهٔ هرات ساعی بوده تغافل[16] و تأخیر جایز ندارند[17]. و چون میرزا بسلمان میانهٔ قزلباش فتنه بهم رسانیده، صلاح دولت در بودن او نیست او را از میانهٔ بردارند. مضامین مذکور را بعداز قسم[18] نوشته همه مهر خود برآن نهاده[19] مصحوب سید سلیمان کمونه که از اعاظم سادات و امرا بود و شاهقلی سلطان روملو[20] که از ریش سفیدان و خیر اندیشان طوایف است، نزد شاه و شاهزاده فرستادند.

شاه شاهزاده بعداز وقوف و اطلاع براین معنی چون یقین داشتند که خیرگی[21] قزلباش زیاده از آنست که بمنع متقاعدگردند ـ چه در مادهٔ بیگم که حرم و والدهٔ شاه وشاهزاده بود آن عمل شنیع[22] وفعل قبیح به عمل آورده بودند ـ بالضروره میرزا سلمان را رخصت داده همراه این دو[23] میر بزرگ کرده استدعای بیشتری کردند که امرا از سرگناهان اوگذشته هرچه داشته

---

۱ ب، م، ن: تنزل ۲ م: دست بردشد. ن: دستبرده شد ۳ـ ن: بیت. ب : شعر
م: ندارد ٤ م: «که» ندارد ٥ م: بادمدیده. ن: وماده این فتنه ٦ م: ملکش
۷ـ ب: شودو ۸ـ ب، م: ساختند ۹ـ ن: بین الهلالین راندارد ۱۰ـ ب: صدورو
۱۱ـ م: فرستادهو ۱۲ـ ب: کردو ۱۳ـ ن: نمودند
۱٤ ن: دانستهو ۱٥ـ ب: دیگر را.م: ترا ۱٦ـ م: تغافل وتقصیر
۱۷ـ م: ندانند ۱۸ـ ن: رقم ۱۹ـ م،ن: نهادند ۲۰ـ ن: روملوی
۲۱ـ ن: خرگی ۲۲ـ م: قبیح وفعل شنیع ۲۳ـ ب، م، ن: «دو» ندارد

باشد ازوگرفته اورا مرخص‌سازند که از پی کار خود رود. امرای مذکور میرزا سلمان را پیاده[1] از مدرسه تا باغ زاغان آورده (ملاقات امرا واقع شود نشد[2])[3] و در جنب خیمهٔ مقصود بیک وزیر قورچی باشی او را زنجیر کرده در آن[4] روز مقرر کردند که برجایی نویسد که از نقدو جنس و ملک در سرکار او خواه در اردو و خواه در قزوین که کوچ[5] او آنجاست و خواه در شیراز که مقام و مسکن او بوده و در دیگر محال و ممالک محروسه که ملازمانش به‌تحصیل رفته‌اند چیست؟ مشارالیه در برابر خواست که ایامی براین بگذارند که شاید دفع‌الوقتی بهم‌رسد بیست روزگفت به تنقیح این می‌توانم داد. بعضی[6] از نویسنده‌ها که خصم[7] او و آزرده ازو بودند گفتند که در[8] یکروز مشخص می‌سازیم و شروع در تنقیح[9] آن نموده معلوم شد. چون روز به‌آخر رسید و این شب دیگر مقدر[10] بود که وی در دنیا باشد.

روز شنبه بیست و یکم ماه مذکور، امرا به‌فکر افتاده[٥٩٠] ترسیدند که مبادا نوعی دیگر شود که وی نجات یابد و از داشتن او مضرتی به ایشان رسد قرار به‌قتل او داده، عصر این روز جمعی به‌در اتاق[11] آمده اورا برهنه کرده شمشیری[12] برشکمش زدند (و او را به‌شمشیر گرفته به قتل آوردند)[13] وسرش را از بدن جدا کرده به‌شهر هرات نزد علیقلی خان شاملو فرستادند که خصم او بود. بعداز آن درمحلات و بازارها گردانیدند. یکدو روز جسدش بی سر افتاده بود تا آنکه حسب‌الحکم‌شاه و شاهزاده و در ایام حیات وصیتی به‌نقابت پناه میر ابوالولی انجو قاضی معسکر کرده بود که تجهیز و تکفین او نماید، وی امتثالا لوصیته بدان عمل نموده سرش را بربدن دوختند و اورابه مشهد مقدس معلی نقل کرده[14] درگنبد میر ولی‌بیک مدفون شد. شعر[15]:

این بود عادت سرای سپنج — که بودگنج او قرین بسا رنج

هست با انتقال اقبالش — زود تغییر یابد احوالش

روز یکشنبه ۲۲ شهر مذکور علما را[16] حاضر ساخته دخترش که در حبالهٔ شاهزاده بود به‌صیغهٔ سه‌طلاق مطلقه کردند[17]. موالی بیک ترکمان درآن باب چند بیت‌گفته بود به‌قلم تحریر در آمد. شعر[18]:

ای شده برچرخ به‌اعزار[19] و جاه — هیچ نداری خبر از قعر[20] چاه

۱- ب، م، ن: «پیاده» ندارد ۲-ب، م: شود ۳-ن: بین‌الهلالین راندارد
٤-م: مقرر کردند که در آن روز برجایی نویسد. ن: مقرر نمودند که درآن روزبرجایی‌نویسد
٥-ب، م: کوچ‌وگروه‌او ٦- ب،ن: وبعضی ۷-ب، م، ن: خصم و آزرده ازو
۸- ب : مابیکروز. ب: دیگرروز ۹- م: منقح ۱۰- ن مقدمه شود ۱۱- ب، م، ن : اوتاق ۱۲- ن: شمشیر ۱۳- ن: بین‌الهلالین ندارد ۱٤- م،ن: فرموده ۱٥- ن: بیت. م: ندارد ۱٦- ب: «را» ندارد ۱۷-ن: نمود.م: ندارد ۱۸- ن: بیت. م: ندارد ۱۹-ب، ن: براغرازجاه ۲۰-ب، م: فقروجاه

صبح فلک شمس منور زمهر — برد به اعزاز به‌چهارم[1] سپهر
گشت به‌او[2] گرم‌رو از ریش‌خند — شام به‌قعر چه ظلمت فکند
گر توشدی آصف خسرو نشان — خاصه سلیمان زمانی به شان
در نظر رند درست اعتقاد — چون توسلیمان شده بی‌خد به‌باد
شاه چه شد گر زتو دختر گرفت — دختر بوبکر پیمبر گرفت
نیست زسلمان جدیدم امید — کس طمع میوه ندارد زبید
صاحب سلمان قدیم از کرم — کوری چشم عمر بز قدم
مطلب[3] و مقصود موالی شاه — جمله روا کرده بفضل آله

پسران او میرزا عبدالله ومیرزا نظام که از وزرای مقربان درگاه شاهزاده بودند، اول قصد ایشان کرده، چون مقدر نبود[4] به‌بعضی از امرای ترکمان خصوصاً محمدخان متوسل شده از قتل نجات یافتند و هرکدام مبلغی جریمه داده به‌رفتن شیراز مرخص گشتند. دواتداری‌یک قراجه داغلو ایشک[5] آقاسی را مقرر کردند که به‌قزوین رفته ضبط اموال وی نماید. آنچه در اردو داشت به ضبط ادهم سلطان ترکمان مقرر گشت و املاکی که وقف کرده بود وقفنامجات را طلب کرده در طشت نهاده شستند و هرچه همراه داشت به‌سرکار خاصهٔ شریفه واصل گشت. غلامانش چون مدبر بودند تمامی خط آزادی گرفتند. ملازمانش باکثرت اسباب ویراق و[6] جمعیت هرکدام به میانهٔ اویماق خود رفتند و سلسله و سرکار اوهباء منثوراً و[7] بعضی ظرفا[8] در باب وی این ابیات راگفتند. نظم[9]

آن بی‌ادبی که فتنه را بود سبب — دانی که ورا فلک[10] چسان کرد ادب
تاریخ وفاتش زخرد جستم گفت — در «باعث ویرانی عالم» بطلب

و دیگری[11] چنین گفته. شعر[12] :

کور سلمان وزیر حضرت شاه — که جهان را به‌ظلم غارت کرد
رید برکار و[13] بار ملک آخر — لایق ریش خود وزارت کرد

گفتار[14] در بعضی از قایع روزگار بعد از قتل وزیر[15] نامدار

چون خاطر امرا از سرمیرزا سلمان و دفع او[16] و اخراج فرزندان جمع شد، کسی که

۱-ب، م، ن: چهارم ۲-ب، م، ن: برو ۳-ب، م: «و» ندارد ٤-: م، ن «نبود» ندارد
٥-ن: ایشیک ٦-م: «و» ندارد ۷-ب: «و» ندارد ۸-ن: «ظرفا» ندارد
۹-ن: بیت م: ندارد ۱۰-ن: که زافلاک ۱۱-ب، م، ن: دیگر ۱۲-م: «شعر» ندارد ۱۳-ب، ن: «و» ندارد ۱٤-م: گفتار ودربعضی ازوقایع روزگار بعد از قتل وزیرنامدار ۱٥-ن: «وزیر» ندارد. ب: نواب ۱٦-م، ن: «او» ندارد. ب: «و» ندارد

[۵۶۱] مستعد امر وزارت بود و به‌رشد و کاردانی وقابلیت و وجاهت[۱] در میانه ممتاز افتاده بود، حضرت میرزا محمد بود که در ایام شاه اسمعیل ترقی کلی کرده بود و[۲] قورچی‌باشی را با او همزبانی ومحبتی بود، تکلیف امر وزارت بدو نمودند. وی چون عاقل بود بعداز قتل میرزا سلمان وی را ناخوش نمود که مرتکب آن[۳] امر خطیر گردد، استعفا[۴] از آن جسته، استیفای دیوان اعلی (را اختیار نمود[۵] . در روز دو شنبه غرهٔ شهر جمادی‌الاول سنهٔ مذکوره میرزا هدایت الله که استیفای) دیوان اعلی به او[۷] متعلق بود پایبوس وزارت کرده، استیفا را به میرزا محمد شفقت کردند وحضرت میرزا لطف‌الله که وزیر مهرشاهرخ خلیفهٔ ذوالقدر بود، به وزارت نواب شاهزادهٔ خورشید لقا سلطان حمزه میرزا سرافراز گشت و وزارت محال خاصهٔ شریفه به میرزا احمد ناظر اصفهانی‌مرجوع گشت و وزرای اربعه در روز مذکور به‌سجده و پایبوس مناصب علیه سرافرازگشتند و شروع در مهمات خود نمودند.

درخلال این‌احوال[۸]، غیاث‌بیک مستوفی‌نواب میرزایی که بواسطهٔ سبق‌خدمت‌دغدغهٔ وزارت داشت،جمعی از اعوان و انصار او شب در محلی[۹] که بندگان[۱۰] میرزا لطف‌الله از در خانهٔ خود[۱۱] بود دو تفنگ[۱۲] درحوالی‌مزار امام فخر رازی بدو[۱۳] انداخته هردو[۱۴] برو خورد اما کارگر نیفتاد مدت دوماه صاحب فراش بود.

چون تعصب میرزا سلمان بواسطهٔ گرفتن خراسان از میان برخاست، امرا قسمی که خورده بودند فراموش کرده ارادهٔ صلح نمودند. نواب کامیاب قبول این معنی ننموده مذکور گردانید که امرا و[۱۵]سلطان‌حمزه میرزا را دراین مدرسه کشته می‌باید شد یاآنکه‌فرزند دلبندمن عباس میرزا را به‌من می‌باید داد که او را نیز به‌طریق‌سایر فرزندان همراه داشته باشم. امرا چون شاه را دراین‌ماده[۱۶] صلب دیدند، چندروزی دراین وادی به‌تغافل انداخته از جنگ وصلح چیزی مذکور نمی‌ساختند. آخرالامر بهانه کردند که قورچیان وغیره متفق[۱۷] نیستند. مقرر شد که احمدی‌بیک لشگری[۱۸] نویس طوماری‌چون شب دیجور دور و دراز بدست‌گرفته صدر و قاضی‌معسکر در صفهٔ جماعت‌گاه مدرسه حاضرشده یک‌یک[۱۹] از آن جماعت را حاضر ساخته در باب یکجهتی و یکرنگی وگرفتن حصار بست هری که[۲۰] موافقت نموده مخالفت ننمایند قسم

۱- م،ن: جامعیت ۲- م: «و» ندارد ۳-ن: این ۴-ب،م: واستعفا. ن: استغفاجسته
۵-ب: نموده که مرتکب آن امر خطیرنگردد و در روز دوشنبه ۶-م، ن: بین‌الهلالین را ندارد ۷- ب: بدو ۸- ن: عنایت ۹- م: محل
۱۰- م: بندگان ۱۱- ب، م، ن: متوجه خانه خود بود ۱۲- ن: تفنگی
۱۳- ب، م،ن: برو ۱۴-ن: بروخورد ۱۵ م: «و» ندارد
۱۶- ن: «ماده» ندارد ۱۷- مز: مشفق ۱۸-ب، م: لشکرنویس
۱۹- ن: یک‌یک‌را ۲۰-ب، م، ن: «که» ندارد

دهند. قرب یکماه اوقات بدین منوال گذشت اما درهیچ باب اتفاقی از هیچکدام ظاهر نشد و محصولات جوو انگور وکشمش بلده و بعضی ازبلوکات به‌تاراج رفت. ایالت دارالسلطنه را به‌سلمان خان نوادهٔ عبدالله خان دادند. وی همین سمت خانی و دارایی آن ولایت داشت.

مقارن این احوال[۱]، خیلی از امرا و اعیان خراسان خودرا رسانیده جمعیت خوبی بهم رسید[۲]. اما میانهٔ امرای ذوالقدر و روملو وبعضی از ترکمانان مثل مرتضی قلی‌خان و مردم قلعه[۳] ربط و اتحاد و آمد شد و خریدو[٤] فروخت بهم رسید و رفته رفته معامله به‌جایی رسید که معاملهٔ تسخیر قلعه از خواطر[٥] محو شد. چون قورچی باشی بزرگ و ریش سفید و وکیل در خانه[٦] شده بود، علیقلی خان پسر دو سالهٔ خود[۷] ولی‌بیک نام را به وساطت قورچی باشی فرستاد[۸] و عذر تقصیرات طلبید[۹]. قورچی‌باشی [٥٦٢] باعث[۱۰] اصلاح حال آن جماعت شده اگرچه نواب کامیاب قبول نگاه[۱۱] داشتن طفل مذکورنکردند و امر فرمودند که نزد پدرش برند، اما چون قورچی‌باشی عمده بود و از صلاح او یارای[۱۲] تجاوز نبود، این مضامین درگیر افتاد و مقرر شد که به‌جهت شاه عباس[۱۳] و علیقلی خان اجناس وخلاع فاخره فرستاده از هرات کوچ فرمایند وجمعی از زندانیان را هم که داشتند بیرون کرده خلعت دادند و از سرگناه ابراهیم ـ سلطان چاوشلوگذشته او را تاج و ساروق و خلعت داده در جرگهٔ امرا جا دادند. اما چون اعتماد بربودن او نداشتند وبه‌گمان آنکه مبادا چون مردمش در تربت نزد مرشد قلی‌خان است بدانجا رود، اورا به یوزباشیان اعتمادی سپردند. چون مدت چهارماه تمام‌اوقات بابرکات در دارالسلطنهٔ هرات صرف شد و ایام باد شمال را دریافتند، قرار برکوچ داده، روز جمعه پانزدهم شهر شعبان العادل[۱٤] سنهٔ مذکوره ازهرات کوچ کرده به‌پل سالار[۱٥] نزول اجلال فرمودند وهرات را به‌شاه ـ عباس و علیقلی‌خان گذاشته عازم مشهد مقدس معلی مزکی شده[۱٦]، مقرر داشتند که چون‌روزهٔ رمضان گذشته خورده شد، این ماه را در مشهد مقدسه[۱۷] به‌طاعت و عبادت‌گذرانیده، مهمات[۱۸] خراسان را درضمن آن قرار دهند.

چون اردوی همایون[۱۹] به غوریان[۲۰] رسید، امت خان حاکم شیراز و لشگر فارس سرکرده[۲۱] خودرا رسانیدند وبه‌اردوی همایون ملحق گردیدند[۲۲] ازغوریان به‌راه[۲۳] جام وخرجرد

۱ـ ن: حال ۲ـ ب، م: رسیدو. ن: رسیده ۳ـ م، ن: قلعه‌را
٤ـ ب: «و» ندارد ٥ـ ب، م، ن: خاطر ٦ـ ن: بود ودرخانه تردد داشت
۷ـ ب، م: خودرا ۸ـ ب: فرستاده ۹ـ ب، م، ن: طلبیده ۱۰ـ ن: «باعث» ندارد
۱۱ـ ب، م: «نگاه» ندارد. ن: نگه داشتن ۱۲ـ م: یاری ۱۳ـ م: «عباس» ندارد
۱٤ـ ن: «العادل» ندارد ۱٥ـ ب، م: سالا ۱٦ـ ن: شدند
۱۷ـ م: مقدس ۱۸ـ ب، م: و مهمات ۱۹ـ م: «همایون» ندارد
۲۰ـ م، ن: قوریان ۲۱ـ ن: سرقدم کرده ۲۲ـ ب: گردیدند و
۲۳ـ ب: برده‌وخرجرجرود. م: پروه وخرجرد

آمده، از آنجا، به‌حوالی‌مشهد مقدس‌آمده درطرق[۱] نزول اجلال‌واقع شد. روز سه‌شنبه[۲] چهارم شهر رمضان‌المبارك، شاهزادهٔ صادق‌الولا، سلطان‌حمزه[۳] میرزا چون منذور بود ـ که از[۴] محلی که چشمش برگنبد مبارك حضرت امام ثامن‌ضامن سلام الله علیه افتد از آن محل تا به‌درون روضه پیاده رود ـ[۵] صباح این[۶] روز احرام آن حرم بسته، جمیع امرا و اعیان در ملازمتش در آن روزگرم که[۷] آفتاب در برج سنبله بود ، از طرق تا به آستانهٔ مقدسه آمده، شب چهارشنبه پنجم رخ نیاز بدان کعبهٔ آمال[۸] رسانیده سضمون این ابیات ادا نمود[۹]. شعر:[۱۰]

برآستان توسودم رخ نیاز شبی	که سیل اشک چوخاشاك در ربودمرا
غرض وصال‌تو بود آمدن‌زچندین راه	وگرنه هیچ مراد دگر نبود مـــــرا

صباح روزپنجشنبه‌پنجم،شاهزاده بعداز نماز ولوازم زیارت،از آستانهٔ مقدسه سوارشده[۱۱] باامرا و وزرا به‌اردوی همایون که در طرق بود رفته،در رکاب پادشاه مالك رقاب سوار شده سادات و نقبا و خدام گرام آن آستان[۱۲] عرش مقام علمها برداشته استقبال[۱۳] نمودند.

نواب کامیاب به شهر داخل شده، خودرا به‌زیارت سرافراز ساخت و دولتخانهٔ مبارکه در حوالی منازل[۱۴] مرحومی‌میرزا ابوطالب رضوی که از اعاظم نقبای آن‌ولایت است قرارگرفت و اکثر امرا به‌شهر در آمده بعضی در بیرون شهر قرارگرفتند.

مشهد مقدسه درین‌چندسال بواسطهٔ مخالفت امرا و آمدوشد[۱۵] عساکر ظفر لوا خراب و بیات[۱۶] شده بود چنانچه از سقف بازارها و آبادانی [۵۹۳] دکاکین وکاروانسراها اثری نمانده[۱۷]، باغاتی که در بلده وخارج آن رشک‌گلستان ارم بود خلال واری چوب در آنها یافت نمی‌شد. مردم بلوکات وکوهستان از ظلم غازیان یاغی شده، تردد شهر نمی‌کردند. آستانهٔ از زینت وقنادیل و اسباب عریان شده تمامی[۱۸] را به‌تاراج‌برده بودند. مردم آن ولایت ازوضیع و شریف زبان شکایت از دست ظلم وستم‌حکام‌گشوده، از زمین و زمان فریاد الامان الامان[۱۹] برخاست. امرا باوجودتسلط و استیلا نتوانستند که حمایت مرتضی‌قلی‌خان نمایند چراکه‌تعدی و ظلم‌او از آن[۲۰] گذشته بودکه احدی جرأت برآن تواند نمود.شاه‌کامیاب محمدخان ترکمان مصاحب را تعیین نمود که به‌حقیقت عرض‌سرکار فیض‌آثار باز رسیده، سوای قنادیل از بیوتات

۱ـ م: طرف ۲ـ ن: چهارشنبه ۳ـ ن: شاهزاده حمزه میرزا
۴ـ ن: «که‌از» ندارد ۵ـ م، ن،ب:ولهذا ۶ـ م: «این» ندارد
۷ـ ب، م:«که» ندارد ۸ـ ن: آمان ۹ـن:نموده ۱۰ـم: «شعر» ندارد
۱۱ـ ب، ن: شد ۱۲ـ ب، م،ن: آستانه ۱۳ـ ب، م: استیفا
۱۴ـم،ن:منزل ۱۵ـسز: آمدشد ۱۶ـن: خراب» وبیات» ندارد ۱۷ـم، ن: نماند
۱۸ـب، م: وتمامی ۱۹ـب، م: «الامان» ندارد ۲۰ ـب، ن: آنجا

آن[۱] آستانهٔ مقدسه هرچه برده باشدگرفته بدان سرکار موهبت[۲] آثار رساند. محمدخان چند روز در خدمت صدارت پناه، شمس الاسلامی و نقابت پناه ابوالولی قاضی معسکر و علما و نقبا و افاضل مشهد مقدس تحقیق و پیروی نموده، بسیاری از چینی وکتب و قالی وسایر چیزها حتی قزغان و طبق متصرف شده بود اما سوای چند عدد طبق چیزی باز نتوانستند[۳] گرفت.

مقارن این حال وی را از ایالت مشهد مقدس معلی[۴] عزل فرموده[۵] تکلیف جای او به‌محمدخان مصاحب نمودند[۶]. وی قبول ننمود[۷] تاآنکه ایالت و دارایی مشهد را[۸] به‌سلمان‌خان نوادهٔ عبدالله‌خان دادند و میرسیدحسن فراهانی‌قمی را وزیر اوکرده ایشان را در مشهد مقدس گذاشتندکه هراستاجلویی[۹] که در تربت و خراسان خواهد بود از مرشد قلی‌سلطان کناره کرده نزد وی خواهند آمد وحکم شدکه مرتضی‌قلیخان که[۱۰] درچهار باغ مشهد مقدس که حاکم‌نشیمن است ساکن بود، کوچ کرده بیرون نشیند و ایالت استرآباد[۱۱] به‌وی دادند.

وهم دراین ایام، مزاج اشرف اعلی شاهی منحرف شده، تب محرقی برذات خجسته صفات آن قدسی سمات عارض شد. صدور وعلما[۱۲] و مشایخ را طلب فرموده از بعضی مناهی که بدان[۱۳] مشغول بودو از دیگرها منزه، توبه و استغفارکرده برطبق آن قسم یادنمود وقرب سی[۱۴] چهل نفر غلام ساده که درخدمت وی بودند ایشان‌را آزادکرده رخصت فرمود[۱۵] بعداز چند روز شفا یافته به‌مراسم زیارت و عبادت درآن روضهٔ عرش‌منزلت اقدام نمود و قرب یکماه تمام در آن روضهٔ خلد آسا بسر برده مهمات تمامی‌امرای اهل خراسان را ساخته عازم عراق گشتند. در روز سه‌شنبه چهارم شهر شوال سنهٔ مذکوره وداع آن حضرت[۱۶]- سلام‌الله علیه- نموده به‌شهر طوس نزول اجلال واقع شد. اردوی مرتضی‌قلی‌خان را از[۱۷] شهرکوچانیده از راه زادکان متوجه سبزوار گشتند و از شهر طوس به‌تخت‌خانی که در زادکان واقع است نزول‌فرموده از آنجا به‌چمن‌سبز رفتند و بدوکوچ به‌موضع نزل‌آباد که از توابع سبزوار است اردوی همایون نزول فرمود. وهم دراین روز قاضی‌عبدالله خویی- که درعلم انشای‌ترکی و فارسی مهارت تمام داشت[۵۶٤] وخوش می‌نوشت و شعررا نیز خوب می‌گفت- بیمار شده به‌جوار رحمت‌ایزدی‌پیوست. این رباعی ترکی از اشعار اوست است . نظم[۱۸]:

قاضی نه‌یمان شکسته‌حال اولمش‌سن   بربدر فراقدن هلال اولمش سن
سن بلبل ایدن گنیدن آیرو دوشدن   دیلن دوتلوب‌گورنیجه‌لال اولمش‌سن

۱- ب، م، ن: «آن» ندارد   ۲-ن: فیض‌آثار   ۳-ن: نتوانست
٤-م: ٥- «معلی» ندارد   ٦- ن : فرمودهو   ۷- ن: ننمودند
۸- ب،م: «را» ندارد   ۹-م، ن: «یی» ندارد   ۱۰-ب، ن: «که» ندارد
۱۱-ب، م،ن: استرآباد را   ۱۲-ن: عالمان. م: علماوشایخ   ۱۳-ن: برآن
۱٤-ب، م:سی و   ۱٥-ب: فرموده   ۱٦-ن: آن حضرت٤
۱۷-ن: درشهر   ۱۸-ب: شعر. م: ندارد

گفتار[1] در فتح سبزوار و غارت آن[2] دیار به دست غازیان جرار

سابقاً مذکور شد که حسین بیک افشار ولد سوندوك[3] بیگ قورچی باشی‌سابق[4] را که از امرای عباسی[5] بود و ایالت جام داشت ـ چون[6] شاهی سون شده[7] از جانب تربت آمده ـ ایالت سبزوار را بدو داده پیشتر فرستاده بودند. وی‌جمعی از افشاریه[8] را برسر خود جمع کرده درمحل عبور اردوی منصور در شهر را بست ویاغی شد. بواعث[9] آنکه چون معاملهٔ هرات و سایر خراسان به‌دستور سابق بر[10] شاه عباس[11] مسلم‌شد و مرشد قلی‌خان در تربت ماند، یقین بود که بعد از رفتن اردوی‌همایون به جانب عراق،آن جماعت غالب[12] اند و اطاعت ایشان لازم.اگر از این عمل‌غالب‌آید نزد ایشان اعتباری داشته باشد و دیگر آنکه چون از جانب قلی سلطان قورچی‌باشی صاحب دغدغه بود که[13] مبادا او را دروقت رسیدن به‌خدمت شاه و شاهزاده بگیراند[14]، فکر ثانی به‌صحت ارجح بود باخود[15] قرار به‌تحصن داده، باوجود قلیلی از افشاریه که[16] برسر داشت برج و باره مستحکم کرده قرار به‌قلعه‌داری داد. اردوی همایون یک روز بواسطهٔ تشخیص امر مذکور در موضع نزل‌آباد توقف کرده منهیان خبردادند که وی قرار به‌تحصن[17] داده به‌استقبال نمی‌آید. صباح که آفتاب نورانی علم برافراخت و لشگر نجوم را منهزم[18] ساخت، نظم[19] :

سحرگاه کاین مصقل آب رنگ ز آئینهٔ[8] صبح بسزدود زنگ

نمود آفتاب کواکب سپاه چو صورت در آئینهٔ صحبگاه

یعنی که روز دوشنبه دوازدهم شهر شوال سنهٔ مذکوره، شاه و شاهزاده باامرای عالیمقدار به‌تسخیر قلعهٔ سبزوار[20] سوار شده، وقت ظهربه‌کنار حصار رسیده ازهرطرف که لشگر ظفر اثر نزدیک شد از قلعه[21] بنیاد تفنگ انداختن کردند. ساعتی‌براین‌منوال‌گذشت،جمعی از مصلحان خیر اندیش التماس کردند که شاهزادهٔ ظفر لوا فرود آمده[22] شاید که حسین‌بیک بنابر توهمی که از جانب قورچی‌باشی دارد رفع‌آن نموده به‌خدمت آید[23] و نوعی نشود که از

۱-م: گفتار دردست آمدن سبزوار بدست غازیان ظفرمند ۲-ب: وبازبدست آمدن غازیان جرار ۳-ب: سوندك ٤-ب، م: از جانب تربت‌آمده ٥-ب: عباس. ن: عباس‌شاه ٦-ب، م: وچون ۷-ب، م، ن: شده بود ایالت سبزوار رابدوداده ۸- ن: افشاررا ۹-ب، م، ن: باعث ۱۰-ب، م: «بر» ندارد. ن: به ۱۱-م: عباس‌شاه ۱۲-ب، م: قالبند ۱۳-ب، م: که او را ۱٤-م، ن: بگیرند ۱٥-ب، م، ن: «خود» ندارد ۱٦-ب، م،ن: «که»ندارد ۱۷-ب، ن: تحصین ۱۸- ن: منهدم ۱۹- ن:بیت. م: ندارد ۲۰-ب، م: سبزوار شده. ن: سبزوار متوجه شده ۲۱-ب، م، ن:در قلعه ۲۲-ب، م، ن: آمدند ۲۳-مز: آمد

قهر و غلبهٔ غازیان رستم‌شان شهر به‌فنا رود. اردوی همایون درهشت بهشت و آن حوالی شهر فرود آمده، چون قلی سلطان قورچی‌باشی باامرای عظام متفق بود و درگرفتن حسین سلطان راسخ، لهذا مصلحت در آن دید که درین قضیه تأخیر نباید کرد.

شعر[1]:

زمانه از آنکس تبرا کند　　　　که او کار امروز فردا کنـــد

لاجرم آخر همین روز شاهزادهٔ ظفر لوای خورشید لقا[2] را سوار کرده از اطراف امرا و قورچیان و غازیان رستم توان همه یکجهت و یکزبان قلعهٔ بلدهٔ سبزوار را که هفتصد برج داشت دایره‌وار در میان گرفت. وقت غروب که خورشیدجهانتاب رخسارهٔ خویش در نقاب انداخت، بعضی از دلیران معرکهٔ کار زار وهژبران دلیر جرار ـ که در رکاب شاهزاده عالمیان مآب بودند ـ خود را ازخندق گذرانیده به‌پای برجی‌عظیم که برجانب شمال [۵۶۵] واقع بود[3] رسانیده، به‌ضرب کلنگ[4] وتیشه برج[5] را سوراخ کردند و قرب سی‌چهل کس از دلاوران در پایان آن برج[6] آسمان سان از ضرب تیرو تفنگ و سنگ افشاران[7] زخمدار و ناچیز شدند. واز جانب دیگر که قلی سلطان و ولی سلطان افشار حاکم کرمان و غازیان تکلو بودند همراه پیدا کرده مقارن یکدیگر لشگر به‌درون ریختند. چون غازیان افشار[8] که در درون قلعه بودند این وضع را مشاهده کردند[9] تمامی سیماب شده به‌سوراخها و نقبها گریختند. شاهزادهٔ خورشید ـ لقا امر فرمود که غازیان به‌شهر درآمده شروع در نهب و غارت نمایند. بعضی از وزرای صوابنما که این‌حالت را مشاهده کردند، دانستند که از هجوم غازیان[10] عورات و اطفال شیعیان این بلدهٔ فاخره به‌فساد می‌رود، التماس از شاهزادهٔ مظفر[11] کرده که چندین هزار عورات و اطفال مردم درویش صاحب عیال دراین شهر شیعه‌اند و در آن حالت‌تمیزی بهیچوجه نمی‌ماند.[12] آتش چون در بیشه افتد نه‌خشک ماند نه تر. شاهزادهٔ عالیجاه مسوؤل مذکور را مبذول‌داشته مقرر فرمود[13] که جمعی از امرا وآقایان معتبر در دروازه‌های‌سبزوار نشسته نگذارند که سواره بدرون رود و منادی جار زند که هیچ آفریده‌ای مرتکب عرض و ناموس آن جماعت نگردد. باوجود چون شب به‌سردست درآمد[14] و شاهزاده و امرا به‌وثاق خود رفتند، ترکان وقلغچیان[15] حتی‌سایسان وشتربانان به‌شهر ریخته[16] شهر را غارت کردند. و آنشب[17] ایام‌البیض بود. خود[18]

۱ـ ن: بیت. م: ندارد　۲ـ ن: «خورشیدلقا» ندارد　۳ـ ن: واقع است
۴ـ ب، ن، م: کلنگ وتبروتیشه　۵ـ ب، م، ن: بروج　۶ـ م: بروج
۷ـ ب، م: افشار. ن: ندارد　۸ـ ب، م، ن: «افشار» ندارد　۹ـ ب، ن: کرده
۱۰ـ ب، ن: لشگروغازیان　۱۱ـ ن: مظفرلوا　۱۲ـ ن: نمی‌نماید
۱۳ـ ن: فرمودند　۱۴ـ ن: «و» ندارد　۱۵ـ م، ن: قلقچیان　۱۶ـ ب ـ ریخت
۱۷ـ ب، م، ن: وآن ایام‌البیض بود　۱۸ـ م: چون

به‌عین‌الیقین مشاهده کردم که قلغچی[۱] هفت نوبت از پیش خیمهٔ مؤلف‌به‌شهر رفته‌پرتال به‌محل خود آورد و مردم شهر از هول جان و هتک عرض و ناموس بعضی به‌نقبها و سوراخها گریختند. اکثرش خانهای خودراگذاشته درسحوطه‌ها و سزراهها و پشت بامها جمع شده خانه و مال‌را بدست یغما دادند. عورات مسلمانان به‌طریق گله و رمهٔ گوسفندان و همچنین پسران‌و دختران قرب هزار بلکه در هرمحله وگذر یکجا جمع شده غریو افغان[۲] و ناله ایشان به‌فلک اثیر[۳] می‌رسید. مجملا درهمان شب غازیان خاک سبزوار را غربال کرده در[٤] هیچ چیزی نگذاشتند. بازارها و دکاکین آنجا راکه درهیچ کدام از شهرها به‌بزرگی و زینت آنجا نیست آتش‌زدند و چند دکان[٥] صحافی که در آن مصاحف[٦] باری بود سوختند .شب[۷] قیامت نمونه‌ای خواهد بود از آن شب (نعوذبالله من شرور انفسنا و اعمالنا.)[۸]

صباح که خورشید خاوری علم بیضایی از[۹]چهار طاق مینایی بر کشید، مردم بواسطهٔ عرق شاهزاده دست وپا از تردد کشیده، شاهزاده سوارگشته‌به‌شهر درآمد. حسین سلطان که در آن روز متواری[۱۰] و به‌نارین قلعه رفته بود، اوراگرفته به‌نظر اشرف‌در آوردند. مقربان جلوی آن‌شاهزادهٔ عالمیان سر اورا به‌ضرب‌گرز و ششپر[۱۱]کوفته به‌سان خمیر نرم‌ساختند و در پای‌دار میدان سبزوار انداختند و جمعی‌دیگر از افشاریه که بدست در آمدند به‌تیغ بی‌دریغ‌گذرانیده مردم اوراکه قرابت به‌قلی سلطان قورچی‌باشی داشت اقوام او آنهارا محافظت کرده، چون لشگریان از منع متقاعد نمی‌شدند وگمان‌آن بود[۱۲]که چون شب به‌سر دست درآید باز به‌دستور دوش غارت و یغمای‌عورات[۱۳] و اطفال شود،حکم عالی به‌نفاذ پیوست‌که عصر این روزکوچ کرده اردوی همایون [٥٦٦] به موضع خسرو جرد که از آنجا تا سبزوار دو فرسخ راه‌است فرود آمده ، مردم سبزوار نجات یابند. آخر همین روزکوچ کرده بدانجا نزول فرمودند و مردم دست از نهب وغارت بازداشته[١٤] به‌عین‌الیقین مشاهده رفت‌که[١٥] قلغچی[١٦] دختر طفلی هفت هشت ساله از سیادت[١٧] و نقابت پناه میرزا محمود[١٨] ولد مرحومی میر شمس‌الدین[١٩] علی سبزواری‌که از اعاظم سادات و نقبای ممالک خراسانند، به اسیری برده بود. بعداز تفحص‌و محنت بسیار بدست درآمده ازوگرفتند. وهمچنین خیلی اطفال مسلمانان را ازمیان بردندوفترتی[۲۰]

۱-ن: قولقچی ۲-م،ن:وافغان ۳-ن: «اثیر» ندارد ٤-ن: «در» ندارد
٥-ب: دکانی ٦-ن: مصحف ۷-ن: شب قیامت ازآنشب نمونه خواهدبود
۸-ن: «بین‌الهلالین» ندارد ۹-ن، ب: در ۱۰-ن: متوازی بود ب: متوازی بنابرین . م : متوازی به نارین قلعه ۱۱- ب، م ، ن: شمشیر ۱۲-ب، م، ن: «بود» ندارد ۱۳-ب، م: وعورات ١٤-ن: داشتند ١٥-ب، ن: «که» ندارد ١٦-ن: قلقچی ١٧- م:سادات ١٨-ب، م: محمد
١٩- مز: شمسالدین ۲۰-ن: قرن عظیمی. م: فترت عظیمی

عظیم بربلدهٔ طیبه[1] سبزوار[2] من جمیع الجهات وارد شد.

دراین منزل دو[3] روز توقف کرده نواب قورچی باشی سبزوار را به‌سردم‌خود مثل ابراهیم بیک ایرلو سپرده، ولد اسکندرخان افشار راحاکم‌فرمود واسرای خراسان مثل یکان‌بیک افشار حاکم فراه و سلیمان[4] خلیفه حاکم تون[5] و طبس و ولی‌سلطان حاکم کرمان مرخص گشته به‌الکای خود معاودت فرمودند و سهمات خراسان را علت به‌طبیعت‌گذاشته، از آنجا به‌مزینان آمدند ومعاملات مزینان وحکومت آنجا به‌حسین خان[6] سلطان دده‌لو-که سابقاً در ملازمت نواب غفران پناه سلطان ابراهیم میرزا بود-تفویض کرده از آنجا کوچ برکوچ متوجه عراق شدند و در روز دوشنبه چهارم[7] شهر ذی‌حجهٔ سنهٔ مذکوره نزول اجلال در دارالسلطنهٔ قزوین‌واقع‌شد وآن قشلاق‌را در آنجا فرمودند. چون بعضی اخبار ناملایم‌از سمر غلبه و استیلای رومیه[9] به‌درگاه عرش اشتباه آمده بود[8]، امرای عراق مثل‌ولی سلطان حاکم‌همدان و سیدبیک کمونه حاکم سمنان و شاهقلی سلطان[10] تبت اغلی حاکم خوار[11] و ادهم سلطان حاکم فراهان وگرسرود و امت‌خان‌بیگلربیگی فارس[12] و اکثر امرا مرخص‌گشته به‌الکای‌خود رفتندکه ترتیب قشون و لشگر داده هنگام توجه به‌جانب آذربایجان حاضرگردند.

وهم‌دراین ایام یعنی[13] درعشر اول ذی حجهٔ سنهٔ مذکوره،مرحومی‌خواجه افضل ترکهٔ اصفهانی که به‌مزیدفضل از اقران ممتاز بود و از دارالسلطنهٔ هرات همراه اردوی معلی‌بود،[14] در آستانهٔ امامزادهٔ واجب‌التعظیم‌و التکریم-امامزاده[15] عبدالعظیم‌علیه وآبائهٔ‌التحیة والتسلیم-بیمار شده ، در موضع اندرمان بر بستر بیماری افتاده فوت شد و در آستانه متصله[16] به حرم امامزاده مدفون گشت. (تاریخ«از جهان رفته بوعلی‌سینا» یافته‌اند حال «افضل ماهر» تاریخ است)[17]. از اجداد وی‌خواجه صدرالدین ترکهٔ اصفهانی‌که معاصر زمان‌سلطان غازان‌و سلطان محمد خدابنده بوده فضیلت‌بی‌نهایت داشته و از او دوپسر مانده: خواجه صاین‌الدین[18] ترکه وخواجه افضل‌الدین محمد. و ایشان نیز بسیار فاضل بوده‌اند و تصانیف دارند. خواجه صاین[19] الدین محمد در ذی‌حجهٔ خمس و ثمانین‌و ثمانمائه[20] در هرات فوت شد و خواجه‌افضل‌الدین

۱-ن: «طیبه» ندارد ۲-ب، م: درسبزوار رابه‌سردم خود ۳-ب، م:«دو»ندارد
۴-ن: سلمان ۵-م،ن: طون ۶-م: حسین‌خان دوه‌لو ۷-ن:دوشنبه ۴
۸- مز : «چون» ندارد ۹-م: اروسیه ۱۰-م: «سلطان» ندارد
۱۱-م، ب، ن: خار ۱۲-م،ن: «فارس» ندارد ۱۳-م: «یعنی» ندارد
۱۴-ب، ن: بود و ۱۵-ب: امزاده ۱۶-ن: متصل
۱۷-ن: بین‌الهلالین راندارد ۱۸-ب، م، ن ضیاءالدین ترکه اضفهانی
۱۹-ب، م، ن: ضیاءالدین ۲۰-ب، م: به‌حکم میرزا شاهرخ در یکی از دروازه‌های ساوه به‌خلق کشیدند و نعش او را از ساوه به اصفهان و در درب آستان مدفون ساختند و از خواجه ضیاءالدین

محمد را در ماه رمضان سنهٔ خمسین[1] و ثمانمائه به‌حکم میرزا شاهرخ در یکی از دروازهای ساوه به حلق کشیدند و نعش او را از ساوه به‌اصفهان نقل کرده در درب لنبان مدفون ساختند و ازخواجه صاین‌الدین، خواجه‌جمال‌الدین[3] وخواجه‌حبیب‌الله ماندند واز[۵۹۷] خواجه جمال[4] خواجه علاءالدین بوجود آمده و خواجه حبیب‌الله در راه مکهٔ‌معظمه شهادت یافته و از او پسری[5] مانده بود (خواجه صاین‌الدین[6] و ازو پسری خواجه حبیب‌الله که ولد خواجه افضل‌الدین محمد مذکور است)[7]. خواجه مدتی قضای عسکر ظفر اثر شاه جنت مکانی[8] نموده و بعدازآن در امور شرعیات و وکالت حلالیات دخل‌تمام داشت و جلیس مجلس بهشت‌آیین بود و بعداز[9] رحلت شاه جمجاه نظارت سرکار آستانهٔ مقدسه‌وکلیدداری و خادم‌باشی و مدرس گشت و[10] بدان آستان[11] عرش مکان رفت. خواجه دراین اواخر بواسطهٔ صحبت نواب میر شمس‌الدین محمد صدر فکر شعر می‌کردند[12] و در رنگ[13] شعرگفتن مولانا جلال‌الدین محمد دوانی در برابر جامی بود. این[14] رباعی از خواجه است. شعر:[15]

کی هجر مرا وصل زپی خواهد بود   کی جام من از تو پرزمی[16] خواهد بود
گفتی که برتو خواهم آمد روزی   یا رب که کدام روزو کی خواهد بود

(رحمةالله علیه وعلی‌التابعین[17] منه.)[18]

و هم در روز دوشنبه روز غدیر، شاهزاده شهربانو خانم بنت شاه جمجاه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب، در دارالسلطنهٔ قزوین به‌جوار رحمت ایزدی پیوست. وی زوجهٔ سلمان‌خان استاجلو بود که نوادهٔ عبدالله‌خان است و پدرش شاهقلی میرزا از پریخان خانم همشیره شاه غفران پناه بوجود آمده بود[19]. در آستانهٔ امامزاده حسین علیه‌وآبائه السلام مدفون شد. سلمان خان در مشهد مقدس بود. ذکر احوال وی در تحت وقایع خراسان سمت تحریر یافته. وهم دراین زمستان غازی‌گرای[20] خان تاتار که درقلعهٔ الموت محبوس بود رای ملک آرای امرای عظام بدان قرارگرفت که وی را بیرون آورده تربیت و رعایت فرمایند تا لشگر تاتار جانب قزلباش را داشته من‌بعدا طاعت رومیه ننمایند[21]. او را از قلعه بیرون‌آورده به‌نوازشات وتفقدات خسروانه سرافراز ساختند[22].

۱ـ م: خمسین‌وثمانین ۲ـ ب، م، ن: ضیاءالدین ۳ـ مز: جمالدین
۴ـ مز: جمالدین ۵ـ ب، م، ن: دوپسر ۶ـ ب،م: ضیاءالدین ۷ـ ن: بین‌الهلالین را ندارد
۸ـ ب، م: مکان ۹ مز: بعد ازآن
۱۰ـ ب: «و» ندارد ۱۱ ب، م، ن: آستانه ۱۲ ب، م، ن: می‌کرد
۱۳ ن: به‌طریق‌شعرگفتن ۱۴ ب، م، ن: واین ۱۵ ن: بیت. م: ندارد
۱۶ م: «پر» ندارد ۱۷ـ مز: السالعین ۱۸ ن: بین‌الهلالین را ندارد
۱۹ ب، م، ن: بودو ۲۰ ب، م: قاضی‌گرای . ن: عادل‌گرای ۲۱ ب، م: ننمایندو
۲۲ ب، م: ساخته‌اند

ذکر آمدن رومیان به جانب[1] ایروان[2] و تسخیر آن بلاد بواسطهٔ قلت غازیان[3]

چون شاه[4] و شاهزاده بواسطهٔ تشخیص معاملات خراسان متوجه آن صوب باصواب گشتند و اخبار به جانب روم وار زنجان[5] وآن مرز و[6] بوم رفت که میانهٔ لشکر قزلباش نفاق تمام بهم رسیده، در میانهٔ خود دو پادشاه تعین نموده‌اند و خیل و حشم و لشگری که بود بالتمام متوجه خراسان گشتند و معلوم نیست که انجام کار ایشان در خراسان بکجا منتهی گردد، لشگری که در آن حوالی بود قرب هفتاد هشتاد هزار آدم باتوپ و عرابه به‌سرکردگی فرهادپاشا متوجه چخور سعد و ایروان گشته، حاکم آنجا محمدی خان استاجلو مشهور به‌تخماق، باامرای[7] تابین بعداز سعی و کوشش بسیار و مدافعهٔ بی‌شمار- چون پای ثبات و اقامت در آن دیار از محالات بود- بالضروره اهل و عیال خودرا برداشته به‌نخجوان آمدند و آن الکا[8] بدست رومیه[9] در آمده، قلعه‌ای در ایروان احداث کردند که بارهٔ آن در رفعت از ایوان کیوان گذشت و دیدهٔ انجم و افلاک از مشاهدهٔ آن خیره و حیران شد[10]. نظم[11] : [۵۶۸]

عجب قلعه‌ای برده دست از فلک ... فرازش سماك و نشیبش سمک

سرکنگرش خنجر فرق مهر ... زده رخنها در حصار سپهر

زبس کز فلک تابه او ره بود ... ازو فتنه را دست کوته بود

رومیان در اندك زمانی آن قلعه را[12] ترتیب داده از آزوقه وتوپ و تفنگ وعرابه پرکرده قرب چهارپنج هزارکس درآن قلعه گذاشته، بقیهٔ عسکر به‌محال خود معاودت کردند. منهیان این خبر را در خراسان به‌مسامع عزوجلال رسانیدند.

ذکر تتمه‌ای[13] از وقایع خراسان بعد از آمدن شاه و شاهزادهٔ عالمیان

سابقاً ذکر رفت که چون شاه عالمیان از صوب خراسان به‌جانب عراق روان شدند و[14] درمشهد مقدسه[15] رضیهٔ رضویه- علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیه - حکومت آنجارا به‌سلمان

۱- م: گفتار درتوجه شاهزادهٔ عالمیان به‌جانب ... ۲- ن: رومیان شومیان به‌جانب چخور سعد وایروان واحداث نمودن قلعهٔ ایروان ۳- ب: قلت غازیان ظفر فرجام ۴- م: وشاهزاده ۵- م، ن: آذربایجان ۶- ب: «و» ندارد ۷- ب: به‌امرای ۸- ن: «الکا» ندارد ۹- ن: رومیهٔ شومیه ۱۰- م: شده ۱۱- ن: بیت. م: ندارد ۱۲- ن: «را» ندارد ۱۳- ن، ب: شمهٔ ۱۴- م: «و» ندارد ۱۵- ن: مقدس

خان استاجلو- که از اکابر اهل مذکور بود- و در مرتبه نسبت دخترزادگی[1] به این دودمان عالی داشت تفویض کردند به گمان آنکه هراستاجلویی که[2] درخراسان عموماً و به تخصیص درخدمت مرشد قلیخان[3] چاووشلو بوده باشد از سرطوع و رضا به خدمت او قیام خواهد نمود[4]. غافل زآنکه این معاملات به مشیت کافی المهمات منوط و مربوط است. بیت[5]:

در قسمت بندگی و شاهی   دولت تو دهی بهر کـه خواهـی

چون خبر رفتن اردوی همایون شاهی به عراق به دارالسلطنهٔ هرات رسید و امرای[6] ترکمان و مرتضی قلی‌خان که درمیانه سرکشی داشتند و از اینجانب بوده مطلقاً سر به اطاعت فرو نمی‌آوردند، از خراسان به دامغان افتادند[7]، امرای استاجلو و شاملو همگنان که درآن وادی راسخ دم وثابت قدم بودند باز صیت کوکبهٔ[8] عباس بلند شده امرای دولتخواه محل به‌محل تا دامغان سراطاعت وفرمان برداری برغاشیهٔ رکاب دولت آن پادشاه نهاده دانستند که دیگر شاه و شاهزاده وامرای تابع آن دولت را ظفری برخراسان نیست و اقبال این دولت بلند افتاده به تخصیص مرشد قلیخان استاجلو که در راه آن پادشاه ماه رو درطلب هرمراد که رخش همت را[9] جولان داد، پیکر مطلوب دو اسبه او را استقبال کرد[10] و در تسخیر هربلاد که عازم گشت، مقالید ابواب آن خود به خود گشوده، اهالی آن محال چون دولت و اقبال علی اسرع- الحال روی به‌جانبش آوردند.

مصداق این مقال آنکه چون خان مشارالیه چندروزی درویرانهٔ[11] تربت پای همت در دامن صبر وشکیبایی کشید، نسیم دولت واقبال وفتح واجلال به‌مشامش وزید. دراین اثنا، به خاطر عاطرش ملهم گشت که از روحانیت حضرت امام همام علیه‌السلام[12] استمداد همت‌طلبیده باخود رفتن مشهد مقدس را قرار داده[13] باقلیلی از ملازمان خود به‌حوالی مشهد مقدس آمده چون سلمان‌خان از آمدن آن[14] خان عالیشان آگاهی یافت باوجودمتانت وحصانت بلدهٔ مذکوره وکثرت مردم وسپاهیان آنجا وقدرت برمنع وی ازآمدن از جمیع مقدمات آن[15] غافل گشته خود بااهالی مشهد مقدسه[16] به‌استقبال [۵۹۹] شتافته آن‌خان عالیجاه را تا روضهٔ مقدسهٔ عرش‌منزلت آوردند. خان مذکور مدت دوشبانروز در درون آن کعبهٔ عالم‌افروز به‌طاعت‌وعبادت وتضرع وزاری اشتغال نموده دست خشوع وابتهال به‌درگاه ملک ذوالجلال‌والافضال گشاده، نجات خود را حسب‌المدعا[17] که در میانهٔ جمعی کثیر از اعدا افتاده بود در تحت‌قبهٔ مبارکه استدعا نمود.

۱-م: زادگی   ۲-ب، م، ن: «که» ندارد   ۳-م: قلیخان‌سلطان
۴-ب، ن: نمودو   ۵-م: بیت‌ندارد   ۶-ن: امراو   ۷-م: افتادندو
۸-ب: کوبه شاه‌عباس. ن: کوبه بلندشده   ۹-ب، م، ن: رارانده   ۱۰-ن: نموده
۱۱-ب: دیرانه   ۱۲-ن: «علیه‌السلام» ندارد   ۱۳-ب، ن: قرارداد وبا
۱۴-م، ن: «آن» ندارد   ۱۵-ب، م، ن: او   ۱۶-ن: مقدسه   ۱۷-م،ب: الدعا

بیت[1]

هیچ شک نیست که گردد به اجابت مقرون　　هردعایی که درین روضه به اخلاص کنند

هدف دعا برحسب مدعا کارگر آمده[2] آن عالیجاه را یقین حاصل شد که غالب ومنصور است بی‌ملاحظه ومحابابه چهارباغ آنجا آمده[3] ساکن‌شد[4] ومردم اطراف وجوانب وسپاهیان وملازمان سلمان‌خان تمامی به‌خدمتش‌شتافته سرخدمت برآستانهٔ عبودیت نهادند[5]. سلمان‌خان چون این وضع را مشاهده کرد چاره‌ای بعد[6] رخصت وبیرون آمدن ندید. آن عالیجاه او را مرخص ساخته وی از راه تربت به‌تون[7] و جنابد آمده به‌یزد خود را رسانید و از آنجابه‌دارالسلطنه قزوین آمده به پای‌بوس بندگان اشرف‌وشاهزاده مشرف‌گردید.

وهم دراین ایام شاهقلی سلطان قارنجه[8] اغلی ـ که از امرای استاجلو بود وللگی‌سلمان خان به‌او مفوض بودوالکای خواف وباخرز را بدو شفقت کرده بودند ـ درحوالی الکای مذکور بدست ملازمان مرشدقلیخان به‌قتل رسید. چون مشهد مقدس به‌تصرف مرشدقلیخان بی‌مانع و مزاحمی درآمد، مجدداً خطبه وسکه به‌اسم سامی ونام نامی شاه‌عباس[9] خوانده، حقیقت حال و ارتقای اقبال بی‌زوال را معروض‌درگاه فلک اساس شاه‌عباس گردانیده، بعضی از معتمدان خودرا به‌دارالسلطنهٔ هرات فرستاد[10]. شعر:[11]

که آمد برآن در ز روی نیاز　　که برهر دو عالم نشد سرفراز

برآن استان هرکه ساید جبین　　به‌اقبال و دولت شود همنشین

شاه‌کام بخش‌کامیاب، شاه‌عباس‌حق‌شناس، پروانچهٔ استمالت به دارایی وحکومت آن‌ولایت باخلاع فاخره جهت‌خان عالیشان فرستاده[12] وی‌درآبادانی ومعموری‌آن الکا و[13] خدمت‌آن‌استان سپهر اعتلا کوشید[14] وتمامی الکای خراسان ازسرحددامغان تاحوالی فراه[15] وسیستان درتصرف اولیای دولت قاهره شاه‌عباس درآمد.

ذکر وقایع سنهٔ پیچین ئیل[16]

نوروز این سال ، در روز چهارشنبه هشتم‌شهر ربیع‌الاول ـ بعضها[17] مطابق اثنی‌وتسعین و تسعمائه واقع شد. نواب همایون اعلی وشاهزادهٔ طفرلوا درایوان‌چهل‌ستون دارالسلطنهٔ‌قزوین

۱ـ م: نظم　۲ـ ب: کارآمده　۳ـ ن: «آمده» ندارد　۴ـ ب: شده
۵ـب، ن: نهاده　۶ـب، ن: بعداز　۷ـ ن: وتون　۸ـم: غاریجه
۹ـم: عباس‌میرزا　۱۰ـب، م: فرستاده　۱۱ـب: بیت. م: ندارد　۱۲ـم: فرستاده و. ب: فرستادو　۱۳ـ ب، م: «و» ندارد　۱۴ـ م: کوشیده
۱۵ـ ب، م: فرح　۱۶ـن: مطابق سنه‌اثنی‌وتسعین‌وتسعمائه　۱۷ـب: بعضاً

نوروز را[1] گذرانیده، امراواعیان وجمهور مقیمان دارالسلطنه به‌شرف‌پایبوس‌وتهنیهٔ آن سال فرخ فال سرافراز[2] گشتند.

چون در اول فصل بهارکه جهان از آرایش گلزار نمودار باغ سعادت‌گشته بود و اطراف باغ مذکور بساط غبرا از ریاحین درخشنده چون قبهٔ خضراپرکواکب شده، فراش صبابسیط زمین‌را به‌فرشهای رنگارنگ آراسته وباغبان صنع‌چمن‌آن بستان را [۵۷۰] به‌گلهای گوناگون پیراسته. شعر[3]:

چمن از نسیم صبا مشکبار سمن از لطافت چو رخسار یار
زباد سحر[4] گل دهن کرده باز چو معشوق خندان[5] عاشق‌نواز

شاه‌کامیاب را به‌خاطرعاطر رسیدکه شاهزادهٔ کامکار ابوالغالب سلطان‌حمزه میرزا را داماد نموده،مهد علیایی اغلان پاشاخانم راکه دری است از بحار شاهنشاهی و ازصلب شاهزاده سلطان حسین‌میرزا ابن‌بهرام‌میرزا بوجود آمده، باوی درسلک علیهٔ ازدواج درآورد.چون سابقاً عقد مناکحهٔ شرعیه برملت بهیهٔ مصطفویه میانهٔ ایشان واقع شده بود زفاف‌به‌حصول[6] پیوندد. شاه والاگهر درمیدان اسب‌که متصل است به‌دولتخانهٔ مبارکه امرفرمودکه جشن پادشاهانه وبزم‌خسروانه‌ترتیب کنند. بنابرفرمان شاه جهان، فراشان چابک دست، قبهٔ بارگاه را به‌اوج‌مهرو ماه برافراشتند[7]. بیت[8]:

یکی بارگاهی چو مینو سپهر کشیدند تا ذروهٔ ماه و مهر

شاه عالمپناه دربارگاه قرارگرفته، مطربان خوش آواز وخنیاگران چنگ‌نواز درآن بزمگاه نوای خسروانی وصوت داودی ولحن‌باربدی اداکرده واز[9] صدای بربط‌وقانون ملک درفلک به‌رقص آمده[10]، شعر[11]:

بربط چو عذرا[12] مریمی‌کابستنی دارد همی از دردزادن هردمی در نالهٔ زار آمده
نالان‌رباب ازعشق‌می‌درسینه‌بسته‌دست‌وی برساعدش بالای پی‌رگهای بسیار آمده

آنچنان عروسی‌کردندکه تامیزبان قضاقرص[13] ماه ومهر را براطباق‌فلک جهت مجلس‌نشنیان حضیض خاك نهاده، اجلاسی بدان خوبی وخرمی و اطعامی بدان وافری ومرغوبی ندیده و مضاجعه شمس وقمر در شب پنجشنبه شهر جمادی‌الاول‌سنهٔ مذکوره واقع‌گشته[14] همانشب زفاف شد.چندروز درآن میدان عالم‌افروز، شاه‌کامیاب باامرای‌مستطاب واکابر واعیان واصحاب به‌مراسم طوی وعروسی اشتغال نموده دادعیش وخوشحالی را دادند.

۱-ب: «را» ندارد ۲-م: «سرافراز» ندارد ۳-م:نظم ۴-ب،م: صبا
۵- خندان‌و ۶-ب، م: به‌حصول‌پیوند ۷-ب: برافراشته‌اند
۸-م: «بیت» ندارد ۹-م: راز ۱۰-م: «آمده» ندارد ۱۱-م: «شعر» ندارد
۱۲-ب،م:عذار ۱۳-م: «قرص» ندارد ۱۴-ب، م،ن:گشت

ذکر توجه شاه همایون و شاهزادهٔ عالمیان دگرباره به صوب آذربایجان

چون[۱] چندروز توقف شاه‌عالی درملک عراق واقع شد، امرای آذربایجان وقراباغ ومغان[۲] وگرجستان از انتظار آیات عزو جلال به‌دغدغه وگمان افتاده، ازبس که عرضها نوشتند که معاملات این ولایات بواسطهٔ قرب رومیه ولشگراکراد منجر به‌فساد می‌شود-پس لایق وانسب آنست[۳] که اردوی همایون در دارالسلطنهٔ تبریز نزول نموده اندیشهٔ این حدود وسرحد نموده شود - اثری بران ملتمسات ظاهر نشد. تاآنکه امیرخان موسیلو بگلربیگی آذربایجان، وزارت‌پناه خواجه قاسم‌بیک کرمانی وزیر خود را به‌درگاه‌گیتی‌پناه جهت حصول این مطلوب فرستاد و کتابات درشت[۴] به‌امرای ثلاثهٔ در خانه مثل قلی‌سلطان‌قورچی‌باشی افشار وشاهرخ خلیفهٔ ذوالقدر مهردار ومحمدخان مصاحب ترکمان نوشته ارسال داشت .

بعداز آمدن وزیر صاحب تدبیر، رای عالم‌آرای امرا وخانان به‌سفر آذربایجان قرارگرفته مقرر شد که متوجه آن صوب باصواب گردند. چندماه براین‌منوال اوقات‌گذرانیده در تهیهٔ رفتن بودند تاآنکه[۱۵۷] مکرراً اخبار ناملایم ازآن ولایت به‌مسامع امرا رسید. محمدخان ترکمان بواسطهٔ خاطر امیرخان که خود را زودتر به‌آذربایجان رسانیده، مقدمة‌الجیش لشگرظفر اثرباشد مرخص گشته، بیرون نشست و اردوی همایون‌درعشراول شهر رجب‌المرجب سنهٔ مذکوره‌از دارالسلطنه‌بیرون آمده درحوالی شهر چند روز بسر بردند. محمدخان که پیشتر بیرون رفته بود تاحوالی [قروه][۵] وقاسجین[۶] آمده رفتن کاشان را بواسطهٔ مخالفت پسرش ولی‌سلطان وسیله ساخته خودرا به‌کاشان رسانید. ومسیب‌خان وادهم‌سلطان مرخص شده[۷] به‌الکای خود رفتند[۸] که ترتیب قشون ولشگر داده به‌دارالسلطنهٔ تبریز حاضرگردند.

اردوی همایون بعد ازآن ازآنجا کوچ کرده به‌موضع زویار نزول کرد، قرب ده‌پانزده‌روز[۹] اوقات آنجا صرف کرده به شرف‌آباد آمدند[۱۰] وبعد ازآن در اواخر شعبان کوچ کرده به‌جانب سلطانیه روان شدند. چون به‌میانه رسیدند، بواسطهٔ نزاعی که میانهٔ سادات‌شیخاوند[۱۱] وامرای طوالش واقع شده[۱۲] بود اردوی همایون درمیانه توقف کرده شاهزادهٔ عالی‌گهر[۱۳] از شاه کامیاب مرخص شده، احرام زیارت حظیرهٔ مقدسه بسته، معاملهٔ مذکوره را وسیله ساخته، باقورچی‌باشی وشاهرخ‌خان وسایر مقربان وتاجیکان به‌صوب اردبیل توجه فرمودند. چون به‌سعادت زیارت

۱- م: چون روزی ۲-م: و دامغان ۳-م: اینست ۴-م: درشب

۵-مز: قرود. ب، ن: فرود ۶-م: قاسجین ۷-ن: شده هرکدام

۸- م: که‌در ۹-م: «روز» ندارد ۱۰-م، ن: «و» ندارد ۱۱-ب،م: شیخ‌آوند

۱۲-م: شدواردوی همایون ۱۳-م، ن: «گهر» ندارد

سرافرازگشتند، آن معامله را برحسب دلخواه قرار داده از راه رفته باز آمدندوبه اردوی همایون ملحق شده، متوجه دارالسلطنه تبریزگشتند.

چون ازمنزل میانه کوچ کردند، امیرخان بالشکر وامرای تابین به‌سعادت استقبال استسعاد ذاتی‌راشرف زیادتی[1] فرموده[2] سرافراز شد واز آنجا در رکاب ظفر آیات متوجه دارالسلطنه شده درروز چهارشنبه بیست وششم شهرشوال[3] سنهٔ مذکوره به‌آیین تمام به‌آن بلدهٔ فردوس انجام داخل شدند و (در دولتخانهٔ[4] صاحباباد قرارگرفتند)[5] امیرخان بااعالی واهالی وبزرگان‌دیار[6] مراسم خدمتکاری به‌تقدیم رسانیدند.

بعدازچندروز تهیهٔ ضیافتی‌نموده، شاه وشاهزاده را[7] به‌منازل خود که درکنارصاحباباد ترتیب داده بود- (وچشم فلک تاغایت آنچنان عمارتی مرغوب وحصار خوب ندیده‌بود-)[8] تکلیف فرمود. چندروز وشب علی‌التوالی‌شاه وشاهزادهٔ عالی‌درآن منزل سامی‌و محفل گرامی به عیش‌وشادکامی اشتغال نمودند. خان‌عالیشان پیشکش[9] بسیار و تکلیفات[10] بی‌شمار ایثار کرده مهمانی عظیم به‌تقدیم رسانید.بعد ازآن، شاه وشاهزادهٔ کامران از آنجا به‌دولتخانهٔ مبارکه‌نقل نمودند.

وهم دراین‌سال پیچین ئیل[11] واهب‌متعال شاهزادهٔ مرضی‌الافعال‌سلطان حمزه‌میرزارا[12] ازکنیزان خاصه دوپسرکرامت فرمود یکی‌در دارالسلطنهٔ قزوین شاهزاده اسمعیل میرزا،شب پنجشنبه بیست‌وششم شهرجمادی‌الثانی‌سنهٔ‌اثنی‌وتسعین‌وتسعمائه،سحل خفتن به‌افق قزوین به طالع دلو.چون این میلادبا[13] اسعادروی نمود، شاه‌کامران وشاهزادهٔ نوجوان لوازم جشن[14] وطوی بجای آورده، منهیان‌مژدهٔ‌این[15] مولود مسعود به همگنان [۵۷۲] رسانیده، مشتلقهای[16] بسیار از نقود و خلاع فاخره‌گرفتند وبه‌جهت ایصال مژده، قورچیان عظام به اقصای امصار و بلاد ممالک محروسه ارسال داشتند؛ و شاهزادهٔ دیگر سلطان حیدرمیرزا در دارالسلطنهٔ‌تبریز نماز[17] شب دوشنبه دوم[18] شهر ربیع‌الاول سنهٔ ثلاث و تسعین وتسعمائه به افق تبریز به طالع میزان[19] بعضی به‌طالع سنبله نوشته‌اند - بوجود آمد . به دستور لوازم طوی و سرور به تقدیم رسانیدند.

۱-ن: ذاتی ۲-ب، م: فرمود ۳-م، ن: «شوال» ندارد ۴-ب: در در دولتخانه ۵- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۶-ب، م، ن: آن دمار
۷- م: «را» ندارد ۸-ن: بین‌الهلالین راندارد ۹-م: پشیکشی
۱۰-م: تکلیف ۱۱-ب، ن: پیچی ئیل ۱۲-ب: «را» ندارد
۱۳- ب،م: «با» ندارد ۱۴-م: «جشن» ندارد. ن: «جشن‌و» ندارد ۱۵-ب، م: «این» ندارد ۱۶-ب: مشتغلهای . م: مشتقلهای ۱۷-ب، م، ن: نمازشام شب ۱۸-ن: دویم ۱۹- مز:«و» ندارد

ذکر شمه‌ای از حالات شاهزاده سلطان حمزه میرزا

بعد از انتقال میرزاسلمان[1] از دنیای دون به‌نعیم[2] جاودان، جمعی از اتراک در مزاج و هاج شاهزادهٔ ماه سیما دخل کرده او را به شرب بعضی از منهیات[3] ترغیب[4] نمودند و درحین مراجعت خراسان وقشلاق قزوین مخفی وپنهان ازبیم‌شاه‌کامران وامرای عالیشان بر ارتکاب آن‌اقدام می‌نمودند. چون به‌دارالسلطنه تبریز[5] فرمودند، بعضی‌از پسران وبرادران‌امرا باوی هم‌کاسه شدند. امر مذکور با دیگر ملاهی که از لوازم آنست برملا افتاده[6] اسمعیل قلیخان شاملو که تواچی باشی صاحب الکای دارالسلطنهٔ قزوین بود با برادران، مصاحب شبانروزی[7] آن شاهزاده بوده به‌تجرع بادهٔ ارغوانی اقدام می‌نمودند. علیقلی‌بیک[8] فیج‌اغلی استاجلو- که دیوان‌بیگی‌باشی‌شاهزادهٔ عالی‌ودر معاملهٔ قوی‌ئیل به‌داروغگی دارالسلطنه اصفهان که از الکای‌خاصهٔ آن شاهزادهٔ عالیشان بود[9] رفته بود- در مزاج‌شریف آن شاهزادهٔ منیف‌دخل تمام‌پیدا کرده به‌وسیله پسری[10] اصفهانی‌علی‌بیک[11] نام مشهور به‌شیطان غارتگر ایمان‌صدهزار مسلمان که شاهزاده را به‌اوتعلق ظاهری ومیل باطنی‌پیدا شده بود[12] وبه‌مثابهٔ تقرب وتسلط علیقلی‌بیک نزد شاهزاده براقران ظاهرگردید که مافوق آن متصور نبود.مصاحبان سابق پای‌از تقرب خود به‌ملاحظه فراهم کشیدند[13] ومدار شاهزاده برعیقلی‌بیک فیج‌اغلی بودووی همیشه به‌حمایت‌آن شاهزاده در مقام تفوق ورحجان براُمرای بزرگ[14] عالیشان‌می‌بود[15] وهربه‌دو روز مزاج‌آن شاهزاده‌را[16] ازیکی‌منحرف ساخته درمقام آزاروی می‌شد تا آنکه‌قشلاق دردارالسلطنهٔ تبریز قرار یافت[17] وی سوء مزاجی از امرای ترکمان داشت و مابه‌النزاع[18] ایشان درمیان بواسطهٔ شاهزادهٔ عالمیان بود که در مبادی حال چون امرای‌شاملو واستاجلو شاه‌عباس را در خراسان مطمح نظر خود در پادشاهی‌گردانیده، امرای‌کرام‌ترکمان نیز علی‌رغم[19] ایشان در پایهٔ سریر خلافت مصیر شاهزاده سلطان حمزه[20] رابدست‌گرفته در مقام پیش‌آمد او درسلطنت بودندو[21] این‌صحبت‌میانهٔ اویماقات به‌حدی رسید که‌زیاده برتعصب مذهب ودین شدوقرب[22] پنج‌شش‌سال در میانهٔ ایشان قتال وجدال بود و[23] خیلی از مردم شاملو و استاجلو ضایع‌وخانه خراب وآواره وجلا[24] شدند ونفاق عجیبی درمیانهٔ مردم‌و[25] اویماقات وطوایف بهم رسید.

۱-ب، م: میرزاسلمای ۲-ب،م،ن: ونعیم ۳-ب، م: منهیان ۴-ن: ترغب
۵-ب، ن: تبریز رسیدند ۶-ب، م: افتادو. ن: افتادەو ۷-م: شبانه‌روزی،
۸-م،ن: «بیگ» ندارد ۹-ن: «بود» ندارد ۱۰-ب، م، ن: پسر اصفهانی
۱۱-ن: قلی‌بیک ۱۲-ب، ن: «و» ندارد ۱۳-ن: کشید ۱۴-ب: بزگ
۱۵-م،ن: می‌بودند ۱۶-ن: «را» ندارد ۱۷-ب، ن: یافت‌و ۱۸-ن: نزاع
۱۹-ب، م: علی‌رقم ۲۰-م، ن: حمزه‌میرزا ۲۱-ب، ن: درمیانهٔ ایشان «و» ندارد
۲۲-ن: قریب ۲۳-ب، ن: «و» ندارد ۲۴-ن: جلای وطن شدند
۲۵-ن: «و» ندارد

گوهر[1] ریزی خامهٔ گوهر فشان در گرفتاری و استیصال[2] [٥٧٣] امیرخان ترکمان

مجملی از تفصیل احوال خان عالیشان وآبای رفیع المکان وی: امیرخان بن محمدی بیک بن امیر خان بن[3] گلابی بیک بن امیربیک موسیلو. امیربیک وگلابی بیک ازجانب سلاطین آق قوینلو سالها والی دیاربکر بودند. امیربیک در زمان سلطنت حسن پادشاه[4] به غایت معتبر بود و[5] باامرای سلطان بوسعید جنگهای نمایان کرد وگلابی بیک مهربراحکام می زد. چون دولت سلاطین مذکور سپری شد، مدتی[6] امیربیک در دیار بکر بسر می برد. در[7] شهور ثلث[8] عشروتسعمائه که شاه جنت مکان عالی، ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل ماضی برسرعلاءالدولهٔ[9] ذوالقدر رفت، در حوالی البستان[10] امیربیک مذکور[11] با اقوام واتباع متوجه درگاه خاقان اسکندرشان گردید و از امراکسی که باطبل وعلم ولشگر وحشم به پای بوس آن خسرو خجسته شیم سرافراز گشت[12] وی بود. آن اعلیحضرت[13] به نظر مرحمت درونگریسته[14] منصب مهرداری به او تفویض فرمود[15]. چندمدت وی به امر مذکور اقدام نموده[16]، درملازمت رکاب ظفر انتساب خاقان سلیمان مکان بسرمی برد تادر شهور سنهٔ احدی[17] وعشرین وتسعمائهٔ[18] دیو سلطان روملو از بلخ به درگاه خاقان اسکندرشان آمد ویک صندوقچه پراز پیکان که درجنگ ازبکان از اسب ومرد بیرون آورده بود[19] بدان حضرت نمود واحوال بی صاحبی[20] خراسان را عرض کرد. لذا[21] خاقان ظفر لوا سلطنت خراسان را ازسرحد سمنان تاکنار آب آمویه، به نواب کامیاب غفران پناه ابوالبقا سلطان شاه طهماسب - روح الله روحه العزیز- عنایت فرمود[22]، امیربیک را خانی لقب فرموده للهٔ آن اعلیحضرت[23] ساخت وشاه[24] رابدو سپرده وی راحلیلهٔ جلیله خان شیرداده بزرگ نمود ومحمدی بیک وشاه جنت [مکان] رضیع[25] یکدیگر بودند. ودرسنهٔ سبع وعشرین وتسعمائه که قریب به هفت سال امیرخان درکل ممالک خراسان استیلا واستقلال تمام داشت، بواسطهٔ عمل شنیعی[26] که در باب قتل مرحومی میرمحمدبن امیر یوسف از وی صادر شده بود، چون این خبر به خاقان اسکندر[27] شان رسید توهم[28] آن نمود[29]

١- ب: گهرریزی. ن: گهرریزخامه ٢- ن: استصال ٣- ن: «بن» ندارد
٤- ب، م، ن: پاشا ٥- ب، م، ن: «و» ندارد ٦- ب، م: مدت
٧- ب، م، ن: ودر ٨- ب، م: ثلاثه عشر. ن: ثلاث و عشر
٩- ب، م، ن: علی الدوله ١٠- ن: بستان ١١- ب، م، ن: مذکوره
١٢- مز، ب: گشته ١٣- ب: عالیحضرت ١٤- ن: کمربسته
١٥- ن: فرمودند ١٦- م، ن: «نموده» ندارد ١٧- ب، م، ن: احدی عشر
١٨- ب: تسعین مائه ١٩- ن: بودند آنحضرت ٢٠- ن: بی بضاعتی
٢١- ب، ن: لهذا ٢٢- مز: ندارد ٢٣- ب، ن: عالیحضرت ٢٤- ن: شاهزاده
٢٥- ن: رضع ٢٦- م: شنع ٢٧- م: سکندر ٢٨- م: به آنکه ٢٩- ن: «نمود» ندارد

که امیرخان سالک طریق خلاف گشته، مبادا در میدان مخالفت جلوه کند، دورمیش[1] خان شاملورا به‌للگی شاهزاده سام‌میرزا به‌ایالت خراسان فرستاد[2]. امیرخان، شاه کامیاب شاه طهماسب را برداشته متوجه درگاه گیتی‌پناه گردید. اتفاقاً در اثنای طی مراحل ومنازل، مرض مفاصل عام[3] برمزاج امیرخان عارض شد چنانچه[4] قوت سواری نداشت. ازاسب غرور پیاده شده در محفه نشست. بعد از اندک زمانی در اردوی معلی در شب یکشنبه دوازدهم شهر شعبان سنهٔ ثمان و عشرین وتسعمائه امیرخان نقدجان به‌قابض ارواح سپرد واثر[5] قتل میرمحمدبن میریوسف قبل‌از یکسال به‌ظهور رسید[6].

بعداز فوت وارتحال امیرخان، محمدی‌بیک ولدمشارالیه چون طفل[7] بود، والده[8] اورا محافظت می‌نمود تابه‌سرحد بلوغ ورشد وعقل رسید. منتشا سلطان شیخلر[9] استاجلو-که ازاعاظم امرای عظیم‌الشان شاه جنت‌مکان بود و [٥٧٤] به‌منصب للگی وامیر دیوانی آن اسکندرثانی شرف امتیاز از دیگر امرا داشت ـ دختر خودرا به‌حبالهٔ نکاح وی درآورده باعث تربیت‌و[10] پیش آمد اوگشت. محمدی‌بیک مدتی[11] در اردوی‌معلی بی‌مهم بسر می‌بردوبعضی[12] اوقات درسلک قورچیان انتظام داشت. بعد از تمادی‌ایام، شاه والامقام به‌فکروی[13] افتادو[14] اورا امیر[15] گردانید وطبل وعلم[16] عنایت فرمود[17]. (لشگر ترکمان که از تاریخ فوت امیرخان وقضیهٔ[18] ذوالفقار تا آن‌اوان سرگردان و پریشان بودند برسروی متجمع گشته احیا یافتند. شاه سپهر اعتلاالکای همدان به‌وی عنایت فرمودند)[19] چند سال‌حاکم آن دیار بود ودر آنجا به‌جوار رحمت ایزدی‌پیوست،[20] وی در میانهٔ ترکمانان به‌اخلاق‌حمیده وصفات پسندیده موصوف بود وخاقان[21] جنت مکان‌اورا بزرگ وریش‌سفید طایفهٔ ترکمان نموده[22] حکم‌اشرف عنایت کرده[23] بود. بعد ازاو جاوالکای[24] اورا به‌امیرخان ولدوی دادند. امیرخان اکثراوقات در دارالسلطنهٔ قزوین‌در ملازمت رکاب ظفر انتساب بود وهمراه امرا به‌تسخیرگیلان وفتح دارالسلطنهٔ هرات‌خراسان رفت ومدت[25] ده دوازده[26] سال به‌استقلال حکومت الکای علیشکر نمود. بالاخره بواسطهٔ ظلم وتعدی ترکمانان همدان روبه ویرانی نهاده رعایابه‌فریاد وافغان درآمده[27] شکایت نمودند. شاه عدالت‌آیین،وی

۱ـب، ن: و دورمیش‌خان ۲ـم: فرستاده ۳ـ ب، ن: آن بمزاج. م: عام آن بمزاج ٤ـ ن: چنانکه ٥ـن:واز ٦ـب، م، ن: رسانید

۷ـ ب، م، ن: طفلی ۸ـب، ن، م: والد ۹ـب، م: شیخلو ۱۰ـم، ن: «و» ندارد ۱۱ـب، م،ن: ومدتی ۱۲ـب، ن: «بعضی» ندارد

۱۳ـب،م، ن: به‌فکری ۱٤ـن: «و» ندارد ۱٥ـب، م، ن: میر

۱٦ـ ن: و علم ۱۷ـن: فرمودند ب، م: فرموده ۱۸ـب، م: قریه

۱۹ـن: بین‌الهلالین راندارد ۲۰ـب، م، ن: پیوست‌و ۲۱ـم، ن: به‌خاقاین

۲۲ـب، ن: نمود ۲۳ـن:شده ۲٤ـم: دعاء الکاء اورا. ن: جای اورا

۲٥ـب،م: «ومدت» ندارد ۲٦ـم، ن: ده پانزدمسال ۲۷ـم، ن: آمده

را ازحکومت همدان عزل کرده، در زمستان سختی حکم فرمود که مشارالیه باعساکر خود به خوار و سمنان رفته در الکای خوار قشلاق نماید امتثالاً لفرمان[1] الاعلی، در فصلی[2] چنان، آن خان عالیشان با غازیان به خواری عجیبی وندامت وخجالتی خود را به خوار رسانیده[3]، مدتی آنجا بسربرد، تاآنکه شاه جنت مکانی[4] به عالم جاودانی رحلت فرمود ونواب شاه اسمعیل برتخت سلطنت در دارالسلطنهٔ قزوین قرارگرفت. وی از الکای خوار به ورامین آمده، میانهٔ استاجلویان[5] وترکمان نزاع بهم رسید. چون نواب شاه اسمعیل را سوءمزاجی بااستاجلویان بود وایشان بواسطهٔ فدویت[6] مرحومی سلطان حیدر میرزا وقتل او منکوب بودند، پیری بیک قوچیلو[7] که از ریش سفیدان[8] معتمد درگاه شاه جمجاه بود ومدتی خدمت تیروکمان شاهی نموده بود[9] ودرقصبهٔ[10] ورامین اورا به قتل آوردند، امیرخان ازآنجا به دارالسلطنه آمده مدتی در قزوین بودو[11] چون مرض صرع[12] وسودا بر[13] مزاج وی غالب بود، بواسطهٔ لطافت هوا وایام بهار آن مرض برمزاج وطبیعت اوغلبه نمود[14]. حکمای مسیحادم ،واطبای عیسوی شیم درمعالجهٔ وی[15] کوشیده جلاب به وی دادند تا او[16] از مرض مذکور خلاصی یافته، درآن ایام بی الکا در دارالسلطنه بسر می برد. اتفاقاً بواسطهٔ مصلحت وقت و[17] فکر ناقصی[18] که شاه اسمعیل نموده(بود، بعضی سخنان به میان افتاده اکثر امرا بواسطهٔ خاطر نواب شاه اسمعیل تقیه نموده)[19] به مزاج وی سخن می گفتند. امیرخان باوجود غضب وحدت شاه اسمعیلی[20] بهیچ وجه [۵۷۵] ملاحظه وومحابانکرده طرف نزاع وجدال شد واین معامله برملا افتاد و[21] فی الجمله باعث تقویت بعضی گشت وبه[22] وعده ووعیدوتخویف وتهدید شاه وامرا ازجا نرفت[23]. تاآنکه نواب شاه اسمعیل درآن اثنا رحلت کرد وامرا بالتمام در مقام اطاعت وانقیادوی درآمده به عنایت معظم ومکرم گردید. چون نواب کامیاب سلطان محمد پادشاه[24] ومرحومهٔ بیگم از دارالسلطنهٔ شیراز به مقر سلطنت قرارگرفتند[25] چندروزی که مرحومه پریخان خانم بنت شاه[26] غفران پناه ابوالبقاشاه طهماسب درحیات بود، میانهٔ امرای[27] ترکمان و استاجلو نزاعی بهم رسید. امرای استاجلو که درآن اوان ریش سفید ایشان پیره محمد خان چاوشلو

۱- ب: لالفرمان. م، ن: لامرالفرمان ۲- م، ب، ز: فصل ۳- م،ن: رسانید
۴- ب، م، ن: مکان ۵- م، ن: استاجلو ۶- م، ن: قدوست
۷- ب: قوچی لو- م: قوچیلی ۸- ب، م، ن: «معتمد درگاه» ندارد
۹- م،ن: «بود» ندارد ۱۰-م، ن: قصبه ۱۱- ب،م،ن: «و» ندارد
۱۲-ب م،ن: سرع ۱۳-م، ن: در ۱۴-ب، م: نموده ۱۵-ن: او
۱۶-ن: اورا ۱۷- م، ن: «و» ندارد ۱۸- م، ن: ماقصی
۱۹-م،ن: بین الهلالین راندارد ۲۰-ب،ن: اسمعیل ۲۱-ن: «وفی» ندارد
۲۲-ب، م: «و» ندارد. ن: وعده ۲۳-م، ن: برفت ۲۴-ب، ن: پاشامرحومی
۲۵-م، ن: گرفت ۲۶-ب، م، ن: «شاه» ندارد ۲۷- ب،م،ن: «امرای» ندارد

بود، دو مرتبه اراده نمود که سوارشده برسر خیابان[1] که منزل امیرخان[2] در آنجا بود رفته با یکدیگر مقابله ومقاتله نمایند. امیرخان تحمل وعقل را شعار ودثار خود ساخته[3] تمکین ورزید آخر[4] منجر به‌صلح وصلاح شده، صبیهٔ[5] پیر[6]محمدخان که در حبالهٔ نواب شاه اسمعیل بود، به سلطان مراد ولد امیرخان عقد نموده[7] مجدداً[8] میانهٔ امرای استاجلوو ترکمان وصلت واقع‌شد و ازسر نزاع ومجادله درگذشتند.

اعتمادالدوله میرزاسلمان علیه‌الرحمه، چون‌دیدکه اکثر[9] امرای ذی‌شان دردرخانه واقع[10] اند، تدبیر نمود که بعضی‌از ایشان را دور ساخته به‌ممالک سرحد فرستند. ایالت تبریزو آذربایجان‌رابه پیره‌محمدخان تکلیف‌نمود وی[11] قبول ننموده[12] امیرخان استدعای‌رفتن آذربایجان وتعهدنیک ویدآن ولایات تانواحی مغان و آران[13] وایروان وکردستان‌نمود. آنگاه شاه‌عالمپناه[14] ملتمس اورا مبذول داشته، بگلربیگی[15] تمام ولایت[16] آذربایجان را به‌وی شفقت کرده[17]، اودر همان ایام خود را بدان‌نواحی کشیدو ازابتدای توشقان ئیل، لغایت پیچی‌ئیل که شش‌سال تمام باشد، وی[18] امیرالامرای آذربایجان بود و[19] نهایت فراغت نمود وسلوك پادشاهانه درآن مملکت نمود ودرسنهٔ‌لوی‌ئیل- چنانچه سابقاً ذکر رفت—فاطمه‌سلطان خانم‌صبیهٔ شاه‌غفران‌پناه[20] به[21]عقدنکاح[22]خود درآورده تصرف نموده[23] مکرراً درآن‌سنوات لشگر وحشربی‌مر[24] فراهم‌آورده برسر کردان وقلاع ایشان رفت وازبیم‌وی کردان دست‌درازی نمی‌توانستندنمودومنازل پادشاهانه و[25]قصر وایوان خسروانه درکنار صاحباباد ترتیب داده دیوار آنرا[که] به‌دستور قلعه وحصار مشحون بربروج وخندق است نمود وهیچ چیز ازاقسام سلطنت وفراغت نماندکه وی بجا نیاورد. ازجمله چیزی که بروی مبارك نیفتاد این بودکه درمیانهٔ حوضی که‌درمنزل خود ترتیب داده[26] تالاری مرتفع ازچوب ساخته بود[27] وبربالای تالار قصری که‌گنبدآنرا به‌طلا اندوده‌بود وبی‌تشبیه از دوربه‌گنبدحضرت‌امام‌الهمام مفترض الطاعة، واجب‌العصمه، ثامن ضامن علیه‌الصلوة والسلام- داشت واین‌عمل‌باعث تشنیع[28] مردم‌گشته بود وراه سخن‌نزد نواب شاهزاده سلطان حمزه‌میرزا

۱-ب، ن: «خیابان که» ندارد‌م: خیانکه ۲-ن: امیرخان که ۳-ب، م: کرده. ن: کرد ۴-ن: آخر به‌صلح وصلاح انجامید ۵-م: «صبیه» ندارد
۶-ب، م، ن: پیره ۷-ب، م: نمود ۸-م: مجردآ ۹- مز: اکثرو
۱۰-ب، م، ن: واقع شده‌اند ۱۱-ب، م: ووی ۱۲-ن: ننمود
۱۳-ب، م، ن: داران ۱۴-ن: عالمیان ۱۵-ن: بیگلربیگی
۱۶-ب، ن: «ولایت» ندارد ۱۷- ب، م: کرده درهمان. ن: کرد در همان
۱۸-ب، ن: «وی» ندارد ۱۹-ب، م، ن: «و» ندارد ۲۰-ن: کرد
۲۱-م، ن: ندارد ۲۲-ن: ونکاح ۲۳-ب، ن: نمودو
۲۴-ب، م: سیمبر. ن: ندارد ۲۵-ب، م، ن: «و» ندارد ۲۶-ن: داده بود
۲۷- م: «بود» ندارد ۲۸- ن: تشنع

یافتند ونواب میرزایی[۱] را نیز ازاین بسیار بدآمده بود[۲] وفی الحقیقه‌آن برآن میمون نیفتاد چه که باوجود اعتقاد طوایف اویماقات و طبقات سلاطین وسادات به‌حضرت[۳] سلطان اولیاوبرهان [۵۷٦] اتقیا، شیخ صفی الحق والملة‌والدین، دربارهٔ گنبدآن‌حضرت[٤] گستاخی ننمودند. وفرق نهادند. منشایی[۵] دیگر که باعث استیصال وی شد ظلم بود. چنانچه درکلام دررنظام[٦] حضرت‌نبوی صلی‌الله(علیه‌وآله به‌ذکرآن ناطق است)[۷] حیث قال: «الملک یبقی[۸] مع[۹] الکفر ولا یبقی[۱۰] مع الظلم» اهل‌آذربایجان عموماً ومردم[۱۱] تبریز خصوصاً با[۱۲] وجود کثرت جمعیت‌ووفور ثروت از طمع وطلب وی به‌جان آمده بودندو همگنان— روی نیاز برزمین دست دعا برآسمان— چون از ممر دیگر قدرتی[۱۳] نداشتند[۱٤]، حواله به‌درگاه صمد کارساز و[۱۵] پادشاه بنده‌نواز نمودند. آخر[۱٦] دعای‌سحر-[۱۷] خیزان آذربایجان وصلحا وحاجیان دارالایمان کار خود نموده[۱۸] نواب شاهزاده ظفرانتما[۱۹] سلطان حمزه‌میرزا را باوجودصغرسن وقلت اعوان وانصارمحسن[۲۰] به‌استیصال وی گماشت. نظم[۲۱]

تادل مرد خدا نامد[۲۲] بدرد هیچ قومی را خدا رسوا[۲۳] نکرد

علیقلی سلطان فیج[۲٤] اغلی کمر عداوات امیرخان چندجابرمیان[۲۵] بسته به‌سخنان سنجیده‌وقراین پسندیده شاهزادهٔ ظفر انتما را منحرف‌المزاج گردانید. چون تدبیر این کار بی‌معاونت و اتفاق و رضا وهمراهی امرا نمی‌شد، لاجرم شاهزاده را برداشته به‌خانهٔ‌یگان یگان ایشان رفته اظهار این اراده نمود و به‌همگنان[۲٦] قرارداد. شاهرخ[۲۷] خلیفهٔ مهردار ذوالقدر که باشاهزاده هم کاسه بود، قدم پیش نهاده، تمشی این‌امر را[۲۸] پیش‌خودگرفت‌وکس به‌برکشاط از عقب‌ولد خودابوالقاسم‌سلطان‌مشهور به‌زهرمار[۲۹] سلطان- که مستجمع جمیع صفات‌ذمیمه بود-چنانچه گفته‌اند

بیت[۳۰]:

درددی وبدی وسگ[۳۱] رویی دوم اونیابی ارجویی

فرستاد. وی حاضر شده وقلی‌سلطان قورچی‌باشی- که فی‌الجمله تأملی‌دراتفاق[۳۲] داشت، اورانیز

۱-م: میرزایی را نیز بسیار ازاین بدآمد ۲-ب، م، ن: «بود» ندارد
۳-ب، م، ن: وحضرت سلطان الاولیاوبرهان ٤-ن: به‌حضرت ۵-ب، م، ن: منشاء
٦-ن: انتظام ۷-ن: بین‌الهلالین راندارد ۸-ن: بینعی
۹-ب: مع‌العدل ۱۰-ن: بیعی ۱۱-ن: به‌مردم ۱۲-ن: «باوجود» ندارد. ب: باجو
۱۳-ن: قدرت ۱٤-ب، م: نداشتم ۱۵-ب، م: «و» ندارد
۱٦-ب: اخرادعای. ن: واجزای دعای ۱۷-م: «سحر» ندارد
۱۸-ن: نمود ۱۹-م، ن: ظفرلوا ۲۰-ن: محلان ۲۱-ن: بیت. م: ندارد
۲۲-ب: خدایانیامد ۲۳-م: رسول ۲٤-ب، م، ن: عنچی
۲۵-ب، م، ن: به‌میان ۲٦-ب، م: وهمگنان. ن: باهمگنان ۲۷-ن: وشاهرخ
۲۸-ن: از ۲۹-م: به‌ظهرمار ۳۰-م: ندارد ۳۱-م: سبک
۳۲-ن: آفاق

به‌سخنان ملایم مطیع ساخته، شروع در پرخاش نمودند وهرروزگله واعتراضی بر[1] خان واقوام[2] ومتابعان می‌فرمودند.

خان، غافل ازآنکه دعای مظلومان وآه سحرخیزان دامن‌گیر او شده، به‌لشگر وایل و مردم خود مغرور شده و[3] اگرچه اکثر امرای ترکمان مثل محمد[4] خان مصاحب و از تکلو همچو مسیب‌خان وولی سلطان حاکم همدان داداوی در پایهٔ سریر خلافت مصیر حاضرنبودند وی درمقام صلاح در نیامده به سخن مردم فریب خورد، چنانچه[5] از قاسم‌بیک وزیرنادان او استماع افتادکه می‌گفت ساربانان ترکمانان[6] جمیع امرا ولشگریان سایر اویماقات را بس است و آن جماعت به‌این ترانه‌مترنم[7] که، بیت[8]:

لب خشک مظلوم از آن گو بخند　　　که دندان ظالم بخواهیم کند

چون پردهٔ حجاب میانهٔ شاهزاده وامیرخان برخاست، خان در خانه نشسته،آمد[9] شد درخانه را ترک نموده[10] یکدوروزکه نشست،بعضی ازامرای ترکمان و[11] یوزباشیان وقورچیان آن طایفهٔ عظیم‌الشان نیز همراهی کرده[12] درخانهٔ خان نشستند وصحبت بالاگرفته، غلامان حمزوی[13] و اجلاف تبریزی دست[14] به‌آزارواهانت ملازمان ومردم[15] امیرخان گشودند[16] وچندنفر از مردم اورا به‌قتل‌آوردند[17]. شاهزادهٔ ظفرلوا با وجودکمال غضب از مروت و حلمی که در طینت او سرشته بود میل [٥٧٧] به‌آن داشت که معاملهٔ مذکورمنقضی به اصلاح گردد.

شبی ازاین شبها، یعنی دوشنبه نوزدهم[18] شهر محرم الحرام[19] سنهٔ مذکوره،سیادت‌وصدارت پناه میرشمس‌الدین محمد صدر را[20] که درعقل وتدبیر وفطنت‌وزیرکی عدیل‌خود نداشت او را طلب فرموده[21] بااومصلحتی چند دید واورا به‌پیغام نزدخان عالیشان[22] فرستاد وآنچه درباب تقصیرات او پیغام شده به‌سمع‌شریف‌خان رسانیده[23] خان در برابر هریک ازآنها جواب‌مشحون برعدم‌مخالفت‌وکمال مطاوعت به‌وسیلهٔ(نواب صدارت‌پناهی[24] معروض[25] بارگاه نواب میرزایی گردانید. شاهزادهٔ حقیقت انتما ازآن سخنان متأثر شده)[26] نواب‌صدر[27] رافرستادندکه اوراسوگند

١- ن: براقوام　٢- م، ن: «واقوام» ندارد　٣- ب، م، ن: «و» ندارد
٤- ب، م، ن: محمود　٥- ب، م: چنانکه　٦- ب، م: ترکمان
٧- ب: مه رنم‌گشت. م. ن: مترنم‌گشت　٨- ن: بیت. م: ندارد　٩- ب، م، ن: آمده
١٠- ب، ن: نمودو　١١- م،ن: «و» ندارد　١٢- ن: کرد
١٣- ن: جمری　١٤- ب، م،ن: «دست» ندارد　١٥- ن: «ومردم» ندارد
١٦- ن: دست گشودند　١٧- ن: رسانیدند　١٨- ن: ١٩　١٩- ن: «الحرام» ندارد
٢٠- ب، م، ن: «را» ندارد　٢١- م: نافرموده به‌او. ن: فرمود به او
٢٢- ب، م، ن: «عالیشان» ندارد　٢٣- ب، م،ن: رسیده و
٢٤- م: پناه　٢٥- م: معرض　٢٦- ن: بین‌الهلالین راندارد
٢٧- ب، م، ن: صدارت پناه

داده به‌ملازمت آورد[1]. چون امرای ذوی‌الاحترام براین نبودند[2] و ازاین معامله درهم‌شدند بالضروره در حیز توقیف ماند. امیرخان مترصدبود که از جانب نواب شاهزاده اشعاری دیگر واقع شود قدم از سرساخته خود را به‌ملازمت رساند. چون تغافلی[3] ظاهر شد[4]، جمعی که با او بودند ازکمال‌جهل‌ونادانی اورا براین‌داشتند که درقلعه‌را به‌بندد. غافل ازآنکه آنچنان قلعه را درمیان چندین هزار قزلباش[5] وتبریزی‌بی‌آزوقه[6] ویراق جنگ واسلحه[7] تاکی‌نگاه توان[8] داشت. یکدوروز در قلعه بسته بود. آنگاه شاهزادهٔ ظفرلوا بربام‌مسجدشاهی که در صاحباباد واقع است ومشرف است‌برخانهٔ[9] امیرخان برآمده سیبه‌راست‌کرده شروع درانداختن توپ‌وتفنگ کردند و مقرر داشتند که شبش[10]- هرکه‌در تبریز باشد- ازاهل‌آنجا یورش به‌قلعه‌نماید. قلی‌سلطان‌افشار قورچی‌باشی که مرد خیراندیش‌بود دانست که تبریزیان‌امیرخان وجماعت ترکمانان[11] را به طریقی که مویی ازماست‌بدر[12] کشند[13] ازقلعه‌بدر می‌آورندورسوایی[14] تمام‌برسرآن‌جماعت می‌آید، درپای شاهزاده افتاده[15]، التماس‌نمود که جنگ ویورش را موقوف دارند که اوخود امیرخان رااز‌قلعه بیرون آورده به‌پای[16] بوس شاهزاده سرافرازگرداند[17]. قورچی‌باشی شاهزاده‌رابه‌دولتخانه رسانیده[18] مردم شهر ومحله‌رااز‌مقابله ومنازعه منع نموده[19] دوکلمه به‌امیرخان‌نوشت‌وکس[20] فرستاد.

امیرخان چون دانست که کار ازآن‌گذشته ودیگر چاره‌ای نیست، درروز جمعه بیست سیوم[21] شهر محرم سنهٔ مذکوره از قلعه بیرون آمده شمشیر درگردن خود را به‌صاحباباد رسانید. امرا اورا به‌خدمت‌نواب شاهزادگی[22] برده خود را به‌پای نواب‌میرزایی‌انداخت وعذرتقصیرات طلبید. شاهزاده اورا در دیوانخانهٔ مجدد- که درصاحبادجهت شاهزاده[23] احداث نموده بود- جا داده، شاهرخ خلیفه را مقرر نمود که محافظت او نماید. صباح شنبه شاهزاده باامرا به‌قلعه و خانهای امیرخان رفته اموال واسباب اوراکه درعرض سی‌سال ایالت خصوصاً ایام دارایی آذربایجان بهم رسانیده بود، بالتمام جهت سرکار خود وخاصهٔ شریفه ضبط فرمود وبسیاری‌امراو مردم ازمیان جهت خود بردند. یکدوروز که امیرخان را در دیوانخانه نگاه داشتند، چون‌اعادی

۱-ب، م، ن: آورند ۲-م، ن: نبود ۳-ن: تغافل ۴-ن: نمودند. م: «ظاهرشد» ندارد ۵- ب، ن: «قزلباش» ندارد ۶- م: آذوقه ۷-ب: اصلحه ۸-ب، ن: توان نگاه داطت ۹-ب، م، ن: به خانه ۱۰-ن: «شبش» ندارد. م: شش ۱۱-ب، م: ترکمان ۱۲- ن: «بدر» ندارد ۱۳- ن: برکشند ۱۴- م، ن: رسوای ۱۵- ن: افتاد ۱۶-ن: پای بوسی. م: «بوس» ندارد ۱۷-ن: گردانید ۱۸-م، ن: رسانید ۱۹-ن: نمود ۲۰-ب، م، ن: نزد امیرخان کس فرستاد ۲۱-م، ن: وسیم ۲۲-ب: شاهزاده‌گی ۲۳- ن، دو

[۵۷۸]وی غالب بودندو[1] سهمات وی روی اصلاح وبهبودی نداشت،اورا در بالاخانهٔ هشت بهشت-که درمیانهٔ[2] صاحباباد واقع است و[3]عمارتی است عالی[4] مزین تمامی به[5] نقاشی وکاشی کاری که پادشاه مرحوم سلطان یعقوب احداث نموده ودر نهایت استحکام بود ویک درآهنین داشت که چون بسته می‌شد، ازجایی[6] دیگر ممری ومفری[7] نداشت-اورا به اتفاق اسمعیل بیک برادرش[8] وبکتربیک[9] خنوسلو محافظت نمودند وپسرش سلطان مراد و سلطان محمود بیک و گلابی بیک وبرادرش شاهقلی سلطان هرکدام به یکی[10] ازامرای قوم خود متوسل شده علیحده بودند. چون قرب ده پانزده[11] روز از[12] توقف خان درآن موضع گذشت، محمدسلطان کوشک استاجلو راکوتوال[13] قلعهٔ قهقهه کرده، امیرخان راباسمعیل بیک وبکتربیک[14] مصحوب وی[15] به قلعه فرستادند. محمدسلطان اورا برداشته به قلعه برد اهالی واداني[16] مملکت آذربایجان ودارالسلطنهٔ تبریز از این معامله خوشحال و مسرور شدند. یکی از ظرفای آن زمان دراین باب به این رباعی ملهم گشته. رباعی[17]:

یارب که همیشه ترکمان خوار[18] شود روزخوششان[19] همچو شب تارشود
گویند درین طایفه نیکان باشند[20] نیکش به بلای بد گرفتار شود

چون معاملهٔ[21] امیرخان به قلعه[22] قرارگرفت، علیقلی سلطان فیج اغلی که مادهٔ آن بود، به منصب خانی سرافرازگشته الکای تبریز به قاعده‌ای که به امیرخان تعلق داشت به وی دادندواوبه منزل امیرخان آمده درآن منازل[23] به استقلال وعظمت وشوکت تمام قرارگرفته، تمام[24] امرا واکابر واعیان اردو[25] وآذربایجان تحفهاوپشکشهای لایق برده وی را تهنیت نمودند[26]. (وی به مثابه‌ای ترقی نمود[27] که فوق آن متصورنبود)[28]. محمدی[29] بیک ساروسیلاق[30] استاجلو-که دواتدارنواب شاهزادگی بود[31] معلم[32] وللهٔ وی بود، به گفته وتدبیر اوعمل می‌نمود. چون علیقلی خان را این

۱- ب، «ومهمات» ندارد. م، ن: «و مهمات وی» ندارد ۲- ب، م، ن: میان
۳- ب، م، ن: «و» ندارد ۴- ب، م، ن: مالی و ۵- م، ن: «به» ندارد
۶- ب، م، ن: جای ۷- ن: مستقری ۸- ن: «برادرش» ندارد
۹- ن: دنکر. بیگ. ب، م: نگربیگ ۱۰- ن: به‌خانهٔ. ب، م: بیتی
۱۱- ن: پازده ۱۲- م، ن: «از» ندارد ۱۳- ب، م: کوتوالی
۱۴- ن: دنکربیگ ۱۵- ن: وی کرد ۱۶- ب، م، ن: عوالی
۱۷- م: ندارد ۱۸- ب، م، ن: خار ۱۹- ن: وشبشان ۲۰- ن: هستند
۲۱- ن: معامله قلعه به امیرخان ۲۲- ن: «به‌قلعه» ندارد ۲۳- م، ن: منزل
۲۴- ن: تمامی امراواهالی ۲۵- ب، م، ن: اردوی آذربایجان ۲۶- ب: نمودندی
۲۷- م: نمودندی ۲۸- ن: بین الهلالین ندارد ۲۹- ن: محمد
۳۰- ب، ن: سیلاق ۳۱- ن: «بود» ندارد ۳۲- ب، ن: ومعلم

اختیار واقتدار روی نمود، باد نخوت وغرور در دماغ او چنان جا[1] گرفت که پیوسته از روی نادانی وبی‌عقلی می‌گفت که چون این چندروز زمستان پس سر[2] شود ایلغار کرده می‌رویم برسرارض روم و[3] همت برتسخیر[4] آن بلاد می‌گماریم وگاهی سخن از[5] اصطنبول[6] می‌گفت و حضار مجلس می‌گفتند که اول به ایروان باید رفت (می‌گفت ایروان[7] خود[8] مسخر است.)[9] علیقلی خان چون خود را چنان دید، به‌اغوای[10] بعضی[11] از ترکمانان مثل ادهم‌سلطان ترخان ودیگر مردم مثل محمدی بیک ساروسلاق[12] که به‌او[13] خاطرنشان کردند که[14] امیرخان میرذی[15] شوکت صاحب‌شان واعتبار وایل واویماق ومردم بی‌شمار است مبادا که[16] بواسطهٔ سوانح روزگارنوعی شود که از قلعه بیرون آید وانتقام خود بکشد، چه بعدازگرفتاری امیرخان ریش‌سفیدی ترکمانان را به‌ادهم سلطان داده، اورا به‌خانی سرافرازگردانیده بودند[17]، وی از[18] بیرون آمدن امیرخان ترسان بود[19] [کذا] بالاخره زبانها یکی کرده چیزی نوشتند درباب قتل امیرخان وهمگنان مهر نمودند والله‌قلی‌سلطان کنگرلو پسر[20] جعفرسلطان را که از فدویان علیقلی‌خان بود فرستادند[21] که در قلعه او را به قتل رساند. وی حسب‌الفرمودهٔ آن جماعت به‌قلعه[22] رفته‌در اواسط [۵۷۹] شهر جمادی‌الاول سنهٔ مذکوره امیرخان‌را به‌قتل رسانید[23] واورا در آستانهٔ مقدسه شهابیه دفن نمودند.

بعدازآن ادهم‌خان ارادهٔ خواستگاری زوجهٔ[24] نکاح خوانده‌او خواهر سلمان‌خان استاجلو نمود[25] و بعداز انقضای عده[26] آن اراده‌عمل آمد[27]. چون خبر قتل امیرخان در تبریز شایع شد، گلابی‌بیک ولد مشارالیه از تبریز فرار نموده به‌جانب همدان گریخت. در راه[28] میانه ملازمان شاهرخ[29] خلیفه اوراگرفته، درمحل آوردن[30] بازگریخته خود رابه همدان رسانیده[31]. محمدخان مصاحب حاکم کاشان که‌چون[32] به‌یقین می‌دانست که معاملهٔ امیرخان اینچنین خواهد شد، پهلو خالی کرده خود رابه کاشان انداخت‌ودرمحل آمدن چون[33] به‌واسفنج رسید، خبرانحراف

۱- ب، م، ن: «جا» ندارد ۲- مز: بس‌سر ۳- ب، ن: «و» ندارد
۴- ب، م: تجهیز ۵- ن: «از» ندارد ۶- ب، م: استنبول ۷- م: و ایروان مسخر است
۸- ب: «خود» ندارد ۹- ن: بین‌الهلالین را ندارد
۱۰- ب، م: به‌اقوای ۱۱- ن: «بعضی‌از» ندارد ۱۲- ن: سیلاق
۱۳- ن: بااو بودند ۱۴- ن: «که» ندارد ۱۵- ن: به‌نیروی
۱۶- ن: «که» ندارد ۱۷- م، ن: «بودندوی» ندارد ۱۸- ن: واز
۱۹- ن: بودند ۲۰- ن: پسرخود خلیفه‌سلطان ۲۱- ب، م، ن: فرستاد
۲۲- ب، م: وقلعه ۲۳- مز: رسانند ۲۴- ب، م: زوج نکاح‌خوانده. ن: زوج به نکاح خوانده
۲۵- ن: بود بعد از ۲۶- ب، م،ن: وعده ۲۷- ب: آید
۲۸- ن، ب، م: وراه ۲۹- ن: وشاهرخ ۳۰- م،ن: آوردند ۳۱- م،ن: رسانیده‌و
۳۲- ب، ن: «چون به» ندارد ۳۳- ب، ن: «چون» ندارد

مزاج میرزایی را[۱] رانسبت به امیرخان[۲] استماع نمود، یکدوروز توقف کرد تاامیرخان گرفتارشد. بعد از استماع این اخبار از[۳] در تبریز مراجعت نموده به جانب[۴] در جزین وهمدان[۵] رفت وامرای ترکمان وتکلو در این حادثه[۶] به یک قلم روگردان شده، همه در الکای[۷] خود ازبیم توقف نمودند و قشلاق این سال در دارالسلطنهٔ تبریز به اتمام رسید.

وهم در این سال پرملال، دو[۸] مجتهد نامدار ازدنیای بی‌مدار به دارالقرار[۹] رحلت فرمودند[۱۰]: اول رضوان دستگاهی مولانا احمد اردبیلی، روز جمعه بیست‌ویکم شهر صفر سنهٔ مذکوره (در نجف اشرف ودرهمان آستانهٔ عرش منزلت مدفون گشت. مولانا سی سال تمام بود که مجاورت)[۱۱] آن[۱۲] عتبهٔ علیه نموده بود وبعداز[۱۳] سفرحج دیگر ازآن آستانه بیرون نفرمودند. تقیدوتزهدایشان حدبشری نبود[۱۴]؛ ملکی بودند درصورت بشری[۱۵]. مصنفاتش کنزالعرفان، آداب حج. دویم شیخ الطایفه[۱۶] [مقتدای] فرق الناجیه[۱۷] شیخ عبدالعالی بن شیخ علی در روز پنجشنبه بیست‌وهفتم شهر رجب المرجب سنهٔ مذکوره در دارالسلطنهٔ اصفهان. ولادتش در روزجمعه دوازدهم شهرذی قعدهٔ سنهٔ ست[۱۸] وعشرین وتسعمائه. مدت[۱۹] عمرش شصت‌وهفت‌سال، مصنفاتش شرح ارشاد، مدفنش به‌مزار امامزاده ابراهیم طباطبا منسوب[۲۰] به بقعهٔ[۲۱] امام همام علی[۲۲] زین العابدین علیه وآبائه الصلوة والسلام در دارالسلطنهٔ اصفهان. چون «ابقاً» سمت تحریر یافته دربیان حالات حضرت شیخ علی- علیه الرحمه که «مقتدای شیعه» تاریخ است—اتفاق[۲۳] ملاحظه شد «ابن مقتدای شیعه» تاریخ فوت وی است. (۹۹۳) وهم در روز جمعه بیست‌وچهارم شهر شوال سنهٔ مذکوره، اسمعیل بیک برادر امیرخان[۲۴] را بابکتربیک خنوسلو[۲۵] ازقلعه قهقهه بیرون آورده خلعت داده رعایت فرمودند.

ذکر[۲۶] وقایعی[۲۷] که در سنهٔ قوی ئیل[۲۸] سانح شده

نوروز این سال در نوزدهم شهر ربیع الاول، بعضها اربع تسعین[۲۹] وتسعمائه واقع شد. نواب همایون اعلی و[۳۰] شاهزادهٔ گیتی‌ستان وامرای عالیشان ایام بهار را به‌عیش وعشرت وخوشحالی

۱-م، ن: «را» ندارد ۲-م: باامیرخان ۳-م، ن: «از» ندارد

۴- مز: «به جانب» ندارد ۵- ن: به همدان ۶-ن: جا ۷-ب، م: آن کارخود. ن: آن کارخود را ۸-م، ن: و ۹-ن: «به دارالقرار» ندارد

۱۰-ن: رحلت نمود ۱۱- ن: بین الهلالین ‌راندارد ۱۲-م، ن: درت آن

۱۳-مز: «از» ندارد ۱۴-م: بیرون ۱۵-م: وسلیقهٔ بشری

۱۶-ن: طایفه ۱۷- ن: الباحثه ۱۸-ب، م: وسته ۱۹-ن: ومدت

۲۰- م، ن: منصوب ۲۱-ن: «به» ندارد ۲۲-ن: علی ابن ۲۳-ن: اتفاقاً

۲۴- ن: امیرخان بادنکیر. ۲۵- ن: خبوشلو ۲۶- م، ن: وقایع سنه اربع وتسعین وتسعمائه ۲۷-ب: وقایع ۲۸-مز: قوئیل ۲۹- ن: وتسعین ۳۰-ن: «و» ندارد

و صحبت وفراغت گذرانیده[۱]، خاطر عاطرازممراعادی وجمیع مکروهات جمع داشتند و اکثر ایام در صاحب‌آباد جشنها[۲] آراسته به[۳] چوگان‌بازی مشغول بودند.

در خلال[٤] این حال[٥] به سمع شاهزادهٔ کامکار رسید که جماعت اکراد قدم[٦] از جادهٔ متابعت بیرون[۷] نهاده در محل فرصت به بعضی[۸] از محال قریبهٔ[۹] تبریز[۱۰] تعرض[۱۱] می‌رسانند. شاهزادهٔ گیتی‌ستان، امارت پناه مهدی‌قلی سلطان ولد حسین‌قلی سلطان شاملو را با جمعی از غازیان برسر ایشان فرستاد که‌آن جماعت نمک بحرام را گوشمالی[۱۲] دهد. امارت‌پناه مشارالیه برحسب فرموده عمل‌نموده، چون جماعت اکراد از[۱۳]توجه غازیان رستم[۱٤] قران آگاه‌گردیدند، تاب[۱۵]مقاوت نیاورده به‌جانب کوهستان[۱٦] فرار نمودند [۵۸۰] جمعی که تاب‌گریختن نداشتند طعمهٔ شمشیرغازیان‌گشته تاموازی دوازده‌هزار رأس اسب واستروگاووگوسفند ایشان را غارت کرده به‌درگاه معلی‌آمدند. چون جماعت اکراد ملاحظهٔ حال[۱۷] نمودند، جمعیت نموده اراده کردند که تا قصبهٔ شبستر[۱۸] وطسوج آمده، غنایم خود را بدست‌آورند[۱۹] وچون برحسب اراده عمل نموده اثری از غنایم خود نیافتند، دست تعرض به رعایا وعجزهٔ[۲۰] بعضی‌از[۲۱] مواضع دراز نموده، درمقام خرابی در آمدند.

چون حقیقت حال معروض بارگاه شاهزادهٔ ظفرپناه واسرای عالیجاه‌گردید[۲۲]، ایالت‌پناه قورخمس سلطان شاملو را[۲۳] با لشگری[۲٤] عظیم برسر[۲۵] ایشان فرستادند که‌تأدیب ایشان‌نموده، پنبهٔ غفلت‌ازگوش آن‌جماعت بی‌هوش بیرون‌آورد[۲٦]. ایالت[۲۷] پناه مشارالیه حسب‌الفرمان‌قضاجریان شاهزادهٔ‌گیتی‌ستان برسر ایشان ایلغار نموده، مانند بحرخروشان وجوشان روبه‌کردان نهادند. لشگراکرادفوج فوج از پی‌هم رسیده، حمله کردند وجنگ در پیوست، جویهای خون درآن‌معرکه جریان یافته سرهای‌گردان چون‌گوی غلطان‌شد. قورخمس[۲۸] سلطان‌چون دید که‌نصرت بااقبال بی‌زوال شاهی توامان است، غازیان را استمالت[۲۹] داده‌گفت که:[۳۰]

۱- ن: گذرانیدند ۲-ب، م: به جشنهای ۳-ب، ن: «به» ندارد

٤- م: جلال ۵-ن: احوال ٦-ن: «قدم» ندارد ۷-ن: پابیرون نهاده

۸-ب، م،ن: بعضی از ۹-ب، م، ن: قریه ۱۰-ن: سرسر ۱۱-م، ن : بعرض

۱۲-ب، ن: گوشمال ۱۳-م: «از» ندارد ۱٤-م، ن: رستم ۱۵- م :

«تاب» خط خوردگی دارد ۱٦- ب : کوه استان ۱۷- ب، م، ن : این‌حال

۱۸-ن: «شبستر» ندارد ۱۹- سز ، ب، ن : آوردند ۲۰- م : عجزه و

۲۱- ب، م، ن: «از» ندارد ۲۲- ن: کردند ۲۳-م،ن: «را» ندارد

۲٤- ب، م، ن: لشگر ۲۵-ب، م: «سر» ندارد ۲٦- سز : آورده

۲۷- ن: امارت.م: وامارت ۲۸- ب، م، ن: وقورخمس ۲۹-ب: ستمالت

۳۰-ب، م،ن: «که» ندارد

بیت[۱]:

ایا[۲] شیر[۳] مردان رستم[٤] شعار مدارید اندیشه از روزگار
چرا پاکشیم[٥] از ره کینه[٦] پس نخسبد شب کور درخانه کس

عاقبت قورچیان و لشگریان به نیروی دولت روزافزون، کردان را مغلوب گردانیده قرب پانصد ششصد نفر از آن قوم بداختر به قتل آوردند. لشگر مخالف که عدد ایشان زیاده از هفت و[۷] هشت هزار بود، از پیش اندک جماعتی قرار به فرار دادند. غازیان[۸] مظفر و منصور باغنایم نامحصور به دارالسلطنهٔ تبریز معاودت نمودند.

وهم در خلال این احوال، چاووشی اسمعیل نام از جانب فرهاد پاشا[۹] حاکم قلعهٔ ایروان نزد امرای عظام آمده، مکتوب نامرغوب مشتمل برمقدمات[۱۰] صلح و اصلاح جانبین آورد مشروط برآنکه بعضی ازالکا[۱۱] وبلاد قزلباش که[۱۲] دراین ایام به تحت[۱۳] تصرف[۱٤] خواندگار[۱٥] در آمده بدیشان واگذارند وترک منازعه نموده مجدداً قواعد صلح را استحکام دهند.

چون کتابت[۱٦] پاشا به مطالعهٔ امرا رسید، بعضی[۱۷] از امرا مضمون کتابت مذکوررا به صواب مقرون دانسته، بعضی دیگراز[۱۸] امرا مثل علیقلی خان فیجاغلی استاجلو که در آن ایام مشمول عواطف والتفات شاهزادهٔ کامکار بود مخالفت رای مذکور نموده ازکمال تجبروتکبرو غرور[۱۹] که لازمهٔ نشاء جوانی و جاه و کامرانی است قبول[۲۰] این معنی ننموده، بالاخره جواب کتابت فرهاد پاشا بدین مضمون نوشته فرستادند که:

«جناب عزت مآب، سعادت نصاب، دولت اکتساب، سردار باوقار رفیع[۲۱] مقدار خجسته اطوار[۲۲]، کافل مهام صغاروکبار، صالح مصالح[۲۳] روزگار، المختص[۲٤] بعواطف الله الملک الاعلی، مشیر[۲٥] مکرم[۲٦] فرهاد پاشادام اقباله و زاد اجلاله تعظیمات بی نهایت وتکریمات بی حد وغایت سربلند وارجمند اولوب[۲۷] ظل همای[۲۸] آسای عالیه[۲۹] تی که آفتاب عالمتاب سپهرسلطنت ویدر[۳۰] جهان

۱- م: «بیت» ندارد ۲- مز: ای ۳- ن: شیره ٤- ب: رستم توان
٥- ن: کشم ٦- م: کین ۷- ب، م، ن: «و» ندارد ۸- ب، م: قاضیان
۹- ب: پادشا. ن: پاشای ۱۰- ب، ن: «مقدمات» ندارد ۱۱- ب، م: الکاءبلاد. ن: الکای ۱۲- ب، م، ن: «که» ندارد ۱۳- م، ن: «به تحت» ندارد
۱٤- ن: به تصرف ۱٥- ن: خوندگار ۱٦- م: کتاب پادشاه. ب: کتابت پادشا
۱۷- ن: بعضی از ۱۸- ن: «از» ندارد ۱۹- م، ن: غروری
۲۰- م، ن: وقبول ۲۱- ب، ن: «رفیع مدار» ندارد ۲۲- ب، ن: اعتبار
۲۳- م: تا این قسمت نامه خطخوردگی دارد ۲٤- ن: المتحصن ۲٥- ن: مبشر
۲٦- م، ن: ومکرم ۲۷- ن: نواب ۲۸- م: آسمای. ن: آسمان آسای
۲۹- ب، م، ن: عالی ۳۰- ب، م: «وید». ن: ندارد

افزوز آسمان[۱] عظمت و[۲] در فرق جلیل[۳] الاعتیاریه[٤] سایه‌گستربیلوب رای ملك آراسنه خافی[٥] ومخفی اولیمسه[٦] کیم بوزمان خجسته [۵۸۱] او انده (سزیدسعادت فریداعنی[۷]) زبدة الاماثل والاقران، رسول[۸] ناموس اسمعیل چاووش بنده‌لرمی[۹] آستان سعادت نشانه داخل اولوب جناب سعادت نصابنك اخلاص‌نامه سین (ایروشد[۱۰] روب ابلغ‌وجه واحسن بیانله[۱۱]) احوال[۱۲] خجسته آمالین[۱۳] مسامع جاه وجلاله تیوردی[۱٤] فحوای[۱٥] سفارت و اخلاص نامه شریفنك[۱٦] عبارتدن ظاهر[۱۷] ویاهراولان[۱۸] مضامین‌صلح‌آیین که واسطهٔ[۱۹] آسایش کافهٔ[۲۰] عباد[۲۱] وآرایش اقطار[۲۲] و بلاددور[۲۳] باعث انبساط قلوب‌دور[۲٤] ونزدیكدر[۲٥] سوجب انشراح[۲٦] صدور ترك وتاجیك اولوب. بو مضمون حقایق مشحون جلوه‌نمای مناظر شهود اولدی کیم[۲۷]. بیت[۲۸]:

درخت دوستی بنشان که کام دل ببار آرد نهال دشمنی بر کن که رنج بی‌شمار[۲۹] آرد

یعلم الله و کفی[۳۰] به‌شهیدا که بدایت[۳۱] حال الی یومنا هذا اهل الاسلام وقاطبهٔ (خاص وعامه شقفت[۳۲]) وسرحمت اثرین[۳۳] ظاهرایتمکون[۳٤] غیری[۳٥] آینه خاطرخطیر[۳٦] مزده بیراوز[۳۷] که صورت[۳۸] جلوه‌گر المیوب[۳۹] هیچ[٤۰] آفریده[٤۱] ننك آزار واضرارنه[٤۲] رضا ویرمیوب[٤۳] همواره مکنون ضمیرمنیر مز[٤٤] رفاه[٤٥] حال کافهٔ عالمیان وفراغ بال قاطبهٔ جهانیان دور. امابوبیرنیچه مدت[٤٦] که اهل فساد

۱- ن: آسمان و ۲-م، ن: «و» ندارد ۳-ن: خلیل ٤-م،ن: «یه» ندارد ٥-ن: «خافی‌و» ندارد ٦-م: اولمسه. ن: اولمیه
۷-ن: داخل پرانتزرا ندارد ۸-ب:«رسول» ندارد. م،ن: «رسول ناموس» ندارد
۹- ن:لری ۱۰- ب:ایروننددوبم. ایرومذب ۱۱- ن: داخل پرانتزرا ندارد
۱۲- ن: واحوال ۱۳-ن: سالین‌وجه‌احسنه ۱٤-ن: تیوروب عرض اولندی
۱٥-ن: سحوای نامهٔ اخلاص ۱٦-ن: «نامهٔ شریفنك» ندارد ۱۷-ن: ظاهراً و باهراً ۱۸-ب، م: الان. ن: ندارد ۱۹- م: بواسطه. ن: بوواسطهٔ ده که
۲۰- م: خط خوردگی دارد ۲۱-ن: محباو ۲۲-ن: امصار
۲۳ - ب: ودر. م، ن: در ۲٤-ن: «دورونزدیك» ندارد ۲٥-ن: که
۲٦- ن: اشراح ۲۷- ب، م، ن: «کیم» ندارد ۲۸- م: ندارد
۲۹-م: خط‌خوردگی‌دارد ۳۰-ن: ندارد ۳۱-ن: هدایت ۳۲-م: داخل پرانتز خط خورده ۳۳- ب، م، ن: اثر ۳٤- ب: التمکون. م: المکون. ن: ندارد ۳٥-م: «غیری» ندارد ۳٦-ن: خطیره ۳۷-ن: پیرادر ب: برادز. م: برادر ۳۸-ن: صورتی ۳۹- ب: المیوت ٤۰-م، ن: «ههیچ» ندارد ٤۱-ن: که برآفریده ٤۲-ن: اضرارینه ٤۳- ب، م، ن: ورسیوب ٤٤-ن: «سز» ندارد ٤٥-ب، م: رفادحال ٤٦- ب، م، ن: مدتی

افسادندن ابواب نزاع و کلفت ما بینده[1] مفتوح اولوب[2] عجزه و مساکین طرفین[3] پایمال عبور لشگر قیامت اثر(اولدیلر مجموع اول جانبدن ابتدا و آغاز[4] الوب سفک دماء مسلمین و هتک عرض و ناموس ضعفا و مساکین دن بیر سرمو فوت و فروگذاشت)[5] اولمدی. خصوصاً بوایکی ییلده که حضرت سردار اعظم سنان[6] پاشا اقاویل باطله و اکاذیب لاطایله سنه اعتماد ایدوب، خراسان سفرینه عنان عزیمت خسروانه معطوف اولدی بعضی اورنالایق آذربایجان سرخند مده[7] ظهور[8] گلیوب قتل و یغما (دن بیر دقیقه فروگذاشت اولمدی[9] . بوجهتدن رایات عزوجلال ، بعون الله المستعان محمیه تبریزه نزول اجلال ایدوب ظل[10] عاطفه[11] شاهانه(وسایه مکرمت پادشاهانه[12]) آذربایجان ولاتننک شکسته بال لری اوزرنه[13] سایه گستر اولدی و بعضی زبونلق که بوسلسله ننک بعضی سردارلرندن[14] سیما امیرخان[15] سمت ظهور تابمشدی تدارک نه بذل توجه خسروانه اولندی. حالا قرین سعادت و اقبال سرحده توجه ایدوب قرب مسافت[16] طرفین ایچون اول حوالی ده توقف اولنور[17] اگر وزیر اعظم و مشیران[18] مفخم وسیله وواسطه اولوب بود جهله کیم پادشاهان رضوان مکان علیین آشیان فردوس نشان حضرتلرنک[19] زماننده ابواب فساد مسدود ومواد صلح ودوستلق مستحکم ومسدد[20] وایدی عمله گتوره لرهر آینه دینا و دنیا تأنیک نام لیق[21] سببی اولوب عندالخالق[22] والخلایق مشکور ومستحسن[23] گورونه واگر نزاع وجدال و حرب وقتال مقامنده اولا «فالالحکم لله العلی الکبیر» هرنه مقدرات ازلی و تقدیرات لم یزلی اولمش اولا پردهٔ خفادن جلوه گاه ظهوره[24] گله. شعر:[25]

تا قبضهٔ شمشیر که پالایدخون [۵۸۲] تاآتش دولت که بالاگیرد

زیاده نه دیمک[26] احتیاج دور. یقین[27] که ارباب عقل و تمیز بومضمون حقایق مشحون[28] که، نظم:[29]

مباش غره که دارم عصای عقل بدست … که دست فتنه دراز است وچوب رادو سراست

احتراز ایدوب (احراز سعادت دارین وادراك منزلت که صلح وصلاح ضمننده مندرج دور کسبنه بذل توجه ایده لر)[30]. نظم[31]:

۱- ب، م، ن: پاینده ۲- ب: الوب. ن: اولوب و

۳- ن: طرفینده ۴-م: «الوب» ندارد ۵- ن: بین الهلالین را ندارد

۶-ب، م: شان. ن: الشان ۷-م: خندیده. ن: حدوه ۸- ن: ظهوره گلوب

۹- م: اولدی ۱۰- ن: اولندی ظل ۱۱-ب، م، ن : عاطفت ۱۲-ن: بین الهلالین را ندارد ۱۳- مز: اوزمه .ب: اوررمه .ن: اوزره ۱۴-ب، م، ن: لرون

۱۵-ن: امیرخان وید ۱۶-ن: مشاقت ۱۷-ن: اولونور ۱۸-ن: سلسله وسیله نیجه کم

۱۹- ن: حضرتلرنیک ۲۰- مز: مشدد. ن: مسدود ۲۱- ب، م: لق

۲۲-ب،ن: عبدالخالق ۲۳-ب: متحسن ۲۴-ب: ظهور ۲۵-ن: بیت.م: ندارد ۲۶-م: اندنمک. ن: اتمک ۲۷-ن: دکل ۲۸-ن: مشحونده

۲۹-ن: بیت. م: ندارد ۳۰-ن: بین الهلالین را ندارد ۳۱-ب،ن: بیت. م: ندارد

درین گنبد به‌نیکی برکش آواز / که گنبد هرچه گویی گویدت باز

والسلام علی من اتبع الهدی»

ذکر نهضت رایات نصرت[۱] آیات به‌جانب ییلاق اشکنبر و لشگر فرستادن برسر[۲] ایلچیان کرد بی خبر وسظفر گشتن بعون[۳] خالق قضاوقدر[۴]

در تاریخ اوایل شهر رجب‌المرجب سنهٔ مذکوره، اردوی کیهان پوی از دارالسلطنهٔ تبریز به‌ییلاق اشکنبر در حرکت آمد وامارت پناه حسین‌قلی‌سلطان[۵] برادر علیقلی‌خان را به حکومت و[۶] داروغگی تبریز نصب فرموده[۷]، مقرر شد که پانصدنفر ملازم نگاه داشته، به‌دارایی شهر قیام نماید. وچون کنار آب شور مضرب خیام سرادقات جلال گردید، غازی‌گرای[۸] خان تاتار- که سابقاً ذکر رفت که اورا از قلعهٔ الموت بیرون‌آورده محل اعتمادگشته بودو[۹] در منزل جبارقلی بیک افشار برادرزادهٔ قلی‌سلطان‌قورچی‌باشی‌می‌بودو کسی اورا[۱۰] محافظت نمی‌نمود - به‌عزم رفتن اردوی همایون‌از شهر بیرون رفته، فرار نموده به‌جانب روم توجه‌فرمود. وی[۱۱] در مدتی که[۱۲] در اردوی همایون سیار بود، امرای نامدار از غفلت بسیار ملتفت‌احوال‌آن‌خان تاتار نمی‌شدندو[۱۳] از ممر معیشت نیز در [تنگی][۱۴] بود. این رباعی از نتایج طبع اوست - (در ایام زندان وفراغت آنجا را براین[۱۵] ایام ترجیح داده بود[۱۶])[۱۷]- نظم[۱۸]:

تابوده غم وشادی و[۱۹] حرمان بوده / این نوع گذشته تا که دوران بوده

ما تجربه کردیم که در شهر[۲۰] شما / شادی همه درقلعه و[۲۱] زندان بوده

الحاصل که چون‌به‌بلاد روم‌رفت،محرك سلسلهٔ[۲۲] فتنه وفسادگشته عثمان‌پاشا را به‌آمدن‌آذربایجان راغب ساخت. در این اثناخبرغارت ویغمای زینل‌خان کرد[۲۳] در حوالی مراغه‌و میان دوآب به سمع نواب‌همایون و[۲۴] شاهزادهٔ‌گیتی‌ستان رسید. قهرمان‌غضب‌شاهی در باره‌او به‌حرکت درآمده، ادهم خان ترخان ترکمان را باسلطان مراد ولدامیرخان وطایفهٔ‌عظام‌ترکمان وپیره مرادخان[۲۵]

۱- ن: حضرت ۲- ن: «برسر» ندارد ۳- ن: معمون

۴- ب: خالق اکبر ۵- ب، م، ن: «سلطان» ندارد ۶- م، ن: «و» ندارد

۷- م: فرمود ۸- ب، م، ن: «گرای» ندارد ۹- م، ن: «و» ندارد

۱۰- م، ن: «اورا» ندارد ۱۱- ب، م، ن: فرمودی ۱۲- م، ن: «که» ندارد

۱۳- م، ن: «و» ندارد ۱۴- ن: تنگی معشت به‌جان آمده این رباعی

۱۵- ب، م: بدین ۱۶- م: «بود» ندارد ۱۷- ن: بین‌الهلالین را ندارد

۱۸- ن: رباعی. ب، م: ندارد ۱۹- ب، ن: «و» ندارد ۲۰- ب، م، ن: ملک

۲۱- ب، ن: «و» ندارد ۲۲- م: وسلسله ۲۳- ب، ن، م: «کرد» ندارد ۲۴- ن: «و» ندارد

۲۵- ن: «خان» ندارد

استاجلوو مهدیقلی سلطان چاووشلو[۱] و غازیان کرام استاجلو برسر او فرستادند.

امرای مذکوره باسه هزارنفر از غازیان ترکمان واستاجلو[۲] وقورچیان به‌جانب او ایلغار نموده[۳]، در وقتی که او سه‌چهارهزار نفر اسب واستر وگوسفند وگاو ازحوالی مراغه ونواحی تبریز غارت کرده[۴] متوجه خوی و سلماس بود[۵]، در دیزه ویرمش[۶] کاروانسراالکی تلاقی فریقین دست داده، سرراه براو[۷] گرفتند. زینل پرحیل [چون] راه فرار برخود مسدودیافت، دربرابرغازیان صف آراگشته[۸] آهنگ حرب نمود[۹] و ازعساکر نکبت مآثر خود که قرب چهارهزار نفر بودند جمعی‌را به‌چرخچیگری[۱۰] مقررنموده[۱۱] [۵۸۳] جوانغاروبرانغار خودرا به معتمدان‌سپرد[۱۲]. از اینجانب نیز ادهم‌خان صف سپاه آراسته سلطان‌سراد ولد امیرخان را منقلای‌لشکرگردانید[۱۳] و میمنه ومیسره را استحکام داده خودبا پیره مرادخان استاجلو درقلب‌جای‌گرفت. دلاوران رزم آزمای[۱۴] از طرفین‌حمله بریکدیگر نموده داد شجاعت ومردانگی دادند وتیرباران لشکر اکراد به‌مرتبه‌ای شدکه ازکثرت سهام روی هوا پوشیده‌گشت. شعر[۱۵]:

خدنگ ازکمان راه‌یغماگرفت　　زهرگوشه‌ای نتنه بالا گرفت
میان زمین و فلک از غبار　　جهانی[۱۶] دگر شد زنو آشکار

و[۱۷] غازیان شیرشکار به‌ضرب‌سنان جانستان‌درهرحمله‌جمعی را ازصدر[۱۸] زین ربوده به‌خاک هلاک می[۱۹] انداختند. چون زینل پرحیل‌حالت عجزوانکسار از چهرهٔ عسکرخودمشاهده نمود، ازمیانهٔ[۲۰] ایشان جدا شده باجمعی کثیر به‌یکبار حمله برغازیان آورده، ایشان را به‌تیب رسانیدو[۲۱] قریب به‌ده پانزده نفر از غازیان‌را به قتل آورد[۲۲]. از اینجانب نیز ادهم‌خان وپیره مرادخان از قلب جدا شده با پانصد نفر از دلاوران جنگجوی[۲۳] رزم‌آزمای[۲۴] حمله برایشان نموده[۲۵]، نخست کسی که به‌ضرب سنان برخاک هلاک افتاد زینل بود. اما کسی نمی‌دانست که زینل است. پسرش ابراهیم میرزا نام که جوانی بود درسن نوزده سالگی و[۲۶] درکمال‌حسن‌ولطافت ومردانگی چون پدر را برخاک‌راه افتاده دید، برسر او تاخته خواست که اورا از دست غازیان خلاص کند، کاری نساخته بدست شاهقلی‌سلطان پیاده‌گرفتارگردید.

چون اکراد دراثنای‌حرب‌وقتال حال بدین‌منوال‌مشاهده نمودند، گرد ادبار برفرق[۲۷] خود بیخته، روی به‌وادی‌هزیمت نهادند واکثر ازالاغان‌خود بزیر آمده پیاده‌گشتند و خودرا[۲۸] بر

۱- مز، م، ن : چاوشلو　۲- ب: استاروجلو　۳- ن: «نموده»
٤- ن : کرد　٥- ب، م، ن: بودو　٦- ب، م ، ن: ورمش　٧- ن: برو
٨- ن:بروم، ن: آراسته　٩- ن: «و» ندارد　١٠- ب: چرخی‌گری　١١- م:نمود
١٢- ن: سپردو　١٣- ن:گردانیده. م:گردانید میمنه　١٤- ب،م،ن: رزم‌آزما
١٥-ن: بیت.م: ندارد　١٦- م: جهان　١٧-م، ن: «و» ندارد　١٨-م، ن:سدره
١٩- ب، م،ن: «می» ندارد　٢٠-م، ن: میان　٢١-م، ن: «و» ندارد
٢٢-ب، م، ن: آوردو　٢٣-ب، م: جنگجو　٢٤- ب، م، ن: رزم‌آزما
٢٥-ن: نمود　٢٦-م، ن:«و»ندارد　٢٧-م: برفرق‌خودکرده. ن : برفرق اوکرد
٢٨- ن: «خودرا» ندارد

بالای کوه کشیدند وهر کس از برابر ایشان می‌آمد تفنگ[۱] ونیر می‌زدند. بالاخره جمعی ازغازیان از پشت[۲] سرایشان بربالای کوه برآمده[۳]، ایشان‌را به‌تیروتفنگ[٤] از هم پاشیده، قرب هفتصد هشتصدنفر به‌قتل‌آوردند وغنایمی که غارت نموده بودند بادیگر اسباب وجهات ایشان بدست غازیان درآمده، به‌یمن‌اقبال بی‌زوال شاهی[۵]، به‌تأیید وعون آلهی باسرها و اخترمها که مقدم ایشان سرزینل‌خان بود به‌اردوی کیهان[٦] پوی‌معاودت نمودند وپسرش را باچند نفر دیگر زنده به‌پایهٔ سریراعلی‌آوردند وادهم‌خان‌وهریک‌از غازیان که کارهای‌نمایان نموده بودند‌به‌نوازشات خسروانه سرافرازگردیده فراخورحال جایزه وجلدو یافتند وپسر زینل‌خان‌را که در حسن وجمال وزیبایی نهال سرو آزادی بود ، شعر[۷]:

طوبی مثال سروی و شمشاد قامتی — ازقامتش چه[۸]وصف بگویم قیامتی

به‌علیقلی‌خان قرداش[۹] سپرده، بعد از چندگاه در قلعهٔ قهقهه[۱۰] محبوس گشت و نواب همایون به‌فتح وفیروزی دریپلاق اشکنبرتوقف نموده[۱۱]، سی‌وسه‌روز آن مکان‌ارم نشان به‌یمن‌مقدم‌خسرو عالی‌شان وشاهزادهٔ‌گیتی‌ستان رشک فردوس [٥٨٤] برین‌گشت.

ودر خلال این‌حال،از[۱۲] متر ددین بلاد روم‌چنین‌مسموع گشت که عثمان‌پاشا وزیراعظم یورش آذربایجان برخود مصمم‌گردانیده، بالشگری فزون‌ازحدوبیرون ازعدد از [ارز روم] به جانب‌گنجه‌و(ازم)شمکور درحرکت‌آمده ومقارن[۱۳] این کتابتی[۱٤] از غازی‌گرای‌تاتار که فرار نموده بود به‌امرا نوشته اشعاری به‌آمدن عثمان پاشا مشارالیه کرده[۱۵] (جهت امرا از[۱٦] قبهٔسپروحبر نیزه به‌تحفه فرستاده بود. امرا در برابر[۱۷] خصوصاً علیقلی سلطان، لاچکی به‌تحفه فرستاده ،کتابات نوشته فرستادند.)[۱۸] عساکر فیروزی مآثر از خوف آنکه مبادا از ممر عبور رومیه[۱۹] و لشگر آن طایفه آسیبی‌بدان ولایت رسد،[۲۰] درمحل مناسب[۲۱] قلعه‌ای به‌اتمام‌رسانیده، مستحکم‌گردانید که تسخیر آن اشکالی[۲۲] تمام داشته باشد[۲۳] به‌سرعت واستعجال تمام از اشکنبر کوچ نموده[۲٤] جهت دفع عثمان‌پاشاءنان عزیمت به‌صوب‌گنجه وشمکور منعطف ساختند. وچون کنار[۲۵] رودارس[۲٦] محل نزول همایون‌گردید، علیقلی‌خان به‌للگی شاهزادهٔسلطان حیدرمیرزا ولد سلطان حمزه میرزا

۱:ـن تفنگ — ۲ـ ن:پس — ۳ـ م، ن: درآمده — ٤ـ ن: تفگ

۵ـ ن: شاهی‌و — ٦ـ م: کیوان کیهان — ۷ـ ن:بیت. م: ندارد — ۸ـ م : چو

۹ـ ب: قراداش — ۱۰ـ ب، ن: قهقه — ۱۱ـ ن: نمود — ۱۲ـم، ن:«از» ندارد

۱۳ـب، م، ن: به‌مقارن — ۱٤ـن: کتابت — ۱۵ـم، ن: کرد

۱٦ـ ب،م: زقبه — ۱۷ـ م: «در برابر» ندارد — ۱۸ـن: بین‌الهلالین راندارد

۱۹ـ ن: رومیهٔشومیه — ۲۰ـ مز، ب: رسدو — ۲۱ـ ب، م، ن: مناصب

۲۲ـ ب، ن: اشکال — ۲۳ـ م، ن: «باشد» ندارد — ۲٤ـ ب: کرده. ن کرد

۲۵ـن: بکنار — ۲٦ـم، ن: ارس رسیدندو

ازسایر امرا واولیای دولت قاهره ممتاز وسرافرازگشته، سرمفاخرت به‌چرخ برین افراشت وجشن ملوکانه ومجلس خسروانه درکنار ساحل ارس آراسته، تمامی اعیان لشگر قزلباش به‌تخصیص طایفهٔ استاجلو به‌تشریفات‌و مرصع آلات پیراسته‌گردیدند وسه روز آن‌چنان بزمی‌آراسته به‌عیش‌و طرب‌مشغول بودند، چنانچه[۱] زمانه مثل آن سوری ندیده بود بلکه‌گوش جهان نشنیده[۲].

بعدازآن،مجموع[۳] از آب ارس‌گذشته متوجه دفع مخالفان‌گشتند وچون یورتی[۴] که به حیدربلاغی اشتهار دارد محل‌نزول عساکر نصرت مآثرگشت، رسولی از جانب غازی‌گرای خان تاتار به‌درگاه معلی‌آمده، عرضه‌ای مشتمل برخلوص عقیدت وپاس حقوق نمک به‌مطالعهٔ اولیای دولت رسانید؛ مضمون آنکه چون این بندهٔ شرمنده به‌یمن‌عواطف شاهانه از حبس[۶] وقلعه‌نجات یافته، منظورنظر کیمیا اثرگشته بود و[۵]دراین‌ولا ـ بنابر هرگونه وقایع‌وحوادث واتفاقات مفارقت ازآن‌آستان اختیار نموده[۷] به‌حسب اتفاق به‌معسکرروميه ملحق‌گشت ـ اراده چنان است که بنابر حقوق مراحم شاهانه ونمک خوردگی واسطهٔ صلح ومصالحهٔ فیمابین رومیه وقزلباش‌گشته به‌وسیلهٔ سردارسپهر اعتلا، عثمان پاشا،قواعد[۸] صلح را به‌مثابهٔ «سبعاًشداداً[۹]» استحکام داده مرآت‌کینه و نفاق به‌صیقل دوستی ووفاق زدوده شود[۱۰]. امرا وارکان‌دولت ارجمند شاهی به‌این‌دوسه[۱۱] ویرانه ـ که دراین ایام از ممر عبور عساکر جانبین روی‌به‌انهدام‌آورده[۱۲] ازحیز انتفاع بیرون‌رفته است وبقیة‌السیف مردم‌آن‌حال به‌اکناف[۱۳] واطراف متفرق‌گشته آبادانی آنها از محالات است ـ به‌حضرت خواندگار[۱۴] مضایقه نفرمایند اولی‌می‌نماید،چه آنکه مصلحت وقت دراین‌است. امرای عظام‌قبول‌این‌معنی‌ننموده[۱۵]، آنچه [۵۸۵] درجواب عریضهٔ‌فرهاد پاشاعز اصداریافت[۱۶]،درجواب عرضهٔ[۱۷] مشارالیه نوشته روانه نمودند و ازآنجاکوچ‌کرده[۱۸] متوجه ساغری بلاغی که‌ازآن‌تاریخ به‌حمزه بلاغی سوسوم‌گشت‌گشتند[۱۹] وپنج روز دراین‌منزل توقف واقع شد. ایالت‌پناه محمدی‌خان استاجلو که به‌تخماق اشتهار دارد، بادوهزار نفر غازیان[۲۰] وملازمان‌خود وامرای‌تابین به‌اردوی همایون ملحق‌گشته به‌شرف سجده وپابوس نواب[۲۱] همایون اعلی وشاهزاده‌گیتی ستان[۲۲] مشرف شد.[۲۳]

۱ـ ن: که ۲ـ ن: نشنیده‌و ۳ـ ن: مجموعه ۴ـ ن: نواحی
۵ـ ن: «و» ندارد ۶ـ ب، ن: «و» ندارد ۷ـ ن: نمود ۸ـ ن: «قواعد» ندارد
۹ـ سوره ۷۸ آیه ۱۲ ۱۰ـ ن: «شود» ندارد ۱۱ـ ن: «سه» ندارد ۱۲ـ ن: آورد
۱۳ـ ن: به‌اطراف واکناف ۱۴ـ ب، م: خونکار، ن: خوندگار ۱۵ـ ن: ننمود
۱۶ـ ب، م: یافته. ن: یافته‌بود ۱۷ـ ن: عریضه ۱۸ـ ن: کرد
۱۹ـ ن: «گشتند» ندارد ۲۰ـ ب، م، ن: از غازیان‌وملازمان ۲۱ـ ن: «نواب» ندارد
۲۲ـ ن: «گیتی‌ستان» ندارد ۲۳ـ ب، م، ن: گشت

ذکر آمدن[1] عثمان پاشا بالشکر بسیار[2] به دارالسلطنهٔ تبریز و حکم غارت و خونریز و قلعه ساختن و آزوقه[3] و لشکر گذاشتن

در موضع ساغری‌بلاغی، مسرعان به‌عرض خسروایران رسانیدند وجمعی دیگر از مردم صوفی‌دیاربکر[4]شاهی‌سون[5] شده، به‌اردوی همایون ملحق‌گشته[6] موافق آن ادا نمودند که[7]عثمان پاشا موازی صدوپنجاه‌هزارکس از عساکر دیار روم[8] ، از ولایت انکرس و[9] افلاق و بوسناو آنا[10](دولی‌ومنتشاایلی‌وقراامان[11] ومرعش‌وشام‌وحلب‌ودیاربکروکفه‌ووان[12] وادرنه[13]وقرابوقدان) و[14]آن ولایات[15] فراهم‌آورده، از [ارز روم] کوچ نمود و[16]حسب‌الصلاح، مقصودآغا[17]حاجیلر ـ که درسیانهٔ رومیه به‌مقصود پاشا اشتهار یافته بود، ووی‌در ایام اسیرخان فرارکرده[18]بدانجا رفته بود، و قبل‌از آن[19]به ایلچیگری‌به روم‌هم رفته بود[20]ـ فسخ عزیمت[21]گنجه و(ازم) شمکور نموده به[22]جانب دارالسلطنهٔ تبریز توجه دارد.

بنابراین، نواب همایون ازآنجا کوچ‌فرموده[23]، از راه بازار جایی‌عنان عزیمت به‌جانب نخجوان منعطف ساختند وچون دردو فرسخی نخجوان نزول اجلال فرمودند، متواترجواسیس آمده به[24]نقل‌نمودند که عثمان‌پاشا در سرند نزول نموده و[25]به‌سرعت روانهٔ تبریز است. نواب همایون اعلی‌وشاهزادهٔ ظفرلوا،سمی‌امیر صاحبقران سلطان حمزه میرزا راکه وارث[26] ملک کیان وولی‌عهدخسروایران‌بود، بابیست‌هزارکس‌از راه دره‌دیز[27]به‌دفع‌او فرستاده، خود ازآن‌منزل کوچ فرمودندواز راه اردوباد متوجه[28]دزماراردم‌دول‌گشتند. نواب‌شاهزادگی[29]، شب درآن‌دره نزول نموده[30]جمعی را به‌قراولی‌مقرر فرمودند وروز دیگرکوچ کرده درحوالی صوفیان سرند ـ که در آن وقت محل نزول رومیه‌بود ـ نزول اجلال فرمودندو[31]ایالت‌پناه محمدی‌خان به قراولی مقررشد.

روز دیگر جماعت اروام از روی‌خوف ورعب[32] تمام‌درآن‌منزل‌توقف کرده،عرابه‌های[33] ضربزن وتوپ[34]وفرنگی درحوالی[35] اردوی خود نصب نمودند. اتفاقاً محمدی[36]خان خود[37] را

۱- ب: آنکه ۲- ن: بی‌شمار ۳- ن: آذوقه ٤- ن: ودیاربکر

۵- ب، ن: سیون ٦- م، ن :گشتند ۷- ب، م:«که» ندارد

۸- ن: روم و ۹- ن: «و» ندارد ۱۰- ن: دانا ۱۱- م: فرمان

۱۲- م: دوان ۱۳- م: خوانا نیست ۱٤- ن:وغیره ۱۵- ن: ولایت

۱٦- ن: «و» ندارد ۱۷- ب، ن، م: آقا ۱۸- ن: کرد

۱۹- ب: آنهم ۲۰- ن: بودو ۲۱- ن: وعزیمت ۲۲- ن: نمودبه‌عزم

۲۳- ن: فرمود ۲٤- ب، م، ن: نقل ۲۵- ب، م، ن: «و» ندارد

۲٦- م: وزارت ۲۷- م: درایز ۲۸- ن: متوجه‌گشتند

۲۹- ب: شاهزادگی ۳۰- ن: نمود ۳۱- م: رغبت ۳۲- ن: ومحمدخان

۳۳- ن: ندارد ۳٤- م، ن: ندارد ۳۵- ن: حواله ۳٦- ن:محمد

۳۷- ب،ن، م:«خودرا» ندارد

به‌حوالی اردوی ایشان رسانیده[۱]، جمعی رومیه نیز به آهنگ حرب بیرون (آمدند. از اینجانب)[۲] غازیان نفیر کشیده به‌جانب ایشان جلو انداختند و در حملهٔ اول موازی یکصدنفر[۳] به‌خاك هلاك انداختند (ورومیه غازیان را)[۴] به‌ضرب تفنگ برگردانیدند و[۵] لحظه به‌لحظه از اردوی عثمان‌پاشا [۵۸۹] سنجق‌بیکیان چون‌دریای پرموج، فوج فوج ازعقب یکدیگر به‌مددمی‌آمدند وچون[۶] لشگر اروام، امثال[۷] مور وملخ هجوم آوردند و از قزلباش معدودی همراه بودند[۸]، ایالت‌پناه محمدی‌خان‌غازیان را به‌ضرب شمشیر ازحرب مانع آمده، جنگ‌کنان خود را به‌دامنهٔ کوه کشیدند وسیصدوهشتاد نفر از رومیه به‌قتل آورده بودند.

روز دیگر که عبارت از روز پنجشنبه ۲۴ شهر[۹] مبارك رمضان سنهٔ[۱۰] مذکوره است، عثمان‌پاشا ازآنجا برخاسته در آب شور[۱۱] نزول نمود. شاهزادهٔ گیتی‌ستان بنابرآنکه امام‌قلی قاجار و بعضی‌از امرای نامدار به‌اردوی کیوان[۱۲] پوی ملحق‌نگشته بودند، صلاح در جنگ ندیده، پیر غیب‌خان استاجلو ومهدیقلی‌سلطان[۱۳] شاملورا[۱۴] باهزارکس به‌شهر فرستادند که به‌اتفاق‌حسین قلی سلطان‌حاکم آنجا به‌محافظت ومحارست شهر قیام نمایندو کوچه‌بندهارا مستحکم‌گردانیده[۱۵] در هر دروازه‌ای جمعی‌از شهری وقزلباش به‌محافظت قیام نمایند واحکام مشتمل براستمالت‌تمام به‌اهالی تبریز نوشته فرستادندکه درمحافظت (مردانه بوده نگذارندکه‌کسی به‌بهانه خانه‌کوچ بیرون ازشهر به جای دیگر رود[۱۶] وچون به‌واجبی‌به‌محافظت)[۱۷] ومحارست شهر ورفع رومیه قیام نمایند، مالوجهات سه‌ساله تبریز به‌انعام ایشان مقرر باشد.

القصه چون رومیه درکنار شهرنزول نمودند، شب به‌ملاحظه واحتیاط تمام[۱۸] بسر برده صباح هفت هشت‌هزار[۱۹] نفر سوار و[۲۰] پیاده وتفنگچی به‌سرکردگی غازی‌گرای‌خان تاتار وچغال اغلی امیرالامرای دیاربکر-که از نتایج[۲۱] سلاطین فرنگ[۲۲] است وسلطان‌سلیم اوراتربیت نموده دخترخود به وی داده به‌شجاعت ودلاوری درمیانهٔ رومیان مشهور ومعروف است- از راه‌کوچهٔ شتربانان‌متوجه شهر شدندو[۲۳] چون به‌سرکوچه بند رسیدند، غازیان به‌اتفاق شهریان شروع در جنگ نموده، تا محل غروب‌آفتاب به‌حرب مشغول‌بودند واز طرفین‌دادمردانگی داده، یکصدو هفتاد نفر از رومیه به‌قتل آوردند[۲۴] واز قزلباش چهارنفر تبریزی[به‌قتل‌رسیدند][۲۴] رومیه‌چون

۱- ن: رسیده ۲- م: بین‌الهلالین خوانا نیست ۳- ن: نفررا
۴- م: بین‌الهلالین خوانا نیست ۵- ن: «و» ندارد ۶- ن: «وچون» ندارد
۷- ن: بمثال ۸- ن: بودند محمدخان ۹- ن: شهرالمبارکه
۱۰- ن: «سنه» ندارد ۱۱- ب: شو ۱۲- ن: کیهان ۱۳- م، ن: مهدی‌قلی‌خان
۱۴- ب، ن: «را» ندارد ۱۵- م: گردانیدو ۱۶- ب: روند
۱۷- م، ن: بین‌الهلالین‌راندارد ۱۸- م، ن: «تمام» ندارد ۱۹- ن: «هزارنفر» ندارد
۲۰- م: «و» ندارد ۲۱- ن: عاج شریف.م: نباح ۲۱- م: فریک
۲۲- ن: وی ۲۳- ن: «و» ندارد ۲۴- مز، ب، م: «به‌قتل رسیدند» ندارد

کاری نساخته، به‌اردوی خود معاودت نمودند وشب به‌لوازم طلایه‌داری قیام نموده[۱]، صبح به همان طریق روی[۲] به کوچه‌بند مذکور آوردند و[۳] توپ وبادلیج بسیار به‌دیوارباغات زده، از یک جانب رخنه کردند[۴] وجمعی به‌میان باغات در آمدند. تبریزیان هجوم به‌آن طرف آورده ایشان را به‌ضرب تیر و شمشیراز باغات بیرون کردند[۵]. در این جنگ[۶]، شصت وچهار کس از رومیان به‌قتل آمدند وپنج نفر از اینجانب[۷]، ورومیان به‌خیمه های خود رفتند.

چون در این روز نیز اثری‌از لشگر قزلباش[۸] ظاهر نشد، رومیان اکثر دیوارهای باغات را به‌ضرب‌توپ وتفنگ[۹] وضربزن فرود [۵۸۷] آورده[۱۰] بودند واسرایی[۱۱] که درشهر بودند یقین می‌دانستند که روز دیگر رومیان هجوم آورده به‌شهر داخل‌می‌شوند، بامردم خود از راه خیابان بیرون رفته ازطرف فهوسفنج به‌اردوی عالی نواب‌گیتی‌ستانی[۱۲] ملحق گشتندو تبریزیان‌چون حال بدین‌منوال مشاهده نمودند و از قزلباش‌بالکلیه مأیوس‌گشته یقین کردند که مددی به‌ایشان نمی‌رسد، هر کس‌راقوت[۱۳] وقدرتی بود، درهمان‌شب فرزندان خود را برداشته بیرون رفت واکثر که قوت[۱۴] وقدرت نداشتند پیاده باعیالان‌خودروبه کوه سرخاب نهاده‌بیرون‌رفتند وتمامی‌اسباب و جهات خود را درزیر زمینها ونقبها گذاشتند.

رومیان دراول طلوع‌صبح عرابه‌ها را پیش آورده دیوارهاوکوچه‌بندها که در سرراه ایشان بود به‌ضرب توپ فرود آوردند وچون ملاحظه کردند که کسی به‌مدافعه[۱۵] پیش‌نمی‌آید تامیان میدان صاحباباد رفته، علمی‌درآنجا زدند واز خوف تبریزیان پیشتر نتوانستندآمد،فی‌الفور از همانجا برگشته به چمنها در آمدند. روز[۱۶] دیگر از روی فراغ خاطر به‌شهر درآمده، دست به غارت ویغما برآوردند ومنابر ومساجد را جهت آنکه بربالای آن سب صحابه شده سوختند و اکثرعمارات را فرود آورده، شروع در خرابی نمودند و[۱۷] قیصریه را که از غایت شهرت محتاج به‌وصف نیست‌آتش‌زده، تمامی کتابها که احادیث وکلام علمابودو[۱۸] به‌خطوط استادان تحریر یافته بود فرو ریخت و اموال و اسباب بیرون از شمار از قیصریه بدست در[۱۹] آورده ینکچریان به محلات[۲۰] وخانه‌ها درآمده‌آنچه یافتند بردند[و]شروع درکاویدن نقبهاوزیرزمینها نموده اکثر دفاین را بدست در آوردند.

۱-ب، م، ن: نمودندشب ۲-ن: «روی» ندارد. م: در ۳-ب، م، ن: «و» ندارد
۴-ن: کرده جمعی ۵-ن: کرده ۶-ن: مرتبه. م: ندارد ۷-ب، م، ن: غازیان
۸-ب، م، ن: «قزلباش» ندارد ۹-ن: «وتفنگ» ندارد ۱۰-م، ن: آوردند
۱۱-ن: اسرا ۱۲-ب، م، ن: ستان ۱۳-ن: قدرتی و قوتی
۱۴-ب: قدرت وقوت. م: قدرتی و قوتی ۱۵-ن: به‌مدافعهٔ ایشان
۱۶-مز، م، ن: زوزی ۱۷-م، ن: «و» ندارد ۱۸-م: «و»ندارد
۱۹-م، ن: «در» ندارد ۲۰-ن: بمحلها

ازاهالی تبریز مولانامحمدعلی ولد مولانا عنایت‌الله تبریزی[۱] که شیخ‌الاسلام‌و مفتی بودو کاسران‌بیک اوحدی که قاضی‌القضاة آنجا بود و درشهرسانده بودند نزدعثمان‌پاشا رفته، بعد از خطاب وعتاب[۲] ایشان را تعظیمات وتکریمات نموده مخلع‌ساختند[۳] وروز سیم‌جار فرمود[٤] که هیچ آفریده‌ای متعرض احوال[٥] تبریزیان نشده، ترک نهب وغارت نمایند ومردم شهررااستمالت تمام داده، راه آمد شد ایشان به‌اردوی رومیان‌گشوده‌گشت ومردم به‌سوداو معاملهٔ خود مشغول گشتند و[٦] عثمان پاشا شروع در تعمیر قلعه نموده، دولتخانهٔ همایون را به قلعه نمودن مناسب[۷] یافت وحصاری بردورآن قرارداد. مجموع اسبان وشتران‌والاغان‌رومیان به‌نوبت‌وکشیک، سنگ وآجر و مصالح می‌کشیدند و[۸] تمامی سنگهای مزارات که در سرخاب‌وجِگجیل وچرنداب[۹] بود و[۱۰] هریک به‌قیمت اعلی ترتیب یافته بود، جهت دیوار قلعه می‌آوردند وهریوم‌پنجهزار کس بلکه بیشتر [۵۸۸] در قلعه کار می‌کردند چنانچه در عرض چهارده روز قلعه را به‌اتمام رسانیدند.

اما شاهزادهٔ گیتی‌ستان با عساکر رستم توان درکمر درسی که سه فرسخی تبریز است. نزول داشتندو بنابرقلت[۱۱] سپاه، امرای[۱۲] خیرخواه ومدبران آگاه خدمتش[۱۳] از حرب مانع آمده نمی‌گذاشتند که برسر رومیان تاخت آورد[۱٤]. اما همه روزه فوج فوج از غازیان، خود را به‌حوالی اردوی ایشان رسانیده دستبرد نمایان می‌نمودند و[۱٥] اسرها واخترمها به‌پایهٔ‌سریراعلی‌می‌رسانیدند و جماعت خورجینلوی لشگر قزلباش وپیاده‌های چمشگزگی[۱٦] وقلغچیان اردو به‌طریق دزدی (به‌اردوی ایشان رفته)[۱۷]، هرشب قریب به[۱۸] یکصدراس‌اسب واستر وشتر می‌آوردند وچون شاهزادهٔ گیتی‌ستان[۱۹] در حرب مبالغه تمام می‌فرمودند وموافق رای امرای نامدار نبود[۲۰]، صلاح درآن دیدند که به‌اردوی کیهان‌پوی که در دره ار دم‌دول نزول اجلال داشت ملحق‌گشته در باب محار به‌نمودن بدانچه فرمان قضا جریان همایون شاهی صادرگردد عمل نمایند ودر روز دوشنبه[۲۱] ششم شهر شوال‌سنهٔ مذکوره به‌اردوی همایون ملحق‌گشته، نواب[۲۲] به‌استقبال مبادرت فرموده، شاه وشاهزاده یکدیگر را ملاقات کرده، شاهزاده واقعه را به‌عرض اشرف رسانید، رای

۱-م، ن: «تبریزی که» ندارد ۲-ن: عطاب ۳-ب: نموده. م، ن: نمود
٤- م، ن: فرمودند ٥- ن: حال ٦- م، ن: «و»ندارد ۷- ب، ن:مناصب
۸-ب، م، ن: «و» ندارد ۹-ب: چرانداب ۱۰-ن: «و» ندارد
۱۱- ن: قلب ۱۲- ن: وامرا ۱۳-ن: که درخدمتش بودند ب: خدمتش را
۱٤-ب: آوردند ۱٥-ب: «و» ندارد ۱٦- ب، م،ن: چموش کرکی
۱۷- بین‌الهلالین را ندارد ۱۸-ن: «به» ندارد ۱۹- ب، م: «گیتی‌ستان» ندارد
۲۰- ب: نبود و ۲۱- ب، م، ن: سه‌شنبه ۲۲- نواب همایون

عقده‌گشای شاهی‌بدین[1] قرار یافت[2] که تا آمدن امام‌قلی‌خان وامرای تابین وی ولشگر قراباغ (وطوالش محاربه موقوف باشد)[3] وقورچی به‌طلب خان مشارالیه فرستاده شد که به‌سرعت تمام متوجه درگاه[4] معلی شود واگر هنوز لشگریان قراباغ برسر او جمع[5] نشده باشند، خود با[6] قلیلی به ایلغار روانه شود[7] و شش روز در همان منزل توقف [نماید]. روز هفتم امام‌قلی‌خان حسب الفرمان[8] خاقان سکندرشان، بادوهزارکس از طایفهٔ قاجار و اویماقات قراباغ به‌اردو داخل شده[9]، به‌شرف عتبه‌بوسی سرافراز شد و ازآنجا کوچ کرده در موضع نهند که چهار فرسخی تبریز است نزول اجلال فرمودند.

گفتار در محاربهٔ امرای عالیشان با رومیان و مظفر[10] گشتن بتأیید قادرمنان

در روز دوشنبه بیستم‌شهرشوال‌سنهٔ مذکوره، مجموع امرا وغازیان شیر شکار[11] به‌عزم مقاتله[12] وپیکار به‌ایلغار به‌حرب مخالفان‌شتافتند واز راه فهوسفنج[13] متوجه شدند[14] ومهدیقلی سلطان شاملو باپانصدنفر از راه سرخاب فرستادند[15] که شتران رومیه که‌در‌آن حوالی‌چرامی‌کنند پیش انداخته معاودت نماید[16] وچون رومیه ازعقب شتران آیند، غازیان از اینجانب ایشان‌را تعاقب نموده دستبردی‌نمایند ومشارالیه برحسب فرموده عمل نموده از جانب سرخاب[17] روانه گشت‌و محمدی‌خان تخماق در رکاب همایون توقف فرمود[18].

اتفاقاً مخالفان ازتوجه جنود ظفر ورود آگاه‌گشته، عرابه‌ها‌را[19] در حوالی اردوی خود نصب کرده، تفنگچیان وینکچریان در عقب عرابه قرارگرفتند وچغال اغلی سرکردهٔ لشگر شده آماده ومهیای‌جنگ بودند. از اینجانب عساکرنصرت مآثر در رودخانه فهوسفنج[20] نزول نمودند وشب به‌لوازم طلایه‌داری قیام[21] نموده، صباح که جمشیدبیضاعلم یعنی خورشید انجم حشم [۵۸۹] به‌عزم رزم‌جوش زرنگار در[22] پوشیده قدم در معرکه سپهردوار نهادوسپاه ظلمت رامنهزم ساخت، چون محقق شد که رومیان از آمدن غازیان مطلع‌گشته عرابه وتوپ وضربزن را پناه خود ساخته‌اند، رای‌امرای عظام بدین قرار یافت که‌تا محل پیشین توقف نمایند[23] که مخالفان از

۱- ن: برین ۲- ن: گرفت ۳- م، ن: بین الهلالین راندارد ٤- ب، م، ن: اردوی
٥- ن: جمعیت ننموده ٦- ب: «با» ندارد ۷- ب، م، ن: شوند ۸- م،ن: الفرمان قضا جریان. ب: الفران قضاجریان ۹- ب: شد ۱۰- ن: ظفر یافتن برمخالفان بی‌ایمان ۱۱- م: شکا ۱۲- م، ن: مقابله ۱۳- ن: فهوسفج ۱٤- م، ن: شد ۱٥- م: فرستاده‌اند ۱٦- ن: نمایند
۱۷- م: سرخ آب ۱۸- ب، م: فرموده ۱۹- ن: «را» ندارد ۲۰- م: فهوسفج
۲۱- م: اقدام‌نمود ۲۲- ن: در ۲۳- م، ن: نموده

آمدن غازیان خاطرجمع نموده[۱] ینکچریان از اطراف وجوانب عرابه ها متفرق شوند و بعد ازظهر سوار شده غافل برسر ایشان ریخته دستبردی نمایند.

اتفاقاً جمعی از سردم خورجینلو واوباش، بی‌وقوف واطلاع[۲] امرای نامدار، جهت تاخت وغارت شتر رفته بودند. چون جماعت اروام تا محل چاشت اثری ازآمدن قزلباش نیافتند، قرب یکهزارو پانصدنفر به‌عزم سیر وقراولی از عرابه جدا شده و[۳]نیم فرسخ به‌جانب فهوسفنج آمدندو به[۴]فوجی ازسردم خورجینلو که پیشتر رفته بودند دچار شده‌آغاز محاربه نمودند ومرتبه به[۵]مرتبه جمعی از دلاوران جنودظفر نشان که به‌آهنگ[۶]خونریز به‌میدان‌ستیز آمده بودند، بدیشان ملحق گشته نایرهٔ جدال وقتال التهاب واشتعال یافت وچون لشگر رومیه قوت تمام داشتند، غازیان عنان کشیده محاربه می‌نمودند ومخالفان ایشان راتعاقب نموده تا کنار رودخانه دوانیدندو قریب به‌بیست نفر از غازیان وجماعت خورجینلو به‌قتل آورده، سه‌نفر زنده اسیر نمودند. چیغال بی‌مآل از استماع این حال مسرور و خوشحال گشته، قریب به دوازده هزارکس از عرابه جدا [کرده] درمیدان پیکار صف‌آراگشت[۷] وجوانغار[۸]وبرانغار لشگرخودرا به‌پاشایان‌ومعتمدان سپرده، خوددرقلب قرارگرفت ومرتبه به[۹]مرتبه پیشتر می‌آمد وطالبان نام‌وننگ به‌میدان جنگ در آمده، زلزله در زمین وزمان انداختند.

امرای نامدار چون استماع این اخبار نمودند، فی‌الفور سوار شده، صف سپاه‌آراستند[۱۰] و ازمیان[۱۱] رودخانه متوجه میدان رزم گشته، ابوالقاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفهٔ[۱۲] مهردار و شاهقلی سلطان پیاده را چرخچی نمودند[۱۳]. چون چرخچیان ازمیان دره بالا [آمدند]، شیران بیشهٔ شجاعت ومردانگی به‌میدان کین تاختند ودرهر[۱۴] حمله‌جمعی به‌خاك هلاك انداختند وامواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی‌عمر جمعی‌تیره روزگار غرق‌گرداب فنامی‌گشت. لمعان سنان آتش‌فشان‌صاعقه‌کردار خرمن زندگانی‌می‌سوخت وپیکان سهام خون‌آشام برق‌وار شعلهٔ جانسوز درکانون درون می‌افروخت. ازصعودگردو[۱۵]غبار خورشید[۱۶] فایض‌الانوارنقاب ظلمت‌آثار پیش‌رو گرفت. شعر[۱۷]:

زگردی که برخاست[۱۸] از رزمگاه[۱۹] جهان کرد در چشم مردم سیاه
بدان گونه شد گم در آن گرد مهر که می‌جست باصد چراغش سپهر

۱-م، ن: نمایند ۲-ن: بی‌اطلاع ۳-ب، ن: «و» ندارد
۴- ب، م: «به»ندارد ۵- ب، م: «به» ندارد ۶- ن: باآهنگ
۷- ب، ن:گشته ۸- ن: جوانقاروبرانقار ۹-م، ن: «به» ندارد ۱۰-ن: شد
۱۱-م: «وازمیان» خوانانیست ۱۲-ن: «خلیفه» ندارد ۱۳-ن: نموده
۱۴- م: درحمله. ن: درحملهٔ اول ۱۵-ن: «و» ندارد ۱۶- ن: خورشیدلقا
۱۷-ن: بیت. ب، م:ندارد ۱۸-ب، ن: خواست ۱۹-ب: ازرزم‌گاه . م: در رزم‌گاه

چون صف سپاه قزلباش ازمیان رودخانه بالا آمده مشاهده روسیان‌گردید، خوف ورعب[۱] تمام‌از تیغ[۲] بی‌دریغ غازیان خون‌آشام در ضمیر جماعت اروام استیلا یافته،علامت عجزو انکسار از صفحات احوال خود مشاهده نمودند وچیغال دانست که کار به‌نوعی دیگروفتح ونصرت‌سوقوف به‌عنایت[۳] کار[٤] فرمای قضا وقدر است، به‌اتفاق غازی‌گرای[٥] [۵۹۰] تاتار وپاشایان نابکار، عنان ادبار به‌صوب فرارانعطاف داده، جنود ظفر ورود به‌تأیید ملك ودود،رایات فتح وفیروزی افراخته، مخالفان‌را تعاقب نمودند وتاحوالی‌خیابان شهر از پی‌ایشان‌دوانیده، قریب به دوهزار کس را طعمهٔ شمشیرآبدارگردانیده،به‌آتش کارزار سوختند ورقعهٔ «واقتلوهم‌حیث‌وجد تموهم[٦]» برگریبان[۷] جان آن خاکساران دوختند و جمعی کثیر از مردم معتبر و سنجق در این جنگ به قتل آمده[۸] بیرام‌بیك ولد سلطان حسین سلطان سلیمانی[۹] که از امرای معتبر اکراد بود و[۱۰]در این جنگ به‌قتل آمده[۱۱] باکنعان کدخدا[۱۲] وزیرسنان پاشا وچند نفر دیگر زنده‌اسیرگشتند وعلم چیغال اغلی باچند علم دیگر بدست غازیان درآمد[۱۳]وغازیان سرهای مقتولان را جدا کرده با اخترمها به‌درگاه اعلی[۱٤] آمدند.

روز دیگر شاهزادهٔ‌گیتی ستان[۱۵] متوجه احوال غازیان‌گشته[۱٦] هرکس سرواخترمه[۱۷] آورده بود، نثارسوکب عالی نموده، فراخورحال به‌تفقدات ونوازشات سرافراز می‌گشت ومهدیقلی سلطان شاملو که از راه سرخاب رفته بود، موازی ششصد[۱۸] نفر شتر واسب واستر که در آب‌شور وآن[۱۹] حوالی‌بوده پیش انداخته چهل‌نفر از مستحفظان آنهارا[۲۰] به‌قتل رسانیده درهمان‌روز به‌اردوی اعلا[۲۱]آمد. عثمان‌پاشا از وقوع این‌حالات وشکستی[۲۲] چنین،به‌غایت مضطرو پریشان گشته چون چاره‌ای نداشت باخود قرارداد که انتقام آن از جماعت تبریزیان کشد واز عاقبت «فانظر کیف کان‌عاقبة‌الظالمین[۲۳]» مطلقاً اندیشه ننموده، روز دیگرحکم‌قتل[۲٤]عام‌وغارت‌ویغمای شهر فرمود.

تماسی ینکچریان خود را به‌کوچه‌هاو محلها انداخته، هرکس‌را به‌نظر درآوردند به

۱- ن: «ورعب» ندارد ۲-م: به‌تیغ ۳-ن: به‌فرمان عنایت ٤-ب: «کار»ندارد
۵- ب، ن : غازی‌گرای خان. م: غازی‌گیری خان ٦- سوره ٤ آیه ۸۹
۷-ب، م، ن: به‌گریبان ۸- م: حسین‌سلیمان ۹- ن: سلیمان
۱۰- م، ن: «و» ندارد ۱۱- ب، ن: آمده‌و ۱۲- ن: «کدخدا» ندارد
۱۳ -ن: درآمده ۱٤- مز: اعلا ۱۵-م: «ستان» ندارد ۱٦-ب، ن: شده
۱۷-ب،م، ن: اخترمها ۱۸-م:ششصدنفر. ن: ششصدشتر ۱۹-ن: آن آب
۲۰- مز: «را»ندارد ۲۱-مز: اعلا. ن: اعلاآمده. م: اعلی‌آمده. ب: اعلی‌آمد و
۲۲-ن:شکستنی ۲۳- سوره ۱۰- آیه ۳۹ ۲٤- ن: قتل‌ویغما

درجهٔ شهادت رسانیده[1]، (به عالم آخرت می‌رسانیدند)[2] واز دیوار باغچه‌ها به‌خانه‌ها در[3] آمده، هر کس را[4] که در نقبها وزیرزمینها پنهان شده‌بود، بیرون آورده[5] به‌قتل رسانیدند وآتش‌قتل و غارت به‌نوعی بالا گرفت، که [فریاد] لاطاقة لنا الیوم بجالوت‌وجنوده[6]» از طبقات سموات درگذشته[7] آیهٔ «ان‌الله یهلک‌الحرث والنسل[8]» براموال و اسباب مسلمانان خواندند وقریب به‌هفت هشت هزار نفر به‌قتل در[9] آورده[10]، باصد نفر از پیرزنان طعمهٔ شمشیر ساختند و چند تن از سادات صحیح النسب وعلماوصلحا دراین[11] قتل‌عام شربت شهادت چشیدند[12] واطفال شیرخواره را[13] پای برشکم نهاده به‌عالم آخرت رسانیدند وموازی هفت‌هشت هزارنفر از ساده‌رخان مه‌لقا[14] و دختران سمن سیما وزنان حورلقا واطفال مسلمانان از تبریزیان اسیر نموده در میانهٔ یکدیگرخرید وفروخت نمودند. بسیاری از سنیان[15] که از این قضیه شاد وفرحان بودند تمامی به‌قتل رسیدند و محبت‌آن‌جماعت مفید نیفتاد[16]. مجملاً از ظهور اسلام تا غایت، این[18] نوع قتل‌عامی برزمرهٔ مؤمنین سمت ظهور نیافته‌بود وهیچ یک از سلاطین کفرجرأت به‌این امری[17] شنیع نکرده بودند که ازاین‌عثمان[19] بی‌ایمان نسبت[20] به‌مسلمانان صادر شد. این ابیات در[۹۹۵] ذکر این هایلهٔ غریبه[21] وواقعهٔ عجیبه از نتایج طبع میرجعفر تبریزی سرزد[22]. شعر[23]:

تبریز چو کربلا شد از شیون و[24] شین — فرقی که بود همین بود در ما بین
کان بهر حسین درمحرم بوده است — این در رمضان بهر محبان حسین

ومنه

در آخر[25] ماه روزه تبریز الحق — گردید چو کربلا ز خون ناحق
وین‌طرفه که عیدی‌ازپیش‌گشت‌وچه‌عید — عیدی[26] که ز روز قتل می‌بردسبق

ایضا من وارداته[27]. نظم[28]:)[29]

تبریز که ویرانیش از رومی بود — غارت زده شد غریب اگر بومی‌بود
ما[30] خود به‌گناه خویشتن معترفیم — این بود ز فعل مانه از رومی بود

۱-ب، ن: رسانیدند ۲- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۳-م: «در» ندارد
٤-ن: «را»ندارد ٥-م: آورد ٦- سوره۲ آیه ۲٤۹ ۷- گذشتند
۸- سوره ۲ آیه ۲۰۵ ۹-ن: آورده ۱۰-ن: تا ۱۱- ن: ندارد. م: در قتل و عام. ب: درین قتل و عام ۱۲- مز ، ب، م: چشید ۱۳-م: «را» ندارد ١٤-ب، ن: ماه‌لقا ١٥-م: استیان. ن: ایشان ١٦-ب:نیفادو
۱۷- م : این قوم ۱۸-ب م، ن: امر ۱۹- ب،م ،ن: عثمان پاشا
۲۰- ن: «نسبت» ندارد ۲۱- ن : غریبه واقع ۲۲- ن : سرزده
۲۳- ب: نظم. ن: رباعی.م: ندارد ۲٤ -م: «و» ندارد ۲٥-ب: اواخر ماه تبریز روزه‌الحق.م: دراواخر تبریزروزه‌الحق ۲٦-م: عیدی که ازوروز فیل بی‌بردسبق
۲۷- م : ورادته ۲۸- ب، م : ندارد ۲۹-ن: بین‌الهلالین را ندارد
۳۰- ب: نظم. م: ندارد

چون قادر بیچون منتقم حقیقی است، درهمان ایام تیر دعای مظلومان برهدف استجابت رسیده، مرضی مهلک برذات ناپاك آن سفاك طاری[1] شد وفجاءة[2] سربربستر هلاك نهاد.

درآن ایام پرآلام که این خبر قتل وغزا ونهب[3] ویغمای او[4] به‌اردوی همایون رسید، (نواب صدارت‌پناه)[5] میر شمس‌الدین محمد صدر ونقابت‌پناه[6] میرابوالوالی‌انجو قاضی معسکر با جمعی از صلحادرشبی از همین شبها که این حادثهٔ نازله واقع شد، به خواندن ادعیهٔ ماثوره جهت‌فنا و دفع آن ظالم اقدام نمودند و بی‌شک دعاها[7] استجابت یافته ، اثر آن بود که بعد از چند روز ظاهر شد.

ذکر توجه شاهزادهٔ گیتی ستان برسر مخالفان و ظفر یافتن[8] به تأیید قادرمنان

چون قضیهٔ قتل وغزا ونهب ویغمای تبریزیان به‌مسامع‌عزوجلال شاهزادهٔ‌گیتی‌ستان رسید، آتش غضب درکانون آن شاهزادهٔ کامکار وامرای عالیمقدار اشتعال یافته، باتمامی عساکرگردون مآثر به‌عزم محاربهٔ مخالفان سوارگشته، رایات ظفرنشان[9] به‌جانب ایشان‌معطوف داشت[10]. شعر[11]:

فروزندهٔ تاج و تخت کیان ‌ ‌ ‌ فرازندهٔ اخگر[12] کاویان
درآورد پا در رکاب سمند ‌ ‌ ‌ مسیحا برآمد به چرخ بلند
به رأی صواب وبه صدق درست ‌ ‌ ‌ به‌آهنگ رومی میان کرده‌چست

چون[13] درمحلی که[14] دوفرسخی دارالسلطنه بود،آن شاهزاده ظفرلوا بدانجارسیده[15] نزول‌اجلال فرمودند، آن‌شب ایالت[16] پناه محمدی‌خان تخماق به‌لوازم قراولی قیام[17] نمود. نظم[18]:

دگر روز چون خسرو[19] خاوری ‌ ‌ ‌ برآمد برین طاق نیلوفری
زمانه در روشنی باز کرد ‌ ‌ ‌ جهان بازی دیگر آغاز کرد
جهان‌گشت بحری پراز خون‌ناب ‌ ‌ ‌ درو گشته سرها بسان حباب
شد ازکشته در هرطرف پشته‌ای ‌ ‌ ‌ بهر پشته افتاده هرکشته‌ای

علی‌الصباح که به‌فرمان خالق‌الاصباح آفتاب از افق مشرق طلوع نمود، مخالفان از توجه لشکر

۱-ب:ماری ‌ ‌ ۲-ن: «وفجادة» ندارد ‌ ‌ ۳-م، ن: نهب‌وغارت

۴- ن: «او» ندارد ‌ ‌ ۵-ن: بین‌الهلالین را ندارد ‌ ‌ ۶-ن: «ونقابت‌پناه» ندارد

۷- ن:وی ‌ ‌ ۸-ن : ظفریافتن غازیان رستم‌شان ‌ ‌ ۹- ن: آیات

۱۰- ب، م، ن: ساخت ‌ ‌ ۱۱- ن: نظم- م: ندارد ‌ ‌ ۱۲-ب، م: اختر

۱۳- ن: «چون» ندارد ‌ ‌ ۱۴- ن:در ‌ ‌ ۱۵-ب:رسید ‌ ‌ ۱۶-ن: «ایالت‌پناه» ندارد ‌ ‌ ۱۷- ب: «قیام‌نمود» ندارد. ن: داشت ‌ ‌ ۱۸-ن بیت. م: ندارد

۱۹-ب: خسروی

قیامت‌اثر خبردار گردیده به‌عزم مدافعه سوار شدند وجمعی از مردم خورجینلو که پیشتر رفته‌بودند بدیشان رسیده، از جانبین دست به‌آلات حرب بردند وابوالقاسم سلطان ذوالقدر که به چرخچیگری مقرر شده بود[۱]، ازاین معنی واقف‌گشته به‌سرعت تمام خودرا به‌مدد جماعت خورجینلو رسانیده میانهٔ[۲] ایشان جنگ در پیوست. [۵۹۲] چون این خبر به‌سمع شاهزادهٔ والاگهر رسید، امامقلی خان قاجار ومحمدی‌خان[۳] استاجلورا چرخچی‌گردانیده پیشتر فرستادند وخود باسایر امرای نامدار وعساکر ظفر شعار سوار شده متوجه میدان قتال وجدال گردیدند و[۴]چون به‌قرب رزمگاه رسیدند، به‌ترتیب تیب[۵] اشتغال‌نموده صف سپاه[۶] آراستند[۷] واز اینجانب رومیهٔ شومیه، بالشکرگران که قرب شصت‌هفتاد هزارنفرمتجاوز بودند، پیش آمده در هفت محل تیپ بسته صف‌آراستند وهر[۸] صفی‌از صفوف دهٔدوازده عرابه در پیش‌لشکر باز داشته‌به‌انداختن‌توپ وضربزن مشغول‌گشتند. از این‌جانب غازیان شیرشکار یکذره ازکثرت وانبوهی‌مخالفان نابکار اندیشه ناکرده به‌عزم کارزار پیش رفتند وهریک از امرای نامدار بافوجی از عساکر ظفر شعار به‌صفی‌از صفوف ایشان روی نموده[۹]آغاز مجادله[۱۰]ومحاربه نمودند.گاهی مخالفان به‌غازیان حمله نموده ایشان را به قلب می‌رسانیدند، گاهی[۱۱]غازیان نیز[۱۲] برمخالفان‌تاخته[۱۳] تاکنار اردوایشان[۱۴]را می‌دوانیدند. القصه ازمحل‌ظهر تا غروب آفتاب به‌حرب مشغول بوده، از جانبین دادمردانگی دادند.

دراین اثنا، شاهقلی‌سلطان پیاده بافوجی‌از شیران‌بیشهٔ پردلی‌به‌یک جانب مخالفان[۱۵] تاخته، صف‌ایشان را ازهم‌انداخته تاکنار اردوی عثمانیان دوانیدند و غازیان طناب چندخیمه راازاردوی ایشان به‌شمشیر زده مراجعت نمودند و[۱۶] چون‌شام‌گشت‌از جانب رومیان مشاعل افروخته، توپ وضربزن‌هاراکه در برابر غازیان نصب نموده‌بودند آتش دادند وغازیان یکذره از آتش‌بازی[۱۷]وسنگ‌اندازی مخالفان‌اندیشه ننموده بی‌خوف وهراس حمله بدیشان‌آوردند و مشعلداران از خوف مشاعل را انداخته‌گریزان شدند. شاهرخ‌خان ذوالقدر بافوجی از غازیان پرشوروشروکینه‌ور، مانند برق وباد برصف مخالفان تاختن‌کرده‌ایشان راازهم‌انداخت‌وچغال[۱۸] پی‌مال‌که سردار آن لشکر بدسگال[۱۹] بود، رعب تمام‌برومستولی‌گشته[۲۰] عنان‌ادبار برگردانیده، روی به‌وادی هزیمت نهاد ومحمدپاشا امیرالامرای دیاربکر، باموازی پانصد نفر به‌قتل‌آمده

۱ـ ن: «بود» ندارد ۲ـب، م، ن: درمیانه ۳ـب، م،ن: «خان»ندارد
٤ـب، م، ن: «و» ندارد ٥ـن:ندارد ٦ـن: سپاه‌را ۷ـب، م: آراسته
۸ـم: «هر» ندارد ۹ـب، ن: نهاده ۱۰ـب، م، ن: محاربه ومجادله
۱۱ـ ب ، م:گاهی از ۱۲ـن: «نیز» ندارد ۱۳ـن: تاخته ایشان‌را
۱٤ ـ ن: «ایشان» ندارد ۱٥ـم، ن: مخالفین ۱٦ـ ب، م، ن: «و» ندارد
۱۷ـ م: آتش‌ماضی ۱۸ـ مز : چیقال ۱۹ـ ن: شکال ۲۰ـ ب، م،ن: شده

(مرادپاشا[۱] امیرالامرای بلادقراسان وسنجق بگی‌آنه دولی ووکیل پاشای[۲] دیاربکر باچند دیگر دیگر زنده[۳] اسیرگشتند)[٤] وچون تاریک شده‌بود، غازیان مخالفان را تعاقب نمودند.

چون[٥] خبر شکست روبیه به‌سمع عثمان‌پاشا رسید، غصهٔ آن علاوهٔ[٦] سایر امراض گشته درهمان شب قرار[۷] برفرار داده[۸] و محل مناجات روز سه‌شنبه پنجم شهر ذی‌قعدة‌الحرام[۹] سنهٔ مذکوره، ازچرنداب[۱۰] کوچ کرده روی به‌وادی هزیمت نهادند. محل صبح خبر کوچ ایشان به سمع شاهزادهٔ سکندرشان وامرای عالیمکان رسید به‌ایلغار هرچه تماستر از عقب مخالفان روان شدند ومحل[۱۱] عصری در شنب غازان‌بدیشان رسیده، آغاز محاربه نمودند وغازیان شیرشکار متواتر حمله‌های مردانه نموده، درهر حمله جمعی کثیر برخاك هلاك انداختند. امامقلیخان قاجار بافوجی‌از دلاوران[۱۲] از عقب دیوارهای [٥٩٣] باغات درآمده، بریک جانب‌ایشان حمله‌آورگردید و[۱۳] جنگهای مردانه نموده، سوازی یکصدوپنجاه نفر به‌قتل آورد.[۱٤]

چون مخالفان‌حالت عجز وانکساراز ناصیهٔ ادبار خود مشاهده نمودند، تمامی‌شتران[۱٥] باردار خود را در پیش داشته، غازیان به‌کسیب شتران مشغول شدند ومخالفان درهمانجا فرود آمده، عرابه‌ها را درحوالی خودنصب نمودند.القصه دراین‌مرتبه نیز[۱٦] شکست[۱۷] عظیم بدیشان راه یافته،سوازی پنج شش هزار شترباردار باغنایم‌بسیار بدست عساکر ظفر اثر[۱۸] افتادو شاهزادهٔ کامکارو[۱۹] امرای رفیعمقدار چنین‌گمان بردندکه عثمان را درشنب غازان توقفی‌خواهد بود[۲۰]، شب باشتاعل‌از شنب‌غازان‌گذشته درموضع ......[۲۱] نزول اجلال فرمودند ورای‌عالی بدین[۲۲]ـ قرار یافت‌که‌یکدوروز آنجا توقف نموده‌غازیان[۲۳]وستوران به‌قدر استراحتی‌نموده‌نوبت[۲٤] دیگر طرح جنگ اندازند وکار آن گروه بی‌عاقبت را به‌اتمام رسانند. اتفاقاً در آن شب امراض مهلکه‌بروجود خبیث عثمان[۲٥]مستولی‌گشته اثر اجابت ادعیهٔ‌مظلومان‌ظاهرو نمایان[۲٦]گردید ودر همان‌شب رحل اقامت به‌سرای‌آخرت انداخته، روح‌ناپاکش به‌درك‌الاسفل واصل‌گشت و[۲۷] مفهوم «سیعلموالذین ظلمواای منقلب ینقلبون[۲۸]» به‌وضوح پیوست‌ومنهیان عالم‌غیب مضمون

۱ـ ب، م: پاشارا ۲ـ ن: «پاشای» ندارد ۳ـ ب، م: از زمره اثرگشتند
٤ـ ن: بین‌الهلالین را ندارد ٥ـ م، ن: «چون» ندارد ٦ـ م: علی‌و: ن: علی‌وه
۷ـ ن: فراربرقرار ۸ـ م، ن: داد ۹ـ ن: «الحرام» ندارد ۱۰ـ ب، ن: چرنداب
۱۱ـ م: عصر. ن: عصر بدیشان رسیده ۱۲ـ ن: «از دلاوران» ندارد
۱۳ـ ن: «و» ندارد ۱٤ـ م، ن: آوردند ۱٥ـ ب، ن: شتر
۱٦ـ ن: «نیز» ندارد ۱۷ـ ب، ن: شکستی ۱۸ـ م، ن: افتاده. ن: مآثر افتاده
۱۹ـ ب، ن: با ۲۰ـ ب، ن: بودو ۲۱ـ در نسخه‌ها جاافتادگی دارد
۲۲ـ م، ن: برین ۲۳ـ ب، م: وصدوران وستوران. ن: «ستوران» ندارد
۲٤ـ ن: توبتی ۲٥ـ ن: عثمان‌پاشا ۲٦ـ ن: «ونمایان» ندارد ۲۷ـ ن: «و» ندارد
۲۸ـ سوزه ۲٦ آیه ۲۲۷

این ندا به گوش[1] هوش او رسانیدند «ان المنافقین فی الدرك الاسفل[2] من النار[3]». نظم[4]:

همیشه تا بود لیل ونهار وهفته و[5] ساعت همیشه تا بود گردون[6] وماه وتیر[7] و کیوانش

الٓهی[8] تا دم محشر خلاص از آتش دوزخ مگردان[9] و بگردان درمیان[10] نار سوزانش

نزدیکان ومقربان فوت[11] اورا از عسکر مخفی داشته، در محفه می گردانیدند ومحل طلوع صبح کوچ کرده، اکثر الاغان[12] وشتران که از سمربی قوتی لاغر وزبون شده بودند، انداخته به سرعت تمام روانه شدند وبسیاری از احمال واثقال[13] ایشان بواسطهٔ آنکه الاغ باری بلکه[14] سواری نداشتند در راه ماند[15].

چون خبر کوچ ایشان به وضوح پیوست، شاهزادهٔ کامکار وامرای نامدار به ایلغار ازعقب ایشان روان گشته، تاچپستر[16] وطسوج رفتند. چغال[17] بدسگال از خوف وهراس به ایلغار تمام بقیة[18] السیف عساکر هزیمت مآثر را پیش انداخته به سرعت[19] تمام متوجه بلاد روم شد (باز آمدنت نیست چورفتی رفتی)[20].

گفتار در محاربه میانهٔ[21] امرای شاملو و استاجلو در موضع سوسفید خراسان و وقایع آن زمان

دراین سال[22]، متواتر رسولان وملازمان ازجانب مرشدقلی خان استاجلو ـ که به سعی و اهتمام خود به حکومت مشهد مقدس معلی اقدام نموده استقلال تمام یافته ـ باتحف وهدایای لایقه به درگاه آمده، مجدداً یکجهتی وبندگی[23] خودرا برصفحهٔ ضمیر منیر مرتسم گردانیده، مشمول الطاف خسروانه گردید وبندگان اعلی ونواب شاهزادهٔ ظفر لوا از اعمال سابق او[24] اغماض عین فرموده به تشریفات وتفقدات اورا سرافراز نمودند[25]. ازاینجهت که دم از بندگی[26] نواب کامیاب اعلی زده بود، دوستی وموافقتی که فیمابین مشارالیه وعلیقلی خان شاملو مسلوك بود به مخالفت[27]

۱- ن: به گوش و ۲- ن: اسفل السافلین ۳- سوره ٤ آیه ١٤٥ ٤- ب، م، ن: ندارد
۵- م: «و» ندارد ٦- م: جز. ب. م: «و» ندارد ۷- م: تیر کیوانش. ن: مهر کیوانش
۸- ب: نظم ۹- م: نگردان. ن: بگردان ۱۰- ن: جان اواز. م: «درمیان» ندارد
۱۱- ن: مونث خود ۱۲- ن: اولاغان ۱۳- ن: انتقال ۱٤- ن: و
مرشدقلی خان باعلیقلی خان در حوالی ترشیز وشکست علیقلی خان
۱۵- ن: ندارد ۱٦- ب: جزو طبوح. م: خیسرو صوح. ن: به شبستر وطوج
۱۷- مز، ب، م: چقال ۱۸- ن: بابقیه ۱۹- ب، م، ن: «به سرعت تمام» ندارد
۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد ۲۱- ن: «میانه» ندارد ۲۲- ن: ایام. م: ندارد
۲۳- ن: بنده گی ۲٤- م: و ۲۵- م: نمود. ن: ندارد ۲٦- ب: بنده گی
۲۷- ب، م، ن: ومخالفت

[۵۹٤] .ونفاق مبدل گشته، کلفت و کدورت روز به‌روز درجهٔ تزاید وتضاعف[1] می‌یافت تا آنکه علیقلی‌خان بنابرآنکه میانهٔ سلطانعلی‌سلطان شاملو۔که حسب‌الامر نواب شاه عباس[2] وعلیقلی‌خان حاکم قاین[3] بود ۔ ومرشد قلیخان طریقهٔ مخالصت ومصادقت مستحکم بود، با مشارالیه همواره دم از هواخواهی واخلاص می‌زد، نسبت‌بدو[4] بی‌التفات[5] شده، حکم عزل[6] او به‌قاین فرستاد واو تمرد نموده تمکین‌حکم مذکور نکرد[7]. بنابراین نایرهٔ غضب علیقلی‌خان اشتعال تمام‌یافته، به احضار غازیان‌شاملو وعساکر نواب شاهی‌فرمان داده، از دارالسلطنهٔ هرات به‌عزم‌گرفتن‌سلطانعلی سلطان به قاین[8] آمد.

مجملی از تفصیل این واقعه آنکه ، قبل از آنکه علیقلی‌خان به قاین[9] رسد، سلطانعلی سلطان کتابات مصحوب مردم اعتمادی خود نزدمرشد قلیخان(فرستاده اورا از مقدمات مذکوره[10] وبیرون آمدن علیقلی‌خان از هرات خبردارگردانید[11] و استدعای[12] مدد و[13] همراهی ازملازمان او نمود. مرشدقلیخان‌چون‌واقف شد)[14] ازآنجاکه عالم‌غیرت ومردانگی او بود، لشگرخودرا[15] جمع کرده به‌مدد سلطانعلی‌خود[16] متوجه قاین شد.

بعد از وصول بدان ولایت، سلطانعلی خلیفه مراسم اطاعت و بندگی[17] و لوازم عجز و افکندگی[18] به تقدیم رسانیده به ملازمت[19] شاه‌کامیجش[20] کامیاب و خان عالیمآب[21] شتافته، خدمات پسندیده و پیشکش لایقه کشیده، چند روز برآن منوال[22] گذشت. چون بعضی از اهل فساد به‌عرض خان[23] باعدل وداد رسانیده بودند که سلطانعلی خلیفه انتظارلشگراستاجلووآمدن مرشد قلیخان‌می‌کشد[24]، خان به‌عرض اشرف رسانیده، درهمان‌موضع‌سلطانعلی خلیفه‌راگیرانیدند.

درخلال این‌احوال چون[25] خبرآمدن مرشد قلیخان[26](به‌علیقلی‌خان رسید، درملازمت اشرف از قایین بیرون آمده، مرشد قلیخان‌را)[27] استقبال نمود ودر موضع‌سوسفد از نواحی‌ترشیز۔ در روز چهارشنبه دوازدهم[28] شهر رجب‌المرجب[29] سنهٔ مذکوره تلاقی فریقین دست داده در

۱-ن: تضاعیف ۲- ن: عباس‌شاه م: ندارد ۳-مز،ب،م: قایین

٤- ن: به‌او ۵- ن: التفاتی ٦-ن: عدل‌به‌قاین م: عزل به‌قاین. ب: عزل او به قایین ۷- م: نکرد و ۸- مز: قایین ۹- م: قایین

۱۰- مز: مذکور ۱۱- م، ن: گردانیده ۱۲- ن: استدعا و ۱۳-ن: «و»ندارد

۱٤- م: بین‌الهلالین را ندارد ۱۵- مز ، م: «را» ندارد

۱٦-ب، ن: سلطان‌خود ۱۷-ب، ن: بنده‌گی ۱۸- ن: افکنده‌گی

۱۹-ب، م: وملازمت ۲۰-ن: «کامبجش» ندارد ۲۱- ن: عالتماب

۲۲-م: این‌منوال ۲۳-ب، ن: خاقان ۲٤- م: می‌کشند ۲۵- ب: چون آمدن حز. م، ن: چون آمدن ۲٦-ن: قلیخان را شنیده ۲۷- م، ن: بین‌الهلالین را ندارد ۲۸-ن: ۱۲ ۲۹- ن: «المرجب» را ندارد

میانهٔ امرای مذکور جنگ در پیوست و از جانبین به تصفیهٔ صفوف پرداخته، آتش قتال[1] وجدال به مرتبه‌ای کمال اشتعال یافته، چند مرتبه جماعت استاجلویان[2]، جماعت شاملویان را پیش انداخته تا پای علم شاهی و علیقلی‌خانی[3] دوانیده، باز از تیپ ایشان مردم زور آورده به جماعت استاجلو[4] تاختند و به هر حمله[5] از کشته پشته می‌ساختند. شعر[6]:

ز یکسو لشگر صاحب قرانی — عیان کردی[7] طریق جان ستانی
زپیکان خدنگ شیر آهنگ — زمین را داد از خون یلان رنگ
وزآنسو لشگر جرارخانی — نکردی کار غیر[8] تیغ رانی
زدی برفرق هر کس تیغ خونبار — دو تا گشتی زسر تا پا به یکبار

چون کار نزدیک بدان[9] انجامید که تیپ مرشد قلیخان از هم پاشیده مردمش راه فرار پیش گیرند[10]، نایرهٔ غیرت وحمیت وی به حرکت درآمده، شمشیر انتقام از نیام بیرون کشیده باصدو پنجاه نفر ازجوانان جنگجوی[11] رزم‌آزمای[12] به‌جانب نواب شاهی وعلیقلی‌خان جلوانداخته و[13] به‌یک حمله جمعیت آن گروه بی‌حمیت را که ثریا صفت جمع بوده، چون بنات‌النعش متفرق ساختند و[14] علیقلی‌خان چون حال [۵۹۵] براین منوال[15] مشاهده نمود، تاب[16] استقامت در برابر صولت او نیاورده روی به هزیمت نهاد و نواب شاهی، سالماً صحیحاً[17] غانماً بدست او درآمد[18] چون چشم مرشد قلیخان به‌نواب شاهی افتاد، فی‌الفور از اسب فرود آمده روی خود را به رکاب قمر مثالش مالیده لوازم دعا و ثنا بجای آورد وچون به‌این سعادت عظمی[19] مشرف شد، علیقلی‌خان را تعاقب ننموده ملاحظه کرد که مبادا آن در درج سلطنت و پادشاهی از یدقدرت اوبیرون رود وفوز[20] عجبی دانسته مردم وملازمان خودرا از قتل وغارت منع کرده[21] هرکس بعد ازآن بدست درآمدند[22] بجان[23] امان یافتند.

روز دیگر مرشد قلیخان، آن گوهر معدن خلافت وشهریاری ونیر اوج عظمت وبختیاری را برسم سلاطین اسکندر آیین برداشته، متوجه اشرف بلاد یعنی مشهد مقدسهٔ[24] معلی[25] مزکی شد. چون به‌حوالی آن بلدهٔ فردوس آیین رسیدند، شهر وبازار را آیین بسته، تمامی سادات و نقبا[26] و

۱- م: اقبال ۲- ن: استاجلو ۳- ب، م: خان ۴- ب، م: استا
۵- م: حمله‌را ۶- ن: بیت. م: ندارد ۷- ن: کرده ۸- ن: غیر از
۹- ب، م: بدان‌شد. ن: برآن‌شد ۱۰- م، ن: گرفتند ۱۱- مز، م، ن: جنگجو
۱۲- ب، م، ن: آزما ۱۳- ب، م، ن: «و» ندارد ۱۴- ن: «و» ندارد
۱۵- ب، م، ن: بدینمنوال ۱۶- ب: تا. م: ندارد ۱۷- ن: غانماً صحیحاً
۱۸- ن: درآورد ۱۹- م: عظما ۲۰- ب، ن: فور ۲۱- ن: نکرده کرد
۲۲- ن: آمد ۲۳- م: بخان امان رفتند ۲۴- ن: مقدس
۲۵- ب، م، ن: «معلی» ندارد ۲۶- ن: «ونقبا» ندارد

خدام رفیع مقام وارباب واهالی ومتوطنان ومقیمان آن عتبهٔ عرش نشان به‌استقبال بیرون شتافته از جمال خورشید مثال‌آن آفتاب سپهرحسن وجلال دیدهٔ بصیرت روشن‌گردانیدند ودر ضمن‌دعا گوییها[۱] مضامین این ابیات به‌مسامع عزوجلال شاه کامکار رسانیدند. نظم[۲]:

الا ای فلک قدر گردون مقام — حریم درت کعبهٔ خاص و عام
تویی[۳] ای فلک‌قدرخورشیدرای — که مهر فلک بوسدت خاك پای
چو خورشید تابان ز قصر بلند — حصار[۴] سپهرت بریز کمند
به شاه خراسان ترا التجاست — میسر زلطف حقت[۵] مدعاست
الٓهی که تا در فلک آسمان — بجان بنده‌ات رستم داستان
زشاه خراسان حمایت تراست — حمایت ز شاه ولایت تراست
تو خورشید فیضی‌ولطف توعام — الٓهی بود سایه‌ات مستدام
بتو تخت و دولت مباهی بود — معین تو لطف الٓهی بود)[۶]

شاهجمجاه، در اواخر شهر رجب‌المرجب[۷] سنهٔ مذکوره (در مشهد مقدسه[۸] برسریر تخت‌سلطنت نشسته)[۹] مشهد مقدس معلی را دارالسلطنه ساختند.منشیان عطارد بیان احکام‌به‌ولایات[۱۰] خراسان نوشته، محل به‌محل‌امرا تعیین فرمودند وحکم استمالت جهت علیقلی‌خان به‌هرات فرستاده، خلاع فاخره[۱۱] ارسال داشتند وهرات را به‌دستور بدو عنایت فرمودند.

ذکر بعضی ازوقایع متنوعه و تتمهٔ[۱۲] حالات مردم دارالسلطنه[۱۳]

چون‌عثمان‌پاشا- در ایامی که داخل دارالسلطنهٔ تبریز شد ترتیب قلعهٔ بهتر ومناسبتر از دولتخانهٔ مبارکه که به‌صاحباباد اشتهار دارد ندید چه از جهت وسعت وسایرخصوصیت- از ابتدای‌غرهٔ شهر شوال لغایت[۱۴] که مدت سی‌روز بوده[۱۵] باشد، هرصباح تاشب از چرنداب‌بالشگر به‌صاحباباد آمده سرکاری کارکنان نموده شب به‌اردوی خودمراجعت نمود. آنقدر مصالح از سنگ مزارات سرخاب‌وغیرذلک و[۱۶] عمله‌و کارکنان[۱۷] ایشان به‌جهت‌ترتیب حصارجمع‌آوردند[۱۸] که عقل ازآن حیران بماند.

۱- ن: «گویی‌ها مضامین» ندارد ۲- ن : بیت. م: ندارد
۳- ب: تویی آن. م : «تویی» ندارد ۴- ب، م: حصاری ۵- ب: حق‌او.م: حق از. ن: شه‌از
۶- ن: بین‌الهلالین را‌ندارد ۷-ن: «المرجب» ندارد
۸- ب: مقدس ۹- م،ن: داخل‌پرانتزراندارد ۱۰-ب، م: به‌ولایت
۱۱- مزه فاخر ۱۲- ب: «وتتمه» ندارد ۱۳- ن: دارالسلطنهٔ تبریز . م : عنوان خوانانیست
۱۴- ن: لغایت سلخ ۱۵- ب: بود
۱۶- مز، م: «و» ندارد ۱۷-ب: عمله کارکنان ۱۸- م:آورند

چون قلعه اتمام یافت ، عثمان [ملعون][1] قرب هفت‌هزارنفر از میانهٔ دویست‌هزار کس که باوی‌بودند جدا کرده، به‌سرداری‌جعفر پاشا اخته[2] در صاحبابادگذاشت [۵۹۶] که حفظ و[3]حراست آن نمایند ودرخور این جماعت[4] آزوقه وتوپ وتفنگ وضربزن وبادلیج‌وباروطو سایر مایحتاج گذاشته[5]،مهمات آنجا را قرار داده[6] خاطر ازآن ممر جمع نمود که روانهٔ قاپی‌وبلاد رومشود[7]، که ناگاه هادم لذات وقابض‌ارواح از دردرآمده، کار اورا ساخت وچنانچه سابقاً ذکر رفت چغال اغلی فوت او را مخفی داشته، در محفه اورا نگاه داشته روانه شدند.

چون شاهزادهٔ گیتی‌ستان و امرای عالیشان از تعاقب مخالفان باز گردیده در دزج[8] آناخاتون که متصل به کوچه‌باغات تبریز است نزول فرمودند، نواب اعلی‌واردوی‌همایون‌معلی که در نهند بودند از آنجا کوچ فرموده[9] به‌اردوی نواب جهانبانی ملحق گشتند ودر روز پنجشنبه چهاردهم شهرذی‌قعده به‌شهر داخل شده[10]، دولتخانهٔ مبارکه[11] در منازل مرحوم میراسدالله صدر شوشتری قرار یافت وخانه‌های خواجه مقصودبیک نوبری دیوانخانهٔ نواب‌خانه[12]عالی گشت وعلیقلی‌خان به‌دستور به‌منازل امیرخان که درکنار صاحباباد واقع است رفت وقورچی‌باشی به‌خانهٔ عریز[13]بیک کلانتر که [در محلهٔ مهادمهن[14]واقع است رفتند (وشاهرخ خلیفه به‌منازل قدیمی‌خود که] [15]در محلهٔ مهادمین‌مذکور واقع بود- رفت)[16]واسمعیل قلیخان به‌منازل کامران بیک قاضی[17]- که‌نواب صدارت‌پناه شمس‌الانامی‌درآن می‌نشست- نزول نمودواسلام‌پناه میر[18] ابوالولی انجو در منازل واقعه در سید[19] حمزه - که سابقاً می‌نشستند- نزول فرمودند و نواب صدارت‌پناه مذکور در سرخیابان به‌منزل میرعبدالحسین جهانشاهی فرمودند وجمیع امراوارکان دولت قاهره اکثر دراین‌محلات[20] که‌از قلعه دور بودمجتمع گشتند. اما این‌خانه‌ها ازحیزآبادانی افتاده، همین‌چار[21] دیواری مانده بود وبقیةالسیف مردم تبریز- که (به‌مواضع‌ومحال بعیده رفته بودند، بازگشته به‌منازل خود آمدند. اما شهر تبریز که)[22] رشک بلاد عالم‌بود، به مرتبه‌ای خراب شده بود که هیچ اثر آبادانی در آنجا نبود. بازارها را آتش زده بودندو[23] درختها را سر بریده بودند. بعد از چند روز که امرا ولشگریان در بلده جاگرفتند، نواب شاهزادگی[24] باامرای[25]

۱- سز : ناخواناست. ن: بی‌ایمان ملعون ۲- ب، ن: «اخته» ندارد
۳- ن: «و» ندارد ۴- م: به‌این جماعت ۵- ب، ن :گذاشته‌و
۶- ن: کرده ۷- ب، ن:شد ۸- ن:دزج اماخاتون ب، م: آقاخواتون
۹-ن: کرده ۱۰-م، ن: شده و ۱۱-م، ن: که‌در ۱۲- م، ن: «خانه» ندارد
۱۳- م، ن: غزا ۱۴-ن: مهن مذکور واقع بود رفت ۱۵-م: داخل قلاب را ندارد
۱۶- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۱۷-ب، م، ن: غازی ۱۸-ن:«میر» ندارد
۱۹- م؛ ن: دررسید. سز:ندارد ۲۰- ب: محالات ۲۱- م: چاره
۲۲-م، ن: بین‌الهلالین راندارد ۲۳-ن: «و» ندارد ۲۴- ن: باسراه
۲۵- ن : باسرا

عظام سوار شده به جانب قلعه رفتند که جای سیبه تعیین فرمایند و اطراف و جوانب قلعه رابر اسرا[1] واویماقات قسمت نموده، اسرا شروع در سیبه وحواله نمودند ونقب بران (چالاك به‌نقب زدن)[2] مأمور فرموده، از دو جانقب بریدند[3]؛ یکی از میان مدرسهٔ حسن پادشاه[4] که سیبهٔ علیقلی‌خان بود ونقبی[5] دیگر از سیبهٔ قورچی‌باشی که در سرپل ویچویه بود و احکام[6] مطاعه به‌احضار پیاده وتفنگچی محال آذربایجان فرستاده، درعرض یکماه بیست‌هزار پیاده و[7]تفنگچی درتبریز جمع گشته، درسیبه ها ونقبها کار می کردندو جوالها بردور قلعه ترتیب داده، تفنگچیان را بربالای‌آن قرار دادند چنانچه تردد رومیه در میان قلعه از بیم تفنگ مشکل بود وقراربرتوپ داده، مقررگشت که دو توپ بزرگ توپچیان ریخته شروع درانداختن دیوارهای[8] حصار قلعه شود. مقدار چهارهزارمن [۵۹۷] مس‌رقم کرده از ترك وتاجیك وشهری بازیافت کرده توپها در اندك زمانی ساسان یافت وشب و روز نواب شاهزادگی[9] درتسخیر قلعه سعی واهتمام تمام می‌فرمودند و رومیهٔ شومیه دست از جان شسته، هرچند روز از جانبی‌بیرون می‌آمدندو[10] بااهل سیبه جنگ نموده معاودت می کردند.

شاهرخ خلیفهٔ مهردار ذوالقدر، در عرض هفت هشت‌روز سیبهٔ خود راآنچنان پیش برد که تا پای شیر حاجی قلعه پنجاه[11] قدم بیش نمانده بود و چون رومیان مشاهدهٔ این[12] حال نمودند ، دانستند که اگر دوسه[13] روز به‌این[14] طریق گذرد ، از سیبهٔ او رخنه در دیوار قلعه می‌شود و از این رهگذر کمال تزلزل درمیان ایشان افتاده بود.

اتفاقاً رومیان فرصت یافته، درمحل پیشین روز چهارشنبه بیست وهفتم[15] ماه مذکور- که اکثر مردم جهت چیزی خوردن از سیبه متفرق شده بودند و سوای اقوام شاهرخ‌خان و بعضی‌از متعینان[16]طایفهٔ ذوالقدر کسی‌چنان بااو نمانده بود - دویست‌وشصت‌نفر برسر اوریخته به یکبار سردم اورا به‌تفنگ‌گرفته، هر کس ازسیبه‌متفرق گشت‌و[17] از بالای‌قلعه به‌تفنگ می‌زدند. شاهرخ‌خان وجمعی که بااوبودند، درمیان[18] خانه‌ای که‌وی در آنجا نشسته بود، به‌یکبار واقف شدند که‌رومیان درخانه[19] گرفته‌اند. مشارالیه و فرزندان وبرادرزادهٔ او واقوام دست به شمشیر کرده بیرون دویدند وجنگهای مردانه کرده، ابوالقاسم سلطان ولد شاهرخ خلیفه وخلیل‌سلطان

۱- باسرا ۲- ن : بین‌الهلالین را ندارد ۳- ن: بردند
۴- ب، ن: پاشا ۵- ب، ن : نقب ۶- ب، م، ن : باحکام
۷- ن : «و» ندارد ۸- م: دیوارپزی ۹- م: شاهزاده‌گی
۱۰-ب، ن: «و» ندارد ۱۱-ن: «پنجاه‌قدم» ندارد ۱۲- ن: «این» ندارد.م: واین
۱۳-ن: «سه»ندارد ۱۴- ن: بدینطریق ۱۵-ن: ۲۷
۱۶- ن: «متعینان» ندارد ۱۷- مز ، ب، م «و» ندارد ۱۸-م، ن: «میان» ندارد
۱۹- ن: خانه‌را

برادرزاده‌اش و پیری‌بیک شاملوایشک آقاسی‌باشی[1] نواب شاهزادگی[2] و طیب[3] خلیفهٔ علمدار ذوالقدر ومحمود بیک سفراغلی ذوالقدربا بیست نفردیگر از مردم معتبر کشته گردیده[4]، شاهرخ خان را زنده‌اسیر کرده‌به‌قلعه بردند وچون اهل قلعه را این نوع[5] فتحی دست داد[6]، در لوازم قلعه‌داری بیشتر اهتمام فرموده، مجدداً ساعی گشتند واطراف و جوانب قلعه را مستحکم گردانیدند و مدت دو ماه‌ونیم تااول شهر صفر میانهٔ امرا وقلعه‌داران شبانروزی[7] مقاتله[8] ومجادله بود ومکرراً نقب را به‌شیرحاجی[9] رسانیدندوفایده نکرد و[10] رومیهٔ‌شومیه‌واقف گشته‌تمکین ندادند. نواب‌شاهزادگی[11] وعلیقلی[12] خان زر[13] بیشتری صرف این قضیه نمودند.

حادثهٔ پیشامد قلی سلطان افشارقورچی باشی وفرار وی[14] به قلعهٔ رومیان از روی اضطرار[15] ونادانی[16]

چون مهمات ممالک ومدار در خانه بر[17] علیقلی‌خان قیچ‌اغلی استاجلو قرار یافته بودو قلی‌سلطان قورچی‌باشی افشارکه بعد از قتل‌میرزا سلمان مدار علیه[18] درخانه شده بود، ازاین معنی دماغ خشک و متشکی[19] بود واگرچه[20] یکچندی مقرر[21] بودکه رتق وفتق مهمات به صلاح یکدیگر داده پدر فرزند باشند، التیام ایشان باهم امری مشکل‌می‌نمود وبایکدیگر در مقام نفاق‌بودند وهمیشه‌آزرده‌خاطر. قورچی[22] باشی اکثر ایام به‌طرح‌گذاشته پهلوخالی‌می‌کرد و[23] علیقلی‌خان این معنی‌را خاطرنشان نواب عالی کرده بودکه مشارالیه باامرای‌ترکمان‌وتکلو که[24] فی‌الحقیقه متصدی[25] مخالفت‌اند[26]، زبان‌یکی‌دارد وپیوسته نوشتجات ایشان‌بهم‌می‌آید[27] خاطر نواب عالی انحراف تمام از وی‌پیدا کرده بود[28] ودرخفیه[29] [۵۹۸] کس به‌طهماسب‌قلی بیک ولد امیراصلان سلطان ارشلوی افشار فرستاده اوراطلب کرده بودندکه وی را در روی قورچی‌باشی کشیده اورا ضایع سازند.

۱-م، ن: «باشی» ندارد ۲-ب، ن: شاهزاده‌گی ۳-م، ن: طیب‌علی

۴- ب، م، ن: گردید ۵- ن: «نوع» ندارد ۶- ب، ن، م: داده

۷- ب: شبانه‌روزی. ن: ندارد ۸- م: مقابله ۹- م: جاجی

۱۰- مز، ب، م: «و» ندارد ۱۱-ب، م: شاهزاده‌گی ۱۲- ن: «وعلیقلی‌خان ندارد

۱۳- ب، م: از. ن: زرواوقات ۱۴-ن: «وی» ندارد ۱۵- ب، ن: اضطراب

۱۶- م: عنوان خوانا نیست ۱۷-ب، ن: «بر» ندارد.م به ۱۸- ب، ن: الیه

۱۹-ن: ندارد ۲۰- ب، ن: «چه» ندارد ۲۱- ب، م: مقرب. ن: مقرب و

۲۲- ب: قوچی ۲۳- م، ن: «و» ندارد ۲۴- ب، ن: «که» ندارد

۲۵- ن: در مخالفت‌اند و زبان باروميان یکی دارد ۲۶- ب، م: مخالفتندو

۲۷- مز، م: می‌آمد ۲۸- م، ن: «بود» ندارد ۲۹- م: حقه

طهماسب‌قلی‌بیک نیز باسیصدچهارصد نفر از افشاران‌در شهر محرم‌الحرام‌سنهٔ مذکوره به‌دارالسلطنه داخل شده، در مقام تضییع قورچی‌باشی بودند تا آنکه آمدن[۱] امرای ترکمان و تکلو از عراق به‌آذربایجان نزدیک شد. علیقلی‌خان به‌گمان وتوهم آنکه[۲] مبادا دفع وی دیگر فرصت نشود و[۳] مشارالیه به[۴] آن جماعت ملحق‌گردد ، دست بردی نماید، بانواب شاهزادگی[۵] گرفتن وی را درمیان نهاد و[۶]فی‌الفور این اراده به‌عمل آمده، آخر روزجمعه بیست‌وششم شهر[۷] محرم‌الحرام سنهٔ مذکوره، طهماسب‌قلی‌سلطان‌ارشلو وجمعی[۸] از مقربان شاهزادهٔ سکندرشان‌به درون خانهٔ او ریخته، جبارقلی‌بیک برادرزادهٔ وی چون از مقدمه آگاه بود، اینقدر فرصت یافت که از دری[۹]دیگر که[۱۰] براه سنجاران‌می‌رفت خودرا رسانیده یکدو جلو در آن[۱۱]در ایستاده بود خود را به‌اسبان رسانیده به‌جانب درب سنجاران وسیبهٔ‌خود رسانیده[۱۲] رومیان را از آمدن خود خبردار گردانیده دفعةً خود را به‌پای حصار انداختند. رومیان ایشان را بالاکشیده به درون حصار بردند واین معامله علاوهٔ‌گرفتن شاهرخ خلیفه‌گشته باعث قوت رومیان شد.

چون طهماسب قلی‌سلطان و مقربان شاهزاده عالیشان به‌خانهٔ قورچی‌باشی [ریختند]، تمامی اموال و اسباب وجهات خانهٔ او را[۱۳] تالان‌کرده خانه اورا باخاك یکسان‌کرده، عورات ایشان را [عریان][۱۴]کرده در خانه نشانیدند ومردم و لشگر اورا بدست درآورده، تمامی را مستأصل و پریشان ومتفرق‌گردانیدند.

گفتار در آمدن امرای تکلو و ترکمان به حوالی اردوی همایون[۱۵] و یاغی شدن ایشان

چون بعد از قضیهٔ امیرخان‌که محمدخان موسیلو از فهوسفنج معاودت‌کرده به عراق آمد، صلاح درآن دیدکه به‌جانب همدان وکردستان[۱۶] نزد سولاغ[۱۷] وولی‌خان تکلو رفته، با ایشان قرعهٔ مشاورت[۱۸] احوال خود درمیان اندازد[۱۹].چون به درجزین[۲۰] رسید، چندمدت درآنجا بسربرد[۲۱]وازآنجا به همدان رفته، هرچندپروانجات‌استمالات[۲۲] مصحوب ملازمان‌وفرستاده‌های[۲۳]

۱- ن: «آمدن» ندارد ۲- ن: اینکه ۳- ب: «و» ندارد ۴- مز، ب،م: با
۵- ب، م : شاهزاده‌گی ۶-ن: «و» ندارد ۷- ب، ن، م: «شهر» ندارد
۸- ب، ن، م: بعضی ۹-ب، م، ن: در ۱۰- ن: «که» ندارد
۱۱- ب، م، ن: آن آستانه بود ۱۲-ن: رفته ۱۳-ب، م، ن: «اورا» ندارد
۱۴- مز: عوریان ۱۵- ب: معلی. ن: همایون‌گیتی‌ستان. م: عنوان ناخواناست
۱۶- ب: کرداستان ۱۷- مز، ب، م: سولاخ ۱۸- ب، ن: مشورت
۱۹- ب، ن: اندازد و ۲۰- م: «بدرجزین» ندارد ۲۱- م : برده
۲۲- ب، ن: استمالت ۲۳- مز : فرستادها

او می‌رفت ، بدان اعتماد[1] نمی‌کرد تا آنکه از آنجا به‌قم آمده ، اراده نمود که قم را بدست در[2] آورد. حصارقم‌را برروی او بسته ازآنجا به‌کاشان رفت ودراین مرتبه مهم مردم آنجا رابه‌واجبی ساخت‌تا آنکه دراین وقت است‌خان تواچی‌باشی ذوالقدر حاکم فارس با لشگر فارس که در [سنهٔ] پیچپین[3] ئیل[4]به[5] نواب شاهزادگی[6] [وعده] داده که ـ چهار هزار[7] سوار به یساق آذربایجان حاضر سازند[8] و یکسال از وعدهٔ معهوده[9] منقضی شده بود ـ با دویست سیصدنفر[10] از ملازمان خود به کاشان رسیده بود محمدخان که او را ملاقات نموده با اوگفتگو[10] کرده که مهیای[11] رفتن می‌باید شدکه به‌اتفاق روانهٔ درگاه معلی گردیم.

محمدخان مضطرب[12] شده چاره درتوقف ندیده[13]، یکدوروز[14] به لطاف‌الحیل [۹۹۵] گذرانید[15].آخر به‌رفاقت مشارالیه از دارالایمان کاشان‌بیرون آمد[16] وچون به‌قم رسید، است‌خان را بازی داد وبااوهم عهدگشت[17] وبه اتفاق روانهٔ قزوین و سلطانیه‌گشتند وچند روزی بواسطهٔ جمعیت لشگرتوقف نمودند وکتابات به‌امرای ترکمان‌وتکلو نوشته‌کس از عقب مسیب‌خان واقوام‌به ری[18] فرستاد و[19]ولیخان ولد حسین[20] سلطان سولاغ[21] را ازهمدان وکردستان طلب کرده در سلطانیه میانهٔ این امرا با جمیع لشگر ترکمان و تکلوکه در عراق[22] مانده بودند به‌یکدیگر ملحق‌گشته قرب[23] ده دوازده هزارکس خوب مجتمع‌گشتند ومافی‌الضمیر ایشان[24] [اینکه] انتقام‌قضیهٔ امیرخان‌کشیده[25]، شاهزادهٔ طفرلوا سلطان حمزه‌میرزا[26] از دست معاندان بیرون‌آورده، دفع‌علیقلی‌خان فیج‌اغلی استاجلوو اسمعیل‌قلیخان شاملونمایند وهمگنان همداستان شده از روی استیلای تمام خود رابه حوالی دارالسلطنه رسانیدند.

چون‌زمستان صعب[27]وشدت سرما وبرودت هوا به‌اعلی درجه بود واردوی[28]سنگین‌بود، هرروز یکدو فرسخ راه بیشتر طی نمی‌توانستند نمودتاآنکه خود را به‌فهوسفنج که دریک فرسخی دارالسلطنه واقع است رسانیدند و درآنجا از روی قدرت وتسلط نشستند[29]که تا معاملهٔ خودرا مشخص‌سازند.

۱ـ ب، م، ن: اعتبار ۲ـ م، ن: «در» ندارد ۳ـ ب: پیچن. ن:پیچچی

۴ـ ب: ایل ۵ـ ن: «به» ندارد ۶ـ ب، م : شاهزاده‌گی

۷ـ ن: «سوار» ندارد ۸ـ م، ن: شوند ۹ـ ن: معهود

۱۰ـ ن :گفت‌وگو ۱۱ـ ن : برفتن‌مهیا.ب‌ـ مهیای رفتن ۱۲ـن: مضطر

۱۳ـ ن: ندید ۱۴ـب:رو ۱۵ـ ب، ن:گذرانیده ۱۶ـ ب، ن:آمده

۱۷ـ م، ن: عهد شکست ۱۸ـب، م : بوی. ن : وی ۱۹ـ ن: «و» ندارد

۲۰ـم، ن: حسین‌خان ۲۱ـن: وسولاخ‌را. م،ز، ب،م:سولاخ ۲۲ـم، ن: خرقان

۲۳ـن: قریب ۲۴ـب، م، ن «که» ندارد ۲۵ـن:کشته ۲۶ـب، م: میرزارا

۲۷ـ ن: صعب‌شده ۲۸ـن: اردو ۲۹ـ ب، م:گشتند . ن: نشستند تا

چون از وقتی که خبر استیلاو[1] غلبه و[2] آمدن امرای عالیشان به سلطانیه و زنجان رسید، امرای در خانه مقدسهم علیقلی‌خان فیج[3] اغلی استاجلو به‌دغدغه افتاده، بعضی مقدمات خاطرنشان نواب شاهزادهٔ سکندرشان نمود. شاهزادهٔ عالی‌نهمت، عداوت ودفع آن جماعت را قدوهٔ همت خودگردانیده، در آن وادی راسخ‌شد، یکمرتبه حکم عالی واحکام مطاعهٔ همایون‌به است‌خان[4] ذوالقدر بگلربیگی[5] که رفیق وهم عهد امرای تکلووترکمان[6] بود نوشته، مصحوب کورحبیب‌بیک ولد مرتضی چرکس که دریوزه‌ای ذوالقدری[7] می‌بود فرستادند. مشارالیه چون در حوالی زنجان بدیشان می‌رسد، بعد از اطلاع برحقیقت اوضاع، بعضی احکام نهانی که به مهدیقلی[8] بیک ولد شادی‌بیک ذوالقدر که‌درآن اوان وکیل‌شیراز بود قلمی‌شده بود[به‌اوداد] که هرگاه قصد است‌خان‌نماید، حکومت شیراز وخانی‌بدو متعلق[9] باشد[و]است‌خان به‌استصواب محمد خان وی را به‌قتل رسانید. دیگر احکام مطاعه به‌اسم ولیخان تکلو حاکم همدان شرف صدور یافت مضمون آنکه: آن ایالت پناه میرسرحداست، وما[10] آن حدود را به‌عهدهٔ حفظ و حراست او نموده‌ایم‌ودراین‌محل که فیمابین[11] نواب همایون‌ما وروميان منازعه است،آن سرحد راگذاشته بی‌طلب وفرمان‌همایون [برخاسته]آمده[12] ازصوفیگری‌دوراست، در روزکه برمضمون حراست آن حکم قضا نفاذ شرف اطلاع حاصل نماید، از روی امیدواری[13] متوجه الکای خود گشته، به حفظ و دیار قیام نماید که من‌بعد به هر[14] چه حکم همایون صادرگردد عمل‌نماید.

و در خلال این حال[15]، جمعی از ریش‌سفیدان و صوفیان طوایف و اویماقات در مجلس بهشت آیین شاه فلک تمکین جمع نموده، بعد از ذکر و ذاکری که[16] میانهٔ صوفیه معمول و مذکوراست[۵۰۹]، شاه‌کامیاب بدیشان خطاب فرمود که هرکه خلاف اراده و[17] سخن‌مرشد نماید تنبیه او چیست. آن جماعت چون یافتند که غرض از آن مخالفت ولی‌خان تکلو است که به‌خلاف حکم متوجه درگاه شد[18]، صوفیان برزبان آوردندکه‌گوشت بدن اورا خام‌خواهیم خوردکه خلاف اراده ورضای مرشد نموده وبراین‌نیت‌الله الله کشیده، مشخص[19] شدکه‌آن امرارا باری در درگاه عالمپناه[20] نخواهد بود و این اخبار ایشان را از داخل شدن به‌درخانه متقاعد ساخت ودر همان منزل‌قرارگرفتند. چون دولتخانهٔ مبارک که در خانه های[21] مرحومی میر اسدالله

۱- ن: «و» ندارد ۲- م: «و» ندارد ۳-ن: فیجلو
۴- م،ن: «خان» ندارد ۵- ن: بیگلربیگی ۶- م: ترکمان
۷- ب، م،ن : ذوالقدر ۸- م، ن: مشهدقلی ۹- م: متتعن
۱۰- ب: تا. ن: ندارد ۱۱- نسخه ها: خواسته ۱۲- م: «آمده» ندارد
۱۳- ن: امیدواری تمام ۱۴- ن: هر ۱۵-م،ن: احوال
۱۶-ب، ن: که در ۱۷-ن: «و» ندارد ۱۸ -م، ن: شده
۱۹- ن: متحقق ۲۰- ن: معلی ۲۱-ن: خانهٔ

صدر سابق بود- چنانچه سابقاً ذکر رفت- شبها اسرا با جمعهم، علیقلی‌خان استاجلو ومحمدی‌خان تخماق استاجلو واسمعیل‌قلی‌خان شاملو وامام‌قلی‌خان قاجار بگلربیکی[1] قراباغ، اتاقها در باغچهٔ آن خانه زده، شبها به‌مراسم کشیک[2] قیام می‌نمودند و دست از سیبه‌وگرفتن قلعه باز داشتند و بخود درماندند.

چند روز براین منوال‌چون گذشت، به خاطر علیقلی‌خان رسید که نواب کامیاب ونواب[3] شاهزادهٔ مستطاب را باسایر شاهزاده‌ها برداشته به خانهٔ امیرخان که حصارو باره داشت و خود درآن ساکن بود برد[4]. روز چهارشنبه غرهٔ شهر صفر (مقرون بالفتح والظفر)[5] شاه کامیاب را سوار کرده، نواب شاهزادگی پیاده درجلو روانه‌آن‌خانهٔ گشتند ومقصد اصلی اسرا آن بود که درییوقت اندیشهٔ شاه وشاهزاده‌ها[6]، ابوطالب میرزا و طهماسب میرزا کرده، شاهزاده سلطان حمزه میرزا را[7] برتخت سلطنت[8] نشانند که امرای آن طرف را دیگر امیدی نماند. هرچند که اسرا سعی فرمودند، شاهزادهٔ (به‌ادب وحیا، سلطان‌حمزه میرزا)[9] قبول این‌معنی‌به هیچوجه ننموده و[10] منع اسرا فرموده.آنگاه امراعرضه ها نوشته هر کدام مصحوب کس خود فرستادند،درجهٔ قبول نیافت. بانصروره امرایی[11] که از عراق آمده بودند، روز جمعه هفدهم[12] شهر صفر سنهٔ مذکوره در قریه فهوسفنج و بارنج رحل‌اقامت انداختند و درعین شدت سرما و برودت که قمر[13] در اواخر جدی بود بسر می‌بردند. راهها ازآمد شد مردم مسدود شد و هر کس که ازلشگریان شهری[14] شتران از پی آزوقه[15] و نقل اجناس ماکوله[16] فرستاده بودند بالتمام گرفتند وبنیاد مخالفت کردند، تاآنکه ازاین جانب، امرای عمده سوار شده، برسرخیابان دارالسلطنه آمده، کس نزد امرای عمده فرستاده،از آنجانب نیزمثل‌محمدخان ودیگر امرای عالیشان سوار شده یکدیگر را ملاقات نمودند و از صحبت ایشان چون[17] بوی وفاق نمی‌وزید و از هر جانب مطالب مشکله اظهار می‌کردند ومحل اعتماد یکدیگر نبودند، به مواعید وارادهٔ محال حواله می‌فرمودند.

امرای درخانه شاهی‌چون به‌شهر آمدند[18] وعرض حکایات درمجلس بهشت آیین‌نواب شاهزادگی[19] وخان عالیشان علیقلی‌خان‌نمودند، ازآن مقوله هیچ درجهٔ‌قبول‌نیافت‌و روز دیگرش ادهم‌خان‌ترکمان چون محل‌اعتماد علیقلی‌خان بود، داو[20] طلبیده‌گفت که مرا رخصت دهید[21]

۱- ب، ن: بیکلربیکی ۲- ن: کیشیک ۳-ن:«ونواب» ندارد ۴-ب: بردو

۵- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۶- ب، م، ن: شاهزادها ۷- مز، م:«را» ندارد

۸-ن: «سلطنت» ندارد ۹- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۱۰-ن: «و» ندارد

۱۱- ب، ن: امرا ۱۲- ب، مز: نهفتدهم ۱۳- ب، م، ن: «قمر» ندارد

۱۴- ن: وشهری ۱۵ ب، م، ن: آذوقه ۱۶- ب: ماًلوله

۱۷- ن: وچون ۱۸- م، ن: درآمدند ۱۹- ب، م، ن: شاهزاده‌گی

۲۰- ب، م، ن: اورا ۲۱-م، ن: کنند

که نزد امرای ترکمان رفته نوعی کنم[1] که ترکمانان [۱۰۹] بدین‌جانب میل نمایند ودر میانهٔ امرا صحبتی بهم رسانم. علیقلی‌خان به‌طوع ورضا اورا رخصت داده مشارالیه به‌میانهٔ ایشان رفت هرچند از اینجانب[2] حرف زد ودرخفیه نیز صحبتهابا محمدخان داشت، اثری برآن ظاهر نشد. چون دید که فایده ندارد او نیز سپر[3] انداخته تابع ایشان وهمداستان همگنان گشت.

چون این خبر به‌شهر رسید که ادهم‌خان ازایشان شد، عرق‌حمیت[4] اویماقیت به‌حرکت[5] آمده، هرکس از بقیهٔ ترکمانان که قورچی وملازم بودند، بالتمام به‌اردوی ایشان ملحق گشتند ودرخلال این احوال شبی از شبها، شاهقلی سلطان پیادهٔ ترکمان که مربای تربیت شاهزادهٔ گیتی ستان بود ویا امرای شاملو خصوصاً اسمعیل قلیخان ربط[6] وجهت تمام داشت، بواسطهٔ آنکه نواب شاهزاده در آن‌روز به‌تمامی[7] امرا از جیقهٔ مرصع وکمر خنجر وشمشیر مرصع وخلعت وچیزها عنایت فرمود، به وی نسبت به دیگران چیز[8] زبونی داده بودند، مشارالیه آنرا وسیله ساخته، فرار نموده[9] و در شب سه‌شنبه بیست‌ویکم‌شهرصفر سنهٔ مذکوره، چون بادو نفر غلام شاهزاده طهماسب میرزا و دده‌اش[10] کیخسروگرجی که از غلامان قدیمی شاه جنت مکانی بود به‌اتفاق پاکیزه امام‌قلی‌ترکمان که ازیکجهتان وایشک[11] آقاسیان‌نزدیک سلطان صاحبقران بود، آنهارا به‌مواعید کاذبه‌گول‌زده که‌میرزا رابه[12] میانهٔ‌ترکمانان‌برده‌پادشاه می‌کنم. غلامان‌وعده دادند[13] که‌شماشب به‌پایین[14] برجی که به‌جانب حمام‌است‌آمده مامیرزا را درمیان‌جوالی‌نهاده‌باریسمان[15] به‌پایین می‌دهیم وخود نیز ازدرقلعه خود را به‌شما می‌رسانیم.

از اتفاقات حسنه، در اول‌شب مذکور مقدمهٔ مسطور را به عمل آورده، ازعانم آورده، بی‌پروایی و بی‌حزمی[16] علیقلی‌خان، کسی متوجه احوال شاهزادها نمی‌شد و[17] در اول شب این مقدمه به ظهورپیوست. درهمان شب شاهقلی‌سلطان پیاده وامام‌قلی‌پاکیزه، شاهزاده را برداشته از راه‌سرخاب به‌اردوی امرا آوردند وتا اوتاق[18] محمدخان جایی[19] درنگ نفرمودند.

محمدخان و امرا از این واقعه خوشحال شدند[20]. صباح تمامی‌امرا اجتماع فرموده شاهزاده را دراوتاق[21] برکرسی نشانده پابوس کردند وتهنیت یکدیگر فرمودند. ادهم‌خان‌چون این‌وضع

۱- ب، م، ن: کنند ۲- م: به‌اینجانب. ن: برین جانب ۳- ب، م، ن: سر
٤- ب: جمعیت او یماقمت م: جمعیت و بماقبیه. ن: حمیت آن طایفه ٥- م، ن: درحرکت ٦- ب، م: ربت ۷- م: باتماسی ۸- مز، ب، م: چیزی
۹- ب، م: نمود نموده در شب ۱۰- مز: دده‌داش ۱۱- ن: ایشیک
۱۲- ن: «به» ندارد ۱۳- ب، م: داده‌اند. ن: داده ۱٤- ب، م، ن: بپای این
۱٥- م: با بریسمان. ن: بریسمان ۱٦- م: حرفی ۱۷- ب، ن: «و» ندارد
۱۸- ب، م: اتاق ۱۹- ب، م، ن: جای ۲۰- م: شد ۲۱- ب، م: اتاق

را مشاهده فرمود، پیغام به علیقلی خان داد که حفظ شاهزاده ها[1] چنین کرده اند[2]. قاصد ادهم خان که این خبر رسانید، نواب شاهزاده و امرای در خانه از بردن طهماسب میرزا واقف گشتند. چون امرای ترکمان و تکلو شاهزاده ای[3] در میانهٔ[4] خود دیدند، از آنچه در دل داشتند که معاملهٔ خود را به صلح و صلاح منجر سازند[5]، باز آمده سرکشی ایشان زیاده ازحد شد وازاین جانب اندك تزلزلی پیدا کرده، یکمرتبه اسلام پناه میرابوالولی[6] انجورا با علما وقضات وامرا فرستادند همچنان معامله[7] نامشخص ماندو مدعای اصلی آن جماعت اینکه علی قلی خان فیج اغلی که خونی امیرخان است در درخانه نباشد، او را میر سرحدی کرده بمادختر[8] بدهد وبستاندو به الکای خود هرجا که اختیار کند برود و[9] به عمل آوردن این مقدمه وقبول نزد شاهزادهٔ گیتی ستان محال بود، چه معاملات[10] باخان مشارالیه بود و[11] شاهزاده را[12] قدرت واختیاری درامور نبود وامرا، مثل محمدی[13] خان تخماق استاجلو [۲۰۶] واسمعیل قلی خان شاملو و امام قلی خان قاجار وامرای ذوالقدرهمه به واسطهٔ خاطر شاهزاده مطیع و فرمان بردار.

چون مردم به جان رسیدند و از هیچ طرف ابواب فتح برروی گرفتاران نمی گشود و معاملهٔ قلعهٔ تبریز وتسخیرآن خود[14] برطرف شد، وامرا به یکدیگرافتادندواگر احیاناً درباب استیصال آن لشکر[15] همگنان یکدل ویکجهت می بودند، آنقدر سپاهی ولشکری[16] در دارالسلطنه بود که[17] باایشان مقاومت کرده، بیست سی هزار پیادهٔ تبریزی (که هرگدام برابر ببری[18] بودند)[19] از راه رودخانه به اردوی آن جماعت رفته دماراز روزگار ایشان برآرندوبه یك طرفةالعین اردوی ایشان را تالان نمایند. چون مشیت ازلی به وقت دیگر متعلق گشته بود، عقده ها رخ می نمود[20]. شعر[21]:

زیر ایوان چرخ بوقلمون　　　کل امر بوقته مرهون[22]

سابقاً مذکور شد که ازجماعت ترکمان وتکلو ـ هرکه در دارالسلطنه[23] درملازمت شاهزاده بود، از قورچی ومقربان ویوزباشیان[24] ـ بالتمام[25] به اردوی امرای مذکوره[26] خودرا رسانیده، برادران امیرخان ـ اسمعیل سلطان وشاهقلی سلطان[27] که درقلعهٔ قهقه محبوس بودند ـ و[28] به التماس بعضی

۱ـ مز: شاهزاده ها. ن: شاهزاد　۲ـ ب، م: کرده اند که　۳ـ ن: شاهزاده را
۴ـ ن: میان　۵ـ ن: قرار دهند　۶ـ مز: ابوالی　۷ـ م، ن: «معامله» ندارد
۸ـ ن: دختری　۹ـ ن: «و» ندارد　۱۰ـ ن: مهمات　۱۱ـ م، ن: هر
۱۲ـ ن: «را» ندارد　۱۳ـ ن: محمدخان　۱۴ـ ن: «خود» ندارد
۱۵ـ ن: اشگرو　۱۶ـ ن: لشگری که　۱۷ـ م: و. ن: ندارد
۱۸ـ ب، م: سپری　۱۹ـ ن: بین الهلالین را ندارد　۲۰ـ م: ننمود
۲۱ـ ن: بیت. م: ندارد　۲۲ـ ب: «سرهون» محوشده است　۲۳ـ ن: دارالسلطنه و
۲۴ـ ن: یولاشیان　۲۵ـ ب، ن: «بالتمام» ندارد　۲۶ـ م، ن: مذکور
۲۷ـ م، ن: «سلطان» ندارد　۲۸ـ ب، ن: «و» ندارد

از امرا ایشان را از قلعه بیرون آورده، اراده آن بود که علی‌رغم[۱] منازعان تربیت ایشان[۲] کرده شاید مردم از آن‌جماعت روگردان شوند، اتفاقاً ایشان نیز فرارکرده خود را بدان امرا ملحق ساختند و جمعی دیگر ـ که[۳] از طوایف دیگر اویماقات بودند و[۴] منظور نظر شاهزادهٔ نامدار نبودند[۵] ـ مثل سلمان‌خان استاجلو و علی سلطان چیچکلو و ابراهیم‌بیک ایرلوو شاهوردی[۶] بیک سعدلو وطهماسب قلی‌بیک شاملو وغیرذلک، گریخته به‌میان مخالفان رفتند. باوجود آنکه ازاین طرف[۷] همگی بدان‌جماعت نویدها وتعهدات ومراسلات مترقب داشته[۸] واگرکسی آمدی[۹] یقیناً مراتب[۱۰] پیدا کردی، یک کس[۱۱] از آن‌جماعت روگردان‌نشد[۱۲]. تاآخرالامر، علیقلی‌خان چاره‌ای ندید وآن جماعت سررشته لشگری خودرا چون‌سد[۱۳] سلاسل‌درهم پیوسته، شاهزاده[۱۴] طهماسب میرزا را در میانهٔ‌خودنصب کرده به‌دغدغهٔ آنکه روزبه‌روز ترقی ایشان بیشتر شود[۱۵]، به‌خاطر آورد که نواب کامیاب اعلی‌شاه سلطانمحمد ونواب شاهزاده سلطان‌حمزه میرزا را سوارکرده بر سرایشان رود وآن‌جماعت را مغلوب ساخته صحبت رایکی سازد.

روزجمعه بیست‌وپنجم شهرصفر سنهٔ مذکوره مستعد مقابله ومقاتله شده، محل عصر[۱۶] به کوکبهٔ[۱۷] هرچه تمامتر سوار شده، امرا ومقربان سوارگشته[۱۸] عرابهای‌پرتوپ[۱۹] توپچیان پیش انداخته، از راه خیابان بیرون رفتند وبعضی قراولان از مردم طرفین برهم تاخته چند نفری از اطراف به‌تفنگ افتاده[۲۰]، چون شب درآمد[۲۱] وتاریک‌گشت‌و[۲۲] غوغا فرونشست ومیانجی‌شب نمود[۲۳]) [۲۴]شاه وشاهزاده وامرا چون لشگر شکسته جدا جدا[۲۵] به‌شهر[۲۶] تادو دانگ شب داخل شدند.

روز دیگرش، درمحلی که علیقلی‌خان‌در درخانه بود، بعضی‌ازمقربان وایشک[۲۷] آقاسیان را به‌خاطر رسیده[۲۸] که فتنه کنند[۲۹] شاید راست نشسته‌فرجی‌رخ‌نماید. دراین اثنا آوازبرمی‌آرد[۳۰]

۱- ب: علی‌رقم. ن: علی‌الرغم ۲- ب، م: «ایشان» ندارد
۳- م، ن: «که» ندارد ۴- ن: «و» ندارد ۵- ب: پیوندند
۶- ن: شاهویردی ۷- ب، م، ن: یکطرف ۸- مز، ب، م: «داشته» ندارد
۹- ن: «آمدی» ندارد ۱۰- ن: مرتب می‌کرد ۱۱- م: کسی
۱۲- ن: نمی‌شد ۱۳- ن: «سد» ندارد ۱۴- ب، ن: شاهزاده‌و
۱۵- ن: نشود ۱۶- ب، م، ن: عصری ۱۷- ب: کویه. ن: کومه
۱۸- م، ن: گردیدند ۱۹- ن: توپ را ۲۰- م: انداخته
۲۱- ب، م، ن: «و» ندارد ۲۲- مز: «و» ندارد ۲۳- م: نموده
۲۴- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۲۵- ب، م: «جدا» ندارد
۲۶- ب: یابشهر. م: «به شهرتادو» خوانانیست ۲۷- ن: ایشیک
۲۸- ب، م، ن: رسید ۲۹- م: کند. ن: سرکنند ۳۰- م، ن: می‌آورد

که شاهی سیون شده که علیقلی‌خان را بکشند. مردم هجوم آورده به‌گمان آنکه از جانب شاه و شاهزاده امر شده، چون داخل خانه‌های [۳۰۹] دیوان خانه[۱] می‌شوند، اسمعیل‌قلیخان شاملو بیرون آمده، یکدو کس ایشان‌را زخم‌دار می‌کند وجمعی که متصدی آن‌امر شده[۲] بودند، ایشان را به‌قتل آوردند، مثل[۳] طهماسب‌قلی[۴] قانچی افشار ومهدیقلی الکسن[۵] اغلی ذوالقدر وقاسم بیک یولی اغلی قاجار که هرسه به‌قتل رسیدند واین فتنه فرو نشست.

دراول حال که خبر در شهروبازار افتاد ـ که حسب‌الامرشاه وشاهزاده علیقلی‌خان به قتل‌رسید ـ مردم در ساعت این مژده‌را به اردوی امرای تکلو وترکمان برده، نقاره‌های بشارت زدند وهمان ساعت کس به‌عراق فرستادند جهت تهنیت این خبر، و[۶] مبلغها به‌علت مشتلق از رعایا بازیافت کردند. آخر همین روز علیقلی‌خان ملبس[۷] و مزین گشته با دوستان خود سوار شدوتا سر خیابان‌بسر آمده خود را به‌جهانیان و بازاریان نمود. امرا[۸] چون واقف‌گشتند که خبر قتل علیقلی‌خان دروغ بود و[۹] نشستن ایشان در فهفوسفنج[۱۰] وآن نواحی (دیگر صورتی ندارد، بایکدیگر)[۱۱] مشورت کردند که شاهزاده طهماسب میرزا را برداشته به‌عراق‌آیندودر دارالسلطنهٔ قزوین میرزا را برتخت نشانده مهمات عراق را[۱۲] بسازند. چون آرای[۱۳] ایشان بدین قرارگرفت، ازآن منزل کوچ کرده یکدو فرسخ بالا نشستند. این خبرکه به پایهٔ سریراعلی رسید، یکمرتبهٔ دیگر علماو قضات را فرستادند[۱۴] که شاید در میانه‌به اصلاح‌منجر شود[۱۵]. علما بعد ازملاقات و گفتگوی[۱۶] وعظ و[۱۷] مراسلات، امرای عالیشان همانکه می‌گفتند می‌گفتند واین خود[۱۸] امر محال بود. بعد ازآمدن امرا[۱۹]، باز رای علیقلی‌خان بدین[۲۰] قرارگرفت که شاه و شاهزاده را باز سوارکرده به‌جنگ برد. نظم[۲۱]:

روز دیگر که خسروخاور — کرد آهنگ لشگر اختر
علم[۲۲] زرنگار ساخت بلند — شورش‌اندر میان خلق افکند
گشت روشن‌زبرق تیغش‌دشت — خیل انجم ازوگریزان گشت

علیقلی‌خان شاه وشاهزاده را[۲۳] سوارکرده، باامرای نامدارکه در رکاب ظفر انتساب بودند،

۱ـ ب، م، ن: دیوانخان ۲ـم، ن: شدند ۳ـ ن: «مثل» ندارد
۴ـ م: قلی‌خان. ن: قلی‌خان قاپوچی ۵ـ م: الکسی‌اغلی. ن: ندارد
۶ـ ن: «و» ندارد ۷ـ ن: به‌عیش ۸ـ م، ن: «امرا» ندارد
۹ـ ن: «و» ندارد ۱۰ـ ب: فهوسفنج. ن : فهوسفج ۱۱ـ ب، م، ن : بین‌الهلالین را ندارد ۱۲ـ م: «را» ندارد ۱۳ـ ب، م، ن: رای ۱۴ـ ن: فرستاده
۱۵ـ ب ، م، ن: شودو ۱۶ـ ب، م، ن: گفتگوو ۱۷ـ ن: «و» ندارد
۱۸ـ ب، م، ن: خبر ۱۹ـ ن: علمایان رای. م: امرارای ۲۰ـ ن: برین
۲۱ـ ن: بیت. ب، م: ندارد ۲۲ـ ب، م: علمی ۲۳ـ ب: «را» ندارد

متوجه اردوی آن‌جماعت گشتند. چون قرب یکفرسخ دیگر مانده بود که به‌یکدیگر ملحق گردند، اسلمس‌خان ذوالقدرمهرداروِلد شاهرخ خلیفه ـ که ریش‌سفید جماعت ذوالقدر بود ـ از اسب پایین آمده در پای اسب نواب شاهی افتاده استغاثه[1] وتضرع نمود که[2] نواب کامیاب ازسرخون این‌جماعت برگشته روزگارگذشته، رفتن را موقوف دارد که چون علیخان‌حاکم شیرازکه حسب الامراعلی[3] دراین ولایبگلربیگی[4] فارس بدومفوض شده[5]، لشگر بسیار جمع نموده متعاقب از آن‌طرف می‌رسد وازاین‌جانب[6] نیز جمعیتی تمام خواهدشد[7]، اگربه‌التماس این بندهٔ درگاه که[8] می‌نمایم نیایند، آن محل‌امر از نواب اعلی است. شاه کامکار[9] حسب‌المسؤل[10] مبذول داشته نواب شاهزاده هم ردالتماس مهردار ننمود واوهم همراهی فرمود شاه‌و شاهزاده عنان عزیمت به‌جانب شهر[11] مصروف داشته به شهر آمدند.

در خلال این احوال، از کاشان‌خبر به‌محمدخان‌رسید که شاهوردی[12] خلیفه ولدولی[13] خلیفهٔ شاملو که در نظر بود برسر کاشان آمده کاشان را گرفته و یوسف بیک ولد محمدخان که کاشان بوده در اثنای قلعه‌داری در نارین قلعه[14] به‌تفنگ یکی‌از تفنگچیان قلعه که همراه وی بوده [٤٠٦] به‌قتل آمده محمدخان ازغصهٔ[15] ولدوالم بلدپریشان[16] شده دیگر اقامت ننمود[17] وکوچ کرده از راه میانه وسلطانیه متوجه عراق شد.

چون مشخص‌شد که امرا به‌دارالسلطنهٔ قزوین‌خواهند[18] رفت آن بلده فاخرهٔ که به‌تیول اسمعیل قلیخان تواچی‌باشی‌شاملو که از جانب نواب[19] شاهزاده سلطان‌حمزه‌میرزا به‌یولداش[20] مخاطب بود، تمامی عیال وفرزندان شاملو[21] در آن خطهٔ[22] خلدآسا بودند آتش در نهادش[23] افتاد این‌قضیه[24] را بانواب شاهزادگی[25] وعلیقلی[26] خان درمیان‌نهاد. ایشان‌نیز رای صوابنمای را بدین قرار دادند که اسمعیل قلشخان و شاهوردی[27] خلیفه ایغانلو[28] از راه طارم و خلخال

۱ـ ب، ن: استعانت ۲ـ م، ن: «که» ندارد ۳ـ ن: الاعلی
٤ـ ن: بیگلربیگی‌گری ٥ـ ن: شده بودو ٦ـ ب: از این جماعت
۷ـ ن: «شد» ندارد ۸ـ مز، ن: «که» ندارد ۹ـ ن: کامیاب
۱۰ـ ب، م، ن: حسب‌المساؤل ۱۱ـ ب، م: «شهر» ندارد
۱۲ـ ن: شاهویردی م: شاهوی ۱۳ـ ب، م، ن: «ولدولی خلیفه» ندارد
۱٤ـ م: «قلعه» ندارد ۱٥ـ ن: غصهٔ والم‌او ۱٦ـ م: پرایشان
۱۷ـ م، ن: ننموده کوچ کرده ۱۸ـ ن: خواهد ۱۹ـ م، ن: «نواب» ندارد
۲۰ـ م، ن: یلداش ۲۱ـ ن: شاملو که ۲۲ـ م: خطهٔ‌اسا. ن:خطهٔ فردوس‌آسا
۲۳ـ ب، ن: دهانش ۲٤ـ ب: غضیه ۲٥ـ م: شاهزاده‌گی
۲٦ـ م، ن: علی‌خان ۲۷ـ ن: شاهویردی ۲۸ـ مز، ب، م: اینااللو

به سرعت و استعجال خود را به دارالسلطنه پیشتر[۱] از امرا داخل شوند[۲] رسانیده هرچه مقتضای وقت باشد به عمل آورد. نواب شاهزادگی[۳] و نواب خانی در تراضی خاطر اسمعیل قلیخان کوشیده[۴] مجدداً تعهدات باوی نمودند و اورا رعایت[۵] فرموده مرخص ساختند. مشارالیه به قدغن تمام متوجه آن دیار شد و[۶] رای شاهزاده وخان عالیشان بدان قرارگرفت که خودنیز متعاقب ازعقب روان شده به عراق روند و معاملهٔ امرای مخالف را یکطرف نمایند.

ذکر[۷] بعضی از وقایع متنوعه[۸] که در این سال رخ نمود[۹]

هم دراین سال[۱۰] محمدقلی میرزا ولد عیسی خان گرجی- که از اعاظم سلاطین گرجستان بود- ونهال باکمالش در چمن حسن وجمال طوبی مثال سرسبزگشته، در میانهٔ قزلباش نشوونما یافته بود، و در ایام سادگی ونهایت خوبی ورعنایی منظورنظر شاهزادهٔ کامیاب شده همواره آفتاب مثال همراه[۱۱] وملازم آن[۱۲] نیراختر برج سلطنت وجلال یعنی شاهزادهٔ نیکوخصال بودو پیوسته جام آمالش از سلسال زلال عاطفت آن قمر طلعت مالامال[۱۳]- در شب یکشنبه بیست و چهارم[۱۴] شهرذی قعدة الحرام سنهٔ ثلث[۱۵] وتسعین وتسعمائه[۱۶] درشب تار، همراه شاهزادهٔ کامکار که به قلعه گیری ولوازم آن و[۱۷] مراسم سیبه ساختن در دارالسلطنهٔ تبریز اقدام داشتند- ازپشت بام مسجد نصریه- که در صاحباباد تبریز است- افتاده شربت فناچشید[۱۸] و سلطان خلیل بیک ولد شمخال سلطان چرکس که ازنیازمندان او بود، نعش اورا برداشته به قصد آنکه به مشهدمقدس رضیهٔ رضویه (علی راقدها الف الف سلام وتحیه)[۱۹] برده دفن نماید[۲۰]، متوجه دارالسلطنهٔ قزوین گشت.

دیگراز (قضایای هایله وحادثهٔ نازله، فوت غفران پناه)[۲۱] امیرشمس الدین محمدصدر است که (به مرض استسقاء و سوءالغینه، درشب دوشنبه بیست وچهارم شهر ذی حجةالحرام حجهٔ مذکوره، درنصف شب لبییک حق را)[۲۲] اجابت[۲۳] نمود ودر روز مذکور تجهیز وتکفین وی در منزل[۲۴] میرزا عبدالحسین که از نبایر دختران میرزا جهانشاه[۲۵] است وخانهٔ مذکور درسرخیابان در حوالی بقعهٔ مظفریه- که از مستحدثات پادشاه مذکور واقع است وغفران پناه مشارالیه درآنجا

۱- ن: پیش ۲- مز، ب، م: داخل شوند رسانیده .ن: گردانند که

۳- ب، م: شاهزاده گی ۴- م : کوشید ۵- ب، م، ن: غایب

۶-ن: «و» ندارد ۷-م: عنوان محو شده ۸-ب: مشنوعه ۹ب: نموده است

۱۰- م: در سال ۱۱- م، ن: «همراه» ندارد ۱۲- م: «آن قمر» ندارد

۱۳- ن: مالا ۱۴- ن: ۲٤ ۱۵- م: ثلاث ۱۶- ن: ۹۹۳

۱۷- م، ن: «و» ندارد ۱۸- ن: چشیده ۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد

۲۰- م، ن: نمایند ۲۱- م، ن: بین الهلالین راندارد ۲۲- م،ن: بین الهلالین را ندارد

۲۳-ن: دعوت حق رالبیک ۲٤-م، ن: «وی درمنزل» ندارد ۲۵-م، ن: شلمجهان

می‌بود- نموده نعش شریف آن حضرت را[1] -امرا وزرا واعیان درگاه شاهی حاضرشده، به قلعهٔ مذکوره[2] نقل نموده ، به امانت گذاشته شد.

نواب شاهی و نواب شاهزادگی[3] دو روز قبل از فوت نواب مرحوم ، مراسم[4] پرسش بجای آورده، منصب جلیل القدر صدارت را[۶۰۵] به پسر کهتر نواب مشارالیه امیرتاج الدین محمود -که درفضایل واخلاق وکمالات زیاده بر[5] پدر است- شفقت فرمودند واحکام مطاعهٔ واجب الاطاعه در باب صدارت ومراسم تعزیت واستمالت نوشته، خلاع فاخره جهت صدارت پناه مومی الیه ودیگر فرزندان نواب غفران پناه فرستادند[6]. (در باب تاریخ فوت وی میر جعفر تبریزی گفته . شعر[7]:

شمس[8] دین صدر عالم و آدم	زین جهان سوی آن جهان فرمود
روشنی بخش شرع بود آن شمس	رفت و ظلمت به شرع روی نمود
ماه ذی‌حجه بود کو[9] برساند	محمل[10] خود به کعبهٔ[11] مقصود
جای او را به امر شاه گرفت	پسرش میر [تاج دین] محمود
چونکه محمود جانشینش شد	عاقبت از عطای حی و دود
جعفری گفت بهر تاریخش	بود وی صدر عاقبت محمود

میر، پسر میر تاج الدین محمود خبیصی[12] است که از اکابر سادات ولایات کرمان بوده[13] وی در آن حدود صاحب ملک ومحصول بسیار بوده وهمیشه مردم آن ولایت وخراسان ازاومنتفع می‌گشته‌اند ودرکرم ومهمانداری شهرهٔ[14] خراسان است ودر زمان قرب عبیدخان، پدر میر واحد قاینی و اهالی آنجا با کوچ وعیال به خبیص[15] رفته مدتها[16] در آنجا بسر می‌برده‌اند وآنچه میر مرحوم نسبت بدیشان[17] به عمل آورده، این نسخه را تاب آن نیست.

بعد از فوت میر، خواجه رشید[18] کرمانی که کلانتروبزرگ ولایت کرمان بود بواسطهٔ عداوت مقرر خیلی نقصان وخسران به سرکار وی رسانیده وبعضی از عقارب ایشان بیرون رفته، با وجود[19] آن نواب صدارت پناهی به جدوجهد خود درنگاه داشتن مابقی واکتساب دیگرچیزها کوشیده، صاحب چهارصد پانصد تومان محصول شد وهرگز ازکرمان به اردوی همایون نیامد ومیل مناصب وجاه نفرمود چنانچه در ایام جوانی و اوایل به حال خود فرموده‌اند. شعر[20]:

علو همت مارا سرمناصب[21] نیست	از آن مناصب دنیا بما مناسب[22] نیست

۱- مز، ب ، م: «را» ندارد ۲- م: مذکور ۳- م، ن: شاهزادگی
۴- ب: مرسم ۵- ن: از. م: ندارد ۶- م: فرستادندو ۷- م: ندارد
۸- شمس الدین ۹- م: که ۱۰- ب: محل ۱۱- م: وکعبه
۱۲- م: خبیضی ۱۳- م: بودو ۱۴- ب، م: شهر ۱۵- م: بتحصیص
۱۶- ب، م: مدتی ۱۷- ب، م: بدایشان ۱۸- مز، ن: الرشید
۱۹- ب: وجو ۲۰- ب، م: ندارد ۲۱- م: متناسب ۲۲- م: مناصب

مرا که سلطنت فقر بی‌مزاحم نیست / به‌جاه میل ندارم چو طبع طالب نیست
چه التفات به‌دنیا و اهل او دارد / کسی که بردل او حب جاه غالب نیست
مرا که علم و ادب هست و فضل و دانش و رای / عجب نباشد اگر دل به جاه راغب نیست

و اول سفری که وی از دارالامان کرمان نمودند، سفر زیارت مشهد مقدس است که در شهور سنهٔ اثنی وسبعین وتسعمائه ـ به‌سعادت[1] زیارت آن آستان عرش مکان مشرف و سرافراز گشتند وبعد از آن تهیهٔ اسباب حج بیت‌الله الحرام نموده، مستعد زیارت حرمین شریفین، زادهما الله[2] شرفاً[3] وتعظیماً وزیارت مشاهد مقدسات سدره[4] مرتبات گشتند ودر شهور سنهٔ خمس و سبعین و تسعمائه، آمده از کاشان وراه همدان خود را به عتبات عالیات رسانیدند واول شهر ذی‌قعدهٔ سنهٔ مذکوره، همراه حجاج احرام حج بسته، از نجف اشرف وراه بیابان نجد متوجه آن کعبهٔ آمال شدند وبدان سعادت فایز[5] گشته بعد از زیارت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله[6] وحضرات ایمهٔ بقیع ـ سلام الله علیهم اجمعین ـ ازهمان راه که[7] رفته بودند عود فرموده، محرم در [۹۰۹] کربلا بسر بردند وهمچنان از راه همدان به کاشان ویزد رفته تابه کرمان تشریف فرمودند ودر بلدهٔ خبیص به‌طاعت وعبادت ومطالعهٔ اشتغال می‌فرمودند تا)[8] در[9] اواخر اودئیل[10]، مطابق سنهٔ خمس وثمانین و تسعمایهٔ ـ که شاه جمجاه سلطان محمد پادشاه[11] در دارالملک شیراز برتخت سلطنت نشستند ـ نواب میرزا به‌مهم صدارت یاد، و[12] سرافراز کرده[13]، پروانجه وخلعت فرستاده، آن حضرت راطلب فرمودند. باعث آنکه درحینی که حسب الحکم[14] شاه غفران پناه علین آشیانی[15] مقرر بود که نواب کامیاب مشارالیه از دارالسلطنه هرات به‌شیراز آید از خبیص و[16] کرمان فرموده)[17]، چون نواب میر به‌ملازمت و مجالست اشرف سرافراز شد، نواب[18] اعلی را برکماهی استعداد وحالات نواب میر اطلاع شد[19] و برزبان[20] الهام بیان جاری ساختند که با وجود نفس نفیس میر که مهمات کلی به تخصیص منصب صدارت ازاو متمشی می‌شود، چون به خدمت شاه باباام[21] سرافراز می کردم[22]، التماس مهم صدارت جهت او می کنم. اتفاقاً دیگر ملاقات نواب[24] اعلی به نواب[25] جمجاه ستاره سپاه واقع نشد. چون آن معامله مخزون خاطر آفتاب تأثیر بود، منصب صدارت را به‌وی تفویض کردند چنانچه سابقاً در محلش[26] ذکر شد[27].

۱ـ م: «به سعادت» ندارد ۲ـ م: زادهم الله ۳ـ م: «و» ندارد
۴ـ م: سدر ۵ـ ب: فایض ۶ـ ب، م: صع ۷ـ م: «که» ندارد
۸ـ ن: بین‌الهلالین را ندارد ۹ـ ن: ودر ۱۰ـ ب، م: اودیل
۱۱ـ ب: پادشا ۱۲ـ ن: «یادو» ندارد ۱۳ـ ن: گشته
۱۴ـ ن: «حسب الحکم ندارد ۱۵ـ ن: «علیین آشیانی» ندارد ۱۶ـ م: «و» ندارد
۱۷ـ ن: بین‌الهلالین راندارد ۱۸ـ ن: نواب کامیاب ۱۹ـ ن: حاصل شد وبزبان
۲۰ـ ن: به‌زبان ۲۱ـ ن: «ازو» ندارد ۲۲ـ م: باباام ۲۳ـ م: میگردید. ن: میگردد
۲۴ـ ن: نواب شاه جمجاه ۲۵ـ ب، م: ونواب ۲۶ـ ن: «در مجلس» ندارد ۲۷ـ ن: بشد

وی هفت سال تمام به‌استقلال‌واستیلای [ما]لا کلام[۱] به‌امرصدارت اقدام نمود[۲]ودر تمامی اسفار در شروان[۳] و آذربایجان و خراسان همراهی اردوی همایون نمود و[۴] در اواخر بواسطهٔ ضعف و پیری امراض برمزاج شریف[۵] مستولی‌گشت و[۶] فایدهٔ بسیاری به‌صلحا و علما و سادات[۷] و فقرا رسانید[۸] و قدرت تمام در دادوستد و نذورات[۹] داشت وهیچ صدری از روی استقلال اینچنین صدارت نکرده‌بود. اخلاق‌حمیده وصفات پسندیده وفضایل‌وکمالات آن‌حضرت زیاده از آنست که درج توان کردو[۱۰] یادرحیز[۱۱] بیان‌گنجد[۱۲]ونواب‌اعلی را به‌او[۱۳] توجه تمام بود که باهیچکس مثل‌آن نبود نواب‌میردر فضایل وکمالات ممتاز اهل[۱۴] زمان بود[۱۵]. خط را خوش[۱۶] می‌نوشت ومنشی‌خوب بود ودر ایام‌صدارت تتبع فقه نموده[۱۷] ودرکلام[۱۸] وعربیت و اصول خود[۱۹] صاحب فن بودند ودرمیدان سخنوری‌گوی تفوق‌ورجحان ازشعرای زمان ربوده‌بود. شعر[۲۰] رانیک می‌فرمودند وگاهی به‌فکر آن اقدام می‌نمودند وآنچه از نتایج طبع وقاد آن حضرت سر می‌زد خوب واقع می‌شدوفهمی[۲۱]تخلص می‌فرمودند.اشعار آن‌حضرت ازقصیده وغزل‌ورباعی، قریب به دوهزار بیت می‌شودکه[۲۲] فقیر، حسب‌الامر نواب‌میر[۲۳]، در دارالسلطنهٔ تبریز جمع نموده[۲۴] (دیباچه‌ای برآن نوشته)[۲۵] این ابیات[۲۶] از جمله اشعار وی است[۲۷]. نظم[۲۸]:

(هرگز بمدعای تو کامی نیافتم — روی دل و جواب سلامی نیافتم
درمحنت فراق ندیدم نهایتی — در دولت وصال تو دامی نیافتم
درکاینات محرم رازی که او برد — از دوست نزد دوست پیامی نیافتم
شوخی کزو وفاطلبیدم ز من رمید — در دشت ناز آهوی را می‌یافتم
فهمی‌منم که روی‌زمین بهرهمدمی[۲۹] [۶۰۷] — گشتم تمام و سرد تمامی[۳۰] نیافتم

این مطلع نیز از ایشان است. بیت[۳۱]:)[۳۲]

تنش را دیدم از چاک گریبان — گریبان چاک کردم تا بدامان

۱- ب، م: تمام. ن: تمام‌هالا کلام ۲- م،ن: نموده ۳-ن: درشیروان
۴- م: «و» ندارد ۵- ن: شریفش ۶- ن: «و» ندارد
۷- م، ن: «سادات» ندارد ۸-ن: رساند ۹- ن: وزارت ۱۰-ن: «و» ندارد
۱۱- ب: حیض. ن: حضیض ۱۲- م: میگجند ۱۳- ن: با او
۱۴- ب، ن: «اهل» ندارد ۱۵- ب، م: بودو. ن: بودوهم ۱۶- ن: خوب
۱۷- ن: نموده بود ۱۸- ن: «و» ندارد ۱۹- ن: «واصول خود» ندارد
۲۰- ب: شعرا ۲۱- ب، ن: وفهمی ۲۲- م: «که» ندارد
۲۳- ب م، ن: «میر» ندارد ۲۴- م: نمود ۲۵- ن: بین‌الهلالین را ندارد
۲۶- ن: دوبیت ۲۷- ن: اوست ۲۸- ن: بیت. ب، م: ندارد
۲۹- م: همدمی ۳۰- م: وتمامی ۳۱-م: ندارد
۳۲- ن: بین‌الهلالین راندارد

(واین مقطع را نیز بسیار خوب فرموده‌اند. بیت[1]:)[2]

سبوی باده برسر می‌رود[3] فهمی به میخانه   به‌محرابش نیاید[4] سر فروخوش همتی دارد

(و در اواخر عمر این رباعی[5] برزبان ایشان جاری شد. رباعی[6]:

بودیم به ملک عدم آسوده زغم   نه[7] آگه از امکان و نه واقف ز عدم
افتاد گذر دو روز برملک وجود   فرداست که این وجود هم گشته عدم)[8]

ذکر رفتن شاهزادهٔ ذی[9] شوکت و شجاعت به جانب عراق بر سر امرای پرلفاق[10]

چون عساکر برودت مآثر زمستان بواسطهٔ ظهور آثار اقتدار سلطان‌بهار از فضای دشت و مرغزار منهزم[11] گردید وجنودفیروزی‌آثار ریاحین وازهار[12] اعتدال هوای‌واشجار[13] در اهتزاز آمده عنان بسوی صحرا وکوهسار منعطف‌گردانید، نظم[14]:

سلطان بهار از تجمل   آراست سپاه سبزه و گل
بر[خاست][15] بغرم گشت لاله   زد خیمه بکوه و[16] دشت لاله،

رای صوابنمای علیقلی‌خان اقتضای آن نمود که شاهزادهٔ گیتی‌ستان، بیت[17]:

(فروزندهٔ تاج و[18] تخت کیان   فرازندهٔ اختر کاویان)[19]

رایات ظفر آیات به‌جانب امرای سخالف معطوف دارد. چون این مقدمات خاطرنشان شاهزادهٔ سکندرشان گشت، از روی ادب طلب[20] رخصت از نواب کامیاب اعلی‌نموده، مقرر داشت که امرای آذربایجان وقراباغ بالتمام در ملازمت پادشاه زمان بوده، برادرباجان برابر خودابوطالب میرزا را به‌نیابت خود در ملازمت‌آن اعلیحضرت[21] گذاشته، محمدی‌خان تخماق استاجلو را بگلربیگی[22] آذربایجان واردوکرده، دارالسلطنهٔ تبریز ونواحی را بدو شفقت فرمودومقرر نمود که بااهل‌قلعه تبریز مدارا و[23] مواسایی نمایند[24] تامشخص[25] شدن‌معاملهٔ‌عراق بدانچه رضای الٓهی بدان متعلق شده باشد ومقتضای وقت باشد به‌عمل آید.

شاهزادهٔ باادب، مهرپروانچهٔ اشرف را التماس‌نموده‌گرفت که به‌دستور اگرضرور شود

۱- ب، م: ندارد   ۲- ن: بین‌الهلالین را ندارد   ۳- ب، ن: می‌زند
٤- ن: نیارد   ٥- مز، ن: رباعی «را» ندارد   ٦- ب، م: ندارد
۷- ب، م: نی   ۸- ن : بین‌الهلالین   ۹- ب، ن: ذو
۱۰- م: عنوان ناخواناست   ۱۱- ن: مرغزار منهندم   ۱۲- ن: ازهاربه
۱۳- ن: اسحار   ۱٤- م: ندارد   ۱٥- نسخه‌ها: خواست   ۱٦- م: «و» ندارد
۱۷- م، ن: «بیت» ندارد   ۱۸- م: «و» ندارد   ۱۹- ن: بین‌الهلالین را ندارد
۲۰- ن: «طلب» ندارد   ۲۱- ب، م، ن: آن عالیحضرت   ۲۲- ن: بیگلربیگی
۲۳- ب، ن: «و» ندارد   ۲٤- ن: نماید   ۲٥- م: مستحسن

احکام شاهی نوشته شودو دفاتر خاصه را همراه برداشته وکالت خود را نیزسپرده که هر[1] دادو ستدی که در خدمت اشرف واقع شود به‌قاعدهٔ سابق مهروکالت برضمن احکام شاهی زده، آن پروانجات مهروی داشته باشد ودر هنگام وداع بعد ازگریه‌وزاری سفارش فرزندان صغیرخود اسمعیل میرزا وسلطان[2] حیدرمیرزا به‌شاه عالمپناه نمود(مشعر برآنکه اگر مرا قضیه‌ای در راه باشد، امیدمی‌دارم که شاه‌بابام[3] از احوال آن بازماندگان[4])[5] غافل نشود. بعدازآن به‌ساعت خوب در[6] روز چهارشنبه چهار[7] دهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره ـ که تا هجدهم[8] آفتاب به حوت بود ـ از دارالسلطنه بر[9] سرخیابان نزول فرمود. نظم:[10]

شتابان شدآن سیل[11] دریاشکوه که‌پیشش[12] یکی بود دریا وکوه

سه‌روز به‌جهت اجتماع[13] لشکرفیروزی[14] اثر درسرخیابان توقف کرده، ازآنجا از راه سراب متوجه دارالارشاد[15] اردبیل گشتند[16] واز امرا[۶۰۸] وقورچی وتاجیکان زیاده از دویست سیصدنفر همراه‌آن‌نوباوهٔ دودمان حیدرصفدر نبود. متوکلا[17] علی‌الله سبحانه‌وتعالی ـ آن شاهزادهٔ باحیا متوجه این راه شده، معاندان ونمک به‌حرامان همگنان در غیبت سخنان‌موحش ناملایم‌مذکور می‌ساختند.

روز جمعه بیست‌وچهارم[18] شهرمذکور به‌دارالارشاد داخل گشته، لوازم‌زیارت آن‌مراقد سبارکه بجای آوردند وچون شب جمعه سلخ تحویل حمل‌ونوروز بود، توقف کرده آن‌شب وآن روز را درآن مکان‌گذرانیدند[19] ومترصد بودند که از غازیان[20] استاجلو ومردم‌شیخاوندوطوالش وارشلو وسایر اویماقات وطوایف که درسراب‌ومغانات‌وآن‌ولایات باشند، در رکاب همایون‌جمع[21] گردند. چه همه وقت محمدی‌بیک ساروسلاق[22] استاجلوکه از مقربان درگاه‌آن شاهزادهٔ‌گیتی ستان بود ـ وبه‌منصب دواتداری‌سرافراز بود ـ معروض می‌داشت که چون به‌سراب واردبیل لشکر ظفر اثرخواهد رسید، قریب[23] پنج شش هزار نفر ازسپاهی‌به‌اردوی معلی ملحق خواهد[24] شد. چون مدت هشت روز آن شاهزادهٔ عالم‌افروز درآن خطهٔ پاکیزه بسر برد، یک متنفس ازآن جماعت به‌ملازمت نرسیدند. آخرالامر، روز یکشنبه دوم[25] شهر ربیع‌الثانی از دارالارشاد کوچ

۱- ب،م، ن: «هر» ندارد ۲- م، ن: «سلطان» ندارد ۳- ب: بابام
۴- ب: ماندگان ۵- م، ن: بین‌الهلالین راندارد ۶- ب: و
۷- م، ن: بین‌الهلالین را ندارد ۸- ن: ندارد ۹- ن: در
۱۰- ن: بیت. ب، م: ندارد ۱۱- ن: پیل ۱۲- م: پیشکش
۱۳- ب، ن: «اجتماع» ندارد ۱۴- م، ن: فیروزاثر ۱۵- م، ن: «دارالارشاد» ندارد
۱۶- ن: شدند ۱۷- ب، ن: تیوکل. م: فتوکل ۱۸- ن: ۲۴
۱۹- ب، م: گذرانیده‌اند ۲۰- ب، م، ن: غازیان شیخاوند و مردم استاجلو
۲۱- م، ن: «جمع» ندارد ۲۲- ن: ساروییلاق ۲۳- ب، م، ن: قریب به
۲۴- ن: «خواهد» ندارد ۲۵- ن: دویم

کرده، متوجه خلخال گشتند و[1] قرب ده پانزده روز در خلخال بسر برده، آنجا نیز منتظر بودند که مردم ولشکر جمع شوند هیچکس ملحق نگشت، از آنجا کوچ کرده از رودخانه شال[2] شاهرود گذشتند. چون فیمابین کتل[3] طارم- که به میانسرای اشتهار دارد[4]- اردوی همایون نزول اجلال فرمود[5]، اسمعیل قلی خان شاملو بااقوام و[6] لشکر شاملو اکثر پیاده وچارق بسته به اردوی عالی در سر کوچ ملحق گشتند .

مجملی از تفضیل قضیهٔ مشارالیه آنکه وی که[7] از شاهزادهٔ عالمیان مرخص گشته بود[8]، قرب ده پانزده[9] روز به تعجیل وسرعت تمام خود را به قزوین رسانیده، مردم ولشکرخود را صاحبی نمود[10]. بعد ازآن امرای مخالف از سلطانیه کوچ برکوچ به حوالی قزوین آمدند و کس نزد مشارالیه فرستادند[11] واورا استمالت وترغیبات نموده که به دستور، قزوین بتو[12] تعلق دارد[13] باما یکی باش. وی ازنان ونمک[14] وعهدومیثاقی[15] که درخدمت شاهزادهٔ ظفرقرین کرده بودند[16] اندیشه نموده، بهیچوجه قبول آن معنی نکرد وجواب فرستادهٔ امرا داد.

چون امرا دانستند که وی از غلامی شاهزادگی روی نمی‌گرداند، در داخل شدن دارالسلطنهٔ قزوین بجد[17] گرفته در روز دوشنبه[18] دوازدهم شهر ربیع الاول سنهٔ مذکوره به دارالسلطنه داخل شده، محمدخان- که للگی شاهزاده طهماسب میرزا باوی بود- میرزا[19] را برداشته به دولتخانهٔ مبارکه داخل شد ودر منازلی که شاه غفران‌پناه جنت[20] مکانی بسر می‌بردند نزول نمود. سایر امرا محل به محل در منازل مقرر[21] فرود آمده شاهزاده را به ایوان چهل‌ستون [۹۰۹] آورده، برجای شاه رضوان بارگاه نشانده شروع در مهمات نمودند. اما ادب ملاحظه کرده سکه و خطبه راکه به نام نامی و اسم سامی[22] نواب کامیاب ابوالمظفرشاه سلطانمحمد بود- تغییرندادند وشاهزاده را در برابر شاهزاده[23] سلطان‌حمزه میرزا وکیل وصاحب‌اختیار این دولت قراردادند

جماعت ترکمانان[24] وتکلویان از طوایف اویماقات دیگر که مردم وزنان ایشان در قزوین بود[25] هر که همسایه خانه ایشان بود تمامی‌را تالان کرده[26]، به‌نان شبی‌محتاج کردند.

۱- ن: «و» ندارد ۲- ب: شالمی. م: شاکمی. ن: شامکی ۳-ب، ن: کبل
۴- ب: داردو ۵- م: فرموده ۶- ن: «و» ندارد
۷- م، ن: «که» ندارد ۸- ن : «بود» ندارد ۹- ن: دوازده ۱۰- م: نموده
۱۱- ن: نفرستاد ب، م: فرستاده‌اند ۱۲- ن: بدو ۱۳-ن: داشته باشد
۱۴- ن: ننگ ۱۵- ن: مثیاق ۱۶- ب، م، ن: بود
۱۷-م: وجد.ن: جد ۱۸-ن: شبنه ۱۹-م، ن: ومیرزا ۲۰-م، ن: جنت مکان
۲۱-مز، ب: مقرراسرا محل به‌محل در منازل مقرر اسرا فروده‌آمده ۲۲-م، ن: «سامی»ندارد
۲۳- ب، ن: «شاهزاده» ندارد ۲۴- ن: ترکمان ۲۵- بودند و همسایه
۲۶- م: کرده وبی‌نان. ن: کرده وبه‌نان

قرب صدهزارتومان از نقد وجنس محمدخان وسردمش از[1] خانه های مردم ولشگر شاملو واستاجلو وسرکار خاصهٔ شریفه وغیره وحواله اطلاق[2] بازیافت نمودند. دفترهای شاهی که در دفترخانهٔ همایون بود[3] به‌دست[4] گرفته ارباب مناصب از تاجیکان تعیین فرمودند.

وزارت[5] به‌مرحوم شاه قوام‌الدین محمد ولد مرحمت‌پناه میرتقی[6] الدین محمد اصفهانی صدر سابق دادند تکلیف صدارت به وی کردند قبول نکردند و بواسطهٔ دخترزادگی، نواب غفران پناه قاضی‌جهان شاغل[7] امر[8] وزارت گشت و میرزا محمد حسین ولد میرزا[9] شکرالله را[10] به منصب استیفا سرافراز ساختند و دیگر ارباب مناصب از صاحب توجیه و اوارجه نویس و نویسندهٔ[11] لشگر تعیین نمودند وهمه مهرها برظهر احکام زدند وخواجه‌سلک محمدیزدی- که منشی دیوان‌اعلی و از ابتدای جلوس سلطنت همایون خدمت‌انشابه‌وی متعلق[12] بود- در حینی که اردوی همایون به آذربایجان می‌رفت اورا به ری فرستادند که مسیب‌خان تکلو را محصلی کرده زودتر به پایهٔ سریر اعلی رساند وی مدت یکسال وکسری[13] آنجا ماند و همراه امرای ترکمان وتکلو بود انشا را بدو داده، « فرمان عالی شد » دراحکام نوشتند، اما بواسطهٔ حرمت شاهی مهر پایین زدند. امرا به‌حال[14] الکای خود هرتعدی و دست‌اندازی که بایست کرد[15] کردند و لشگری[16] ایشان قرب ده دوازده هزارکس از مال وشتر واسباب ویراق به مرتبه‌ای‌معمور[17] شدند که‌آبادانی درولایت کاشان وقم وری‌وقزوین‌وهمدان وتوابع‌نگذاشتند.

اسمعیل‌قلی‌خان که[18] به صدتشویش‌عیال[19] واطفال‌خودرا توانست[20] بیرون برد- برراه رودبارزده[21] وبدانجا رفت. ترکمانان وتکلویان ایشان‌را تعاقب کرده، هرمال[22] واسب وشتری که وی‌واقوام‌و[23] غازیان شاملو همراه برده بودندگرفته آن‌جماعت پای[24] پیاده درمیان برف‌به کوههای‌گیلان‌گریختند[25] وقرب سیصدچهارصد[26] از اطفال[27] صغیر وزنان ایشان درآن زمستان تلف شدند. اسمعیل‌قلی‌خان بهرعنوان که بود خود را به‌گیلان رسانیده، از آنجا ازکوههای سخت به‌خرز ویل وطارم آمده، به‌سعادت[28] پایبوس شاهزادهٔ به‌ناموس سرافرازگشت.

۱- ن: «از» ندارد ۲- ب: «اطلاق‌و» ندارد ۳-ب، م، ن: بودند

۴-م، ن: شب. ب: بدست ۵-ب، م، ن: وزارت رابه‌مرهون ۶-ن: نقی

۷-ب، م: شاقل. ن: شامل ۸- ن: امرا ۹-ب، م، ن: «میرزا» ندارد

۱۰- مز، م: «را» ندارد ۱۱- ب: نویسند ۱۲- م، ن: تعلق

۱۳- ن: کثری ۱۴-م، ن: آنمحال ۱۵-ب، م، ن: «کرد» ندارد

۱۶- ب، م، ن: لشگر ۱۷-ب، م، ن: مأمور ۱۸-ن: «که» ندارد

۱۹- ن: اطفال و عیال ۲۰- ب، م، ن: بیرون توانست بردو

۲۱- ب، م،ن: «و» ندارد ۲۲-م، ن: «هرمال» ندارد ۲۳- م، ن:«و» ندارد

۲۴- م، ن: «پای» ندارد ۲۵- ن: رفتند ۲۶- ن: صد نفر

۲۷- م، ن: اطفال و ۲۸- م: سعادت بوس

بعداز آنکه وی باقوام وشاهوردی[۱] خلیفهٔ اینانلو[۲] به‌اردوی عالی‌ملحق گشتند، از[۳] یأس ودماغ خشکگی که اهل‌اردورابود بیرون آورده، دوسه[۴] روز درکنار رودخانهٔ شاهرود توقف [۶۱۰] کرده نقاره‌ها زدند (وقورچی می‌دیدند[۵] واوانی و[۶]ظروف طلا ونقره که در سرکار خاصه بود به‌ضرابیان داده مسکوک کردند و از آنجا به‌طارم‌داخل شده، درکنار پل رودخانه نزول اجلال واقع شد پیرغیب‌خان استاجلو- که حاکم طارم‌بود- در آنجا به‌پای‌بوس[۷] عالی سرافرازگشته، دویست سیصدکس سان داد[۸] واز مردم‌احشامات وایل واویماقات افشار وبیات که گریخته به‌کوههای آنجا متحصن‌شده بودند- وجماعت استاجلویان- که در طارم‌وخرزویل تیول و الکا داشتند- قریب[۹] هرارکس‌در اردوی عالی مجتمع گشتند وهمگی برین بودند که ازکریوه‌های طارم به‌خرزویل و حوالی قزوین که دوشب راه درمیان بود روند[۱۰] باز بواسطهٔ قلت[۱۱] لشگر متفکر بودند، چه نشان کثرت‌آن جماعت می‌دادند واین هم‌مذکور می‌گشت که شاه‌قلی‌سلطان پیاده داوطلبیده که باهزارکس‌خود را برسر راههای کتل[۱۲]طارم رسانیده دمار از این لشگر برآورد .

چندروز که توقف‌واقع‌شد، آرای[۱۳]صوابنمای برآن‌قرارگرفت که ازراه کتل[۱۴]ماهای‌دهوی(؟) و چمن ماهن به حوالی سلطانیه آمده ، چون در آن حوالی لشگر و ایل والوس بسیار[۱۵] از افشاروزنگنه[۱۶] وغیرذلک‌هست، احکام وخلعتها به‌جهت[۱۷] امرا وریش‌سفیدان ایشان فرستادند، و از راه مذکور به‌چمن ماهین که تا سلطانیه[۱۸] پنج‌شش‌فرسخ است آمدند. چند روز بواسطهٔ اجتماع لشگر درآن چمن توقف کرده، احمدقلی‌خلیفهٔ ذوالقدر[۱۹] نبیرهٔ شاهقلی خلیفه مهردار- که از جانب ترکمانان‌بود وبه‌تازگی امارت سلطانیه بدو داده بودند- بواسطهٔ آنکه برادرانش در ملازمت نواب شاهزادگی‌بودندورسل ورسایلی[۲۰] چند در میانه واقع‌شد، به‌اردوی عالی ملحق گشت .

روز سه‌شنبه نهم شهرجمادی‌الاول، اردوی[۲۱] عالی در دامنهٔ کوه شمالی سلطانیه- که به‌شهر دوفرسخ راه مسافت واقع‌است- نزول فرمودند[۲۲]. نواب شاهزادگی به‌شهر رفته حمام[۲۳]

۱- ب، ن: شاهویردی ۲- مز ، ب: اینانلو ۳-ن: «ازیاس‌و» ندارد. ب: از یاس و . م: از ریاس‌و ۴- ب، م: درسه ۵- ب، م: سیدهند
۶- م: «و» ندارد ۷- م: پابوس ۸- ن:داده ۹- ن: قرب
۱۰- ب، م، ن: دواندند ۱۱- م، ن: قلب ۱۲- م، ن: گیل
۱۳- ب، م، ن: رای ۱۴- م، ن: گیل ۱۵- ب،م،ن : بسیارند
۱۶- مز، زنگه ۱۷- ب: امرا وزرا غیرذلک. م: امرا و وزراء و غیرذلک. ن: امرا وزرا و غیردلک ۱۸- ن: بسلطانیه ۱۹- م،ن: «ذوانقدر» ندارد
۲۰- ب، ن: رسایل ۲۱- ب، م، ن: به اردوی ۲۲- ن: فرموده
۲۳- ن: که بحمام رود. ب، م: حمام روند

زدند وازآنجا به‌اردو آمده، همگی خبر بود که بعضی‌از امرای تکلو وترکمان مثل مسیب‌خان وادهم‌خان مترصدند[۱] که چون اردوی عالی به[۲]نزدیک ایشان رسد، آن‌جماعت راگذاشته، به پابیوس شاهزادگی[۳] سرافرازگردند.

چون مدار مهمات شاهزاده طهماسب میرزا وللگی[۴] ورتق وفتق وقبض‌وبسط[۵] آن‌بلست محمدخان وترکمانان[۶] بود، و[۷]تکلویان ودیگر مردم ازاین دربیم[۸] بودند، منصب وکالت شاهزاده‌را به‌مسیب‌خان وایشک[۹] آقاسی‌باشی[۱۰] به‌علی‌سلطان پاك مال ولد ولی‌خان تکلو تفویض کردند ویکمرتبه آن‌جماعت را تسلی ساختند. چون خبر وصول‌عساکر ظفر مآثر نواب شاهزادهٔ[۱۱] سمی امامزادهٔ باهردر طارم‌وسلطانیه بدان‌جماعت رسید، از دارالسلطنه باکوچ و یراق واسباب بیرون آمده به‌حوالی جکیجکی‌آمدند وباز برزبانها[۱۲] می‌گذشت که ولیخان تکلو آماده[۱۳] ومهیای آن شده که باسه[۱۴] هزارکس‌شبیخون برسر اردوی همایون آورد[۱۵] و تزلزل من جمیع[۱۶] الجهات درمردم اردوی عالی که تمامی صاحب غرض بودند واقع‌بود غافل‌ازآنکه، شعر[۱۷]:

چراغی را که ایزد برفروزد   هرآنکس پف‌کند ریشش بسوزد

مقدر چنین‌بود که‌آن شاهزادهٔ متوکل[۱۸] غالب آید. چه[۱۹] آن‌حضرت‌از لشگر قطع‌علایق[۲۰] کرده، [۶۱۱] (دست توکل بمددقل‌آللهم[۲۱] توتی‌الملك)[۲۲] گشاده، زبان وقت به‌فحوای این ابیات مترنم داشت. بیت[۲۳]:

به تقدیر ایزد پسندیده‌ام   امید از همه خلق ببریده‌ام
نکوداشت ایزد مراتاکنون   نکو داردم تاکنون زنده‌ام

روز دوشنبه پانزدهم[۲۴] ماه مذکور، از منزلی که در آن چند روز توقف فرموده بودند کوچ کرده قرب یکفرسخ راه طی کرده نزول فرمودند. در[۲۵] روز دیگرش‌عرض لشگر دیده پنج‌شش هزار کس‌از مردم‌خوب وزبون به‌قلم درآمد تا مردم ایل نیز داخل اردوی عالی‌گشته[۲۶] بودند.[۲۷]

۱- ب: مترسداند. ن: میرسیده‌اند   ۲- ب، ن: «به» ندارد
۳- ن: شاهزادگی   ۴- ن: «للگی» ندارد   ۵- ب: بست. ن: دادوستد
۶- م، ن: ترکمان   ۷-ب: «و» ندارد   ۸-ب، ن: درهم
۹- ن: ایشیك   ۱۰-ن: باشی را   ۱۱- ب: شاهزاد   ۱۲- ب: زنها
۱۳- ن: آمده   ۱۴-ب، م، ن: سی   ۱۵-م، ن: «آورد» ندارد
۱۶- م، ن: جمیع جهات   ۱۷- ن: بیت. م: ندارد   ۱۸- ب، ن: توکل
۱۹- م، ن: چو   ۲۰- ب: علاقه. ن: علیقه   ۲۱- ب: اللهم‌مالك‌الملك
۲۲- ن: بین‌الهلالین را ندارد. م: خوانا نیست   ۲۳- م: ندارد
۲۴- ن: ۱۰۵ شهر   ۲۵-ب، م، ن: ودر   ۲۶-م،ن:گشتند   ۲۷- م، ن: بودند

چون روز دیگر در این منزل توقف شد واز مشیت آن کارزار نزدیک رسیده بود، شاهزاده دیگر توقف و انتظار لشگر[۱] نکشید صباح روز پنجشنبه هجدهم[۲] ماه مذکور از منزل مزبور[۳] کوچ به‌حوالی صایین[۴] قلعه در دامنه تلی رفیع اردوی همایون در میانهٔ چمنی‌سبز نزول فرمود واز آن طرف نیز امرا از جکیجکی بیرون آمده، در دامنه کوه آنجا نزول نمودند ومیانهٔ هردولشگر پنج[۵] شش فرسخ مسافت‌پیش نبود[۶] (هردو لشکرمهیای قتال وجدال گشته[۷])[۸] از یکدیگر بیم و هراس می‌کشیدند و از شب تا صباح تمامی ایشان به‌طلایه‌داری اشتغال[۹] داشته نخوابیدند و از شبیخون[۱۰] یکدیگر می‌اندیشیدند. نظم[۱۱]:

دو لشگر در اندیشهٔ داوری ‌‌‌‌‌‌ ‌‌ که بخت که فردا کند یاوری
ستاره کرا برسر افسرنهد[۱۲] ‌‌ ‌ کرا آسمان رخت بر در نهد

جولان[۱۳] کمیت سریع‌السیر[۱۴] قلم مشکفشان[۱۵] ازجنگ شاهزاده صاحب قران باامرای تکلو و[۱۶] ترکمان و شکست آن جماعت نمک[۱۷] حرامان (بتوفیق حضرت[۱۸] ملک منان)[۱۹]

خلاصهٔ کلام وماصدق این فقره[۲۰] بلاغت انتظام آنکه بادی[۲۱] فتنه وفسادوشر، محمد خان بدگهر که باعث‌آن‌همه[۲۲] غوغا شد، به‌مرافقت[۲۳] امرای تکلو وترکمان‌وبقیهٔ‌سایر اویماقات روبه صفات عازم‌جنگ شاهزادهٔ ظفر لوا سلطان حمزه میرزاگشت وبه‌قصد آن ازدارالسلطنهٔ‌قزوین بیرون[۲۴] نشسته‌بی‌ملاحظه[۲۵] ومحابا به‌جانب سلطانیه درحرکت‌آمد تاآنکه درحوالی[۲۶] سوضع صایین قلعه تلاقی فریقین‌اتفاق افتاد وهردوگروه پرشکوه مستعدقتال وجدال‌گشته، دست تقدیر مالک‌الملک بی‌شبه[۲۷] ونظیر-الذی بیده‌الملک‌وهوعلی کل‌شی‌قدیر[۲۸]- در محاربه وشین برروی طرفین بگشاد. لاجرم صباح روز جمعه نوزدهم[۲۹] شهرجمادی‌الاول‌سنهٔ مذکوره -که جمشید[۳۰]

۱- ن: «لشگر» ندارد ‌ ۲- ن: ۱۸ شهر ‌ ۳- ب، ن: مذبور
۴- ن: صاین ‌ ۵- ن: مسافت شش فرسخ بیشترنبود ‌ ۶- م: نبودو
۷- ب، م: گشتند ‌ ۸- ن: بین‌الهلالین را ندارد ‌ ۹- ن: استفال
۱۰- م: شبی‌خون ‌ ۱۱- ن: بیت. م: ندارد ‌ ۱۲- ب نهند
۱۳- ب: چون ‌ ۱۴- ن: «سریع‌السیر» ندارد ‌ ۱۵- ب: سشک‌افشان
۱۶- ب: «و» ندارد ‌ ۱۷- ن: بحراسان ‌ ۱۸- ن: «حضرت» ندارد
۱۹- ب: «بتوفیق حضرت ملک‌منان» ندارد. م: عنوان‌ناخواناست ‌ ۲۰- ن: فرقهٔ
۲۱- ب، م، ن: باو ‌ ۲۲- م، ن: اینهمه ‌ ۲۳- م، ن: بموافقت ‌ ۲۴- ن: برون
۲۵- ن: بملاحظه ‌ ۲۶- ب، ن: حوالی صاین. م: حوالی صایین ‌ ۲۷- م، ن: «شبه‌و» ندارد ‌ ۲۸- سوره ۶۷ آیه ۱ ‌ ۲۹- ن: جمعه ۱۹ ‌ ۳۰- ن: خورشید

بیضاعلم یعنی خورشید[1] انجم حشم به‌عزم رزم‌جوشن زرنگار در پوشیده قدم درمعرکه سپهردوار نهاد وسپاه ظلمت را منهزم ساخت ـ شاهزادهٔ صاحبقران‌گیتی‌ستان، پس از ادای نماز صبح و سودن جبین اخلاص به‌خاك نیاز و عرض مسئلت[2] به‌درگاه کارساز بنده‌نواز، زره توکل پوشیده، جرعه‌ای از جام عنایت روحانیت شاه ولایت نوشیده[3]، پای مبارك در رکاب ظفر آیات[4] آورد وپرشیدنددلدل شعار[5] وسمندتیز رفتار[6]، نظم[7]:

به‌جستن چوبرق وبه‌رفتن چوباد همانا که از برق و ازبادزاد

سوارگشته، عساکر نصرت مآثر جابه‌جا[8] سوار شده، در رکاب فتح ونصرت آن شاهزادهٔ آفتاب صولت مستعد و[9]آمادهٔ جنگ‌گشتند وهمگی‌دل برکرم ومدد الٓهی[۲۱۶] بسته باخود این‌ترانه داشتند، بیت[10]:

به‌بینیم تا این شتابان سپهر در این داوری برکه‌گردد به‌مهر
(زبازیچهٔ چرخ گیتی فروز[11] که پیروزگردد که‌برگشته روز)[12]

شاهزادهٔظفرلوا خودبه‌ترتیب[13] صفوف لشکر[14]پرداخته، میمنهٔ عساکرنصرت ماثر رازبدعلیقلی[15] خان استاجلو داده، در[16] میسره اسمعیل قلیخان شاملو را قرار داد و پیرغیب‌خان استاجلو و تورخمس[17] سلطان شاملو را با بسیاری‌از بهادران جنگجو چرخچی کرده بیشتر فرستاد و خود بانفس‌میمنت سمات مرتضوی صفات‌ـ با آصفجاه اقبال‌پناه میرزا لطف‌الله وسایرتاجیکان ومقربان ومخصوصان وقورچیان وغلامان‌ویکجهتان‌ـ درقلب سپاه نصرت‌پناه لوای اقبال[18] برافراخت از نوا در حالات‌آنکه درآن‌روز عالمسوز[19]، به غیر از آصفجاه مذکورکسی دیگربرین[20] نبودکه فتح[21] از جانب[22] آن شاهزادهٔ عالمیان خواهدبود[23]. شاهزاده عالم‌آرا،لحظه به‌لحظه‌صفها را می‌آراست واز هاتف غیب[24]وعالم لاریب پیوسته این‌صدا می‌شنید[25] (وان ینصرکم الله فلا غالب لکم)[26] طا‌ٔبان‌نام‌وننگ درمیدان‌کین‌تاختند وزلزله وولوله در زمین‌وزمان انداختندوبی‌تحاشی راندند تابه‌حوالی اردوی تکلو وترکمان رسیدند.

۱ـ ن: جمشید ۲ـ م: مسیالت ۳ـم: پوشیده ٤ـ م،ن: انتساب
٥ـ مز، ب، م: اشعار ٦ـ ن: رفتار نشسته ۷ـ ن: بیت. م: ندارد
۸ـ م: جای. ن: هرجا. ب: تیزجای ۹ـم، ن: «و» ندارد ۱۰ـم: ندارد
۱۱ـ مز: فراز ۱۲ـن: بین‌الهلالین راندارد ۱۳ـم: تیربه تیپ. ن: نیز به‌تیپ
۱٤ـم، ن: «لشگر» ندارد ۱٥ـب، ن: علی‌خان ۱٦ـم، ن: ودر
۱۷ـن: قرخمس ۱۸ـن: اقبال‌دلکاه. م: ندارد ۱۹ـم، ن: عالم‌افروز
۲۰ـب،م، ن:«برین» ندارد ۲۱ـم، ن: برین‌فتح ۲۲ـب: جانب باشدکه
۲۳ـ ن: «بود» ندارد ۲٤ـب، م، ن: «غیب‌وعالم» ندارد ۲٥ـن:شنیدکه
۲٦ـ م: سوره ۳ آیه ۱٦۰

آن طایفهٔ طاغیه نیز صباح جمعه مذکور از منزل مقرر خودکوچ کرده روان شدند و گمان ایشان آنکه[۱] لشگر شاهزادهٔ صفشکن کی جرأت در سبقت جنگ باایشان می‌نماید. یکبار[۲] که واقف‌گشتند و مقدمهٔ لشگر را ملاحظه‌نمودند، از غایت انانیت وجبروت که با ددر سبیل‌وبروت خود کرده بودند، غالب[۳] مطلق خودرا می‌دانستند، چه ولیخان‌تکلو که چرخچی و پهلوان پای تخت ایشان بود[۴]، از عجب وتکبرش افتاده در حالتی که از باده غرور سرش گرم شده بود مقید نشده به‌استقبال شتافت وبه‌استعمال آلت کارزار آتش[۵] حرب و[۶] پیکار راشتعال داد وجنود لشگرترکمان از طرف قول چشم امید به‌نور ماهچهٔ[۷] لوای شاهزاده[۸] طهماسب‌میرزا داشتند ودربرانغاراز[۹] فر شکوه امت خان ذوالقدر مستحکم[۱۰] می‌دانستندوجوانغار رااز لمعان تیغ دستان شهیداغلان تکلو آرایش‌می‌دادند. وچون آن دوسپاه کینه‌خواه بیکدیگر رسیدند، زمانه را دل از حسرت خون شدکه چنین دو لشگر از یکجنس بایست[۱۱] به‌موافقت یکدیگر اعادی دین و دولت را منکوب‌و[۱۲] مدعیان ملک وملت را مقهورگردانیدندی .

آنگاه از طرفین صوت[۱۳] نقاره ونفیر وآوازسورن[۱۴] بهادران در میدان‌داروگیر به‌گوش ساکنان سپهرمستدیر[۱۵] رسید[۱۶]. درآن حال جوانان تیزچنگ وشجعان بانام‌وننگ، کمیت‌تندرو را به مهمیز ستیز سراسیمه‌گردانیده[۱۷] وخارخار تعلقات اسباب جهانبانی را به‌آتش مردی و مردانگی سوزانیده، خودرا در مضمارکار زار انداختند وشمشیرکین بریکدیگر خوابانیدند و صیت جرأت وجلادت درعرصهٔ‌گیتی انداختند و[۱۸] در آن روز قیامت انتما، سنان برق‌آسا صاعقه کردار خرمن زندگانی می‌سوخت [۶۱۳] و پیکان سهام خون‌آشام برق‌وار شعلهٔ جانسوز را در کانون درون می‌افروخت و تفنگ چون بادشبگیر از درع و خفتان وگورکه[۱۹] بیرون می‌وزید و تیغ‌سرافشان برفرق مبارزان چون‌بلای ناگهان می‌گردید. گرزهایل[۲۰] در دست سرهنگان قاتل، معبر[۲۱] کیفیت عذاب ملایک، وخنجرلامع برزبان قاطع‌منطوق«انت‌الباقی‌وکل‌شی[۲۲] هالك. تیر مرگ[۲۳] تأثیر چون ناوك غمزهٔ‌دلبران، در[۲۴] هرآنی ناتوانی‌رابی‌تاب می‌گردانید. شمشیر از[۲۵] تیز زبانی دشمن تندگوی را خاموش می‌ساخت وکمان ازکمال نخوت وتکبر پشت به‌جانب‌مخالف عدورا برخاك مذلت می‌انداخت.

۱- مز، ب: «آنکه» ندارد ۲- ن: به‌یکبار ۳- ب: قالب
۴- ب، ن: بودو ۵- ازآتش ۶-ب، ن: «و» ندارد ۷-ن: ماهیچه
۸-ن:شاه ۹-ن: فرو ۱۰-ب، م، ن: «مستحکم» ندارد ۱۱-ن:می‌بایست
۱۲- ب، ن: «و» ندارد ۱۳- ن: صوت‌و ۱۴- ب، م، ن: شیون
۱۵- م، ن: مسند ۱۶- م، ن: برسید ۱۷- ب:گردانیده خار حاز.م:گردانیده خار. ن:گردانیدوخارخار ۱۸- ب، ن: «و» ندارد ۱۹- ب:گردی‌که
۲۰- م: هاتل ۲۱- ن:مغز ۲۲- ن: سماء ۲۳- ب،م، ن:ترك تأثیر
۲۴- ن : زرههای ناتوانی را بتاب میگردانید ۲۵- ب، ن: «از» ندارد

القصه سرداران دست راست، مثل علیقلی‌خان فیج‌اغلی و محمدی ساروسولاق[۱]، نخست تاخت برسقابل خویش‌علی[۲] پاك سال تكلو آورده ، ایشان نیز درجایی که ایستاده بودند در حرکت آمده بریکدیگر حمله آوردند و[۳]چابک‌سواران رزمجوی[۴] وسبك روحان تندخوی فنون شجاعت وبهادری وشهون[۵] جلادت ودلاوری[۶] بریکدیگر عرض کرده، نقد حیات از مخزن بدن می‌ربودند[۷] ودر اثنای داروگیر واستعمال تیغ[۸]وتیر شکست برعلیقلی‌خان وجمعی که باوی بودند ظاهر شد. لشگر اسمعیل قلیخان که درمیسره ایستاده بودند به‌مدد[۹] ایشان به‌میدان حرب سمند جهانگرد را[۱۰] به‌جولان در آوردند.شاه کرم بیك شاملوکه[۱۱] وکیل اسمعیل‌قلی‌خان بود، درآن جنگ مبادرت به‌پیش‌رفتن کرده به‌تفنگ[۱۲] یکی‌از آن‌جماعت شربت شهادت چشید. چرخچیان لشگر شاهزاده عالمیان از پیش بدر رفته به‌میمنه ملحق‌گشتند و از صعودگردو[۱۳]غبار خورشید فایض‌الانوار ظلمت آثار نقاب در پیش روگرفت. نظم[۱۴]:

زگردی که برخاست از رزمگاه[۱۵] جهان کرد[۱۶]در چشم مردم سیاه
بدان‌گونه شدگم‌در آن گرم[۱۷]مهر که می‌چست باصدچراغش‌سپهر

امواج دریای پیکار در تلاطم آمده، کشتی عمرجمعی خصوصاً علی‌سلطان پاك سال ولد[۱۸]ولی خان تکلو و ولی‌خان‌مشهور[۱۹] غرق‌گرداب فناگشت. القصه کارزاری‌بود که دل بهرام‌خنجرگذار بربام‌این[۲۰] سپهر نیلی[۲۱]حصار از آسیب آن معرکه بلرزید وچرخ ستمکار از مقام‌انتقام گذشته جهت مبارزان آن [۲۲] میدان عافیت می‌طلبید[۲۳]. شعر[۲۴]:

زدندآن دلیر[۲۵] آن‌آهن‌کلاه یکبار بر قلب گاه سپاه
زتیغ و[۲۶]تفنگهای آهن ستیز زهر گوشه بازار‌کین‌گرم[۲۷] وتیز
درآن‌گرم بازار جنگ‌وجدل نبودی خریدار جان جزاجل
(یلان‌ازتفنگ‌داده‌دل‌راازدست . . .[۲۸] چنان گشته بی‌پاودست

۱- مز:سلاق، ن: سیلاق. م: ساردوسلاق ۲- ب: علی‌سلطان بیك. م، ن: علی‌بیك ۳- م، ن: «و» ندارد ۴- ن: «رزمجوی» ندارد
۵- م، ن: سنون ۶- ب: دل‌آوری ۷- م: میربودند
۸- ب، م،ن: تیروتیغ ۹- م: وبمددایشان ۱۰-ن: «را» ندارد
۱۱- ن : «که» ندارد ۱۲- م: تفنگی ۱۳- ن«و» ندارد
۱۴- ن: بیت. م: ندارد ۱۵-م: رزمگاه ۱۶- ن: گشت ۱۷- ن:گرد
۱۸- م:که ولیخان. ن: «ولدولیخان تکلو» ندارد ۱۹- ن: مشهورتکلو
۲۰- م، ن: آن ۲۱- ن: یلی ۲۲- م، ن: «آن» ندارد
۲۳- ن: میطلبیدند ۲۴- ب: نظم.ن: بیت. م: ندارد ۲۵- م: دلبران
۲۶- ن:«و» ندارد ۲۷- م، ن:کردتیز ۲۸- در نسخه‌ها خوانده نشد

ز نوك سنانهای خاراگذر | شده چشمهٔ چشمه ز راه سربسر
در آن انجمن بهر دفع گزند | تفنگ ریخت برآتش کین سپند
دهان‌راتفنگ ازستم‌باز کرد | دری در وجود از عدم ساز کرد)[۱]

دلیران معرکه لشگر شاهزادگی[۲] و هژبران معرکهٔ آن صاحبقرانی خصوصاً اسمعیل قلیخان یولداش[۳] از میمنه بیرون آمده[٤] برآن‌جماعت اسب انداخت. لشگر از اطراف‌و جوانب بهم[۵] آمده، ازگرد نعال مراکب ایشان‌چشمهٔ آفتاب بپوشید واز غبارسم‌ستوران ایشان بسیط‌غبرا پردهٔ[٦] اغبربرسر کشید. نظم[۷]

نمودار گشت[۸]ازغبار سمند[٤٦١] | زمین دگر بر سپهر بلند
زگر دمی که برچشم افلاك ریخت | زمین برسر ازدست خودخاك ریخت

بعد از انقضای ساعتی، تیرگی هوا وظلمت ارض‌وسما منعدم‌گشته روشنی فتح روی نمود وآفتاب ظفر ونصرت‌ازافق‌دولت‌وسلطنت‌شاهزادهٔ قمر[۹]طلعت‌نیر[۱۰]مراد‌به‌احسن‌وجهی‌چهره‌گشود. شاهزادهٔ ظفر لوا خود چون مشاهده نمود که دیگر توقف سودندارد ومتوکلا[۱۱] علی‌الله، جلو انداخته تیپ[۱۲] را درحرکت آورد. عاقبت‌الامر به‌تأیید خالق قضاوقدر، علامات عجز وانکساربروجنات[۱۳] احوال آن جماعت ظاهر شده،آن تیپ نیز درحرکت‌آمد وبه‌یکبار چترهای هردو شاهزادها[۱٤] بریکدیگرخورده محمدخان‌ترکمان‌به[۱۵]دست‌علیقلی[۱٦]سلطان ذوالقدر از روی زین[۱۷] به‌زمین افتاد ومسیب‌خان تکلودستگیر واسیر[۱۸] مرشدقلی[۱۹]شاملو برادر اسمعیل‌قلی‌سلطان شدودرهمان‌معرکه شاهزاده طهماسب میرزاراگرفته به‌نظر شاهزادهٔ‌صاحبقران رسانیدند. شاهزاده باسروت بواسطهٔ عرق برادری وحمیت اورا نوازش نموده رفیق خود ساخت ودیگر از امرا وسرداران مثل‌سلمان خان استاجلو واست‌خان‌ذوالقدر وشاهقلی سلطان پیاده وشاه‌علی خلیفهٔ ذوالقدرو ادهم‌خان ترکمان[۲۰]واولاد‌امیرخان[۲۱] واولادولیخان‌وبعضی‌از اولادسولاغ[۲۲] حسین‌تکلوو مختار[۲۳]سلطان

۱-ن: بین‌الهلالین را ندارد ۲-م: شاهزاده‌گی ۳-م: بولدش ٤-ن: «آمده» ندارد
۵-ن‌برآمده ٦-ب،م: پره ۷-ن: بیت. م: ندارد ۸- ب، ن: شد
۹- م،ن: قمرطلعت طالع‌گشته ۱۰-ن: بر. م: پیر ۱۱-ن: یتوکلا
۱۲- ن: دلیران را باتیپ ۱۳- ن: «وجنات» ندارد ۱٤- م: شاهزاده‌ها
۱۵- ب، ن: «به» ندارد ۱٦- ب: علی‌قلیخان‌ذوالقدر ن : علی‌قلیخان ذوالقدر را ن: علیقلی‌خان ذوالقدر را از روی زین گرفته برزمین انداخته و مسیب‌خان تکلواسیر و دستگیر شد و مرشدقلی‌خان شاملو برادر اسمعیل‌قلی‌خان کشته شد و در همان معرکه
۱۷- ن: زین‌گرفته برزمین انداخت ۱۸- ن: اسیرودستگیر شد و
۱۹- ب، خان ۲۰- ب، م، ن: «ترکمان» ندارد
۲۱-ن: «امیرخان واولاد» ندارد ۲۲-ن: مز،ب،م: سولاخ ۲۳-ب: منحتار

تکلو چون دانستند وبعین‌الیقین مشاهده کردند که با ولی‌نعمت برابری نمی‌توان کرد وکار به نوعی‌دیگر بوده وفتح ونصرت موقوف به‌عنایت فرمان‌فرمای پادشاه قضا وقدرگشته، عنان‌ادبار به‌صوب فرار انعطاف داده هرکدام به‌جانبی[۱] رفتند. شعر[۲]:

نه‌جای قرار و نه‌راه ستیز[۳] نهادند ناکام رودر گریز[٤]

جنود ظفر ورود شاهزادگی[٥] صاحب‌قرانی[٦] گیتی‌ستانی[۷] به‌تأییدات[۸] ملک ربانی[۹] (و توفیقات[۱۰] واهب سبحانی)[۱۱]، رایات[۱۲] فتح و نیروزی برافراخته نسیم ظفرشمیم «قل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا[۱۳]» ندای «انافتحنالک فتحامبینا[۱٤]» به‌گوش هوش عالمیان رسانید و از چهرهٔ پیکر نصرت اثر «وینصرک الله نصراعزیزا[۱٥]» غبار کلفت رفع گردانید.

چون شاهزادهٔ صاحبقران ملتزم بود که بعد از فتح پیرامون قتل آن فئه[۱٦] برگشته روزگار نگردد[۱۷]، لهذا کسی ازآن‌جماعت گنه کار را تعاقب ننمود[۱۸] ومتعرض قتل ایشان[۱۹] احدی نگشت ، آنچه آن جماعت سیاه دل دردل داشتند نعوذبالله اگر قضیه برعکس می‌افتاده از آن مردم قریب[۲۰] به‌سیصد[۲۱] کس درآن معرکه کارزار کشته افتاده بودند. شعر[۲۲]:

زکشته فتاده درآن انجمن نه[۲۳] تابوت نه نوحه گرنه[۲٤] کفن

شاهزاده کشورگشای صاحبقران، بعد از سجدات شکرآلهی (و مراسم صلوات وسلام برارواح مقدسات‌حضرات رسالت‌پناهی[۲٥] وحضرات ایمهٔ معصومین صلوات‌الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین)[۲٦] آخر آن روز عنان عزیمت به‌اردوی عالی معطوف‌داشته ازروی فرح وخوشحالی‌تشریف فرمودند. (فقیر مؤلف در آن‌روز عالم‌افروز، درپای [۵۱٥] علم نصرت اثر آن[۲۷] والاگهر بود وبه‌خواندن سورهٔ انافتحنا وادعیهٔ ماثوره مواظبت می‌نمود)[۲۸] قاضی‌عبدالله ورامینی[۲۹] درتاریخ شکست اینچنین یافته ، شعر[۳۰]:

۱- ب، م، ن: بجای ۲- ب: نظم . م، ن: ندارد
۳- ن: نه‌جای قرار و نه راهی ستیز ٤- ب: وستیز ٥- ب، ن: شاهزادهٔ
م: شاهزاده‌گی ٦- ن: قران ۷- ن: «گیتی‌ستانی» ندارد
۸- ن: «ات» ندارد ۹- ن: بنان ۱۰- ب، م: بتوفیقات ۱۱- ن: بین الهلالین
را ندارد ۱۲- ن: رایت ۱۳- سوره ۱۷ آیه ۱۸
۱٤- سوره ٤۸ آیه ۱ ۱٥- سوره ٤۸ آیه ۳ ۱٦- ب: قبیله .ن: قبله
۱۷- نگرددو ۱۸- ن: ننمود متعرض ۱۹- ن: «ایشان» ندارد
۲۰- ن: قرب ۲۱- ن: قرب سیصد ۲۲- ن: بیت. م: ندارد
۲۳- ب، م: نتابوت. ن: نه تابوتو ۲٤- ب، م: نی ۲٥- م: پناه
۲٦- ن: بین الهلالین راندارد ۲۷- م: انولاگیر ۲۸- ن: بین الهلالین را ندارد
۲۹- ن: «ورامینی» ندارد ۳۰- ن: تاریخ. م: ندارد

خان همدان که بردلش تیرشکست | خان کاشان که تیر تدبیر شکست
نص است در اینکه زودتر می‌بایست | تاریخ شکستی که بود «دیر شکست»

بهادران پیلتن‌ویکه جوانان صف‌شکن که آنچنان دستبردی وفتحی‌نموده بودند، روز دیگر که خسروخاور[1] یعنی آفتاب جهانتاب علم نورانی برافراخت ولشگر کواکب رامغلوب ساخت، سرهای ایشان را برنیزه کرده، دوازده‌هزار نفر مکمل مسلح آماده برجمعیت[2] بودند به‌نوعی‌در اطراف وجوانب پراکنده شدند که در یکشبانه‌روز چهل فرسخ مسافت طی نمودند. شعر[3]:

چو لشگر پراکنده شد در نبرد | دگر مشکلش می‌توان جمع کرد
شکوفه چو ریزد ز باد بهار | نگردد دگر جمع بر شاخسار
ز خارا چو بشکست مینای سست | به استادی کس نگردد درست)[4]

اتفاقاً درآن روز جنگ، بعد ازآن‌همه[5]گردوغبار، از رحمت الهی‌باران بهاری‌آن کدورات[6] رافرو نشاند. لشگریان آن همه مالی که‌امرای مذکوره سالها اندوخته بودند وملازمان ایشان درآن اوان به‌عنف و تعدی بدست آورده بودند[7]، در طرفة‌العینی[8]صاحب شدند شاهزادهٔ صاحبقران برادر خود طهماسب میرزا رابه حرم برده به‌دستور باخود داشت ومحمدخان‌و مسیب‌خان‌را به علیقلی[9]خان‌واسمعیل‌خان‌سپردندو[10] درهمان روز عرضه به‌نواب کامیاب‌اعلی که دردارالسلطنهٔ تبریز بودند[11] نوشته فرستادند.

روز دیگر صبح[12] شنبه بیستم ماه مذکور، شاهزادهٔ عالم افروز بیرون آمده امرا و لشگریان طایفه به طایفه واویماق به اویماق‌هرسر واخترمه که داشتند به‌نظر عالی درآوردند و از جملهٔآن سرها سرولیخان تکلووسر مظلوم میرقوام‌الدین محمد اصفهانی- که سابقاً مذکور شد که وزیر شده بود- و سر شاهقلی سلطان برادر امیرخان باسایر[13] سرها و اخترمها به نظرانور رسانیدند و به‌جهت هریک از دلاوران وشجعان[14]میدان شاهزادهٔ صاحبقران جایزه‌ای از الکا و خلعت[15] یادداشت[16] شد.

نواب شاهزادگی برقاتل میرقوام‌الدین اعراض و اعتراض بیشتری کرده امرفرمود[17] که سر او را بابدن بعد از تجهیز و تکفین به اصفهان نقل نمایند وچون وی با متعلقان که دختر میر میران یزد بود وصبیهٔ شیرخوار داشت[18] به‌امید تمام‌آمده بود، نواب صاحبقرانی‌بعداز تأسف

۱- ب، م، ن: خاوری ۲- ن: برحمت ۳- ن: بیت. م: ندارد
۴- ن : بین‌الهلالین را ندارد ۵- ن : «همه» ندارد ۶- ن : کدورت
۷- ن: «بودند» ندارد ۸- ب، م:طرفة العین ۹- م، ن: بعلی‌خان
۱۰- ن : «و» ندارد ۱۱- ب: بود نوشته. ن: بود نوشتند و ۱۲- مز: فتح
۱۳- م، ن: «باسایر» ندارد ۱۴- ب، م، ن: شجاعان ۱۵- ن : خلعت داد
۱۶-ن: «یادداشت شد» ندارد ۱۷- م: اسرا فرمود.ن: کرده ۱۸-ب، م،ن: دار

بسیار املاك او را که بعضی اراده صونکیت داشتند بخشیده، از جهات و[۱] املاك اوطمعی نکرد و مبلغی زر به جهت کفن و دفن شهیدان دشت صایین[۲] قلعه انعام[۳] وتصدق فرمودند واز آنجا کوچ کرده به فارسجین نزول اجلال فرمودند. امرا و جماعتی که از جنگ گاه[٤] فرار نموده بودند، چون[٥] به اراسنج رسیدند[٦] بعضی از تکلویان که در ری می بودند، به راه ری رفتند وبعضی دیگر ازآن جماعت که در همدان ولرستان[۷] مأوا[۸] داشتند، مثل اولادسولاغ[۹] وولی سلطان وپسران امیرخان وبرادرش اسمعیل سلطان، به راه همدان رفتند[۹۹۱] وادهم خان واستخان وسلمان خان[۱۰] وشاه علی[۱۱] خلیفه وشاهقلی[۱۲] سلطان پیاده و جمعی دیگراز رفقا، از راه ساوه راه گردانیده، چون سلطان معصوم ترکمان در این معاملات با امرای[۱۳] ترکمان همداستان[۱٤] نشده بود واز جانب شاهزادهٔ گیتی ستان[هراسان] بود از ترس وی (به زرندراسفجان آمده)[۱۵] خود را بهقم رسانیدند. ارادهٔ استخان آنکه قلعهٔ قم را دربست نموده[۱٦] در مقام مخالفت درآیند. چون چند روزی به خیالات فاسده گذرانیدند، دیدند که اثری برآن مترتب نمی شود وکسی بهرا ایشان همراهی نمی کند وعاقبتی[۱۷] ندارد، ازهم پاشیده استخان وشاهقلی[۱۸] خلیفه براه اصفهان رفتند. استخان بدست غازیان افشار ومقصودبیگ وزیر قورچی باشی سابق به قتل آمد سرش را به درگاه معلی آوردند[۱۹]. والی لارعلاءالملك[۲۰] خان در باب وی این تاریخ راگفته . نظم[۲۱]:

تا هست خدای جان ستان وجان ده	این طور نبوده کیدی فرمان ده
تاریخ سفر سوی سقر[۲۲] رفتن اوست	لااست کافر زن از... کان ده[۲۳]

وادهم خان وترکمانان به دارالسلطنهٔ قزوین آمدند و ولیخان سلطان ولدمحمدخان که درجنگ نبود ودرکاشان بود، چون بهساوه رسید، خبرشکست پدرش شنیدگریخته بهقم آمدومدتی درقم[۲٤] بسر برده و[۲٥] جرأت نکرد[۲٦] که به درگاه معلی رود، گریخته به خراسان رفت ودر دامغان به مرتضی قلیخان پیوست وجمعی دیگر از ترکان وتاجیکان که گرفتار شده بودند[۲۷]، بعضی مثل مهدیقلی بیگ ولد شادی بیک[۲۸] مشمول عنایت بی غایت گشته و از مقربان گردیدند وبعضی دیگراز ترکان و

۱- ب، ن، م: «و» ندارد ۲- ن: «دشت صائین» ندارد
۳- ن: انعام و تصرف ٤- مز، ب، م: جنگاه ٥- ن: «چون بهاراسنج» ندارد
٦- ن: رسیدند و ۷- ب: لراستان ۸- ن: ساوی ۹- مز،ب،م: سولاخ
۱۰- ب،م، ن: «وسلمان خان» ندارد ۱۱- ن: شاهقلی ۱۲- ن: شاهعلی
۱۳- ن: اردوی ۱٤- م: همدستان ۱۵- ن: بین الهلالین را ندارد
۱٦- مز،ب، م: نسبت ۱۷- ب: عاقبت. ن: ندارد ۱۸- ب، م: شاهعلی
۱۹- ن: فرستادند ۲۰- ن: علام الملك ۲۱- ن: تاریخ. م: ندارد
۲۲- ب: سفر ۲۳- کذا ۲٤- ن: «درقم» ندارد ۲٥- ب، ن: «و» ندارد
۲٦- م: نکرده ۲۷- مز، ب: بود ۲۸- ب، ن: «ولدشادی بیك» ندارد

تاجیکان‌را جریمه کرده، به‌تحصیل‌داران دادند که (ازیشان وجوه ترجمان بازیافت نمایند[۱] و)[۲] چون تکلویان[۳] وترکمانان اکثری به جانب همدان‌رفته بودند، رای ارکان دولت قاهره‌بدان[۴] قرارگرفت که شاهزادهٔ گیتی‌ستان بدان‌صوب رفته، هرکس که‌از آن‌جماعت به‌درگاه‌آید فهوالمراد والابه تیغ سیاست درآمده گرفتارگردند[۵]. از فارسجین[۶] کوچ کرده به‌جانب آب گرم خرقان[۷] اردوی همایون در حرکت آمد وچند روز درآن سرزمین به‌نشاط وکامرانی گذرانیدند. سلطان‌مراد ولد امیرخان که در حوالی درجزین[۹] بود، باجمعی از مردم‌خود[۸] به‌درگاه عالمپناه آمد وبرادر دیگرش گلابی‌بیک باپسران ولی سلطان و سولاغ[۱۰] به‌جانب بغداد رفتند. شاهزادهٔ گیتی‌ستان چون قبل از جنگ مذکورهمدان۔ که الکای ولیخان تکلو بودو خالوی‌پیرغیب‌خان استاجلو بود[۱۱] به‌مشارالیه نامزد کرده بود۔ حسب‌الوعدهٔ پادشاهانه الکای‌همدان‌را باتوابع به‌وی‌شفقت کرده، احکام عالی درآن باب عزاصدار یافت وچون اول فصل‌گل دارالسلطنهٔ قزوین بودو خوییهای[۱۲] باغ‌سعادت‌آباد واوایل‌جوزا، به‌خاطر انور[۱۳] خطور کرد که چون قرب مکان‌واقعست سوار شده بدانجا به‌طریق سیر بفرمایندو(چند روز[۱۴] آنجا به‌نشاط وکامرانی گذرانیده)[۱۵] جمعی[۱۶] که بواسطهٔ بعضی مهمات وتحقیق‌حالات بدان ولایات رفته‌اند[۱۷] معاودت نمایند و [۹۱۷] نواب شاهزادگی[۱۸] نیز به‌اردوی عالی‌مراجعت کند. مقرر شد که اردوی عالی‌درهمان منزل به دستور توقف کرده نواب عالی ومقربان‌درگاه سامی‌در ملازمت به‌سیر شهر روند. آخر روز سه‌شنبهٔ سلخ جمادی‌الاول سنهٔ‌مذکوره، نواب شاهزادگی[۱۹] به‌سعادت و[۲۰] کامرانی سوار شده وچاشت‌روز چهارشنبه غرهٔ شهر جمادی‌الثانی اهالی‌قزوین استقبال کرده به‌دولتخانهٔ مبارکه تشریف بردند.

چون یکهفته نواب عالی درقزوین‌ماندند، (حکم اشرف صادر شد که اردوکه درآب گرم توقف[۲۱] دارند کوچ کرده به‌شهر آیند. نواب عالی به‌نفس‌نفیس‌متوجه مهمات والکای‌عراق گشته[۲۲]، مدارمهمات جزوی وکلی‌وملکی‌ومالی برآصفجاه[۲۳] اعتمادالدوله میرزالطف‌الله قرارگرفت از روی‌استقلال و انفراد تمام به مهمات ایران[۲۴] می‌پرداخت)[۲۵] الکای[۲۶] ری را درکل به‌علیقلی

۱- ب: نمایند که ۲- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۳- ب: تکلوان

۴- م، ن: بران ۵- ن: گردندو ۶- م: فارسخین ۷- م: خرمان

۸- م: حرین ۹- م، ن: «خود» ندارد ۱۰- مز: سلاخ. ب، م: سولاخ

۱۱- ن: بود و ۱۲- مز: خوییها و ۱۳- م، ن: «بخاطر انور» ندارد

۱۴- ب، م: روزی ۱۵- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۱۶- ب: وجمعی‌شاهزاده‌گی

۱۷- م، ن: «رفته‌اند» ندارد ۱۸- ب، م، ن: شاهزاده‌گی ۱۹- م، ن: شاهزاده‌گی

۲۰- م، ن: «و» ندارد ۲۱- ب: تشریف ۲۲- ب، م: گشتند مدارکلی و جزوی و مالی ۲۳- م: باصفجاه ۲۴- ب: ایروان ۲۵- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۲۶- مز، ب: انگاه

خان شفقت کردند وابهرو‌بعضی محال دیگر[1] را برسر قزوین به‌اسمعیل قلیخان مرحمت فرمودند (و دینور[2] و سعدآباد و بعضی محال را که الکای سولاغ[3] بود به شاهوردی‌خلیفه برادر بزرگ اسمعیل‌خان[4] مرحمت نمودند)[5] وکاشان را خاصه کردند[6] و همدان راکه به‌پیرغیب‌خان داده بودند اورا مرخص ساخته به‌الکا فرستادند وقم‌را به‌علیقلی‌سلطان ذوالقدر با بعضی از بلوکات دادند والکای‌ادهم‌خان راکه فراهان[7] وگرمرود[8] وبعضی از محال‌قم بود، به‌شاهوردی[9] خلیفهٔ ایناللو[10] دادندودارابجردو[تیریز][11] رابه‌محمدسلطان‌ذوالقدریساولباشی‌عنایت کردندومحلات[12] وبلوك[وزوان]وجاسب‌وشنوهٔ‌قم‌را به‌مرشدقلی‌سلطان شاملو برادر اسمعیل‌قلیخان‌عنایت‌فرمودند وچون ادهم‌خان باآن کفران‌نعمت‌التجا به‌درگاه عالمپناه آوردودر منزل[13] علیقلی‌خان‌رفت،جرایم او مقرون‌به‌عفو[14] شده ساوه را بدوعنایت کردند وسلطان‌معصوم ترکمان که درآن ایام ازاوحیله وخودداری[15] صادر شده بود، مغضوب‌گشته به‌قورخمس سلطان اوراگیرانیدند وتمام اموال‌و جهاتش به‌تاراج‌رفت وایالت شیراز به‌دستور به‌قلیخان ذوالقدر شفقت شد ومهدیقلی‌بیك را نیز به‌وکالت وریش‌سفیدی‌به‌شیراز فرستادند واحکام به‌تمامی ممالك محروسه فرستاده خاطر ازبلاد عراق جمع فرمودند و داروغه‌ای به‌یزد فرستاده، الکای‌بوانات را به سیدبیك کمونه با الکای کبیر وطسوج‌دادند وسمنان که الکای‌اوبود تغییر داده (به‌پسرزاده تبت‌اغلی‌عنایت کردندو)[16] مدت یکماه وکسری[17] شاهزادهٔ صاحبقران‌در دارالسلطنهٔ قزوین‌توقف کرده[18] درعشرثانی شهر رجب[19] المرجب‌از شهربیرون نشسته[20]، عازم آذربایجان‌گشتند وروزجمعه سیم‌شهرجمادی‌الثانی سنهٔ مذکوره[21] شاهزاده طهماسب میرزا را به‌قلعهٔ الموت فرستاده محبوس‌ساختندوکوتوالی‌قلعه را به‌حسین‌قلی سلطان برادر علیقلی[22] عنایت فرمودند.

القصه که شاهزادهٔ‌صاحب مروت سلطان‌حمزه‌میرزا، ازگناه جماعت ترکمانان[23] وتکلویان[24] بالکلیه در[25] گذشته، محمدخان را درطالش ومغانات الکا[26] داده، مسیب‌خان را متولی‌وحاکم دارالارشاد [۹۱۸] اردبیل‌گردانیدند واز جرایم سلطان معصوم‌گذشته اورا مرخص ساختند که به‌ساوه رفته یراق[27] خودکرده به‌درگاه‌آید وشاهقلی سلطان پیاده دزمار را عنایت کردندو قورخمس سلطان شاملو را درقزوین‌گذاشتند.

۱- ن : «دیگر» ندارد ۲- ب: وتیوزوم: وینورآباد ۳- مز: سلاخ. ب،م: سولاخ
۴- ب، م: قلیخان ۵- ن: داخل پرانتز را ندارد ۶- ن : کرده همدان را
۷- م : فرهان ۸- ب، م : کریرود ۹- ن : شاهویردی
۱۰- مز، ب، م : ایناللو ۱۱- ب ، م، ن : تبریز ۱۲- ب، م، ن: محالات
۱۳- ن: خانه.م : ندارد ۱۴- م: بعف ۱۵- ن : رای
۱۶- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۱۷- ن : کثری ۱۸- ب ، ن: کرده و
۱۹- ن : رجب سنهٔ مذکوره ۲۰- ن: رفته ۲۱- ن : «سنهٔ مذکوره» ندارد
۲۲- ن: علیقلی‌خان ۲۳- ن : ترکمان ۲۴- ن: تکلو
۲۵- ن: «در» ندارد ۲۶- م: الکه ۲۷- ن: فکر یراق

رفتن شاهزادهٔ عالمیان به آذربایجان به ملازمت پادشاه همایون اسکندرشان[۱]

نوبت دیگر صاحبقران عادل با سپاه پردل، طی مراحل ومنازل نموده، با سپاه بی کران از تخمین[۲] مهندسان متوجه آذربایجان گشت. شعر[۳]:

همی رفت سلطان عاجزنواز — سلامت تر ازکاروان حجاز
نجستند آن خیل انجم عدد — بجز همتی از رعیت مدد

شاهزادهٔ صاحبقران در[٤] اواخر ماه شعبان به دارالسلطنه داخل شده، شاه کامیاب به اتفاق شاهزاده ابوطالب میرزا، نواب عالی را استقبال فرموده، به عظمت[۵] هرچه تمامتر به دولتخانهٔ مبارکه فرمودند. بعد از چند روز شروع درگرفتن قلعه شده، شاهزادهٔ گیتی ستان بالشکر بسیار وتفنگچیان بی شمار سوارگشته، اطراف وجوانب قلعه را ملاحظه فرموده، به غوغای هرچه تمامتر و[٦]نقاره و نفیر و کرنا[۷]وسورن، سیبه تعیین فرمودند ودراین مرتبه دورقلعه راگرفته محاصره کردند ودر روز اول پنج مرتبه توپ بزرگ را بربرجی که درکنار رودخانه پیش محله[۸] سنجازان واقع است زدند وتوپ میانه را[۹] که نواب شاهزادگی[۱۰] خودترتیب داده بود، به باغچهٔ مسجد نصریه برده به جانب منازل دفترخانه (بستند و روزی ده دوازده توپ می انداختنددفترخانهٔ)[۱۱] خاصه ـ که متصل[۱۲] به دیوار صاحب آباد[۱۳] بود ـ آنرا ویران ساخته، سه چهار برج دیگر به زمین[۱٤] مساوی گشت. اهل قلعه از این معامله به زینهار[۱۵] آمده، مدت ده روز[۱٦] مهلت وامان خواستند. کاربراهل قلعه تنگ شد وهمچنین سعیی[۱۷] که دراین[۱۸] مرتبه فرمودند[۱۹] اگر دراوان سابق می فرمودند یقیناً تسخیرقلعه شده بود[۲۰]. چون وقت تنگ گشته بود وهرروز خبرآمدن فرهاد پاشاسردار به الکای خوی وسلماس و طسوج می رسید وباعث ترلزل قزلباش وتبریزیان می گشت، آن جماعت بی دست ودل گشتند واهل قلعه به وسیلهٔ شاهرخ خان قرار به صلح دادند. دراین اثنا خبر رسیدن[۲۱] سردار نابکار به طسوج رسید. امرای عظام قرار دادند که یورش نمایند اگر تسخیر قلعه شد فهوالمدعا[۲۲]، وگرنه علاجی[۲۳] دیگر نمایند.

۱- ب: اسکندرنشان ۲- ن: تخمی ۳- م ، ن: ندارد
٤- مز، ب: او را ۵- م : عزمت ٦- م، ن : به ۷- م، ن: کرهنا
۸- م، ن: «محله» ندارد ۹- ن: «را» ندارد ۱۰- م، ن: شاهزاده گی
۱۱- م، ن: بین الهلالین را ندارد ۱۲- م، ن: «متصل» ندارد
۱۳- ب، م، ن: آباد متصل ۱٤- م، ن: برزمین ۱۵- ب، م، ن: به زنهار
۱٦- ب: ده دوازده روز. ن: دوانزده روز ۱۷- ب، م، ن: سعی
۱۸- م : در ۱۹- ب، م: فرمودند که ۲۰- ب، م، ن: بود و
۲۱- ن: رسانیدند که ۲۲- ن: المراد ۲۳- ن: علاج

روز پنجشنبه نوزدهم[1] شهر رمضان‌المبارك[2] قرار به یورش گرفت و[3] دو روز پیش از آن نواب شاهزادگی[4] خود سوار شده[5]، دور قلعه را گردیده مقرر نمود که از[6] هر سیبه به چه عنوان یورش نمایند. شب پنجشنبه مذکور بعد از افطار، مردم جمعیت کرده قریب[7] بیست‌هزار کس از قزلباش وتبریزی ومردم نواحی جمع شده، محل چاشت[8] یورش نمودند و[9] جوانان دلیرقزلباش برنردبانهادویده[10] ملاحظه نکردند[11] وبی‌محابا رفتند وازمردم‌تبریز ونواحی‌نفری[12] جرات نکرده پیش نرفتند. مرتبهٔ اول که مردم به‌پای قلعه رفتند، از رومیان کسی در[13] [۹۱۹] سیانهٔ شیرحاجی (نماندوتمام[14] به‌اندرون‌قلعه‌رفته[15] به‌ضرب‌تفنگ عقب‌مردم‌را بریدندوجمعی که‌اول مرتبه‌به‌پای شیرحاجی)[16] رفته بودند، چون ملاحظه کردند که کسی دیگر از عقب ایشان نیامد، لاعلاج باز گشتند ودرمحل بازگشتن قریب به‌صدکس زخم تفنگ‌گرفته بیشترش تلف‌گشتند[17]. قرب سی چهل نفر از ملازمان خاصه[18] نواب صاحبقران تا شب درمیان خندق[19] قلعه پنهان بودند. چون شب[20] به‌سردست درآمد، بیرون آمدند. در روز یورش مذکور، ازکسی که آثار جلادت[21] ظاهر شد، احمدسلطان آسایش اغلی‌استاجلو بود که بیشتر ازهمه‌کس برنردبان پانهاده بالا رفت و در سردیوار[22] شیرحاجی دوسه[23] کس را به‌شمشیر زد. چون از هیچ جانب کسی همراهی با وی ننمود، رومیان هجوم‌برسر مشارالیه‌آورده پنجاه شصت شمشیر برقبه سپراوزده[24] وچندزخم کاری[25] بلکه مهلك برچهره او رسیده بود. وی باآن[26] حالت از نردبان بزیرآمده[27] سالماً به‌کنار رفت.

چون تسخیر قلعه به‌یورش نشد، اهل‌تبریز رایأس[28] تمام حاصل گشت. همانا[29] که از ورای‌اشعار مشیت، فتح آن رجوع به‌صاحب دولتی هم[30] از این دودمان[31] خلافت شده که چون وعده‌اش می‌رسد، به‌یمن اقبال او مسخر خواهد شد. شعر[32]:

(کارها جز خدای نگشاید بخدا گر ز خلق هیچ آید)[33]

۱- ن: ۹۱ ۲- ن: «المبارک» ندارد ۳- ب، ن: «و» ندارد
٤- ب، م: شاهزاده‌گی ٥- ب، م، شده و ٦- ب، ن: «از» ندارد
۷- م، ن: قریب به ۸- ن: چاشتی ۹- ب، ن: «و» ندارد ۱۰- ب، م، ن: دویدند و ۱۱- ب، م: نکردند همچنان با. ن: نکرده همچنان ۱۲- ن: احدی
۱۳- ب، ن: «در» ندارد ۱٤- ب: تمامی ۱٥- ب: رفتند
۱٦- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۷- ن: ن: شد قریب ۱۸- ب، ن: خاصه شریفه و م: خاصه شریفه ۱۹- ن: خندق نهان بودند ۲۰- ن: شب شد
۲۱- م: جلات ۲۲- م، ن: «دیوار» ندارد ۲۳- ن: «سه» ندارد
۲٤- م، ن: زده بودند ۲٥- ن: «کاری بلکه» ندارد ۲٦- م: بان
۲۷- مز: آمد. ن: آمده به کنار رفت ۲۸- مز: «یاس» ندارد
۲۹- م: همانا که از ورای مشیت فتح. ن: همانا که مشیت فتح ۳۰- ن: «هم» ندارد
۳۱- ب: دومان ۳۲- م، ن: ندارد ۳۳- ن: بین‌لهلالین را ندارد

روز دیگر خبر رسید که فرهاد پاشا از طسوج کوچ کرده متوجه تبریز شد. چون لشگر قزلباش آنچنانکه باید جمع نبودند که سردار را استقبال نمایند، ناچار اهل تبریز را رخصت دادند که از شهر بیرون روند[1] و در روز سه‌شنبه بیست‌وچهارم شهر رمضان سنهٔ مذکوره، اردوی همایون کوچ کرده در چرنداب نزول اجلال فرمودند[2].

درآن روز محنت‌اندوز علامت[3] روز قیامت مشاهده عالمیان گشت بازارها وخانه‌ها را آتش زدند و بمؤدای « یوم یفرالمرء من اخیه[4]» ، هیچکس به یکدیگر التفات نمی‌فرمود[5] تا عصری چنان شد که متنفسی[6] در تبریز نماند. روز دیگر اردوی همایون[7] از چرنداب کوچ کرده از راه فهوسفنج[8] و خواجه خوشنام به دو منزل به‌حوالی ازدم[9] دول آمدند وروز عید فطر فرهاد پاشا درکنارآب شور نزول نمود فرهادپاشا آزوقه وباروط[10] ویراق قلعهٔ تبریز راکه حسب الامر خواندگار[11] آورده بود، نقل قلعه نموده، خاطر ازآن‌سمر جمع فرمود[12] وجوانب قلعه راهموار کرده، مراجعت نمود و[13] مقارن‌این‌حال، در اوایل شوال[14] سردار مذکورچند مرتبه کتابات به امرای عظام نوشته، مقدمات صلح به‌میان انداخت مشروط برآنکه الکایی[15] که درتحت تصرف خواندگار درآمده از ایشان باشد وازین‌طرف امرای عظام‌راضی به‌صلح شدند مشروط[16] برآنکه دست از تبریز بدارند ودر عوض تبریز نخجوان‌را بدهند[17] یاموازی جمع تبریزهمه ساله پیشکش وتحف و[18] هدایا به‌روم فرستند وفرهاد پاشا[19] وسردار عساکرصریح درکتابات نوشته بودکه من به‌جنگ نیامده‌ام، غرض من آنست که باعث این صلح شوم ونام‌نیک در عالم بگذارم. و همچنین ایلچی از جانب محمد پاشا حاکم سواس در روز دوشنبه ششم شهر[20] شوال نزد محمدی[21] خان تخماق به ازدم‌دول[22] [۹۲ ٥] آمده، جواب مرغوب‌گرفته مراجعت نمود وعلیقلی خان طهماسب‌قلی بیک ملازم خودرا جهت قرار صلح در روز ششم شهرشوال نزد محمد پاشای مذکور فرستاد و درپنجشنبه نهم‌شهر مذکور ولی‌بیک چاشنی‌گیرباشی‌از جانب فرهاد پاشا به[23] درگاه معلی آمده[24] التماس کتابات و اسناد معتبر ازجانب نواب کامیاب اعلی‌ونواب عالی[25] به خواندگار نمود و مقرر شد که کتابات نوشته مصحوب کس معتبر نزد فرهاد پاشا فرستند[26].

۱- ن: بروند ۲- ب، م، ن: نمودند ۳- م. ن: «علامت روز» ندارد
٤- سوره. ۸ آیه ۳٤ ٥- ب، م، ن: نمی‌فرمودند ٦- ن: تنفس ۷- سز: همین
۸- ب: فحوسفبح. سز: فهفوسفنج ۹- ب: ودل ۱۰- ب، م: باروت
۱۱- م: خوندگار ۱۲- ن: نمود ۱۳- ن: «و» ندارد ۱٤- ن: شهر شوال
۱٥- ب ، م: الکاه ۱٦- ن: بهمین شرط که ۱۷- ن: با ۱۸- ن: «و» ندارد
۱۹- ب، ن: پاشای‌سردار. ن: پاشا سردار ۲۰- ن: «شهر» ندارد ۲۱- م، ن: محمد خان
۲۲- ب، م: ودل ۲۳- ب، م: «به» ندارد ۲٤- ن: آمده بود
۲٥- ن: اعلی به خوندگار ۲٦- ب، م، ن: فرستد

منشیان عطاردقلم کتابات مقرون به‌صداقت وخصوصیت وشمه‌ای از حقوق قدیمی در قلم آورده، التماس شد که تبریز را واگذارند وهرساله موازی جمع آن برسبیل خراج به‌درگاه خواندگار[۱] فرستند. کتابات مذکور[۲] رامصحوب احمدبیک ایشک آقاسی استاجلو در روز دوشنبه بیستم شهر مذکور نزد فرهادپاشا فرستادند و قرار صلح یافت[۳] برنهجی که یکی از شاهزاده‌های عظام را نیز به درگاه خواندگار[٤] فرستند.

وهم دراین ایام که اردوی همایون در موضع اشکنبر[٥] نزول اجلال داشتند، خبررسید که خضرپاشا حاکم چخورسعد بالشکر بسیار از رومیه واکراد به‌جانب نخجوان و اردوباد آمده‌اند . شاهزاده عالی‌تبار جمعی کثیر از امرا[٦] و[۷] لشکری[۸] خصوصاً مرشد قلی‌سلطان قوچیلو حاکم طارسین[۹] وطهماسب قلی‌سلطان ذوالقدرحاکم برکشاط[۱۰] وحیدرقلی‌سطان‌استاجلو حاکم اردوباد را به سرداری ادهم‌خان ترکمان در روز جمعه هفتدهم[۱۱] شهر مذکور روانهٔ محال مزبور[۱۲] فرمودند.

چون خضرپاشا به‌حوالی جولاه[۱۳] رسیده بود، پیشکش[۱٤] ازمردم‌آنجاگرفته مردم اردوباد چهارروز مهلت طلبیده بودند. بعد از وصول امرا وعساکر ظفر مآثر، خضرپاشا به‌الکای خود معاودت[۱٥] نمود وآن محال در تصرف امرای عظام باقی ماند.

وهم دراین ایام، خبر فتح قلعهٔ تفلیس به‌درگاه همایون رسید که سلطان محمودخان مشهور به‌سیماون[۱٦] گرجی بالشکری[۱۷] عظیم آن قلعه‌را- که ازکمال متانت چون‌منجنیق گردون‌از حوادث مصون بود، وازغایت رفعت مرغ برشرفات‌آن پرواز نمی‌توانست نمود- مرکز واردسیان گرفته در روز شنبه هشتم شهرذی‌قعدهٔ سنهٔ مذکوره به‌یورش اول شهر وحصاربندرا تسخیرنمود. رومیان به نارین قلعه رفته، بعد از چندروز امان خواسته[۱۸]، نارین قلعه را نیز فتح نمود.

چون اخبار مسرت آثار از جانب گرجستان وقراباغ به‌مسامع عزوجلال رسید واکثر امرا درآن‌حوالی بودند، به‌خاطر باریافتگان آستان خلافت مکان رسید که یکمرتبهٔ دیگر به‌قراباغ رفته لشکری[۱۹] عظیم فراهم آریم و معاملات شروان[۲۰] وگرجستان را نظام‌ونسقی‌داده ایلچیان نیز از نزد[۲۱] سردار بیایند بدانچه مقتضای وقت و مصلحت فرصت باشد (مصراع[۲۲]:

۱- ن : خوندگار ۲- ب: مذکورا ۳- ن: بهر

٤- ب، م، ن: خوندگار ٥- ب، م، ن: اشکنبر ٦- ن: امرای

۷- ن: «و» ندارد ۸- ب، ن: لشکری را ۹- ن: طارم ۱۰- ب: کشاد

۱۱- ن: هفدهم. م: هفیدهم ۱۲- ن: مذبور ۱۳- ن: جوازه

۱٤- ب ، م، ن : و پیشکش ۱٥- ب : معادت ۱٦- ب، م : سیماوون. ن: سمایون خان ۱۷- ب، م، ن: لشکر ۱۸- م، ن: یافته

۱۹- م: لشکر ۲۰- ن: شیروان ۲۱- م، ن: دست شردار بیایند آنچه

۲۲- م، ب: ندارد

بکوشیم و[1] بخت[2] آزمایی کنیم)[3]

اردوی عالی (از اشکنبر[4] نوبت دیگر)[5] بالشگر فیروزی اثرمتوجه قراباغ شد. چون به‌ارسبار[6] رسید، امرا از اطراف وجوانب به‌اردوی عالی ملحق‌گردید[7] اردوی همایون به‌گنجه تشریف‌برد وازآنجا به‌زکم جایی[8] رفته چندروز به‌جهت مهمات شروان[9] وگرجستان توقف‌کرده، (احکام وتورچیان)[10] بدان‌محال فرستادند[11]. امرا و سرداران آن ولایات[12] تحف[13] [۶۲ ا] و هدایا و پیشکشها[14] بامردم خود به‌درگاه عرش اشتباه فرستادند.

وهم دراین ایام[15] علیقلی‌خان حاکم شیراز باصدوپنجاه نفر ازملازمان قدیم[16] خوداز شیراز آمده، به‌درگاه معلی توجه نمود و در قزوین توقف کرد و آقایان[17] ذوالقدر همه با وی (یاغی[18] شده همراهی وی[19] نکردند)[20].

گفتار درآمدن مرتضی قلی[21] خان از دامغان به جانب عراق و ارادهٔ رفتن به درگاه شاه با استحقاق

چون مرتضی‌قلی‌خان پرناك بادل هوسناك درآرزوی دارایی وحکومت مشهد مقدس مدتی انتظارکشید وکارش[22] به‌جایی نرسید ودرهرمرتبه‌که ازمشهد مقدسه از جانب مرشد قلیخان بدوکتابات[23] ورسل‌ورسایل‌می‌رسید اعتماد برآن ننمود، وچون فی‌الحقیقة ازجانب‌شاهزادهٔ گیتی‌ستان‌همگی مشمول عواطف بی‌کران می‌بود و[24] درمحلی‌که ترکمانان وتکلویان باجمعهم جمعیت‌کرده بودند[25]، هرچند به‌وی چیزها نوشتند واورا دلالت‌کردند‌که به‌عراق‌آمده بدیشان ملحق‌گردد[26]، قبول نکرد، درین‌حال به خاطر آورد‌که چون در ترکمان بزرگ و ریش سفیدی نمانده وبقیةالسیف این‌جماعت‌که در الکا وصحرای ساوه جمع‌شده‌اند امیدی[27] ندارند، صلاح‌در آن است‌که احرام آستان بوسی‌درگاه فلك مقام بسته، در راه[28] آن جماعت را طلبیده اگر آمدند

۱- م: «و» ندارد ۲- مر: بخت و ۳- ن: بین‌الهلالین را ندارد
۴- ب: اشکـ‌پر. م: شکـ‌نبر ۵- ن: بین‌الهلالین را ندارد
۶- ب، ن: به ارسیار ۷- ب، ن: گردیده ۸- م: جای
۹- ن: شیروان ۱۰- بین‌الهلالین: حکام ۱۱- ب، م: فرستادند سرداران.
ن: فرستادند امرای و سرداران ۱۲- ن: ولایت ۱۳- م: تحفه
۱۴- ب: پیشکشیها ۱۵- م: «ایام» ندارد ۱۶- ب/ م، ن: قدیمی
۱۷- ن: امرایان ۱۸- ب: یاقی ۱۹- م: «وی» ندارد
۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد ۲۱- مز، ب، م: مرتضی‌خان
۲۲- ب، ن: «کارش» ندارد. م: «کارش بجایی» ندارد ۲۳- ن: کتابت
۲۴- ن: «و» ندارد ۲۵- ب، م: بوده‌اند ۲۶- مز: کرده
۲۷- ن: امید ۲۸- م، ن: آن راه

فهوالمراد، والاخودازری به ساوه رود وآن‌جماعت را برداشته باقشون ولشگر آراسته به‌خدمت[1] شاه و شاهزاده رود[2].

در شهر ذی‌تعدهٔ سنه مذکوره از دامغان که الکای وی بود، به‌تقطیع ویراق وساسان متوجه شد. چون به‌حوالی سمنان وخوار[3] رسید، ذوالقدران که حاکم آنجا بودند، بااهالی آن ولایت دغدغه کردند که مبادا بنابر فریبی[4] و گرفتن این محال[5] خان مذکور آمده باشد ـ چه همیشه آن[6] سردم دغدغه[7] از وی سی‌بردند ـ تاآنکه کوچه‌بند کرده قرار تحصن[8] به‌خود دادند.

خان عالیشان چون قصد خدمت شاهزاده داشت، و از بدنامی[9] سی‌اندیشید، ملتفت‌آن جماعت نشد وازآنجا به‌نوعی گذشت که از سردم ولشگری اوبرگ[10] کاهی‌از جایی به‌عنف تصرف نکردند وهمچنین چون به‌الکای‌ری[11] وولایت[12] ورامین رسید و[13] هنگام‌رفع محصولات بود، به نوعی لشگری او سلوك کردند[14] که توبرهٔ کاهی ویکعدد خربزه از خرمنها وپالیزها[15] که در سر راه ایشان واقع[16] بود نگرفتند.

چون از (بلوك بهنام وسیور فرخ)[17] ری به‌فشار بویه[18] آمد ، کس به ساوه نزد سردم ایل[19] و اویماق[20] فرستاده، ایشان را دلالت فرسود آن جماعت بی‌حقیقت قبول این[21] معنی نکرده، (فرستادهٔ او را جواب دادند . چون این‌خبر به وی رسید، ازآنجا کوچ کرده به زرند ساوه آمد و در آنجا توقف نموده کس به ساوه فرستاده)[22] و ترغیب آن جماعت[23] به‌بردن‌درگاه گیتی‌پناه نمود وآن‌جماعت ازخطهٔ ساوه به‌دیدن او رفته، اکثر معذرت سی‌گفتند وآمدشد وتردد جمعی که همراه او بود[24] به‌شهر سی‌شد واوهمچنان دربردن ایشان راسخ بود وعرضه‌ای درآن باب نوشته مصحوب کس اعتمادی خود به‌درگاه عالمپناه فرستاد وخودمتر صدبود که متعاقب روانه‌گردد. اماگمان ترکمانان[25] اینکه‌اراده[26] دارد که ایل‌را برداشته‌تا[27] استرآباد وخراسان راهها را تاخت نموده[28] جایی‌توقف نکند[29]. جمعی که در [۹۲۲] ساوه بودند از وی احتراز

۱- م : بعد ۲- ن : رودو ۳- ب ، م، ن : خار
٤- ب، ن: فریبی به گرفتن ۵- م، ن : آن محال ٦- ن : «آن» ندارد
۷- ن : از روی دغدغه ۸- م: تحصین ۹- ب، ن: «سی» ندارد
۱۰- ب، م: برکت ۱۱- م: بری ۱۲- ن: «ولایت» ندارد
۱۳- ن: «و» ندارد ۱٤- ن : نمودند ۱۵- ب ، ن: فالیزها
۱٦- ب، م، ن : «واقع» ندارد ۱۷- ن : بین الهلالین را ندارد
۱۸- ب، م : فشار بویه ۱۹- مز: اهل ۲۰- م : ایماق
۲۱- ن: «اینمعنی» ندارد ۲۲- ن : بین الهلالین را ندارد ۲۳- ن: انجماعت به درگاه
۲٤- ب ، م، ن : بودند ۲۵- م ، ن : ترکمان
۲٦- ب، ن : « اراده وارد که » ندارد ۲۷- ن: «تا» ندارد
۲۸- ب، م، ن: خواهد کرد ۲۹- ب، م، ن: نخواهد نمود

نموده درشهر رابروی بسته[۱] مطلقاً تمکین‌سخن‌او نمی‌کردند که ناگاه از چشم زخم فلك‌روسیاه[۲] روز یازدهم[۳] محرم سنهٔ ۹۹۴ خبر قضیهٔ هایله وواقعهٔ نازلهٔ شاهزادهٔ نامدار به‌وی رسید، فی‌الفور بی‌تحاشی از محلی که درآن نزول نموده بود کوچ کرده، خبر[۴] ترکمانان ساوه ننمود وازراه[۵] انجیلاوند ساوه تاسراجهٔ قم‌جایی[۶] توقف نکرد[۷] ودر راه الوس‌اعراب نمیری وسعیدی[۸] [راکه] در قمرود بود با شتر ، غازیان هرچه به نظر ایشان درآمد کسیب نمودند(؟) جماعتی[۹] که در ساوه بودند مثل سلطان معصوم وولیخان سلطان وشاه بوداق سلطان[۱۰] وخلیل‌بیك برادرابراهیم خان واکثر اوباش ترکمانان[۱۱] و ملازمان ادهم‌خان از عقب مشارالیه به‌ایلغارتمام خودرابه سراجه رسانیده، خان رااز رفتن داغان باز آوردند وخاطرنشان وی نمودند که قم وکاشان در این محل بی‌صاحب افتاده وجمعیتی[۱۲] بسیار درآن هست آنها رابه‌اندك توجهی بدست می‌توان آورد. مرتضی‌قلیخان‌به‌سخن ایشان‌فریب خورده، قوت‌طامعه‌اش به‌حرکت درآمد وآن مرغبات[۱۳] اورا مستحسن افتاد.مردمش‌آنروز وآن‌شب[۱۴] قریهٔ‌سراجه‌ونواحی‌آن‌را[۱۵] نهب‌وغارت به‌مشابه‌ای[۱۶] نمودند که از آبادانی اثری در وی نگذاشتند.

فقیر مؤلف[۱۷] درآن سال وزیرقم بود.(شاهزاده نیکوخصال بعدازجنگ ترکمان‌وتکلو، این کثیرالاختلال را بدان دیار فرستاده بود)[۱۸] چون یقین دانست که ترکمانان‌همسایه مرتضی قلیخان را بی‌تأخیروبسا هله به‌قم می‌آورند[۱۹] ودرقم نیز قرب سیصدنفر از ترکمانان‌وهواخواهان ایشان بودندهزار فساد لازم‌می‌آمد[۲۰]، بالضروره قرعهٔ این‌مشورت باطهماسب قلی‌بیك‌قورخلو[۲۱] که درآن سال در[۲۲] آن ملك بود وجمعی‌ازغاریان ذوالقدرواعیان وکدخدایان آن مملکت[۲۳] در میان انداخت وقرار براین یافت که درشهر رابسته، تاقوت وقدرت باشد نگذارند که آن‌جماعت پرشر ظفری براین مردم یابند و قبل ازآن خبر آمدن علیقلی[۲۴] سلطان حاکم[۲۵] آمده بود که به زنگان رسیده وانتظار آمدن او نیز بود.

مرشدقلی سلطان شاملو که بعضی از بلوکات قم به‌تیول او مقرر بود، درآن اوان در خارج شهر بندقم جهت فیصل مهمات خود توقف داشت وقریب[۲۶] بیست نفر از مردم شاملو و

۱- ن : او بسته ۲- مز، ب، م : را سیاه ۳- ن: پانزدهم
۴- م، ن: «خبر» ندارد ۵- ب، م : از راه انجیل اوند ساو. ن: از آنجا
۶- م: جای. ب: ن: ندارد ۷- ن : نکروه ۸- ن: سعیدی بوده با غازیان
۹- م: جمای ۱۰- م: و سلطان ۱۱ ب، م، ن: ترکمان و ملازم
۱۲- ن: جمعیت بسیاری ۱۳- ن: مرغبات ۱۴- ن: «و آن شب» ندارد
۱۵- ب: از. ن: آنرابه مشابه‌ای ۱۶- ن: «به مشابه‌ای» ندارد ۱۷- ب: سوء الف
۱۸- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۹- ن : می‌آوردند ۲۰- ن: می‌آید
۲۱- ن: تورجلو. م: قورجلو ۲۲- مز :«در» ندارد.ن: حاکم ۲۳- ن : مملکت‌را
۲۴- م، ن: علیقلیخان سلطان ۲۵- ن: «حاکم» ندارد ۲۶- ن: قرب

هفتاد[1] وهشتاد کس از ترکمان ملازم داشت اورا به‌شهر درآورده، سرکرده‌ها تمامی ذوالقدران و شهریان نمودوخانه کوچ اورا باخانه کوچ غازیان واکثر اعیان به‌نارین قلعه نقل نمود.

اتفاقاً در روزی که مرتضی‌قلی‌خان به‌سراجه رفته بود[2]، در راه بعضی از شتران‌غازیان وشتران مرشد قلی‌سلطان[3] را (ملازمان وی‌پیش کرده‌برده بودند. درهمان‌روز مرشدقلی‌سلطان)[4] وجماعت‌قورخلویان[5] که درشهربودند تاقمرود ازعقب شتران‌رفته، شتران‌خودراگرفته تا[6] موازی صد نفرشتردیگرگرفته،آخر روز[7] به‌شهر آمدند،چون‌به‌صحت پیوست که‌آن‌جماعت مرتضی‌قلی‌خان را بردرقم[8] می‌آورند. مقارن این[9]، بعضی‌از مصلحان ظاهراندیش را با محقرساوری [۹۲۳] نزد وی فرستادند[10] که شاید به‌موعظه وصلاح‌خان رابرگردانیده[11] چندین خانهٔ مسلمانان[12] بواسطهٔ آمدن ایشان ویران‌نگردد. مصلحان چون به‌آمدن ایشان راغب بودند وبه‌حسب‌ظاهر آن لشکر[13] غالب می‌نمودند، آنچه بایست‌گفت بلکه مرغبات[14] اظهارکرده درجواب اخبار موحش ناملایم رسانید.

چون در شهر خبر رحلت شاهزادهٔ صاحبقران انتشار[15] تمام یافت، و حقیقت معاملات درگاه‌گیتی‌پناه و[16] وجود وعدم‌امرا وسپاه معلوم‌نبود، بالضروره[17] قرار برتحصن‌ودربستن شهرداده شد. مرشدقلی‌سلطان نیز دراین وادی یکدل ویکجهت قرب پانصدنفر ازترك وتاجيك سپاهی یراق[18] دارکه سیصدنفر ازآن تفنگچی‌بودند (که درشب‌تار مور[19] رامی‌توانستندزد،)[20] بهم‌آمد پنج‌دروازه قم براین[21] جماعت بخش‌شدکه محافظت نمایند و جماعت ترکمانان[22]ـ که درشهر بودند و[23] خاطر ازسر ایشان جمع‌نبود. مرشدقلی‌سلطان آنها را درنارین‌قلعه فرمود که‌نگاه‌دارند تامعامله مشخص شود.

روزشنبه شانزدهم[24] شهر محرم[25] سنهٔ مذکوره، مرتضی‌قلی‌خان باتمامی سرداران و غازیان ترکمان از سراجه‌کوچ‌کرده، یکفرسخ راه تامزار امامزادهٔ بزرگوار[26] طیب وطاهر (علیهما[27] التحیه والابرار آمده)[28] ازآنجا[29] تابه‌شهر[30] نیز یک فرسخ است‌روز دیگرش از آنجا

۱- ب، م: به هفتاد. ن: ندارد ۲- ب، م، ن: «بود» ندارد ۳- م، ن: خان
۴- ن: بین الهلالین را ندارد ۵- م: قورجلویان. ن: قورجلویان ۶- ن: با
۷- ن : امروز ۸- ن: به قم ۹- ن: این حال ۱۰- مز، ب : فرستاده شد
۱۱- ن : برگردانند ۱۲ - م، ن: مسلمان ۱۳- ن : لشکر را
۱۴- ن : مدعیات ۱۵-ب: انتشاری ۱۶- ن: «و» ندارد
۱۷- مز، م: بالضرو ۱۸- ن: «یراق‌دار» ندارد ۱۹- ب: موی. م: سور
۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد ۲۱- ن: برایشان ۲۲- ن: ترکمان
۲۳- م، ن: «و» ندارد ۲۴- ن: ۱۶ ۲۵- م، ن: محرم الحرم
۲۶- ن: «بزرگوار» ندارد ۲۷- م: علیهم ۲۸- ن: بین الهلالین را ندارد
۲۹- ن: که از آنجا ۳۰- ن: به شهر نیز یک فرسخ» ندارد. م: به شهر یک فرسخ

کوچ کرده به‌آستانهٔ مقدسه منورهٔ عرش منزلهٔ معصومه- علیها السلام والتحیه- آمده در منازل و مدرسهٔ آستانه وخانه‌های متصلهٔ بدان[1] نزول نمودند و کس نزد مرشد قلی‌سلطان فرستادند که الکای ترکمان‌را باز به‌ترکمان داده‌اند[2] و قم به‌ادهم‌خان تعلق‌دارد ما را باشما نزاعی[3] نیست والکای[4] شما جداست وباآن[5] کاری‌نداریم.شما به‌صحت بیرون رفته، به‌الکای خود روید که ما داروغه تعیین نموده[6] شهر را به‌مردم ادهم‌خان سپاریم وبرویم.

مرشد[7] قلی‌سلطان[8] تمکین‌سخن ایشان‌ننموده، دراین باب[9] دشنام[10] وفحش پیغام‌فرستاد[11]. مدت ده دوازده روز مدار برمنازعه ومجادله بودو[12] چون این جماعت حفظ وحراست شهر وباره وفقیر مؤلف[13] از نارین قلعه می‌نمود، ومردم‌محلات شهر[14] بالتمام درهر[15] برجی از بروج‌حصار تاصباح مشاعل‌افروخته به‌لوازم کشیک اقدام داشتند، برترکمانان ظاهر شد که‌گرفتن این‌شهر باوجود هفت[16] هشت‌هزار آدم که همراه دارند میسر نیست، شروع درتاخت‌وتالان حومه[17] و نواحی وبعضی از قری ومواضع قریبه که تفنگچی نداشت[18]) [19]نمودند. شعر[20]:

بهرجا که ایشان نهادند پی توگویی که افتاد آتش به وی

اثر آبادانی[21] درهیچ جا نگذاشتند(نه تخم‌ماند[22] نه عوامل. حتی‌چوب مصالح الاملاك رابردند وگوسفند درهیچ جا نگذاشتند)[23] ومرتضی‌قلیخان‌برمنع[24] آن‌جماعت طاغی‌قادر نبود[25]. بالاخره چون‌یافت که‌ارباب غرض،«الذین فی‌قلوبهم‌مرض»[26] بجهت حصول[27] مدعیات[۶۴۲] خوداورا سرگردان وبدنام‌ساخته‌اند[28]، نادم‌وپشمان‌گشته‌قراربراین‌داد که‌دیگر[29] طمعی‌ازمردم‌شهرننموده[30] برود. چون‌مکرراً از شهرجمعی به‌رسالت رفته[31] بودند[32]، درمرتبهٔ اخیر مبلغ یکصد تومان‌پیشکش قرار یافت که ملازمی‌خان بفرستد که بعداز رفتن‌خان وصول[33] آن نموده ازعقب روانه‌گردد[34]،

۱- ن: برآن ۲- ن: «اندو» ندارد ۳- م، ن: «نزاعی» ندارد
۴- ب: اولکاء ۵- م، ن: بان ۶- م، ن : کرده ۷- ب، ن: و مرشد
۸- م ، ن : خان ۹- مز، ب،م: درباره ۱۰- م : دشنام داده و . ن : دشنام داده فحش
۱۱- م، ن: فرستادند ۱۲- ن: «و» ندارد ۱۳- ب : مؤالف
۱۴- ن: «شهر» ندارد ۱۵- م، ن: «هر» ندارد ۱۶- ب : هفت و
۱۷- ن: «حومه» ندارد ۱۸- م: نمودند که نداشت ۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد
۲۰- ن: بیت‌م: ندارد ۲۱- ن: آبدانی ۲۲- مز،م،ن: مانده
۲۳- ن: بین الهلالین را ندارد ۲۴- مز، ب: میغ ۲۵- ب: نبود و
۲۶- سوره ۵ آیه ۵۲ ۲۷- ن: «حصول» ندارد ۲۸- م، ن: «اند» ندارد
۲۹- مز : «دیگر» ندارد ۳۰- مز، م: نموده ۳۱- ن: بیرون رفته
۳۲- ن: بودند و ۳۳- م: وصوان ۳۴- ن: گردد و

جهت خان از میوه قم وگلاب[1] و ساوری لایق بامبلغی جهت‌وکلای درخانه فرستاده ، بعداز مدت چهارده روز محاصره ، در روز چهارشنبه بیست‌وهشتم شهر[2] محرم مرتضی‌قلی از ظاهر قم کوچ کرده، متوجه ساوه شد .

مقارن این وقایع، علیقلی‌سلطان[3] که از زنگان به الکای شراه قم(که مسکن قورخلویان است)[4] رفته بود، از بیم کثرت لشگر ترکمان قدرت آمدن[5] به‌قم نداشت قبل از رفتن مرتضی قلی‌خان به‌چند روز فقیر مؤلف برادر اعظم[6] نقابت و فضایل‌پناه میرزا محمود را ـ که به‌انواع فضایل و کمالات آراسته وبه‌رشدوکاردانی‌وسپاهیگری از اقران‌گوی سبقت ربوده ـ وی را باجمعی از درب قلعه بیرون کرده[7] از عقب علیقلی‌سلطان فرستاد که اورا برداشته به‌حوالی شهر درآورد . علیقلی‌سلطان‌بازمساهله وملاحظه درآمدن کرده روز دوشنبه سیم شهر صفر سنهٔ مذکوره خودرا به‌حوالی‌شهر رسانید. تا آن روز بواسطهٔ احتیاط، فقیرمؤلف[8] دروازه‌ها[9] را نگشوده بود (واندیشه باز ازمراجعت مرتضی‌قلیخان داشت وباز به‌اراجیف مذکور می‌شد که رفته که از ساوه تمامی ایل را کوچانیده برسر قم آورد)[10] .

در[11] خلال‌این‌احوال درآخر همین روز مرتضی‌قلیخان از ساوه خایفاً خاسراً کوچ کرده، مردم ایل اورا اعتبار نکرده در شهر به‌روی[12] اوبسته معاودت نمود ودر حوالی‌سررودخانه قم درموضع سرقله که به‌کوشک میرزا شاه‌حسین اشتهار دارد نزول[13] نمود و[14] جمعی از ملازمان علیقلی‌سلطان وقوشچیان‌او که درعقب می‌آمدند به‌ترکمانان[15] برخورده ایشان راگرفتند. علیقلی سلطان به‌دستور[16] حفظ وحراست دروب رابه‌عهدهٔ فقیر مؤلف وغازیان‌نموده، خود بیرون رفت. اما مرشدقلی سلطان وملازمانش از درب قلعه بیرون رفته دربالای باغ خان باترکمانان[17] دست وبغل شده، دلیران جانبین وبهادران طرفین، پای درمیدان مبارزت نهاده، دست[18] به انداختن تفنگ و تیروراندن خنجر وشمشیر کردند.[19] شعر[20]:

تیغ دندان تیز کرده بر تن رویین تنان　　دست درخون یلان انداخته هر دم تبر
درکمین‌سرکشان خم کرده‌پشت‌خودکمان　　سینه پیش آورده پیش ناوك گردان سپر
کرده از جوشن زبان سینه را خار اشکاف　　همچو خار اژدها دندان زبرگ گل گذر

۱- م: به‌گلاب و. ب، ن: وگلاب ساوری　۲- ن: «شهر» ندارد
۳- ن: قلی خان　٤- ن: بین الهلالین را ندارد　۵- ن : «آمدن» ندارد
٦- مز، ب : اعزم　۷- ن: آورده. م: ندارد　۸- ب : مؤالف
۹- مز، ب، م: دروازها　۱۰- ن : بین‌الهلالین را ندارد　۱۱- ب: و در
۱۲- ب: برروی　۱۳- مز، ب، م: و نزول. ن: نزول　۱٤- م، ن: «و» ندارد
۱۵- م: تبرکمان. ن: تیر وکمان　۱٦- م، ن: «به دستور» ندارد　۱۷- م: تیرکمان
۱۸- ب، ن: در انداختن م: و در انداختن　۱۹- ب، م، ن: گردیدند
۲۰- ن: بیت. م: ندارد

چون هیچکدام از[۱] طرفین بریکدیگر ظفری[۲] نیافتند و شب بسر دست درآمد، مرشدقلی[۳] روانهٔ شهرشد وآن شب مرتضی‌قلی‌خان[۴] [۹۲ ۵] کوچ کرده از راه صرم روانه کاشان شد. در وقتی که مرتضی قلیخان در قم بود، ولیخان سلطان پسر محمد[۵] خان ترکمان همراه وی بود از مردم[۶] و عمال بد افعال کاشان به‌گمان اینکه[۷] باز محمدخان در درخانه مدار علیه[۸] است کتابات وتحف[۹] وهدایا[۱۰] به‌وی‌می‌رسید. مومی الیه از ترس مرتضی‌قلیخان[۱۱] نمی‌توانست که پیش‌دستی کرده به کاشان رود، رفتن ساوه را بهانه کرده، از[۱۲] ساوه شب‌فرار نموده از خارج راه خودرا به کاشان رسانید و درحفظ وحراست آنجا کوشید واز رفتن[۱۳] مرتضی قلی‌خان بدانجا می‌اندیشید. خبیه[۱۴] و اوباش ترکمانان که سابقاً باوی می‌بودند در کاشان برسروی جمع شدند وشروع در تالان آن ملک نمودند و بهرکس که گمان چیزی می‌بردند، از وی گرفتند. مرتضی‌قلی‌خان که ازرفتن ولیخان[۱۵] سلطان به کاشان واقف شد، میر[۱۶] اسمعیل وزیر خودرا باجمعی از آقایان بواسطهٔ طمع به کاشان فرستاد.

مقارن این، خبر به‌وی رسید که اردوی معلی کوچ برکوچ از قراباغ متوجه عراق است واحکام همایون به‌امرای[۱۷] عراق رسیده[۱۸] که اورا تعاقب نمایند ونگذارند که به‌خراسان یااز طرفی بدر رود[۱۹]. وی از روی اضطرار تمام به کاشان رفت ولیخان[۲۰] سلطان اورابه‌شهر نگذاشته مهمسازی ملازمان‌او کرده از راه اردستان‌به[۲۱] بیابان خودرا زده به‌سمنان رسانیده وازآنجابدامغان رفت. مصراع[۲۲]:

کجا روی که ز هر سو گریزگاه نداری

اشک ریزی قلم عنبر فشان در قتل شاهزادهٔ[۲۳] نوجوان حمزهٔ صاحبقران اسکنه‌الله تعالی فی‌فرادیس الجنان

شعر[۲۴]:

ایدل به جهان ثبات امریست محال	پیوسته سرور اوست مقرون‌به[۲۵] وبال
هرکوکب[۲۶] مسعود که بنمود جمال	پس زود کمال او پذیرفت[۲۷] زوال

۱- ن: بریکدیگر ازطرفین ۲- ب، م، ن: «ی» ندارد
۳- ب: قلی خان. ن: قلی سلطان ۴- مز، م: «خان» ندارد ۵- ب، م، ن: میرمحمد
۶- ب، م، ن: مردم و اعمال بد فعال ۷- ب، ن: انکه ۸- ب، م، ن: الیه
۹- مز: تخلف ۱۰- ن: هدایای ۱۱- ن: مرتضی قلی‌خان
۱۲- ب، م، ن: «از ساوه» ندارد ۱۳- م: رفتن ۱۴- ب: خبیسه
۱۵- ب، م، ن: ولیجان ۱۶- ن: میرزا ۱۷- ب، ن: یاامرای
۱۸- ن: رسید ۱۹- ب، ن: بدرود و ۲۰- مز، ب، م: ولیجان ۲۱- ب، ن: «به» ندارد
۲۲- ب: ع. ن: ندارد ۲۳- ب: شاهزادهٔ جوان سلطان‌حمزه صاحب قران اسکنه‌الله فی‌الجنان م: شاهزادهٔ‌نوجهان سلطان حمزه میرزای صاحبقران‌سکنه‌الله‌تعالی .... ن: ....سلطان حمزه میرزای صاحبقران سکنه‌الله فردوس الجنان ۲۴- ب: ندارد
۲۵- م، ن: «به» ندارد ۲۶- ن: سوکب ۲۷- ب: پزیرفت

پوشیده نماند که عالم امکان[1] محصور بین العدمین است. وجود حقیقی ندارد بلکه موجودی‌است[2] مجازی وصورتی شبیه به‌صورخیال بازی. نیستی‌هستی(نمای وهستی‌نیستی فزای تغییر[3] حالات)[4] جهان[5] حادث امری است قدیم وتصدیق تصور ثبات قیاسی[6] عقیم وفکری[7] غیرمستقیم. فنای هر ممکنی از قبیل[8] واجبات و بقای او از[9] مقوله ممتنعات. نظم[10]:

ندوخت جامهٔ کامی[11] به‌قد کس گردون — که عاقبت به مصیبت نکرد یکتایی

درماتمسرای جهان بوقلمون، فراش بارگاه قضا شمع بقابربالین احدی نیفروخته ودرمحنت‌خانهٔ دنیای دون خیاط کارگاه قدر، خلعت خلود برقامت اقامت هیچ بشری ندوخته هرگز رایت‌دولتی نیفراشت[12] که عاقبت‌ا لامرنگونسارنگردانید ونهال سلطنتی ننشاند که به[13] تندباد حوادث از بیخش نکند. نظم[14]

جهان ای پسر ملک جاویدنیست — زدنیا وفاداری امید نیست

نه برباد رفتی سحرگاه و شام — سریر سلیمان علیه‌السلام

خردمندآنست که چون به‌دیدهٔ اعتبار درحقیقت روزگار (نگرد، بدین‌شراب غرورمتجرع نگردد)[15] و بدین دنیای دون‌مغروروملتفت نشود. بیت[16]:

گیتی که نشیمن[17] زوال است — آسوده دلی درو وبال است[18]

ماتمکده‌ایست تیره و[19] تنگ — دروی[20] نه‌وفانه بوی ونه‌رنگ [۶۲۹][21]

و برمقتضای نص الهی و اوامر نامتناهی، حیث[22] قال[23] عزاسمه « (لکیلاتأسوا علی‌مافاتکم ولاتفرحوابماآتیکم»[24] ذی عقل کسی است که از دولت دنیابه‌غیر[25] انفعال بخود راه ندهد و بقا و فنای او را اعتبار نکند و به‌علم‌الیقین بداند ایضا[26]، شعر[27]:

این همان چرخ است کزنوشیروان بستد سریر — وین همان‌دوراست کزشاه[28] اردوان بربود تاج

***

این[29] همان چشمه خورشید جهان افروزست — که همی[30] تافت بر آرامگه عادو ثمود

۱- ب، م، ن: امکان که ۲- موجود است ۳- م: بغیر

٤- ن: بین الهلالین را ندارد ٥- ن: فرای بغیرحالات جهان ٦- م: قیاس

۷- ب، ن: «ی» ندارد ۸- ن: قبل ۹- م: او را ۱۰- ن: بیت

۱۱- ب، ن: کالی ۱۲- مز، ب، م: نه فراشت ۱۳- ن: «به» ندارد

۱٤- ن: بیت. م: ندارد ۱٥- ن: بین الهلالین را ندارد ۱٦- م: ندارد

۱۷- ب، ن: نشمینش ۱۸- مز، ب، م: حرامست ۱۹- مز: «و» ندارد

۲۰- ب: در وی‌نوفا نبوی و نیرنگ ۲۱- م: نیرنگ ۲۲- ن: «حیث» ندارد

۲۳- ن: قال ۲٤- سوره ٥۷ آیه ۲۳.ن:ندارد ۲٥- م، ن: بغیر از

۲٦- م، ن: «ایضاً».ندارد ۲۷- ن: بیت. ب: ندارد ۲۸- ب، م، ن: شه‌زادگان. ن: شهزادگان ۲۹- ن: همین ۳۰- مز، ب، م: همین

مصداق این سیاق، انتقال شاهزادهٔ صاحبقران از دنیای دون و[1] جهان گذران است .

سابقاً مذکور شد که چون ایلچیان معتبر با کتابات مقرر، مقرون به صلح و صلاح از آذربایجان به جانب روم فرستاده و در زمستان این سال امری که باعث توقف در آذربایجان[2] و قراباغ باشد نبود، وخاطر اشرف ازممر کوه گیلویه[3] وفارس و کرمان جمع نبود ومیل[4] دیدن اصفهان نیز داشتند، قرار قشلاق همایون در دارالسلطنهٔ قزوین داده در روز شنبه بیست و چهارم شهر ذی حجهٔ[5] حجهٔ اربع وتسعین وتسعمائه در بلدهٔ طیبهٔ گنجه کوچ فرموده[6]، حوالی مزارفیض آثار شیخ گنجوی نظامی[7] علیه الرحمه، مخیم سرادقات جاه وجلال گردید[8] ودرآن منزل ایلچیان و فرستادگان از جانب سلطنت پناهی[9] سلطان محمودخان مشهور به سیماون[10] والکسندرخان و منوچهرخان و سایر حکام گرجستان باتحف وپیشکش و هدایای لایقه[11] به درگاه جهان پناه آمده، به شرف سجدهٔ اشرف وپابوس شاه عالی وشاهزادهٔ متعالی سرافرازگردیدند وازآنجا کوچ فرموده در کورك جایی نزول اجلال واقع شد و در این[12] منزل جان گسل شاهزادهٔ غافل (تجرع به باده ارغوانی نموده)[13] شب تاروز[14] درمنزل علیقلی خان فیج اغلی به صحبت مشغول گشته، از جنسی[15] معلوم که ازگرجستان آورده بودند، افراط در شرب[16] آن می فرمودند[17] هماناکه بر ایشان منکشف شده بود که آن ساغرما لامال ساقی اجل بدیشان تکلف می نماید ، «که مست خواهم ازین عالم خراب گذشتن» .

آنگاه شاهزادهٔ عالم پناه که مستی وبیهوشی بروی زیادتی نمود[18] ازمنزل علیقلی خان سوارشده به دولتخانهٔ آمده[19] بمؤدای «اذااراداللہ شیأ هیاء اسبابه»، خار[20] اجل دامن گیرایشان گشته، چون شب کوچ بود[21] واردودربار کردن ورفتن، به حرم[22] نفرمودند[23] ودریکی[24] ازآلاچوقهای[25] خاصه- که[26] جهت قوشخانه زده بودند- استراحت می فرمایند. درهنگام، خوابیدن، خودی د لاك ناپاك که اصلش ازارامنهٔ خوی بود وشکل آدم نداشت کوتاه و کوژپشت و نقصان تمام درخلقت وهیأت اورا واقع بود، یتیمی بی پدر ومادر در بازارها نشوونما یافته، به سعی جمیل زینل بیك شربت دار

۱- م، ن: «دنیای دون و » ندارد ۲- ن : قراباغ و آذربایجان

۳- ب، م: کوکیلویه ٤- م: مثل ٥- ن: حجهٔ سنه ۹۹٤ از بلده

٦- ب: فرمود. ن: فرموده در ۷- ن: بسطامی ۸- ن: نزول نمود

۹- مز : سلطنه پناهین ۱۰- ن: سماون ۱۱- مز : لایق

۱۲- م، ن : در آن ۱۳- ن: بین الهلالین را ندارد ۱٤- مز: باز در

۱٥- ب، ن: جنس ۱٦- م، ن: شراب ۱۷- ن: نموده

۱۸- ن: کرده ۱۹- ب : آمد. ن : آمد و ۲۰- م : قار

۲۱- م، ن: «بود» ندارد ۲۲- ب: در حرم ۲۳- ن : «به حرم نفرمودندو» ندارد

۲٤- ن: بود یکی ۲٥- ن : اطاقهای ۲٦- ب، م، ن : که از

پیش افتاده، امین وجلیس شاهزادهٔ عالم مدارگشت ودراندك زمانی چنان ترقی فرمود که ازوی محرم تری نزد آن[1] شمع دودمان پادشاهی نبود. آن بی باك ناپاك، بعد از قرارگرفتن آن ماه انجمن در جامهٔ خواب[2]، چون صاحب وعده ومقدمه بوده[3]، بعضی از غلامان ومقربان که بردر آلاچوق بوده‌اند، ایشان را رخصت داده به دیوانخانه فرستاده وخود به خاطر[4] جمع خنجر نواب شاهزادگی[5] از غلاف [۹۲۷] بیرون آورده سینهٔ بی کینهٔ مبارك وی را برهنه کرده، زخم اول برروی دل آن حضرت و دوم[6] برپشت زهارو[7] سیم به زیرپستان وی می‌زند و آن شاهزادهٔ مستطاب درعین خواب و بیهوشی از مستی[8] شراب از تاب زخمهای خنجر به‌حرکت درآمده، وی از هول جان که مبادا کسی به‌گمان افتد، چهار زخم دیگر برآن والاگهر می‌رساند وچراغ را خاموش کرده به‌بهانهٔ خدمتی که- یعنی نواب شاهزادگی[9] او را بدان مأمور گردانیده باشند[10] و ازعقب کسی فرستاده باشند[11]- به‌قدغن بیرون می‌رود وجمعی که درکشیك می‌باشند، خصوصاً اللهوردی[12] بیك زرگرباشی که همگی منظور نظر و معتمد آن والاگهر بودند، از خاموش شدن چراغ و اضطراب خودی ناپاك به دغدغه می‌افتد[13]. بعد از ساعتی که به‌درآلاچوق می‌آید[14]، آواز حرکتی[15] ودست‌وپا زدنی به گوش وی می‌رسد، بی‌تحاشی خودرا به‌درون می‌اندازد[16] ومی‌یابد که قباحتی واقع شده. چراغ می‌طلبد[17] وملاحظه می‌کند که مندیل ازسرباقر[18] آن سروانجمن زیبایی به‌جایی افتاده وبدن همچو نسترنش[19] درمیان جامهٔ خواب[20] غرق خون شده، لاجرم آن وارث تاج وتخت، دل برواقعهٔ ناگزیر نهاده، در آن شب یعنی[21] - که شب چهارشنبه بیست‌و هشتم شهرذی‌حجهٔ سنهٔ مذکوره‌بود- شاهباز روح پرفتوحش بعد از اندك ساعتی از این تنگنای قفس بی‌بنیاد به‌عالم قدس پرواز نمود.

نظم[22]

(زین ششدر بی‌ثبات فانی — روکرد به ملك جاودانی
برطارم آسمان علم زد — در وادی لامکان قدم زد

۱- ن: درآن ۲- مز: جامخواب ۳- ن: بود ٤- ب: وخاطر
٥- ب، ن: شاهزاده‌گی ٦- م، ن: دویم ۷- م، ن: «و» ندارد
۸- ن: «مستی شراب» ندارد. مز: مستی و شراب ۹- ب، ن: شاهزاده‌گی
۱۰- مز، ب، م: باشد ۱۱- م: باشند ۱۲- ن: ویردی ۱۳- ن: می‌افتنند
۱٤- ن: می‌آیند ۱٥- ن: حرکت دست ۱٦- ن: می‌اندازد که مبادا.
م: می‌اندازد و می‌یابد که مبادا ۱۷- ن: طبیده ملاحظه می‌کند
۱۸- ب: باقران ۱۹- م، ن: نسرینش ۲۰- مز: جا مخواب
۲۱- ن: «یعنی» ندارد. م: که یعنی ۲۲- ن: بیت. م: ندارد

در مملکت قدم قدم نه　　　کان پرده سرا تراحرم به)[۱]

از بعضی استماع افتاد که در هنگامی که آن ملعون، خنجر برآن شمع شبستان سلطنت زده، از بیرون آلاجوق آوازی شنیده‌اند که آن‌حضرت می‌گفته[۲] به‌ترکی، که ظلم اینچنین می‌باشد. آن جماعت که درآن قرب وحوالی بودند، قبای صبر وشکیبایی‌دربدن پاره کرده بی‌اختیارنوحه‌وفریاد[۳] برداشتند وآن شاهزادهٔ مظلوم را بدان وضع برداشته به‌حرم نزدشاه کامیاب وشاهزاده‌وخواتین واهل حرم آوردند. درآن شب جانسوز (به‌یک صدمهٔ‌صور صفت چون عرصهٔ قیامت در جوش و خروش آمد)[۴] فزع روزاکبر وعلامات‌دشت محشر درمیان لشکرمشاهده رفت. خروش‌وزلازل در چادرها افتاد[۵] ودیدهٔ خلایق از فراق آن[۶] برگزیدهٔ حضرت خالق خوناب[۷] می‌پاشید وروزگار غدار به‌ناخن[۸] حسرت چهرهٔ آمال می‌خراشید. مردمان دربحرحیرت[۹] افتادند[۱۰] درآن نصف شب وقت رحیل، قوافل غم‌والم درضمیر برنا وپیربارها بگشاد ورخت صبروشکیبایی‌ایشان رابرکنار صحرا نهاد. رباعی[۱۱]:

ای کرده زلال عیش ماتلخ‌چو زهر　　　وز دیدهٔ احباب روان ساخته نهر
رفتی بسوی سرای فانی که‌نداشت　　　گنجایش جوهر تو گنجینهٔ دهر

چشم[۱۲] زخم زمانه‌نهال قد[۱۳] دلبند آن شاهزادهٔ یگانه[۱۴] و دریکدانه که درکمال حیاوآزرم و شجاعت ومروت بود، بی‌گمان به‌تیغ ناکامی از پای درآورد وداغ این مصیبت بردلهای‌عالمیان ازپیروجوان نهاد. (شعر[۱۵]: [۹۲۸]

دریغا که پژمرده شد ناگهانی　　　گل باغ دولت به روز جوانی
دریغا که آن نیر اوج شاهی　　　چوصبح دوم بود کم زندگانی

کدام صباح آفتاب است که درعقب خود شام ادباری ندارد، وکدام فارغ البال است که از محنت روزگار غدار و مزاحمت اشرار نابکار بردل باری ندارد. نظم[۱۶]:

چنین است آیین این خاکدان　　　بنای جهان کی بود جاودان)[۱۷]

باعث برآن عمل شنیع که[۱۸] نسبت به‌آن شاهزادهٔ[۱۹] منیع‌واقع‌گشت، دونقل‌استماع افتاد: یکی

۱- ن: بین الهلالین را ندارد　۲- ب، م: گفته هرگز ظلم این چنین. ن: می‌گفته ظلمی چنین　۳- ن: زاری　۴- ن: بین الهلالین را ندارد
۵- ن: افتاده　۶- م، ن: «آن» ندارد　۷- ن: از دیده‌خوناب
۸- م، ن: به ناخن چهرهٔ آمال می‌خراشید　۹- م: هیئت. ن: هیأت
۱۰- ن: افتاده　۱۱- ن: بیت. م: ندارد　۱۲- ب، ن: برچشم
۱۳- م، ن: «قد» ندارد　۱۴- ن: و در یکدانه» ندارد　۱۵- م: «شعر» ندارد
۱۶- م: ندارد　۱۷- ن: بین الهلالین را ندارد　۱۸- ب، م، ن: آنکه
۱۹- م،ن: به شاهزاده

آنکه امرای مصاحب مثل علیقلی‌خان قرداش[1] و اسمعیل‌قلی‌خان یولداش یافته بودند که شاهزادهٔ قمرلقا از تسلط واستیلای ایشان به‌تنگ آمده، جمعی را در[2] عزی آن[3] دارد که چون در تخت عراق متمکن‌گردد، اندیشهٔ ایشان نماید وآن‌جماعت نمک به‌حرام،بامیرزامحمد که[4] درآن اوان مستوفی دیوان ومصاحب بود. قرعهٔ این مشورت درمیان انداخته، قرار براین‌دادند که خودی دلاک -که از مقربان و محرمان آن نور حدقهٔ[5] عالمیان است، وتعلق خاطری[6] پیش رضاقلی‌بیک شاملو واد پیری‌بیک ایناتلو[7] که درآن زمان ایشک آقاسی باشی آن شاهزادهٔعالی بود [دارد]- او را براین دارند که بعد از شرب خمرو[8] بیهوشی، غدری باآن حضرت[9] نموده[10] چنانچه پرده از روی کاربرنخیزد او را به‌قتل رساند[11]. ونقلی‌دیگر آنکه، خودی[12] دلاک[13] پیش رضاقلی‌بیک تعشقی بهم‌رسانیده[14] ونواب‌عالی[15] را نیزباوی[16] میلی‌بود وازگرفتاری‌خودی[17] نزد مطلوب‌آزرده وهمگی‌درمقام‌قصد خودی[18] می‌شدند و[19] تعویقات درمیانه می‌افتادوآن کافر بی‌باك به‌توهم‌قتل خودیا[20] کثرت محبت جوان[21] برآن فعل‌شنیع پیش‌دستی‌نمود. امااز[22] قرینه وقراین اوضاع[23] بعد ازآن[24]، نقل اول به‌صحت اقرب[25] می‌نماید وآن‌جماعت نمک بحرام بعضی‌پیش ازسال وبعضی بعدازآن به‌قتل رسیدند. شعر :

(اگرچه[26] یقین‌است ازین خانه‌رحلت — ولیکن نبود[27] این کسی را گمانی[28]
جهان بی‌ثباتست و[29] تابوده دایم — چنین بود آری سرایی است فانی)[30]

ودر تاریخ رحلت آن اعلیحضرت[31]، علامی قاضی عبدالله وراسینی اینچنین یافته ، نظم[32]:

گشته چون حمزهٔثانی کشته — هیچ نایافته از عمر مزه
بهرتاریخ به‌صدحسرت‌گوی — «آه از کشتن سلطان خمره»

۱- ب، م: قراداش ۲- ن: که در ۳- م، ن: «آن» ندارد
٤- ب، م، ن: «که» ندارد ٥- ب، م: حدیقه ٦- ب، م، ن: خاطر
۷- ن: «ایناتلو»ندارد ۸- ن: در ۹- ن: به ان حضرت. ب: به ان حضرت برده. مز: با آن حضرت چنانچه ۱۰- مز: ندارد ۱۱- مز، ب، م: ندارد
۱۲- م، ن : «خودی» ندارد ۱۳- ن: دلاک نا پاک
۱٤- ن : رسانیده بود ۱٥- ن : اعلی ۱٦- ب، ن: به او
۱۷- ب، م، ن: خود نیز ۱۸- م: خود ۱۹- ن: «و» ندارد
۲۰- م، ن : با ۲۱- ن : «جوان» ندار ۲۲- ن: و از
۲۳- ب، م: اوضایع ۲٤- ن: «بعد ازآن» ندارد ۲٥- م، ن: عرب
۲٦- ب : «چه» ندارد ۲۷- ب: ببودی ۲۸- ب : گمان
۲۹- م: «و» ندارد ۳۰- ن : بین الهلالین را ندارد
۳۱- ب، م، ن: عالیحضرت ۳۲- ب، م: ندارد. ن: تاریخ

احوال مقرون به‌وبال خودی ملعون آنکه، بعد ازاقدام برآن عمل شنیع، چون شمرلعین[۱] در آن شب خود را[۲] به‌خانهٔ رضاقلی‌بیک رسانیده، رضاقلی‌بیک از بیم می‌فرماید که اورا در صندوقی کنند تا به‌بینند[۳] که صحبت به کجا منتهی می‌شود. چون امرای صاحب مشورت، بلکه صاحب امر [که] در آن قباحت بوده‌اند، هیچکس نام آن کافر ملعون را برزبان[٤] نمی‌آورد. تاآنکه یکروز بعدازتجهیز وتکفین آن شاهزادهٔ با تمکین، درکنار آب رودخانه شطر ازآن‌منزل اردوکوج نمود ونعش مبارك آن‌حضرت رامقرر کردند که (ایالت وسیادت‌پناه سید)[٥] بیک کمونه[٦] و ادهم‌خان ترکمان برداشته پیشتر به دارالارشاد اردبیل[۷] برند[۸] اتفاقاً در آن شب رضاقلی‌بیک به ملازمان خود می‌گوید که خودی را از صندوق بیرون کرده به کناری برده [۹۹۲] به قتل آورند. ملازمان وی را از اردو بیرون برده، زخمی‌چند می‌زنند به‌گمان آنکه مرده، می‌گذارند. مشارالیه زخمدارو عریان[۹] و برهنه ازترس، آنکه مبادا کسی‌بدودرخورد، راهی پیش وی آمده، آن راه‌گرفته تا می‌رسد[۱۰] به‌محلی که نعش‌شاهزادگی رادر آن منزل فرود آورده‌آن جماعت که اورا می‌بینند، گرفته آوردندتابه‌اردوی[۱۱] شاه [زاده.شاه مصیبت رسیده] خنجری چند خودبدست مبارك بروی[۱۲] زده او را به قتل آوردند[۱۳] و بعد از آن[۱٤] سوختند. شعر[۱٥]

بد اصل را چگونه توان کرد تربیت — کس دردرون خانه چرامارپرورد
حنظل به تربیت ندهد طعم نیشکر — گل برنچیند آنکه همه خار پرورد

مقرر و معین است چنانکه گفته‌اند، نظم[۱٦]:

اگر افعئی را بیاری زدشت — کند برفراز گل و سبزه گشت
بهرجای مرغوب راهش دهی — میان گل آرامگاهش دهی
(نصیبش اگر آب حیوان کنی — وگر بسترش رشتهٔ جان کنی)[۱۷]
نگردد بدان تربیت یار تو — کند عاقبت زهر در کار تو

نعش شریف‌آن حضرت فردوس‌منزلت[۱۸] رابه‌حظیرهٔ مقدسه نقل فرموده[۱۹] درآن روضهٔ جنت مانند درجنب‌آبا[۲۰] و اجداد عظام‌مدفون ساختند[۲۱]. بعدازآن که[۲۲] شاه کامیاب‌مالك‌رقاب، المؤیدمن[۲۳]

۱- ن: لعین خود را ۲- ن: «خود را» ندارد ۳- ن: به‌بیند
٤- ب: بزبان مز: ندارد ٥- ن: بین الهلالین را ندارد ٦- مز، ب، م: «و» ندارد
۷- ن: اردهبیل ۸- برند ۹- مز: عوریان ۱۰- ن: رسید
۱۱- مز، ب: اردوی شاه مصیبت رسید. م، ن: شاهزاده مصیبت رسیده
۱۲- ب: برروی ۱۳- ن: آورده سوختند ۱٤- ب: «بعد از آن» ندارد
۱٥- ن: بیت.ب، م: ندارد ۱٦- ن: بیت. ب،م: ندارد ۱۷- ن: بین الهلالین را ندارد
۱۸- ن: قرین. م: ندارد ۱۹- م، ن: فرمودند ۲۰- ب، ن: و اباد و احدعظام
۲۱- ن: ساختند و ۲۲- مز، ب، م: «که» ندارد ۲۳- ب، ن: من الله

عندالله الملک المنان، السلطان بن السلطان بن[1] السلطان، و[2] الخاقان بن[3] الخاقان بن[4] الخاقان ابوالمظفرسلطان[5] شاه‌عباس بهادرخان برسریرسلطنت متمکن گردید، نعش سبارک آن رضوان‌جاه‌را به‌کربلای معلی فرستادند ودرمحل خود ایراد خواهد یافت. عمر شریف آن شاهزاده‌هیجده[6] سال وده[7]ماه، خط برعذارش دمیده [بود]. سه‌فتح نامی اورا میسر شد: اول فتح غوریان. دوم[9] جنگ تبریز باروسیان. سیم‌جنگ صایین قلعه با لشگر تکلوو ترکمان. ازآن رضوان منزلت دو پسر یادگار[10] مانده‌اند یکی اسمعیل میرزا که[11] باسایرشاهزاده‌ها در قلعه می‌باشد ویکی سلطان حیدرمیرزا که بواسطهٔ مصلحت حال مؤمنان وصلاح احوال مسلمانان اورا[12] به‌روم[13] فرستاده‌اند و الحال در اصطنبول[14] در خدمت سلطان‌مراد پادشاه[15] روم است. تفصیل این مجمل درمحل خود مذکور خواهدشد.

وهم دراین‌سال، روز یکشنبه بیست‌وسیم شهر صفر سنهٔ مذکوره، حکیم (تقوی خصال مرضی‌الافعال)[16] میرزامحمد در دارالعبادهٔ یزدبه‌جوار رحمت حضرت[17] عزت پیوست. وی در علم[18] طبابت علمی وعملی بی‌نظیر بود ودر وادی‌تقوی وصلاح عدیل‌خود نداشت. جمع تمامی ادعیه کرده[19] ونسخه‌ای‌سرغوب پرداخته قریب به[20]پنجاه‌هزار بیت است وآنراانیس العابدین نام کرده.

ذکر سوانح حالات و وقایع مهمات بعد از ارتحال شاهزادهٔ قدسی‌سمات حمیده[21] صفات

چون شاه کامیاب وشاهزاده‌های مستطاب از مراسم تعزیهٔ آن‌گنج نهان فارغ شدند، امرای عظام وعساکر نصرت فرجام ووضیع‌وشریف از ترک‌و تاجیک جمع شده، قرعهٔ مشورت‌در باب امورسلطنتی[22] وجهانبانی[23]وقرارمدار دولت و کامرانی‌درمیان انداختند. آرای[24]آن جماعت بدان[25] قرارگرفت که چون‌بعداز رحلت شاهزادهٔ نامدار،سلطنت‌وگیتی[26] ستانی‌تعلق به‌شاه‌والاجاه

۱- ن: این ۲- ب: «و» ندارد ۳- ن: این ٤- ن: این
۵- ن: «سلطان» ندارد ٦- ن: هژده ۷- ن: دو ۸- مز: ندارد
۹- ن: دویم ۱۰- ن: یادگارماند ۱۱- ب، ن : «که» ندارد
۱۲- ن:«او را» ندارد ۱۳- ب : برونا. م:برون ۱٤- ب، م: در استنبول.ن: ندارد
۱۵- ب، م، ن:پاشای ۱٦- ن:بین‌الهلالین را ندارد ۱۷- م، ن:«حضرت» ندارد
۱۸- ن: «عمم» ندارد ۱۹- ب، م: کرده بود. ن: کرده بودند
۲۰- م، ن: «به» ندارد ۲۱- ن: سلطان حمزه‌میرزا رحمة‌الله‌علیه
۲۲- ن: «سلطنت » ندارد ۲۳- ن: پادشاهی ۲٤- ب، ن: رای
۲۵- ب، ن: برآن ۲٦- ب، ن: گیتی‌ستان

سکندر سپاه ابوالمظفر سلطان[1] شاه‌عباس دارد، [۳۰۹] اگر ما[2] یکی از این شاهزاده[3] ها ابوطالب میرزا یا یکی از فرزندان سلطان حمزه را پادشاه کنیم ـ قزلباش اطاعت[4] نمی‌کنند و[5] لشگر خراسان بی‌گمان به‌عراق می‌آیند. پس بنابرمصلحت وقت آنست که هرگاه سمت پادشاهی بر شاه کامیاب سلطان محمد پادشاه[6] بوده باشد، به‌دستور زمان سلطان حمزه‌میرزا[7] مهمات ازپیش می‌رود همچنانکه سلطان‌حمزه میرزا وکیل بود وصاحب اختیار، نام‌پادشاهی شاه[8] کامیاب داشت، به‌همان قاعده، پادشاهی[9] باشاه[10] بوده، ابوالمنصور ابوطالب میرزا راوکیل گردانیم ومهمات را سرکنیم[11] وروزی بگذرانیم.

بالاخره به‌همین قاعده مقرر داشتند و ابوطالب میرزا راوکیل وولیعهد گردانیده[12] و اختیار اورا تمام[13] علیقلی‌خان فیج[14] اغلی‌پیش خودگرفت ومهرها به‌اسم‌وی نقش کرده[15] مدارداد وستد عالم را برآن نهاده وددگی[16] شاهزاده را به قورخمس سلطان شاملو تفویض کردند و اسمعیل‌قلی‌خان به‌دستور دیوان بیگی‌باشی ووکیل بود و[17] وزارت دیوان‌اعلی رابه میرزامحمد که مستوفی‌الممالک بود رجوع نمودند ومنصب جلیل‌القدر صدارت راکه سالها بودکه نواب میرابوالولی[18] انجو[19] مستعد آن شده بود(وموقوف به‌وقت‌بود)[20] به‌وی‌عنایت فرمودند[21] ومیرزا لطف‌الله[22] که وزیر شاهزادهٔ غفران‌پناه[23] بود اورا مصاحب اسم نهاده مقررکردند که او و شاهقلی‌سلطان خلفای‌روملو مهر براحکام‌مطاعه‌واحکام‌شاهزاده بزنند واستیفارابه‌میرزامحمدزمان ولد میرزا لطف‌الله دادند. رایات عزوجلال کوچ برکوچ از دارالارشاد اردبیل[24] از طارم‌وخلخال متوجه قزوین شده درعشر اول شهر ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره،آن بلدهٔ طیبه‌از نزول موکب همایون زینت دیگرگرفت وبقیهٔ آن سال قشلاق در قزوین به‌اتمام‌رسید. اما امرا وخانانی[25] که دراطراف وجوانب ممالک محروسه بودند، هیچکدام‌قبول‌این[26] طرحی که علیقلی‌خان‌ومحمدی‌ساروسلاق[27] بجهت خود انداخته بودند نکردند و خود را در سلک امرای نواب کامیاب مالک[28] رقاب

۱- ن: «سلطان» ندارد
۲- ن: «ما» ندارد
۳- مز، م، ن: شاهزادها که ن: شاهزاده‌ها راکه
٤- ن: اطاعت نمی‌کند
٥- ن: «و» ندارد
٦- ب: پادشا
٧- ب، م: میرزا را
٨- ب، م: «شاه» ندارد
٩- م، ن: پادشاه بود
١٠- ن: «با شاه» ندارد
١١- ن: سرکرده روزی بگذرایم
١٢- ن: گردانیدند
١٣- ن: تمامی
١٤- م: قبح
١٥- ن: کردند و
١٦- مز،م: دده‌گی. ن: دەدگی
١٧- ب، م، ن: «و» ندارد
١٨- ن: میرابولی
١٩- ب، م، ن: «انجو» ندارد
٢٠- ن: بین الهلالین ندارد
٢١- ب: فرموده‌اند
٢٢- ن: «الله» ندارد
٢٣- ن: صاحبقران
٢٤- ن: اردەبیل
٢٥- ب، م، ن: خانی
٢٦- ن: این معنی و
٢٧- م، ن: شاروسیلاق
٢٨- ب، م: مالک الرقاب

قمر رکاب[1] ابوالمظفر سلطان[2] شاه‌عباس بواسطهٔ صرفه وصلاح وفایده خود ومصلحت وقت انتظام داده، یاغی[3] بیرون آمدند. محمدخان ترکمان که در مغانات[4] و طوالش[5] بود با آن جماعت وصلت کرده، درمقام مخالفت درآمد وپسرش ولیخان سلطان، کاشان را دربسته اظهار طغیان نمود[6]. بکتش خان افشار که در زمان شاهزادهٔ صاحبقران از و[7] طغیان ظاهر بود، مجدداً به یزد آمده، سهیل بیک واغورلو[8] بیک غلامان[9] خاصهٔ شریفه که ازجانب نواب غفران پناه شاهزادگی[10] یکی به داروغگی[11] ودیگری به گرکیراقی[12] مامور بود، ایشان را گرفته یوسف سلطان ولد قلی سلطان افشار قورچی باشی سابق را که ـ حسب الحکم[13] در نارین قلعه یزد محبوس بود ـ اورا بیرون آورده با(نقابت پناه مرتضی ممالک اسلام)[14] میرغیاث الدین محمد سیرمیران یزدی وصلت کرده دختر اورا به حبالهٔ خود درآورد ویزد را با کرمان مالاً منالاً ملکاً ملکاً[15] تصرف کرد[16]. یوسف سلطان به خود[17]، الکای بوانات وابرقوه[18] را صاحبی کرد. مهدیقلی سلطان شیخ که ـ وکیل حاکم شیراز بود ـ اونیز در شیراز[19] به خود سر خان شده، (آقایان ذوالقدر اورا اطاعت[20] کردند[21] [۱۹۳] وی نیز)[22] شیراز را تصرف نمود[23]. در همدان نیز[24] میانهٔ[25] شاهوردی[26] خلیفهٔ شاملو و پیر غیب خان[27] استاجلو نزاعی بهم رسید. علیقلی خان که وکیل السلطنه بود ومیرزا محمد که اعتمادالدوله، عاجز[28] آمده متحیر ماندند.

ذکر رسیدن خبرانتقال شاهزادهٔ عالمیان از جهان گذران به صوب خراسان و اظهار وقایع که[29] تعرض بدان از لوازم است نزد مورخان

چون خبر رحلت شاهزادهٔ رضوان منزلت در ممالک خراسان به صحت پیوست، شاه عالمیان جهت رفتن آن[30] برادر نوجوان مراسم تعزیه بجای آورده، در آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ رضیهٔ[31] رضویه (علی مشرفها الف الف صلوة وسلام[32] وتحیه)[33] صلحا واتقیا را به ختمات[34] کلام ملک علام مأمور

۱- ن: «قمررکاب» ندارد ۲- ن: «سلطان» ندارد ۳- ن: باغی

٤- ب: مقانات ٥- م، ن: طاش ٦- ن: نمودند ۷- م: واز

۸- ن: اوغور ۹- ن: ملازمان ۱۰- ب، م، ن: شاهزاده‌گی

۱۱- م: داروغه‌گی ۱۲- ب، م: کریک راقی ۱۳- ن: «حسب الحکم» ندارد

۱٤- ن: بین الهلالین را ندارد ۱٥- ن: «ملکاً ملکاً» ندارد

۱٦- م، ن: کرده ۱۷- ن: به خودسر ۱۸- ن: ابرقو

۱۹- ب، م، ن: «در شیراز» ندارد ۲۰- ب: طاعت ۲۱- ب: کردندی

۲۲- بین الهلالین ندارد ۲۳- ب، ن: نمود و ۲٤- ن: «نیز» ندارد

۲٥- ب: میان ۲٦- ن: شاهویردی ۲۷- ب: «خان» ندارد

۲۸- ب، ن: عاجز و متحیر ۲۹- ب: که لازم است. ن: در آن اوان

۳۰- ب، م: این ۳۱- ب: ورضیه ۳۲- ب: اسلام و التحیه. م: و السلام والتحیه

۳۳- ن: بین الهلالین را ندارد ۳٤- ب: انختمات. م: ختمامات. ن: ختم

گردانید. آنگاه تصمیم[۱] آمدن به‌پای تخت ومقر[۲] سلطنت موروثی که دارالسلطنهٔ قزوین است‌با خود قرار داده[۳]، حکم[۴] مطاع واجب‌الاتباع به‌امرای درخانه مقدمهم علیقلی‌خان استاجلوو اسمعیل‌قلی‌خان شاملو شرف صدور وعزورود یافت به‌این مضمون که:«علیقلی‌خان فیج‌اغلی و اسمعیل‌قلی[۵] شاملو به‌عنایت بی‌غایت شاهانه مفتخر و سرافراز بوده بدانندکه برادر بزرگوار سعید شهید مرحوم راکه درمیانهٔ ایشان بود قصدکردند. چون وی به‌سن[۶] از نواب همایون ما بزرگتر بود، لهذا مملکت آذربایجان وعراق و شروان[۷] وآن‌حدود را به او واگذاشته مضایقه نمی‌فرمودیم وهمین به مملکت خراسان قناعت نموده بودیم. الحال[۸] که از دیوان ابدی‌البنیان[۹] نشان واجب‌الاذعان سلطنت ابد مقرون ما را به طغرای غرای «اناجعلناك خلیفة فی‌الارض[۱۰]» موشح ومزین‌گردانیده‌اند،وزمام مهام کل امور ممالک ایران به‌قبضهٔ[۱۱] اختیار وحیطهٔ اقتدار دولت روزافزون ما نهاده‌اند،(بنص ظاهرالنص «وآتیناهم‌ملکاًعظیماً»)[۱۲] ظاهرو واضح شده که دست توفیق مهجهٔ[۱۳] اعلام کامرانی وسنجق مراد دوجهانی[۱۴] نواب همایون ماراکه از حضیض‌خاک به‌اوج افلاك و ازتحت سمک به‌فوق[۱۵] سموات رسانیده، به‌محض خاکبوسی‌ومجاورت ومحبت و متابعت وسؤالات‌وسطاوعت حضرت سلطان الاوصیاء(وبرهان الاصفیابابه‌المنیع حاجات[۱۶] الاولیا و جنابه[۱۷] الرفیع وسیلهٔ[۱۸] قبول مناجات الاتقیا، اقضی‌مرتضی بعد جده‌الاعلی‌المصطفی وابیه‌علی المرتضی)[۱۹] امام واجب‌العصمه، مفترض‌الطاعه، (حجةالله علی کافةالبشر، ثامن‌الائمةالاثنی عشر، علیهم صلوات‌الله‌الملک‌الاکبر)[۲۰] نظم.[۲۱]

شهید خراسان امام یقین	پناه جهان شاه دنیا و دین
فلک بردرش صبح وشام آمده	به قد دو[۲۲] تا درسلام آمده
ملک گرد آن روضهٔ محترم	کبوتر صفت در طواف حرم
تمنا کند قبلهٔ راستان	که خودرا کندفرش آن‌آستان
میسر در او از دعا مدعا	ز روی یقین قبلهٔ‌گاه دعا

سلطان سریرعزت وعرفان، مصدوقهٔ‌حدیث صحیح «سندفن‌منی‌بضعة بارض خراسان»صاحب‌الصبر

۱- ب، ن : تسمیم ۲- ب : مقرر ۳- ب، م، ن: داد

۴- م، ن : وحکم ۵- ن: قلی خان ۶- م: پس. ن: ندارد

۷- ب ، ن : شیروان ۸- م، ن : والحال از . ب : والحال که از

۹- ن : ابدالتیان ۱۰- سوره ۳۸ آیه ۲۶ ۱۱- ن : به صیغهٔ

۱۲- ن : بین الهلالین را ندارد . و آتیناهم ملکاً عظیماً : سوره ٤ آیه ٥٤

۱۳- ن : «مهجه» ندارد. ب : مهجه‌اعلی ۱٤- ن: و جهانبانی

۱۵- ن: به‌عیوق سماوات ۱٦- ب، م: الحاجات اولیاء ۱۷- ب: بجنابه

۱۸- م : وصیله ۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد ۲۰- بین‌الهلالین را ندارد

۲۱- ن: بیت. م: ندارد ۲۲- م، ن: بقد توتا

والتسليم و الرضا، سلطان ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام (من الملك الاعلی است، لاجرم برحسب اقتضای همت گردون اعتلا و مؤدای حقیقت انتمای «الذین بالملك یقوی والملك بالدین یبقی»)[1] [۶۳۲] همگی همت عالی نهمت مصروف ومعطوف برآنست که ظل ظلیل رأفت شاهانه وسایهٔ عاطفت بلند خسروانه برمفارق برایا وکافهٔ رعایا بروجهی ممهدگردانیم که همگی عباد در مهاد امن وامان آسوده و[2] درمأمن فراغت ورفاهیت آسوده[3]، مدلول شعر[4]:

عمر به خشنودی دلها گذار تا ز تو خشنود شود کردگار

ورد زبان و حرزجان ایشان باشد ودست تطاول ستم روزگار و تعرض سرپنجهٔ حادثات ادوار به گریبان احوال ایشان بعداز این نرسد ودست ظلمه از سرعجزه کوتاه گردد. باید که چون برمضمون حکم اشرف اطلاع حاصل نمایند، مهمات آنجایی راموقوف دانسته مترصدورود[5] موکب همایون باشند که در این زودی مهمات مملکت خراسان را سامان داده، بتوفیق الله سبحانه[6] وتعالی و به یمن امداد حضرات ائمهٔ هدی ـ(علیهم صلوات الله الملك الاعلی)[7]ـ رایات نصرت آیات به فتح وفیروزی واقبال متوجه آن‌سحال [گردیدم]، بعداز استقرار برمقر سلطنت ومشاهدهٔ احوال هرکس به هرجهتی[8] بدانچه مقتضی همت شاهانه ومرحمت خسروانه در برابر آن‌باشد به‌عمل خواهد آمد[9]».

دونفر از قورچیان شاه عالمیان حکم مذکور رابه دارالسلطنه آورده، علیقلی‌خان و اسمعیل قلی‌خان چون تعریف خانی[10] از ایشان سلب شده، درهم‌شدند[11] ودرجواب عرضه‌ای که دلالت براطاعت نماید ننوشتند وقورچیان‌را توقف ننموده فرستادند. چون قورچیان به‌صوب مشهد مقدسهٔ منورهٔ عرش‌منزلت رسیدند، حقیقت[12] احوال و نفاق[13] آن امرای نکبت مآل با پریشانی رعایا ولشکر قزلباش وبی‌صاحبی آذربایجان وعراق را معروض درگاه عرش اشتباه نمودند، شاه سکندر[14] سپاه عزیمت[15] آمدن[16] به‌عراق را باخود جزم نموده، احکام مطاعه به‌امرا[17] وحکام حدود بلاد ولایات[18] خراسان خصوصاً دارالسلطنهٔ هرات به‌ایالت پناه معتمدالسلطنه علیقلی

۱ـ ن: بین الهلالین را ندارد ۲ـ ن: «و» ندارد ۳ـ ن : آسوده باشند
۴ـ ن: بیت ۵ـ ب، م: «ورود» ندارد ۶ـ ن: «سبحانه‌و» ندارد
۷ـ ن : بین الهلالین را ندارد ۸ـ ن: بهرجهت» ندارد ۹ـ ب، ن: آمدو
۱۰ـ ن: خلافی از ایشان شنیده و در همان روز جواب عریضه که دلالت براطاعت باشد ـ نوشتند ۱۱ـ ب، م: «شدند» ندارد ۱۲ـ ب، م، ن: حقیقت آن احوال
۱۳ـ ن : نفاق امرای و پریشانی ۱۴ـ ب ، م : سکندرشان
۱۵ـ ب، م: عظمت. ن: عزم ۱۶ـ ب، م، ن: «به» ندارد ۱۷ـ ن : با امرا
۱۸ـ ن: ولایت

خان شاملو نوشته مقرر نمود که در حفظ وحراست بلاد ورعایت جانب عجزهٔ[1] عباد کوشند که رایات عزواقبال[2] به‌فتح ونصرت‌وفیروری[3] واقبال متوجه مقر سلطنت به‌جانب دارالسلطنهٔ قزوین است وهمچنین احکام مطاعه واستمالات[4] به‌حکام وامرای کرمان ویزد وابرقوه وبوانات[5] وکل فارس وکاشان که خطبه وسکه به‌اسم سامی ونام نامی آن شاه عالی کرده بودند فرستاد. آن جماعت[6] بیشتر از پیشتر دربراسم اطاعت وانقیاد و جانسپاری کوشیده، لوای ولای آن پادشاه جمجاه را برافراشتند[7].

گفتار در مجاری[8] بقیهٔ احوال شاه و شاهزاده و امرا و[9] انقطاع دولت ایشان در نصف این سال

نوروز تنکوز[10] ئیل، روز شنبه یازدهم شهر ربیع‌الثانی‌سنهٔ خمس وتسعین‌وتسعمائه، در دارالسلطنه شاه کامیاب وشاهزادهٔ مستطاب[11] وامرای عالیجناب درایوان چهل‌ستون نوروز آن سال‌راگذرانیده، آنگاه فرمان عالی‌نواب شاهزادگی[12] به‌نفاذ پیوست که مرشدقلی‌سلطان شاملو علیقلی‌سلطان ذوالقدرحاکم‌دارالمؤمنین قم‌وولایات برسر کاشان رفته‌تسخیر آن بلدهٔ طیبه‌نمایند. امرای مذکور از قم متوجه‌آن حدودگشته، ولیخان سلطان ترکمان[13] که [۹۳۳] درآن شهربود در حصار رابسته مستعد مجادله ومقابله شد. چون امرا بدانجا رسیدند، قرب چهارصدپانصد نفر ازسوار وپیاده برسرایشان بود دریک ضلع شهر(که آنرا پشت مشهد می‌نامند)[14] در باغچه[15] و عمارات میرحسینی نزول کرده، شروع درویرانی آن مملکت نمودند[16].

چون اواسط بهار[17] بود وغلات[18] مسلمانان رسیده بود، تمامی را شروع درچرانیدن[19] کردند و در درون[20] شهر ولیخان سلطان واجلاف واوباش ترکمانان وغیره که برسر او جمعیت کرده بودند، گمان هرچه بهرکس[21] داشتند از او[22] خواهی نخواهی گرفتند، قحط وگرانی درآن شهر اشتداد[23] و امتداد تمام پیدا کرد و از لشگر این دو[24] میربی تدبیر هیچ اثر[25] نصرت و

۱- م، ن: عجزه و ۲- ب: اجلال. م، ن: جلال ۳- م: فیرزی

٤- ن: استمالت ٥- ن: ولایات. م: ندارد ٦- ن: آن جماعت را

۷- ن: برافراشته ۸- ب: مجاری بقیهٔ شاه. ن: مجاری احوال ۹- ب: در

۱۰- ب، م: تنکوزی ۱۱- م، ن: «مستطاب» ندارد ۱۲- ب، ن: شاهزادگی

۱۳- م ، ن: «ترکمان» ندارد ۱٤- ن: بین الهلالین ندارد ۱٥- ب، م : باغها ن: باغهای عمارت ۱٦- ب: نموده‌اند ۱۷- ن: «بهار» ندارد

۱۸- ب: علامت ۱۹- مز، م: چرانیدن کردن. ن: چرانیدن و درو. م: چرانیدن کردند

۲۰- م: «درون» ندارد ۲۱- ن: به هرکس که ۲۲- ب، م،روی خواهی نخواهی. ن: اوخواهی نخواهی ۲۳- ن: اشتهاد ۲٤- ب: «دو» ندارد

۲٥- ب: اثر فتح ظاهر نمی‌شد. م، ن: اثرظاهر نمی شد

فتحی ظاهر نمی‌شد ، آنها در درون شهر و اینها در بیرون. گاهی اگر جمعی از دروازه بیرون می‌آمدند، طرح جنگی می‌[1]انداختند اما از هیچ جانب غلبه و ظفری واقع نمی‌شد و مترصد میانجی بودند که از غیب رخ نماید. در خلال این احوال مقرر شد که حسن سلطان ولد شاهوردی[2] خلیفه، برادرزاده مرشدقلی سلطان- که در آن اوان قورچی شمشیر خاصهٔ شریفه[3] و حاکم نطنز بود و پنجاه نفر ملازم داشت- او نیز در این یورش همراه امرای مذکوره[4] باشد.

وهم دراین ایام، علیخان ذوالقدر حاکم شیراز- که بعداز قتل امت‌خان حکومت شیراز بدوشفقت شده بود از شیراز آمده در دارالسلطنهٔ قزوین تا آمدن اردوی معلی از قراباغ توقف داشت- مرخص گشته به‌جانب[5] شیراز روانه شد. چون قبل ازآن[6] مهدیقلی بیک ولد شادی‌بیک ساروشیخ ذوالقدر- که وکیل امت‌خان بود و به همان قاعده از دیوان اعلی وکالت شیراز بدو مفوض بود[7] ودر شیراز بود- آقایان ذوالقدر بواسطهٔ رنجشی که از علی‌خان داشتند، درمیانهٔ خود مهدیقلی بیک راخان کرده اورا برخود حاکم ساختند. چون علیخان به کوشک زر رسید، اورا استقبال کرده گرفتند وبه‌شهر آوردند وبرادرش امت رابه‌قتل رسانیدند. بعداز چندروز که علیخان رادرحبس[8] داشتند، اورانیز به‌قتل رسانیدند وحکومت ودارایی شیراز بی‌منازعی برمهدیقلی‌خان مسلم شد.

وهم دراین ایام خبر طغیان فرهادبیک غلام[9]- که از زمان شاه جنت مکان متصدی و ضابط محصولات خاصهٔ شریفهٔ دارالسلطنه اصفهان بود ودر ایام شاهزادهٔ غفران‌پناه حسب المقطع معاملات اصفهان را پیش خود گرفته وزارت و داروغگی نیز به‌او مفوض[10] بود- به دارالسلطنهٔ قزوین رسید. وی در اراضی نقش جهان- که مثل آن باغی[11] وعماراتی[12] درجهان نبود قلعه‌ای احداث نمودو ذخیره بدانجا کشید ودر فکر تمرد وعصیان وسرکشی وطغیان می‌بود[و] با وجود قلعهٔ طبرک[13] اصفهان که درتمامی ایران به‌استحکام ومتانت آن قلعه نیست، زربیشتری خرج آن قلعه کرده به شآمت[14] وی باغ نقش جهان وعمارات آن خراب شد تاآن قلعه اتمام یافت. قلعه‌ای که سر به‌فلک الافلاک کشیده بود و چشم روزگار مثلش درهیچ اقلیمی ندیده. کنگره بروجش ازپی نظارهٔ زمین ازسپهر برین‌سربر آورده وجدار بااستوارش [۹۳٤] باسد سکندردعوی[15] همسری و برابری کرده. از درون‌و بیرون به‌آهک و[چارو][16] وگچ آنرا سفید نموده و پنجره‌های بروج‌و درهای آنرا ازآهن‌ترتیب داده وخندق وشیرحاجی آنرا تمام‌از سنگ وآهک‌برآورده وآب از خندق[17] آن برآمده. شعر[18]:

۱- م، ن: میان ۲- ن: شاهویردی ۳- ن: «و» ندارد ٤- ن: مذکور
٥- ب، م، ن: وجانب ٦- م، ن: ازین ۷- ن: شده بود ۸- م، ن: بند
۹- غلام خاصهٔ شریفه ۱۰- م، ن: مفوض شد. ن: مفوض شده ۱۱- ن: باغ
۱۲- ب، ن: عمارتی ۱۳- م، ن : ترک ۱٤- م : شمالت ۱٥- م، ن : «وعوی» ندارد ۱٦- مز،ب: جالور.ن: جارو ۱۷- ن: خندق برآورده ۱۸- ن: بیت

بسد سکندر درش توامان — به برج فلک بارواش همعنان
ز بالاش سنگی در افتد بزیر — عجب گر رسد تاقیامت بزیر[۱]
حمل کرده برخاك ریزش طواف — چو سیمرغ در دامن کوه‌قاف
محیط فلك خندق آن حصار — نه کس[۲] رابرودست‌جز کردگار
رواق[۳] فلك طاق دروازه‌اش — به‌عرش برین رفته آوازه‌اش[۴]

چون این اخبار انتشارتمام پیدا کرد، امرا ووزرا تدبیرکرده میر[۵]جعفر قزوینی[۶]متصدی قزوین راکه سابقاً ملازم‌فرهادبیك بوده[۷]، دلالت نموده[۸] مقرر کردند که به‌اصفهان رفته وی رابیاورد. میر جعفر[۹] نیز[۱۰] از روی قدرت[۱۱] قبول این معنی نموده، در اندك روزی از راه دلیجان[۱۲]ورباط ترك[۱۳] به‌اصفهان رفته، فرهادبیك را برداشته روانهٔ دارالسلطنهٔ قزوین‌گردید[۱۴]ومشارالیه همراه اردوی‌معلی بود.

چون سابقاً مذکور شد[۱۵] که میانهٔ شاهوردی[۱۶] خلیفهٔشاملو[۱۷]برادر بزرگتر اسمعیل‌قلی خان[۱۸]شاملو که‌حاکم[۱۹]تیمور(؟) و اسدآباد بود ومیانه پیرغیب‌خان استاجلو که‌حاکم‌همدان بود نزاعی بهم‌رسیده بود و آن[۲۰] نزاع به‌درجهٔ اعلی‌انجامید[۲۱]، علیقلی[۲۲]خان قبیج[۲۳] اغلی که استاجلو بود واسمعیل‌قلی‌خان شاملوهردومیرووکیل‌درخانه ومدار علیه[۲۴] مهمات، ازاین‌قضیه اندیشه کرده به‌خاطر آوردند که مبادا نزاع بین[۲۵]الطایفتین به‌جایی رسد که دیگر اصلاح نتوان کرد. مقارن این حال خبر رسید که مجدداً میانهٔآن دوطایفه نزاعی‌بهم آمده، قریب[۲۶] به‌صد شاملو به‌قتل رسیده. اسمعیل‌قلی‌خان بی‌تحاشی بلکه بی‌رخصت از دارالسلطنهٔ قزوین بیرون‌آمده عزیمت همدان‌نمود. یکدوروز بعد ازآن، علیقلی‌خان درملازمت نواب شاه[۲۷]وشاهزاده، اردوی معلی را برداشته ازشهر بیرون‌آمد ودرخرقان به‌اسمعیل‌قلی‌خان‌پیوست. اردوی همایون درخرقان توقف کرده، کس از عقب پیرغیب‌خان‌فرستاده، او را به‌درگاه گیتی‌پناه آورده از امارت همدان

۱- ن: عجب تا قیامت رسد تا به زیر. م: این مصرع را ندارد — ۲- ن : مکش
۳- مز: راق — ۴- ن: این بیت را ندارد — ۵- م، ن: امیر
۶- ب: قزوین — ۷- ب، ن: بود — ۸- ن: کرده
۹- ب، ن: و میرجغفر — ۱۰- ن: «نیز» ندارد — ۱۱- ب، م، ن: قدرت نیز
۱۲- م، ن: ولیخان — ۱۳- ب، ن: «به» ندارد — ۱۴- ن: کردند
۱۵- ن: می‌شد — ۱۶- ن: شاهویردی — ۱۷- ب، م، ن: شاملوو
۱۸- ب، ن: «خان» ندارد — ۱۹- ن: «حاکم» ندارد ن: میر اسدآباد
۲۰- ن: وآن وآن — ۲۱- ب، ن: انجامیده — ۲۲- ن، م: «علی قلی خان» ندارد
۲۳- ن: قبح اعلی — ۲۴- ب، م، ن: الیه — ۲۵- ب، م، ن: بین الطرفین
۲۶- م، ن: قرب دوکس از شاسو — ۲۷- ن: «شاه» ندارد

معزول‌گردانیدند ودوهزار نفر ملازم مواجب[1]گرفته وی که صاحب‌یراق وسلاح[2] بودند ازهم پاشیده آن‌جماعت متفرق‌گشتند. آنگاه اراده نمودند که پیرغیب‌خان راگرفته به‌قتل آورند. وی چون واقف‌گشت، با برادرش قراخان سلطان فرار نمود[3] و خود را به‌لرستان[4] انداخته، ازآنجا خودرا به‌قلعهٔ کاشان رسانید[5] و چند روزی در آنجا بسر برد.

اتفاقاً درآن ایام، هربه‌چند روز میانهٔ ترکمانان‌وشاملویان وذوالقدران که شهررا محاصره داشتند جنگ واقع می‌شد. چون پیرغیب‌خان بدیشان[6] ملحق‌گشت، تهور وجمعیت ایشان زیاده گشته، اراده نمودند که از شهربیرون آمده جنگ نمایند. این خبر چون به علیقلی سلطان ومرشدقلی سلطان وحسن‌سلطان رسید، لشگر خود را آماده‌کرده مترصدجنگ می‌بودند. قرب چهارصدکس به همه‌جهت برسر [۶۳۵] این سه[7]امیرکبیر جمع‌شده بود وترکمانان ومردم شهرقرب پانصد[8] ششصدکس جمعیت‌کرده[9]، درعشر اول شهر رجب سنهٔ مذکوره محل‌چاشت ازشهر بیرون آمده[10] طرح‌جنگ انداخته[11] امرای‌مذکوره از اینجانب سوار شده روبدیشان‌آوردند. حسن سلطان با تفنگچیان به‌میان بعضی‌خرابه‌ها وعمارتها رفته به‌مجادله مشغول شدند. علیقلی سلطان باصدکس درتیپ[12] ایستاده از حوالی‌دیواربست[13] خود قدم‌پیش ننهاد[14]. مرشدقلی سلطان بامردم‌خود طرح شده از جوانب برایشان می‌تاخت. علیقلی‌سلطان چون ملاحظه‌کرد که آن جماعت بسیارند، فرمود[15] که سایسخانها ورکابهای‌خودرا بازکرده(حتی‌غرغوبی[16] داشت[17] به‌قوشجی‌خودگفت که‌آنرا بردار)[18]مترصد[19]آن‌بود) که (اندك زوری‌از آنجانب به‌ظهور رسد)[20] تا قم هیچ[21]جا توقف نکند. فقیر مؤلف در آن معرکه حاضر بود علیقلی‌سلطان‌به حقیر می‌گفت که دعا کن و او را بسیار مضطر می‌دیدم[22]. شعر[23]:

چو بددل‌شود پیشوای[24] سپاه   شود کار لشگر سراسر تباه
(سپهدار بذ زهره هرگز مباد   که ناموس‌لشگر رود زوبباد)[25]

ترکمانان و پیاده‌های ایشان به‌ضرب نقل‌تفنگهای‌جان‌ستان درتن ذوالقدران روزنهاگشودند.

۱- ن: مواجبی‌گرفته به‌گروهی که   ۲- ب، م، ن: صلاح   ۳- م، ن: نموده
٤- ب، م: لورستان   ٥- ن: رسانیده   ٦- م، ن: بریشان   ۷- م، ن: «سه» ندارد
۸- ن: پانصدکس   ۹- ن: نموده   ۱۰- مز، ب، م: آمد   ۱۱- ب، ن: انداختند
۱۲- م: قلب   ۱۳- ن: نسبت   ۱٤- ن: نهاده و   ۱٥- ب، ن: فرمودند
۱٦- ب: غرغوی   ۱۷- م: «داشت» ندارد   ۱۸- ن: بین‌الهلالین را ندارد
۱۹- ب: و او مترصد   ۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد   ۲۱- م: هیجان
۲۲- ن: دیدم   ۲۳- ن: بیت   ۲٤- م: پیش وای
۲٥- ن: بین الهلالین را ندارد

شعر:[1]

تفنگ آتش افشان درین[2] کهنه طاق | ز دودش فلک تیره مه در محاق
ز شمشیر کین خود[3] زره چاک چاک | چو بار صنوبر فتاده به خاک
یکی جوشن افکنده بهر گریز | چو آتش ز آهن برون جسته تیز
فتاده به خاک آن دگر یک هلاک | بسی آرزو برده با خود به خاک

مرشد قلی سلطان چون مشاهده کرد که جمعی کثیر زخمدار شدند و این جماعت بدان رسید که مغلوب گردند، به یکبار برجمعی که در مقابل او ایستاده بودند تاخت و اندیشه از تفنگهای آتشبار آن جماعت[4] خونخوار نکرد. شعر[5]:

به جولان درآمد چو شیران مست | سر و شاخ گاو زمین می‌شکست
گروهی به او غرق جوشن همه | ز گرمی چو آتش در آهن همه[6]

آن جماعت از تهور[7] و جلادت وی که خودرا بی‌محابا درمیانهٔ آن[8] آتش انداخت، از وی اندیشه ننمودند. در اثنای آن دلیری و داروگیر، قراخان درآن معرکه به تفنگ یکی از پیاده‌های وی[9] از روی اسب به زمین افتاد. چون آن جماعت اینچنین شجاعت و مردانگی از وی دیدند، دیگر تاب مقاوت نیاورده[10] رو به شهر نهادند. مرشد قلی سلطان وعلیقلی سلطان به محل خود مراجعت نموده پیر غیب خان بعداز قتل برادر چندروزی در کاشان بسر برده، ازآنجا عازم خدمت شاه عالمیان شده[11] متوجه خراسان گشت.

وهم درآن اوان که اردوی همایون در خرقان بود، فرهادبیک راگرفته در صندوق کردند واردوی اورا تا لان نموده مقررشد که (سیادت وایالت پناه)[12] سید سلیمان کمونه به اصفهان رفته، اموال واسباب فرهادبیک رابه حیطهٔ ضبط درآورد. کیخسرو غلام قوم فرهادبیک چون ازاین قضیه اطلاع حاصل نمود، فرزندان فرهادبیک را برداشته به قلعه‌ای که وی احداث نموده بود در اصفهان بدانجا [۶۳۶] متحصن شد ودر اصفهان نیز غوغا[13] بهم رسید. غازیان ارشلوی افشار که سالها درآن شهر وولایت بودند، دست بیداد به تاخت وتا لان گشوده انواع فساد کردند. چون علیقلی خان ملاحظه نمود که معاملهٔ کاشان واصفهان و[14] شیراز و کرمان وسایر آن حال به مخالفت قرارگرفت وتمامی قلاع آن[15] امصار بسته شد، بالضروره اردوی همایون از خرقان متوجه ساوه گشته ازآنجا درشهرشعبان سنهٔ مذکوره به قم آمدند وقرب ده[16] روز اردوی عالمسوز درموسم

۱- ن: بیت. ب: ندارد ۲- ب، م: «درین» ندارد ۳- ن: بد
۴- ن: «آن جماعت خونخوار» ندارد ۵- م: ندارد ۶- ن: این بیت راندارد
۷- ن: سهولت ۸- ب، م. ن: «آن» ندارد ۹- ن: او ۱۰- مز: نیاورد
۱۱- ن: شد ۱۲- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۳- ب، ن: غوغای
۱۴- ن: در ۱۵- م، ن: «آن» ندارد ۱۶- ب، م: دوازده

تموز در بیرون قم توقف نموده[1] تمامی محصولات مسلمانان درصحرا وباغات بالتمام[2] تالان کردند وقطع اشجار باغات ایشان نمودند وازآنجا به کاشان رفته قرب بیست روز طرح سیبه ویورش برحصار[3] کاشان انداخته بهیچ وجه صورت فتح درآینهٔ طالع ایشان مرتسم نمی‌شد.

بالاخره طرح صلح انداخته، شاملویان جانب ترکمانان را[4] گرفته تعهد گرفتن کاشان نمودند که[5] قرار براین[6] دادند که قبل از این الکای[7] هبلرودوفیروزکوه به ولیخان سلطان شفقت شده بود ولیخان سلطان بعد ازکوچ اردوی همایون بدانجا رفته کاشان را به‌شاملویان واگذارد.[8]

درآن سال کاشان به تیول[9] سه‌میر مقرر بودیکی ولیخان[10] سلطان که درکاشان هیچ نگذاشت، دیگری[11] مرشدقلی‌سلطان وجماعت شاملویان، وبعد ازآن علیقلی‌خان‌فیج اغلی به‌تیول[12] خودگذرانیده، وزیر و داروغه تعیین کرده[13] بود.

مدت شش ماه ایام محاصره امتداد یافت محصولات آن ولایات[14] تمام سبز چرانیده[15] شد آنقدراطلاق وحوالات غیر از نهب و غارت برمردم آنجا واقع‌شد که تاب وطاقت[16] ذی‌حیات نیست. بعد از رفتن اردوی معلی به‌جانب اصفهان، ولیخان تمکین شاملویان نکرده به همان قاعده در استحکام حصار وقلعه کوشید. غازیان شاملوچون مشاهدهٔ وضع نمودند خود[17] بیرون آمدند.

قبل از رسیدن اردوی همایون به‌اصفهان، کیخسرو غلام از قلعه بیرون آمده تاخت‌به حسینیه آورد ونقابت[18] پناه میرزامحمد امین ولدغفران‌پناه‌میرمیران راگرفته خانهٔ اوومردمش را تالان نمود وقرب دوهزارتومان بدیشان نقصان رسانید. مشارالیه[19] باسیدبیک کمونه در عوض فرهاد بیک‌راگرفته به‌قلعه برد. بعد از وصول معسکر همایون هرچند ملاحظه کردند که شاید به‌یورش‌قلعه‌گرفته شود راه تدبیر به‌آن[20] نمی‌رسیدوبه‌رسل[21] ورسایل ووعده ووعیدباغلامان‌هم سودی نداشت. آخر قرار بدان[22] دادند که‌توپی ترتیب داده به‌ضرب‌آن توپ تسخیر قلعه نمایند چه مشخص بودکه بعد مس‌گرفتن‌وکار برای توپچیان پیداکردن چیزی دیگر برآن مترتب نمی‌شود، میرزامحمد که درآن اوان وزیر و[23] صاحب‌اختیار بودخود، متصدی‌ترتیب توپ [۹۳۷] شده توپچیان را در حوالی‌منزل خود حاضر ساخته[24] بدان امر مشغول گشت. اهل قلعه‌وغلامان

۱- ن: نمودند ۲- ن: بود ۳- ن: به حصار
۴- مز، ب، م: «را» ندارد ۵- ن: و ۶- م: بدین ۷- الکای فیروزکوه
۸- ب، م، ن: واگذاردو ۹- ب: به تویل ۱۰- مز، ب، م فولیجان
۱۱- م، ن: دیگر ۱۲- ب: بتول ۱۳- م، ن: فرموده ۱۴- ن: آن ولایت
۱۵- ب، ن: چرانید ۱۶- ن: طاقت بایشان‌نماند ۱۷- ن: «خودبیرون آمدند»ندارد
۱۸- ن: «نقابت پناه» ندارد ۱۹- ن: مشارالیه را ۲۰- م: بدان. ن: برآن
۲۱- م: برسل ۲۲- ب: بران.ن: برین ۲۳- م، ن: «و» ندارد ۲۴- ن: شده

خیره جنگره[1] شبها بیرون آمده در شهر[2] وبازار تردد می‌نمودند وبعضی ازعمال[3] فرهادبیک را که[4] در خانهٔ تحصیلداران محبوس بودند آشکارا[5] روزبه‌خانهٔ تحصیلداران رفته ایشان را با مستحفظان که از اعیان بودند گرفته به‌قلعه بردند ودروازه‌های قلعه‌را بسته به‌انداختن توپ و تفنگ اقدام نمودند. نظم[6]:

ببستند درها به‌آهنگ کین   در فتنه بست آسمان برزمین

چون توپ ریخته و آماده[7] شد ودانستند که کاری از پیش نخواهد رفت به‌خاطر ارکان دولت رسید که‌فرهادبیک رااز صندوق بیرون آورده به‌قتل رسانند. آنگاه وی رااز صندوق بیرون‌آورده در اثنای بعضی حکایات سراورا شکسته آزار بسیاری باو رسانیدند[8]. مشارالیه‌دانست که دراین مرتبه بااو[9] مدارا نمی‌کنند[10].

مقارن این‌حال، خبر ارادهٔ[11] قتل او به قلعه رفت و[12] خود نیز پیغامی[13] چند کرد که مشعر برآن بود که درمقام قصداویند. کیخسرو که در قلعه بود درصلح کوفته با میرزا محمد امین و سید بیک که در قلعه بودند قرار داد که ایشان را بیرون کرده در عوض میرزا محمد امین دو پسر او را به قلعه آورده باشند تا فرهادبیک (خلاص گردد . آنگاه عایقلی‌خان از خلعتهای فاخر مثل تاج و کمر وشمشیر مرصع بادیگر رخوت درخورآن جهت کیخسروو جمعی که درقلعه بودند فرستاد وفرهادبیک)[14] نیز از صندوق بیرون کرده آن‌جماعت از قلعه بیرون آمدند وقلعه را به‌تصرف ملازمان‌خان دادند. هم‌در آن‌روز حکم به‌تخریب‌آن واقع‌شد وازاطراف وجوانب بیلداران آورده‌آن راخراب کردند. چون خاطرارکان دولت قاهره ازگرفتن قلعه‌وسه‌املهٔ فرهادآقا جمع شد[15]، دست تعدی وستم برارباب و اهالی‌واهل عزت اصفهان درازکرده باآنکه مبلغهای کلی عمال[16] دیوانی‌آنجا زیاده از حساب دست‌اندازکرده به‌حواله واطلاق داده بود، آن‌جماعت را به‌نام هرکدام بدست محصلی‌داده زیاده از مقدور جریمه مقرر نمودند. بیت:

کسی را که برگشت ازو روزگار   ستم پیشه سازد به‌هنگام کار

چون قبل ازاین‌مذکورگشت که ذوالقدران فارس‌مهدیقلی‌خان در میانهٔ[17] خودسردارکرده قدم ازجادهٔ متابعت بیرون نهاده[18] لشگرعظیم فراهم آورده بعضی از امرای افشار مثل یوسف سلطان افشار[19] که اونیز به‌سری[20] خودخان‌شده بود، دربیلاق کوشک زرجمعیت‌نموده‌به‌افشاران[21] کوه

۱- ن: «جنگره» ندارد   ۲- ن: شهره   ۳- ن: اعمال
۴- ن: «که» ندارد   ۵- اسکار   ۶- ن: بیت. م: ندارد
۷- ب، ن، م: آمده   ۸- ن: رسانید   ۹- ن: باو   ۱۰- م، ن: نمی‌کند
۱۱- ن: «اراده» ندارد   ۱۲- ن: «و» ندارد   ۱۳- ن: پیغام. ب: پیقامی
۱۴- م، ن: بین الهلالین را ندارد   ۱۵- م، ن: شده   ۱۶- ب، ن: اعمال
۱۷- ن: میان خود حاکم‌کرده. م: میانه خودکرده   ۱۸- ن: نهاده و
۱۹- ن: «افشار» ندارد   ۲۰- ن: بسر   ۲۱- ب، ن: با افشاران

گیلویه که فی‌الحقیقه آنها نیز روگردان بودند کس فرستاده مهیا وآماده شدند که اگر امرا با اردوی معلی از اصفهان به‌جانب فارس درحرکت آید، ایشان خودرا به‌یزد وکرمان بلکه خراسان کشند. مهدیقلی‌خان بنابراحتیاط چون اولاد واقوام‌علی‌خان در اصفهان بودندو[1]شاه‌علی[2] خلیفهٔ ذوالقدران[3] در اصفهان به‌حمایت ایشان اتفاق‌داشتند ویقین بود که اگر لشگری متوجه شیراز شود او[4] به‌طریق برف هنگام[5] تموز درگداز خواهد آید[6]، یکی از آقایان‌ذوالقدر را با تحف‌و هدایا به‌درگاه معلی‌به‌اصفهان فرستاده[7] عرایض [۶۳۸] نوشته عذر تقصیرات خود طلبید که بعدالیوم بهرچه‌آرای عالم‌آرای ارکان دولت قاهره تقاضا نماید بدان عمل نمایم. اگر[8] به‌ایالت بنده رضا داشته باشند[9] فبها، والابهرکه شفقت می‌فرمایند اطاعت می‌کنم[10] اما ارادهٔ امرای عظام آن بود که اردو را برداشته به‌جانب فارس روند[11]. بیت:

ما می‌گوئیم، دیگران می‌گویند تاخود فلک از پرده چه آرد بیرون[12]

وهم دراین ایام، خبر فوت مرتضی‌قلی‌خان‌پرناك[13] ازجانب دامغان رسید وآرزویی که بواسطهٔ گرفتن سمنان وخوار[14] دردل داشت ازآن آرمید.

ذکر[15] جلوس نواب کامیاب مالک رقاب اشرف‌اقدس اعلی خلاصهٔ دودمان خلافت مکان آل یس وطه[16]، السلطان‌بن[17] السلطان‌بن[18] السلطان و[19] الخاقان‌بن الخاقان‌بن[20] الخاقان، المؤیدمن[21] عندالله الملک‌المنان ابوالمظفر سلطان شاه عباس بهادرخان خلدالله ملکه و سلطنة، بر سریر تخت سلطنت عراق و آذربایجان

چون مشیت ازلی وتقدیر لم‌یزلی متعلق به‌آن شده بود که سریر سلطنت وجهانبانی و تخت‌مسندگیتی‌ستانی‌وقبای[22] مملکت وتاج‌شاهی‌از مکمن[23] غیب وعالم لاریب بمؤدای حقیقت انتمای«تؤتی الملک من تشاء[24]»به‌آن حضرت حواله‌شود، چند[25] روزی‌بنابرصغرسن‌وقلت‌عساکر

۱- ن: «و» ندارد ۲- ن: قلی ۳- ن: و ذوالقدران

۴- ن: «او» ندارد ۵- ن: در هنگام ۶- ب، م، ن: آمد

۷- مز، ب، م: فرستاد ۸- ب، ن: واگر ۹- ب، ن: باشد

۱۰- ب، ن: می کنیم ۱۱- ب: رویم. م: برویم ۱۲- ن: بیت را ندارد

۱۳- م، ن: «پرناک» ندارد ۱۴- ب: خار. ن: ندارد

۱۵- ن: ذکر جلوس نواب کامیاب شاه عباس عالی‌اساس برسریرسلطنت و جهانیانی و تخت گیتی‌ستانی و تمکین در دارالسلطنهٔ قزوین ۱۶- مز،م، ن: طاها ۱۷- ب: ابن

۱۸- ب : ابن ۱۹- ب: «و» ندارد ۲۰- ب : ابن

۲۱- ب : «من» ندارد ۲۲- ن : فضای ۲۳- م: ممکن

۲۴- م : سوره ۳ آیه ۲۶ ۲۵- م : چنین

محسن[۱] درمملکت خراسان توقف داشتند. چون مدت هفت سال تمام آن روشنی دیدهٔ اهل عالم درخراسان پادشاهی نمود، وقت آن رسید وانتظار به نهایت انجامید، هاتف غیب صدای «قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا»[۲] در دادولسان[۳] حال به مقال «الحمدلله الذی اذهب عناالحزن ان ربنالغفورشکور[۴]» زبان بگشاد. نظم[۵]

کسی را که طالع بود همچو مهر — بردگوی دولت زگردان سپهر
کسی را که ایزد کند یاوری — نیارد به او هیچکس داوری

به خاطر باریافتگان آن عتبهٔ علیه وسدهٔ سنیه رسید که دیگر توقف در خراسان جایز نیست، رایات عزوجلال را به جانب مقر سلطنت معطوف باید داشت، این اراده را[۶] درخاطر قرارداده، مقارن آن[۷] پیرغیب خان استاجلو وسلطان معصوم سلطان[۸] ترکمان و جمعی کثیر ازطوایف اویماقات به عز بساطبوسی اشرف سرافراز شده، حقیقت بی‌صاحبی عراق وتزلزل[۹] آن لشگر بی‌سر را معروض بارگاه عرش اشتباه گردانیدند. مرشدقلی خان استاجلو که مدار درخانه درآن اوان بااو بود، کس از عقب بعضی[۱۰] امرا مثل سلیمان[۱۱] خلیفهٔ ترکمان که حاکم طبس وتون بود ومنتشاخان استاجلو حاکم ترشیز وبدرخان افشار وامام‌قلی خان قاجار حاکم سبزوار فرستاده ایشان را به مشهد مقدس[۱۲] عرش منزله آورد وقرار بدان[۱۳] داد که در رکاب ظفر انتساب روانهٔ عراق گردد. چند روزی به‌واسطهٔ تهیه اسباب سفر وترتیب لشگر توقف‌نموده، بعد از اختیار ساعت اجازه واستجازه از خدام عالیمقام و[۱۴] عاکفان آن سدهٔ[۱۵] سدره نشان طلبیده[۱۶] وداع آن آستانهٔ مقدسهٔ منوره[۱۷] عرش منزله نموده، شعر[۱۸]:

درآمد به‌آن روضهٔ جان سرشت — قیامت نموده[۱۹] شد اندر بهشت
چوکرد آسمان قدر عالی‌مقام — طواف چنان کعبه‌ای را تمام [۶۳۹]
برون آمد آن ماه ناکاسته — لب از آستان بوسی آراسته
فلک را بریز قدم پست داشت — که پروانهٔ فتح در دست داشت

آنگاه استمداد همت از باطن‌قدسی مواطن آن‌حضرت، سلام‌الله‌علیه، طلب نموده سادات عظام و ونقبای کرام وعلما و[۲۰] مشایخ ذوی‌الاحترام وسایر مجاوران وعاکفان آن عتبهٔ سدره مقام را به اصناف احسان وانعام خوشحال وفارغ البال گردانید. شعر[۲۱]:

۱- ب، م: محبس. ن: ندارد ۲- سوره ۱۷ آیه ۸۱ ۳- ن: حال به لسان
۴- سوره ۳۵ آیه ۳۴ ۵- ن: بیت. ب، م: ندارد ۶- ن: «را» ندارد
۷- م، ن: این ۸- ب، م، ن: خان ۹- ب، ن: تزلزل
۱۰- ن: بعضی از ۱۱- ن: سلمان ۱۲- مز، ب: مقدسه
۱۳- ن: برآن ۱۴- م، ن: «و» ندارد ۱۵- ن: سد
۱۶- ب، م، ن: طلبیده ۱۷- ن: منوره و ۱۸- ن: بیت. م: ندارد
۱۹- ن: نبوده ۲۰- ب، م، ن: «و» ندارد ۲۱- ن: بیت. م: ندارد

شاه فلک تابع فیروز جنگ | گلبن این روضهٔ فیروزه رنگ
سرور مه رایت بهرام[1] جاه | صفدر مهر آیت گردون پناه
داغ نه[2] ناصیهٔ سرکشان | تیغ زن[3] تارك گردنکشان[4]
داورعادل دل‌عالی‌نسب | والی کافی[5] کف و الاحسب

حکومت ودارایی مشهدمقدس[6] را به‌ابراهیم‌خان برادر مرشدقلی‌خان شفقت‌فرموده، درعشر اول شهر رمضان مبارك سنهٔ خمس و تسعین و تسعمائه از مشهد [مقدس] عرش منزله بیرون فرمودند. نظم[7]:

سلاطین که کشورگشایی کنند[8] | به توفیق حق پادشاهی کنند[9]
چو یابند تأیید از لطف حق | شود حال ایشان به دیگر نسق
نباشد چو دیگر کسان کارشان | بود بوالعجب[10] جمله کردارشان
نیندیشد[11] از دشمن کینه خواه | نیارند باك از جهانی[12] سپاه
چو سازند اعلام همت بلند | ببندند خلقی به خم کمند
وگر فکر تسخیر کشور کنند | به یک حمله ملکی مسخر کنند
بهر سو که تازند بهر ستیز | بر آرند از عالمی رستخیز
(شبی گرخیال شبیخون[13] کنند | به یکدم جهانی دگرگون کنند)[14]

چون رایات ظفر آیات عزوجلال به‌سبزوار رسید، خبرتوجه شاه‌کامیاب به‌جانب[15] عراق در دارالسلطنهٔ قزوین محقق شد و در روز چهارشنبه بیست‌وششم‌شهر شوال سنهٔ مذکوره این خبر خیراثر در دارالسلطنهٔ اصفهان به‌نواب شاه[16] سلطان محمد وشاهزاده ابوطالب میرزا وسایرخانان وامرا رسید، تزلزل تمام درایشان پیدا شده، تفصیل آن وعاقبت احوال ایشان درمحل خود تحریر خواهد یافت.

از مستحسنات امور آنکه درهنگامی که شاه کامیاب مالك رقاب از مشهد مقدس بیرون آمده متوجه عراق بودند،حضرت رب‌العزه آن اعلیحضرت[17] را پسری کرامت‌فرمودند. (نظم[18]:

یکی غنچه از باغ شاهی دمید | کز آنسان[19] گلی چشم‌گیتی ندید)[20]

منهیان این مژده رابه‌سمع شاه عالمیان رسانیدند. شاسکندر سپاه وی را موسوم به‌سلطان صفی

۱- ن: بهرام و جاه ۲- ن: نهی ۳- م، ن: زبان
۴- ب، م، ن: گردون کشان ۵- ب، م، ن: کاف وکف ۶- م، ن: مقدسه
۷- ن: بیت. م: ندارد ۸- م، ن: کند ۹- م، ن: کند
۱۰- ب، م، ن: بالعجب ۱۱- مز: نیندشند ۱۲- ب، م: جهان
۱۳- م: شبخون ۱۴- ن: بین الهلالین را ندارد
۱۵- م، ن: «به جانب عراق» ندارد ۱۶- ب، م، ن: سلطان شاه محمد
۱۷- ب، م، ن: عالیحضرت ۱۸- م: ندارد ۱۹- م : کز اینسان
۲۰- ن: بین الهلالین را ندارد

سبزاگردانیده، مقرر داشتند که به‌للگی ابراهیم‌خان سلطنت مشهد مقدس مزکی[۱] ازوباشد. ولادت باسعادتش روز چهارشنبه[۲] دوازدهم شهرشوال‌سنهٔ مذکوره (به‌طالع ... به‌افق‌مشهد)[۳] آنگاه شاه عالمپناه از سبزوار کوچ کرده، کوچ بر کوچ متوجه دامغان شدند. از اصفهان احکام به سمنان[۴] و طهران وسایر محال عراق رفته بود که هرگاه رایات عزوجلال بدان‌محال رسد، شهربند و[۵] کوچه نمایند آن مردم جاهل وغافل از آنکه، شعر:[۶]

به قلعه‌ای که رسدگرحصار گردون است　　به دولتش بگشاید مفتح الابواب

چون هاتف غیب اولیای دولت قاهره[۷] به‌ندای «انافتحنالک فتحامبیناً»[۸] [۴۸: ۱] مستظهر ساخته بود[۹]، لاجرم به هر شهر و حصار که رسیدند فتح و نصرت خودرا به[۱۰] استقبال استعجال می‌نمود.

بعد ازوصول موکب همایون به‌حوالی‌سمنان، احمدسلطان‌ذوالقدر حاکم‌آنجا ذره وار به‌شرف‌خاکبوسی‌سم مراکب دلدل رفتار شاه کامکار[۱۱] سرافرازگردیدو کمراطاعت وانقیادبرمیان جان بسته مشمول عواطف بی کران‌گشت.

بعدازآن کوچ بر کوچ اردوی همایون به‌جانب دارالسلطنهٔ قزوین در حرکت آمده، ترک وتاجیک اقبال مثال استقبال آن نیرآسمان عظمت و جلال نموده خودرا به‌اردوی معلی می‌رسانیدند. ازآن‌جمله ملک بهمن ملک رستمدار باجمعی کثیر ازسوار وپیاده درری‌به‌شرف عتبه بوسی[۱۲] سرافرازگشته ، منظور نظر کیمیا اثرگردید ودر ملازمت رکاب ظفر انتساب روان شد. احکام‌مطاعه به‌استمالت‌امرا به کاشان وقم‌واطراف و جوانب‌فرستاده،مژده‌هارسانیدند. شعر:[۱۳]

(شکرلله که صبح دولت را　　آفتاب از افق نمایان شد
قاف تا قاف عرصهٔ ایران　　همچو فصل بهار خندان شد
کار شاه جهان زلطف اله　　برمراد دل محبان شد
کامران شد[۱۴] به منتهای امید　　هرچه‌می‌خواست‌ازخداآن شد)[۱۵]

چون رایات نصر[۱۶] آیات به‌حوالی دارالسلطنهٔ قزوین رسید، ترک وتاجیک ووضیع و شریفی که‌در آن بلدهٔ بهشت مانند بودند، به‌استقبال شتافته، شهر وبازار را به‌صدانواع آیین‌بستند. منجمان حاذق و اخترشناسان صادق، (. نظم[۱۷]:

به ساعتی که تفاخر کند بدان انجم　　به طالعی که تولابدان کند[۱۸] تقویم)[۱۹]

۱- ن: «مزکی» ندارد　۲- ن: ۱۲　۳- ب، م، ن: «بین الهلالین» ندارد
۴- ب، م، ن: برسمنان　۵- ب، م، ن: «و» ندارد　۶- ب، م، ن: بیت
۷- ب، ن: قاهره را　۸- سوره ۴۸ آیه ۱　۹- ب، م، ن: بودند　۱۰- مز: «به» ندارد
۱۱- ن: کامیاب　۱۲- مز، ب، م: «بوسی» ندارد　۱۳- ب: بیت. م: ندارد
۱۴- م: «شد» ندارد　۱۵- ن: بین الهلالین را ندارد　۱۶- ن: نصرت
۱۷- م: ندارد　۱۸- ب، م: کند بدان　۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد

اختیارساعت‌نموده، در روز یکشنبه چهاردهم[1] شهرذی قعدة‌الحرام[2] سنهٔ مذکوره، شاه سکندرشان ستاره سپاه به‌دولتخانهٔ مبارکه داخل شده، برمسند سلطنت در ایوان چهل‌ستون برجای مبارك جد جنت مکان قرارگرفتند. (شعر[3]:

تعالی‌الله عجب عالی بنایی　　به‌غایت دلگشا دولت سرایی
درو دیوارش از تصویر وتزیین　　سبق برده زصورتخانه چین
بنایی سر به‌گردون برکشیده　　که مثلش دیدهٔ دوران ندیده
ز کار اوستادان مصور　　به نقاشی همه در دهر نادر
ز صنعت بردرو دیوار ایوان　　به‌هرسو مجلس‌وبزمی نمایان
به دیوارش ز گچ گلها بریده　　گل کافوری‌است‌ازگل‌دمیده)[4]

امرا واعیان درآن مجلس‌خلد سان[5] درآمده به‌تهنیت جلوس سلطنت[6] زبان به‌شکر وثنا[7] گشوده (بدین مقال مترنم[8] بودند. شعر[9]:

سریر سلطنت اکنون کند سرافرازی　　که‌سایه‌برسرش‌افکند خسرو غازی
شکوه[10] شهپر شاهین همتش بشکست　　دل عقاب سپهر از بلند پروازی
چنان‌بساخت‌جهان‌را هوای‌معدلتش[11]　　که از طبیعت اضداد وقت‌ناسازی
از آن‌گذشت که‌گستاخی کندپس‌ازین　　سحربه به‌پرده‌دری یاصبا به‌غمازی)[12]

پس ازآن عامهٔ[13] افراد برایا وسایر عجزه و[14] رعایا درپیش‌ایوان ازصمیم قلب وجان دست‌نیاز به دعا برداشته این نغمه می‌سرائیدند). شعر[15]:

یارب توبراین سایهٔ یزدانی را　　می‌دارنگه‌بهر[16] جهانبانی را
واندرکنف عاطفت خویشش‌دار [۱۹٤ ب] این حامی حوزهٔ مسلمانی را

از صیت وصلابت و ترس و سیاست پادشاهانه سیمرغ فتنه درپس کوه قاف اعتکاف عزلت و انزوااختیار کرد وباز درهوادارای[17] کبوتر به‌پرواز آمده وشیر بسان جغد ازمعمورهٔعالم رو به خرابه نهاد. (نظم[18]:

آرام‌یافت درحرم‌انس وحش‌وطیر　　آسوده‌گشت درکنف[19] عدل‌انس‌وجان
گردن فروگشادکمر ازمیان تیغ　　ایام برگرفت زه ازگردن کمان)[20]

۱- ن: ۱٤　۲- ب، ن: «الحرام» ندارد　۳- م: ندارد
٤- ن: بین الهلالین را ندارد　۵- ب: نشان　۶- ن: «سلطنت»ندارد
۷- ب: ستایش. م: سنا　۸- ب: مطرنم　۹- ب، م: نظم
۱۰- ب: شکوشه پر　۱۱- م: معتدلش　۱۲- ن: بین الهلالین را ندارد
۱۳- ن: عامه و　۱٤- مز: در　۱۵- ن: بیت　۱۶- ب، ن، م: بحر
۱۷- مز: هوادارای　۱۸- م : ندارد　۱۹- م: درحرم
۲۰- ن: بین الهلالین‌را ندارد

هر ظلم وتعدی که از ظلمه برعجزه رسیده بود، حکم به‌پرسش آن نافذگشت. رعایا در ظلمات ظلم به‌سرچشمهٔ حیات رسیدند وخلایق در مهدامن وامان آرمیدند. (شعر[۱]:

خدیو جم آیین عالممدار | بر آراست از عدل وداد آن دیار
سزاوار احسان کسی را که دید | سر قدر سودش به عرش مجید
بسی گشت پرگار گردون مدار | که حق یافت درمرکز خود قرار
درم را به دورش عیار دگر | زمانش گرفت اعتبار دگر
به دورش گذشت از ستم آسمان | زمین خفته در مهد امن و امان
زبس ایمنی عالم آباد کرد | کمان رازبند زه آزاد کرد
به دوران او تیغ مصری علم | چو یوسف گرفتار زندان غم
زبی‌طعمگی خورده‌خون مرغ تیر | چوسیمرغ درقاف ترکش اسیر)[۲]

بلدهٔ فاخرهٔ[۳] قزوین که همیشه دارالسلطنهٔ آبا واجدادآن خسرو باتمکین بود، از نزول موکب همایون همچو بهشت برین گشت. الحمدلله‌علی افضاله قدرجع‌الحق علی‌مکانه. آنگاه خاطر آفتاب تنویروضمیر منیربرجیس تأثیر به‌انتظام احوال طبقات سادات عظام وطوایف قضات اسلام‌و مشاهیر علمای اعلام[۴] وجماهیر شعرای ایام وارباب فضل وکمال پرداخت. نظم[۵]:

شاهی که بهر زیوردین گوهری چو او[۶] | ظاهر نگشت درصدف‌لطف کردگار
بر[۷]عکس خاطرش گهر علم را فروغ | برقطب همتش فلک شرع رامدار

بعد از دو روز که آن خسرو عالم‌افروزکوفت راه انداخته، چون فصل خریف وخزان بود، سیل سیر خیابان[۸] وباغ سعادت‌آباد فرمود. نظم[۹]:

خزان چون درآمد به‌تاراج باغ | زباد خزان مرد گلزار باغ
بنفشه قد خویش درهم کشید | ز سرتابه رخ نیل ماتم کشید
خزان بس که برلاله بیداد کرد | فکند ازسرش افسروداد کرد
برافتاد گل از نهال مراد | شدش خرمن[۱۰] زندگانی به باد
به فصل چنین شاه اقلیم بخش | به‌آهنگ آن باغ خودراندرخش

باغی که به‌اعتدال هوا وفضای[۱۱] جانفرا[۱۲] ولطافت اشجار وآبهای[۱۳] روان که «جنات تجری‌من تحتها‌الانهار[۱۴]» کلامی‌است در ذکر آن، عمارات عالیش‌چون اطباق افلاک نمایان. نظم[۱۵]:

۱- م: ندارد ۲- ن: بین‌الهلالین را ندارد ۳- ب، م، ن: بلدهٔ‌طاهره فاخره
٤- ب، م، ن: علام ۵ ن: بیت. م: ندارد ۶ نسخه‌ها: جوار
۷- ب، م، ن: در ۸- ن: باغ و خیابان ۹- ن: بیت. م: ندارد
۱۰- م: خرمنی زندگانی ۱۱- ب: فظای. ن: فزای ۱۲- ب: جانفزا صحرا
۱۳- م، ن: انهار وانکه ۱٤- سوره ٤۸- آیه ۱۸ ۱۵- ن: بیت. ب: شعر

زلالش آب روگشته زمین را | فکنده برزمین ماء[1] معین را
نسیمش جعد سنبل شانه کرده | هوایش اشک شنبم دانه کرده

واز نسیم روح‌بخشش دماغ جان معطر، واز تماشای رنگ‌آمیزی[2] خزانش[3] دیده‌های همگنان منور. شعر[4]:

چه[5] باغی که شد رشک باغ ارم | گل آتشینش چراغ درم
چنارش قد افراخته برزمین | زده پنجه درساق عرش برین
(نهال گلش همچو خوبان شنگ [۲۴۲] | به‌حنا همه ناخنان کرده رنگ
چو خط بتان سبزه‌اش دلگشا | زسرگشتگانش نسیم صبا)[6]

بعد از فراغ ازسیروصحبت همه‌روزه در دولتخانهٔ مبارک که به‌دیدن امرا وقورچی ولشکر ارادت -که ازاطراف وجوانب سرکرده همه‌روزه فوج‌فوج به‌درگاه عرش اشتباه می‌آمدند- اوقات مبارک صرف می‌نمودند.

وهم درآن اوان، سسیب‌خان تکلووسحمدخان ترکمان‌ازجانب طوالش[7] واردبیل[8] به درگاه عالمپناه آمده به‌شرف پای‌بوس اشرف سرافرازگشته مشمول عواطف بی‌دریغ گشتند.

گفتار در بقیهٔ احوال نواب شاه سلطان محمد وشاهزاده ابوطالب میرزا و امرا[9]

شعر[10]:

(چوخواهد قضا آزمونش کند | به‌کردار بدر هنمونش کند)[11]

چون ظلم وستم‌علیقلی‌خان فیج[12] اغلی‌وطمعهای[13] کلی‌وی از مسلمانان از[14] حدگذشت، و وی را چندان سالخوردگی و تجربه در امور ملکی نبود وعاقله ومدبراو که محمدی ساروسلاق[15] بود اونیز به‌غایت عاری‌وبری ازهمه چیز بود[16]، درآن اوان که‌در اصفهان بودند، نیت[17] به‌تخریب آن بلدهٔ فاخره وخانه‌خرابی‌مسلمانان وآزار واهانت سادات[18] واهل عزت وخاندان قدیم گماشتند ناگاه منهی[19] اقبال ندای‌خوش‌ادای«الملک یبقی‌مع الکفرولا یبقی‌مع الظلم»به‌مسامع ایشان‌رسانید. چنانچه سابقاً مذکور شد، که در روز چهارشنبه بیست‌وششم شهر شوال سنهٔ مذکوره که خبر توجه شاهی بدیشان[20] رسید که از سبزوارگذشته‌اند، آتش‌درکانون دل علیقلی‌خان افتاده،

۱- ن: ماه ۲- ب: آمیز. ن: آمیزش ۳- م، ن: «خزانش»ندارد
۴- ن: بیت ۵- ب: چو ۶- ن: بین الهلالین را ندارد
۷- ب، م، ن: طالش ۸- ن: اردەبیل ۹- ن: امرای نظام
۱۰- م: نظم . ن: ندارد ۱۱- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۲- م: قبح
۱۳- م: طعمهای ۱۴- ن: بی‌نهایت شده ۱۵- ن: ییلاق
۱۶- م، ن: بود و ۱۷- م، ن: «نیت» ندارد ۱۸- ب، ن: «سادات» ندارد
۱۹- ن: امینی ۲۰- ن: برایشان

گرداد بارجبین[۱] وچهره او را فرو[۲] گرفت واز روی اضطرار به منازل سایر ارکان دولت ترددنموده رای علیلش[۳] برآن قرار گرفت که درآمدن[۴] شتران از صحرا چون تحت‌الشعاع و ساعت هابط[۵] بود، مقرر داشت که بعد ازخوب شدن ساعت پیشتر از رایات[۶] ظفر آیات شاه وشاهزاده رابه دارالسلطنهٔ قزوین رساند.

اما در آن روز محنت سوز مقرر نمود که حسین قلی سلطان برادرش با علیقلی سلطان تورغلو که محل اعتماد ودوشک اغلانی او بود وشاهوردی[۷] خلیفهٔ اینانلو[۸] پیشتررفته، علیقلی سلطان در قم یراق ایشان راگرفته درمحلی که بهم رسند خانه کوچها وبعضی احمال واثقال را[۹] درقم ونارین قلعهٔ آنجاگذارند وحسین‌قلی سلطان با جمعی از ملازمان علیقلی‌خان به‌طهران رفته حصار آنجا را محافظت نمایند و[۱۰] شاهوردی[۱۱] خلیفه به قزوین رفته به اتفاق قورخمس سلطان قزوین را حراست نمایند.

امرای مذکوره چون به‌قم‌رسیدند، خبررایات عزوجلال به‌طهران وری رسید. حسین‌قلی سلطان اکثر پرتال خود را انداخته به‌الموت[۱۲] وآن حوالی که الکای قدیمی‌ایشان بودگریخت‌و شاهوردی[۱۳] خلیفه‌اینانلو[۱۴] به‌الکای[۱۵] خود به‌فراهان[۱۶] رفت وعلیقلی‌سلطان درقم ماند. مقارن این، پروانچهٔ استمالت ازجانب نواب کامیاب اشرف اقدس[۱۷] به‌علیقلی سلطان آمده، قورچی ذوالقدر آورد.وی[۱۸] بهر دوجانب عرایض نوشته مترصد وقت بود. پس‌ازخوب شدن [۶۴۳] ساعت، شاه وشاهزاده[۱۹] باخانان از اصفهان بیرون آمده ابراهیم‌خان ترکمان رابه‌داروغگی‌و ضبط اصفهان‌گذاشتند و از راه رباط ترك به‌دلیجان آمدند.

علیقلی‌خان باآن[۲۰] همه امید و اعتماد که[۲۱] بر علیقلی‌سلطان داشت، استشمام[۲۲] رایحهٔ نقض عهد و خلاف میثاق[۲۳] از اوضاع او نموده، امت بیک کوشک[۲۴] استاجلو را به قم نزدوی فرستاد وپیغامی[۲۵] چند نمود که ماجماعتی‌صوفی‌زاده و[۲۶] ایل و اویماقیم‌وهمه عیال[۲۷] و اطفال همراه داریم وپادشاهی که باز مرشد ومرشدزادهٔ ماست به ایل[۲۸] واویماق ماآمده و از واردین

۱- ن: چهره وجبین ۲- م،ن: «فرو» ندارد ۳- ب، ن: عالیش.م: بدان
۴- ب، م، ن: تا آمدن ۵- مز: ساعتها بد بود. ن: ساعت بد بود
۶- ن: رایت ۷- ن: شاهویردی ۸- ن: اینانلو ۹ - ب، م، ن: «را» ندارد
۱۰- ن: «و» ندارد ۱۱- ن: شاهویردی ۱۲- ب، م، ن: قلعه الموت
۱۳- ن: شاهویردی ۱۴- ن : اینانلو ۱۵- ب، م: به الکه
۱۶- به فرمان ۱۷- ن: اقدس‌اعلی ۱۸- م ،ن : «آوردوی» ندارد. ب: اردوی
۱۹- م، ن: شاهزادها ۲۰- ن: این ۲۱- مز، م: «که» ندارد
۲۲- م: اشتمام ۲۳- ن: «میثاق» ندارد. م: مشتاق ۲۴- ن: کوشک اغلی
۲۵- ب، م، ن: پیغام ۲۶- م، ن: «و» ندارد ۲۷- مز، م: اعیال
۲۸- مز، ب، م : باایل

چنین[1] معلوم می‌شود که مرشد قلی‌خان که[2] وکیل و ریش سفید و از[3] اویماق استاجلواست[4] ارادهٔ وفاق و یگانگی[5] دارد که جمیع[6] لشکر ظفر اثر قزلباش جمعیت کرده به صلح[7] و صلاح مهمات ممالک[8] را پیش برده رفع تعصب اویماقی و نزاع[9] با لکلیه برطرف نمایند و در ملازمت کامیاب ظل‌الله که اکنون ارشاد بدان حضرت رسیده،[10] نواب مالک رقاب شاه سلطان محمد نیز درکل ارشاد و سلطنت را بوی سپردند و ما نیز[11] تابع گشته می‌رویم ومعامله اینچنین قرارگرفته. اولی آن می‌نماید که او[12] نامردی و بی‌حقیقتی نکرده در قم را نه‌بندد[13] و به‌حضور آید که ما[14] کوچ اردوی معلی را درقم جا کرده، شاه و شاهزاده‌ها[15] را برداشته به اتفاق به ملازمت اشرف رویم تا بهرچه رای عالم‌آرای پادشاهی تقاضا نماید عمل نمائیم وجمعی کثیرازصوفیان ومعتبران ذوالقدر به‌مشارالیه چیزها[16] نوشتند(ونصایح پیغام دادند)[17] مضمون آنکه «[ایگید] اولور،آدی قالور». هرچنداست‌بیک کوشک خواست که خاطرنشان آن بی‌حقیقت نماید قبول نکرد[18]. وی مأیوس[19] مراجعت نموده[20] نزدعلیقلی‌خان‌رفت وشرح‌حال‌باز نمود. اردوی ایشان از رودخانهٔ قم کوچ کرده به‌جانب آوه‌رفتند و[21] علیقلی‌خان و میرزامحمد وزیر[22] واکثر امرا به‌قصد زیارت‌به‌آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ‌معصومه علیها[23] الصلوة والسلم‌والتحیه آمدند که شاید وی شرمی[24] نموده ایشان را ملاقات نماید فایده‌نکرد ومع هذا انار وخربزه‌طلب کردند بجهت ایشان نفرستادند. آنست که کفران نعمت وحقوق‌وشکستن سوگند وعهدپیمان‌ثمرهٔ خوب ندارد وبیشتر از دوماه زندگانی نخواهد کرد.

امرا بعداز زیارت به‌اردو رفته، ازآنجا به‌ساوه رفتند. رای‌اسمعیل قلیخان شاملو بدین[25] قرارگرفت که چون‌برادرانش درهمدانند، اردو را به‌همدان برده سرحدیست[26]،پناه‌ها ومحکمها دارد، زود زود لشکر رابرآنجا[27] ظفری‌نیست،اما علیقلی‌خان ترکمان، اینکه[28] چون بدو رسیده بود که مرشدقلی‌خان‌درمقام‌وفاق‌است وگفته که اختیار[29] ازخانان‌است بهرنوع که صلاح‌دولت

۱- ن: اینچنین
۲- ن: «که» ندارد
۳- ب، م: «واز» ندارد
۴- ن: «است» ندارد
۵- م، ن: بیگانگی
۶- ب، م، ن: جمعی
۷- ب، م، ن: وصلح
۸ ن: ملک
۹ ن: «و نزاع» ندارد
۱۰- ب، ن: رسیده و
۱۱- ن: «نیز» ندارد
۱۲- م، ن: «او» ندارد
۱۳- ن: ببند
۱۴- مز، ب: با
۱۵- ن: شاهزاده
۱۶- ب: خبرها
۱۷- ن: بین الهلالین را ندارد
۱۸- ب: نکردو
۱۹- ب، م: مایوس‌گشت. ن: گشته
۲۰- ب: نمود
۲۱- ب، ن: «و» ندارد
۲۲- ن: «وزیر» ندارد
۲۳- ن: علیه
۲۴- ن: سیری
۲۵- ب، م، ن: برین
۲۶- ن: سرحدی است محکم
۲۷- ن: بدانجا
۲۸- ن: «اینکه» ندارد
۲۹- ن: اختیار با خان است

باشد به‌عمل آوردند[۱] که من نیز تابع ایشانم، وبعد اینکه‌پیاده در جلو نواب کامیاب اشرف تردد نمایم[۲] منصبی[۳] دیگر نمی‌خواهم، وی از این‌سخنان فریب‌خورده ازساوه کوچ کرده متوجه قزوین شد. لشگر پراکنده چون وضع را مشاهده کردند، اکثر تا رفتن به‌قزوین پیشتر فرارنموده به عنوانی خودرا [۹٤٤] به شهر انداختند. چون‌اردوی ایشان به‌گلو سجردرسید[٤] وهیچکس برسر ایشان نماند حیران ماندند. بیت :

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

مرشدقلی خان از شهر، سیادت ونقابت[۵] پناه مجتهدالزمانی، میرسید حسین را به‌جهت ایقاع عهدو ایمان[٦] نزد ایشان فرستاد. آن‌جماعت را آنقدر حیرت دست داده بود که نمی‌دانستند چه کنند. در آن[۷] اثناء، باران عظیم‌بارید که ازآن باران نیز بسیار آزار[۸] یافتند وشتران و[۹] اردو وپرتال ایشان‌درآن صحرا درمیانهٔ‌گل ماند.اردویی[۱۰] که قرب ده دوازده هزار آدم دروی از سواروپیاده وقلغچی بود ، بسان[۱۱] بساط شطرنج فی‌الفور در نوردیده شد[۱۲]. امرا چون دیدند که کسی برسر ایشان‌نماند، نواب‌شاه سلطان‌محمدرا باسایر شاهزاده‌ها[۱۳] و[خرد]وکلان‌سوار کرده بامعدودی چند از آب باران‌ترشده وبه‌گِل‌فرورفته، آخر روز..[۱٤] ششم‌شهر ذی‌حجهٔ سنهٔ مذکوره یکسر[۱۵] به شهر داخل شدند. نواب‌شاه وشاهزاده‌ها[۱٦] به‌دولتخانهٔ‌همایون نزد نواب کامیاب مالک رقاب رفته،خانان و وزرا متوسل[۱۷] به تورخمس سلطان شاملو گشتند وبه منزل او رفته او را شفیع گردانیدند ودرآن شب اورا[۱۸] نزدمرشدقلی‌خان‌فرستادند. شفیع مذکور بادی[۱۹] وساعی‌قتل ایشان شده[۲۰] باآنکه‌خان راتأملی بوده[۲۱]، درآن‌شب مقررگشت که(مهمان تورخمس‌سلطان باشند وصباح به‌ایوان‌چهل‌ستون حاضر شوند.تورخمس‌سلطان‌به‌فرموده عمل کرده، صباح‌روز.....[۲۲] هفتم شهر مذکور)[۲۳] علیقلی‌خان فیج اغلی‌که خان زمان بود با[۲٤] اسمعیل قلی‌خان شاملو ومحمدی بیک ساروسلاخ[۲۵] ورضاقلی‌بیک ایشک آقاسی باشی‌شاملو[۲٦] که درآن‌حسن وجمال‌بوده[۲۷]، شاهوردی[۲۸]

۱- ب، ن: آورند ۲- ب، م، ن: نمایند ۳- ن: منصب
٤- مز ، ب:«رسید» ندارد ۵- ب، م، ن: نقابت نپاهی مشهداالزمانی
٦- م، ن: پیمان ۷- مز، ب، م : «آن» ندارد ۸- ن: آزار بسیاری
۹- ن: «و» ندارد ۱۰- ب، م، ن: اردوی ۱۱- مز: بساط
۱۲- ن: در نور دید ۱۳- ب، م: شاهزاده خورد وکلان .ن: شاهزادگان خورد وکلان
۱٤- نسخه‌ها ندارد ۱۵- ب، م، ن: باکثیری ۱٦- ب، م، ن: شاهزاده
۱۷- ن: متوصل ۱۸- م، ن: «او را» ندارد ۱۹- ب، م، ن: مبادی
۲۰- ب، م، ن: شدند ۲۱- ب، م، ن: بود ۲۲- نسخه‌ها ندارد
۲۳- ن: بین الهلالین را ندارد ۲٤- ن: «با» ندارد ۲۵- ن: سیلاخ
۲٦- ب، ن: «شاملو» ندارد ۲۷- ب، م، ن: بود ۲۸- ب، ن:و شاهویردی

خلیفه‌ایناللو[1] و احمدبیک آسایش اغلی استاجلو، این شش نفر را برداشته برسرحوض پایین[2] ایوان چهل ستون حاضرگردانیده[3] شاه والاگهر برایوان برآمده، حکم به‌قتل این جماعت[4] فرمود وبرزبان[5] مبارك جاری گردانید که اینها خونی برادرسنند[6] و قورچی و قلغچی شروع در قتل این شش کس نموده، به‌ضرب شمشیر وخنجرایشان را درمیان گل پاره‌پاره کردند واین نتیجهٔ آن بود که درحق شاهزادهٔ سعید شهید[7] سلطان حمزه میرزا انارالله برهانه به عمل آورده بودند سال را تمام نکردند. شعر[8]:

هرآن شرکه آید ز نوع بشر ز کفران نعمت نباشد بتر
به‌کفران نعمت دلیری مکن که بینی مضرت ز چرخ کهن

ریسمان درپای ایشان بسته کشان‌کشان بیرون‌برده هرکدام را درگوشه‌ای دفن کردند. نظم[9]:

نوشت نامهٔ تقدیربرجریده دهر[10] خطی که فاعتبر وا منه یا اولوا الابصار

و وزرا وعمال[11] وتاجیکان‌را بالتمام گیرانیده جریمه فراخور حال[12] هرکس‌مقرر کردند، هفت‌هزار تومان ترجمان میرزا لطف‌الله ـ که چهارسال وزارت نواب شاهزاده غفران پناه نموده بود ـ مقرر داشتندوپنجهزار تومان[13] ازمیرزامحمدوزیر[14] ـ که‌بعضی‌ایام‌مستوفی‌الممالك بود واندك‌زمانی[15] وزارت دیوان اعلی کرده‌بود ـ وازسایرتاجیکان همچنان و[16] تحصیلداران[17] [۹۶۵] وبرات‌داران تعیین کردند و از اتراك، اسلمس‌خان‌ذوالقدر مهردار وادهم‌خان ترکمان نیز ترجمان مبلغی حواله کرده‌گرفتند. جمعی از غازیان که ازسفر خراسان در رکاب ظفر انتساب همراه آمده‌بودند وقبل ازآن‌خدمات‌رسانیده یساق کشیده بودند، ایشان‌رابه‌انعامات[18] وافروا کرامات فاخرسرافراز گردانید و استیفای دیوان اعلی به‌دستوری که در خراسان به‌خواجه شکرالله اصفهانی متعلق می‌بود به‌وی قرارگرفت.

مقارن‌این ایام، ولیخان[19] سلطان‌ازکاشان و علیقلی سلطان از قم از راه‌گوك داغ به شهریار رفته ازآنجا به‌دارالسلطنه‌داخل شده به‌شرف پابوس اشرف سرافراز شدند[20] وهم در چهاردهم شهر ذی حجهٔ[21] حجهٔ مذکوره، امرای‌فارس، سیماسهدیقلی‌خان به‌رفاقت یوسف‌خان

۱- ن: ایناللو ۲- ن: پای ۳- ن: گردانیده ۴- ن: آن جماعت
۵- ن: بزبان ۶- مز: برادرمند ۷- ن: «شهید» ندارد
۸- م: نظم. ن: بیت ۹- م، ن : ندارد ۱۰- ن: هرکس که فاعتبر و یا اولو الابصار ۱۱- م: اعمال. ن : عمال تاجیکان ۱۲- م، ن: «حال» ندارد
۱۳- ن: تومان که ۱۴- ن: وزیر طلب نمایند ۱۵- م، ن : زمان
۱۶- ن: «و» ندارد ۱۷- ن: تحصیلداران تعیین فرمودند ۱۸- م: نعمات
۱۹- مز، ب م: ولیجان ۲۰- م، ن: شد ۲۱- م، ن: حجهٔ مذکور. ب: مذکور

افشار ولد قورچی‌باشی سابق، و میرزا عبدالله ولد غفران[۱] پناه میرزا سلمان به‌پای‌بوس[۲] اشرف سرافراز گشتند.

چون قرب چهل‌پنجاه روز شاه بزرگ وشاهزاده‌ها[۳] در دولتخانهٔ مبارک‌که در خدمت بندگان اشرف بسربردند، مرشدقلیخان را به‌خاطر رسید که از بودن ایشان دراندرون مبادالشگر قزلباش‌را چیزها‌به‌خاطر رسد، پس بهتر آنست که ایشان‌را به قلعه باید فرستاد که خاطر از ممر ایشان جمع گردد. شاه بزرگ را باشاهزاده سلطانعلی میرزاو پسرش شاهزاده ابوطالب میرزا و اسمعیل میرزا وسلطان‌حیدرمیرزا ـ پسران‌جنت مکان‌سلطان حمزه میرزا ـ مصحوب مهدیقلی‌خان‌و پیرغیب‌خان استاجلو در روز چهارشنبه پانزدهم شهرمحرم‌الحرام[۴] سنهٔ (ست‌وتسعین‌وتسعمائه)[۵] به‌قلعهٔ‌الموت که شاهزاده طهماسب میرزا درآن‌محبوس بودفرستاد. امرای مذکور شاهزاده‌ها را برده، به محمد سلطان چاوشلو پسرعم‌مرشد[۶] قلی‌خان که کوتوال‌قلعه‌بودسپرده‌مراجعت نمودند.

وهم در این ایام بواسطهٔ آنکه محمدخان ترکمان و خلف او ولیخان[۷] سلطان رافتنهٔ قزلباش‌می‌دانستند، الکای هبلرود[۸] وهزار جریب را بدیشان عنایت فرموده، مقرر شد که بعضی محال ازمازندران نیز به‌تیول[۹] ایشان باشد و[۱۰] پدر وپسر رابه‌حکم از شهر بیرون کرده روانهٔ‌آن صوب‌گردانیدند. وهم درآن اوان منصب عظیم‌الشأن[۱۱] صدارت را به‌دستور به‌نواب‌اسلام[۱۲] پناه میرابوالولی[۱۳] انجوعنایت فرمودند واعزاز[۱۴] واحترام بیشتری وی را کرده، زمام اختیار[۱۵] و اقتدار[۱۶] مهام[۱۷] شرع و اوقاف و سیورغالات[۱۸] را به‌قبضهٔ شرع مدار[۱۹] وی نهادند که مختار باشد وبهر[۲۰] چه‌رای صوابنمای او باشد بی‌عرض به‌عمل آورد[۲۱] وخلاع فاخره مرحمت کردندو مواجب به‌دستور صدور سابق پانصد تومان رقم عنایت نمودند ووزارت دیوان‌اعلی را[۲۲] به‌میرزا شاهولی[۲۳] که نبیرهٔ مرحومی میرزا عطاءالله اصفهانی بود[۲۴] وسبق خدمت بواسطهٔ پدرش مرحوم میرزا احمد وخود به‌مرشدقلی‌خان داشت، وازحال فرخنده مآلش‌لوامع‌اشراقات «ان‌الذین سبقت لهم مناالحسنی[۲۵]» تابان و از ناصیهٔ امانی وآمالش اشعهٔ قبول « السابقون‌السابقون اولیک المقربون[۲۶]» درخشان بود عنایت[۲۷] [۶۴۹] کردند.

۱- ن: «غفران پناه» ندارد ۲- مز: «بوس» ندارد ۳- ن: شاهزاده
۴- ن: «الحرام» ندارد ۵- ن: بین الهلالین ۹۹۶ ۶- م: میرسید
۷- ب، ن: ولیجان ۸- ب: هبلرو را. م: حبلرو را. ن: حدود ۹- ب: طویل
۱۰- م، ن: «و» ندارد ۱۱- م: ایشان ۱۲- ب، م: صدارت
۱۳- ن: به دستور به میرابوالولی ۱۴- ن: به اعزاز ۱۵- م، ن: اعتبار
۱۶- ب: و اعتبار ۱۷- مز، ب: مهام ۱۸- م، ن: سیور غال
۱۹- ن: و مدار ۲۰- م، ن: هر چه ۲۱- م، ن: آورده
۲۲- ن: «را» ندارد ۲۳- م: شاه ولی ۲۴- ب، م: بوده ۲۵- سوره ۲۱ آیه ۱۰۱
۲۶- سوره ۵۹ آیات ۱۰ و ۱۱ ۲۷- ن: عنایت نموده شفقت کردند

ذکر بعضی از وقایع متنوعه که در دارالسلطنه واقع شده[1]

چون شاه کامیاب وخان عالیجناب قرار قشلاق در دارالسلطنهٔ قزوین‌دادند، درآن‌فصل اگرچه تاراجگر زمستان درختان باغ وبستان را بسان عاصیان[2] صحرای[3] محشر عریان ساخته بود، وچمن راکه چندین اطفال ریاحین در مهد زمین بود بجز نرگس قرةالعینی[4] ازونماند،و همگی چون عارض‌گل پژمرده (و چون شمع لاله‌دل مرده)[5] شده ، اما فرمانفرمای دی و بهمن همه را پوستین قاقم عنایت‌فرمود[6] وقلل[7] جبال ازکثرت برف[8] چون[9] دشت وهامون درنظر یکسان می‌نمود ، (نظم:

رخسارهٔ لاله پر زچین شد آئینه آب آتشین شد
هر برگ‌که جلوه کرد گستاخ در ریختن آمد از سر شاخ)[10]

به خاطر انور رسید که (بمؤدای حقیقت‌انتمای «تناکحواوتوالدواتکثروا[11]» عمل نموده)[12]، بعضی از دختران شاهزادگان‌که هرکدام دری انداز صدف عصمت وطهارت، به‌عقد ازدواج خود در آورند. مهد علیا اغلان‌پاشاخانم‌صبیهٔ غفران‌پناه سلطان‌حسین‌میرزا که زوجهٔ شاهزاده[13] سلطان‌حمزه‌میرزا بود، درتاریخ عشر ثالث[14] شهرذی‌حجهٔ حجهٔ[15] [ست]وتسعین‌وتسعمایهٔ نواب صدارت‌پناه و مشایخ وعلما وقضات درمجلس بهشت آیین‌حاضر شده، مجلس عقد منعقدگشت و چندروزکه ازآن‌گذشت زفاف واقع شد .

پس ازآن، از دختران شاهزاده‌های(دیگرکه هرکدام ازیکدیگر بهتر بودند)[16]،قرعه برنام[17] مهدعلیا.....[18]خانم صبیه بزرگ شاهزادهٔ غفران پناه سلطان مصطفی‌میرزا افتاده، شاه کامیاب مالک رقاب‌آن دردرج عصمت وطهارت رابه‌عقد نکاح خود درآورده (وطوی عظیمی و جشن جلیلی[19] درباغ‌سعادت‌آباد نموده، درآنجا داد[20]عیش وفراغت‌دادند. فراشان چابک‌دست، قبهٔ بارگاه وچتر را درآن سرزمین به‌اوج مهر وماه رسانیدند. شاه‌کامیاب به‌باغ‌تشریف آورده، امرا وارکان دولت را طلب فرموده، درآن مجلس‌عالم‌افروز آواز مغنیان طرب‌ساز، والحان مطربان خوش‌آواز از عشرتخانهٔ ناهید درگذشت. شعر:

۱- ب، ن: شد ۲- ن: عامیان ۳- ب، ن: «صحرا» ندارد
۴- ن : قرةالعین ۵- ب، م ، ن: بین الهلالین‌راندارد ۶- ن: فرموده
۷- ب : قایل ۸- مز، ب : «برف» ندارد ۹- ب: چون برف. م: چون کوه. ن : چون هامون ۱۰- ن: بین الهلالین را ندارد ۱۱- نسخه‌ها داخل گیومه راندارد ۱۲- ن : بین الهلالین را ندارد ۱۳- ب،م، ن: «شاهزاده»ندارد
۱۴- ن: «ثالث سنه» ۹۹۶ ۱۵- ب: «حجه» ندارد ۱۶- «بین‌الهلالین‌را ندارد
۱۷- ب، م، ن: بنام ۱۸- نسخه‌ها ندارد ۱۹- ب، م، ن: خلیل
۲۰- مز: داد و

ز نغمه سرایان زهره نوا	فرشته به چرخ آمده در هوا
زهر سو بتی جام نابی بدست	گرفته مهی آفتابی بدست
مغنی چودف رابه‌دستان گرفت	نی انگشت حیرت به‌دندان گرفت
چو زلف پری پیکران تارعود	ز جان حریفان برآورده دود
همه مطربان چست وشیرین زبان	به نغمه شکر ریخته از بنان
دف از دست مطرب شده کامیاب	مهی بود در پنجهٔ آفتاب
بتان شکر لب تر نم سرای	جهان پرشکر بود سرتا به پای
عجب مجلسی چون بهشت برین	می و ساغرش کاس ماه معین

شاه عالمپناه، از باغ به‌دولتخانهٔ مبارکه[1] تشریف برده)[2]، همانشب زفاف واقع شد. صباحش چون آفتاب خاوری از برج شاهی طالع گشته[3]، امرا ومقربان به‌تهنیب لب گشوده متوجه باغ گشته[4] برمسندمقرر متمکن شدند. نظم[5]:

برآمد سلیمان اقلیم گیر [۹٤۷]	چو خورشید برمسند دلپذیر
سرا پرده‌اش غیرت آسمان	به او اطلس آسمان توامان
پری پیکران از طریق ادب	زگفتار بربسته چون غنچه لب
صنوبر قدان هر طرف جلوه‌گر	زکاکل همه فتنه راکرده سر

از صباح[6] تارواح بیساز وصحبت ونشاط وعشرت گذرانیدند. نغمهٔ[7] عود وچنگ از دست مطربان خوش آهنگ بلندبود. مهمانداران اطعمهٔ[8] لذیده[9] واشربهٔ لطیفه زیاده از چندوچون وهرچه در حوصلهٔ خیال[10] گنجد افزون به‌مجلس خلدآیین آوردند. (شعر:

هرجای[11] که سفره‌ها گشادند	اندر خور پایه خوان نهادند
از کثرت خوان[12] رنگ‌ندرونگ	گردید فراخی جهان تنگ
این نه‌طبق سپهر گردان	آنجا شده صحنک نمکدان)[13]

سه روز متوالی شاه سکندر سپاه درآن باغ[14] عالی به‌عیش وشادکامی اوقات مبارک صرف نمودند.

وهم درآن ایام[15] از جانب حویزه وشوشتر خبر رسید که بعضی از لشگر رومی به تحریک چغال از جانب بغداد وبصره بدان حوالی رفته، ارادهٔ تسخیر آن دیار نموده‌اند. اکابر واعیان آن دیار با جمعی از غازیان افشار که درآنجا بوده[16] جنگ مردانه بارومیه نموده، رومیان منهزم گشته‌اند[17] واین خبر در روز جمعه بیست وچهارم ماه مذکور سنهٔ مزبوره[18] به‌دارالسلطنه رسید.

۱- ب، م: مبارکه آمده ۲- ن: بین الهلالین را ندارد ۳- ن: گشت
٤- م، ن: شده ٥- ن: بیت ٦- مز: صبا ۷- ب،م: نغمه و
۸- ب: بطعمه ۹- ن: لذید ۱۰- م، ن: «خیال» ندارد ۱۱- مز: جا
۱۲-م: خان ۱۳- ن: بین الهلالین را ندارد ۱٤- ب، م: باغیش ۱٥- ب، م: اوان
۱٦- ب، م، ن: بود ۱۷- ب، م، ن: گشتند ۱۸- ن: مذکوره

وهم درشب چهارشنبه بیست و نهم ماه مذکور تحت‌الشعاع[1] مهر و دیوان اعلی را به‌علیقلی‌سلطان ذوالقدر دادند. وباز دراین ایام بعضی امرا با یکدیگر (در باب قتل مرشدقلی خان هم عهد وسوگند شده بایکدیگر)[2] قرار دادند که او را در دولتخانهٔ همایون به‌شمشیرگیرند، چه وی همیشه درمنازل دولتخانه میان‌حرم ودیوانخانه شبها می‌خوابید وروزهم در دولتخانه بسر می‌برد وتردد به‌جایی[3] نداشت.

چون امرای مذکوره، مقدمهم پیر غیب‌خان استاجلو بابرادر امیراصلان‌خان‌ومهدیقلی خان ذوالقدرخان شیراز ویوسفخان افشارقورچی‌باشی وعلیقلی‌سلطان‌ذوالقدر مهردار وقورخمس سلطان روملو[4] خلفا وسلطان[5] معصوم سلطان ترکمان و دیگر از اعیان وپسران میرزاسلمان‌این اندیشه را درضمیرخود نقش کرده[6] بودندو منتظر وقت و[7]فرصت بودند وشبها در منازل یکدیگر قرعهٔ این مشورت را درمیان انداختند تا آنکه روز شنبه سیم[8] شهر صفر سنهٔ مذکوره، به همین قصد جمعیت کرده به‌دولتخانهٔ مبارکه داخل شده، در دیوانخانه دراز نشستند. مرشدقلی‌خان درملازمت نواب کامیاب اعلی درکتابخانهٔ عالیه که میانهٔ‌حرم‌و دیوانخانه واقع است، تشریف داشتند. بعضی از سنیهان این‌خبر را به‌مرشدقلی‌خان رسانیدند وی فرمود که ایشک آقاسیان‌و قاپوچیان[9]ویساولان، ابوابی[10] که درمیانه مفتوح بود بسته، فدائیان[11] ودوستان وی‌خصوصاً سلیمان خلیفهٔ‌ترکمان که دامادخان بود ازاین‌اراده آگاه‌گشته[12] جمعیت نمودند[13]. مرشدقلیخان احمدی[14]بیک لشگر نویس[15] را (به‌خانه‌ای که امرا درآنجا نشسته بودند)[16] فرستاد[17] که تا اسامی‌ایشان به‌قلم‌گیرد. بعدازآن رقم‌نزد آن جماعت فرستاد[18] که به‌استقبال نقابت[19] پناه میرزا محمد امین اصفهانی که از اصفهان آمده بود روند.

امرا چون واقف شدند که ارادهٔ ایشان برملا افتاد وخان[20] واقف شده کاری‌از پیش نتوانستندبرد، به‌اتفاق یکدیگر سوار شده[۹٤۸] تا عیدگاه رفتند که فکر واندیشه خود[21] برواق اندازند رای علیلشان[22] قراری[23] براصل نگرفت از آنجا به‌خانه یوسفخان قورچی‌باشی که در سر خیابان بود آمده، آن‌شب به‌ملاحظه ودغدغهٔ تمام درخانه او متحصن شدند وملازمان‌رافرمودند

۱- ن: الشعاع بود مهر دیوان ۲- م: بین الهلالین را ندارد
۳- م، ن: به جای ٤- مز، ب، م: «و» ندارد ۵- مز، ب، م: و معصوم
٦- ب، ن: گردانیده ۷- ن: «و» ندارد ۸- ن: ۳ ۹- ن: قورچیان
۱۰- م، ن: ایوانی ۱۱- ن: فدایان ۱۲- ن: گشته به خانه که امرا
۱۳- ن: نموده بودند ۱٤- ن: «احمدی بیک» ندارد ۱۵- م: یونس
۱٦- ن: بین‌الهلالین راندارد ۱۷- ن: فرستاده را ۱۸- ب، م، ن: «فرستاد» ندارد
۱۹- ب، م، ن: آن نقابت ۲۰- ن: خان اطلاع یافت وکار از پیش نمیتوانند برد. ب: واقف شد کار از پیش نمیتوانستند برد ۲۱- ب، ن: خود را
۲۲- ب: عالیشان. ن: علیشان ۲۳- ن: قرار

که بر[۱] دیوار پشت‌بام برآمده پاس بدارند ودر دولتخانهٔ مبارک که نیز آن شب تاصباح امرا و قورچیان به‌لوازم کشیک اقدام نمودند به‌دغدغهٔ آنکه مبادا امرا شبیخونی برسر مرشدقلیخان آورند. قورخمس‌سلطان شاملو وفرهادآقای غلام‌از جانب مرشد قلیخان نزد امرا آمدندوخواستند آن معامله را به‌اصلاح آورند. امرا چون یکرو دروادی مرشدقلیخان شده بودند، قبول نکردند.

صباح چون روز شد، امرا به‌اتفاق سوار شده به‌خانهٔ قورخمس سلطان رفتند ومهدیقلی خان ذوالقدر سوار شده به دولتخانه رفت که اصلاح معاملهٔ دوش‌نماید[۲] وانکار از آن[۳]، مرشد قلیخان درخدمت نواب کامیاب اشرف اعلی، با وی درمقام‌عتاب[۴] وخطاب درآمده ازاراده‌ای که کرده بودندگفتگو نمود[۵]. مهدیقلی‌خان اگرچه درصدد جواب درنیامد، اما به‌گرهٔ چشم وزهره ابرو[۶] برسر پرخاش‌می‌بود که مرشدقلیخان یعقوب‌بیک ولد ابراهیم‌خان راکه منتظرالاماره بود[۷] طلب کرده[۸] به‌او فرمود که مهدیقلی‌خان راازمجلس‌بیرون برده به‌قتل‌رساند[۹]. مهدیقلی‌خان را قوت[۱۰] وقدرت حرف زدن نمانده، یعقوب‌بیک‌اورا بیرون آورده‌گردنش‌زدوسرش را بیرون برده[۱۱] پیش‌ملازمانش‌انداختند[۱۲]. چون خبر قتل‌مهدیقلی‌خان به‌امرا درخانهٔ[۱۳] قورخمس‌سلطان رسید، ایشان بی‌تحاشی خودرا به‌اسب رسانیده رو‌به‌صحرا نهادند. خبر درشهر افتاد امرا ولشگریان را مقرر کردند که از عقب‌آن‌جماعت بروندهرکه در دارالسلطنه بود سوار شده، امرا را[۱۴] تعاقب نمودند وقلغچی دریکطرفةالعین اردوی مهدیقلی‌خان[۱۵] وبرادرش جنید سلطان وسایر آقایان ذوالقدر راکه در محوطهٔ‌خانهٔ[۱۶] پیره محمدخان استاجلو در راه‌کوشک چادرهازده بودندتا لان کردند وهر پارچه والاغی‌بدست ده‌کس‌افتاد. امرا که ازمنزل قورخمس‌سلطان بیرون‌آمدند[۱۷]، بمؤدای[۱۸] «اذاجاء القضی‌عمی‌البصر[۱۹]»، سراسیمه شده ندانستند که چه باید[۲۰] کرد. شعر[۲۱]:

کسی‌را که برگشت روز از قفا[۲۲] به کوشش نیابد خلاص از بلا
(اگر باد[۲۳] گردد بگاه گریز بود آسمان برسرش فتنه ریز)[۲۴]

سلطان‌معصوم‌سلطان ترکمان به‌ارادهٔ کردستان که خودرا نزدارد لان[۲۵] رسانداز دروازهٔ ابهربدر رفت‌وسایر امرا خودرا به‌آسیارود رسانیدندکه به‌کوه سلطان ویس رفته به‌جانب‌گیلان روند.

۱- ن: به دیوار ۲- م، ن: «نماید» ندارد ۳- م، ن: از آن نماید
۴- ب، م، ن: «و» ندارد ۵- م، ن: ننمود ۶- ن: او
۷- ن: بودند ۸- م: کرد. ب، ن: ندارد ۹- ن: رساند و
۱۰- ن: قدرت و قوت ۱۱- ن: «برده» ندارد ۱۲- ب، ن: انداخته
۱۳- ن: خانه و ۱۴- م، ن: «را» ندارد ۱۵- م: خان برادرش. ن: خان را با برادرش ۱۶- سز، ب: خان ۱۷- ب، م، ن: آمده ۱۸- ن: بمواوی
۱۹- ن: البصیر ۲۰- ب، م، ن: می‌باید ۲۱- ن: بیت م: ندارد
۲۲- مز: رو از قضط. ب: رواز فضا ۲۳- م: یاد ۲۴- ن: بین الهلالین را ندارد
۲۵- ن: باوذناوران

جمعی که ایشان‌را تعاقب نموده بودند، هم در دامنهٔ آن کوه بدیشان رسیده میانهٔ ایشان‌جنگ در پیوست. علیقلی سلطان را زخم‌دارگرفته مهر ازگردنش بیرون آوردند. روز چهارم بود که‌مهر در[1]گردن داشت. قورخمس‌سلطان روملو، خلفا راهم زخمدارگرفته هردو را به‌دولتخانه آورده در پای ایوان‌چهل‌ستون درسرحوض‌گردن زدندو ریسمان‌برپای‌ایشان بسته بیرون بردند ویوسفخان وامیر اصلان‌بیک را زنده آورده حکم‌شدکه ایشان رابه‌قلعه برند وپیرغیب‌خان وپسرش هردو درجنگ [۹٦٤] کشته شده[2]سرایشان‌را به‌نظر اشرف رسانیدندو قرب[3]هفت هشت‌هزارکس که بدین جماعت وابسته بودند، چون بنات‌النعش ازهم پاشیدند و پسران میرزا سلمان راگیرانیده ، ازسرقتل‌ایشان‌گذشتند وبه‌مبلغی جریمه قرار دادند[4].

چون از این معاملات وقطع وفصل جرایم ملازمان‌امرا فارغ‌گشتند[5]، شروع درمهمات ممالک فرمودند.شیراز را به یعقوب بیک ولد ابراهیم‌خان‌داده اورا خان‌گردانیدند وزن‌وصونک[6] مهدیقلی‌خان‌را وی[7] صاحبی کرد و اورا مرخص‌ساخته به‌شیراز فرستادندکه‌لشکرشیراز رابرداشته به یساق[8] خراسان‌حاضر شود[9] وهمدان را به‌قورخمس سلطان شفقت‌کرده اورا خان‌گردانیدند و ابراهیم‌خان ترکمان‌را[10] الکای‌تر شیر داده اورا درمیان‌زمستان به‌خراسان فرستادند وحکومت ولایت قم وفراهان را به‌سلیمان خلیفهٔ ترکمان‌دادند والکای سابق اوراکه تون‌وطبس بود‌به سلمان‌خان‌نبیرهٔ عبدالله‌خان[11] استاجلو عنایت فرمودند ودارالسلطنهٔ اصفهان رابه مرشدقلیخان مرحمت[12]نمودند وکاشان‌را به‌دستور خاصه[13] فرمودند وساوه را به‌سلطان‌مرادخان ولدامیرخان ترکمان دادند وآوه را به‌شاه بوداق[14] سلطان‌ترکمان واسلمس‌خان ولد شاهرخ خلیفه[15]به دستور مهردارگردانیدند و اردستان را به تیول او مقرر نمودند و الکای قزوین وساوخ[16] بلاغ، بعضی[17] به خاصهٔ شریفه مخصوص شده[18] پاره‌ای برقورچیان[19] قسمت نمودند وطهران را به دستور به‌نسیب‌خان تکلو دادند والکای ورامین را به‌ابراهیم‌سلطان استاجلو دادند ومنصب خلفایی رابه‌دستور به‌شاهقلی سلطان‌خلفای سابق‌عنایت نمودند و الکای دماوندو هبلرود[20] را به‌تیول او مقررکردندوالکای‌سمنان‌وخوار[21]را به‌دستور به‌احمدسلطان‌ذوالقدر مرحمت[22]نمودند.

۱- ن: بر ۲- ب، م، ن: شدند ۳- م، ن: قریب

٤- ن: دادند و ٥- ب، م، ن: شدند ٦- ن: «صونک» ندارد

۷- ن: «وی» ندارد ۸- ب، ن: بمیان ۹- ن: شدند

۱۰- مز، م: «را» ندارد ۱۱- ن: خان و ۱۲- م، ن: عنایت فرمودند

۱۳- م، ن: خاصه شریفه ۱٤- ب، م: بداق ۱٥- ن: خلیفه را

۱٦- مز، ن: ساوج ۱۷- ب: «به» ندارد ۱۸- ن: شده بود

۱۹- ن: بقورچیان ۲۰- ب: حیلرو. م: حبلرود. ن: ندارد ۲۱- ب، م، ن: خار

۲۲- ن: عنایت

و هم[1] در این اوان، مرتضی ممالک اسلام میرغیاث[2] الدین محمد میرمیران یزدی به اتفاق خلفش شاه نعمت الله و ولیخان حاکم کرمان به درگاه معلی آمدند. مرشدقلی خان ایشان را استقبال نموده به شهر داخل شده به عزبساطبوسی اشرف سرافراز شدند. چون در این زمستان لشکربسیار از مواجب خوار[3] ولشکرارادت قرب پنجاه هزار سوار در دارالسلطنهٔ قزوین جمع شده بودند واراده بندگان اشرف به جانب یورش خراسان بود که به مدد ایالت پناه علیقلی خان شاملو رسند، چراکه مدت شش ماه بود که عبدالله خان ازبک[4] به محاصرهٔ دارالسلطنه اشتغال داشت و مرشد قلی خان بواسطهٔ بعضی عاقبت اندیشها ملاحظه نموده، رفتن را در عقدهٔ تعویق و تأخیر[5] می انداخت وهمه روزه ساعت اختیار می کرد ولشکر می دید واز امرا درباب ملازم[6] که هرکدام چند نفر سوار وپیاده وتفنگچی حتی بیلدار وکلنگ دار اسناد می گرفت که به یساق خراسان حاضر سازند. چون[7] طبیعتش مجبول[8] به ظلم بود دزباز یافت یکدینار مالوجهات چهاردنیار وپنج[9] دینار برآن افزود ونصف مال مقرر برتمامی ممالک محروسه به علت زرمدد[10] خرج تفنگچی مقرر کرده به تحصیل داد وبر ارباب سیورغالات خصوصاً سرکارمشاهد[11] مقدسات وآستانهای متبرکات و سادات عاجز بی چیز نصف جمع بلکه یک[12] برابر سیورغال حواله واطلاق فرمودو آن را[۶۵۰] قیمت اسب به جهت قورچیان نام نهاد واین اعمال شنیع او[13] باعث جرأت اشرارو بدنفسان شد که درهر مملکت درمزاج حکام آنجا دخل کرده درمیانه اطلاقات[14] نامقدر[15] برعجزه ورعایا به بهانهٔ مواجب لشکر نمودند واین ظلم شایع شد ورعایا خراب[16] واکثر محال بایروویران گردید

ذکر آمدن عبدالله خان به خراسان و گرفتاری علیقلی خان گورکان به[17] شآمت ازبکان[18] بی ایمان

چون سابقاً مذکور شد که درمحلی که شاه کامیاب مالک[19] رقاب درمشهد مقدسهٔ رضیهٔ[20] رضویه (علی مشرفها الصلوة والسلام والتحیه)[21] بودند هنوز توجه به جانب مقرسلطنت وعراق نفرموده بودند، عبدالله خان ازبک خاطر از سر حدود ممالک خود و زبونی اولاد براق خان جمع کرده، ارادهٔ تسخیر خراسان نموده بالشکری بی حد عازم آن بلاد[22] گشت.

۱- ب، ن، م: «وهم» ندارد ۲- ن: غیاثا ۳- ب، م: خور
۴- ن: اوزبک ۵- مز: تأخیری ۶- ن: ملازمت
۷- ب: چو. ن: چه ۸- ن: راغب ۹- م: چهار پنجدینار. ن: ندارد
۱۰- ن: زرود ۱۱- م، ن: مشاهده ۱۲- ب، م، ن: یکی
۱۳- م: و.ن: ندارد ۱۴- مز: اطاقات ۱۵- ب، ن: مقدور
۱۶- ن: «و رعایا خراب» ندارد ۱۷- ب، ن: «به» ندارد ۱۸- ن : اوزبکان
۱۹- م، ن: ممالک ۲۰- ب، م: «رضیه» ندارد. ن: رضیه (ع)
۲۱- ن: بین الهلالین را ندارد ۲۲- ب، م، ن:ولایت

چون ازآب آمویه گذشته چند[1] روزی دربلدهٔ بلخ بسر برد، ازآنجا متوجه مروشاهیجان شد و از[2] مروبه‌سرخس آمد[3]. چند روزی که درآن نواحی بسربرد، اول یورش خودرا به‌جانب دارالسلطنهٔ[4] هرات وتسخیرآن بلدة الاقبال که از[5] معظم بلاد خراسان است و همیشه دارالسلطنهٔ سلاطین زمان و خواقین اوان بوده، معطوف ساخت. چون به‌حوالی بلدهٔ[6] فردوس مانند رسید، علیقلی‌خان درحفظ و حراست شهر و حصار و بیرون شهر[7] کوشیده، عبدالله‌خان درسه‌فرسخی شهر منزل اختیارکرده، ازبکان به تاخت و تاراج بلوکات اشتغال نموده[8]، نواحی و[9] بلوکات[10] به تصرف خود درآوردند.

در[11] آن اوایل هنوز شاه جمجاه سکندرسپاه[12] درمشهد مقدسهٔ منوره بودند. علیقلی‌خان حقیقت حال‌را عرضه داشت نموده، معروض بارگاه عرش اشتباه‌گردانید. مرشدقلی‌خان را صرفه نکرده به‌جانب عراق‌درحرکت آمد وبه‌علیقلی[13] [خان]حکم مطاع عزاصداریافت که چون‌رایات عزوجلال به عراق رسد، لشگر عظیمی‌به مدد او فرستاده خواهد شدیا[14] خود با لشگر بی‌کران خواهیم آمد.

چون مدت سه‌چهارماه علیقلی‌خان بیرون‌شهر را نگاه داشته آنچه نهایت‌سردی‌وسردانگی وکوشش[15] بودبجای آوردواز هیچ جانب کومک[16] ومددی نرسید، دیگر تاب نگاه‌داشتن‌بیرون شهر نماند بیرون شهر راگذاشته در حفظ وحراست شهرکوشیدند. عبدالله‌خان‌وتمامی ازبکان کوچ کرده به‌بیرون شهر داخل شدند وحصار آن مملکت را چون‌دایره درمیان‌گرفتند. غازیان مدت چندماه درآن محاصره مصابرت نمودند اما نایرهٔجوع درکانون محصوران به‌سرتبه‌ای‌شیوع یافت که دیگر تاب‌وتوانایی‌درکسی‌نماند و دود دل‌گرسنگان ازکرهٔنار درگذشت وقلت ذخیره به‌مرتبه‌ای رسید که چرم کهنه‌را جوشیده[17] می‌خوردند وبعضی که اسب داشتند رگ اسبان‌را گشوده‌خون آن‌را می‌خوردند وبجهت علیق‌اسبان چوب‌تراشیده به‌عوض[18] کاه سیدادند. نظم[19]:

فشرد آنچنان قحط پای ثبات — که نایاب شد نان چوآب حیات

گرسنه شکم برنمد دوخت چشم — که همسایه‌گوشت بودست[20] پشم

گوشت وروغن‌مانند شب چراغ وعتیق[21] عریزالوجود وناپیداگشته[22] بودوبعضی از[23] [۹۵۱]،

۱- م، ن: «چند»ندارد ۲- م: مردم. ن: و ازآنجا ۳- ب، ن: آمده
٤- م، ن: به دارالسلطنه ٥- ب، م، ن: «از» ندارد ٦- ب، ن: آن بلده
۷- م، ن: حصار ۸- ب، م، ن: نموده تمامی ۹ م: «و» ندارد
۱۰- ن: بلوکات را ۱۱- ب: بر ۱۲- ن: «سکندرسپاه» ندارد
۱۳- م، ن: علیقلی‌خان ١٤- سز: یاد ١٥- ن: «وکوشش» ندارد
١٦- ب، م: کومک و مدی. ن: مددی وکمکی ۱۷- ن: جوشانیده م: چوشیده
۱۸- ن: به جای ۱۹- ن: بیت. م: ندارد ۲۰- ن: بود است
۲۱- ب، م، ن: عشق ۲۲- ن : گشت ۲۳- م، ن: «از» ندارد

مردم محتاج (به‌عوض گوشت لحم گربه و سگ)[۱] بدل ما یتحلل می‌ساختند. نظم[۲]:

تهی چون شکم دیگها در طعام — چوطاس فلک سرنگون صبح و شام
طبق را پی طعمه چشم امید — شده چون طبقهای کاغذ سفید
(ز بی طعمگی عالم[۳] بی‌ثبات — گرسنه شکم [جوز وار از][٤] حیات
به قیمت به از زعفران کاه بود — که روزی به او دانه[٥] همراه بود
تنور شقایق بر افروخته[٦] — ز سودای نانش برافروخته)[۷]

ازبکان هرچند سعی و کوشش می‌نمودند، امارات فتح الباب وعلامات ظفر به هیچ باب نمی‌دیدند آبادانی در نواحی شهر وبلوکات نگذاشتندو خیلی از عجزه ورعایا را مستأصل وناچیزگردانیدند اموال واسباب بسیار بدست ایشان درآمد.

چون چند مدت برین منوال گذشت، مکرراً از طرفین به جهت استحکام بنیان صلح و اصلاح ذات‌البین ایلچی به‌یکدیگر فرستادند. مدعای عبدالله‌خان آنکه علیقلی‌خان مردم خود را برداشته بهرطرف که خواهد روانه شود و هرات را بی‌منازعه[۸] و مضایقه بسپارد. این معنی مقبول طبع علیقلی‌خان نیفتاد و منتظر بود که رایات فتح و اقبال شاهی ازجانب عراق به خراسان در حرکت آید و باعث نجات محصوران آن سرز و بوم گردد تا آنکه قریب به هشت نه ماه ایام محاصره امتداد یافت و ازبکان بر سایر بلاد قریبه[۹] به دارالسلطنه استیلا یافتند[۱۰] ومکنت ومؤنت بیشتری بهم رسانیدند وذخیرهٔ غازیان در درون شهر روی به‌انحطاط نهاد. یکمرتبه علیقلی‌خان جمعی کثیر از رعایا[۱۱] از شهر بدر کردو منحصر درغازیان وکوچ ایشان گردانید[۱۲] واز جانب نواب[۱۳] کامیاب اشرف بواسطهٔ غدر مرشد قلیخان مأیوس مطلق شدند. بالاخره عبدالله‌خان تدبیر کرده بامردم بلوکات راست آمده طرح شکار انداخت و رفتن به‌شکار رابهانه کرده بردم‌شهربند که به‌امر[۱٤] نگهبانی حصار[۱٥] وبروج اشتغال داشتند، ساعتی فرصت غنیمت دانسته لحظه‌ای ازکثرت تشویش وکوفت آرمیدند که بیک‌ناگاه[۱٦] عبدالله‌خان و ازبکان[۱۷] از جانب مصرخ زورآورده برشهر یورش انداختند. شعر[۱۸]:

علمهای خانی[۱۹] برآمد به‌اوج — محیط صلابت درآمد به موج

۱- ن: بین الهلالین را ندارد ۲- ن: بیت.ب: شعر ۳- ب، م: عالی
٤- مز، ب : جوز و از ٥- م: دایه ٦- م: پردافروخته
۷- ن: بین الهلالین را ندارد ۸- ب، م، ن: بی مضایقه و منازعه
۹- ب، م، ن: قریه ۱۰- ن: یافته ۱۱- ن: «رعایا از» ندارد
۱۲- ن : گردانیده ۱۳- ن: «نواب کامیاب» ندارد ۱٤- ب، م: با هر
نگهبانی. ن: به نگهبانی ۱٥- ب، م: حساب ۱٦- م، ن: ناگاه بیکبار
۱۷- ن: ازبکان بی ایمان ۱۸- ن: بیت. ب، م: نظم ۱۹- ب، م، ن: شاهی

جهانی درآیین چو دریای قیر ز دستور چنگیز[1] آیین‌پذیر
ز ریگ بیابان فزون لشگری ز جوجی نژادان زهر سوسری
(همه‌دشت‌زادان‌درنده‌خوی[2] ربوده ز شیران درنده گوی)[3]
همه زود خشمان دیر آشتی سرشته ز خشمند پنداشتی[4]
زچوب خدنگ آتش‌افروختند وز آن‌جان بسیار کس سوختند

لشگر شاملو دستپاچه شده، اوزبکان و[5] بلوکاتیان‌به‌بالای برج وباره برآمده علیقلی‌خان به‌قلعهٔ اختیارالدین متحصن شد[6]. ازبکان شهر را گرفتند و در اثنای[7] آن جنگ به‌قلعه[8] برده‌علیقلی‌خان چون دید که کار از اصلاح[9] گذشت، خود به‌برج قلعه درآمده، جنگ در پیوست. زمان مجادله از صباح تا رواح امتداد یافت. وی درآن روز جنگ رستمانه بااوزبکان[10] نمود چنانچه هشتاد چوب تیر بریدن او آمده بود تاآنکه درآن معرکه به‌قتل رسید واین واقعه در اواخر شهر ربیع الاول سنهٔ مذکوره به‌وقوع انجامید. عبدالله‌خان برسریر سلطنت هرات متمکن‌گردیدواز بکان شروع در قتل‌غازیان شاملونموده[11] [۹۵۲] هر کس‌در آن معرکه‌گرفتار شده بود به‌قتل رسید. زنان وفرزندان‌آن جماعت را تمام اسیر کرده به‌بندگی[12] بردند. دورمیش[13] خان‌ولد علیقلی‌خان که در سن چهارده سالگی بود درحوض آب باغ زاغان انداخته تیرباران کردند درآن روزاز کثرت قتل وغزا صورت فزع اکبر نمودار[14] واز بسیاری کشتگان اطراف نمونهٔ دشت محشر مشاهده شد. نظم[15]

زمین ازخون مردان[16] موج زن شد سپرها خشت وجوشنها کفن شد

از احوال این‌قضا یا زیاده از این[17] چیزی که‌لایق به‌سیاق[18] این اوراق‌باشد معلوم‌نشد. اما دو سال قبل از این که شاه کامیاب مالک رقاب به‌خراسان آمدند، از تربت‌زاوه کس‌فرستادندبه‌هرات وجسدعلیقلی‌خان شاملو راگرفته مصحوب مقرب‌الحضره، حسین بیک شاملو تورچی شمشیر که سابقاً باخان مذکور می‌بوده به‌آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ عرش منزله فرستادند و در اواخر سنه[19] سیچقان ئیل‌سبع وتسعین وتسعمائه[20] درآن روضهٔ خلد آسا[21] مدفون شد (علیه رحمة من‌الله الغفار)[22]

۱- ب: جنگی زآیین پزیر. ن: جنگی زآیین پذیر ۲- م: جوی
۳- ن: این بیت را ندارد ٤- ب، م: پی‌داشتی. ن: مضطرب ۵- ب، م: ازبکان
۶- ن: شده ۷- م، ن: «اثنای» ندارد ۸- ن: رو به قلعه
۹- ن - صلاح ۱۰- ب، م: ازبکان ۱۱- ب، م، ن: نمودند
۱۲- ب، ن: بنده‌گی ۱۳- ب، م، ن: و دورمیش ۱٤- ن: نمود
۱۵- ن: بیت ۱۶- ب: مردم ۱۷- ن: «این» ندارد ۱۸- م: تسیاق
۱۹- ن: «سنه» ندارد ۲۰- ن: ۹۹۷ ۲۱- ب: آسان ۲۲- بین‌الهلالین راندارد

مسرعان تندرو[۱] از دارالسلطنهٔ هرات این خبر سوحش را در روز پنجشنبه هیجدهم[۲] شهر ربیع الثانی سنهٔ مذکوره رسانیدند. شاه کامیاب سالک[۳] رقاب چون از قتل للهاش علیقلی خان واقف شدند، انواع حزن والم کشیده اضطراب بسیار نمودند(وتأسف بسیار خوردند ودر)[۴] رعایت اولاد مشارالیه که در دارالسلطنهٔ قزوین بودند کوشیدند چون همگی توجه خاطر ملکوت ناظر اشرف به یورش خراسان منوط بود، اواخر این سال مدت سه ماه مدار مرشدقلیخان براختیار ساعت بودو[۵] به ساعت مقرر که می رسید باز به وقتی[۶] دیگر می انداخت تا خبر واقعهٔ[۷] هایلهٔ علیقلی خان به صحت پیوست و وی مترصد همین خبر[۸] بود. صباح روز جمعه قبل از صلوة جمعه که در آن ساعت بستی[۹] واقع بود از روی اضطرار که اسرا ولشگریان هم خبردار نبودند، شاه کامیاب را سوار کرده به عزم سفرخراسان ازشهر بیرون فرمود وبه صحرای کتاباد که درسرباغستان[۱۰] دارالسلطنهٔ قزوین واقع است نزول نمود.

در اثنای[۱۱] رفتن علم مرشد قلی خان افتاد. تیمناً[۱۲] برو مبارك نبود خیمهٔ پیشخانه کسی نزده بود آلاچیقی[۱۳] آورده در[۱۴] آنجا زدند وآن شب در آنجا بسر بردند وازعقب بیوتات و چتر و اوتاق فرستادند که حاضر سازند. چون یکروز به نوروز سانده بود ، مرشد قلیخان آنقدر صبر[۱۵] ننمود که بندگان[۱۶] اشرف در دولتخانهٔ مبارک که وایوان چهل ستون روزنوروز را که[۱۷] اول سال بود(که[۱۸] در دارالسلطنه برمقرسلطنت قرار داشتند بگذرانند)[۱۹] وبعدازآن روز[۲۰] دیگربیرون روند. اسرا وغازیان و سایر لشگریان بواسطهٔ بی سامانی وپریشانی ازاین بیرون رفتن دماغ خشک وحزین شده، نه روی توقف داشتند ونه قدرت بیرون نشستن .

وهم دراین[۲۱] سال چون استرآباد از تصرف غازیان بیرون رفته بود وترکمانان[۲۲] یقه به خود سربر آنجا استیلا یافته بودند[۲۳]،حاجم خان ازبک از جانب خوارزم بدان حوالی آمده بعضی از آن محال را تسخیر نموده به تصرف [۹۵۳] خود درآورد .

وهم در شهر ربیع الاول سنهٔ مذکوره افصح المتأخرین، مولانا محتشم کاشی عالم فانی

۱- ب، م: تندروان ۲- ن: هجدهم ۳- ن : «سالک رقاب» ندارد

۴- ن: بین الهلالین را ندارد ۵- ن: «و» ندارد ۶- ب، ن: بوقتی

۷- ن: هایله واقعه ۸- م، ن: نسبتی ۹- ن: خبر نبودند

۱۰- ب، م، ن: باغ استان ۱۱- م، ن: در اثنای طی مراحل

۱۲- م، ن: تیمناخوب نبود ۱۳- مز: الاجقی. ن: الاچوقی ۱۴- ن: «در» ندارد

۱۵- م : بسر ننمود. ن: صبر نمود ۱۶- ب: بندگان ۱۷- ن: که بسربردند

۱۸- م: «که» ندارد ۱۹- ن: بین الهلالین را ندارد

۲۰- ن : دو روز دیگر اراده نمودند که ۲۱- ن : در آن ۲۲- ن: و یقه ترکمان بر آنجا بخود سر ۲۳- ب، م: بود. ن: ندارد

را وداع کرده رخت به‌جهان جاودانی[1] کشید. اصل مولانا از قریه نراق قم است اما در کاشان بوجود آمده و نشو[2] و نما یافته، در اوایل[3] حال نزد مرحوم مولانا محمد صدقی[4] استرآبادی مطالعه نمود و طالب علم شد. چون سلیقهٔ شعرش بلند افتاده بود[5]، درآن فن سرآمد زمان و وحید دوران گشت. خالی از ثروت وجمعیتی در اوایل حال نبود. تخلص[6] محتشم مناسب احوال وی بود اما در اواخر ایام‌حیات به‌لنگی پاواحتیاج گرفتار شد واز[7] زکوة وظیفه گرفت. اشعارمولانا قرب[8] ده دوازده‌هزار بیت می‌شوداز قصیده وغزلیات[9]. از اشعار وی‌این ابیات نوشته شد. نظم[10]:

حسن را تکیه‌گه آن طرف کلاهست امروز　　ناز را جلوه گه آن چشم سیاهست امروز
(بزم[11] پرفتنه از آن طرز نگاهست امروز　　فتنه در خانهٔ آن چشم سیاه است امروز

* * *

زان آستان که قبلهٔ ارباب حاجت است　　محرومی من از عدم قابلیت است
چشمم زعین بی‌بصری مانده بی‌نصیب　　زان خاك در که سرمهٔ اهل بصیرت است
رویم که نیست[12] بر کف پایت به صد نیاز　　از انفعال برسر زانوی خجلت است
دوشم که نیست غاشیه‌کش در رکاب تو　　آزرده از گرانی بار مذلت است
دستم که نیست پیش تو برسینه صبح وشام　　کوته زجیب عیب وگریبان راحت‌است
پایم ازین گنه که نه جاری[13] براه تست　　مستوجب سلاسل و قهر و سیاست است
من بعد روی محتشم از هیچ رو مباد　　دور از درت که‌مقصدارباب همت‌است)[14]

* * *

محتشم را اگرچه بخت نساخت　　محترم[15] در حریم حرمت تو
نشود تا ابد فراموشش　　حق نعمت بحق نعمت تو

وهم دراین‌سال که عبدالله‌خان از بک‌دارالسلطنهٔ هرات راسخر ساخت[16]،حکومت‌آن[17] دیاررا به‌عبدالمؤمن کوکلتاش داده[18]، قرب دوهزار وپانصدازبک‌ناسی[19] درآن‌ولایت‌گذاشته[20] ازآنجا برسر ولایت مشهد مقدس[21] رضیهٔ رضویه ـ علی راقدها الف الف[22] صلوة والسلام[23] و التحیه ـ)

۱- ب: جاویدان　۲- ن: «ونشو و نما یافته» ندارد　۳- ن: در اول
٤- ن: صداقی　٥- ب، ن: بود و　٦- م: و ن: ندارد
۷- ن: «از» ندارد　۸- م، ن: قریب به　۹ ن: غزلیات وی از اشعار
۱۰- ن: بیت　۱۱- ب: «بزم» ندارد　۱۲- ب: نیز
۱۳- ب: بجایی　۱٤- ن: بین الهلالین را ندارد　۱٥- ن: محرمم
۱٦- م، ن: گردانید　۱۷- م: «آن» ندارد　۱۸- ب، م: دادو. م: داد
۱۹- م: باقی　۲۰- ن: گذاشت　۲۱- مز، ب، م: مقدسه
۲۲- م: «الف صلوة و اسلام　۲۳- مز: سلام و تحیه

آمده[1] و درشهور سنهٔ مذکوره درخارج مشهد مقدس نزول [کرد] . ابراهیم خان چاوشلو[2] برادر مرشد قلی خان که حاکم آن ولایت بود، بااسرای تابین در حفظ وحراست هردو شهر بند آنجا کوشیده، در مقام مجادله و مقابله[3] باعبدالله خان ازبک در آمدند. چون خبر رایات ظفر آیات شاهی که از دارالسلطنهٔ[4] قزوین بیرون آمده متوجه خراسانند، به عبدالله[5] خان رسیده بود، وی صلاح حال خود در صلح دیده، ازآمدن شاه ظفر قرین هراسان بود، چنین مقرر کرد که کوچ کرده به الکای خود رود . تامدت چهل روز اگر رایات ظفر آیات به خراسان آمد بهرچه مصلحت[6] وقت باشد[7] با یکدیگر عمل نمایند والا که از آمدن شاه ظفر لوامأیوس گردند، ولایت مشهد مقدس[8] را به ازبکان سپرده کوچ و عیال قزلباش را برداشته به جانب عراق روند. عبدالله خان درساعت از سر[9] مشهد [مقدس] برخاسته به جانب بلخ روان شد.

گفتار در وقایع سنهٔ سیچقان ئیل بعضها[10] ست و تسعین و بعضها سبع و تسعین و تسعمائه

چون در نوروز خورشید جهان‌افروز [٩٥٤]، دربرج[11] حمل منزل گزید، باد نو بهار در مرغزار وزید واز پرتو حمل سبزه ورياحين دميد. نظم :

که چون فصل دی رفت و[12] نوروز شد | هوای چمن خاطر افروز شد
فرو کوفت رعد از افق کوس جنگ | به جنبش درآمد سپهر دورنگ
فرو ریخت تیر تگرگ آسمان | ز قوس وقزح کرده زه برکمان
(به جنگ سپهر از پی ترکتاز | شدازنجم ثابت فلک نیزه[13] باز)[14]
زاوج فلک تیرباران سحاب | ز بیمش سپردار[15] بحر از حباب
ریاحین برآراسته لشکرش | سپر شد گل و قبه نیلوفرش

نوروز[16] این سال، درآخر[17] روز یکشنبه بیست ویکم[18] شهر ربیع الثانی سنهٔ ست وتسعین وتسعمائه[19] واقع شده، شاه کامیاب درکنار شهرد رموضعی که نزول اجلال داشتند[20] - روز دوشنبه درکنار شهر[21] - چون سال دویم[22] از سلطنت آن برگزیدهٔ خالق افلاك و انجم بود- نوروز نموده امرا وسرداران

۱- ب: آمده. م: آورده ۲- م، ن: چا وشلو» ندارد ۳- ن: مقاتله
٤- ن: «دارالسلطنه» ندارد ٥- ن: عبیدالله خان ٦- م: صلح ن: صلاح
۷- مز، م :«باشد» ندارد ۸- مز : مقدسه ۹- م، ن: «سر» ندارد
۱۰- ب، بعضها سنه. ن: بعضها موافق‌ست و تستعین و تستعمایه و بعضها موافق
۱۱- م: «برج‌حمل» ندارد ۱۲- م: «و» ندارد ۱۳- م: تیره
۱٤- ن: بین الهلالین را ندارد ١٥- ن: سپروار ١٦- ب: نیروز
۱۷- ن : اواخر ۱۸- ن : ۲۱ ۱۹- ن : ۹۹٦
۲۰- ن: کنار شهر واقع شد ۲۱- ب، م: دوم ۲۲- ن: شدند و

وسایر لشگریان به‌پای بوس اشرف سرافراز شده[۱] جشنی عظیم نمودند ومدت[۲] پانزده روز جهت جمع شدن لشگر در آن سرزمین توقف واقع شد و از آنجا کوچ کرده به‌قراباغ بیدستان نزول اجلال واقع شد. امرای حدود وجوانب را مرخص ساختند که به‌محال[۳] تیول خود رفته، در تهیهٔ سفر[۴] و رعایت لشگر کوشند وهرمیری[۵] که چند ملازم سوار و پیاده و تفنگچی حتی بیلدار و قوشی[۶] به‌یورش خراسان حاضرگرداند سندگرفتند. از آن جمله سلیمان خلیفهٔ ترکمان حاکم قم مرخص شده، در هشتم شهر جمادی‌الاول سنهٔ مذکوره به دارالمؤمنین قم داخل شد ومیرمیران یزدی نیز مرخص گردیده در شهر مذکور به جانب یزد روان گردید[۷] و همچنین امرای هر محل مرخص شده به محال[۸] تیول خود رفتند.

اردوی معلی چندمدت دیگر در قراباغ توقف کرده ازآنجا به‌ساوخ بلاغ فرمودند. چون چندان لشگری در اردوی همایون نبود ومحل زبونی شتران والاغان بود، آهسته آهسته کوچ می‌فرمودند. رایات نصرت آیات چون به‌حوالی طهران رسید، به‌خاطر آوردند که نواب شاهسلطان محمد وسایر شاهزاده‌ها که در قلعهٔ الموت محبوس[۹] اند، ایشان را از آنجا بیرون آورده در قلعهٔ ورامین گذارند. حسب‌الفرموده عمل نموده، درشهر جمادی‌الثانی سنهٔ مذکوره ایشان به‌قلعهٔ ورامین داخل‌شدند وحفظ وحراست ایشان به[۱۰] نظر سلطان‌قارخن[۱۱] مفوض شد. اردوی[۱۲] معلی چند روزی که درری[۱۳] بسر بردند، ازآنجا رایات ظفر آیات به‌جانب ییلاق لار که در حوالی کوه دماوند واقع است روان‌گشته، دو ماه علی‌الاتصال درآن محال اوقات‌گذرانیده، شتران والاغان مردم اردو توانایی پیدا کرده، ازآن ییلاقات ودامنهای[۱۴] کوه بیرون رفته تابه‌چمن بسطام نزول[۱۵] اجلال واقع شد. شاه کامیاب. نظم[۱۶]:

کمربرکمر کوه برکوه راند　　　کریوه کریوه جنیبت جهاند

ماه مبارك رمضان درآن مکان اقامت فرموده روزه‌گرفتند. در خلال این احوال محمدخان ترکمان که درهزار جریب می‌بود[۱۷] [۹۵۵]، او را طلب فرموده، وی درشهرمذکوره به‌اردوی همایون داخل‌گردید[۱۸]. توقف درآن منزل بواسطهٔ رسیدن امرا ولشگریان بود که به اردوی معلی‌حاضر گشته آنگاه روانه خراسان‌گردند.

۱- ن: شدند و　　۲- م، ن: تامدت　　۳- م، ن: الحال به تیول
٤- ن: صفر　　٥- سز: از هر میری که　　٦- ب، م: قوسیش
٧- م: گردیده. ن: گردند　　٨- «بمحال» ندارد　　٩- م، ن: محبوس بودند
١٠- سز، ب: «به» ندارد　　١١- سز: «به ابراهیم سلطان چاوشلو قوم مرشد قلی‌خان که حاکم و رامین بود» خط خورده‌است　　١٢- م، ن: واردوی　　١٣- ن: «در ری» ندارد
١٤- ن: دامن　　١٥- سز: نزول اجلال واقع شاه کامیاب. م، ن: نزول اجلال شد
١٦- ن: بیت　　١٧- م، ن: می‌بودند　　١٨- ن: گردیده

سوگواری خامهٔ عنبر فشان در قتل مرشد قلی‌خان و اهل زمان را عبرت از آن

چون ظلم واراده‌های باطل مرشدقلیخان از حدگذشت[۱]، هرچه می‌کرد باعث انحراف سزاج اشرف می‌بود[۲]. از جمله تمامی‌تیولات ومقرریات[۳] نواب سلطانم جدهٔ شاه سکندر سپاه بنابر بعضی اغراض قطع[٤] نمود وتوقف درنرفتن خراسان بنابرآنکه دارالسلطنهٔ هرات‌گرفته شود[٥]، و دیگر حرکات وعداوت باکافهٔ کاینات. شعر[٦]:

نکو خواه مردم بود بختیار — بد اندیش را بد شود روزگار
دو چیز است مقصود اهل خرد — که‌دانش‌ازین هردو برنگذرد[۷]
یکی اسر حق را شدن ممتثل — دگر با کسی خیر[۸] کردن بدل

شاه‌کامیاب‌چون بکلی‌آزرده خاطر بود وهمگی‌مترصد فرصت و وجدان وقت می‌بودو ارادهٔ ازلی‌و تقدیرلم‌یزلی به‌این‌متعلق‌شده بود که دیگر اضرار اوبه‌مسلمانان نرسد. درآن اثنا حکایت قتل اورا باجمعی از مقربان درمیان نهاد، تا آنکه در[۹] شب پنجشنبه دهم‌شهر رمضان‌المبارك[۱۰] سنهٔ مذکوره که مرشدقلی‌خان در اتاق که به‌جهت‌کشیکخانهٔ او در جنب حرم محترم همایون زده بودند، برבالای‌تخت خوابیده وکسی‌چندان از ملازمان او درآن حدود نبودند، نواب‌کامیاب اشرف به‌نفس نفیس خود متوجه شده، به‌رفاقت است‌بیک[۱۱] کوشک‌اغلی‌استاجلو ومحمدبیک ساروقچی‌و قراحسن چاوشلو برسر او آمده نواب‌اعلی[۱۲] هم بروشمشیری زدند[۱۳]. بیت :

بهرجا که شمشیر درکارکرد — یکی را دوکردو دورا چارکرد

جماعت مذکوره او را به شمشیرگرفته، وی از هول سراسیمه ازاتاق بیرون جسته به‌جانب طویاه گریخت و[۱٤] درآنجا ازهم‌گذشت.

صباح[۱٥] این‌روز اهل‌اردو شاد وسرورگشته، شاه‌کامیاب از روی استقلال‌تمام[۱٦] خود متوجه ممالك محروسه واسرا ولشگریان‌گشتند ومنتسبان اورا خصوصاً میرزا شاهولی‌که درآن اوان وزیر دیوان بود ، او را گیرانیده ترجمان[۱۷] او را به مبلغ هشت هزار تومان مقررکردند که بازیافت نمایند ومیرزامحمد که سابقاً در زمان وکالت شاهزاده ابوطالب میرزا وزیر دیوان‌اعلی بود، وزارت[۱۸] به‌دستور به او[۱۹] شفقت نمودند. چون بعضی حکایات هم‌درباب محمدخان‌ترکمان

۱- ن:گذشت و ۲- ن: می‌شد ۳- سز: مقروزیات. م: مغرویات
٤- م: توقف. ن: توقف نمود ٥- ن: «گرفته شود» ندارد ٦- م، ن: نظم. ب : ندارد
۷- م، ن: در نگذرد ۸- ن: چیز ۹- ن: «در» ندارد
۱۰- ن: «المبارک» ندارد ۱۱- م، ن: «بیک» ندارد ۱۲- م: اغلی
۱۳- ن: شمشیری بروزد ۱٤- ب، م، ن: «و» ندارد ۱٥- م، ن:«صباح» ندارد
۱٦- م، ن: به تمام ۱۷- م، ن: «ترجمان» ندارد ۱۸- ب، ن: وزارت را
۱۹- ب، ن: بدو

به‌مسامع عزوجلال رسانیدند[1]، صباح روز جمعه یازدهم[2] شهر مذکور به‌فرمان اعلی، فرخ‌خان پرناك محمدخان را به‌قتل رسانید. شاه جمجاه، نظم[3]:

چو کوه پر شکوه عرش پایه که بر بام فلک افکنده[4] سایه
عقابش با همای سهر هم پر پلنگش با نهنگ چرخ همسر
فلک چون بسته پیراهن او که گرد آمد زگرد دامن او

چون روزهٔ ماه مبارك رمضان به‌اتمام رسید ونماز عید وشرایط و[5]لوازم بجای‌آوردند، بعد ازآن شروع در انجام مهام آن ولایت ونواحی نموده، ایالت استرآباد را بابسطام به‌بدرخان افشارکه قورچی‌باشی بودشفقت‌کردند وانتظار رسیدن امرا داشتندکه به‌اردوی همایون ملحق‌گردند. امرای فارس و [٦٥٩] بعضی از امرای عراق در آن منازل[6] به اردوی کیهان پوی ملحق شده در...[7] متوجه مشهد مقدسهٔ متبرکهٔ عرش منزله شدند ودر شهر ذی‌حجه به‌سعادت زیارت آن آستان ملایک پاسبان سرافرازگشتند و جهت ساختن مهمات[8] ممالک خراسان چند روزی درآن بلدهٔ جنت مانند توقف فرمودند.

وهم دراین سال‌که رایات عزوجلال به‌سفر خراسان رفته نهضت نموده بود، رومیان فرصت دانسته قرب سی‌هزارکس ازجانب بغداد-حسب‌الامرسلطان‌مرادخواندگار[9]- به‌سرکردگی چغال اغلی‌از راه چمچه مال وماهی دشت به‌جانب همدان آمده، قلعه‌وروجردرا که از امهات قلاع آن الکا بودگرفته تعمیرنمودندوقرب دو هزارکس تفنگچی باآزوقه ویراق در آنجاگذاشته[10] معاودت نمودند.

اما درحین‌آمدن رومیه،چون‌جمعی‌کثیر از لشگرتکلوکه سابقاً الکای[11] دینوروهمدان به تیول ایشان‌مقرر بود وبعداز جنگ[12]صایین‌قلعه[13] به‌سلطانیه‌فرارکرده باکثیری از ترکمانان جانب بغداد رفته بودند، دراین یورش همراه بودند، آن‌جماعت چون بلد آن‌محال بودند، به‌اتفاق بعضی‌از اجامرهٔ[14] رومیه به‌توی وسرکان وبعضی‌دیگر از بلوکات همدان رفته، نهب[15]وغارت نمودندوجمعی‌کثیر رابه‌قتل آوردند[16]. مردم آن ولایت‌وخانه‌کوچ‌لشگر قزلباش بالتمام‌ازهمدان ونواحی‌بعضی به‌جانب قزوین واکثری‌به‌آستانهٔ امامزادهٔ واجب[17]الاکرام سهل‌بن‌علی- علیه‌و آبائه‌الصلوة والسلام- وحوالی‌گرمرود وفراهان رفته، آنجا متحصن شدند. بیگلربیگی الکای

۱- ن: رسید ۲- ن: پانزدهم ۳- ن: بیت
٤- مز، ب، م: افکند ٥- ن: «و» ندارد ٦- ب: آن منزل
۷- در نسخه‌ها افتادگی دارد ۸- ب: «مهمات» ندارد ۹- م، ن: خوندگار
۱۰- ب: گذاشتند و. ن: گذاشتند ۱۱- م: «الکا» ندارد ۱۲- ن: «جنگ» ندارد
۱۳- ب، م: به قلعه ۱٤- ب، م، ن: اجامر ۱٥- ب، م، ن: «بهب» ندارد
۱٦- ن: آوردند و ۱۷- ن: واجب الکرام

همدان، تورخمس خان[۱] شاملو، باامرای[۲] تابین و شاهوردی[۳] خان کرد عباسی قریب به شش هفت هزار سوار یراق[۴] کرده خود را به حوالی وروجرد رسانیدند. از اتفاقات، بی آنکه مابین لشکر قزلباش ورومیه صفوف قتال و جدال آراسته و جنگی واقع شود[۵]، تورخمس خان در اردوی خود[۶] نشسته خبر می یابد که قلیلی از رومیه دراین نواحی آمده، نهبی[۷] نموده اند وی از بی تاملی وغفلت ونتایج ظلم وبدعت برسر اسب آمده معدودی چند از ملازمان او خبردار شده از عقب او سوار گشته ناگاه رومیان اورا درمیان گرفته دستگیر نمودند ونزد چغال اغلی بردند، بی جهت وواسطه شکستی عظیم به لشگر[۸] مذکوررسیده[۹]، تمامی پراکنده شدند و[۱۰] این قضیه در روز دوشنبه دهم شهر ذی حجهٔ حجهٔ[۱۱] مذکوره بوقوع انجامید واین خبر درعشر اول شهر محرم الحرام سنه[۱۲] سبع و تسعین وتسعمائه درمشهد مقدس به مسامع عزوجلال رسید. و[۱۳] چون ابراهیم خان برادرمرشدقلی خان راازحکومت مشهد مقدس عزل نمودند، مقررشد که اورا به قلعهٔ اصطخر برده محبوس سازند[۱۴]

وهم در این سال در...[۱۵] شاه کامیاب را حضرت[۱۶] رب العزه ، پسری کرامت فرمود[۱۷] اورا[۱۸] موسوم به[۱۹] سلطان حسن[۲۰] میرزاگردانیدند (به طالع....[۲۱] به افق)[۲۲] مشهد[۲۳] مقدس معلی. للگی شاهزاده را به بوداق[۲۴] خان چگنی مرحمت نمودند. بوداق خان قریب به هزار تومان از نقد و جنس پیشکش و صرف مهمانی کرده ، شاهزاده را به ساعت خوب به منزل خود برد. شاه سکندرسپاحکومت مشهد مقدس[۲۵] و نیشابوروقوچان را به وی و اولاد او ارزانی[۹۵۷] فرمود.[۲۶] جماعت استاجلویان، مقدمهم است خان کوشک اغلی، تعصب اویماقیت[۲۷] بجای آورده، معروض داشت که الکای مشهد [مقدس] به جماعت استاجلو منسوب[۲۸] بودحالیا[۲۹] درخیل[۳۰] آن مردم کسی نمانده[۳۱] به اویماق غیری دهند. اگر مرشدقلی خان وابراهیم خان برافتادند، چندین میرو

۱- ب، م، ن: سلطان ۲- ب، م، ن: امراو ۳- ن: شاهویردی

۴- ن: جمع. م: ندارد ۵- ن: شد ۶- مز: «خود» ندارد

۷- ن: نهیبی ۸- ن: بلشگری مذکوره ۹- ن: رسیده و

۱۰- ن: «و» ندارد ۱۱- ن: «حجه» ندارد ۱۲- ن: سنه ۹۹۷

۱۳- ن: «و» ندارد ۱۴- م، ن: نمایند ۱۵- در نسخه ها افتادگی دارد

۱۶- م: به حضرت ۱۷- م، ن: فرمودند ۱۸- مز: آنرا

۱۹- ب: «به» ندارد ۲۰- ن: حسین ۲۱- در نسخه ها افتادگی دارد

۲۲- ن: بین الهلالین را ندارد ۲۳- ن: در مشهد ۲۴- ب: بداق

۲۵- مز: مقدسه ۲۶- م، ن: فرموده ۲۷- ب، م، ن: اویماقات

۲۸- ب: منصوب ۲۹- ن: غالباً ۳۰- م: خیلی

۳۱- ن: دیگر نماند که به اویماق دیگر می دهند

میرزاده از[1] اویماق استاجلو در معسکر همایون هستند که استعداد دارایی ولایت[2] مشهد [مقدس] دارند.

نواب اشرف اعلی بعد از استماع این سخنان، به سمع رضا اذعان آن[3] فرموده، حکومت مشهد مقدس[4] را به‌امت‌خان کوشک اغلی عنایت فرموده[5]، مقرر نمود که بوداق‌خان چگنی‌شاهزاده را برداشته همراه اردوی‌معلی‌باشد وایالت همدان والکای علیشکرنامزد اوشد.

اردوی همایون در...[6] از مشهد مقدسه بیرون آمده به عزم توجه[7] به جانب دارالسلطنهٔ هرات درمابین[8] حوض تونی[9] وطرق فرود آمدند. چند روز بواسطهٔ انجام[10] مهمات درآن یورت توقف کرده[11] ازآنجا به‌جانب زاوه ومحولات اردوی کیهان‌پوی در حرکت آمد. سلیمان خلیفهٔ ترکمان که دراین سال حاکم‌ولایت قم بود وجهت[12] ترتیب قشون ولشکربه الکا رفته بود، تمامی‌ایل ترکمان وآقایان آن طبقه که سابقاً درخدمت خانان وسلاطین ترکمان می‌بودند، درقم جمع شده ملازم وی شدند. (او نیز ایشان‌را ملازم کرده، مواجب داد)[13] و بواسطهٔ بسیاری ملازم ستم وظلم‌بی‌حساب درقم نمود (ودست‌انداز بسیارکرد)[14] وبهرکه‌گمان چیزی داشت‌ازوگرفت ومدت هفت‌ماه درقم بااین‌لشکر وحشر بسربرد. چون دولت مرشدقلی‌خان سپری[15] شدو[16] وی داماد او بود، دغدغهٔ تمام‌در رفتن داشت، مدت سه‌ماه‌دربیرون شهر نشست ومیل‌رفتن نداشت. مکرراً قورچیان از عقب او آمدند بالاخره به‌دغدغه افتاد که مبادا ازنرفتن[17] ترکمانان در مقام قصد اوشوند، به‌ناچار از قم بیرون رفته، در اواخر ذی‌قعده به‌ری‌رسیدو[18] از آنجا آهسته آهسته می‌رفت تادر عشر اول محرم به‌اردوی معلی رسید. مزاج اشرف ازاو بواسطهٔ دیرآمدن[19] او منحرف‌گشته[20] درمقام‌بی‌التفاتی‌در آمدند ووزراو بعضی از مقربان به‌مسامع عزو جلال رسانیدند که اردوی معلی برجناح یورش وتسخیر دارالسلطنهٔ هرات وبعضی از ولایات خراسان‌است که به‌تصرف اوزبکیه[21] درآمده صلاح‌دولت[22] دراین است که وی ولشکر[23] اورا ضایع نساخته اورا سرکرده بعضی امرا نموده پیشتر به دارالسلطنهٔ هرات فرستند که آن بلده را محاصره نماید تا رفتن اردوی همایون بدان نواحی. شعر[24]:

۱- م، ن: «از» ندارد ۲- م، ن: «ولایت» ندارد ۳- ب، م، ن: او
٤- مز، ب، م: مقدسه ٥- ب، فرمود. م، ن: فرمود و ٦- درنسخه‌ها افتادگی‌دارد
۷- ن: توجه به دارالسلطنه ۸- ن: پایین ۹- م: تولی. ن: توبی
۱۰- ن: « انجام» ندارد ۱۱- ن: کرد ۱۲- م، ن: به‌جهت
۱۳- ن: بین الهلالین را ندارد ۱٤- ن: بین الهلالین را ندارد
۱٥- ن: سرنگون ۱٦- م، ن: «و» ندارد ۱۷- ن: رفتن
۱۸- م، ن: «و» ندارد ۱۹- مز،ب: دیر آمدن او ۲۰- م، ن: گشته و
۲۱- مز: ازبکیه ۲۲- م، ن: «دولت» ندارد ۲۳- م، ن: لشگری
۲٤- ن: بیت. م : ندارد

هرآن سخن که بود مقترن بصدق وصواب　　بود حقیقت آن نزد هر کسی ظاهر

این سخنان مستحسن افتاده، مبلغ پانصد تومان ترجمان دیر آمدن بروی اطلاق کرده مقرر کردند که باجمعی از اسرا بدان صوب عنان توجه معطوف دارد. سلیمان‌خلیفه حسب‌الامر الاعلی[1] با الوند قلی سلطان ترکمان وبعضی از اعیان[2] قرب دوهزار کس متوجه ولایت خواف و باخرز شدند.

بعد از رفتن ایشان بدان‌نواحی، بوداق‌خان چگنی که در ولایت مشهد مقدسه‌منوره[3] مانده بود،[۹۵۸]ومنتظر بودند که ازعقب اردوخود را در زاوه ومحولات خواهد رسانید، وی اندیشه نموده در رفتن تأمل نمود. چون قوچان وبعضی از قلاع در بلوکات مشهد مقدس[4] در دست او بود مردم و[5] لشگر خود را درهم آورده شاهزاده را[6] برداشته متحصن به قلعهٔ قوچان شد و اظهار مخالفت نمود وکسی نزد سلیمان خلیفهٔ ترکمان فرستاده[8] او را از حقیقت حال خودخبردار ساخت. سلیمان‌خلیفه- که در آن وقت حسب‌الفرمان قضا جریان قصبهٔ زره خواف[9] را محاصره نموده بود- قورچی به‌طلب او رفت که او را به اردوی معلی‌حاضر سازد. وی یک کوچ از زره به‌جانب اردو نشسته ، سرشب[10] اردو و مردمش به طریق مقرر کوچ کرده او می‌خوابید که روز به‌منزل رود آن روز را به شب رسانیده به اتفاق بعضی از آقایان معتمد خود قرب یکصدوپنجاه نفر به‌رفاقت الوندقلی سلطان ترکمان فرارکرده متوجه فراه شد.

درآن‌اوان، شاهزادهٔ‌رستم میرزا ابن[11]سلطان‌حسین‌میرزا ابن[12]بهرام‌میرزا ابن[13] نواب[14] شاه‌اسمعیل،فراه رااز تصرف یکان سلطان افشاربیرون آورده، درآن حدود بود. چون[15] از آمدن خلیفه آگاه‌گشت، جمعی از مقربان خودرا به‌استقبال فرستاده انواع عزت وحرمت به‌تقدیم رسانید وچتر واوتاق[16] ویراق‌واسباب خسروانه وخلاع[17] فاخره از تاج‌وکمر وزین[18]وجیقه جهت‌وی فرستاده خود نیز تادرشهربند استقبال[19] نموده مقدم‌وی را درآن محل مبارك[20] دانسته، ریش سفیدی و وکالت در خانه خود[21] را به‌او تفویض فرمودو[22] این رعایت باعث آن شد که ازدیگر طوایف واویماقات بدانجا میل نمایند.

درخلال‌این احوال، قرب سیصدنفر از ازبکان بی‌مآل به‌تاخت الکای فراه آمده، جمعی از تجاروترددین رادر راه‌گرفته به‌قتل آوردند. چون این خبر در فراه به‌سمع شاهزادهٔ آگاه رسید

۱- ب، م: اعلی　۲- م: عیان　۳- ن: «منصوره» ندارد
۴- سز، ب: مقدسه　۵- م، ن: «و» ندارد　۶- سز: «را» ندارد
۷- ن: سلمان　۸- سز، ب: فرستاد　۹- ب: خوف　۱۰- م، ن: سه شب
۱۱- سز: بن　۱۲- سز، م: بن　۱۳- سز، م: بن　۱۴- ن: «نواب» ندارد
۱۵- ب، م، ن: و خون　۱۶- ب: اتاق　۱۷- م: قلاع
۱۸- م، ن: کمر زرین　۱۹- سز: به استقبال　۲۰- ب، م: مبارکه
۲۱- ن: «خود» ندارد　۲۲- م، ن: «و» ندارد

با هشتصد[۱] نفر ازملازمان که حاضر بودند، ایلغار کرده خودرا به‌آن جماعت رسانیدند. ازبکان چون صیددردام هلاك افتاده تمامی به‌قتل رسیدند وازآن جماعت‌چهارنفر زنده بیرون رفتند.

وهم دراین ایام، یعقوب‌خان حاکم شیراز، بواسطهٔ آنکه اکثر آقایان ذوالقدر تمرد نموده باسردم‌خود به‌یساق حاضر نگشته بودند، از جانب اشرف سرخص‌شده، به‌جانب شیرازرفت که لشگر فارس را جمع نموده بهرجانب که رایات فتح آیات در حرکت آید حاضر شوند. بعضی از آقایان ذوالقدر بعد از استماع این خبر به‌خدمت بکتاش‌خان افشار ولد حاکم کرمان که[۲] فی‌الحقیقه یاغی بود شتافته وی حمایت این[۳] جماعت کرده یعقوب خان رااز آن اراده بازداشت. وهم دراین ایام منتشاخان رااز حکومت دارابجرد عزل نموده، جای اورا به‌محمدقلی‌خان ولد سرتضی‌قلی‌خان پرناك[۴] داد. غازیان[۵] شیخلو[۶] که برسر منتشاخان بودند، ازاو روگردان‌گشته، وی خود رابه کرمان نزد بکتاش‌خان انداخت وچندمدت درآنجا بسر برد. چون روز [۷] چند اردوی‌معلی در زاوه توقف نمود، مزاج اشرف‌اعلی اندك انحرافی بواسطهٔ عارضه پیدا کرده زود به صحت [۶۳۹] مبدل گشت. رای بعضی از اسرا و مقربان برآن قرار یافت که شاه کامیاب از راه تون‌وطبس به‌یزد رفته تقبلی که حاکم کرمان ولی‌خان افشار از قبیل[۸] ولد خود بکتاش[۹] خان‌قبول کرده در دارالعبادهٔ یزد حاضر[۱۰] سازند[۱۱] وآنچه دریزد با وجوهات شیرازو کوه‌گیلویه را مقرر کرده ازآنجا به‌دارالسلطنهٔ اصفهان آیند ودر اصفهان ترتیب قشون[۱۲]ولشگر داده از راه سرحد به همدان‌وکردستان وبغداد درحرکت آیند وازآنجا از آذربایجان (سر بیرون کنند. بعضی دیگر از اسرا این رای را نه‌پسندیده معروض داشتند که دراین‌محل که بعضی از آذربایجان)[۱۳]و چیزی از همدان[۱۴] در تصرف رومیان است ومعاملهٔ دارالسلطنهٔ هرات وبعضی ازمحال خراسان نامشخص‌مانده[۱۵]، به‌یزدو کرمان رفتن[۱۶] باعث سرکشی‌ومخالفت اسرای‌آنجا می‌شود. چه‌بکتاش خان‌افشار متوهم است وقلاع مستحکم درآن ولایات[۱۷] ساخته وآزوقه بیشتری جمع کرده و همچنین افشاریه کوه‌گیلویه محکم دارند اولی وانسب وصلاح دولت آنست که به‌اصفهان رفته درآنجا باشند تاسر محصول ووجوهات اصفهان را باوجوهات کرمان وشیراز و کوه‌گیلویه که تقبل نموده به‌تحصیل داده به‌لشگر قسمت کرده[۱۸] وبعد ازآن بهرجانب که مصلحت وقت باشدبه‌عمل آورند. رای ثانی را قرار داده مقررگشت که از راه سبزوار ودامغان به‌سمنان‌آمده، از آنجابهرچه

۱- ب، م: ششصد ۲- م: «که» ندارد ۳- ن: آن

۴- م: پرناک و از. ن: پرناک دادند ۵- ب: قاصدان. ن: ندارد

۶- ن: و از جماعت شیخلو ۷- ب: روی ۸- سز: قبیل ۹- ن: بیکتاش

۱۰- ن: نزدا و حاضر سازند ۱۱- ن: «و» ندارد ۱۲- ب، م: لشگر و قشون

۱۳- م، ن: بین الهلالین راندارد ۱۴- ن: همدان که ۱۵- سز، ب: ماند

۱۶- ب: رفت ین. م، ن: ندارد ۱۷- ب، م ن: ولایت ۱۸- سز، ب: کرد

مقررگردد، اگر به‌اصفهان باید رفت، به‌اصفهان روند، واگر به‌دارالسلطنهٔ قزوین صلاح باشدتوجه فرمایند.

وهم دراین[1] ایام خاطر اشرف از میرزامحمد وزیر انحراف تمام پیدا کرده در حوالی ترشیزاورا به‌ایالت‌پناه فرهادخان قرامانلو در روزسه‌شنبه بیست‌وهفتم شهر ربیع‌الاول‌سنهٔ‌مذکوره گیرانیده، در روز پنجشنبه بیست‌ونهم شهر مزبور[2] سنهٔ[3] مذکوره او را به‌قتل‌آوردند و[4]جهات‌و اسباب اورا صونک[5] کرده، در عرض شش ماه وزارت بیست‌وپنجهزارتومان نقدوجنس‌وتمسک به‌قلم[6] آمد. جسد او را به‌مشهد مقدس نقل کرده، در آن آستانهٔ عرش مکان اورا دفن نمودند.

شاه کامیاب قمر رکاب، بلاد خراسان را از مشهد ونیشابور وسبزوار واسفرایین وقاین[7] وزاوه ومحولات وتون وطبس وترشیز وجام تا استرآباد و دامغان به‌تیول امرا مقررکرده، حاکم بهر محل تعیین نمودند[8] واز آنجا به‌دامغان آمدند.

وهم در اواخر این سال حکومت ولایت قم و فراهان رابه حسین‌بیک شاملو قورچی شمشیر-که از مقربان وقدیمیان[9]ویکجهتان درگاه بود و الکای نطنز[10] داشت- عنایت فرمودند و طهران رابه‌فرخ‌خان‌دادند وساوه را به‌ابراهیم‌خان‌ترکمان مرحمت فرمودند وداروغگی کاشان را به‌بهزادبیک غلام خاصهٔ شریفه-که قبل ازآن در زمان غفران‌پناه جنت مکان سلطان حمزه میرزا نیز داروغهٔ[11] کاشان بود[12]- دادندو داروغگی دارالسلطنهٔ قزوین که خاصهٔ شریفه بود[13] به پروانه‌بیک غلام عنایت نمودند.

وهم[14] در اواخر این سال(در ... شهر ...)[15] وزارت دیوان اعلی‌را به‌نواب اعتماد الدوله‌میرزا لطف‌الله -که وزارت مهدعلیایی[16]ناموس‌العالمین زینب[17]بیگم به او متعلق بود- شفقت فرمودند وزمام مهام جزوی وکلی‌ممالک ایران به‌قبضهٔ اختیار [۶۹۰] و اقتدار آن آصف[18]زمان‌سربوط گشت. وهم دراین‌سال شاه‌خجسته‌خصال امر فرمود که جسد شاه‌اسمعیل‌ثانی -که درمزار متبرک[19] امامزادهٔ واجب‌الاحترام‌شاهزاده حسین علیه وآبائه‌التحیه مدفون بود- با جسدنواب غفران‌پناه‌علیهٔ‌عالیه بیگم‌وشاهزاده بیگم والدهٔ[20]ماجده وهمشیره‌اعیانیهٔ[21] شاه‌سکندر سپاه و[22]جسد شاهزاده سلطان‌حسن[23] میرزا که درطهران مدفون‌بود نبش کرده به مشهدمقدس

۱- ن: در آن ۲- مز: مذبور. ن: مذکور ۳- ن: هذه‌السنه

۴- م، ن: «و» ندارد ۵- ب: صنک ۶- ب: به عمل آمده

۷- مز، ب، م: قایین ۸- ب، م: فرسودند ۹- ب، ن: قدیمان ۱۰- ن: در نظر

۱۱- ن: داروغگی کاشان از و بود ۱۲- م: بدو ۱۳- ن: «بود»ندارد

۱۴- م، ن: «هم» ندارد ۱۵- بین الهلالین در نسخه‌ها افتادگی دارد

۱۶- م، ن: علیای ۱۷- ن: ذینب ۱۸- م: وصف ۱۹- ن: متبرکه

۲۰- مز: والد ۲۱- ن: اعیانه ۲۲- م، ن: «و» ندارد ۲۳- ن: حسین

برده، در آن آستان[1] ملایک پاسبان مدفون گردانند. امتثالاً[2] لامره المطاع، ایشان را بدان روضهٔ عرش نشان برده مدفون گردانیدند. علیهم رحمة من الله الصمد.

گفتار در ذکر وقایع سال سیم از سلطنت آن پادشاه اقلیم چهارم

چون لشکر سرما از طلیعهٔ سپاه بهاررو[2] به انهزام آورد[3]، نوروز ازقدوم آن فصل طبیعت حیات گرفته، شعر[4]:

چودی رفت و[5] شد فصل اردیبهشت	چمن طعنه زد برریاض بهشت
فلکسای شد سایبان[6] سحاب	شهابش ز هرگونه زرین طناب

نوروز این سال، روز سه‌شنبه[7] چهارم جمادی‌الاول اودئیل[8] وبعضها ثمان وتسعین وتسعمائه در حوالی دامغان گذرانیده به‌ولایت ری رسیدند. چون شاه سکندرشان، سلطان‌محمد پادشاه[9] در قلعهٔ ورامین بودند وباعث آن عمل شنیع مرشدقلی‌خان بودند، ونواب کامیاب اشرف رضا بدان نداده بودند، همگی مخطور خاطرانور بود که آن اعلیحضرت[10] را بیرون آورند[11] تاآنکه در این مرتبه به‌مقتضای «افضل الاعمال برالوالدین»، خود به‌سعادت خدمت و[12] ملاقات ایشان فایز[13] گشته، آن حضرت را همراه برداشته مقرر داشتند که همگی همراه یکدیگر باشند. در اوایل فصل بهار، شاه کامکار، ازری[14] سیرکنان تابه‌دارالسلطنهٔ قزوین فرمودند.[15] سردم دارالسلطنه، شهرو بازار را آیین بسته در روز...[16] شهرمذکور شاه جمجاه به‌دولتخانهٔ مبارکه داخل شده برمقرسلطنت وخلافت متمکن گشتند و اوقات فرخنده ساعات صرف مهمات نموده به‌غور[17] داد عجزه و رعایا وزیردستان به‌نفس[18] انفس باز می‌رسیدند. نظم:[19]

ز انصاف آن عادل داد ده	ز گرگ عوان رست صحرا و ده
جهان در جهان کرد عدلش عمل	که شد در تموز اعتدال حمل
نه[20] حرف طلب در زبانها روان[21]	نه چوب[22] محصل نه کلک عوان
رعیت ز انصاف آباد شد	ز بخشش سپاهش همه شادشد

۱- م، ن: آستانه ۲- ن: «رو» ندارد ۳- م: آورده
۴- ب، م، ن: نظم ۵- م، ن: «و» ندارد ۶- ب: سایه بان
۷- ن: شنبه ٤ ۸- ن: اودی‌ئیل. ب: اودیل ۹- ب: پادشا
۱۰- ب، ن: عالیحضرت ۱۱- نسخه‌ها: آوردند ۱۲- م، ن: «و» ندارد
۱۳- ب، م، ن: فایض ۱٤- ن: از روی سیرکنان و شکارکنان. م: از ری‌سیرکنان و شکارکنان ۱۵- ب، م، ن: فرمودند و ۱٦- در نسخه‌ها افتادگی دارد
۱۷- ن: غور و داد ۱۸- ن: «به نفس انفس» ندارد ۱۹- ن: بیت
۲۰- م، ن: زحرف. ب: نحرف ۲۱- م: اوان. ن: توان ۲۲- ب: نچوب

کجان‌را از آن راستی‌جان نماند کجی‌خود درابروی‌خوبان نماند

چون دو ماه از فصل بهارگذشت‌و صحرا ودشت از سبزه ولاله وگلهای رنگارنگ رشک‌گلستان ارم گردید[۱]، شاه جمجاه را میل سیر دریاوك که درحوالی دارالسلطنهٔ قزوین واقع است شد[۲] و آن موضع بواسطهٔ چشمه سار[۳] بسیار وگلها ولاله های‌بی‌شمار از سایرییلاقات وگشت گاهها‌مستثنی است. چندروز بدان سرزمین رفته، سیروشکار نموده باز به‌دارالسلطنه مراجعت نمودند.

وهم دراین ایام، یولی‌بیک غلام خاصهٔ شریفه، مهمات دارالسلطنهٔ اصفهان رااز دیوانیان اجاره نموده، حسب‌الاسرطاع به‌دارالسلطنهٔ مذکوره[۴] رفت[۵] وبه‌مهمات آن مملکت اقدام نمود. [۹۹۱]

ذکر فرستادن شاه کامیاب، شاهزادهٔ صفدرسمی قالع باب خیبر ابوالنصر[۶] سلطان حیدر را[۷] به‌جانب روم

چون سابقاً مذکور شدکه بعد از واقعهٔ ورود عثمان پاشا به‌تبریز[۸] وآن همه قتل‌و خونریز، پادشاه[۹] اسلام مرادخان[۱۰] آگاه‌گشت‌که این‌همه نهب وغارت وقتل وخسارت‌که در الکای قزلباش بواسطهٔ او واقع می‌شودگناهان اوهمه‌برگردن اوست، فی‌الجمله ازآن اعمال‌شنیع وافعال‌قبیح متقاعد شده[۱۱] استشمام‌رایحهٔ صلح ازآن‌جانب مقربان‌بارگاه[۱۲] فلک‌اشتباه می‌نمودند[۱۳]. چه درسال‌بعد از تسخیر تبریزکه سردار پادشاه ذخیره[۱۴] بدان‌قلعه می‌آورد اظهار این‌به‌امرای آن زمان مثل علیقلی‌خان قیج[۱۵] اغلی‌استاجلو نموده کتابات ارسال داشته بودکه از این جنگ وجدال مسلمانان ازطرفین همگی درعذاب وباعث[۱۶] دماء وفروج‌چندین[۱۷] هزار مسلمانان است. چون این‌مضمون‌خاطرنشان حضرت‌خواندگار[۱۸] گشته، اولی[۱۹] آنست که‌ازآن‌جانب[۲۰] ارادهٔ‌صلح[۲۱] به‌نوعی [شود] که یکی از شاهزاده‌های عالیمقدار راکه دری[۲۲] ازصدف خلافت وماهی[۲۳]از برج ولایت‌اند، به‌درگاه خواندگاری[۲۴] فرستند تابنیان[۲۵] صلح وقواعد[۲۶] عهد وپیمان استحکام

۱- ب، م، ن: گردیدند ۲- ن: «شد» ندارد ۳- ن: چشمه ساریهاگلها
۴- ن: مذکور ۵- ب: فت ۶- م، ن: ابوالمضور ۷- ن: «را» ندارد
۸- ب: به تدریس ۹- ن: پادشاه و الاجاه سلطان مراد آگاه گشت
۱۰- ب : سلطان ۱۱- مز : شد ۱۲- ن: درگاه
۱۳- ب، ن: نمودند ۱۴- سز: خبره ۱۵- م، ن: قبح ۱۶- ن: باعث آزار
۱۷- ن : چندتن مسلمان است. م: چندین هزار مسلمان است ۱۸- م ، ن: خوندگار
۱۹- سز، ب، م: اول از آنجا ۲۰- م: «جانب» ندارد. ن: انجا
۲۱- م، ن: صلحی ۲۲- ن: «دری» ندارد. م: توی ۲۳- ن: «ماهی» ندارد
۲۴- ن: خوندگار ۲۵- ن: مابینان ۲۶- ن: قواعدو

تمام پیدا نماید واز پاشایان سرحد، از [ارز] روم وغیره[1] نیز اظهاری به‌این معنی واقع شده بود. درآن اوان، شاهزادهٔ صاحبقران سلطان حمزه میرزا این اراده را[2] بواسطهٔ صلاح بندگان[3] خدا و رفع نهب وقتل‌وغزا مقرون به‌صواب دانسته، اراده فرمود که یکی‌از اولادامجاد خود رازوانهٔ آن صوب باصواب نمایند[4] وکتابات مشتمل براین مضامین نوشته ارسال داشتند.

ازآن‌جانب پاشایان‌سرحد حقیقت حال‌به مسامع عز[5] وجلال رسانیده‌ومقررگشت که ایلچی به درگاه فلک اساس روانه گردانند. متعاقب آن، حسین‌بیک چاوش ـ که یکی‌از معتمدان و خیراندیشان وبه[6]عقل‌وفراست وذکا[7]وکیاست ازاقران خود ممتاز بود ـ به‌ایلچیگری فرستادند. مشارالیه بعد از قضیهٔ جانسوز شاهزادهٔ عالم‌افروز، به‌ملک عراق وارد شد وتوقف داشت تا وقتی که شاه کامبخش‌مالک رقاب،ابوالمظفرشاه‌عباس ازخراسان به‌دارالسلطنهٔ‌قزوین آمده[8] به‌مقر سلطنت‌تمکین[9] یافتند.وایلچی مذکورحقیقت احوال به‌مسامع باریافتگان‌عزوجلال رسانیده به همان قاعده که شاهزادهٔ سعید[10] شهید مغفور قرار داده بودند، مقرر گشت پاشایان عظام سرحد بعد از استماع این خبرخیر اثر، عرایض به‌همان دستور نوشته، مصحوب مصطفی‌چاوش[11] به‌پایهٔ سریر خلافت‌مصیر فرستادند[12]. شاه سکندرسپاه والاجاه نیز صلاح‌وقت درصلح دیده در[13]جواب، احکام مطاعهٔ‌واجب‌الاطاعه به‌مژدهٔ[14] فرستادن شاهزاده‌عزاصداریافت که«چون فیمابین جدجنت مکان علیین آشیان و پادشاه کیخسرو سلیمان مکان عهد ومیثاق به قاعده‌ای که برعالمیان ظاهر است استحکام تمام‌داشت، چند روزی بنابراغوا[15]وافساد[16] بعضی،خللی‌درآن واقع‌شد.اکنون بمؤدای «الولدالرشیدیقتدی بآبائه‌الحر»، چون نوبت[17]سلطنت وجهانداری [۲۹۹] ممالک ایران بما رسید، در جمیع امور ملتزمیم[18] که [به] روش وقاعده عمل‌نماییم وچون قبل‌ازاین، در ایام برادر سعید صاحبقرانم[19] مقرر شده بود که یکی‌از شاهزادهای‌عظام‌را به‌درگاه فلک‌اقتباس[20] فرستند، مانیز مقرر داشتیم که فرزنداعز[21] برخوردار نصرت شعار، ابوالنصرسلطان‌حیدرمیرزا را بدان‌آستان معلی نشان‌آورند». چاوشان[22] رامرخص‌ساخته‌روانه‌گردانیدندوحسین بیک چاوش[23] که سابقاً آمده بود واورا در دارالمؤمنین قم‌جای[23] داده بودند، مقررشد که به‌دارالسلطنه آمده، مرخص‌دررفتن

۱- ن: غیر و ۲- ن: «را» ندارد ۳- ب: بنده‌گان
۴- مز: نماید ۵- مز: «عز» ندارد ۶- ب: «به» ندارد
۷- ب: زکا ۸- ن: آمده مقرر داشتند که ۹- مز، ن: «تمکین» ندارد
۱۰- ن: «سعید» ندارد ۱۱- ب، م، ن : چاووش ۱۲- ن: فرستاده
۱۳- ن: از ۱۴- ن: شمرده ۱۵- ب: اقوا
۱۶- ن : افساد که در آن اوان ۱۷- م، ن: نواب ۱۸- ن: ملزمیم
۱۹- ب: قران. ن: «صاحب قرانم» ندارد ۲۰- ن: اقتباس
۲۱- ن: اعزی خود را از ۲۲- ب، م، ن: چاووش ۲۳- ن: «جای» ندارد

پریشانیها که سالها سرگردان و به‌آن گرفتار بود ، خود را منظور نظر کیمیا اثر یافته ، بعضی خیالات فاسد واندیشهای کاسد[1] سرتبه به‌مرتبه در خاطرش جاگرفت. چراکه‌از فرومایگان[2] زمان بود و نجابتی در ذاتش نبود . نظم[3]:

به بد گوهران جاه و دنیا مده — به پهلوی خرمهره‌گوهر منه
فرومایگان‌را مکن‌سرفراز[۹۷٤] — فرومایه را پایه عالی مساز
چو بالا بری مردم پست را — دهی‌تیغ هندوی بد مست را

وی[4] اول باخود قرار داد که میرزادهای ذوالقدر وآقایان معتبر را از میان (برداشته کسی را که ازو)[5] اعتباری باشد و[6] به ایالت شیراز تواند (رسید زنده نگذارد قرب بیست نفر از آن جماعت نامدار را که همه نوجوان)[7] بودند[8] از هر طبقه وطایفه وسلسله به سیاست هرچه تماستر به قتل آورد و اموال و اسباب ایشان را تمام گرفته از اوباش و اجلاف هر اویماق و غلامان، جمعی کثیر برسرخود جمع کرد و خبر طغیان او انتشار تمام پیدا نمود. [چون از خونهای ناحق و عمل[9] و اندیشه‌های معلق آگاه شد][10] درفکر قلعه وقلعه‌داری‌افتاد و[11] اراضی باغ گلشن شیرازکه همیشه محل‌نزول پادشاهان و[12]دولتخانه سلاطین زمان بود وبه مرور و دهور[13]بابر و با خاک یکسان گشته بود، قلعهٔ مضبوطی برآن طرح انداخت به اندک‌زمانی به ظلم وتعدی آن را ساخت ومدارس نامی‌آن بلدهٔ جنت قرین که در ممالک ایران نبود و زینت آن شهر بود و خصوصاً مدرسهٔ دارالصفا و دارالایتام که از مستحدثات[14] شاهزاده سلطان ابراهیم میرزاابن[15] میرزا شاهرخ بود بازاویهٔ صوفی[16] خلیل ویران کرده[17]، مصالح آن را صرف عمارت قلعه نمودو اکثر مقابر مسلمانان که درمابین جعفرآباد ومصلی بود،تا فراز هفت‌تنان ویران کرده سنگهای آن‌را در عمارت حصارکارنمود و قلعه را در اندک روزی تمام نمود.
نظم :

بنایش چودلهای (سنگین دلان — درش بسته چون خانهٔ مدخلان
فصیلش گذشته ز هفت[18] آسمان — به تحت‌الثری)[19] خندقش‌تواسان[20]
لب خندقش آستان عدم — ازو تا به ملک یک قدم
ز بسیاری عمق او از سپهر — نیفتد درو پرتو ماه و مهر

۱- ب : باطل ۲- م: فریاد یایکان ۳- م : ندارد ٤- مز : ای
۵- ب : بین‌الهلالین خوانانیست ٦- م: «و» ندارد ۷- ب : بین‌الهلالین افتادگی دارد ۸- ب ، م : بودو ۹- ب،م: اعمال
۱۰- متن چنین است: چون آگاه شدکه از خونهای ناحق و عمل واندیشه‌های مغلق
۱۱- ب: «و» ندارد ۱۲- م: «و» ندارد ۱۳- ب،م: دهورو
۱٤- ب،م : محدثات ۱۵- مز،م: بن ۱٦- ب: صوفیه ۱۷- م: کرو
۱۸- م: چو ۱۹-ب: بین‌الهلالین افتادگی‌دارد ۲۰- ب: این بیت خوانا نیست

شاه عالمیان از دارالسلطنهٔ اصفهان کورحسن استاجلو از عقب یعقوب‌خان به شیراز فرستادند که او را به درگاه عالمپناه حاضر گرداند. کورحسن که بدانجا رفت، از اوضاع او معلوم نمود که[1] از بیم‌وترس اعمال وافعال قبیحهٔ سابقه، روی آمدن به درگاه عالمپناه ندارد. هرروزعذری[2] وهرساعت عذری می‌آورد و عرضه‌ها می‌نوشت و در آمدن توقیفات و تأخیرات می‌انگیخت و التماس می‌نمود که مأمور به‌رفتن یساق[3] خراسان شود و پنجهزارکس بدان سفربرد و مبلغی کلی دیگر به رسم پیشکش به درگاه گیتی‌پناه فرستد.

مقارن این، وکیل خودرا است ناظر باپیشکش وهدایابه درگاه (معلی‌فرستاد وعرضه داشت نمود که اگر ملتمس بنده درگاه قبول یابد آنگاه به درگاه)[4] عالمپناه حاضر شوم. متعاقب آن، کورحسن نیز فرصت یافته بی‌رضای وی خود را به‌درگاه گیتی‌پناه رسانیده[5] حقیقت حال آمدن[6] آن بدسگال را[7] قرع[8] سمع سمیع[9] نمود. شاه سکندر جاه عازم رفتن فارس شده، روز دوشنبه غرهٔ شهر شعبان المعظم سنهٔ مذکوره از دارالسلطنه به‌عزم ییلاق کندمان [۹۷۵] از شهر بیرون نشسته نزول اجلال درصحرای لنبان واقع شد وقرب یک هفته جهت اجتماع لشکر وخیل وحشر توقف کرده، از آنجا به جانب کندمان درحرکت آمدند. شعر[10]:

شتابان شد آن سیل دریا شکوه   که پیشش یکی بود دریا وکوه

بعد از آمدن کورحسن بدان عنوان به‌درگاه شاه، یعقوب‌خان دانست که‌رایات ظفرآیات برسر او درحرکت خواهد آمد و دیگر لشکر و رعیت اطاعت وفرمان برداری او نمی[11] نمایندوسیادت و نقابت‌پناه[12] امیر ابوالمحمد انجوکه از[13] اعاظم‌واکابر ونقبای عالیشان ممالک فارس اند[14] در مقام‌گرفتن او درآمده مردم شهر را به مسجد جامع آنجا طلب کرد وقرعهٔ این[15] مشورت درمیان انداخت. از ته کار شخصی خان را واقف ساخت. وی به بهانهٔ شکار از شهر بیرون رفت و خود را به قلعهٔ اصطخر رسانید روز پنجشنبه نهم شهر شعبان المعظم سنهٔ مذکور به قلعه متحصن شد. نقابت[16] منقبت مذکور و مردم آن ولایت مسرعان از پی رسانیدن (این خبر به اردوی همایون ارسال داشته)[17] این خبر درکند مان به اردوی همایون رسید. رایات ظفر آیات از ییلاقات[18] آنجا به ییلاق قصر زرکه رشک صحرای بهشت است ومثل آن ییلاق درربع مسکون از وسعت جا وصحرا وکثرت چشمه سار و صفا کم است تشریف فرمودند. روزیکشنبه چهاردهم شهر مذکور بدان منزل منیف رسیده، چون تابستان بود[19] توقف فرمودند و داروغگی شیراز

۱- م: «که» ندارد   ۲- م: «روزعذری‌و» ندارد   ۳- ب: «یساق» ندارد

۴- ب: بین‌الهلالین راندارد   ۵- ب،م: رسانیده و   ۶- ب: «آمدن» ندارد

۷- ب،م: «را» ندارد   ۸- م: فرع   ۹- م: بسمع رساند   ۱۰- ب: بیت. م: ندارد

۱۱- ب: «نمی» ندارد   ۱۲- مز،ب: «پناه» ندارد   ۱۳- مز: «از» ندارد

۱۴- ب: اندر   ۱۵- م: «این» ندارد   ۱۶- مز: بغایت

۱۷- م: بین‌الهلالین راندارد   ۱۸- م: ییلاق   ۱۹- م: «بود» ندارد

را به مقرب الحضره حسین‌خان قاجار عنایت نموده جمیع امرای ذوالقدر مقدهم اسلمس خلیفهٔ مهردار را با امرا و قورچیان شاملو مقررشد که به‌سرقلعهٔ اصطخر رفته آن قلعه را محاصره نمایند و نگذارند که کسی تردد بدانجا[1] نموده چیزی به درون قلعه برند. نظم:

سپاه ظفر یار[2] نصرت شعار ••• نشستند در دامن آن حصار

وآن قلعه‌ای است که هرگز کسی آن قلعه به‌جنگ ولشگر نگرفته. شعر:

به سد سکندر درش تواسان ••• به برج فلک باروش همعنان

ز بالاش سنگی در افتد بزیر ••• عجب گر رسد تا قیامت بزیر[3]

کسی را که افتد برآن قلعه راه ••• نهد پای برچشم خورشید وماه

اردوی همایون هر به چند[4] روز تغییر[5] منازل داده به منزل بهتر و سرزمین زیباتر نزول نموده، صحرای آنچنان وسیع ازکثرت خیمه وبارگاه[6] و لشگر و سپاه مملو و پرشد[7]. نظم:

زبس کثرت خلق وجوش سپاه ••• سرا پرده و خیمه و بارگاه

چنان گشت گیتی ز نزدیک ودور ••• که ره‌بسته شد برصباو دبور

در اندک زمانی لشگر از اطراف و جوانب و اقطار بلاد و امصار در حرکت آمده، در آن ییلاق جمع‌شد. سپاهی به عدد قطرات امطار، همه تیغ زن ونیزه‌گذار. شعر:[8] [۶۷۶]

یکایک تیغ زن چون نرگس یار[9] ••• سراسر صفشکن چون زلف دلدار

در اردوی همایون جمع گشته، اعلام نصرت[10] اعلام تاخوب[11] شدن هوا مرتبه مرتبه[12] به‌جانب شیراز در حرکت می‌آمد. شعر[13]:

ز سم ستوران بیگانه سوز ••• زمین پرده‌ها بسته برروی روز

خرامیدن شرزه شیران مست ••• کمر گاه‌گاو زمین می‌شکست

چون ارادهٔ شاه جهانیان آن بود که اول به الکای کوه‌گیلویه رفته، جماعت اراشلوی[14] افشاررا که همگی باعث فساد درآن محال‌اند، ایشان رابه تیغ‌سیاست ازهم[15] بپاشد، تایداقبال شاه‌جهان‌پناه اکثر ایشان‌را[16] بی‌مدد دیگران دستگیر کرده، طهماسب[16] قلی‌سلطان ولد امیر اصلان‌سلطان که ربقهٔ عبودیت پیچیده بود، گرفتار شده اورا به درگاه آوردند[17] و بعد از چند روز در[18] سر اردو بازار اورا به قتل آوردندو کس به الکای کوه‌گیلویه از عقب زهر مار سلطان ولد او فرستادند. زهر مار سلطان گریخته، به جانب خراسان رفت و در دامغان گرفتار شده، آخر او را به

۱- ب: بدان جانب ۲- ب: یارو ۳- در نسخهٔ «م» این بیت، بجای بیت دوم آمده ۴- ب: چند ۵- ب: تغیر ۶- ب: بارو
۷- ب: پر شده م: پر شد ۸- ب، م ندارد ۹- م: مار
۱۰- ب، م: «نصرت» ندارد ۱۱- مز: حوت ۱۲- م: بمرتبه
۱۳- م: ندارد ۱۴- مز: آراشلو ۱۵- م: ازهم بپاشیده اقبال
۱۶- ب: وطهماسب ۱۷- ب: آورند ۱۸- م: بر

دارالسلطنهٔ قزوین آورده حسب‌الامر مطاع در دیگ عذاب جوشید . قرب دوماه اردوی معلی در آن ییلاقات بواسطهٔ رفع گرمای شیراز توقف[1] شد چراکه مذکور می‌شدکه در شیرازگرمی آفتاب جهانتاب گندم در خوشه مانند سپند درآتش می‌سوخت. شعر :

هوایش چو آه ستمدیده گرم ز بس گرمیش سنگ چون موم نرم

پس از آن، شاه عالمیان[2] از راه مشهد مادرسلیمان- علی نبینا وعلیه‌الصلوة والسلام- به‌جانب خطهٔ فاخرهٔ شیراز توجه فرموده[3]، به بلوک مرودشت‌آمده ، عمارات چهل منارکه ازآثار جمشید است و بند امیرکه از بناهای پادشاه مرحوم عضدالدوله دیلمی‌است وتفصیل آنها درمحل خود ایرادیافته، مشاهده فرمودند و از آنجا به دوکوچ به دارالملک شیرازآمده، مردم‌شهر و[4]ولایت مراسم استقبال تاباجگاه بجای آورده، شهر وبازار را آیین‌بسته بودند. روز جمعه بیست وچهارم شهر مبارک رمضان سنهٔ مذکوره- به ساعتی‌که تفاخرکند بدان انجم- به شهر داخل‌گشته، در منازل ابراهیم خان ذوالقدر که ازسایر منازل آن شهر ممتاز است ، نزول اجلال فرمودند. همه[5] ایام رمضان را روزه گرفتند . بعد از عید و اقدام به لوازم آن به سیر و شکار اشتغال فرمودند.

وهم در این ایام، شاهقلی‌خان ولدخلیل‌خان به‌تحریک‌حسن‌خان به‌قتل رسید. وهم در این[6] ایام پیشکش و تحف فراوان از اسبان تازی بسیار و زرو نفایس بسیار از جانب عربستان و حویزه ولار به نظر اشرف رسید. چون ازییلاق کوشک زر مقرب الحضرة[7] العلیة العالیه، جمشیدبیک غلام خاصه -که همیشه منظور نظرکیمیا اثر بود - به‌کرمان از عقب یوسف سلطان فرستاده بودند، وی بواسطهٔ تحصن یعقوب‌خان به قلعهٔ اصطخر ورفاقت او درآمدن تأخیری داشت ومنتظر معامله اوبود[8] و قلعه‌ای درکرمان [۹۷۷] ساخته ارادهٔ تحصن[9] بدان نموده‌بود . خان زمان ومقرب خاقان جهان[فرهادخان] ازشاه عالمیان‌رخصت طلبید[10]که خود به‌کرمان رفته اگر او اطاعت آمدن‌کند او را برداشته به درگاه آورد و اگر راه مخالفت جویدبه جنگ او را بدست درآورده دما را از روزگار او برآورد. نظم :[11]

روان شد به اقبال خان زمان سعادت مساعد ظفر همعنان

فرهادخان از روی صدق و اخلاص درآخر[12] روز جمعه ۲۱ شهر شوال سنهٔ مذکوره از شهر بیرون رفته جهت جمعیت لشگر در مزارکثیر الانوار شیخ‌مصلح الدین سعدی علیه‌الرحمه چند روز توقف نموده، از آنجا اقبال مثال روانهٔ‌کرمان شد . چون به الکای مذکور داخل شد ، افشار برسر اوجمع شده یوسف سلطان از ماهیت‌آن‌خان زمان چاره‌ای‌بعد تحصن به‌قلعه ندیده[13]

۱- ب: ازگرمی آفتاب جهان تاب‌مذکور می‌شدکه گندم درخوشه مانند سپند درآتش می‌سوخت
۲- ب،م: عالم‌پناه ۳- ب:بوده ٤- ب: وولایت ٥- ب :تتمه
٦- م: درین ۷- م: الحضر ۸- ب: می‌بود ۹- م: تحصین
۱۰- ب،م: طلبیده ۱۱- ب:شعر م:ندارد ۱۲- م: اواخر ۱۳- ب،م:ندید

وچند روز درقلعه متحصن شده، بالاخره چاره‌ای بعد بیرون‌آمدن‌و اطاعت ندیده[1] بعضی ازمصلحان خیر اندیش را در میان انداخته به خدمت خان عالیشان فرستاد . خان نیز ملتمسات وی را مبذول داشته تعهد نمود که درخواه گناهان وی ازشاه جهانیان نموده نگذارد که به وی آسیبی رسد و برصدق این قسم یادنمود[2] و حقیقت به پایهٔ سریراعلی عرض کرد[3] و خود به قلعه رفته با او ملاقات نمود و او را ازقلعه بیرون آورده ، چند روز درکرمان جهت انجام مهام آنجا توقف کرده، حسب الامراعلی[4] کرمان به‌ولی‌خان افشار به‌دستور شفقت شد و بعضی از محال آنجا مثل قصبهٔ خبیص به اسمعیل سلطان‌الپلو که همراه رفته بود و[5] پاره‌ای به خاصهٔ شریفه منسوب شده، امرای مذکور درمحال الکای خود توقف کرده خان زمان یوسف سلطان را برداشته غانماً سالماً روانهٔ درگاه عالمپناه گردید ودرشیراز به شرف عتبه بوسی سرافرازگردید.والتوفیق فی‌جمیع‌الاموربن الله القادرالمجید.

ذکر شمه‌ای ازبقایای احوال امرای خراسان و طغیان[6] [ازبکان][6]

چون اکثر بلاد خراسان به حوزهٔ[7] تصرف ازبکان درآمد، سلیمان خلیفهٔ ترکمان[که] در بلدهٔ تون بسر می‌برد خبر یافت که مردم بجستان یاغی[8] شده، فی‌الفور به‌جانب بجستان روان شد. تلیم[9] خان ازبک که در آن[10] اوان درخراسان بود واقف گشته چهار صد ازبک را مقرر کرد که به‌تون‌آمده ، آن بلده را بدست درآورند. ازبکان درباغستان[11] تون قرارگرفته بودند. چون[12] این خبر به سلیمان خلیفه رسید که جمعی‌از[13] ازبکان به توان آمده‌اند[14]، از سر بجستان برخاسته عزیمت تون نمود وسیصد سوار و دویست پیاده تونی همراه داشت.

چون نزدیک به باغستان[15] و ازبکان رسید ، نصف شب بود که ازبکان بیرون آمدند و جنگ درپیوست. سلیمان خلیفه شکست یافته باسواران به قلعه رفت وپیاده‌ها دستگیر شدند و بدست ازبکان به‌قتل رسیدند. مصطفی سلطان کنگرلو درطبس گیلکی می‌بود . چون خبر شنید، یراق کرده عزیمت تون‌نمود. ازبکان چون واقف شدند که او از طبس[۶۷۸] به‌جنگ ایشان می‌آید، عزیمت استقبال اوکردند[16]. چون به‌قریهٔ بستاق که یکی‌ازقرای‌ولایت قاین[17] است و مابین تون‌وقاین[18] واقع شده تلاقی طرفین بهم‌رسید، نماز عصر بود که شروع درجنگ نمودند اما هیچکدام بریکدیگر غالب نیامدند. شعر :

۱- ب، م: ندید ۲- ب:نموده نگذارد که حقیقت .م: ندوده و حقیقت
۳- ب: کرده . م : کرد ۴- ب: الاعلی ۵- ب: «و» ندارد
۶- مز،ب، م : ازکیلان ۷-ب: بحوضه ۸- ب:یاقی ۹- مز:تیلم
۱۰- مز،م: «آن»ندارد ۱۱-ب: باغ استان ۱۲-ب:چو ۱۳-مز «از» ندارد
۱۴-ب،م: «اند» ندارد ۱۵- ب:باغ استان ۱۶- ب: کرده‌اند م: کرودندو
۱۷- ب،م: قایین ۱۷- ب،م: قایین

شب تیره چون شاه خورشید چهر / فرود آمد از سبز خنگ سپهر
ندیدند در شب صلاح نبرد / که نتوان زهم نیک وبدفرق کرد
فرود آمدند از دو جانب سپاه / چو شیر ژیان سر بسر کینه خواه
چوصبح ازمیان تیغ کین برکشید / بدم اژدر شام را درکشید
چو از کوه سر زد بلند آفتاب / سرفتنه جویان درآمد ز خواب
تفک خانه را جامه درنیل زد / سنان چشم خورشید را میل زد
ز مرغان خونین فولاد دم / شده در هوا راه خورشید گم
شده سینه صندوق پیکان گران / بسی مانده پیکان بی‌حد در آن

در همان شب، مصطفی سلطان کس[۱] به تون نزد سلیمان خلیفه وکس به جنابدنزد شاه‌بوداق سلطان ترکمان فرستاد وایشان را واقف ساخته، این جماعت درهمان شب سوار شده ، به مدد مصطفی سلطان بیرون آمدند.

علی‌الصباح که مردم مصطفی سلطان و ازبکان از دو طرف دست به شمشیر و سنان و تیروکمان زدند، پیاده‌های[۲] مصطفی سلطان تفنگ بسیار بر ازبکان ریخته، دراین‌اثنا سلیمان خلیفه و شاه بوداق[۳] سلطان با لشگر نمایان رسیدند و ازبکان[٤] را به اتفاق مصطفی سلطان در میان گرفتند و دویست ازبک درآن معرکه به قتل رسید. تلیم[٥]خان که در قلعهٔ طبس مسینا بود و سلطانعلی‌خلیفهٔ شاملو را محاصره داشت، چون شنید که امرای مذکوره متفق گشته‌اند[٦] و ازبکانی[۷] که به توان رفته بودند. شکست یافته تمامی آنها به‌قتل رسیده[۸] ، از بیم آنکه مبادا امرا برسر اوآیند، از پای‌قلعه برخاسته رو به‌گریز نهاد. سلطانعلی از قلعه بیرون آمده اورا تعاقب نمود وموازی دویست نفر از لشگری او را به‌قتل رسانیده برگشت و باامرای نصرت شعار ملحق شد. چون قبل از آن سیرمحمد ترشیزی و میرجمال عرب باصری محمدازبک را در قلعهٔ کرات ترشیزی محاصره نموده بودند ، امرا صلاح در این دیدند که به مدد آن جماعت ترشیر از لوث ازبکان پاک گردانند . امرا برسر ترشیز آمده، بایکدیگر درگرفتن قلعهٔ کرات اتفاق نمودند. ازبکان چون دیدند که‌لشگر بسیار وتفنگچی[۹] بی‌شمار قلعه را مرکز وار درمیان گرفته‌اند، دانستند که ایشان را تاب مقاومت‌آن جماعت[۱۰] و نگاه داشتن قلعه نیست، امان طلبیدند و میانهٔ‌ایشان به قسم[۱۱] قرار یافت که مزاحم ازبکان نگردند وگذارند که سرخود کرده از خراسان بیرون روند وآنگاه که ازبکان ازقلعه بیرون آمدند، غازیان همه را گرفته به‌قتل رسانیدند. چون تلیم‌خان[۱۲] خودرا به‌هرات رسانیده بود قرب دوسه‌هزار نفر ازبک برسر اوجمع

۱- ب: کس نزد ۲- ب: از پیاده‌های ۳- ب: بداق
٤- م: اژبک‌ها ٥- س: تیلم ٦- ب: گشتند ۷- ب: ازبکان را
۸- ب: رسیدند م: رسیده‌اند ۹- ب: تنفگچی ۱۰- ب: نیست و قدرت نگاه داشتن آنجماعت وقلعه ندارند امان طلبیده ۱۱- م: تقسیم. ب : ندارد
۱۲- ب : تلیم

شده‌خود را در این اثنا به‌حوالی ترشیز رسانید . امرای مذکوره و تلیم‌خان در حوالی[۱] از قند بهم رسیدند [۹۷۹] و رودخانهٔ از قند میانهٔ[۲] آن دو لشگر سد سکندر شد . ازبکان آب را بر غازیان بسته، مدت یکشبانروز[۳] درگرمای تابستان الاغان ایشان آب نخوردند و آنروز را به شب رسانیدند.

علی‌الصباح طالبان نام وننگ، چنگ در چنگ زده، آتش کشش وکوشش به نوعی برافراخت که تأثیر دخان آن کرهٔ زمهریر را به‌جوش آورد وشعلهٔ آن خرمن ماه را سوخته در جرم فلک اثرکرد[۴] هرخدنگی که از شصت ...[۵] آهنگ جان پهلوانی نمود و هرمرغ تیری که از دست روشن ضمیری[۶] در پرواز آمدی دری درفضای[۷] سینه [امیری] بگشودی. محمد سلطان برادر سلیمان خلیفه را تفنگ[۸] زدند سلیمان خلیفه را برسر [برادر[۹]] گرفته به قتل رسانیدند. مصطفی سلطان کنگرلو با شش نفرفرار نموده به جانب طبس گیلکی رفت . شعر:[۱۰]

به صد حیله سلطان برگشته حال — برون[۱۱] رفت از آن عرصه‌گاه ملال
چنین است رسم سپهر بلند — که زهرت دهد بعد جلاب قند
ندارد فلک رسم آیین و داد — سر کینه دارد بهر نامراد

سلطانعلی خلیفهٔ شاملوبه جانب طبس مسینارفت وبعضی به‌شیراز آمدند. شعر[۱۲] :

سپاه خراسان زبون آمدند — ز میدان مردی برون آمدند

قرب دوهزار سوارو‌پیاده دراین معرکه به‌قتل‌رسیدند[۱۳]. ازبکان ترشیز را گرفته تلیم به‌جانب خواف[۱۴] وباخرز رفت واین واقعه درماه رمضان سنهٔ‌مذکور به‌وقوع انجامید. وهم دراین ایام محمد پاشا به حکومت بغداد آمده چغال اغلی معزول گشت. محمد پاشا چاوشی به ملازمت اشرف به دارالملک شیراز فرستاد و یکرنگی[۱۵] و اخلاص‌خودرا عرضه داشت نمود[۱۶]. چاوش مذکور در روزچهار شنبه سیم شهر ذی‌حجهٔ حجهٔ مذکور به سعادت عتبه بوسی اساس فلک اقتباس‌سرافراز شد، نوازش و رعایت یافته مراجعت نمود. وهم در این سال جعفر پاشا حاکم قلعهٔ تبریز بواسطهٔ بعضی‌بی‌راهیها که باامرای سرحد شاهی‌نموده‌بود[۱۷]، حسب‌الامرخواندگار[۱۸] معزول گشته خضر[۱۹] پاشا به‌جای وی منصوب گشت.

ذکر تتمهٔ احوال مقرون به وبال یعقوب‌خان و گرفتاری و قتل وی به تأیید ملک‌سنان

هیچ ظالمی و ستمکاری در دنیا آنقدر زندگانی[۲۰] نکرد که مقارن آن به جزا نرسید[۲۱]. و هیچ نمک بحرامی راست ننشست که عاقبت زهر فنا نچشید. شعر :

۱- م : بحوالی ۲- م: میان ۳- ب ،م: یکشبانه روز
۴-ب: کرد.م: کر ۵- مز،ب، م: نامشخص است ۶- ب: ضمیر ۷-ب : فزای
۸- ب: به‌تفنگ ۹- مز،ب،م: پدر ۱۰- م : ندارد ۱۱- م: بیرون
۱۲- ب: بیت ۱۳- م: آمدند ۱۴- ب :خاف ۱۵- ب : دیگرشکی
۱۶- م : نموده ۱۷- م : ندارد ۱۸- م : خوندگار
۱۹- ب :جعفرباشا. م: ندارد ۲۰- ب: زنده‌گانی ۲۱- م: نرسیده

ملازم که افتاد حق ناشناس ... کن از فعل او بر زوالش[1] قیاس
هر آن شر که آید ز نوع بشر ... ز کفران نعمت نباشد بتر
به کفران نعمت دلیری مکن ... که بینی مضرت ز چرخ کهن

یعقوب خان که اندیشهٔ خود بعد[2] تحصن قلعه ندید، مدتی مدید اعتماد برمتانت قلعه نموده، آن رای را از دیگر آرا گزید وغافل[3] ازآنکه قادرمجید و جبار معید بواسطهٔ کفران نعمت او را دست و گریبان بسته بمؤدای[4] حقیقت انتمای، نظم:

با ولی نعمت اربرون[5] آیی ... گرسپهری که سرنگون آیی

از فضای آن قلعه بیرون خواهد آورد هرچند [۶۸۰] خاطربه سختی واستحکام قلعه جمع داشت اما هاتف غیب مضمون«ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم».[6] به گوش هوش اومی رسانید وهاتف لاریب مدلول «یدرککم الموت ولو کنتم فی بروج مشیده»[7] برساکنان آن قلعه می شنوانید شعر:[8]

ولی آخر از چرخ آیین نفاق ... مه ذوالقدر کرد رو در محاق

یعقوب خان به استصواب جمعی ازابلهان که رفیق او بودند، نخوت وغرور در دماغ ایشان جا گرفته به متانت حصار و ذخیرهٔ بی شمار مغرور[9] گشته در قلعه را بست وبه فراغت خاطر در آن نشست. نظم:

کشید آن کج اندیش نا پاک کیش ... زقلعه خطی از خطاگرد خویش
در قلعه نگشاد آن بی بصر ... فرو بست بربخت فرخنده در

ارباب سیروتواریخ[10] چنین نوشته اند که قرب پنجهزارسال ازبنای آن قلعه گذشته در هیچ زمانی احدی از سلاطین آن قلعه را نگرفته اند. شعر:

چه[11] قلعه ز عالم سر افراخته ... به عرش برین سایه انداخته
گذشته سر قله اش[12] از فلک ... ز نظاره اش خیره چشم ملک
فصیلش[13] کم ازعرش والا نبود ... ز رفعت سر قلعه پیدا نبود
چو گردون بنایش ز بیداد بود ... به سنگین دلی کوه فرهاد بود
بنایش بود طاق گردان سپهر ... دو روزن ز دیوار او ماه و مهر
بروجش زدعوی زبان کرده باز ... سخن کرده با کنگر عرش ساز
رواق فلک طاق دروازه اش ... به عرش برین رفته آوازه اش

۱- م: زلانش ۲- ب ،م: «بعد» ندارد ۳- ب: گزیدوقافل. م: گزیدغافل
۴- ب،م: بمؤادی ۵- م: بیرون ۶- سوره ۶۲ آیه ۸ ۷- سوره ٤ آیه ۷۸
۸- ب: ندارد ۹- ب: مقرور ۱۰- ب: و وتواریخ ۱۱- ب،م: چو
۱۲- م: قلعه اش ۱۳- این بیت در نسخه «م» در پنجمین بیت آمده و مصراعهایش مقدم و مؤخر شده است

آن بی‌بصر[1] غافل از آنکه هرکه ازچشم ولی‌نعمت بیفتد اقبال او به ادبار مبدل خواهد شد. سختی قلعه وکثرت مردم وذخیره سودی ندهد. «اذاانتفی مده،لم ینفع عده»[2]. شاه جهان مدتی تغافل براحوال وی زده صبر فرمودند. نظم :

صبوری صفات سلاطین بود که تعجیل کار شیاطین بود

و متر صدلطیفهٔ غیبی‌از درگاه آلهی می‌بودند . چه همیشه به دستور زمان خاقان جنت مکان جد علیین‌آشیان ـ انارالله برهانه وروح روحه ـ[که] اعانت دراین نوع امور مشکله‌ازباری[3] تعالی عزوعلا می‌جستند و امداد از روحانیت حضرت رسالت پناهی‌صلی‌الله علیه‌وآله و[4]حضرات ائمهٔ معصومین صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین می‌طلبیدند . شاه جهانیان نیز به دستور توسل کل در این واقعه به درگاه کارساز بنده نواز نموده بودند. شعر:[5]

بد کنش را به روزگار[6] سپار تا ازو انتقام بستاند

مقارن این ، روزی در مجلس خلد تزیین ـ که نواب سیادت و صدارت پناه میرابوالوالی انجو به‌عرض‌ثناگستری و اظهار دعاگویی زبان‌گشوده، معروض‌می‌داشت که ذات اقدس ووجود نفیس انفس همایون باعث حیات شیعیان است و این دعاگویی[7] نه‌بنابر اغراض دنیوی است ـ شاه جهان برزبان الهام بیان گذرانیدند که دعا جهت[8] دفع یعقوب باید کرد که باعث فتنه وفساد عالمی گشته چه تأثیر دعای اجابت انتمای[9] [۶۸۱] آن اسلام‌پناه برضمیر اشرف ظاهر وهویدا بودی. امتثالاً لامره الاعلی،متوجه زیارت مزارکثیر الانوار امامزادهٔ واجب‌الاکرام‌شاه میرعلی حمزه که درآن بلدهٔ فاخر واقع است و[10] به غایت مزار شریف مکان منیف ومحل‌اجابت دعاست شده[11]، از روی‌رقت جهراً وعلانیةً در برابر ضریح مقدس وتحت قبهٔ اقدس یعقوب‌را دعا کرد. بیت :

دعاهایی[12] که برلب نارسیده نوید فاستجبنا ها شنیده

این‌حکایت در اواخر شهر ذی قعده بود که بعد از بیست وپنج روز اثر آن ظاهر شد. مقرر است که هرکه به‌خدای[13] عزوجل واثق باشد احتیاج به مدد هیچکس ندارد . شعر[14]:

با خدا باش‌هرکجا باشی وز[15] خدا جوی هرچه می‌جویی[16]

چون قرب پنج ماه از تحصن آن گمراه گذشت و معامله از فکر و اندیشه وتدبیر تجاوز نمود، گاهی رای امرا بدین قرار می‌گرفت که بعضی‌از ایشان درحوالی[17] قلعه باشند تا وی به تنگ آمده امان طلبد، یا اندیشه او ومردم قلعه نمایند و رایات عزوجلال توجه‌به عراق نماید.

۱ـ ب:«آن» ندارد ۲ـ ب، م: عدد ۳ـ ب: بای
۴ـ ب: بدستور از ۵ـ ب: بیت. م : ندارد ۶ـ ب : بکرکار
۷ـ م : دعاگوی ۸ـ ب: بهر ۹ـ ب: انتما ۱۰ـ ب:که
۱۱ـ م: «شده» ندارد ۱۲ـ م:دعاهای ۱۳ـ ب: باخدای م : بخدای
۱۴ـ م: نظم ۱۵ـ م : از ۱۶ـ ب،م: میخواهی
۱۷ـ م: بحوالی ب: درحوالی باشند

درین اثنا شاه کامیاب حکومت و دارایی فارس را به بنیاد بیگ یوزباشی و مرجلو ذوالقدر شفقت کرده وی‌را منصب خانی[۱] وتواجی باشی‌عنایت فرمودند تا او بقیهٔ لشگر ذوالقدر را صاحبی کرده معلوم همگنان شود[۲] که دیگر یعقوب خان (روی شیراز نخواهد دید . چون اراده و تقدیر لم‌یزلی چنان بود که یعقوب خان)[۳] بی‌مدد لشگر وتشویش حشر بدست درآمده گرفتار شود، اتفاقاً یعقوب‌خان را به‌خاطر رسید که میرزا جان[۴] بیگ وزیر خود را به درگاه عالم پناه فرستاده از شاه عالمیان درخواه‌گناهان[۵] او نموده جرایم وتقصیرات او به عفومقرون گردد[۶]. میرزاجان بیگ در روز عیداضحی[۷] به‌شیراز آمده ، به‌پای بوس اشرف سرافراز گردید و حقیقت حال مقرون به نکال آن بد خصال را معروض داشته، شاه جمجاه او را مستمال[۸] گردانیده و خلعتهای فاخر جهت[۹] یعقوب خان شفقت کرده، میرزاجان بیگ بعد از چند روز که در شهر درملازمت اشرف‌بود ، مرخص گشته از عقب یعقوب‌خان رفت[۱۰] وی از قلعه بیرون آمده روانهٔ درگاه عرش اشتباه گردید. شعر :

برون‌آمد از قلعه زار[۱۱] و زبون　　بدان سان که جان‌آید از تن برون
چودیدش شهنشاه فیروز جنگ　　سر قدر سودش به چرخ بلند
درمرحمت بررخش باز کرد　　ز میران دورانش[۱۲] ممتاز کرد

روز پنجشنبه روز غدیر، یعقوب‌خان داخل شهر شده، به‌مراحم بیش از پیش و تفقدات بی‌دریغ خسروانه سرافرازگردید و نسیم عنایت شاهی‌از غایت مهربانی برساحت احوالش‌وزید وباانواع تلطفات بی‌غایات[۱۳] سر افراز و بلند پایه‌گردید. شعر :

به امید لطف شه کامکار　　امان خواه آمد برون از حصار [۹۸۲]
دلی‌پرنهیب‌وسری[۱۴]پرشتاب　　نه عزم درست ونه رای صواب

بعد از آن، شاه خجسته خصال به سعادت واقبال شیراز را به‌دستور به وی مرحمت فرمود لشگر شیراز برسروی جمع شده، استیلاوشأن او زیاده از اول گردید اما ازغایت حیرت نمی‌دانست چه می کند. بیت :

کسی را که‌برگشت[۱۵] ازروزگار　　همه آن کند کش نیاید به‌کار

مصطفی‌بیگ کچل افشار که همگی باعث فتنه وفسادبود و[۱۶] در قلعه رفیق وی شده بود، در روز جمعه نوزدهم به‌قتل رسید و آثار غدر ونفاق همچنان از وجنات و اوضاع آن برگشته روزگار ظاهر وهویدا بود[۱۷] با وجود عنایات ومراحم خسروانه سودی نمی‌کرد. شاه جمجاه ملهم گشته

۱- م: خان　۲- ب: گردد　۳- م : بین‌الهلالین را ندارد
۴- ب: «جان» ندارد　۵- م : کنان　۶- ب : گرددو　۷- ب : اضحا
۸- ب : استمال　۹- ب : بجهت　۱۰- م: رفته　۱۱- م : زرا
۱۲- م : اوزاش　۱۳- ب: بیدریغ وبیغایات م: ندارد　۱۴- م: وسر
۱۵- م : اروز　۱۶- ب: «و» ندارد　۱۷- م: «بود» ندارد. ب: بود که

عصر[1] روز دوشنبه بیست و دوم شهر مذکور امر فرمودند که[2] تا وی را گرفته نگاه‌دارند و تحمیل مبلغی براو نموده تحصیلداران یکشبانه روز او را بر درخت آویخته لت[3] وچوب زدند و[4] روزسه‌شنبه بیست وسیم[5] شهر مذکور سنهٔ مزبور او را پاره پاره کرده گوشت [او را] جماعتی که اقربای مقتولان او بودند تناول نمودند. بنیادخان حسب الامراعلی[6] جهت ضبط اموال وجهات او بر سر قلعه رفت[7] ابوالقاسم[8] بیگ حاکم پارسی بدان، باقرخان[9] بیگ ومختار سلطان تکلو که همراه وی بودند به قتل رسیدند. نظم :

گر تیغ سیاست سلاطین نبود　　　در عالم خاک آب خوش کس[10] نخورد

و هم‌دراین ایام، پیشکش[11] مجدد حاکم لار وپیشکش وتحف شاهوری وحکام لرستن به‌نظر انور درآمد[12]. وهم‌دراین ایام حکم‌قضا نفاذ[13] شرف صدوریافت به‌اسم‌سلطنت‌پناه‌خان‌احمد والی ولایات گیلان که جماعت شاملو و استاجلو بنابر اغراض با یکدیگر از درگاه عرش اشتباه روگردان شده، گیلان را مأمن خود ساخته‌اند. در روز[14] که برمضمون حکم اشرف اطلاع حاصل نماید[15] آن جماعت‌را[16] خصوصاً محمد شریف‌خان چاوشلو را[17] گرفته به درگاه عالم پناه فرستند واگرغیر از این به‌خاطر رساند، مستعدباشد که باسپاه انبوه سیل نهیب دریاشکوه کوه شکاف بدانجا خواهیم آمد وکس به جهت قتل‌ولیخان[18] ترکمان ولد محمد خان مصاحب و[19] مسیب‌خان شرف‌الدین اغلی تکلو که در قلعهٔ گلخندان وری بود، مقرر گشت و ایشان را به‌قتل رسانیده، سرهای ایشان را به درگاه آوردند[20] ویولی‌بیگ غلام داروغهٔ سابق اصفهان که تاغایت بنابر التماس[21] فرهادخان تعیش می‌نمود دراین ایام به قتل[22] رسید. قبل از رفتن بنیادخان برسر قلعهٔ[23] اصطخر، است آقا وکیل یعقوب چون ازقتل وی آگاه شد، خودرا به قلعه رسانیده، در قلعه را بست. بنیادخان وسایر امرا درقلعه را گرفته چند روز کشش و کوشش می‌فرمودند. بعضی از غازیان سپاه منصور[24] ازیکجانب قلعه راهی یافته خودرا به درون [۶۸۳] قلعه رسانیدند.[25] جمعی که درقلعه بودند[26] همه‌را دستگیر کرده، است‌آقارا به‌درگاه عالمپناه فرستادند. روزچهارشنبه

۱- م : ندارد　　۲- م : «که» ندارد　　۳- م:«لت و» ندارد
۴- م : «و» ندارد　　۵- م : بیستم　　۶-ب:الاعلی .م:اعلی همه
۷- ب : رفته　　۸- مز : القاسم　　۹- ب : با قراخان سیک وحاکم پارسی مدان سزبور و مختار سلطان تکلو
۱۰- ب : ندارد　　۱۱- ب: حکم قضا نفاذ شرف صدور پیشکش
۱۲-ب،م:آمده　　۱۳- ب: «نفاذ» ندارد　　۱۴- ب : روزی
۱۵- ب: نمایند　　۱۶-ب:«را» ندارد　　۱۷-ب:«را» ندارد　　۱۸-ب:ولیخان‌خان
۱۹- م: «و» ندارد　　۲۰- ب : آورند.م:آورده　　۲۱- ب: التماس نواب خان‌الزمان. م : نواب‌خان زمان
۲۲- ب : به قتل و قبل از رفتن　　۲۳- م: قلعه بست بنیادخان
۲۴- ب : منصور را　　۲۵- م : رسانیده　　۲۶- م: بوده

دوم شهر محرم‌الحرام سنهٔ تسع وتسعین و تسعمائه تسخیر قلعه شد. شعر :

در قلعه شد باز نابرده رنج به افسون برو [نآمد اژ در][۱] ز گنج

شاه جمجاه مقرب[۲]الحضرت العلیه[۳] مقصود بیک ناظر را جهت ضبط قلعه [و] اموال و ذخیرهٔ آنجا فرستاد[٤] : شعر :[٥]

صبح ظفر از مشرق امید برآمد اصحاب غرض را شب امید سرآمد
بی[٦] دردسر نیره[۷] وآمدشدشمیشر آن فتح که مقصود جهان بود برآمد

آنگاه شاه سکندر سپاه[۸] را میل دیدن قلعه شده به رسم سیروشکار بدان صوب روان‌شد. نظم :

دگر روز آن شاه گردن[۹] فراز روان شد ز جا همچو عمر دراز
چو فتح و ظفراز یمین ویسار روان در رکابش بسی شهریار
ستوران زیبا چنان جلوه‌گر ز عمر گرامی شتابنده تر
ز نعل ستوران به رفتن شتاب روان برزمین صد هزار آفتاب

بعد از آن شاه کامیاب کامران امر به تخریب آن قلعهٔ فرموده، سنگتراشان نادر و کوهکنان قادر[۱۰] اطراف وجوانب آن قلعه را که سدراه آمد شد مردم[۱۱] بود کنده درو[۱۲] عمارت وآب انبارهای آنرا بالتمام‌ویران کردند ومبلغ یکهزار تومان- که قبل ازآن‌جهت گرفتاری[۱۳] آن حق‌ناشناس نذرفرموده بودند که[١٤] تصدق فرمایند- تسلیم‌توفیق آثاری عباس علی سلطان نمود ند[۱٥] که به ارباب استحقاق رسانید.[۱٦]

چون‌شاه سلیمان مکان خاطر از ممر معاملات کوه گیلویه[۱۷] وکرمان‌و فارس جمع نمود، رای عالم آرای جهت استحکام صلح باروسیه و اندیشهٔ فرستادن لشگر ظفر اثر[۱۸] به خراسان تقاضای آن نمود که عازم عراق گردد. اگر چه در عراق در این سال بواسطهٔ خشکسالی‌و گرانی وکم محصولی[۱۹] بود، وفارس به‌حسب[۲۰] ارزانی‌و فراوانی‌و قشلاق اردوی همایون عالی‌بهترین محال بود، اما شاه جهان معدلت آیین بواسطهٔ رفاهیت رعایا که سابقاً از ستم و ظلم وتعدی یعقوب کشیده بودند[۲۱] و بعد از آن اردوی با چنین لشگر بی کران برآن مملکت وارد گشته، قرب‌پنج‌ماه درآن توقف داشتند، به‌گمان آنکه مبادا بواسطهٔ قشلاق‌اردوی‌همایون باعث زیادتی پریشانی ایشان‌گردد، صلاح درقشلاق ندیدند. چه وسعت ملک شیراز ازاین قیاس باید نمود

۱- مز : کلمات بین دو قلاب مغشوش است ۲- ب : و مقرب
۳- ب: العلیةالعالیه ٤- مز: کلمه نامشخص است ٥- م : نظم
٦- ب ، م : بی ۷- م:تیره ۸- ب: سپاس ۹- مز، ب،م: گردون
۱۰- ب: قادر در ۱۱- ب: «مردم» ندارد ۱۲- م:«و»ندارد
۱۳- ب : گرفتاری مردم ١٤- ب،م:«که» ندارد ۱٥- ب: «نمودند»ندارد
۱٦- م: رسانیده ۱۷-ب: کوکیکویه ۱۸-مز:«اثر» ندارد
۱۹- م: محصول ۲۰- م : بجهت ۲۱- م: بوده‌اند

که قرب هزار تومان بواسطهٔ عمل عمال[1] که بربنیچه فرودآورده بودند از آن مملکت بیرون رفته بود هیچکس از لشگریان برگ کاهی نخرید و بواسطهٔ نزول[2] اکثر محلات نامی خالی از نزول بود دیگر خصوصیات و فراوانی اجناس ازهمه باب و لطافت و نظافت آب و هوا و کثرت میوه‌ها وبسیاری طلبه و فضلای آن بلدهٔ جنت آسا[3] لایعدویحصی است[4] چنانچه اکابر سابق و محققان صادق[5] گفته‌اند . بیت[6]:

چه مصر وچه شام وچه بروچه بحر همه روستایند و[7] شیراز شهر

منجمان صادق و اختر شناسان حاذق، روز[8] شنبه دوازدهم محرم‌الحرام سنهٔ مذکوره اختیار ساعت کرده ، شاه‌جمجاه باسپاه از شهر بیرون آمده، در جانب صحرای قبله که [۶۸٤] پیوسته محل نزول سلاطین زمان و خواقین بوده[9] فرود[10] آمدند و قرب بیست روز در آنجا توقف فرمودند .

دراین[11] ایام، حسین‌علی‌سلطان چکنی ولد بوداق[12] خان به سببی از اسباب که تحریر آن لایق به سیاق[13] کتاب نیست [به قتل] رسید وقرب ده روز جسد او افتاده بود. بوداق خان که حاکم همدان بود معزول[14] گشت وکس به گرفتن او و سایر فرزندانش مأمور گشت. چون شاه عالمیان دراصفهان قرار داده بودند که به‌سیر یزد توجه فرمایند، رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که خود ازشیراز به ایلغار به دارالعباده یزد رفته، چندروزی سیر و شکار آن خطهٔ پاکیزه وبلدهٔ فاخره کرده ازآنجا به دارالسلطنهٔ اصفهان روند و اردوی همایون همراه اعتماد الدوله میرزا لطف‌الله به‌صوب اصفهان درحرکت آمد. شاه سکندر[15] سپاه آخر روز سه‌شنبه بیست‌ونهم شهرمحرم سنهٔ مذکوره از بیرون شیراز روانهٔ دارالعباده گشتند واردوی معلی سه روز بعد ازآن روانهٔ اصفهان گردیدند .

شاه‌عالمپناه به دو[16] روز زمستانی که شبها براه نمی‌رفتند از شیراز به یزد رفته ، دوازده روز درآن بلدهٔ جنت مانند به سیروصحبت اشتغال فرمودند و درآنجا نواب اقبال پناه جلالا حاتم پیکا که از اعیان خطهٔ اردوباد است و همگی او و برادران در اردوی همایون به مناصب علیه اقدام داشته‌اند ، ووی مدت دوازده سال به وزارت کل ولایات کرمان مأمور بود ، و در سلامت نفس وخوش ذاتی ممتاز افتاده، به استیفای دیوان اعلی سرافراز گشت و حضرت میرزا شکرالله اصفهانی که سبق خدمت خراسان داشت و از آن تاریخ الی غایت به استیفای ممالک محروسه مفتخر بود، معزول گشت.

۱- ب : اعمال ۲- ب، م : «نزول» ندارد ۳- مز: سمالا یعد. ب: سمی لا یعد و یحصی ٤- ب: «است» ندارد ٥- م: سابق ٦- ب: ندارد ۷- م: «و» ندارد ۸- ب : رو ۹- ب: بود ۱۰- ب: فرو ۱۱- ب: و هم درین ۱۲- ب: بداق ۱۳- ب : بسیاق کتاب ۱٤- ب: مغرور ۱٥- ب: کندر ۱٦- ب: دو روز نیم که شبها

شاه عالمپناه روزجمعه شانزدهم شهر صفر از یزد بیرون آمد، روز دوشنبه بیست ویکم منه به دارالسلطنهٔ اصفهان نزول اجلال فرمودند.دوازده روز دراصفهان توقف فرموده، متوجه حوال رعایا و[1] تحقیق عمل عمال آنجاشده، بعضی از اعمال آنجا راکه زیادتی‌وستم بررعایا کرده بود، فراخور احوال سیاست وجریمه فرمودند و نواب اقبال[2] آثاری آقا شاه علی دولت‌آبادی -که به منصب عالی لشگر نویسی آن شاه جهان پناه‌ا قدام داشت و از اعیان ملک اصفهان بود و به راستی و راست قلمی و وقوف[3] و دانایی قانون زمان و دستور[4] اوان است مامور گشت در دارالسلطنه توقف کرده ، به محاسبات گذشته آن بلدهٔ طیبه و قرار جمع واجارهٔ سال آینده داده از عقب روانهٔ درگاه‌عرش اشتباه‌گردد. وی استثالامره‌المطاع ، تاقریهٔ‌دولت‌آباد که منزل اول است، در رکاب ظفر انتساب آمده، شاه عالمیان[5] را در منازل خود فرود آورده ، مراسم غلامی و لوازم‌بندگی بجای آورده، دو روز به پیشکش و مهمانی اقدام نمود. شاه عالم[6] از آنجاروانهٔ نطنز شد. وی توقف نموده به‌مهمات دارالسلطنهٔ[۶۸۵] اصفهان اشتغال فرمود.

شاه سکندر جاه‌باوجود شدت سرما، دررفتن[7] دارالسلطنهٔ قزوین سرعت تمام‌فرمودند واز نطنز به کاشان و ازکاشان[8] به قم و از قم به ساوه و از ساوه به دارالسلطنه فرمودند . چنان به سرعت می‌راندند، که مرکب سبک عنان باد به سم اسب آن مالک رقاب نمی‌رسید و سپهر سوارگردون رکاب ازهمراهی اشهب شبدیزمانند اوعاجز می‌گردید .

روزسه‌شنبه هجدهم شهر ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره به‌مقر سلطنت واقبال داخل شده، به تماشای آیین إشتغال‌فرمودند وبقیهٔ آن سال فرخ فال‌رادر قزوین قشلاق نموده به عیش وکامرانی گذرانیدند. نظم:

شه خضر رای سکندر ضمیر	فریدون علم خسرو جم سریر[9]
نکردآنکه‌او کرد درعزم جزم	نه حاتم به بزم ونه رستم به‌رزم

وهم دراین ایام، یعنی روزپنجشنبه‌دوازدهم‌شهر ربیع‌آلاخرسنهٔ‌مذکور، مهدی قلی‌خان چاوشلو-که‌شاهزادهٔ صفدرسلطان حیدر را به روم برده‌بود - مراجعت کرده، به‌پای بوس سرافراز شد وکتابتی که پادشاه[10] اسلام خواندگار به‌نواب‌کامیاب مالک رقاب ظل‌آله درباب اتحاد و صلح وصلاح واستحکام بنیان آن نوشته بودند، روزیکشنبه پانزدهم شهر مذکور درایوان[11] چهل‌ستون خوانده شد و حقیقت احوال و قرار جدا نمودن سرحد وبستن سد را معروض مقربان بارگاه عزوجلال گردانید.

وهم دراین ایام‌خجسته فرجام،شاه مشتری احتشام را پسری شد وموسوم به‌سلطان‌حسین

۱- ب: به ۲- ب:اقبال اساری شاهعلی ۳-ب : به وقوف

٤- ب: دستور به‌اوانست ٥- ب: عالم‌پناه ٦- ب : عالم‌پناه

٧- ب: درقتن ٨- مز: «ازکاشان» در حاشیه صفحه ٦٧٨ متن آمده

٩- ب: خسروجم مسیر ١٠-ب: پاشاه ١١- مز: اوان

میرزا گشت. ولادت[1] وی اول شب جمعه چهارم شهرجمادی‌الاول سنهٔ مذکور به طالع ....[2] به افق قزوین.

وهم دراین ایام بعضی[3] امرا که فرار نموده، به‌گیلان وزستمدار رفته بودند، خصوصاً محمد شریف‌خان استاجلو ومرشد قلی‌سلطان شاملو ایشان را به دارالسلطنه‌آورده به قتل رسانیدند.

شعر :

چنین است آیین چرخ و سپهر به خون کسان شسته هرشام چهر
وفا و مدارا ز گردون مجوی[4] که آمد جفا پیشه و تند خوی

وهم دراواخر این سال، بواسطهٔ اختیار ساعت ورفتن به‌جانب خراسان شاه عالمیان ازدولتخانهٔ مبارکه بیرون نشسته به باغ سعادت آباد که درربع مسکون[۶۸۶] مثل آن نیست نزول اجلال فرمودند.

و هم در اواخر این سال، خان زمان و مقرب خاقان صاحبقرانی فرهادخان مرخص شده، متوجه تسخیر ممالک خراسان گردید ومقررگشت که محمدی خان تخماق بیگلربیگی چخورسعد وایروان واسلمس خلیفهٔ مهردار وچراغ سلطان حاکم‌ورامین وفرخ خان پرناک حاکم دامغان وسایر امرای قاجار وتفنگچیان و لشگریان هربلاد وامصار، ازخراسان وعراق وکرمان تابین وی بوده به خراسان روند . خان عالیشان روز شنبه نوزدهم شهر جمادی‌الاول سنهٔ مذکوره از شهر بیرون رفته ، بعد از چند روز کوچ برکوچ متوجه الکای خود طهران وسمنان گردید و درآنجا لشگر خودرا یراق کرده درعشراول شهر رجب‌المرجب متوجه خراسان شد.

چون سال پارس ئیل به اتمام رسید، این مجلد خامس را تمام نمود بعون‌الله‌الملک المعبود ، نودوسه سال تمام از سلطنت افزون سلاطین[5] صفویه و دودمان مرتضویه ـ که به زمان مظهرموعود متصل گردد ـ سمت[6] تحریر یافت. اما ازمساعدت روزگار[7]، به‌یمن تأییدات ملک جبار وقادر مختار، مأمول چنان است که صادرات احوال[8] و نادرات افعال[9] و مساعدت بخت جوان و روزگار بافرمان‌آن[10] شاه جهان و سایهٔ امن‌وعدل[11] و امان که سن‌شریفش[12] هنوز ازمرحله بیست تجاوز نکرده‌ـ که روزگار دراز است[13] و شهریار جوان ـ سالهای‌بسیار و قرنهای بی‌شمار برسریرکامرانی متمکن بوده[14] و به عمر طبیعی فایز[15] گردند، و در خلال‌آن هر روز اقلیمی تازه وملکی بی‌اندازه درحیز[16] تصرف درآورند[17]، تاریخی علیحده و مجلدی تازه درقید

۱ـ ب:وادت ۲ـ درنسخه ها محو است ۳ـ ب: بعضی از امرا فرار نموده
۴ـ مز : مجو ۵ـ ن: «سلاطین» ندارد ۶ـ ب : وسمت
۷ـ ن: روزگارو ۸ـ ن: اقوال ۹ـ ن: احوال ۱۰ـ ن:«آن» ندارد
۱۱ـ ن: «وعدل» ندارد ۱۲ـ ب، ن: شریف ۱۳ـ مز: درازست
۱۴ـ مز: بودو .ن: بودبه‌عمر ۱۵ـ ب، ن : فایض ۱۶ـ ن: خبر
۱۷ـ ب:درآوردند

کتابت درآورد. والتوفیق من الله الملک الاحد الصمد. نظم:[1]

به کوشش گرفتند شاهان خراج | ز مادر نیاورد کس تخت و تاج
اگر سر فراز است اگر زبر دست | زمحنت به‌جایی رسد هر که هست
همیشه گماریم همت[2] برآن | که گیتی بگیرد کران تا کران
به شمشیر عالم مسخر شود | بدو نیک عالم میسر شود
از آن شد سرافراز عالم سپهر[۶۸۷] | که دارد علم تیغ رخشان مهر[3]
کسی را شود شاهد ملک یار | که بوسد لب[4] تیغ زهر آب‌دار
زگل چیدن آنکس بود[5] بهره مند | که از بیم خارش نباشد گزند
کسی آورد گوهر آسان به چنگ | که فارغ بود از نهیب پلنگ

اختتام کلام به‌دعا اولی:

ای نوبت توگذشت از چرخ برین | بی‌نوبت تو مباد عالم نفسی
آوازهٔ نوبتت بهر جا برساد | لیکن مرساد از تو نوبت به کسی[۶۸۸]

۱- ن : بیت ۲- ن: فکرت ۳- ن: زمهر ۴- ن: لبش
۵- ن: شود

اختلافات نسخهٔ برلن
با نسخهٔ اصل

اختلافات نسخهٔ برلن

ص ۱ س ۱ : کتاب لب التواریخ من کلام قاضی احمد ابراهیمی حسینی

ص ۲ س ۱۸ : احمد بن میرمنشی ابراهیمی الحسینی خلصه الله عن الاشتغال بما لا یعنی

ص ۵ س ۸ : الخاقان معز الحق والسلطنة الدنیا والدین ابوالمظفر.

ص ۷ س ۲۱ : والحسن والحسین والزین العابدین والمحمد الباقر [والجعفر] الصادق

ص ۸ س ۱ : ونسب آن اعلیحضرت به هشت واسطه به حضرت قدسی منزلت شیخ صفی بدین ترتیب میرسد: [شاه عباس] بن شاه سلطان محمد بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن ابراهیم بن سلطان شیخ خواجه علی بن شیخ صدرالدین موسی بن سلطان شیخ صفی.

ص ۹ س ۱۰ : نامتناهی کاشف انوارالشریعه، مظهر اسرارالنبویه بوده‌اند که آثار او در لمعان معانی...

ص ۹ س ۱۱ : و از پادشاهان که به آن حضرت معاصر بوده‌اند سلطان غازان و برادرش سلطان محمد الجایتوست و به همت بلند آنحضرت مستظهر و مستوثق بوده‌اند و براعدای خود فائق گشته‌اند.

ص ۲۰ س : گرم تازان ره عشق توبرسم سمند نعل و میخ طلب ازماه وثریا زده‌اند

ص ۱۱ س ۱۳ : ودرتعریف آنحضرت ومصداق این اسرار سید ابرار امیر قاسم انوار میفرماید.

ص ۱۲ س ۱٦ : طلوع اقبال صاحبقران سمی خلیل الرحمن یعنی سلطان شاه اسمعیل انارالله برهانه.

ص ۱۳ س ۱۷ : از ممشاد دینوری و او از ابوالقاسم شیخ جنید بن محمد بغدادی و او از ابومحفوظ کرخی واو از داودطایی...

ص ۱۵ س ٦ : کتاب صفوة الصفا توکل بن اسمعیل بزار اردبیلی آورده

ص ۱۷ س ۲۳ : راجعون واین واقعه در شهورسنهٔ سبعمائه بود ومدفنش همانجاست و حضرت قطب الاقطابی فرمود...

ص ۱۹ س ۱٤ : امیرالامراء ایران سلطان ابوسعید بهادر الجایتو بود.

ص ۲۱ س ۱ : فرموده انالله وانا الیه راجعون از دودآه منتسبان...

ص ۲۷ س ۱۳ : بردعی به شهر سرای رفت.

ص ۲۷ س ۱۴ : جانی بیک‌خان اوزبک حاکم تاماوالوس‌تاتار در آنروز بوعظ او حاضر شده بود. مولانا در اثناء وعظ حکایت تبریز وظلم‌اشرف رابرخلایق بنوعی‌بیان نمود که حضار مجلس راگریه دست داد.

ص۲۹ س۶: وجواهر واجناس وامتعهٔ‌نفیسه راکه تمام در قلعهٔ‌النجق جمع‌نموده بود بیاورد و چهارصد قطار استر...

ص ۲۹ س ۱۷: درازکرده وایشانرا از هم‌پاشیده بودند وخواتین نیز سرخود کرده هرکدام بدست یکی درآمده در خلوتی مختفی شدند. ملک اشرف چون ....

ص ۳۰ س ۱۱: بااو مینمودند وزبان‌بفحش‌گشادهالفاظ رکیک به‌او می‌گفتند اتفاقاً اورا بخانهٔ جان‌بیکی‌خاتون والدهٔ خواجه شیخ کججی بردند.

ص ۳۸ س ۹ : چنانچه گفته‌اند :

دیدی‌که چه کرد اشرف خر　　　　او مظلمه برد و جانی بیک زر

و دیگری اینچنین چون درسفته ، فرد :

ص ۳۲ س ۹ : وراقم‌این نسخه تفصیل‌حالات آنحضرت را در جلد سادس‌تذکرة‌الشعرای شاهی و مناقب‌الفضلای عباسی‌که موسوم به مجمع‌الاخیار ومشتمل است برذکر حالات اکابرفضلا وعلما وشعرای آذربایجان وعراق عرب وعربستان ذکرکرده نام اصلی‌او...

ص ۳۳ س ۱ : وهمچنین مشهور است که امیر صاحبقران تیمورگورکان‌ازغایت‌اخلاص واعتقادی‌که نسبت بحضرت شیخ صدرالدین داشت تمامی املاک وعقاراتی‌که درممالک ایران وتوران‌وعربستان وروم وهند وماوراءالنهر وترکستان داشت وبه زر حلال‌خود خریداری نموده بود برسبیل هدیه ونذر بحضرت شیخ عرض‌کرد وچون آخرهای عمر شریف‌آن حضرت بود وکبرسن آنحضرت را دریافته بود قبول ننمود وبالاخره عبدگونه التماس‌حضرت شیخ‌فرمود که آنرا وقف نموده، بمقدسهٔ‌منورهٔ مطهره نمودندتولیت شرعی‌آنرا بخلافت دودمان‌صفوی،سلطان خواجه علی تفویض فرمایند. صاحبقران‌گیتی‌ستان بفرموده عمل نمود...

ص ۳۶ س ۱۳ : ودر بعضی‌از نسخ بنظرراقم آمده که‌درحربگاه تیری‌برمقتل‌آنحضرت آمده بدان درگذشت.

ص ۳۶ س ۱۵ : تودیال‌که از الکاء قبه‌وقلهان قهستان شروانست دفن نمودند.

ص ۳۶ س ۱۸ : گرویده واز انفاس میمنت اقتباسش روایح‌فیض حیدرکرارفایح بود و از اشعهٔ جبین خورشید التباسش لمعات جمال عدیم المثال احمد مختار لایح مینمود.

ص ۳۷ س ۷ : علمشاه خاتون را...

ص۳۷ س ۱۴: وسایر اولاد‌امجاد آن‌گیتی‌گشای جنت‌مکان خصوصاً پادشاه‌کامیاب مالک رقاب‌کامران ظل‌سبحان‌که این نسخهٔ شریف بالقاب همایون آن مظهر عدل واحسان

مزین گشته وعالم از سایهٔ معدلت ومروت آن سپهرمنزلت درکنف امن وامان درآمده مطمح نظر راقم است.

ص ۴۰ س ۸ : خراسید و این واقعهٔ ها یله و غایلهٔ نازله در شهر شعبان سنهٔ ثلث و تسعین و ثمانمایه بوقوع انجامید مدت عمر شریفش بیست سال و یکماه. مصیبت زده زمانه...

ص ۴۰ س ۱۴ : سیدوائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین در موضع الفندیار از سواضع ده کندی از محال تبرسران دفن کردند.

ص ۴۱ س ۴ : با برادران شاه جنت مکان علیین آشیان شاه اسمعیل انارالله برهانه با ابراهیم میرزا ووالدهٔ ما جده که خواهر او بودگرفته...

ص ۴۱ س ۱۱ : آن حضرت با برادران ووالدهٔ ماجده قریب به‌چهار سال...

ص ۴۱ س ۱۶ : اوان که سلطان یعقوب برادرش یوسف میرزا را که یوسفی بود در حسن وجمال از فرط محبت...

ص ۴۲ س ۵ : علمشاه بیگم آغه.

ص ۴۲ س ۱۹ : امداد نموده سلطانعلی میرزا که بزرگتر بود التماس اورا مبذول داشته

ص ۴۴ س ۱۵ : شاه عالم‌پناه برادرم که عنقریب شرف ذکر خواهد یافت ارتفاع یافته...

ص ۴۵ س ۸ : آن آفتاب عالم‌آرا و متعلقان وملازمان تعیین نموده...

ص ۴۵ س ۱۹ : وقایع به‌ترتیب عنقریب به‌زبان‌قلم تقریر خواهد نمود والتوفیق من الموفق المعبود.

ص ۴۶ س ۱ : ذکر حالات مقرون بسعادات شاه ملکی صفات از پی دفع اعادی وشروع در پادشاهی وعالم‌گیری.

ص ۴۶ س ۱۸ : میرزا وابراهیم‌میرزا چنانچه سبق ذکر یافت در قلعهٔ اصطخر محبوس گشتند.

ص ۴۹ س ۲۴ : رفت. ریش سفیدان ایل اورا درخانهٔ اغلان است والد باباسلیمان چاوشلو که او نیز یکی از متعینان آن طایفه بود فرودآورده بعد از تعظیمات وتکریمات تمامی مردم استاجلووسران اویماق برفاقت وباستقبال استعجال نمودند. چون بسعادت پای بوس سرافراز گشتند حکم قضانفاذ شرف صدور یافت که غازیان استاجلو وسران اویماق برفاقت پیرمردان خود خانه کوچ خود را بطرف روم .....

ص ۵۰ س ۵ : همایون پروانه‌سان جمع باشند ایشان حسب الفرمان عمل نموده دیگر اویماقات...

ص ۵۱ س ۷ : و اکراد و ذوالقدر...

ص ۵۰ س ۱۷ : حسین بارانی داشت بوسیلهٔ بعضی از باریافتگان گذرانیده مضمون آنکه

ص ۵۲ س ٤: برابر سازد وهنگام اشتعال نایرهٔ قتال از اهتزازنسایم جرأت طینت مغشوش ایشان را در بوتهٔ گیر و دار بگذارد.

ص ۵۳ س ٤ : آتشها افروختند و همچنان گذاشتند

ص ٥٤ س ۲۱ : برافراشتند نظم:

زده هرطرف خیمه و سایبان — درآن پهن دشت از کران تا کران
زسبزه رخ خاك پیدا نبود — ز خیمه زمین پرستاره نمود
بسی خیمه و خرگه بیشمار — زده پیش و پس لشگر نامدار

و در آن مقام ...

ص ۵۵ س ۱۲ : کثرتی بهم رسیده اخلاص و اعتقادان جماعت بدین‌سرحد رسیده بود که صحیح القولی ...

ص ۵۷ س ٤ : من توابع گرجستان

ص ۶۲ س ۶ : غازیان را رکاب وسایبخانه نبود هرکدام خورجین پرتالی براسب خود بار داشتندآنها را در پای درختی برسر یکدیگرگذاشته بعد از فتح برسر آن آمده هرکدام خورجین خودرا برداشته تصرف درحال دیگری ننمود و بواسطهٔ امانت....

ص ۶۳ س ۱۲ : وبه‌انواع فضایل وکمالات بررشد و رشاد آراسته وسالها وزارت سلاطین ترکمان نموده درآن ایام‌از وزارت الوند پادشاه بن یوسف میرزا ابن‌حسن پادشاه پهلو تهی کرده بود.

ص ۶۳ س ۱۷ : استاجلو محمد و الیاس بیک خونسلو، ایغوداغلی.

ص ۶۵ س ۳: پادشاه مرحوم بابرین‌میرزا بایسنغربن شاهرخ سلطان در سنهٔ احدی وستین وثمانمائه که برسریر سلطنت خراسان و مازندران و بدخشان قرارگرفت بفضایل نفیسه و خصایل آراسته بود وبسخنان فقرا و اهل الله میل‌تمام داشت ومذهب شیعه اختیارکرده بود روزی با خواص‌ومقربان نشسته بود تنکهٔ نقره در دست دریا عطاگرفته نوشته را برخواند که نام دوازده امام است. یکی‌ازحضارگفت درکدام‌زمان بوده باشد میرزاگفت بنام منست. دیگرسعید دارین میرزا سلطان حسین میرزا...

ص ۶۶ س ۶ : مثنوی :

بر آشفته شیران کوپال گیر — فرو ریختنداز دو سر تیغ‌وتیر
سنان چشمهٔ خون گشاده ز سنگ — بر آورده صد گونه تیر خدنگ
خدنگی همه سرخ گل بار او — گل خون برآورده از خار او
همه‌بادپایان زخون چون عقیق — شده بانمدزین بخون در غریق

و در خلال این جنگ ...

ص ۶۸ س ۲: غریو کوس‌داده مرده راکوش — دماغ زندگان را برده از هوش

صفیر تیر و چاکاچاك شمشیر دریده مغز پیل و زهرهٔ شیر

اما درخلال ...

ص ٦٩ س ١١: سال ظفر مآل که روز دویم رمضان‌المبارك ایت‌ئیل بعضها سبع و تسعمایه بود دربلاد شروان بعیش و عشرت و شادکامی گذرانید.

ص ٧٠ س ٧: شکراغلی را بجنگ آورده حسن بیك را ترکمانان قرینهٔ رستم‌واسفندیار می‌دانستند.

ص ٧٠ س ١١: ازآن طرف اورا بقراولی تعیین نمودند پیری‌بیك تجر با جمعی از بهادران صفدر بصوب مقصدایلغار کرده...

ص ٧١ س ٦: وهم دراینسال مغفوری خواجه عقیق منشی‌اردو بادی که از اولاد امجاد واسباط باوداد محقق طوسی خواجه نصیرالملة والدین محمد بود و از اکابر آذربایجان بمزید فطنت‌وکیاست وانشا وخط و استعداد واهلیت بین‌الاقران ممتاز افتادبغایت خط تعلیق‌را خوش می‌نوشت از خطهٔ طیبهٔ اردوباد احرام درگاه عرش اشتباه و الاجاه بسته بشرف پایبوس اشرف سرافراز شد ومنظور نظر کیمیا اثرگشته‌اول کسی که قلم بر طغرای فرامین شاهی‌ظل اللهی نهادوی بود و تغییر طغرای پادشاهان سابق نموده بطوری‌که تا حال در میان است‌ومستمراست از اختراعات اوست. خاقان جنت‌مکان منصب جلیل‌القدر انشاء را بوی شفقت‌کرده سالها در خدمت اشرف بدان خدمت مفتخر بود.

ص ٧٢ س ١٦: در ایران شده بود و انداختند درآن معرکه واقع‌گشت بعد ازآن

ص ٧٢ س ٢٠: حضرت نبی‌آخرالزمان وشاه مردان الوند را منهزم ساخته

ص ٧٣ س١٧: ثلاثه ویزید و (ناخوانا) سایر بنی‌امیه وعباسیه وشافعی ومالکی و حنبلی‌گشوده...

ص ٧٣ س ١٧: وهم‌در اینسال مردم‌مشرف بتاج سرخ دوازده ترك از سقرلاط شدند وهم درآخر...

ص٧٣ س١٨: سلاطین‌جغتای وقراقوینلو و آق‌قوینلو اشتغال داشت و در آخرعمر و پیری وضعف انزوا اختیارکرده در دارالسلطنهٔ تبریز معتکف بود رحلت نموده ودر سرخیابان دارالسلطنه خانقاهی موسوم به عیدالجنة ساخته درآن مدفون گشت.

ص٧٥ س ١١: وهمچنین مصداق این حدیث صحیح ونقل صریح شیخ‌حسین‌مذکور از استادخود سیدحسن بن سید جعفرالعاملی‌الکرکی نقل نموده‌که در همان ایام از شام متوجه زیارت مشهد مقدس معلی مزکی‌بودم چون بدارالسلطنهٔ تبریز رسیدم نواب پادشاه جلیل‌سلطان شاه اسمعیل در شکار بودند وروزی‌که از شکار معاودت فرمودند واهالی تبریز باستقبال رفته بودند وهمراه رکاب ظفر انتساب بشهر داخل میشدند، فقیر بجهت تماشا سر راهی‌گرفتم‌که مشاهدهٔ کوکبهٔ‌آن پادشاه مروج مذهب حق‌ائمه نمایم. دیدم‌که بر استری سفید سوار شده و

دستمال سرخی بجهت کوفت چشم برپیشانی بسته وهمراه او دوازده هزار سوار شده بودند. درآنروز این حدیث که بچند سال قبل ازاین بنظر رسیده بود بخاطر رسید وتصدیق آن نمودم وایضاً از غرائب حالات اینست که فقیر مؤلف از شخص صالح صحیح القولی استماع نمودم که او از شخص دیگری متقی نقل نمود که آن شخص گفت که من از یکی از مجاورعتبهٔ علیهٔ عرش منزلت نجف اشرف استماع نمودم که آنشخص از پدر خود که خادم حرم محترم آن روضهٔ مقدسهٔ مطهره بود نقل نمود که شبی در واقعه دیدم که جمعی کثیر نزد حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات‌الله علیه آمدند وشکایت از روزگار و تسلط سنیان بدکردار نمودند. پسری نزد آن‌حضرت ایستاده بود حضرت تاجی بشکل تاجهای مقرر برسر او نهاد وگفت بروسردانه باش. بعد از اندك زمانی نواب جلیل سلطان شاه اسمعیل غفرله ظهورکرد. اتفاقاً من درگذرگاهی بوی رسیدم چون مرا دید از روی توجه بجانب من درحرکت آمد وبمن خطاب کرد که همان است همان است. گفتم بلی همان است وازمن درگذشت. القصه اگر نه این تأیید از جانب حضرت باشد این کار راچون توان پیش برد. لهذا این امر هیچکس را توفیق رفیق نشد چنانچه سابقاً شرف ذکر یافت. ع: این کار دولتست کنون تا کرا رسد.

ص ۷٦ س ١٤: دانست که از مخالفت اونکث تمام از ممر لشگر بدوراه می‌یابد بالضروره مادرخود . . .

ص ۷۸ س ١۸: که در آنزمان از واسطهٔ انقلاب زمان بسرخودحاکم شیراز شده بود

ص ۷۹ س ۲: هفتادوهفت سال بود ودیگر درین سال عمدهٔ اهل سلوك ومحقق زمان وصاحب مکاشفهٔ دوران شاه نعمت‌الله ثانی در رجب‌سنهٔ مذکور رحلت نمود وبتاریخ فوت وی نیز «نعمت‌الله ثانی» یافته‌اند. القصه چون خاقان سکندرشان ...

ص ۸۱ س ٥: از صحیح القولان استماع افتاد که حکام مازندران قریب سی‌هزار تومان برسم پیشکش بدرگاه عالمیان‌پناه در آنزمان فرستاده بودند و ایلچیان ایشان در مدرسهٔ غیاثیه که در دارالمؤمنین قم واقع است آن نقود را منبر ساخته بسکهٔ مجدد در می‌آوردند که بنظرکیمیا اثر درآورند. اتفاقاً آخر روزی آن صاحبقرانی از شکار آمده گذرش بردر مدرسهٔ مذکور افتاد. صدا وغوغای ضرابیان که زرسکه مینمودند بمسامع عزوجلال رسید. از آواز آن استفسار فرمودند که چه میکنند. مقربان بسمع اشرف رسانیدند که زریست که از مازندران آورده‌اندو بسکهٔ شاهی ظل اللهی در می‌آورند. برزبان معجز بیان آن مظهر جودواحسان جاری شد که نه تالونلودور. غازیان که در رکاب همایون بودند بطرفة العینی آن سی‌هزار تومان را با اسباب‌و یراق ضرابخانه و ایلچیان که در آنجا بودند غارت نمودند ونیز بعضی از امرا خواستند که دفع کنند ونام سی‌هزار تومان برزبان گذرانیدند اثری نداد. کرم اینچنین بعد امیرالمؤمنین ازهیچکس بظهور نرسیده. چون سابقاً...

ص ۸۱ س ١۷: نامتناهی چنانچه تاریخ آن شرف صدور خواهد یافت طالع شد

ص ۸۲ س ٦: شوال مقرون به‌فتح وظفر واقبال در حوالی . . .

ص ۸۲ س ۱۲: قاجار وطبقهٔ دیگر از دلاوران نامدار اول حصار را . . .

ص ۸۲ س ۲۰: وچون مصاعد همت آن اعلیحضرت در عنایت ارتفاع از علو کنگرهٔ فرقدسایش ایوان کیوان در خجلت وشرمساری، اساس عمارتش برسر کوهی بلند وممهدوشید گشته وشرفات باره وبروجش از طاق منطقةالبروج گذشته ، نظم :

یلان نعره زن برسر آن حصار　　　کزآن تافلک بود یک نعره‌وار
سپهرمنقش پلنگی درو　　　چوالبرز هرپاره سنگی درو

ص ۸٤ س ۱٤: از نقود واجناس بی‌پایان درآن حدود بملازمت رسیده مشمول‌عواطف خسروانه‌گردیده مقضی‌المرام ودوستکام . . .

ص ۸٤ س ۱۱: شمس‌الدین که معلم آن اعلیحضرت بود ومنصب صدارت داشت شریک گشت . گفتار . . .

ص ۸٤ س ۱۸: درییلاقات آنروز سعید را دریافت جشنی عظیم فرمود وصحبتی بزرگ فرمود مرادبیک بایندر که در یزد می‌بود . . .

ص ۸٤ س ۲۰ : از خوف سلطان صاحب‌قران وشهنشاه عالم‌ستان

ص ۸۵ س ۳ : یوسف آقا را که یکی از آقایان اعتمادی بود بداروغگی تعیین نمود.

ص ۸۵ س ۹ : بحکومت دارالعبادهٔ قرارگرفت.

ص ۸٦ س ۱۸: چون آن قتل‌عام مرضی طبع‌آن خسرو عالیمقام نبود باز بواسطهٔ تشیع وریش‌سفیدی وبزرگی‌سعیدارین میرزا سلطان حسین آزرم ورزیده‌آتش غضبش بهمان اطفایافته متعرض بلاد خراسان نگشتند.

ص ۸۷ س ٥ : تهنیت جلوس سلطنت عراق وآذربایجان وفارس وکرمان بدرگاه....

ص ۸۷ س ۸: وهم درین سال الوندبیک پسرزادهٔ حسن بیک‌پادشاه که سابقاً حکایت او مذکور شد در حدود ماردین دیاربکر رحلت نمود .

ص ۸۷ س ۱۰: وفرستادن پیشکش بجهت خاقان سلیمان مکان درییلاق تخت‌سلیمان

ص ۸۸ س ۱۲ : درحرکت‌آمده از آنجا مزارکثیرالانوار قیدار ـ علیه‌الرحمة من‌الله ـ الجبار ـ فرموده . . .

ص ۹۱ س ۸: بعضی از مورخین نوشته‌اند که چون رایات جلال بمعرکهٔ جدال آلادانه رسید، یکدومنزل پیش رفته در پای آق‌خاقشاق نزول‌اجلال‌فرمودند چون عقبات سخت وبیشهٔ پردرخت پیش آمد لنگر انداختند وبعضی الکاء اورا نهب وغارت نموده قلعهٔ خربره را که در تصرف ذوالقدر بود جبراً قهراً گرفته معاودت فرمودند وصاحب تاریخ حبیب‌السیر باآنکه در آنزمان بوده میانهٔ خاقان ظفر اثر وآلادانهٔ ذوالقدر سه روز جنگ نوشته که امتداد داشت حال آنکه بصحت‌پیوسته که مقابله نشده. چون مورخ مذکور درخراسان بود نیکو تحقیق‌ننموده

ص ۹۳ س ۱۹: که از جانب سلطان‌مراد حاکم دارالسلام بغداد بود فرستادند و او

را به ملازمت دلالت فرمودند. پس از وصول رسول مذکور، باریک بیک اورا تعظیم کرده خود ولشگریانش تاج پوشیدند وبه جهت شاه جهانیان پیشکش فراوان وتحفهای نمایان مرتب ساخته آنها را مصحوب ابواسحاق شیره چی خود برفاقت خلیل آقا بدرگاه عرش اشتباه فرستادند. ابواسحاق بپایهٔ سریر خلافت مصیر حاضر شده صورت حال باریک بیک وشرح اطاعت وغلامی اورا معروض داشتند. خاقان صاحبقران برزبان الهام بیان آوردند که اورا وقتی طالب و محب میدانیم که بی اندیشه بملازمت آید. ابواسحاق عود نموده حقیقت را خاطرنشان نمود باریک بیک خیال فاسدی بخاطر راه داده ازآن اراده پشیمان شده نخست تاج انداخت واندیشهٔ عصیان ومخالفت بخاطر آورد وبواسطهٔ متانت حصار وکثرت آذوقه فکر شهربندی بخاطرگذرانید ومرجومی سید کمونه را که از اجلاء سادات ونقباء نجف اشرف وعراق عرب بود باحضرت غفران پناه شیخ‌الطایفه شیخ علی علیهما الرحمه گرفته در چاه حبس نمود وذخیرهٔ بسیار در نارین قلعهٔ بغداد جمع نمود. چون این اخبار قرع سمع آن زبدهٔ اولاد حیدر کرار شد، حسین بیک لله را منقلاساخته لوای توجه بدانصوب برافراخت. باریک بیک چون برحقائق حالات اطلاع یافت ومیدانست که اکثر مردم بغداد شیعی المذهب اند ودر مخالفت با او اتفاق واطاعت نخواهند کرد، حوصلهٔ توقف نداشت بالضروره بجانب حلب گریخت. شاه جهانگشای والاجاه دربیست وپنجم شهر جمادی الآخر سنهٔ مذکوره بدارالسلام بغداد داخل شده در چهار باغ میرزا پیربوداق نزول اجلال فرمودند. پس از آن فرمان قضا جریان صادر شد که غازیان مردم باریک پرناك را بوادی هلاك رسانند. بهادران قزلباش آن تراکمهٔ اوباش را به قتل آوردند. شاه ستاره سپاه سید محمد کمونه وغفران پناهی شیخ عبدالعال را از چاه بیرون آورده برفاقت ایشان متوجه زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات کاظمین ومشهدین وعسکرین گشتند. اولا از شط بغداد بجسرگذشته بزیارت امامین الهمامین المعصومین اباابراهیم موسی الکاظم و اباعبدالله محمدالجوادسلام الله علیهما سرافراز شدند وشرایط زیارت ولوازم عبادت واطاعت بتقدیم رسانید وشیعیان خاندان مرتضوی وصوفیان دودمان مرتضوی وصوفیان دودمان صفوی به اشارهٔ آن قدوهٔ اولاد امجادعلی و..... را ویران کرده به آب رسانیدند وبعد از آن آتش در آن حفره انداخته اردوبازاریان آنرا مزبله خودساختند. خاقان صاحبقران بعد از فراغ زیارت آن مکان عرش نشان امر بعمارت مجدد در آن آستان کریاس سان فرموده ناظران دیوان، معماران روزگار ومهندسان پرکار را طلب فرمود ومقرر داشتند که بربالای مراقد شریف آنحضرات خانهٔ وسیعی که دوگنبد عالی ملاصق یکدیگر داشته باشدبا دیگر عمارات از مسجد جامع ومدارس ومنابر وخوانق وسایر عمارت بنا کنند وسرکاران تعیین نموده بزودی به اتمام رسانند واز جملهٔ معماران ماهر وبنایان نادر استاد سلطان محمود، استاد سلطان حسین بناء قمی بودند که از چابکدستی مقرنس برطاق سپهر بستندی وآن عمارات عالی کار آن استادان کاردان است. پس از آن پادشاه زمان احرام زیارت نجف اشرف وروضهٔ مقدسهٔ وآستانهٔ عرش منزلهٔ پادشاه تخت امامت مالك ملك ولایت الغالب علی کل غالب مظهر

العجایب ومظهرالغرائب امیرالمؤمنین علی‌ابن‌ابی‌طالب سلام الله علیه بسته. مصراع:

بهرنثار سرقداونقد جان به کف

متوجه گشتند وچون به‌آن سعادت فایزگردیدند از قنادیل طلاو نقره وسایر مایحتاج آن روضهٔ مقدسه از فروش وظروف بنذر برده در رواج و رونق ونظام‌ونسق‌آن آستان ملایک پاسبان‌مساعی جمیله بظهور آوردند ومصحفی که بخط مبارك خود در صغر سن‌قلمی نموده بودند- چنانچه‌سبق شرف ذکر یافت- درسر ضریح مبارك گذاشتند وهمچنان‌آن مصحف درکتابخانهٔ آن‌حضرت است. چون در نجف اشرف آب روان نبود ومانند کربلای معلی سراب مینمود، فرمان واجب‌الاذعان شرف نفاذ یافت که در قدیم نهری- که خواجه عطاملك ... جوینی برادرکافی‌الکفاة خواجه شمس‌الدین صاحب دیوان از شطفرات برداشته احداث نموده وتا نجف اشرف جاری ساخته‌ودر زمان ابقاخان‌وسلطان‌احمد چنگیزی ویران شده - امر به‌بیرون آوردن نهر مذکور نمودند که‌آنرا برداشته آب بحوالی آن مشهد مقدس وآن بلدهٔ اقدس آورند وسرکاری آن امر جلیل بغفران‌پناه قاضی جهان حسنی که ذکر اوصاف وحالات وعلومکان وصفات او عنقریب در محل خود سمت تحریر خواهد یافت شفقت فرمودند وقریب بدوهزار تومان خرج آن نهر مبارك شده موسوم به نهر شریف ساختند. القصه که تولیت آن عتبهٔ علیه را باحکومت حله ورماحیه با طبل وعلم بسید محمد کمونه شفقت فرمودند و بندگان شیخ علی را اعزاز و احترام و تعظیمات فرموده سیور غالات و ادرارات بلاغایات ارزانی‌داشتند واز آنجامتوجه زیارت‌آستانهٔ‌مقدسهٔ عرش‌مرتبهٔ مولی‌الثقلین، امام الخافقین اباعبدالله‌الحسین سلام‌الله علیه شدند وزبان حال بدین مقام مترنم می‌ساختند نظم:

آنرا که بکربلا گذارست　　　　با آتش دوزخش چه کارست

بسعادت زیارت خامس آل‌عبا، سیدالشهدا ورواج ورونق آن آستانهٔ سپهراعتلا متوجه زیارت مشهد عسکرین که در بلدهٔ عظیمهٔ سرمن رای واقعست شدند و ایالت وحکومت بغداد رابخادم بیك طالش امیر دیوان ارزانی داشته اورا خلیفةالخلفا لقب فرمودند واز آنجا بتاخت الوس اعراب... که همواره اهالی آن دیار از ایشان متضرر بودند رفته دفع آن جماعت نمودند.درین اثنا بمسامع عزوجلال رسید که درآن حدود بیشه‌ایست درآنجا شیری مسکن‌گرفته وانواع آزار بمردم آنجا میرساند وهیچ متنفسی را مجال مرور وعبور درآن حوالی وحواشی نیست هریك از شیران بیشهٔ دلاوری ونهنگان دریای شجاعت‌گستری در دفع آن سبع از خاقان شیر شکاررخصت طلبیدند آن اعلیحضرت قبول ننموده خود بنفس نفیس نزدیك آن جانور رفته بیك چوبهٔ تیر آن شیر دلیر را برخاك هلاك انداخت. بیت:

برآمد فغان ز آسمان و زمین　　　　که بردست و بازوی شاه آفرین

بعد ازآن ، خاقان سکندرشان متوجه ولایت خوزستان و حویزه گردیده و سلطان آن دیار میرفیاض مشعشعی از توجه آن خسرو عالی اطلاع یافته عنان بصوب فرار تافت.

ص ۹٤ س ۱۷ : احمد خوزانی اصفهانی به منصب وزارت دیوان اعلی ومولانا شمس الدین اصفهانی بمهم استیفاء ممالك محروسه سرافراز گشتند .

ص ۹٤ س ۱۸ : و ظفر یافتن برو بتوفیق خالق بحروبر .

ص ۹۷ س ۲ : مشمول عواطف بیدریغ گردیدوبه تعظیمات بی غایت وعنایات بی نهایت وتفقدات مبتهج و مسرورگشت .

ص ۹۸ س ۱٤ : که بیست ودوسال و کسری ازآن گذشته بود

ص ۹۸ س ۱٤ : فتح الله ابن آقاحسین منشی قمی

ص ۱۰۰ س ۹ : خاقان گیتی‌ستان نیز در جواب این بیت را مرقوم ساختند . بیت :

هر کس زجان غلام شه بوتراب نیست صد مکه و مدینه بگیرد حساب نیست

ص ۱۰۰ س ۲۱ : میر محمد منشی قمی که از افاضل وخوش نویسان روزگار بود . . .

ص ۱۰۱ س ۱۱ : کرمان وآذربایجان وشروان ودیار بکر ولرستان وخوزستان وحویزه و طبرستان فارغ و مطمئن گشت عازم آن ارادهٔ کثیرالفایده گردید .

ص ۱۰۲ س ۱٦ : برمن میخوانی ومرا تهدید می کنی عذر شیخ زاده گفته ازمجلس برخاست پس ازآن شیخ زاده نورالله را خدمت نموده رخصت مراجعت داد وامیر کمال الدین ابیوردی را تعیین نموده برسالت بدرگاه عالمپناه آن اعلیحضرت فرستاد وباز اظهار عجب ونخوت خود نمود.

ص ۱۰۸ س ۱۸ : بعضی از مورخان نوشته‌اند که شاه صاحبقران دردارالملك شیراز تشریف داشتند در وقتی که طعام میخوردند عرضه از جانب میرعمادالدین محمود نور کمال که درآن اوان وزیر دیوان کرمان بود از ظلم وستم آن خان شیبان چیزها نوشته بود وختم باین بیت نموده، نظم:

ای شهسوار معرکهٔ آخرالزمان ازدست رفت معرکه پادررکاب کن

شاه والاجاه لقمهٔ طعامی که دردست داشت انداخته جلو طلبید وسوار شده عازم راه خراسان گشت

ص ۱۰۹ س ٥ : مظفر بتکچی که اباً عن جداز اکابر استراباد بمزید جمعیت واملاك ملوك كبود جامه ازسایر اهالی استراباد ممتاز بود . . .

ص ۱۰۹ س ۱٥ : بمسامع عزوجلال شاه عالمیان رسید . شاه جهان از آنجا. . .

ص ۱۱٥ س ۸ : رباعی که از طبع عبیدخان در مدح شاه عالی سرزده بود گذرانیدند

ص ۱۲۲ س ۱٦ : احوال او درجلد اول از مجلدات ثمانیه ازتذکرة الشعراء شاهی و مناقب الفضلاء عباسی در سلك تحریر درآورده اسم وی شیرعلی بوده . . .

ص ۱۲٤ س ٤ : وزارت سلاطین ترکمان ومدتی وزارت خاقان صاحبقران نموده بود در خراسان وفات یافت و درمشهد مقدس معلی مزکی مدفون گشت رحمة الله علیه . چون خاقان صاحبقران . . .

ص ۱۲٥ س ۱۰ : کالپوش که در حوالی استراباد واقعست محل نزول . . .

ص ۱۲۹ س ۱ : ذکر محاربهٔ خاقان کامکار باسلطان سلیم پادشاه روم در موضع چالدران .

ص ۱۲۹ س ۱۰ : میفرستاد وقبل ازآنکه سلطان سلیم پادشاه شود پدرش سلطان بایزید در حیات بود خان محمد مذکور هرروز تاخت به الکاء روم میبرد وقتل و خرابی بسیار می کرد ودرآن ایام به آق شهر که یکی از بلاد معتبر روم بود رفته درآن بلده قتل وغارت وفساد بسیار نمود. سلطان سلیم که ازآن واقف شد، غیرتش درحرکت آمد کس فرستاد وپیروی احوال مردم آن شهر نمود هزار زیر جامه خونین که غازیان رستم توان ازالهٔ بکارت دختران اعیان ایشان نموده بودندجمع کرده نزد پدرش به اصطنبول فرستاد که لشگر قزلباش به الکاء مردم تواینچنین بی ناموسی کرده‌اند. سلطان بایزید ازآن تجاهل نموده آن قضیه همچنان ذخیرهٔ خاطر سلطان سلیم می بود و سبب دیگر آنکه ....

ص ۱۳۱ س ۱۹ : بردند وبعضی دیگر چنین نقل نمودند که چون سلطان علی میرزای افشار که از امیرزاده‌های اویماق افشار بود وشباهتی تمام بغفران پناه سلطان علی میرزا برادر خاقان صاحبقران داشت خاقان سلیمان مکان بغایت اورا عزیز ومحترم میداشت واورا یکنفس از خود جدا نمی ساخت وبطریق آن اعلیحضرت مزین وملبس وبرمرکب سوار می بود ودرآن روز عالم سوز سلطان علی میرزا چون دید که رومیان صحبت برشاه عالمیان تنگ کردند از میان آن قشون اسب جهانیده پیش رفت وگفت شاه اسمعیل منم. رومیان اوراگرفته نزد سلطان سلیم بردند وچون محقق شد که یکی از غلامان خاقان صاحبقران است بقتل او حکم فرمود.

ص ۱۳۳ س ۱۶ : حسین میرزابا یقرا از ازبکان شکست یافته بود وبعراق آمده به به پابوس شاهنشاه صاحبقران سرافراز شده بموجب حکم جهان مطاع در ری ساکن بود.

ص ۱۳۳ س ۲۳ : سرافراز شده بود دراواخر عمر ترك مناصب وامور دنیویه کرده بطاعات وعبادات اشتغال داشت در دارالسلطنهٔ قزوین رحلت نمود.

ص ۱۳٤ س ۱٦ : قلعهٔ کاخ راکه از بلاد معتبر روم واز جملهٔ شصت شهر روم است و به دیار بکر اتصال دارد ویوسف بیك ورساق از جانب صاحبقران کوتوال آن بود در وقت مراجعت از چالدران آنراگرفت. کاخ قلعه ایست حصین وحصاری متین دراقطار آن باغات بسیار وبساتین بیشمار وآب فراه در تحت قلعه نمودار «جنات تجری من تحتها الانهار»[۱] وبساطین اوبر کنار فرات نمودار فردوس وآب حیات واز بدایع آنموضع سرسال در فصل بهار بمحض قدرت حضرت آفریدگار سه روز پیوسته صغارطیور بجثهٔ عصفور که تازه پربرآورده از هوا فرود می آید ومردم آنجا آنراگرفته نمك سود می کنند ودر ظروف کرده ذخیره میسازند هرچه درآن سه روز نمیگیرند بال برآورده می پرند. القصه که باز در همین سال...

۱- سوره ۳ آیه ۱۵

ص ۱۳۵ س ۱۶ : میانهٔ لشگر ظفراثر خاقان صاحب‌قران ولشگر رومیان وبعضی سوانح آنزمان. چون خسرو صاحبقران . . .

ص ۱٤۰ س ۱٤ : والی آن دیار سیادت منقبت میرعبدالکریم

ص ۱٤۰ س ۲۱ : هم درین‌سال فرخ‌فال حضرت‌آله شاه جهان‌پناه را در دارالرصد مراغه دوپسر نیکواختر از پی یکدیگر کرامت نمود یکی موسوم به‌سام‌میرزا کردند وولادتش در روز [چهار] شنبه[۱] ۲۱ شهر شعبان سنهٔ ثلث وعشرین وتسعمائه، دیگر بهرام میرزا تولدش در روز سه شنبه . ۲ شهر مذکور

ص ۱٤۰ س ۲۰: وهم درین سال شاه قوام‌الدین نوربخشی که از اکابر سادات‌ری بود وبواسطهٔ اندك رنجشی‌وطمع برقطعهٔ ملکی مولانا امیدی رازی راکه از افاضل علما واکابر شعر بود بقتل رسانید ودرباب تاریخ وی افضل نامی تهرانی‌گفته، قطعه:

نادر عصر امیدی مظلوم	که بناحق شهید شد ناگاه
شب بخواب من آمده گفتا	کای زحال درون من آگاه
بهر تاریخ قتل من بنویس	«آه از خون ناحق من آه»

ذکر حالات مولانا درکتاب مستطاب‌تذکرة‌الشعرا تفصیل یافته. گفتار در ذکر فوت سلطان سلیم.

ص ۱٤۲ س ۲ : یافته‌اند ذکر حالات سلطان سلیم در مجلد... کتاب افادت انتساب خلاصة‌التواریخ به تفصیل مذکور شده. چون‌خاقان صاحبقران از سمر رحلت خواندگارخاطر از رهگذر ولایت آذربایجان جمع نموده، شکارکنان تابلدهٔ اصفهان درحرکت آمد و قبل از توجه بدانجاهم در دارالسلطنهٔ تبریز سیادت و نقابت پناه امیر عبدالوهاب تبریزی راکه ازاجلهٔ ساداته و نقباواکابر وفضلاء آنجا بود برسم رسالت بروم جهت پرسش تعزیت سلطان سلیم و تهنیت سلطنت سلطان سلیمان بروم فرستاد. القصه چون‌خاقان صاحبقران به اصفهان رسید، چون از خلیل سلطان ذوالقدر حاکم شیراز در جنگ چالدران تقصیری واقع شده بود. . .

ص ۱٤۷ س ۲: « غم بیحساب» بطریق تعمیه تاریخ‌گشته. قبرش در محاذی‌پائین پای مبارك حضرت امام همام علیه‌الصلوة والسلام متصل به‌گنبد میرعلیشیر در صحن پائین پا نزدیك به پنجرهٔ فولادی و عمارت مدرسهٔ شاهرخی. شرح‌حالات مولانا در نسخهٔ شریفهٔ مونس الاحباب ذکرکرده. وهم درین سال خاقان خجسته خصال والد را قم راکه از اعاظم اکابر ولایت عراق بود یعنی سعیددارین آقاکمال‌الدین حسین‌مسیبی را بمنصب سامی وزارت دیوان اعلی جای میرعمادالدین محمود شفقت کرده مواجب اورا بمبلغ هفتصد وپنجاه توسان پروانچهٔ اشرف شفقت کردند[۲].

۱- لن: سه شنبه ۲- ر.ک. ص ۷۹ متن چاپی

ص ۱٤۸ س ۱۱: میرمحمد بن‌امیر یوسف که یکی از امراء شاهی وصاحب طبل و علم بود در دارالسلطنهٔ هراة الکاء داشت ومنصب شاهزادهٔ عالمیان به‌او متعلق‌بودومرجع اهل خراسان بود در دل داشت ویرا بموافقت بابرپادشاه متهم ساخته ...

ص۱٤۸ س۱۳: گویند که در وقتی که قصد آن سید مظلوم نمود وی قطعهٔ گفته نزد او فرستاد این بیت از آنجاست. شعر :

بناحق ارتو سرامیکشی ولیک به‌بین	که عاقبت چه کند باتو خون ناحق من

و مولانا شهاب‌الدین احمد حقیری هروی معمایی در تاریخ قتل آن مرحومی گفته است، نظم :

چون کرد به تیغ جان ستان چرخ فلک	از لوح زمانه نام میرک راحک
گفتم که حساب سال این واقعه چیست	دل گفت که «قتل بندگان میرک»

وبعضی از علما «والله شهیدوهویحیی‌الموتی» تاریخ فوتش یافته‌اند. عمرش پنجاه و شش سال در تاریخ صدارتش «شرح‌الله صدره فهدی» یافته‌اند وتاریخ امارتش که صاحب طبّل و علم گشته «امیر باستحقاق» پیدا کرده‌اند.

ص ۱٤۹ س۱٦: که ذکر حالات او درتذکرة الشعرا ایراد یافته در دارالسلطنهٔ هراة وفات یافت. وهم درین سال مولانا محیی‌لاری که یکی از علماء زمان بود در شیراز فوت شده مدفنش آنجاست .

ص۱۵۱ س ۱۰: میرزا شاه حسین از جانب پدر سبزواریست واز طرف مادر بشیخ یوسف بنای اصفهانی که از اکابر مشایخ واهل سلوك بود میرسد وی در عنفوان شباب...

ص ۱۵۱ س ۱۳: درجنب گلبار دارالسلطنهٔ اصفهان واقعست از مستحدثات آن استاد زمان است چنانچه بردرگاه عمارت مرقوم است بیت...

ص ۱۵۲ س ۲ : رباعی :

ای آنکه جهان خوش به‌لقامی تو بود	تا دور سپهر است بقای تو بود
هرجا که حدیثی بزبانی گذرد	ختم سخن‌آن به‌که دعای تو بود[۱] .

میرزا شاه حسین . . .

ص۱۵۲ س۷ : صحبتها داشتی و دراثر صحبت او شاه عالمیان بشرب مدام افتاده‌بود وهم درین سال . . .

ص ۱۵۲ س ۱۰ : قاضی جهان حسنی شفقت فرمودند وقاضی مشارالیه را روانهٔ شیراز نمودند. وی در ذی‌الحجه ....

ص۱۵۳ س۲۳: اسمعیل وبعضی دیگر «بانی مذهب ائمهٔ‌دین» پیدا کرده‌اند

ص ۱۵٤ س ۱۲ : رفع بدع ذمیمه از روی بلاد ایوان بالکلیه فرمودند .

ص۱۵۵ س۱٦: وخانان ولشگر قزلباش نیز از اویتنگ آمده درجنگ مداهنه‌نموده‌اند.

۱- لن : که دعای توکنند

ص ۱۵۵ س ۲ : خاقان صاحبقران‌را پنج پسر بود یکی رستم‌میرزا که نزد دیو سلطان روملو می‌بود ودر ایام شاه ملکی صفات فوت شد چهار دیگر که بعد از آن اعلیحضرت بودندبا پنج دختر پسران .

ص ۱۵۵ س ۶ : واقعهٔ هایله وحادثهٔ نازلهٔ غفران‌پناه امیر جمال

ص ۱۵۵ س ۱۱ : باتفاق جدراقم قاضی میراحمد شده ...

ص ۱۵۵ س ۱۱ : واقع شد مصطفی سلطان مشهور به کپک

ص ۱۵۶ س ۱۶ : خواجه جلال‌الدین محمد

ص ۱۵۶ س ۱۷ : بیت مولانا حیرانی قمی را مناسب حال خود میخواند

ص ۱۵۶ س ۲۲ : و این سال اول سالیست که تباشیر مناشیر دیوان از پرتو مهر مهرآسا از مطلع تنفید وامضادمیده، اشعهٔ فیض‌آن بعالمیان رسید. منشیان قضا وقدرنقش توقیع همایون این کلام‌موزون که نظام‌عالمی‌بدان منوط‌گشت ـ «بنده شاه ولایت طهماسب» ـ موافق تاریخ سال مزبور یافتند وحکومت خراسان ...

ص ۱۶۰ س ۹: برپروانجات ایران باشد .

ص ۱۶۰ س ۱۵: یافته‌اند. حضرت امیر از جمله شاگردان شیخ الطایفه شیخ‌علی‌علیه‌الرحمه است ودر نجف اشرف مدتی‌با شیخ می‌بوده ودر اوایل حال وطالب علمی دردارالسلطنهٔ هراة پیش مولانا شیخ کمال‌الدین حسین‌محتسب دارالسلطنهٔ مذکور در زمان سعید دارین میرزا سلطان حسین شرح طوالع خوانده و بعد از آن در شیراز مدتی پیش علامهٔ دوانی مولا جلال‌الدین محمد مطالعه کرده...

ص ۱۶۲ س ۹ : محمودبیک افشار ولد محمدی‌بیک وولد بیرام .

ص ۱۶۲ س ۱۷ : گیلان بیه‌پس برشت نزداسیره دباج مشهور به‌مظفرسلطان رفتند.

ص ۱۶۳ س ٤ : دورمش‌خان که پس از شاه صاحبقران دوسال زیسته‌بود واونیز بواسطهٔ شرب مدام و قلت میل طعام‌نقص‌تمام‌باحشای‌او راه یافته پهلو بربسترناتوانی‌نهاده‌روزبروز ضعف قوت پیدا کرده خفت مرض‌اتفاق نمی‌افتاد تاآنکه دریکی‌از شهور این سال‌آن خان حمیده‌خصال از دست ساقی اجل جرعهٔ فنا نوشید و بسبب فقدان بادهٔ زندگانی مخمور گشته در بزم حریفان «ان‌الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافوراً» [1] از اندوه خمار خلاص گردید. نظم :

درین ره خواه خان و خواه درویش در آخر عاقبت مرگ آیدش پیش

در این بستان گیاه خرمی نیست گیاهی بی‌بقاتر ز آدمی نیست

بعد از حدوث این‌واقعه، محرمان سراسپردهٔ ایالت ومخصوصان سدهٔ‌جلالت آن حامی ملت رابر نهج شریعت مطهره غسل داده تکفین نموده سادات بابرکات وصلحای حمیده صفات بروی نماز گزاردند [2] وچون از شب اندکی گذشت جنازه‌اش‌را مصحوب خضر چلبی که بصفات طالب‌علمی

۱- سوره ۷۶ آیه ۵   ۲- لن : گذاردند

ودیانت موصوف بوده و ازقدیم الایام ملازمتش مینمود بصوب مشهد مقدسهٔ منورهٔ رضیهٔ رضویه ـ علی مدفونها الف صلوة وسلام و تحیه ـ گسیل فرمودند.

ص ۱٦۳ س ۱۸ : منهدم سازند اما چون عادت مشتمل برافادت حی لا یزال وحکمت مقترن بمنفعت ملک متعال به نسبت بعضی از موادبرین نهج جاری شده که ذی شوکتی که رخت هستی از سفینهٔ دیرینهٔ دنیا بساحل منزل عقبی نقل کرده، مشتهیات جسمانیش بلذات روحانی تبدیل یابد دست قضا بساط حیات اورا طی نموده ازین محنت‌فزا به‌فضای ریاض قدس رساند. جمعی که در پرتو آفتاب اقبالش پرورش یافته از فیض سحاب مکرمتش نشوونما پذیرفته‌اند از عقب وی متوجه آن عالم می‌گردند ونزد همگنان عیانست که علاقهٔ ربط وخصوصیتی که خان مغفرت پناه را نسبت بخواجه حبیب‌الله بودبهیچ یک از ترکان وتاجیکان نبود. علی‌هذا پس از رفتن خان باندك زمانی این فتنه خاست[۳] و در خلال...

ص ۱٦٦ س ۲۰ :

دهد مرغ را دانه صیاد جلد　　　پسش درخم دام حیلت کشد
مبیناد کحل سعادت بچشم　　　که درچشم دل میل غفلت کشد

بعد از استقرار خواجهٔ مشارالیه در دارالسلطنهٔ هراة مهماامکن...

ص ۱٦۹ س ۱٦ : پادشاه خجسته سال درجلد... کتاب افادت انتساب خلاصة التواریخ در ذکر سلاطین خلفای گورکانی سمت تحریر یافته ودرین سال ....

ص ۱۷۵ س ۲۰ : درآن زمان چون حکومت دارالسلام بغداد به‌ابراهیم‌خان برادرامیر خان موصلو که از اولاد گلابی‌بیک ترکمان موصلو است متعلق بود ، ذوالفقارخان علی‌بیک مشهور به نخود سلطان که...

ص ۱۷٦ س ٦ : ابراهیم‌خان که در ییلاق ماهی دشت چند روز با چندنفر از ملازمان وشیخ محمد کرانی [در]دیوانخانه خود نشسته بود که ذوالفقار با دویست نفر از اشرار باردوی عمو اسب انداخت .

ص ۱۷۸ س ۷ : تسعمایه وبعضها ۹۳٦ در دارالموحدهٔ قزوین .

ص ۱۷۹ س ۱۸ : وشرح این واقعه‌از عطیهٔ توفیقات آلهی تیسیر می‌یابد. گفتار درذکر محاربهٔ پادشاه عالم‌پناه باعبیدخان اوزبک در موضع ساروقمش وانهدام اساس جمعیت آن قوم ناتمام.

ص ۱۸۱ س ٥ : پادشاهی وسلطنت مملکت توران بوی تعلق می‌داشت

ص ۱۸۲ س ۱٥ : مردم اردوبازاری‌وشتران باری را به‌شیبهٔ تیرگرفتند. اردوبازاریان دلیر وساربانان وقلقچیان ... اوزبکان را بضرب تیر از خود جدا میساختند.

۳- لن : خواست

ص ۱۸۳ س ۱۸: در پای آن علم ستاده در آنوقت امداد روحانیت حضرت مقدسهٔ امیرالمؤمنین لجهٔ کرم حضرت ارحم الراحمین و رب العالمین را در جوش آورد و تسیم ظفر تنسم «وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا»[۱] نقاب ازچهرهٔ پیکرنصرت اثر«توجه حیث شئت فانک منصور» رفع کرد. سلهم غیب ومرشد«لا ریب نیز»والله یؤید بنصره من یشاء»[۲] در گوش هوش پادشاه خطاپوش گفت.... امراء دولتخواه وقورچیان آگاه که از فرط اخلاص کمال اختصاص قدم استوار کرده وپای ثبات افشرده در رکاب ظفر انتساب ایستاده بودند شجاعتی چنین که از آن خسرو با تمکین مشاهده نمودند همه تیغها آخته نیزه‌ها برافراخته برعبید و عبیدیان تاختند و بطرفة العینی دشمن ممتحن را منهزم ساخته لوای فتح ونصرت برافراختند. مصداق این سیاق آنکه راقم این حروف درمشهد مقدس رضیهٔ رضویه ـ علی مشرفها الف الف صلوة وتحیه ـ ازبعضی صلحاء ثقاة استماع نمودم که در شب جمعه یازدهم محرم مکرم که روزش روز فتح آن خسرو عالم افروزست، یکی از صلحاء مؤمنین درآن روضهٔ عرش مکین خواب دیده که آنحضرت سلام الله علیه از ضریح مبارك بیرون آمده متوجه بیرون گشته آنشخص ازآن حضرت سئوال کرده که یاسولا بکجا میروی جواب فرموده‌اند که بجام بمدد طهماسب می‌روم صدق یابن رسول‌الله. القصه که در آنروز....

ص ۱۸۵ س ۲۱: سپاهی است که درآن آب اخضر گشته عیان، اعنی روشنی اهل جهان...

ص ۱۸۶ س ۹: رسانید . شاه جمجاه ظفرپناه از آن جنگاه منصور و مؤید مراجعت نمود ولشگر شکسته اوزبکان از قصبهٔ جام تا سروشاهجان جایی درنگ نکردند وعجبتر ازآن وقایع آنکه بعد از فرار عبیدخان وفرار پادشاه آگاه که بنفس نفیس از بارگیر فلک مسیرفرودآمد . . .

ص ۱۸٦ س ۱۲: شدند درآنوقت فارس میدان پردلی محمد سلطان تکلو شرف‌الدین اغلی از نواب عالی از پی تحقیق این امر رخصت یافته قریب بمعسکر جانی‌بیک سلطان رفته دونفر . . .

ص ۱۹۰ س ۱۳: مشهد مقدس امام همام ابا ابراهیم موسی الکاظم سلام الله علیه بسته

ص ۱۹۰ س ۱۹: ذکر آمدن عبید خان بخراسان

ص ۱۹۰ س ۲۰: بجانب عراق از خراسان

ص ۱۹۲ س ۱۳: بخدمت نواب میرزایی وملازمت جناب خانی ارسال نموده فرستاد ملك در وقت مناسب از پی بساط بوسی نواب میرزا ودست بوس خان شوکت انتماسرافرازگشته وتحف وهدایایی که داشت گذرانید .

ص ۱۹۳ س ۲: پس از وقایع،چون‌شاه جمجاه نواب سام میرزا رامیخواست که بالطاف و استمالت مفتخر و سرافرازساخته نزد خود آورد غایتش بواسطه کثرت مخالفان و طغبان

۱- سوره ۱۷ آیه ۸۱ ۲- سوره ۳ آیه ۱۳

ایشان در محل تعویق می‌افتاد همه روزه درفکر وخیال‌آن بودند. اما شاهزاده سام میرزا پس‌از آن فتوحات وتیسیر عطیات که مذکور شد به‌اشارت حسین‌خان‌شاملو که لله‌ومدار علیه نواب میرزایی بود بصوب فارس‌وعراق در حرکت آمد ومترصد ورودالطاف شاهی‌بود.ذکر مجملی از باقی احوال عبیدخان بدافعال .

ص ۱۹۳ س ۲۱ : رسانیدندکه قصیدهٔ‌که مولاناهلالی جهت خان عالی‌گفته :رین مصرع که مصراع : زمغرب تا بمشرق رفت ویکشب‌درمیان آمد، قصدش اینست که چون‌شاه جمجاه بخراسان می‌آید خان راه فرار پیش می‌گیرد و بعضی ابیات آن قصیده‌اینست ۱ . . .

ص۱۹۵ س۵: شرح حالات واشعار مولانا در جلداول تذکرةالشعرای‌عباسی در تلو شعرای خراسان رقم تحریر یافته. و هم درین سال شاه حمیده خصال‌میر نعمت‌الله حلی‌را ....

ص ۱۹۵ س۸: سال ششم از سلطنت آن خسرو اقلیم چهارم نوروز پارس‌ئیل جمعه دهم رجب .

ص ۱۹۵ س ۲۵ : شیخ زین‌الدین علی‌عبدالعالی‌قدس سره اکثر اوقات رفیق شاه حمیده صفات بودند. جولان قلم در توجه شاه عالمیان بخراسان مرتبهٔ ثانی وظفر براعداء بتأیید سلک سنان. چون پادشاه آفاق از ممالک عراق بدفع سلاطین اوزبکیه . . .

ص۱۹۶ س۲٤ : پس ازآن قرار یافت که هریک از خانان وسلاطین ایلچی ازجانب خود بخدمت شاه عالمیان فرستند. مجملی از . . .

ص ۱۹۷ س ٤ : چون این سخنان بمسامع‌عزوجلال شاه عالمیان رسید بغایت شکفته وخوشحال‌گردید.

ص۱۹۷س۱۱ : روی‌بامرای دولتخواه کرده‌گفت اوزبکان درین‌مرتبه بجنگ نمی‌آیند و میانهٔ ما و ایشان جنگ واقع نخواهد شد چراکه داب‌سلاطین اوزبکیه نبوده که...

ص۲۰۱س۱۹ : مثل امرای زیک و چگنی وسایر اکراد و امراء چینی و عربگیرلو و ورساق .

ص۲۰۲ س ۱۱ : عالم‌پناه خواجه مظفر صاحب ظفر، کلک زبان را بدعای شاه ملا یک سپاه‌گویا ساخت .

ص۲۰۵ س۱۳ : مواکب داشت ومشاهده وملاحظه مینمودند . بعد از فراغ ازآنها مراجعت نمود .

ص ۲۰۵ س ۱٦ : به‌جوشیدن درآمدند. القصه که ازآن غوغا وفریاد وصداگوش عالمیان کرگشت .

ص ۲۰۹ س ۱۳ : ثناگشاده ابوسعیدخان که بزرگتر ایشان بودگشوده . . .

ص ۲۰۹ س ۲۳ : ایلچی‌شاه کامگار عالم مدار ظفرکردار . . .

۱- این قصیده در صفحه ۱۹٤ متن چاپی آمده

ص ۲۱۰ س ۱۹ : او را از بیابان سروگذرانیده بولایت سرخس و زورآباد رسانیده و مراجعت نمایند.

ص ۲۱۲ س ۲۴ : امیربیک مشهور بمهرپسرزادهٔ امیرزکریا کججی که سابقاً ذکراو شد متعلق ساخت ووزارت نواب میرزایی بمرحومی خواجه شجاع الدین محمود شیرازی شفقت فرمودند.

ص ۲۱۳ س ۵ : سلطنت آن خسرو اقلیم چهارم اعلیحضرت ...

ص ۲۱۴ س ۴ : جوان بودند حسین خان با آنکه چندانی برسر اوجمع نبودند خودرا...

ص ۲۱۴ س ۸ : درگذشت اما راقم از بعضی غازیان صحیح القول که درآن معرکه بودند شنیدم که قراعلی ذوالقدر ...

ص ۲۱۴ س ۱۸ : علیهما الصلوة والسلام در ولایت گرسرودمیانهٔ تکلو وسایر اویماقات جنگ شده ، درین اثنا یانچی اغلی ...

ص ۲۱۵ س ۳ : ایشان را با کدوك علی وقصاب اغلی که محبوس بود بدرگاه عالم پناه فرستاد.

ص ۲۱۵ س ۸ : و آوردن روسیان به آذربایجان.

ص ۲۱۷ س ۶ : برسریرسلطنت بلاد هند نشسته تمامی امرا وسرداران بلاد هندوجغتای دست بیعت وتبعیت به آن خسرو پاك اعتقاد دادند وآن پادشاه عدالت نهادنیکو اعتقاد مضمون همایون «الولدالرشید یقتدی بآبائه» راوجههٔ همت بلند ومنظور نظر بی گزند ساخته خدام درگاه سلاطین پناه بنای نصفت ورأفت در بسیط زمین هند نهادند. سال هشتم از سلطنت آن خسرو باترحم نوروز لوی ئیل روز شنبه ۳ شعبان المعظم مطابق ثمان وثلثین وتسعمائه هجریه. شاهجمجاه ستاره سپاه نوروز این سال بعیش وکامرانی وفتح وشادمانی در آذربایجان گذرانیده، سابقاً مذکور شد اولامه ...

ص ۲۱۹ س ۷ : درآمده بود دری گرانمایه برمنصهٔ ظهور بی قصورو کسور بل از سرتا قدم همه نور جلوه گرگردید ودیدهٔ انتظارمنتظران مشتاق از دیدار مسرت آثار آن یگانهٔ آفاق فروغ موفور دیده خروش تهنیت بگوش ساکنان سموات رسید. ملکی در صورت بشر قدم سعادت اثر برعرصهٔ گیتی نهاد. شاه جمجاه اورا نذر حضرت صاحب الزمان وخلیفة الرحمن علیه صلوات من الله الملك المنان نموده حلقهٔ غلامی آن حضرت را درگوش کشید. شعر :

جهان گشت آباد از فرشاهی — براوج خلافت درخشید ماهی
چه ماهی که خورشید باخیل انجم — بود حضرتش را محقر سپاهی

چون فرزند اول ونذر حضرت صاحب الامر بود خانان نامدار وامراء عالیمقدار وصدورعظام و وزرای ذوی الاحترام وسایر ملازمان درگاه سپهراحتشام نقود نامحدود از ابیض واحمرودروگوهر نثار مهدعالیش نمودند وآن مولد هدایت مسعود مکنی به ابوالغازی ومسمی به سلطان محمدساختند

وچند قابلهٔ قابل ومرضعهٔ شیرین شمایل جهت ارضاع آن جوهر نفاع تعیین فرمودند. امااز پی دفع عین الکمال که لمعه‌ای از انوار نورحدقهٔ مازاغ البصرو ... علیه من الصلوة ازکیها دلیلی است روشن بر وقوع مدفوع ان العین حق ، خبر کلفت اثر آمدن عبیدخان و محاصره نمودن دارالسلطنهٔ هراة ودشواری وتعب محصوران آن دیار معروض شاه کامکارگردید. گفتار در آمدن

ص ۲۲۲ س ١٥: شعبان مطابق تسع وثلاثین وتسعمایه در دارالسلطنهٔ تبریزگذرانیدند در اول بهار آن روزگار قمش اغلان...

ص ۲۲۳ س ۲۰: در چهاردهم ماه ربیع الاول سنهٔ اربعین وتسعمایه ازظاهرهرات

ص ۲۲٤ س ۳: کرج ساوخ بلاغ

ص ۲۲٥ س ١٧: آمدند چون هفت ماه ونیم آن خسرو واجب التکریم برین نهج که مذکور شد اوقات فرخنده سمات در دارالسلطنهٔ هرات بگذرا[ندند] ایالت آنجا رابدستوری که بشاهزاده بهرام میرزا تفویض کرده بود بشاهزادهٔ سلطنت انتماسام میرزا که برادر حقیقی اوست مفوض ساخت وآغزیوارخان شاملو را که بوفور مردانگی ودلاوری از سایر امرای آستان جلادت گستری نسبت امتیاز داشت للهٔ آنحضرت ساخت وسرانجام ملک ومال را بوی ارزانی داشت و پس از فراغ از امور مملکت خراسان در هفتم ماه صفر سنهٔ احدی و اربعین وتسعمایه از موضع پل مالان که دریک فرسخی شهر بندهراة واقع است کوچ کرده بصوب مشهد مقدس معلی در حرکت آمد پس از سودن جبین برخاك آستان آن روضهٔ مبین و آن سدهٔ عرش قرین بخاطر فاترگذراندند که بطریقی که مغفرت پناه میر سیدمحمد پیشنمازکه از علما وفضلاء جبل عامل بوده ودر اردوی همایون بامرپیشنمازی اشتغال داشت خواب دیده بود که آن اعلیحضرت سپهر منزلت درآن روضهٔ مقدسهٔ عرش مرتبه از جمیع مناهی توبه فرموده و به همان قاعده درآن روضهٔ مقدسهٔ منوره مؤکد بقسم وایمان توبه نمودند.

ص ۲۲٦ س ۳: درین اثنا خبر آمدن ابراهیم پاشا وزیر اعظم سلطان سلیمان خواندگار پادشاه ممالک روم بدارالسلطنهٔ تبریز و رفتن اولامه سلطان تکلو برسر شرف خان کرد به بلدهٔ شرف خان مذکور در دارالسلطنهٔ هراة بمسامع عزوجلال رسید. چون پادشاه جمجاه درپانزدهم شهر ذی حجه بداعیهٔ یورش بلخ از دارالسلطنه بیرون آمده، قریب چهل روز در موضع النگ نشین توقف کرده بواسطه خبر رومیان فسخ آن عزیمت نموده چنانچه مذکورگشت درماه صفر...

ص ۲۲٦ س ١٠: خوارزم بودخودرا بپای اعلیحضرت سپهر منزلت انداخته حضرت امام ضامن ثامن صلوات‌الله علیه را شفیع گناهان خودگردانید. شاه دین پناه قلم عفو برجریدهٔ گناهان وی کشیده اورا در سلک...

ص ۲۲۷ س ۲۲: آن خسرو نوروز یونت ئیل چهارشنبه ۲٥ شهر شعبان مطابق سنهٔ ۹٤۰. شاه عالمیان نوروز این سال در خراسان کرده بعد از استماع خبر رومیهٔ شومیه بدارالسلطنهٔ تبریز متوجه عراق شدند ومنتشاسلطان را بااغلان...

ص ۲۲۸ س ۷: روانهٔ ابهر شده ازعقب میرزاها وامرا بآذربایجان متوجه گشتند. ایراد شمه‌ای...

ص ۲۳۱ س ۸: موسی‌سلطان حاکم دارالسلطنهٔ تبریز بمجرد استماع توجه آن‌سلطان سلیمان مکان...

ص ۲۳۲ س ۱۷: که ..... برجنگ سرکوج منع کرد وگذاشت که رومیه عرابها را آراستندوآن شکست بشومی دلیری‌او واقع شد. دیگر آنکه حضرت حق سجانه وتعالی امر فرموده که یک مسلمان از دو کافر فرار نکند.

ص ۲۳٤ س ٦: چاره ماسازکه بی‌چاره‌ایم گرننوازی به که رو آوریم

ص ۲۳۵ س ۹ ۱: توقف فرمود، بعدازآن برسر قلعهٔ وان رفتند از قورچی یکهزاروچهار صدکس در رکاب ظفرانتساب بودند امراء وملازمان خود بهفت‌هشت هزار نمیرسید ازآنجمله سیصدوپنجاه تتمه‌تا هزارکس ملازمان. امرا قلعه وان را حصارکردند ویورش انداختند .

ص ۲۳٦ س ۱: او را پسر خوانده. امراء مذکور چون بسعادت مجالست مجلس بهشت آئین سرافراز شدند حکایت مذکور را عرض نمودند .

ص ۲۳٦ س ۳: قشلاق‌آن سال در صحاری وبیابان بپایان رسید اما خواندگار قشلاق در بغداد نمود. محمدخان شرف‌الدین‌اعلی تکلو حاکم آنجا حسب‌الامر همایون‌اعلی‌بغداد را انداخته جمیع ذخیره وآذوقه که داشت در شطانداخت واز راه حویزه وبصره متوجه‌درگاه‌خلایق پناه شاه جمجاه‌گشت[1].

ص ۲۳٦ س ٤: مذکور شد و ایضاً از اقوال‌وافعالش روایح نفاق و خلاف مستقیم‌گشته همواره آثار آن برضمیر آفتاب تأثیر ظاهر شده بود ومقارن آن حسن‌آقا ملازم او بعرض اشرف رسانید که عنقریب وی سالک طریق عناد می‌گردد . بناء علی‌تلک‌الجهات آن خسرو خجسته صفات قصدوی را با بعضی‌از محرمان ومقربان درمیان نهاده در وقتی که آن حال‌تباه....

ص ۲۳٦ س ۱۱: میرغیاث‌الدین محمود ومیرشمس‌الدین محمد که وزیر خورد دیوان ووزیر خان بودند به‌حسن‌بیک یوزباشی استاجلوگیرانیده مقید ومأخوذگشتند ومال‌واسباب‌وجهات ایشان وآن سلسلهٔ علیه ازخویشان ومتابعان تمامی‌بسرکار خاصه واصل‌گشت سوای املاکی که در دارابجرد وولایت فارس وقف عتبات عالیات سدره مرتبات‌کرده بودند وهم درآن ایام سه‌برادر رابقلعهٔ‌النجق که در متانت وحصانت از قلعهٔ‌گردون افزون بود ومانندش از دایرهٔ‌فرض عقل بیرون، فصیلش با فلک‌البروج توامان وخندق عمیقش باگاو زمین همعنان: نظم:

کسی گرشدی چرخ را بر زبر فصیلش ز دورآمدی درنظر
از آن سهمگین خندق پر ستیز خلاو ملا خندق و خاک ریز

۱- در این قسمت تاعنوان : «سال یازدهم از فرمانفرمایی‌آن خسروغازی(صفحه ۲٤۱ متن چاپی)» این نسخه مطالب را باتقدم وتأخر آورده است.

زحل تا شود بر درش پاسبان کند طوبی وسدره را نردبان
یکی سنگ از آن قلعهٔ باشکوه در افتاده و گشته فیروزکوه

برده و محبوس ساختند و میرعنایت جوزانی عم مرحوم میرزا عطاءالله......

ص۲۳۶ س۱٦: سحرباجابت «یاایتها النفس المطمئنة»[1] بنعم روح وریحان رسیدواطاعت امر« ارجعی الی ربک راضیة مرضیة»[2] کرده وبفردوس جنان شتافت ودر پس پشت ضریح مبارك در خارج روضهٔ مطهره در رواق وایوان پنجره بزرگ فولادی مخفی ومدفون گشت وحکمت گویا در همین بود که درهمان ایام عراق عرب بدست رومیه درآمد «مقتدای شیعه» موافق تاریخ است ویکی از فضلاء عصر چنین درسلک نظم درآورد ، رباعی:

افسوس که رفت مقتدای شیعه آن هادی دین و پیشوای شیعه
تاریخ وفات او چو جستم زخرد گفتا که بجوز «مقتدای شیعه»

حضرت شیخ رحمةالله علیه ازکرك نوح جبل عامل بوده ...

ص۲۳۷س۱: بظهور آورد ودر اندك زمانی املاك و رقبات و زراعات ونخیلات در بصره وحله ورماحیه بهم رسانید وحقوق حضرت شیخ غفران پناه برین مذهب وکتب امامیه که نایاب شده بود وبرشیعیان بسیارست، همچنانکه سابقاً شرف ذکر یافت که شاه جنت بارگاه رضوان جایگاه ابوالبقاشاه اسمعیل انارالله برهانه وغفرذنبه وعطربنسیم الرحمه ترابه که تسخیردارالسلطنهٔ بغداد فرمودند آنحضرت را تقویت وتمشیت کرده لوازم اطاعت شرع اطهروانقیاد احکام واوامر ملت مطهر نمودند.آنحضرت پانزده سال در زمان دولت آن اعلیحضرت جنت منزلت وده سال در زمان شاه ثریا رفعت فردوس بارگاه چه در نجف اشرف وچه در عراق وخراسان وآذربایجان ودر بعضی اسفار همراه اردوی همایون بنشر احادیث و تألیف وتصنیف ودرس وفتوی اشتغال داشتند.

ص ۲۳۷ س ۲: خدام آن شیخ رفیع مقام بالتمام املاك واسباب وجهاتی که درمدت مسطور بیمن شفقت پادشاهان عالمیان اندوخته بودگذاشته نقل بعراق وخراسان نمودند و از نوادر اتفاقات فوت میرنعمةالله حلی است .

ص ۲۳۹ س ۲: منسوب بحضرت خامس آل عباسیدالشهدا صلوات‌الله علیه است میخواندند.

ص ۲۳۹ س ۱۲: شرح حالات مولانا در تذکرة الشعرا مسطور گشته .

ص ۲۳۹ س ۲۲: گردانیده مفصل این مجمل آنکه درآن اوان که حسین خان شاملو در ملازمت نواب سام میرزا از ولایت سجستان بصوب ممالك عراق وآذربایجان رفته، بتقبیل عتبهٔ علیه شاهی از اسرارسعادت آگاهی تصور نمود ودرسلك خدام درگاه سلاطین پناه انتظام یافت خسرو ستوده صفات او را مشمول الطاف وعنایات بیغایات گردانید چنانچه سبق ذکر یافت . مدت سه سال وی بعد از جوهه سلطان برمسنداسیرالامرایی تمکین یافت. اگرچه درآن زمان اختیارو

۱- سوره ۸۹ آیه ۲۷ ۲- سوره ۸۹ آیه ۲۸

اقتدار پادشاه کامکار زیاده گردید چه حسین‌خان مانند جوهه‌سلطان خیال استقلال نداشت اما بنا برترك ادبی که از مردم وی در انداختن آن دو تیر واقع شده بود حضرت شاه را ضمناً به مشارالیه فی‌الجمله انحراف مزاجی بود بمرور ایام بعضی از امور قبیحه علاوهٔ آن انحراف گردیده خصوصاً عمل شنیع پاشتن قرا وداخل ساختن زهر درشیشه شراب خاصه چنانچه مذکور شد. وایضاً از اقوال وافعالش روایح نفاق‌وخلاف مستقم‌گشته همواره آثار آن برضمیر آفتاب تأثیر ظاهر شده بود ومقارن آن،حسین‌آقا ملازم او بعرض اشرف رسانید که عنقریب وی سالك طریق عناد میگردد. بناعلی تلك‌الجهات، آن خسرو خجسته صفات قصد وی را با بعضی‌از محرمان‌و مقربان درمیان نهاده در وقتی که آن حال تباه در درون خرگاه در مجلس شاه فارغ البال نشسته بود نواب‌القاس‌میرزا وسوندوك قورچی‌افشار وبعضی از تیغ‌بندان در پشت‌وی ایستاده پادشاه عاقبت محمود اشارت فرمود که اورا درشمشیرگرفته پاره پاره کردند سر اورا قنبراغلی برسر نیزه کرده در اردوی کیهان [پوی] گردانیده قشون اورا بنواب ابوالفتح بهرام‌میرزا کشورگشادادند. احمدبیك نورکمال که از وزارت حسین‌خان بوزارت اعظم سرافراز شده بود با برادرانش میر غیاث‌الدین محمود ومیر شمس‌الدین محمد که وزیرخورددیوان ووزیرخان بودند به‌حسن‌بیك یوزباشی استاجلوگیرانیده‌مقید ومأخوذگشتند ومال واسباب وجماعت ایشان وآن سلسلهٔ علیه از خویشان‌ومتابعان تمامی بسرکار خاصه واصل‌گشت سوای املاکی که در دارابجرد وولایت فارس‌وقف عتبات عالیات سدره مرتبات کرده بودند. وهم دراین‌ایام آن سه برادررا بقلعهٔ‌النجق که در متانت وحصانت از قلعهٔ‌گردون افزون بود ومانندش ازدائره فرض‌وعقل بیرون، فصیلش با فلك‌البروج تواماں وخندق عمیقش باگاو زمین همعنان ، نظم :

کسی گرشدی چرخ را بر زبر   فصیلش ز دور آمدی در نظر
از این سهمگین خندق پرستیز   خلاء وملا خندق و خاك ریز
ز حل تاشود بردرش پاسبان   کشد طوبی و سدره را نردبان
یکی سنگ از این قلعهٔ باشکوه   در افتاده و گشته فیروزکوه[1]

برده محبوس ساختند ومیرعنایت خوزانی عم مرحوم میرزا عطاءالله و خواجه معین‌الدین علی ولد قاضی میرحسین عبدی یزدی در عوض ایشان وزیر دیوان اعلی شد. القصه چون این‌قضیه در دارالسلطنهٔ هراة بسمع‌سام‌میرزا وآغزیوارخان رسید، بتوهم آنکه آنچه بحسین‌خان رسیده شاید بایشان نیز برسد، چه بعد از دورمش‌خان للگی سام‌میرزا تعلق بوی داشت ـ چنانچه سبق ذکر یافت ـ و ایضاً دختر مشارالیه درحبالهٔ نکاح نواب‌میرزا درآمده وحسین‌خان وآغزیوارخان از یك طایفه بوده آغزیوارخان تربیت یافته حسین‌خان بود ودر اثناء این وقایع پاشتن قرا که این همه ناخوشیها که متفرع برخباثت ذات وی بود از ماوراءالنهرگریخته بیلدهٔ هرات نزد میرزا وآغزیوار آمده وایشان را اضلال کرده از مخالفت نسبت بولی نعمت مبالغه تمام کرد و

۱ـ بخشی از این واقعه در دو جای نسخه تکرار شده است

ایشان رقبه از ربقهٔ تبعیت واطاعت نوابشاه بیرون آورده بومرکب استقلال وضلال سوار شدند وسالک سبیل‌علیل کفران نعمت‌گشته از مراحل سلامت درگذشتند واین قضایا در شهورسنهٔ احدی واربعین وتسعمائه روی نموده در پانزدهم شهر شعبان سنهٔ مذکوره شاهزادهٔ عالیمقدار به‌استصواب آغزیوارخان از ترکان متروک وسپاهیان مفلوک مانند خلیفه سلطان‌میرآخور ومحمود بیک را از پی حراست‌گذاشته بصوب مقصد نهضت نمودند واز شنایع اموری . . .

ص ۲۴۱ س ۱۶ : سال یازدهم از فرمان‌فرمایی‌آن خسروغازی برسریرکشورگشایی. نوروز قوی‌ئیل هفتم رمضان‌المبارک مطابق احدی و اربعین وتسعمائه در مملکت آذربایجان نوروز فرمودند .

ص ۲۴۳ س ۲۰ : رفتند. شعر :

اگر باد گردد بگاه گریز	بود آسمان برسرش فتنه ریز
کسی راکه برگشت روز از قضا	بکوشش نیابد خلاص از بلا

رایات نصرت آیات . . .

ص ۲۴۵ س ۲۲ : صفات وی درتذکرة‌الشعرا ایراد یافته واین رباعی...

ص ۲۴۷ س۳ : دیگر از قبایح اعمال‌وفضایح افعال‌او اینکه‌برکسی که در امری. . .

ص ۲۴۷ س ۱۴ : غافل ازمضمون این حدیث که « الملک‌یبقی‌مع‌الکفرولایبقی مع‌الظلم». متعاقب آن چون عبیدخان برین وقایع متنوع....

ص۲۵۱ س ۱۴ : جداکردند. صوفیان خلیفه اصلش‌ازسیواس بود چندسال درخراسان حکومت‌کردچهارهزار وهشتصداوزبک را درجنگ بقتل آورده بود. در روز دوشنبه وسه‌شنبه‌و جمعه دوازده من حلوای قند وچهل‌من‌عسل ودویست‌کله‌قند ودوازده‌گوسفند مع یراق ودوهزار دینار زر در راه دوازده‌امام‌صرف می‌کرد. علیه‌الرحمة‌من‌الله‌الاحد. گفتاردر ذکراحوال سام‌میرزا وآغزیوارخان .

ص۲۵۴ س ۵ : توآنی‌حقاًوثم‌حقاًوکفی‌به شهیدا. وبولای‌علی‌اعلا وبسرعزیز نواب کامیاب سپهر اعتلاکه تا رمق در بدن این ممتحن‌خواهد بود ازین خجالت وشرمندگی سربالا چون توانم نمود. بیت :

سرخجالت درویش‌ازآن بود درپیش که گر گناه ببخشند شرمساری نیست

اکنون انگشت ندامت بدندان تاسف میگزم. اگرعاطفت شاه دین‌پناه شامل‌این بیگناه‌گشته نقوش آنرا بزلال عفو بشویند قدم از سرساخته متوجه پایه سریراعلی میگردم. این‌عرضه داشت را با رئوس اهل نفاق‌بدرگاه پادشاه آفاق ارسال نمود. وهم درین سال قشلاق‌در دارالسلطنهٔ تبریز واقع شد.

ص۲۵۴ س ۱۱ : خان‌افشار درسرحد کوه‌گیلویه برضمیر خورشید نظیرپرتوانداخته‌بود

ص ۲۵۴ س ۱۴ : ازعراق بصوب آذربایجان چون بلدهٔ سلطانیه . . .

ص۲۵۴ س ۱۸ : بپایه سریر اعلی‌بتقریب رسالت ودرخواه جرایم مظفرسلطان‌خلاصی

یافته از جانب مهد علیاخانش خانم همشیره نواب‌اعلی آمده بمراحم خسروانه اختصاص یافت

ص ۲۵٤ س ۲۰: سال دوازدهم از سلطنت آن مظهر امن واسان وگذرانیدن نوروز پچین ئیل .

ص ۲۵۵ س ۲۱: که هیچکدام از آنهابیکدیگر اختلاط نکنند وحرف نزنند وآن‌لله موکل باشد .

ص ۲۵۷ س ۱۰: آشکار ونگارنده بندگان با اضطرار قبل ازآنکه ...

ص ۲۵۸ س ۵: باایشان این اندیشه درمیان نداشتند .

ص ۲٦۲ س ۲: نیندیشید. از صحیح القولی استماع افتاد که در آن اوقات در هراة هر روز به‌اشارت آن خان دوراز انصاف‌بی‌گزاف پنج‌شش کس بدعوی رفض باغواء جهال بلوکات بغیر حق درچارسوی‌هراة کشته میشدند چه ازروستائیان بی‌دیانت وشهریان باخیانت هرکس نسبت‌به‌کسی‌سوء مزاجی یا اعتقاد باجی‌داشت اوراگرفته نزد قاضی می‌برد که این‌مرد در زمان سلطنت قزلباش‌سب صحابه کرده وبراثبات این‌دعوی دو شخص باطل جاهل‌را به‌ادای شهادت نزد قاضی می‌برد وقاضی‌مداهن خاین بی‌تفتیش حال‌گواهان وتحقیق عدالت ایشان درحال‌بقتل آن مسلمان حکم کرده اوراکشان‌کشان بچهارسوق می‌بردند وبقتل می‌رساندند. وهم‌درین‌سال مرحومی مولانا اهلی شیرازی در شیراز فوت شد قبرش درجنب قبر غیب‌اللسان خواجه حافظ شیرازیست. شرح‌احوال وی در تذکرة‌الشعرا مسطورگردانیده. سال سیزدهم ازسلطنت...

ص ۲٦٦ س ۱: خادم‌باشی آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ عرش درجهٔ رضیهٔ رضویه علی‌ساکنها السلام‌والتحیه ازاکابر سادات مالکان مازندران بود همراه امراء عظام مثل شاهقلی خلیفهٔ ذوالقدر مهردار وامیرسلطان روملو بقلعهٔ طبس‌گیلکی‌مطلب نواب شاهزاده سام‌میرزاکه بعد از وصول عرضه ورؤس‌آن جمع‌گمره مضله عرق‌برادری‌وکرم جبلی‌آن اعلیحضرت درجوش‌وحرکت آمده سید مذکور وامراء مسطور بدانصوب رفته شاهزادهٔدورافتاده را بنوید مراحم بیدریغ شاهانه امیدوار ساخته از قلعه بیرون آوردند وهمراه بدرگاه فلک اشتباه رسانیدند. شاهزادهٔ مشارالیه بدستور برمدارج‌الطاف واعطاف شاهی رسید و الحمدلله‌المجید. ودرآن زمستان ...

ص ۲٦٦ س ۸: شب پنجشنبه بیست‌وکم شهر ذی‌حجهٔ حجهٔ مسطوره قرب بطلوع آفتاب نواب اسمعیل میرزا ازعلیاجناب سلطانم بوجود آمد. منهیان...

ص ۲٦٦ س ۱۱: گردید والحمدلله علی‌افضاله و قدرجع‌الحق‌الی مکانه تحریرقلم خجسته رقم در ذکر تعویض سلطنت هرات بشاهزادهٔ خجسته صفات ابوالغالب سلطان‌محمد میرزا وللگی محمدخان شرف‌الدین اغلی‌تکلو .

ص ۲٦۷ س ۵: نموده قرب یکسال در آنولایت سرگردان و بیسامان بود ومترصد لطائف غیبی ونزول موکب همایون شاهی می‌بود. درین اثنا خبررایات ...

ص ۲۷۲ س ۷: سلطنت آن عزیزگشته خالق افلاك و انجم.

ص ۲۷۲ س ۱۰ : رایات نصرت آیات بموضع هزار جریب که قریب بدارالسلطنهٔ مذکور است نزول اجلال فرموده قبهٔ بارگاه خلایق پناه را فراشان چابک دست درفسحت اقلیم چهارم برفلک نهم رسانیدند ودرهمین روز ایالت‌پناه محمدخان بااشراف و اعیان در رکاب سلطنت‌ایاب شاهزادهٔ عالمیان سلطان‌محمدمیرزا که در سن پنجسالگی بود اقبال مثال باستقبال پادشاه با استقلال شتافتندو در موضع‌مسطور بعزبساط‌بوسی اعزاز یافته درحریم لطف عمیم بار یافتندوروز دیگر به‌پیشواز پادشاه فریدون فرخواص‌وعوام بیرون آمده چشم‌براه انتظار داشتند وآخر همین روزکه اول وقت طلوع نیر سراد بود خسروکشورگیر بربارگیر فلک مسیر سوارگشته متوجه مقر دولت اثرگشت‌و خروش‌ارباب هوش‌وصوت اعیان صلاح‌نوش از فلک اطلس درگذشت. القصه بدین و تیره موکب ظفر مال بمستقر جلال یعنی باغ شهر تشریف آورده بسان جان درقالب مکان درآمده و روز دیگر بوقت شام‌بتماشای آئین‌بازار اراده نموده برشبدیز پرخیزنشسته‌برادران نامدار وشاهزاده‌های عالیمقدار اعنی‌نواب سام میرزا والقاس‌میرزا وبهرام‌میرزا ومقربان سلطنت شعار وقورچیان ظفرآثار وایشک‌آقاسیان عالیمقدار ویساولان با اقتدار در جلو آن پادشاه‌عالمدار روان‌گشتند بی‌تکلفانه ببازار در آمدند وآن خسروکامکار بریمین و یسار نظر فیض اثر انداخته برخصوصیات وتکلفات اختراعات پیشه‌وران وکارنامه‌های صنعتگران‌حاضر میگردید وبزبان حال کلمهٔ تحسین القا فرموده‌اصوات دعوات دعاگویان وجوش‌وخروش‌مخلصان‌بگوش هوش‌ساکنان آسمان میرسید و بدین طریق تاچهارسوق تشریف برده درآن مقام از سمند خوش‌خرام فرودآمده برتختی که درآن اوان از پی‌جلوس وبخت آن سلیمان مکان احداث نموده بودند نشسته‌برادران وزمرهٔ مقربان رانشانده بلوازم صحبت واستماع‌ساز وادوار خوانندگان خراسان مشغول فرمودو هنگام انتهای بزم پیشوایان اصناف وکلانتران اکناف را طلب داشته بنوازش پادشاهانه‌و تفقدات خسروانه شرف‌اختصاص داده ودر بارهٔ اهل ساز وسردم خوش‌آواز انعامات بیغایت کرده ابواب فواید قولی وفعلی برروی ادانی واعالی بگشاد وچون نزدیک رسید که ساقی‌شب‌حریفان با طرب رامکیف خواب سرگران ساخته حامل دل از احمال خیال سبک‌گرداند واصحاب‌مجلس رااز سریرگفتگوی‌فرود آورده در بستر استراحت خواباند، شاه عالم‌مدار با چشم خوابدار وسخت بیدار از بزمگه برخاسته بجانب باغ شهرکه دولتخانهٔ مبارکه بود توجه نمود وبیازکردن آئین‌که موجب رفاهیت غنی ومسکین است حکم فرمود وپس از انقضاء اندک‌زمانی از قرار آن پادشاه خیرمدار وتمهید بساط نصفت وعدالت‌و امنیت درساحت آن دیار بخاطر آفتاب مظاهر گذشت که درآن زمستان اگر در ملک خراسان قشلاق کرده شود یمکن که نقص وتشویش...

ص ۲۷۲ س ۱۹ : آمده دراثناء راه شاه دین‌پناه مکرراً گوش‌هوش اورا بدرر نصایح مفضی بفلاح ولآلی مواعظ موصل بصلاح تزئین داد. تفصیل این‌اجمال آنکه فرمود که‌مالک الملک والملوک زمام سهام در قبضهٔ اقتدار واختیار ما نهاده وفرمان‌فرمایی ودارایی این بلادو اصمار بملازمان ماداده وبدانکه موقوف علیه‌بقای این نعمت عظمی ومناط دوام این عظمت‌و

دولت کبری رعایت جوانب رعایا واصلاح احوال کافهٔ برایاست چه از متصدیان امور سلطنت هرآنکس که درین مساهله نمود باندك زمانی قهرمان«وتنزع الملك ممن تشاء»[1] اورا ازین منصب عزل کرد وهمچنین از معتکفان اشغال خلافت هرآنکو در تمشی این مهم مساحه تجویز فرمود بعد ازانقضای اندك زمانی محول «وتذل من تشاء»[2] او را از فراز اعزاز فرود آورد. نظم:

کس ز شاهان بغیر عدل نخواست　　آسمان و زمین ز عدل بپاست

سلطنت خیمه ایست بس موزون　　کش بود راستی و عدل ستون

گر نباشد ستون خیمهٔ بجای　　بیستون خیمه کی بود برپای

یارب این خیمهٔ سعادتمند　　زین ستون تا بحشر باد بلند

اکنون مراقبت و رعایت اهالی این مملکت را از وضیع و شریف وقوی وضعیف بتو حواله نمودم وحکومت وسرداری ایشان رامن حیث الاستقلال والانفراد بتو تفویض فرمودم باید که ازفیصل مهمات وقضای حاجات غایت نصفت و نهایت مروت مرعی داشته رضای حضرت کردگار طالب وازسخط منتقم جبار راعب باشی زنهار چنان مکنی که تساهل تو در امور و تغافل تو از احوال مردم نزدیک ودور موجب فتور وقصور من گردد «یوم یقوم الحساب» بسبب عمل ناصواب تو دامان عرض من ازحول دست من فرسوده شود «هذا ما عهدنا الیك والعهدة فی الدارین علیك» وجمع این مقدمات را محمدخان بسمع رضا اصغا نمود وعدالت جبلیش از فواید مفهومات سمت تضاعف یافت واز همان منزل رخصت حاصل کرد ...

ص ۲۷۳ س ۸ : غضب الوالی شمشیر کشید سرش از تن جدا کرد. پس از آنجا کوچ برکوچ . . .

ص ۲۷۳ س ۱۱ : نوربخشی که از اکابر سادات عراق بود وبمزید ملك ومال از سایر اکابر مملکت عراق در پیش بود شد . مجملی . . .

ص ۲۷٤ س ۱۹ : تحویل نمود باوجود شدت سرما وزمستان بلاد آذربایجان عازم تبریز گشتند.

ص ۲۷۵ س ١٤ : برابری کرد . نظم :

به سد سکندر درش توامان　　به برج فلک باره اش همعنان

ز بالاش سنگی گرافتد بزیر　　عجب گر رسد تاقیامت بزیر

چو سیمرغ در دامن کوه قاف　　عمل کرده برخاکریزش طواف

سپاه ظفریار نصرت شعار　　نشستند در دامن آن حصار

القصه قریب بدوسه ماه...

ص ۲۷٦ س ۹ : لیکن ره میخانه زآبادانی　　راهیست که کاسه میتوان داد بدست

۱- سوره ۳ آیهٔ ۲٦　　۲- سوره ۳ آیه ۲٦

ص ۲۷۶ س ۱۵ : می‌نمود درآن شب سیاه میانهٔ آنجماعت گمراه از ضرب تیغ وتیرجان و تن را فصل ووصل وفراق ووفاق بود. شعر :

اجل را بجان آشنایی شده   میان تن و جان جدایی شده

خواجه کلان که این صورت ...

ص ۲۷۶ س ۲۳ : انداختند واورا براسبی چالق نشانیده لوای توجه ...

ص ۲۷۷ س ۱۳ : شاهرخ بن‌سلطان‌فرخ که‌درآن زمان والی‌شروان بودقوت مقاومت...

ص ۲۷۷ س ۱۷ : شیخ پادارکه یکی از امرای آن دیار بود بضرب چماق...

ص ۲۷۷ س ۱۸ : کامران میرزا ولد پادشاه مرحوم ظهیرالدین بایرمیرزا از بلادهند به‌حوالی قندهار آمد .

ص ۲۷۸ س ۱ : شوال مقرون بالفتوحات والاقبال مطابق خمس و اربعین‌وتسعمائه

ص ۲۷۸ س ۸ : الم می‌رسانند لکمال‌الدین اسمعیل:

بسا خاندانهای اهل قدیم   که‌بودش عصای ستون متکا
که از اوج برجش بیکدست برد   فکندند تاگه بتحت‌الثرا
مساجد شده خندق مارکین   منابر شده هیزم شوربا
سگ مرده افتاده در موضعی   که بد جای پیشانی اولیا
چواوتاد درسجده افتاده است   چو... گشته ستونها دو تا
اساسان چو تندیل آویخته   چو سجاده افکنده محرابها
نه‌برطفل رحمت نه از پیرشرم   نه آزرم خلق و نه‌ترس خدا
درخت هنر همچو شاخ گوزن   فرو مانده بی‌برگ و نشو و نما
گرانمایه را کار در انحطاط   فرومایه را پایه در ارتقا

بنابر آن فرمان واجب‌الاذعان عزاصدار یافته که القاس‌میرزا...

ص ۲۷۹ س ٤ : نظم :

طیور وهم عمری برپریده   بدیوار فصیلش کی رسیده
زبرج آن کمند وهم کوتاه   بودیک‌روزن‌از دیوارآن ماه
بجنب او فلک را اعتباری   سحاب از خاک‌ریزآن غباری
جهان‌درعرصهٔ بومش ترابی   فلک برخندقش کمتر حبابی
دروکنجی‌گرفته ربع‌مسکون   سرازیک برج اوبرکردگردون

لشکر ظفر اثربرقلعه...

ص ۲۸۲ س ۱۳ : ودیگری از شعراکه از هر مصراعش تاریخ آن فتح بیرون می‌آمد گفته واین ابیات از آنجاست. قصیده:

وز ادب سدره‌نشینان فلک ازپی‌هم   فوج‌فوج آمده وصف زده درصف‌نعال

باچنین عسکرواین جمع کجاروی‌نهد — که نه اقبال کند جانب او استقبال

وجمعی دیگر این رباعیات را فرموده‌اند. رباعی:

ای‌خسرودین که‌ملک شاهی‌ازتست — از گردش ماه تا بماهی از تست
شروان چو مسخر توشد روم شکست — وان نیز بتوفیق آلهی از تست

رباعیه :

بیغرد که بود از آفت دوران فرد — دادش بهوا سپاه قتال تو گرد
کسی‌فتح‌چنین‌نکرداین‌لطف خداست — کین کرده وصد ازین‌دگر خواهد کرد

و دیگری از فضلا چنین گفته:

خورشید زمانه شاه طهماسب — کش روی زمین مسخر آمد
شروان بیکی اشاره او را — در زیر نگین مسخر آمد

پس از آن منشیان عطارد نشان ...

ص ۲۸۲ س ۱۹ : اقلیم چهارمین گردید الحمدلله‌الحمیدالمجید . ذکراحوال شآمت مآل خواجه محمد صالح بتکچی و بردن او بدرگاه عالم‌پناه و بقتل‌آمدن آن سرمایه فتن وتفصیل‌این واقعه آنکه درآن اوان که خواجه مظفر بتکچی...

ص ۲۸۳ س۱۶ : بوده سراز ربقهٔ اطاعت ومتابعت بالکلیه برتافته جمعی ازسیاه‌پوشان را برسر خود جمع ساخته کس با پیشکش وتحفه بخوارزم نزد عمرغازی سلطان که والی ولایت خوارزم بود فرستاد واورا بمدد طلبید وخودرا درسلک هواخواهان او منخرط ساخت . والی خوارزم را هوای حکومت استرآباد درسرافتاده از احشام وصحرانشینان آن دشت وبیابان سپاه فراوان بهم آورده متوجه استرآبادگردید. محمد صالح با سیاه‌پوشان از جنگل‌جرجان بیرون‌آمده به‌عمرغازی سلطان پیوست واستیلاوطغیان وی بمرتبه‌ای بود که صدرالدین....

ص۲۸۳س ۱۶ : متمکن‌گشت و تبرکات لایق وتحفه‌های موافق بعمرغازی وسایر اوزبکان داد. عمرغازی حکومت آن دیار را بوی‌گذاشته روانهٔ خوارزم‌گردید. بعداز رفتن اوزبکان محمد صالح درولایت مسطور برمسند دارایی قرارگرفته بعضی از لوندان ...

ص ۲۸۶ س ۹ : مقیم گردید و با ایالت پناه محمدخان شرف‌الدین‌اغلی تکلو بسر می‌برد و هم دراین سال شاه محمود کنجانی ...

ص ۲۸۹ س ۸ : تنبلچی که سردار آن کردان بود فرار نموده...

ص۲۸۹س ۱۹ : شریف شیرازی که‌درآن‌اوان کلانتر شیراز بود اورا بمواعیدازقلعه...

ص۲۸۹ س۲٤ : رسیده بود چه‌که تا جلو بیگم بطریق زمان شاه صاحبقران فردوس مکان سلوك می‌کرد وخواتون حرم محترم بود وسایر شاهزاده‌ها در سفرهٔ او طعام نمیخوردند بنابراین اورا در تبریزگذاشته سایر اهل حرم را همراه بردند و چون طاعون برطرف شد و شاه دین‌پناه باز به‌تبریز فرمودند ایت‌بیکه راکه یکی از خدمتکاران اهل حرم بود او را برروی

تا جلوبیگم انداخته بیگم را از حرم اخراج فرمودند وحکم شد که اورا بشیراز برده بقیهٔ عمردر آنجا ساکن باشد . مشارالیها را برشترلوکی وکجاوه پوشی از نمدبوربار کرده بشیراز رسانیدند چون بشیراز داخل شد رحلت نمود ودر مزار متبرک بی بی دختران که دَر شهربند شیراز واقع است مدفون گشت. اسم وی بیگی بیگم است بنت سهماد بن بیک بن حمزه بیک بن بکتاش بیک موصلوو آباواجداد او از اعاظم امراء حسن پادشاه بوده‌اند واز آثار خیرات ومبرات آن خیره، قریه حسناباد ابوالعراباد ری است

ص۲۹۰ س۱۰ : موهبت آثار نموده ومحصولات آن رقبات نیز همچنان جاریست دیگر عمارت گنبد عالیست ...

ص ۲۹۰ س ۱۱ : موسوست به جنت سرا در دارالارشاد اردبیل در جنب...

ص ۲۹۰ س۱۵ : نیابة عفی‌الله عنهاوتجاوز عن تقصیراتها. ذکرانتقال عبیدخان

ص ۲۹۰ س ۱٦ : چون ظلم و تعدی وستم عبیدخان اوزبک در ممالک ماوراءالنهر و ترکستان و خراسان امتداد تمام یافت و مدت سی سال بعد از شایبک خان عم پدرش در خراسان وماوراءالنهر وترکستان دست وپازد اما بجایی نرسانید وساعتی برمسند دارایی سملکتی نیارامید وهمیشه در غم وغصه و دزدی وحرامی گری اوقات مصروف داشتی ودر اواخرعمرو زندگانی بدردوبلای آتشک گرفتارگشت چنانچه پاهای او از حس وحرکت افتاده دوتخته چوب برپاهای او بسته بردوال رکاب محکم نموده بودند. باوجود آن حالت همیشه ایلغارات کردی تفصیل این واقعه آنکه بعدازفرار مشارالیه...

ص۲۹۲ س ۲۲ : خان عالیشان ازین مژدهٔ مفید انواع بهجت وسرور نموده اعالی و ادانی را از استماع این واقعهٔ نافعه مسرت بی‌غایت عارض شده مخبر را بخلاع فاخره و نقود متکاثره خوشحال و مرفه گردانید و درساعت کیفیت را عرضه داشت نموده مصحوب یکی از آقایان خود بدرگاه عالم‌پناه فرستاد ومنهیان ملاءاعلی....

ص ۲۹٤ س ۱۵ : انداختند. نظم :

یکی رفته برخاک ریز از شتاب — بدین‌سان که برآسمان آفتاب
بدست دگر نردبان برده پیش — که بربرج خاکی نهد پای خویش
بهم کوه و دریا بجنگ آمده — جهان زان خصومت به‌تنگ آمده

ازصولت غازیان عضنفرصولت ...

ص۲۹٤ س۱۹ : درجبل بود پیشنهاد وجههٔ همت تسخیر نهمت گردانیدند وفی‌الواقع آن کوه باشکوه باقلهٔ سپهردواردعوی همسری وباقمهٔ قصر این نیلی‌حصارمناقشه برابری مینمود نظم:

چه کوهی که روئین‌تن وسخت سر — ز روز فروماندگی سخت‌تر
در افتد کلاه ازسر مهر و ماه — کند گر ببالاش گاهی نگاه

ز بالا چو نخجیرش آید به‌آب | خورد آب از چشمهٔ آفتاب
بزش از فلک سبزه دلپذیر | بزغالهٔ آسمان داده شیر
عقابش کند صید مرغ فلک | بود آشیانش فراز ملک
ستاره بر اطراف پیرامنش | درخشنده‌چون لاله‌در دامنش
در آن‌سنگلاخ آن‌ددان کرده جای | وطنگاه گبران مردم ربای

عساکرگردون مآثرجاهای حصین‌ومواضع ارضین آن کوه را جبراً قهراً مسخرگردانیدند و جمعی کثیر ازکفار فجار را در مضایق ومعاقل جبل بقتل آوردند وبنیاد ثبات آن مشرکانرا بباد حملهٔ آتش آهنگ متزلزل ساختند وبقیةالسیف آن مخاذیل‌چون جراد منتشر ببادیهٔ‌هاویه‌گریختند. شاه دین‌پناه بقصد ونیت جهاد بمقتضی«قاتلواالمشرکین کافة»[۱] تا بکنار آب رفته لواصات‌گرجی که حاکم نصف‌گرجستان بود فرارکرده خود را بکوههای سخت وبیشه‌های پردرخت انداخته نهان شد .

ص ۲۹٤ س۲۳: درین سال بعضی از امرا مثل حسینخان سلطان روملو و پیرسلطان خلیفه وشاه‌علی‌سلطان استاجلوواحمدبیک ترکمان بافوچی از بهادران حسب‌الفرمان قضا جریان متوجه رستمدار شدند وحاکم آن ولایت‌ملک جهانگیربن‌ملک‌کاوس به‌اتفاق رستمداریان‌پناه بقلعهٔ لاریجان برده عساکر قزلباش از روی پرخاش بقلعه جنگ انداختند. ترکان با جمعی‌از دلاوران بدروازهٔ حصار درآمدند رستمداریان نخجیروار متفرق‌گردیدند. ملک جهانگیر از خوف حسام جنود عالم‌گیر امان طلبید. درآن اثنا ...

ص۲۹٤ س۲۳: درین‌اثنا پیرسلطان‌خلیفه که سردار آن سپاه بود ازکمال عقل‌ودانش درباغی که در حوالی قلعه بود درآمده بردرخت [هلویی] صعود کرده [هلویی] میخورد اتفاقاً بمدد احمدبیک که بدرون حصار رفته بود رسید. رستمداریان‌چون نامردی پیرسلطان‌خلیفه را مشاهده کردند برسر احمدبیک ریختند وبزخم تبرزین احمدبیک را با جمعی‌از ملازمان بقتل آوردند. پیرسلطان خلیفه ازغایت خوف مراجعت نمود. سال هژدهم از سلطنت آن[برگزیدهٔ] خالق افلاك وانجم نوروز پارس‌ئیل شنبه ۲٤ ذی‌قعدهٔ سنه ۹٤۸ شاه جمجاه نوروز این سال در دارالسلطنهٔ تبریز عشرت وکامرانی نموده در اول بهارکه آوازهٔ لشگر ربیع در عالم افتاد وسپاه گیاه وسبزه درحرکت آمد رایت نصرت آیت آن اعلیحضرت به‌ییلاق او جان درحرکت آمده از آنجا بجانب سهند فرمودند ودرآن منزل نواب‌القاس میرزا....

ص ۲۹۵ س۸: سال نوزدهم ازکشورگشایی آن خسرو اقلیم چهارم پنجم ذی‌حجه، نوروز توشقان‌ئیل ۹٤۹. درین سال شاه خجسته حضال ...

ص۲۹۵ س٤: درین سال سادات اسکویه از درجهٔ اختیار ونظر اعتبار ساقط‌گشته از

۱- سوره ۹ آیه ۳٦ (به قیاس قرآن مجید تصحیح شد)

مناصب معزول واز بودن در اردوی همایون ممنوع گشته. مجملی ازین مفصل آنکه سادات مذکوره که از قریهٔ اسکویهٔ دارالسلطنهٔ تبریز بودند چهار برادر، امیرصدرالدین محمد و امیر نظام الدین احمد و امیر قمرالدین محمود و امیر ابومحامد لطف‌الله. جد ایشان امیرابوالقاسم از سادات عالی درجات چینی بوده وجامع جمیع سعادات گشته سلاطین سابقه پیوسته تعظیمات وتکریمایت او مینموده‌اند. اولاد مذکوره بوساطت قاضی جهان که ایشان را بررغم تقرب دیگران پیش کشیده وراه داد چنانچه سابقاً شرف صدور یافت کار ایشان سرتبه مرتبه ازکلیدداری کتابخانه درخدمت بندگان اشرف مدارالیه امور سلطنت وپادشاهی وصاحب تدبیر امور ملک ومملکت وجهانبانی بودند تقرب ومحرمیت ایشان در ملازمت شاه عالمیان برسبیل حقیقت بودند واز ماعدای ایشان برسبیل مجاز بودند. القصه خامهٔ دبیر فلک اثیر برصفحهٔ زرنشان مهرمنیر قدم در وادی تحریر نهاده ودست صانع قدسی اوراق لاجوردی سپهرمستدیر را بنقوش ثواقب کواکب آراسته هیچ فردی از افراد انسانی را بدین تقرب و عزت در خدمت پادشاهان وملوك ندیده در حریم حرم خاص بدینگونه محرم واختصاص نشنید وتقریبات ایشان رامنشیان عطاردنشان بدین عبارت درمناشیر وفرامین واجب الاذعان در می‌آوردند وهذاعبارته: «حضراة‌ولاة ممالك هدایت صواحب مساند عزت و سطوة عصام دولت امره قوام ملت زاهره جوامع مجامع الکمالات الصوریه والمعنویه ذوی النفوس المقدسة القدسیه، اولی القلوب المتألمة الزکیة القدوسیه، صدرالمسند الملة الزاهره والائمة الباهره، سراجاًلامعاً السماء النقابة والافاده والهدایه و نظام بالناظم الخلق ومعالم الخلق والنجابة والافاضة والمعالی والدین احمداوقمراً منیراً وبدرمستنیرالفلك الولایه وشمساًلسماء الاعالی وارباب الاقبال و نجماً مضیاًفی بروج السعادة والاجلال محموداً و شرفاًلشرفات الدرجات السادات العظما و صدقاً... و النجبا بالبینة القیمه والحجة الواضحه لطف اللهیا و ارباب فضل کمال که دیوان کیوان رتبت جاه و منزلتشان بکتابهٔ وافی هدایت «اولوالعلم درجات» آراسته برآستانهٔ رفیعشان سر مباهات وافتخارگذاشته بود واصحاب جاه وجلال که صحایف احوال ایشان بنقوش کریمه: «وفضلناهم علی کثیرممن خلقناتفضیلاً[۱]» پیراسته وغاشیهٔ اطاعت وفرمانبرداری ایشان را برجان دوش برمیداشتند، شاه کامیاب ابواب انعامات وتفقدات برایشان مفتوح داشته بهیچ چیز باایشان مضایقه نمی‌فرمودند وهر ارادهٔ که آن جماعت میکردند بلاتوقف بحصول موصول میشد ودر هنگام سواری اگر یکی از آن چهار شخص ظاهر نبود آنقدر برسراسب توقف میفرمود که اومی‌آمد اگر چه انواع مکروه ومحذور ازاین سلوك لازم آمدی بدان التفات نفرمودندی ومکرر شاه سپهر اعتلا بجهت خاطروالتماس ایشان بابرادران وارکان دولت قاهره برسم ضیافت بجانب موضع اسکو می‌رفتند و مجالس عشرت‌انگیز ومحافل مسرت‌آمیز تربیت فرمودند وانواع مباسطت و شکفتگی میکردند. ازوالدم شنیدم که وی نقل فرمود که در وقتی که شاه جمجاه بروضهٔ عرش

۱- سوره ۱۷ آیه ۷۰

اشتباه حضرت امام ضامن صلوات‌الله در یورش چهارم خراسان داخل شده وداع فرموده بیرون می‌آمدند، باسادات عظام‌خلوتی کرده قسم بایشان خوردند.چون بدارالحفاظ آمدند، قاضی‌جهان راکه درآنوقت وزیر اعظم ومختارالدوله بود طلب فرموده‌گفتندکه با سادات معاهده کردیم و قسم خوردیم که هرکس بدایشان بگوید دست بدین‌خنجرکرده من اورا بزنم. غرض که چون با تو حجت‌دارم اظهار این‌کردم واهذاکسی را قدرت این نبودکه در باب ایشان تواندکه حرفی بمسامع عزوجلال رساند تاآنکه سادات بنا برعدم تقلید شرع نبوی وارتکاب بمناهی و ملاهی واظهار بعضی حکایات واهی خاطر اشرف بندگان شاهی مرتبه بمرتبه‌از ایشان منحرف گشته جواهر ذات خواص‌ایشان وهمگنان‌هویداگردید. ودیگر ایشان شکر این نعمت وقدر این موهبت ندانستند وخورسند بعافیت نبودند ودر سلسلهٔ ایشان‌کسی نبودکه از راه ورسم عالم خبری داشته باشد وایشان نیز بغایت از همه چیز عاری وبیگانه در امور دیوانی شروع نداشتند اموری‌که نسبت بدیشان نداشت مرتکب میشدند واردهٔ صدارت ووکالت ووزارت بجهت خود بخاطر آورده بودند. بالاخره ارکان دولت قاهره وقاضی جهان‌که واسطهٔ ارتقاء و اعتلای مکان با ایشان شده بود بنابر اراده‌های ایشان ورق برگردانید ودر مقام نقاق با ایشان می‌بودو جمعی از محرمان را برین داشته ایشان درخلوت فرصت جسته حقیقت را بمسامع عزوجلال رسانیدند تا اینکه شاه عالمیان ملهم‌گشته آنها را از نظر انداخت وفرمان قضا جریان شرف نفاذ یافت‌که ایشان درقریهٔ اسکویه ساکن‌گشته دیگر بدرگاه معلی نیایند ونواب اعلی سیورغالات ایشان‌را که مبلغ‌کلی میشد شفقت‌کردند. وهم دراین سال استادالبشر عقل‌حادی‌عشر...

ص ۲۹۶ س۵: فوت شد ودر مدرسهٔ در جنب والدهٔ ماجده‌اش مدفون‌گشت ومولانا حسن‌علی خراس مروی در تاریخ وی‌گفته قطعه:

بحر دانش غیاث دین منصور	آفتاب سپهر عز و علا
آن خرد پروری‌که برده سبق	در فضیلت زبوعلی سینا
در اصول وفروع جمله علوم	از همه اعلم از همه اعلا
سالها مسند صدارت بود	جای آن جانشین بدردجا
عاقبت رفت و جا بغیر گذاشت	کرد جا صدر جنت المأوا
سال فوتش سؤال کرد زمن	نکته دانی زمرهٔ عقلا
خون فشاندم زدیده وگفتم	«عقل‌حادی‌عشر نماندبجا»

ولادتش درشهورسنهٔ ست وستین وثمانمایه. میرمرحوم از روی جامعیت درجمیع علوم زیاده ازآن بودکه دراین نسخه بیان توان نمود.کواکب فضایل نفسایی ازمطالع طالع‌آن معلم ثالث طالع و اشراق لوامع کمالات ازمقاصد علوم و مواقف تصانیفش ساطع بود و درزمان سلطنت حضرت صاحبقران شاه‌اسمعیل اورا جهت تعمیررصد حضرت استادالبشر مروج مذهب اثنی‌عشر خواجه نصیرالدین محمد طوسی قدس سره‌که در بلدهٔ مراغه واقع است طلبیده و آن

عمارت بکلی ویران شده بود. چون میر بعد از وصول بمقصد ملاحظه نمود که اتمام این چون بدورهٔ زحل که بسی سال دیگر وقوع می‌انجامد میسر است خاقان سکندرشان از طول زمان آن اعراض فرموده در انجام آن سعی نمودو موقوف ماند. در اوایل سلطنت شاه جمجاه‌ظل‌الله و در زمان صدارت مغفرت پناه امیر جمال‌الدین محمد استرآبادی میررا بدرگاه عالم‌پناه آوردند که درصدارت اورا شریک سازند واین مدعا بوقوع مقرون نشد.

ص ۲۹٦ س ۲۰: که میر از مرض آتشک بغایت احتراز واجتناب‌داشتی چنانچه از جمیع مردم کناره واحتیاط نمودی ومتنفربودی ودست بدست هیچ فردی ننهادی.

ص ۲۹۷ س ۲۲: شرح هیاکل‌النور، رساله درسمت قبله ، حاشیهٔ الواح، مختصر کفایة الطلاب کتاب مقاصد وحج‌البراهین، رسالهٔ جام جهان‌نما، رسالهٔ قوس وقزخ وبعضی‌دیگر از مصنفات وی ورسالاتی که در برابر رسالات مولانا جلال‌الدین محمددوانی نوشته علیحده است‌و آنچه به بیاض رفته وضایع شده زیاده ازحد تخمین وحصرست. از صحیح‌القولی درشیراز استماع افتاد که چند صندوق بزرگ تمامی مسودات بخط میر بود که در ته کتابخانهٔ میر بود خدمه‌و ملازم‌زاده‌ها آنها را بصحافان یکمن بهشتاد دینار میفروختند . تبحرمیر درجمیع علوم خصوصاً نجوم وطب بسرحداعجاز رسیده بود. والدراقم‌از جملهٔ تلامذه میر بود وازیشان استماع افتاد که درسفری از اسفار،شاه کامکار را تب‌محرقی‌حادث شد ومیر بمعالجه مشغول‌بود. بعد ازملاحظهٔ نبض گفت درفلان ساعت‌آنروز تب مفارقت مینماید وآنچنان شد که اوگفته بود. وهم درین‌سال مرحومی مولانا محمد ابوطالب . . .

ص۲۹۸ س ۱: شیخ علی علیه‌الرحمه بمباحثه وتصنیف اشتغال‌داشته ازجمله‌تصانیفش شرح جعفریه وچون غرض کلی ومطلوب اصلی‌تحریر تاریخ است وقت آن شد که کمیت‌خوشخرام عنان عزیمت بصوب ادای حکایات برتابد. پس از آن نواب کامیاب مالک رقاب. . .

ص ۲۹۹ س۸: بجهت عمارات واخراجات آن شفقت فرمودند از جملهٔ مدرسهٔ آستانهٔ منورهٔ معصومه وحمام شاهی واقعه درمیدان که برآن روضه وقف شده وعمارت وباغ مقام‌حضرت امام همام صاحب‌العصروالزمان علیه‌صلوات‌الله من‌الله‌المنان که بسرکاری میر راستی محتسب‌الممالک اتمام یافته وعمارت‌گنبد سرمقبرهٔ سادات درموسومان. سال بیستم از فرمانفرمایی آن پادشاه ذی‌ترحم، نوروز لوی‌ئیل‌سه‌شنبه سنهٔ ۱۷ ذی‌حجهٔ حجهٔ ۹۵۰ .نوروز عالم‌افروز این‌سال پادشاه ملکی خصال بعیش وعشرت‌وکامرانی‌ونشاطوسرور در بلدهٔ فاخرهٔ قم که بعد ازمشاهد مقدسات حضرات ائمهٔ طاهره بحسب احادیث ونسبت فیض وهوا ولطافت وصفا برسایر بلاد عراق...

ص۲۹۹ س۱۳: افتادند وعظیم اندیشه ناک‌وبی‌قرار بودند تاآنکه میامن انفاس قدسی جهت امنیت وامان جهانیان بدعوات ماثورات‌اهل دعا وصلاح‌شفا یافته زبان قال حال هرگویا نحوای این رباعی به ادا میرسانید. رباعی :

گر تیغ تویکدم زسیان برخیزد .... همه را زخان و مان برخیزد
از بستر غم که جای بدخواه توباد برخیز سبک ورنه جهان برخیزد

خلایق خوشحال وسرورگشته هرکس شکرها [گزارد] وشکرها نهاد وبعد از صحت که ذات انفس وسزاج اقدس که قوت‌پذیر شد عالمیان، ع: حیاتی یافته جانی گرفتند. شاه ظفر فرجام امرای عظام و غازیان کرام سیما عبدالله خان ...

ص ۳۰۱ س ۱۳ : اختلال احوال ولایت هندوستان التجابدرگاه...

ص ۳۰۶ س ۹ : قابل آن پادشاه عادل شرف جبلی را ازدیاد دادند

ص ۳۰۷ س ۹: سال بیست‌ویکم از سلطنت شاه سپهررنعت نوروزئیلان ئیل چهارشنبه ۲۷ ذوحجهٔ حجهٔ ۹۵۱ وآمدن همایون پادشاه بدرگاه شاه عالم‌پناه. نوروز این‌سال پادشاه ملکی خصال بعیش و عشرت و کامرانی در بلدة‌المؤمنین قزوین قشلاق نموده در اول فصل بهار اردوی همایون بعزم ییلاق از راه جکیجکی ستوجه ابهرگردیده . . .

ص ۳۰۸ س ۱۱ : پس از چند روز اردوی گردون شکوه [از] قروه درحرکت آمده فضای روح‌فزای ییلاق تخت سلیمان از پرتو نزول همایون طراوت سپهرگرفت. درآن‌اثنا پادشاه دین‌پناه به اتفاق همایون‌پادشاه بعزم‌شکارسوارگشته‌چون جرگه بهم پیوست آهوی‌بیشمار و سایر جانوران دشتی پا بستهٔ دام تقدیر گشتند. آنگاه شاه. . . جشنی عظیم اعطاف برافراشتند و امرا و مقربانش را در .... بشرف‌ادراك صحبت..... افزون از حد وحصر درآن مجلس حاضر کردند وبعد ازاکل وشرب اسبان بدوی و شتران قوی و اجناس رنگارنگ اقمشه یزد وفرنگ وسبلغهاء سرخ وسفید برسم تکلف....

ص ۳۰۹ س ۱۰ : صفی‌الملة‌الحق‌والحقیقه‌والدنیاوالدین... الروحانیته‌النبی‌الامی‌العربی و الولی الوصی رفته بتوا عدزیارت ...

ص ۳۰۹ س ۱۶ : ویکهزارسوار از آقایان واقربای . . .

ص ۳۱۰ س ۱٤ : دلیران حق‌شناس ازظاهر قندهار نزول‌اجلال نمودند وشهربندآن ولایت را درمیان‌گرفتند بجدوجهد تمام بمراسم محاصره قیام نمودند. نظم :

سپاه ظفریار نصرت شعار نشستند بردامن آن حصار
حصاری که مهر سپهربلند برو رفته بالا بچندین کمند
سپهر آستان فلک پایه‌ای ز دیوار او آسمان سایه‌ای
صف کنگرش آسمان عروج زده خنده برطاق ذات‌البروج
کسی راکه افتد برآن قلعه راه نهد پای برچشم خورشید وماه
لب خندق وکنگرش یک‌بیک یکی درسما و یکی درسمک

القصه که ازآن محاصره روز بروز نقص وضعف .....

ص ۳۱۱ س ٥: حاصل کرده آنچه درخزانهٔ عسکری میرزا بود از نقدوجنس شاهوردی بیک کچل بالتمام تصرف‌نموده‌ضبط کردندچه در وقت‌رخصت از درگاه‌عالم‌پناه نواب همایون‌پادشاه

عرض کرده بود که مخزونات‌عسکری‌میرزا جهت نواب شاهی‌فرستاده‌شود ولهذا تسلیم‌شاهوردی بیک کچل شد که بخدمت اشرف برد. چون مقرر بود که هرگاه نواب همایونی بلدهٔ قندهار را تسخیر کند آن‌بلدهٔ فاخره را بیکی‌از امرای شاهی سپرده‌اند ودررکاب ظفر انتساب وی کابل و غزنین را از میرزا کامران و گماشتگان او انتزاع نمایند وتسلیم همایون پادشاه کرده بولایت خود بازگردند. بنابرین بوداق‌خان بدرون شهربلدهٔ قندهار رفته نشست وارك شهر را بتصرف در آورد. همایون پادشاه با امرای عالیجاه شاهی که همراه بودند به‌بیرون قندهار ..... بعداز سه چهار روز ازین فتح جهان‌افروز امرای مذکور بی‌رخصت همایون پادشاه کوچ کرده بالکای خود توجه نمودندوخلاف حکم‌پادشاه عالیجاه فرمودند. القصه همایون پادشاه بادویست سیصدنفر..

ص۳۱۲ س ۱۱: گردیدچون باردیگر قندهار به‌امدادشاه کامکاربتصرف‌همایون‌پادشاه درآمد ووی درآنجا نزول‌اجلال فرمود، بنابرین امرای جغتای فوج‌فوج ازکامران‌میرزا روگردان شده بخدمت حضرت پادشاه کامکار می‌آمدند. بعد ازآن پادشاه همایون بیرام‌خان بهارلورا که از مقربان. . .

ص۳۱۲س۱٤: نهضت فرمود. درآن اثنا قراجه‌بیک که از امرای جغتایی‌بود بشرف دستبوس پادشاه نامدار مشرف شده وباصناف‌الطاف اختصاص یافت. وهم درین‌وقت شیرافکن بهادرولدقوچ بیک باهزار سوار بجنود ظفر ورود پیوست وهمچنان خضرخان حاکم هزاره بادو هزارسوار جرار کینه‌گذار به‌اردوی همایون ملحق گشت. چون میرزا کامران ازتوجه‌پادشاه‌همایون آگاهی یافت کابل رابازگذاشته فرار نمود وهمایون پادشاه در غایت عظمت واجلال وشوکت‌و اقبال درکابل نزول فرمود. نظم:

روان شد باقبال فتح وظفر	سعادت بفیروزیش راهبر
سعود فلك نصرتش راضمان	جنود فلك درپیش‌حرز جان

مردم ولایات وبلاد واحشام وصحرانشینان باپیشکش‌فراوان روی توجه به‌درگاه پادشاه عالمیان پناه‌نهاده به‌تقبیل بساط عدالت مناط همایون استسعاد یافتند. باقی حالات پادشاه مذکور درجلد دیگر سمت تحریر یافته. وهم درین سال قشلاق شاه عالمیان در قزوین واقع‌شد وقران علوبین نیز درآن اثنا بوقوع پیوست. وهم درین سال در حین‌شکار وجرگه در تخت‌سلیمان وسرلق ابوالقاسم خلفای قاجار علمدار خاصهٔ شریفه تیری ازقضا بروخورده فوت شد. وهم درین سال پادشاه بااقبال را بخاطر رسید که در دارالموحدین قزوین باغی احداث نماید تاآنکه در مابین مشرق وصبای آن شهر اراضی‌موسوم به‌زنگیاباد را از مرحومی‌میرزا شرف جهان ولدغفران‌پناه قاضی جهان‌الحسنی خریداری کرده...

ص ۳۱۲ س ۲۲: و درمیان وکنار چمنها وانهار عمارات عالی و تالارهای متعالی ایوانها وغرفهای بس متکلف‌گچ بری ونقاشی وحوضها وآبشارهای غیر متناهی دروازه‌ای که سربسر سپهر افراشته وبکاشی الوان بیراسته ودر پایان آن باغ کبوتری که بانسرطایر برابری

نمودی بنا نهاده وعرصهٔ باغ را بطریق هندسه بگذرهای مربع وچمنهای مسدس وخیابانهای بی‌حد از هرجانب بخش نموده ودرکنار خیابانها درخت عرعر وسفیداروچنار نشانیدهو چمنهاو ...گاه نارون ودرختگل وارغوان ویاسمن زینت داده مثلثها ومربعها اطرافش را قطعه به‌قطعه با شجار یک قسم‌میوه آراسته واز هیچ میوه نیست که از ممالک محروسه که خلاصه وزبدهٔ ربع مسکونست آورده ودر آنجا غرس کرده‌اند، و همچنین جدولهای آب از اطراف وجوانب ودرمیان خیابان آن باغ جنت نشان روان‌گردانید. وهم درین سال مرحومی امیرحسین کربلایی سبزواری متخلص بقدسی که‌از اکابر زمان ودر روزگار زبان‌دان بود ، و سابقاً ذکر او رفت در دارالسلطنهٔ هراة بجوار رحمت ایزدی پیوست. نعش اورا از هراة بمشهد مقدس معلی نقل نمودند ودرمشهد مقدس مدرسه و مضعهٔ جهت آثار خیر باتمام رسانید وشرح حالات وی در مجمع‌الشعرا ایراد یافته. سال بیست‌ودویم ازسلطنت آن برگزیدهٔ خالق بیچون. نوروز یونت‌ئیل مطابق سنه ۹۵۲ شاه عالم‌پناه ماه محرم وصفر را تاعشرین ربیع‌الاول در یلدهٔ قزوین گذرانیده در روز سه‌شنبه بیست ویکم ربیع‌الاول از قزوین بیرون رفته به‌ییلاق یله‌گنبد که در جکچیکی واقع است نزول‌اجلال فرمودند .

ص۳۱٤س۸: تواضع وافتادگی نظیر نداشت وگاهی بفکر شعر اشتغال مینمود وفیضی تخلص اختیار کرده بود. اشعار وی‌در تذکرة‌الشعرا ثبت‌افتاد. از تصانیفش رساله در باب‌میاه...

ص۳۱٤س۱۷: تذکرة‌الشعرا ایرادیافته. وهم درین‌سال منتشا سلطان استاجلو که‌از اعاظم امرای شاهی بود ونواب کامیاب مالک رقاب را بر دوش بزرگ کرده بود بمرگ فجاء از عالم رحلت نمود وقشون اورا به‌پسرش تیمورخان شفقت کرده بعضی از الکاء وی را بدوعنایت کردند. سال بیست وسیم از پادشاهی آن خسرو غازی نوروز قوی‌ئیل مطابق سنه ۹۵۳

ص۳۱۵س۱۲: مخالفت القاس نادان که‌برالسنه وافواه جریان پیدا کرده بود ومنشاء اصلی وباعث کلی این بود که بیک‌اغلی استاجلو که درسلک امرای شاهی‌منتظم بود اراده نمود که باالقاس‌میرزا وصلت کرده یکی از حجله‌نشینان‌تتق‌عفت را که‌با نواب والدوی هم فراش‌بود یعنی‌والدهٔ ماجدهٔ او جان‌بیگی خانم را در نکاح خود در آورد واین‌مطلب بوالعجب را بعرض شاه رسانیده نواب شاهی به‌این وصلت راضی شده پروانچهٔ بارتکاب این‌امر بالقاس‌میرزا که در آن اوان بحکم پادشاه عالمیان در شروان والی بود شرف‌صدور یافت وچون پروانچهٔ مذکور منظر نواب میرزایی گردید از روی اعراض و حصول اغراض بنواب شاه عرضه داشت نمود که بیک اغلی را بدانجانب ارسال فرمایند تا بمطلوب خویش فایز گردد و نواب کامیاب بسخن وی عمل کرده اورا نزد القاس‌میرزا فرستاد چون نظر سیاست اثر شاهزاده برآن فضول بیچاره افتاد فی‌الفورتیری در خانهٔ کمان نهاده برسینه وی زدکه از پشت‌وی درگذشت وبیک‌اغلی بهمان زخم کشته شد وبازوجه‌گور هم‌آغوش‌گشت. پس از وصول این خبر بپادشاه بخرد، شاه عالمیان متوجه آذربایجان‌گشته به‌اوجان آمدند.

ص ۳۱۶ س ۱۵: بملازمت اشرف آمدند ومافی‌الضمیر اورا عرض کردند وهم درین ایام در تبریز ..

ص ۳۱۷ س ۱۷ : اردوی بی‌منت جسراز روی آن سهل‌وآسان مینمود واز بسیاری برف کوهها وفضای صحرا یکسان شده بود : شعر :

[چرخ پوشیده رخ خویش به‌سنجاب‌سحاب] درپس پرده شده ماه جهانتاب مقیم
اثر آتش سوزنده چنان شد باطل کاندروگشت عیان معجزهٔ ابراهیم
گر برافشانده شدی سوی هوا باده و آب آمدی باز یکی لعل ویکی دریتیم

نواب کامیاب . . .

ص ۳۱۷ س ۲۳ : درآمدند . بیت:

سپاهی چوآشفته پیلان مست همه نیزه و گرز وخنجر بدست

نخست متوجه ارش گردیدند. شعر :

به‌آهنگ شیران برانگیخت رخش سلیمان نشان خسرو تاج بخش
غبار سپه را برماه برد تزلزل به گاو زمین راه برد
ز نعل ستوران زمین بی‌قرار ولی آسمان با قرار از غبار

و از آنجا کوچ برکوچ متوجه علی چوپان گردیدند .

ص ۳۱۸ س۹: ساخته ایشان را بدستور در محل مقرر داشتند وهم درین سال‌سلطان سلیمان خان خواندگار پادشاه روم‌سپاه بیکران به‌تسخیر ولایت بصره فرستاد. عبدالله و الی‌آن دیار از قلعه بیرون آمده تا شب با رومیان مجادله ومقاتله نمود چون دید که برابری با رومی نمیتواند کردلاجرم شهر راگذاشته فرار نمود وازآن تاریخ بصره بتصرف رومیه درآمد. وهم درین سال مولانا کمال‌الدین حسین طبیب ولد مولانا رکن‌الدین مسعود کاشی که از مشاهیر اطبا بود وخدمت طبابت شاه عالم‌پناه بدو تعلق‌داشت وفات یافت. وهم درین سال محمدخان شرف الدین اغلی‌تکلو از دارالسلطنهٔ هرات بعزم پای‌بوس شاه خجسته صفات متوجه عراق شد.مجملی از آن مفصل آنکه بعضی ازامرای استاجلو مطیع ایالت هرات هنگام فرصت بمفتاح زبان ابواب غیبت‌خان را مفتوح مینمودند واز جادهٔ وفاق منحرف شده طریق نفاق می‌پیمودند. لیکن چون ضمیر صدق‌پذیر نواب شاهی برعدم وقوع آن مقدمات ظاهر بود اقوال ایشان را استماع واعتبار نمی‌نمود واین حکایات مکرراً بسمع خان‌رسیده وی از پی ظهورکذب سخنان دشمنان عازم‌درگاه خلایق‌پناه‌گردید وفرزندان رشید خودرا قزاق‌سلطان وتاتارسلطان درخدمت نواب شاهزادگی سلطان محمد میرزاگذاشته با سیصدنفر از نزدیکان ومعتمدان در اواسط ماه محرم سنهٔ مذکوره از هراة عازم پای‌بوس شاه ملکی‌صفات بیرون آمد واز آنجا بزیارت حضرت امام همام مفترض الطاعه واجب‌العصمه صلواةالله علیه بمشهد مقدس معلی رفته بعد از مراسم زیارت مطالب خودرا بروحانیت آنحضرت عرض کرده بوعدهٔ حصول آن معروضات مستظهرو پرحضور از آن

دارالسرور مراجعت نمود. چون قریب بولایت قزوین که معسکرآن‌خسرو حشمت‌آئین بود رسید آثارالطاف شاهی وثمرات عنایات خدام پناهی نسبت بخان متعاقب ومتوالی گردید حسب‌الامر اعلی امراو قورچیان و وزراء وتاجیکان از پی‌استقبال‌خان پسندیده فعال آمده باتفاق‌آن جماعت بپای‌بوس اشرف سرافراز شد شاه عالی مکان انواع الطاف بوی نموده اورا بمواعید مراتب سنیه امیدوار ساخت و روزی چند که خان سعادتمند در خدمت اقدس بود یوماًفیوماً التفات وعنایات نسبت بوی در تزاید بود اما همچنان حسدی‌که در جسد اهل نفاق بود مزاید شده ابواب غیبت اورا بوقت فرصت مفتوح نمودند وبرصدق دعوی خویش زمره‌ای از ملازمانش راکه بکفران نعمت از جادهٔ حقیقت منحرف‌گشته بودند بشهادت بخدمت خسرو باافادت‌آورده نواب شاهی یکچند باجماع اهل نزاع بحسب ظاهر نسبت بخان خجسته مآثرکم‌التفات‌گردید. خان که قلت توجه نواب شاهی وارادهٔ قصد اعادی را مشاهده نمود از ملازمت تقاعد ورزیده چند روزی در زاویهٔ اعتدال اوقات‌گذرانید ودر خلال این احوال نواب شاه وجمعی از مقربان‌درگاه مصلحت درآن دیدند که ایالت هرات را از وی‌گرفته در عوض حکومت سمنکت اصفهان راباو تفویض فرمایند. بعد از تصمیم این عزیمت قاضی جهان وکیل با بعضی از امرای جلیل نزد خان آمده رقم ایالت اصفهان باخلعتهای‌گرامی بنظر آن حاکم نامی رسانیدند. مشارالیه خلعت این منصب را پوشیده سجدات شکر بجای‌آورد. پس از انقضای اندك وقتی ازاین تدبیربخاطر فیض مآثررسید که هرات از امهات بلادربع مسکون است‌و واویماق استاجلو را بحکومتش میل تمام وبغیر از محمدخان‌که بتدبیر صایب وسپاه غالب برامرای ذی‌شان‌و سرداران این استان تفوق داردکسی دیگر را استعداد وحراست ومحافظتش نیست. لاجرم فسخ عزیمت معهود کرده حکم فرمود که بدستور سابق ایالت هرات بمحمدخان تعلق داشته باشد و اعلام تجدید احکام‌و خلع‌گرایمایه بوی داده رخصت انصراف ارزانی‌داشت خان پس از پای‌بوس شاه‌سلیمان مکان بکام دوستان بجانب مقر خویش رایت توجه برافراشت ودر بعضی از شهور سال مذکور ببلدهٔ مذکور آمده در مسکن خویش نزول فرمود وابواب عافیت برروی اهل آن دیارگشود سال بیست‌وچهارم ...

ص ۳۱۸ س ۱۷ : - بسیار نمود. نظم :

جهان شدبگرداندرون ناپدید　　کسی ازیلان خویشتن را ندید
بسی‌کشته‌کامدز هردوگروه　　بخون‌گشته آغشته هامون‌وکوه

قبل ازآن القاس‌میرزا شاه نظر بیک برادر درویش‌محمدخان حاکم شکی را باجمعی ازملازمان چنداول گردانیده بود چون جمعی از مردم چرکس بدیشان رسیدند شاه نظربیک پای ثبات افشرده جنگ صعب نمود آخر بضرب سنان چرکسان از اسب افتاده بقتل رسید. درآن معرکه پروندی‌آقاروسلو وجمعی کثیراز ملازمان‌القاس‌میرزابقتل آمدند. چون‌لشگرچراکسه برجنود القاس میرزا غالب آمدند القاس میرزا بتصفیهٔ صفوف قیام نموده در برابر کفار درآمده بیکبار بر

چرکسان حمله کرده چرا کسه هزیمت را غنیمت شمرده ملازمان میرزایی آنجماعت راتعاقب نموده سیصد نفراز کفار فجار بداختر را بقتل آوردند بالاخره چون فزونی سپاه اعدا بسیار بود میرزا عنان عزیمت بطرف در بند معطوف گردانید وپس از وصول بدانحدود که شاه دین پناه بشروان تشریف آورده‌اند و خانه کوچ لشگریان تعاقب نموده تصرف کرده‌اند واکنون با سی هزار سوار از مقربان وی بودند جرار مستعد وآمادهٔ جنگ و کارزار است چون القاس میرزا خبرشنید ساروقماس و دلوقماس راکه از مقربان وی بودند . . .

ص ۳۱۹ س ۵ : ساروقیماس ودلوقیماس

ص ۳۱۹ س ۱۶ : آگاه شد با آنکه زربنام خود زده‌بود ودر سلطنت یکرو شده، والدهٔ خود را در قلعهٔ دربند با ملازمان اعتمادی مثل کهنه شاهوردی وتنبل لواحمدگذاشته بطرف خنالق فرارکرد ولشگریان‌او فوج‌فوج روگردان شده به‌اسرای شاهی‌پیوستند واویماق به‌اویماق نزد اقوام خود رفتند القاس میرزا از خنالق کوچ کرده در کنار آب سمور در قریه مسکینچه از اعمال قهپایهٔ شروان غافل به‌القاس‌میرزا رسیده القاس‌میرزا فرصت موزه پوشیدن نیافته همچنان بی‌موزه سوار شده...

ص ۳۱۹ س ۲۳ : نظم :

با ولی‌نعمت از برون آیی گر سپهری که سرنگون ایی

القاسب میرزا با چهل نفر از غازیان بحوالی طرقود رفته خودرا بقرم شمخال رسانید و از راه آزاق‌بدریا نشسته روانهٔ‌ولایات کفه‌شد ومصدق مفهوم «یوم یفرالمرء‌من اخیه»[1] را بعمل‌آورده بسوی بلاد روم رفت وخودرا به‌اسلام پول نزد سلطان سلیمان‌خان رسانید وچون بدانجا رسید از غایت نادانی وکوتاهی عقل کتابتی بنواب شاهی نوشته . . .

ص ۳۲۰ س ۱٤ : رکابدار القاسب میرزا

ص ۳۲۰ س ۱۵ : دروازه‌های قلعه‌گلستان را بست

ص ۳۲۱ س ۱۶ : امان یافتند. خان‌بیگی خاتون صالحهٔ خیره بود رخصت زیارت‌مشهد مقدس‌معلی کرده ومتوجه شد وقریه راس‌الحد سمنان که به لاسجرد اشتهار دارد وملک او بود وقف کرد برروشنایی سرکار آنحضرت صلواة الله علیه وهم درآن اوقات . . .

ص ۳۲۲ س ۱۸ : حسن بیک شاملوکه بکرات امارات غدر ونفاق برصفحهٔ خیالش ظاهر شده بود با اولادگرفتارگردید وهم درین اوقات ادهم میرزا ولددیوسلطان بطور رسالت نزد نظام‌الملک پادشاه دکن رفت .

ص ۳۲۲ س ۲۰ : واز آثار خیرات او مدرسه ومناریست که در نجف اشرف تمام‌نموده ورباط عالی ومضعهٔ در راه مشهد مقدس‌معلی سزکی در موضع الهاك ومضعهٔ دیگر میانهٔ پیش ومیمند. ذکر آمدن..

۱- سوره ۸۰ آیه ۳٤

ص ۳۲۴ س ٤: خواب بود بیدارگشت والقاس‌میرزا مضمون این کلام حقیقت فرجام «الفتنه نائمة لعن الله من ایقظها» را صاحب شده شعر : ملک بادل ....

ص ۳۲۷ س ٦: دربرگشتن بصدهزار تعب ومحنت به‌الکاء خودخواهند رسید. القصه چون‌خواندگار به‌خوی‌آمد شاه دین‌پناه امرایی‌را که در مرند بودند به اشکنبر طلبیده مقرر فرمود که چون خواندگار تبریز آید باده‌هزارکس ایلغار نمایند واولامه را در پای قلعه وان‌بدست آرند. پس ازآن خواندگار از قصبهٔ یام عبورکرده در روز پنجشنبه بیستم شهر جمادی‌آلاخر سنهٔ مذکوره بشهر تبریز داخل شده در چرنداب نزول کرد والقاس‌میرزا بباغ عشرت‌آباد رفته مدت چهار روز در تبریز بودند علیق‌الاغان وسرعلف شتران از پوست درختان وبرگ اشجار میدادند و در عرض آن چهارروز موازی پنجهزار اسب واستر بچراگاه عدم شتافتند.

ص۳۲۸س۱٦: که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند. صوفیان لشگرو دلاوران صفدر صدای الله الله و غلغلهٔ‌صلوة درگنبدگردون‌وچرخ اثیر انداختند. روز دیگر کوچ نموده‌رایت دولت واعلام نصرت برافراخته القصه که روز دوشنبه ٢٤شهر جمادی‌الثانی‌سنهٔ مذکوره خواندگار از تبریز بیرون‌رفت. یتیمان واوباش‌وچپانیان واجلاف‌تبریزدست به‌قتل‌وغزاگشوده ازعقب اردوی وی‌عنان ریز رفته جمعی کثیر از رومیان را بقتل آوردند. شاه عالمیان ابراهیم‌خان‌ذوالقدرحاکم شیرازرا مقررفرمود که ازعقب اردوی خواندگار بقراولی متوجه‌گردد وابراهیم‌خان‌بامحمدی‌بیک موصلوحسب‌الفرمان از عقب رفته در حوالی‌چبستربا پادشاه روم ودیاربکر ومرعش جنگ‌عظیم نموده به نیروی دولت واقبال بیزوال شاه خجسته فعال امیرعنطان را با دویست نفر از رومیان بقتل آوردند خواندگار ازکثرت خیل‌وحشم هرروز سه‌چهار فرسخ راه آنهم به‌تعب بیشترطی نمیتوانست کرد ولشگری‌از خوف امرا وغازیان که از عقب اردو بودند از حوالی اردو وعرابه بیرون نمیتوانستند رفت سلطان سلیم‌بواسطهٔ آسانی‌از راه‌کردستان به‌وان رفت. شاهعلی‌سلطان چینی‌که در آن‌زمان از جانب شاه عالمیان کوتوال‌آن قلعه بود آغاز جدال وقتال کرده درمقام مدافعه درآمد رومیان قبل ازاین درعادلجوز هفت باد لیج‌وشش توپ انداخته بودند. آنها را بر داشته بر بروج آن قلعه نصب کردند وبیکبار هجوم آورده در انداختن‌توپ وتفنگ شروع نمودند شاهقلی‌سلطان از غایت بیم وهراس‌قلعه را تسلیم‌نموده سلطان سلیمان حکومت آنجارا به‌اسکندر پاشا رجوع نمود و آن از ولایت آذربایجان است وقلعه آن برسرکوهی بلند افتاده ازسه جانب آن آبست واز یکطرف خشکی وآن قلعه از بناهای شدادعادست که برسر آن‌کوه منیع‌ساخته‌و از سنگ و گچ برآورده هر وصلهٔ سنگ در آن بمثابهٔ کوهی بزرگ و گران کارکرده استحکامش بمثابه‌ایست که دروقتی که‌امیر صاحبقران تیمورگورکان‌آن قلعه‌را تسخیرکردیکی از امرای‌وی با غلبهٔ لشگرهرچند خواست که خود متصدی تخریب آن قلعه تواند شد برنیامد و هرچند خواستند وکوشش‌وسعی وجهد نمودند که سنگی‌از دیوار آن قلعه توانند کند میسر نشد. سلطان سلیمان بعد ازآن از راه‌دیاربکر متوجه ولایت روم‌گشت وازآنجا القاس‌میرزا به‌اندک لشگری‌مدد

نموده مقرر کرد که از راه کردستان ببغداد رفته از آنجا بعراق رود وعراق را تصرف نماید. القصه که شاه عالم‌پناه درآن‌اوان‌از عقب سلطان سلیمان روان شده چون بموضع‌چالدران رسیدشاهقلی سلطان‌افشار حاکم کرمان ...

ص ۳۳۲ س ۱۳: آمدن القاس‌میرزا بعراق .... شدن بتقدیر قادرخلاق

ص ۳۳۳ س ۱۵: کلی‌زرازعم‌فقیر امیروجیه‌الدین خلیل‌الله‌گرفت.

ص ۳۳٤ س ۹: تقی‌الدین محمد و میرغیاث‌الدین میرمیران

ص ۳۳۶ س ۵: بیرام اوغلان را شکسته لوای‌استیلا برافراخت. درآن حال قزاق سلطان که اکبر واشجع‌اولاد محمدخان بود از عقب رسیدند وبراوزبکان تاختندو اندك مسافتی که بجانب اهل نفاق قطع نمود لوای نصرت‌نمایی‌خانی با قشونی که ازحرکت سم ستوران ایشان زلزله درطبقات زمین وغلغله درمجامع‌زمان پدید آمدی نمودارمعاندان بدکردارگردید

ص ۳۳۶ س۸: معاودت نمود ودر روز دوشنبه سیم ماه مبارك رمضان سنهٔ مذکوره بمنزل مراد رسید وهم‌در اواخر فصل‌پائیز همین سال قزاق‌سلطان ازخان رخصت یافته‌به‌ولایت با خرزکه الکای وی بود توجه نمود چون به‌آن‌ولایت رسید یك چند بضبط وربط آن محل‌و اصلاح احوال‌سپاه و رعایا پرداخته درخلال آن اوقات خبر رسید که جمعی کثیر ازفئه اوزبکیه بسرداری حق نظر اوغلان ...

ص ۳۳۶ س ۱۷: بقتل آورده وحق‌نظراوغلان با معدودی چند خایباً خاسراً ازآن مهلکه بیرون رفته خودرا بمأمنی رسانیدند وهم دراین سال اسکندرپاشا ....

ص ۳۳۷ س ۵: پریخان خانم از علیاجناب سلطان آقاخانم خواهر شمخال‌سلطان چرکس که درعقد نکاح آن پادشا بافلاح بودبوجود آمد وددگی‌اورا به‌فتحی‌بیک افشار دادند وهم دراواخر این سال ...

ص ۳۳۸ س ۳: درخلال این‌احوال معروض‌سلطان روم شدکه میرزاالقاس با اودر شیوهٔ نفاق سلوك مینماید واظهار تبعیت وبیعت ازصمیم قلب نمیفرماید. از استماع این نسبت سلطان خواندگار متردد‌گشته به‌نزدوی فرستادکه کوچ‌ومتعلقان ملازمان نواب شاه طهماسب را که در همدان وکاشان بچنگ آوردهٔ ارسال نمای وغرض ازین تکلیف آن بودکه اگر القاس میرزا امتثال حکم وی کرد آن جماعت را نزدش فرستد از روی حقیقت مطیع ومنقاد است والا اطاعت ووفاق وی برسبیل مجاز. القصه چون فرستادهٔ پادشاه روم نزدآن شاهزاده آمد وحکم‌را بروی عرض‌کردمشارالیه از انقیاد این امر اباکرده قاصد سلطان سلیمان خایباً خاسراً برگردید واز اوضاع واحوال القاس‌میرزا آنچه تفرس‌نموده بود و دلالت برنفاق وعدم وفاق میکردبعرض رساند. بناء علی‌هذا فرمانفرمای ممالك روم محمد پاشا راکه وزیر ثانی بود با سی‌هزار سوار بجانب وی روان ساخت‌که اورا بدست آورده ودر زاویهٔ عدم ساکن‌گردانند. القاس‌میرزا...

ص ۳۳۸ س ۱۷: شاه نعمت‌الله نیز بنواب بهرام‌میرزا واسرا ملحق‌گشته چون‌قریب

بحضار مذکور رسید یکی از مقربان خودرا باپروانچهٔ اشرف نزد والی قلعه فرستادند چه‌درآن استمالت نامه مرقوم بود که القاس‌میرزا را با بهرام‌میرزا ملاقات داده روانهٔ اینجانب نماید و اگر به‌این خدمت شایسته قیام واقدام کند از نواب شاهی‌مراتب بلند وانعامات بیرون از حدو چند خواهد یافت. بناء علی‌ذلک، سرخاب سلطان‌بانصایح مؤثر وترغیبات وافرالقاس‌میرزا را از قلعه بیرون آورده بانواب بهرام میرزا ملاقات داد. برادران از روی مودت ومحبت بایکدیگر اختلاط کرده شاهزاده بهرام میرزا نواب القاس‌میرزا را از خوف وخشیت بی‌التفاتی شاهی بیرون آورده بمواعید مدارج عالی‌واکرامات متوالی مسرور ساخته به‌اتفاق متوجه خدمت خسروآفاق شدند. در اثناء طی طریق ملازمت پادشاه شفیق بهرام‌میرزا بسببی ازاسباب القاس‌میرزا راگرفته مقید ساخت وچون نزدیک به اردوی شاهی رسید بنا برفرمان واجب‌الاذعان بند از پای او بر داشته در روز سه‌شنبه نوزدهم شهر رمضان‌المبارک ...

ص ۳۳۹ س ۲۱ : در اردوماند نواب کامیاب سپهررکاب در باب اوقسم یاد کرده بود. نواب علیا جناب شاهزاده سلطانم همشیرهٔ نواب مالک رقاب‌القاس‌میرزا را به‌ابراهیم‌خان ذوالقدر وحسن بیک استاجلو یورباشی‌دادند که به قلعه قهقهه برده حبس نمایند. امرای مذکوره اورا بقلعه رسانیده اورا بحارس قلعه رسانیده بازگشتند. رباعیه:

بادشمن من‌چو دوست‌بسیار نشست — با دوست نشایدم دگر بار نشست

پرهیز ازآن عسل که بازهرآمیخت — بگریز ازآن مگس که برمار نشست

وجمعی که با او در اوقات مخالفت بسر برده واعتماد برعفوشاهی کرده بمرافقت وی بدرگاه‌گیتی پناه آمده بودند به‌تیغ سیاست کشته‌گشته قلیلی ازآن مهلکه نجات یافتند وبمیامن دولت روز افزون...

ص ۳٤۰ س ۸ : مصراع : آنکه پاینده وباقی است خدا خواهد بود

ص ۳٤۰ س ۱۰ : ملازمان بمشهد مقدس معلی مزکی فرستاده در حجرهٔ پشت که مابین روضهٔ مقدسهٔ رضویه وگنبد امیرعلیشیر است مدفون‌گردید .

ص ۳٤۱ س ۱۱ : دادند که آنگاه فقیر را طلب نموده حوالهٔ علاج نواب میرزایی را بفقیر کردند. فقیر رد آن معالجه کرد وگفت افیون ایشان را بهمان دستور سابق بصندل ونیلوفر وتخم کدو وطباشیرو امثال آنها ممزوج کرده باید داد ومرتضی ممالک...

ص ۳٤۱ س ۱۱ : از نواب‌میرزایی جنت‌مکانی سه پسر یادگار ماندند. نواب‌سلطان حسین‌میرزا ونواب‌ابوالفتح بهرام‌میرزا ودر میانهٔ شاهزاده‌ها بفهم وادراک افتاده بود واهلیت و استعداد وقابلیت تمام داشت. خط تعلیق را خوش‌نوشتی وشعر را نیکوگفتی شرح حالات ایشان در جلد خاتمهٔ تذکرة‌الشعرا ایراد یافته وهم دربن سال ...

ص ۳٤۲ س ٥ : اسکندر پاشا به‌وان رفت . اسکندرپاشا بازار چخورسعد را سوخت حسین‌خان سلطان از عقب او رفته . . .

ص ۳۴۲ س ۱۵: در ولایت قاین که منسوبات بلاد خراسان است در پنج قریه زلزله شد وتخمیناً دوهزار وپانصدنفر ونزد بعضی دیگر سه هزار نفر از مردوزن...

ص ۳۴۲ س ۲۰: بیرون رفته درصحرا شب بروز آورند مردم آن ناحیه از غایت جهل ونادانی سخن مولانا اذعان ناکرده بدستور لیالی گذشته در خانهای خود در بستر استراحت بخواب رفتند ومولانای مذکور در اول شب که آخر روز حیات وی بود بمرافقت عیال وفرزندان وسایر متعلقان بجانب صحرا توجه نمود ومترصد نزول بلیهٔ معهود می‌بود تا زمانی که نصفی از شب گذشته مولانا را سردی هوا وفسردگی ارض وسمامتأثر ساخت واز غایت سرما وتأثیر آن بلیه را از ممکنات عدیم الوجود اعتقاد کرده با متعلقان بطرف منزل خویش رایت توجه بر افراخت و چون قدم در خانه نهاد درحال زلزله نازل گشته مولانا با اهل خانه در زیر آوار هلاك شدند

ص ۳۴۲ س ۲۳: شعر:

از مرگ حذر کردن دو روز روانیست   روزی که قضا باشد و روزی که قضانیست

وهم درین سال ...

ص ۳۴۳ س ۲۲: صفوی که باشاه حسینی ابن‌عم بود ونسبتش برین وجه است: معصوم بیك بن خواجه احمدبن خواجه محمدبن سلطان شیخ جنید وی چند سال...

ص ۳۴۴ س ۵: قلعه کوکر جنلیق

ص ۳۴۴ س ۸: شعر:

وزآن پس جهاندار چرخ اقتدار   بفرخنده بر طالعی شد سوار

ص ۳۴۴ س ۹: القاس میرزا را که به‌قلعه برده بودند برنهجی که قبل ازین سمت تحریر یافت بعد از ششماه که اورا در قلعه نگاه میداشتند دوکس خونی او بودند که پدر وبرادران ایشان راکشته بود آن جماعت بقصاص خون برادر وپدر اورا از قلعه انداختند. چون خبرفوتش معروض شاه شد بزبان قال «انالله وانااليه راجعون[1]» القا نمود وبلسان حال مضمون این سخن رباعی:

القاس برادرم شه شیرکمین   میکرد خصومت زپی تاج ونگین
کردیم دونیم تابرآساید خلق   او زیر زمین گرفت من روی زمین

ولادتش در روز دهم ظهر صفر سنهٔ اثنی وعشرین وتسعمائه مدت عمرش سی‌وپنجسال وی امی بود وچیزی نخوانده منشاء آنکه تا جلو بیگم که خاتون حرم محترم خاقان جلیل بود بواسطهٔ بی‌التفاتی که با خان‌بیگی خانم والدهٔ القاس میرزا داشت درمقام تربیت او نشد واورا از منظر انداخته بود. القاس میرزا بغایت شجاع ودایر بود ودر معرکه‌های جنگ خود مبادرت نموده مردانگیها کرده ویرا چهار پسر بود: سلطان محمود وسلطان فرخ در ایام حیات او فوت شدند و

۱- سوره ۲ آیه ۱۵۶

سلطان‌احمد و سلطان خلیل بعد از رحلت او ایشان را در قلعهٔ قهقهه داشتند وشرح مآل ایشان در وقت خود ذکر خواهد شد.

ذکر یاغی شدن آبای ترکمان و قتل شاهوردی سلطان کچل

ص ۳٤٤ س ۲۰: دروازهٔ تیتوجاق را بقزاق سلطان متعلق ساخت وتاتاربیک پسر دیگرش را باامیرحسین خطیب ...

ص۳٤٦س۷: عاشقی می‌نمود وبسیار شلاین وبی‌تاب افتاده بود وابای ازان اوضاع به‌تنگ آمده از ملاقات او ابا واستنکاف داشت تاآنکه سحری از استرآباد ، بیت:

سپاه سحر چون [علم] برکشید   جهان حرف شب را قلم برکشید،

فرار نموده...

ص۳٤٦س۱۲: فرار نمودند یکی از ظرفای استرآباد تاریخ این واقعه از روی‌واقع یافته و خوب گفته رباعی :

این حاکم‌ما که میراخلیش‌زده   گرگ عجبی بود که تغلیش زده

این طرفه که او برفت اخلی بزند   عکس آمد وتاریخ که‌اخلیش زده

پس ازآن چون این خبر ببلدهٔ دامغان رسید امیرغیب‌بیک استاجلو حاکم آن دیار به‌ایلغار باسترآباد آمده آن خطه را محافظت نمود.گفتار درآمدن براق‌خان وسایر سلاطین اوزبک مهرات وقتل شاه محمد سلطان اوزبک ...

ص ۳٤۷ س ٦ : سال بیست و هشتم از سلطنت آن اعلیحضرت نوروز سیچقان‌ئیل پنجشنبه ٤ ربیع‌الاول سنه ۹۵۸.

ص ۳٤۸ س ۱۲ : آن حصار راکه چوب‌بندی کرده بودند قبل ازآنکه ...

ص ۳٤۹ س ۵ : شعر :

چو شد نام شه سکه برروی زر   زر از نام او یافت زیب دگر

حکومت آن دیار به‌طیغون سلطان قاجار مفوض شد.

ص۳٤۹ س ۱۳: خواجه بیک مهرکه شمهٔ از احوال او مذکور شد چون مقید و محبوس بود اورا روانهٔ قلعهٔ قهقهه‌گردانیدند. منشا کدورت‌خاطر اشرف‌از وی آنکه در وقتی که او صاحب منصب وزارت‌کل خراسان بواسطه عمل شنیعی...

ص ۳۵۰ س۱۳: ایهاالنبی حرض‌المؤمنین‌علی‌القتال‌که دلیلی است قاطع برفضیلت جهاد با اعداء دین وفرقهٔ ضلال ونص«فضل‌الله‌المجاهدین باموالهم وانفسهم»[1] برهانی ساطع برمزیت جهاد وعلومرتبت غازیان مجاهد بنفس‌ومال روی همت عالی نهمت بصوب بلادکفار آورد وازشکی‌ایلغار فرمود وغازیان...

۱- سوره ٤ آیه ۹۵

ص ۳۵۰ س ۱۶: مشرکین از دایرهٔ قهروکین ـ و الله محیط بالظالمین ـ جان بسلامت

ص ۳۵۰ س ۲۳: رفته بودند باشارت بایشارت «اقتلوهم حیث وجدتموهم»[1] بایقاد نیران محاربه ومقاتله فرمان داد وغازیان جلادت شعار آن حصار را درمیان گرفته از اطراف وجوانبش سیبها پیش برده جنگهای مردانه کرده وکوششهای دلاورانه نمودند وبه تأیید نصرت واستعانت «وینصرکم علیهم ویشف صدور قوم مؤمنین»[2] آن قلعه منیعهٔ رفیعه راگشودند وبموجب امراجابت قرین «قاتلوهم یعذبهم الله بایدیکم»[3] آن کفار نابکار را بدارالبوار فرستادند و دیگر قلاع که در آن حوالی بود مسخر غازیان بافلاح شده...

ص ۳۵۱ س ۱۶: یورش نموده شعر:

گرفتند گردان سپرها بچنگ	ز هرسو گشادند درهای جنگ
مشبک حصار از خدنگ سپاه	چو ازانجم این نیلگون بارگاه
شدند اهل آن قلعه زار وذلیل	زسنگ تنک همچواصحاب فیل

ص ۳۵۲ س ۲: مثنوی:

چون علم کفر نگو نسارشد	سرور کفار گرفتار شد
رایت اسلام برافراخته	شرك ز بنیاد برانداخته

درمرتبهٔ اول ...

ص ۳۵۳ س ۱۶: شعر:

قراباغ شان تخت ناکاسته	ز کرباس مصری شد آراسته
سرا پرده از دیبهٔ زرنگار	درو خیمه و خرگه زرنگار
بسیط زمین درسراپرده گم	درو بارگه رشك چرخ نهم
زهر دوطرف خیمهٔ سایبان	سه فرسنگ راه ازکران تاکران

سال بیست ونهم...

ص ۳۵۳ س ۲: غلامی را شکسته باشم و اگر شاه شکست یابد من که غلامم پادشاه شرق را شکسته باشم و پیوسته...

ص ۳۵۸ س ۹: از قلب بیرون آمده برغازیان تاخته ایشان را پس راند. درین اثنا امرا وسایر غازیان اطراف وجوانب اسکندر پاشا فروگرفتند وبزخم سنان آتشبار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن جماعت نابکار برآوردند. آنگاه شاهزادهٔ عالیجاه بافوجی از قورچیان وجمعی از مقربان بر پشتهٔ که مشرف برزمگاه بود برآمده چون چشم رومیان برلوای نصرت انتمای آن حضرت افتاد ارکان ثبات وبنیان قرار ایشان تزلزل پذیرفته عنان ادبار بجانب فرار آورد ینکچریان از بیم شمشیر غازیان تفنگها راگذاشته ...

۱- سوره ۸۹ آیه ٤ ۲- سوره ۹ آیه ۱٤ ۳- سوره ۹ آیه ۱٤

ص ۳۶۱ س ۸: خسرو باترحم نوروز پارس ئیل روزشنبه ربیع الاول مطابق سنه ۹۶
ص ۳۶۳ س ۳: ایلچی بدرگاه وقاپی خواندگار بفرستند که صلح می کنیم.
ص۳۶۳س۱۰: متمکن بود بعد ازآن بواسطهٔ ضعف وپیری استغفار کرده رخصت گرفت که بعدالعمر پای عزلت در دامن خمول کشیده وبطاعت وعبادت ودعاگویی دوام دولت اقدام نماید. بعد از عزلیت رخصت زیارت مشهد مقدسهٔ منورهٔ عرش منزله کرده از آنجا بقزوین که وطن مألوف ومسکن مشعوف او بود آمده رحل اقامت انداخت. روزی چند که در آن بلدهٔ طیبه اقامت نموده بود بمسامع عزوجلال رسید که بعضی از قرای و قفی مثل عبدلاباد بشاریات مدت مدید است که در تصرف اوست وبملکیت در تحت تملك خود در آورده. رای جهان آرای اقتضای آن نمود که آن محال را از تصرف وکلای او انتزاع نمایند واجرة المثل ایام گذشته را باز یافت کنند. مشارالیه بعد از استماع این سخنان موحش قبل از آنکه وقوع پیدا کند بتشویش تمام بنا بررسم خیرباد ووداع آخر عمر خودرا بدرگاه پادشاه خیر نهاد رسانید. خبر آمدن او چون بسمع همایون رسید بخاطر انور راه یافت که اگر قاضی جهان برجای وکالت خود بدستور نشسته استدعای خدمت قدیم خود نماید منع او چون توان کرد. بنابرین در روزی که وی بپابوس اشرف سرافراز میگردید نواب معصوم بیك صفوی را که مدت چهارسال بود که بامر دیوان بیگی اشتغال داشت ومهر براحکام بیتی وبیاضی میزد پابیوس وکالت فرمودند که قاضی مشارالیه قطع نظر ازآن مهم نماید ونواب مومی الیه مهر برضمن احکام برجای وکلای دیوان زد. القصه که قاضی جهان بعد از پای بوس برگرد سر اشرف گردید ونواب کامیاب بنظر عجزوپیری و ضعف حال و پریشانی احوال او نموده آن مقدمات را طی نمود ومبلغی نیز برسم سیور غال بدو ارزانی داشت وخلعتهای فاخره داده رخصت انصراف داد وی متوجه قزوین شده در راه چون بقصبهٔ زنجان رسید در خانهٔ مجاور آن مزار کثیرالانوار شیخ ابوالفرج زنجانی آخر روز جمعه وقت غروب که هفدهم ماه ذی الحجهٔ شب مبارك غدیر بجوار رحمت ایزدی پیوست. «قاضی جهان ملایا» موافق تاریخ است. ولادتش صبح پنجشنبه دوازدهم محرم الحرام سنهٔ ۸۸۸ در قزوین مدت عمرش هشتاد ودوسال بعد ازآن نقل نعش شریف ایشان کرده در جوار مزار امامزادهٔ واجب الاحترام شاهزاده حسین (ع) در مخبهٔ اکابر خالدیه به امانت گذاشتند. پس ازآن حکم اشرف شرف صدور یافت که اورا بکربلای معلی نقل نمایند چون بحوالی بغداد رسیدند درآن وقت طاعون عظیمی در عراق عرب بود راه نیافتند باز نعش را بقزوین آورده درین مرتبه حکم شد که بمشهد مقدس معلی برده مدفون سازند تا آنکه در شهورسنهٔ اربع وستین وتسعمایه نعش اورا بمشهد مقدس معلی آورده درپائین پای آن حضرت در بیرون حرم نهادند. رحمةالله علیه. باقی حالات وی وذکر صفات او در نسخهٔ شریفهٔ منتخب الوزرا بتفصیل شرف تسطیر یافته. سال سی ویکم از پادشاهی آن خسرو ...

ص ۳۷۰ س ۸: مطمئن ساخت قرارداد که دیگر بااهل اسلام جنگ ننموده پیوسته

ولا یزال بغزاه کفار رفته بجهاد اشتغال نماید. مقارن این حال منهیان نیکورای بمسامع عزوجلال رسانیدند که گرجیان سر ازگریبان عصیان بیرون آورده متعرض بعضی از بلاد اسلام میشوند لاجرم شاه جمجاه بنابررفعت منزلت مجاهدان و علوشان غازیان به‌نص «ان‌الله یحب‌الذین یقاتلون فی‌سبیله صفاً کانهم‌بنیان مرصوص»[1] عمل نموده فضیلت غزا وجهاد را پیش نهاد همت عالی نهمت‌گردانیده بعزیمت جهاد...

ص ۳۷۱ س ۷ : ومبشراقبال ندای «وینصرك‌الله نصراًعزیزاً»[2] در داد. شعر :

ص ۳۷۱ س ۱۳ : کوتوال آن قلعه پارساتو...

ص ۳۷۱ س ۲۵ : قلعه‌ایست درکمال استحکام ، بال طایر وهم و خیال از پرواز بروج آن منکسر ودست حوادث روزگار از دامن خاکریزش کوتاه وقاصر. نظم :

طیور و هم عمری برپریده — بدیوار فصیلش نارسیده
ز برج آن کمند و هم کوتاه — بود یک روزن از دیوارآن ماه
بجنب آن فلک بی‌اعتباری — سحاب از خاکریز آن غباری
جهان درعرصهٔ بومش خرابی — فلک برخندقش کمتر حبابی
دروکنجی گرفته ربع مسکون — سراز یک برج اوبرکرده‌گردون

از ناوران، آن حصار را پناه ساخته و لوای مخالفت برافراخته، شاه جمجاه...

ص ۳۷۲ س۶ : سنهٔ مذکوره شاه‌کامیاب به‌بلدهٔ گنجه فرموده‌آن بلدهٔ فاخره را آئین بسته بودند. شاه جهانیان در منزل شاهوردی سلطان نزول اجلال فرموده...

ص۳۷۲ س ۱۹ : درین اثنا بقیه از لشگریان عبدالله‌خان واکثر متعلقان ومردمان اردوی وی برباد پایان صبارفتار سوار شده چون برق لامع بصوب رزمگاه در حرکت آمدند. شروانیان ازمشاهدهٔ ایشان بخاطر رسانیدند که مکرراً ازجانب شاه عالمیان مددوکومک‌بجانب خان عالیشان آمده از بیم آن فرو ریختند وبطرف تبرسران‌گریختند که غازیان ایشان را تعاقب کرده جمعی‌کثیر را بقتل آوردند واز رؤس‌ایشان منارها ساختند. مسرعی‌بجهت ایصال این‌خبر تندتر ازبادصرصر بدرگاه پادشاه والاگهر فرستادند. وهم درین سال در بلدهٔ نخجوان شاهزادهٔ عالمیان‌سلطان سلیمان‌میرزا از همشیرهٔ شمخال سلطان چرکس والدهٔ مهد علیاپریخان خانم در شب چهارشنبه بیست وسیم شهر .... الثانی سنهٔ مذکوره قریب بنقارهٔ سحر متولد شد. خواجه عبدی‌بیک مستوفی شیرازی چنین در رشتهٔ نظم‌کشید. تاریخ :

چون یکی ازگردش گیتی فزود — دهر برسالی‌که نهصد بود و شصت
حضرت سلطان سلیمان‌را خدای — داد و مهرش در دل گردون نشست
بهر تاریخ ولادت فکر من — «نهصدوشصت ویکی» درنظم بست

۱- سوره ۶۱ آیه ٤ ۲- سوره ٤۸ آیه ۳

شاهزادهٔ مذکور را به‌ابراهیم‌خان‌حاکم شیراز سپرده اورا بشیراز بردند. وهم درین سال عثمان پاشا از جانب خواندگار مرتبهٔ دیگر مأمور شده بشهر زورآمد. سرخاب سلطان‌بی‌آنکه جنگ‌نماید آن ولایت راگذاشته بمردیان آمد. رومیان برآن‌دیار بی‌جدال‌وکارزار مستولی شدند. وهم‌درین سال در بلاد هند، سه پادشاه نامدار...

ص ۳۷۳ س ۱۱: وهم درین سال نواب مهد علیایی بلقیس‌الزمانی شاهزاده سلطانم جمیع املاك ورقباتی‌که در تبریز وقزوین وری وگرسرود اصفهان واسترآباد داشت وقف سرکار حضرات عالیات چهارده معصوم صلوات‌الله علیهم اجمعین نموده تولیت شرعی را بنواب‌کامیاب مالك رقاب تفویض فرمود، بعدازآن اعلیحضرت هرکدام‌که پادشاه وقت باشند. وآن خیرجاریه که ازآن تاریخ الی‌یومناهذا بدولت روزافزون این دودمان خلافت مکان همچنان بمستحقان میرسد. وهم درین سال ...

ص ۳۷۳ س۱۹: تفاصیل شرح حالات وی درتذکرة الشعرا ذکر نموده وهم درین سال در بلدهٔ نخجوان شاه عالمیان بمعاملات مشهد مقدس معلی سرکی رسیده ارباب مناصب آنجا را خصوصاً سیردرویش‌بیك صفوی را از تولیت عزل فرموده تولیت را بمرحومی خلیفه اسدالله اصفهانی‌که از اعاظم سادات خلفاء دارالسلطنهٔ اصفهان بود وبمزید علم وفضل وتقوی از سایر سادات آنجا مستثنی بود با شیخ‌الاسلامی مشهدمقدس شفقت‌فرمودند. سال‌سی‌ودویم از فرمان فرمایی آن خسرو غازی نوروز توشقان‌ئیل روز دوشنبه ۱۷ ربیع‌الاخر سنهٔ ۹٦۳ شاه عالم‌پناه چون بخطهٔ طیبهٔ بردع رسیدند صحرای آنجانمونه‌ای‌بود از ریاض بهشت‌آساچنانچه شیخ نظامی علیه‌الرحمه در تعریف آن بلده میفرماید...

ص ۳۷٦ س ۲۱: نظم:

ز بس خیمه و خرگه وسایبان ز خورشید روی زمین پی نشان
هوانیلگون‌گشت ودشت آبنوس بجوشید دریا ز آواز کوس

طوایف اصناف ومهندسان اطراف انقیاد حکم مطاع واجب‌الاتباع کرده بدانچه مقدور ایشان بود در باب تزئین آئین بفعل آورده مهیا ساختند. شاه جمجاه ...

ص ۳۷۷ س ۲: القصه‌که درآن ایام عشرت انجام شاه برجیس غلام بمراسم وقواعد آن طوی قیام نموده:

یکی جشن شاهانه گردید راست مهیا درو هرچه اندیشه خواست

وهم‌در آنروز مجلس نکاح منعقد شدو به‌آئین شریعهٔ مصطفوی وطریق سنت مرتضوی آن مهد علیا در حبالهٔ نکاح نتیجهٔ شاهان جهان‌آرا درآمد ونواب‌شاهی قامت با استقامت عقاد راکه عبارت از علامی میرمحمد مهدی رضوی قمی وسیدمحمد پیشنماز جبل عاملی بود باسایر صدورو علما ومشایخ وسادات کبارکه درآن محفل منیف‌ومنزل شریف تشریف‌داشتند بخلعتهای‌گرامی آراسته حضار مجلس را به‌انعام وافروتفقدات متکاثر از اجناس یزد وفرنگ سرافرازگردانید. شعر:

به آئین بزمگاهی ساز کردند — که از فردوس درها باز کردند
شهنشه تکیه زد برمسند ناز — بعشرت رنج سوز و گنج پرداز
فروزان ..... فرشاهی — زمین تا آسمان نور الهی
بگرد مسند عالم پناهش — جهانی از سلاطین سپاهش
برسم بندگی استاده برپای — سرفعت ز هریک آسمان سای
بحشمت هریکی افراسیابی — سپهر سروری را آفتابی
زمانه برگ عشرت ساز کرده — ملک درهای دولت باز کرده
زهرسو مطربان زهره آهنگ — زده چنگ طرب در دامن چنگ
نوا سازان نواها ساز کرده — سرود خرمی آغاز کرده
ز بس عیش و نشاطوشادکامی — جهان را تازه شد رسم جوانی

چون شب درآمد ، نظم :

شبی بود همچون کف موسوی — روان‌بخش چون نکهت عیسوی
شبی کو چنان عالم افروز بود — نه شب گویی از روشنی روز بود
هوا مشکبو و صبا مشک ریز — سرزلف مشکین شب مشک بیز

نواب شاهزادهٔ عالمیان بامرزفاف مشغولی کرده مقارنهٔ شمس‌وقمرو زهره همگنان را معلوم گردید صباحش زمانه زمزمهٔ تهنیت و مبارکباد درگنبد فیروزه‌فام‌سپهر انداخت. خانان‌وامرا وسایرطبقات و وزرا پیشکشها و نثارها بنظر اشرف در آوردند. شعر :

نثار افکن شده گوهر نثاران — ستاره برمه و خورشید باران
طبق بردست مروارید ریزان — گهر چینان شده افتان وخیزان
درآن تاراج دریای زمین پوش — زلت معزول ....[1]

شعرای زمان در تاریخ آن اشعار دلپذیر برلوح بیان نگاشتند ازجمله سرحوبی‌قاضی عطاروراسینی که از مقربان درگاه بود چنین در سلک نظم کشیده. شعر :

شکر کز لطف شاه دین پرور — جم قیصر شکوه و دارافر
آفتاب سپهر ملت و دین — خسرو سروران روی زمین
سرو بستان شاه اسمعیل — نمک خوان خاندان خلیل
گشت داماد و کامرانی کرد — کامران گشته درفشانی کرد
خواستم تا بشاه جم مقدار — سال تاریخ را کنم اظهار
که رسید این‌ندا زخیل ملک — «وصلت ماه و مهرداده فلک»
به از این عرضه دادم ازخواهی — «شاه داماد نعمت‌اللهی»

---

۱ - لن: ناشخص است

باز بشنو ز بذهات که شده سال تاریخ «ساه ذوالقعده»

درین سال از ولایت استرآباد خبر رسید...

ص ۳۷۷ س ۲۱ : نقل نموده در خانه‌های پائین پا درآن روضهٔ عرش مرتبه مدفون شد.

ص ۳۷۸ س ٥ : ناگاه از قضا چشم زخمی‌بوی رسیده عصا شکست وبضرب تمام از بام بریز افتاد.

ص ۳۷۸ س۱۱ : پس ازآن‌امراء عالیجاه ومقربان درگاه خصوصاً بیرام‌خان بهارلو که از اولاد علیشکر مشهور بود برین‌وجه بیرام‌بیک‌بن سیف‌علی‌بیک‌بن باریک‌بیک‌بن‌پیرعلی بیک‌بن علیشکر و در وقت آمدن بولایت ایران ودیدن شاه عالمیان‌شاه مالک رقاب اورا همراه پادشاه همایون کرده فرستاده بود وبسعی وجانسپاری‌خان مشارالیه تمامی‌بلادهند وسواحل‌سند بتصرف اولیاء دولت قاهرهٔ آن اعلیحضرت درآمد باوجود دیگر پسر از پادشاه همایون مثل محمد رحیم‌میرزا، بیرام‌خان شاهزاده صفدر جلال‌الدین‌اکبر راکه در سن دوازده سالگی بود برداشته برجای پدر خجسته سیر برتخت پادشاهی ومملکت‌داری‌نشاند وازآن تاریخ الی‌یومنا هذاکه تاریخ هجرت خیرالبرایا بسنهٔ ثلث وعشروالف رسیده آن پادشاه عالیجاه پنجاه ویکسال است که برسریر پادشاهی و سلطنت متمکتن است.ذکر توجه پادشاه عالم‌مدار بجانب قزوین و قشلاق نمودن درآن بلدهٔ جنت آیه .

ص ۳۷۸ س۱۸ : بلادوامصار درمیانهٔ معموره افتاده از یکجانب‌گیلان ورستمدارو مازندران‌واز یکجانب همدان ولرستان واز یکجانب ری وخواروسمنان واز یکجانب قم‌وکاشان واصفهان آنرا دارالسلطنه نموده...

ص ۳۷۹ س۱٥ : جای شاهزاده بهرام‌میرزاکه امیر دیوان بود ومهر برضمن‌نشان میزد والکاء همدان‌که به او متعلق‌بود بنواب اسمعیل‌میرزا داده وزارت آن حضرت را بوالد ماجدراقم‌این‌کتاب مستطاب میرمنشی‌الحسینی‌دهند وایشان بصوب الکاء علیشکرروان سازند. دراین اثنا شبی‌از شبها شاهزادهٔ لوند پیشه بی‌ملاحظه واندیشه بسیر خانها رفته پای قرارش‌از جای ثبات بیرون رفته چند روز بربستر استراحت غنود ...

ص ۳۸۳ س ۱۲ : اواخر سال مذکورکه قمر درحوت بود احرام طواف آن آستان ملایک پاسبان بسته از دارالسلطنهٔ قزوین بیرون نشستند واز آنجاکوچ برکوچ متوجه شده نوروزلوی‌ئیل را درسمنان بعیش وعشرت وجشن وصحبت وچوگان‌بازی بسر برده بعدازآن علم رفتن بدان صوب باصواب برافراشتند ووالدماجد فقیرحسب‌الامر...

ص ۳۸۳ س ۱٦ : سال سی‌وسیم ازکامرانی آن برگزیدهٔ خلق افلاك وانجم نوروز لوی‌ئیل چهارشنبه ۲۸ شهر ربیع‌الثانی ثلاث وستین وتسعمائه

ص ۳۸٥ س ٤ : نظم :

چو کرد آسمان قدر عالی مقام | طواف چنان کعبهٔای را تمام
برون آمد آن ماه ناکاسته | لب از آستان بوسی آراسته

وبه‌ایثار نذورات وتصدقات به‌ارباب استحقاق واصحاب‌حاجات اشارت فرموده واز روضهٔ مقدسه بیرون خرامیده تا جلوخان ودر بسته زنجیر آمده برکمیت دولت سوار شده بطالع سعد وکامرانی بساعت فیروز وبختیاری بچهارباغ که از مستحدثات پادشاه مرحوم میرزا شاهرخ است‌وسلاطین جغتای وشاهزاده‌های جهانفرسای که دارایی آنولایت داشته‌اند هرکدام منزلی ساخته‌اندفرود آمده بربستر استراحت ومتکای استراحت قرارگرفت. بعد از چند روز در دیوان نشسته درگنبدی که کپک‌میرزای ولد سعیددارین میرزا سلطان‌حسین بایقرا ساخته بود اوقات خجسته ساعات را به‌آمد وشد مردم جهت تهنیت ومبارکی دارایی مملکت وسلطنت مصروف داشت. بعد...

ص ۳۸٦ س۱۰: قورچیان وتمامی غازیان وکافهٔ بزرگان کل ممالک محروسه از جمیع مناهی توبه کرده مؤکد بقسم سازند واحکام وپروانجات ...

ص ۳۸٦ س ۱۸: به‌جنات عدن انتقال فرموده آن‌حضرت را از تبریز بمشهد مقدس مزکی نقل کرده در پائین پا در پهلوی قاضی جهان حسنی مدفون گشت و خواجه عبدی بیک مستوفی درتاریخ گفته، تاریخ:

تاریخ وفات صدر فرخنده صفات | از هجرت مصطفی علیه الصلوات
باشد سه عدد مرتبهٔ آحادش | ضعفش‌عشراتوجمع این هردومات

ولادتش در سنهٔ ۸۸۸ مدت عمرش هشتاد وشش سال مدت صدارتش بیست و یکسال. میر مرحوم از افاضل سادات...

ص ۳۸۷ س ۲: تضییقات وشرح وحواشی دارند از جمله در زمانی که درمشهدمقدسهٔ غریهٔ غرویه علی‌راسنها الف‌الف صلوة‌وسلام وتحیه در ملازمت نواب مجتهدالزمانی شیخ علی علیه‌الرحمه بوده‌اند حسب‌الاشارهٔ علیهٔ آن حضرت رسالهٔ در باب غیبت حضرت صاحب‌العصرو الزمان و خلیفةالرحمن علیه صلوةمن‌الله‌الملک‌المنان نوشته بجلاءالعیون موسوم ساخته‌اند و ادلهٔ‌سمعیه وعقلیه در باب‌ظهور آن‌حضرت مذکورگردانیده‌اند ورسالهٔ لعنیه راکه حضرت شیخ نوشته با فصح‌عبارات والطف استعارات ترجمه فرموده‌اند وهم درین سال براق‌خان ...

ص ۳۸۷ س۸: شیخ اغلن‌بن اسلتی اغلن‌بن‌ایبه خواجه‌بن بغنای‌بن بلعان‌بن شیبان بن‌جوجی...

ص۳۸۷ س۱٦: سال سی‌وچهارم از پادشاهی آن خاقان اقلیم چهارم نوروزئیلان‌ئیل پنجم جمادی‌الاول مطابق سنه ۹٦٤ درین سال ...

ص۳۸۸س۱۵: به‌قلعهٔ قهقهه رسانید نواب میرزایی قریب بدوهزار تومان اسباب‌و یراق واثاث ویراق بیوتات ودواب خودراکه همراه داشت برسکنه ومتوطنه وزوارعتبات‌عالیات نذر نموده مولانا عمادالدین علی قاری استرآبادی راکه از صلحاء زمان بود ودر خدمت شاه

عالم‌پناه وشاهزاده سلطانم می‌بود وکیل‌ساخته مقرر نمود که فراخور هرکس چیزی ازآنها بدهد وخیلی از مردم خوب ازآن عطیه متمتع گردیدند وازبقیه جماعتی...

ص ۳۸۸ س ۲۰ : فارغ البال گردانیدند واز اردو هرروز بنوازشی سرافراز ساخته کس به‌تبریز می‌فرستادند وبخط مبارك ...

ص ۳۸۹ س ۱۱ : اتراك ذی‌قدرت از دست او بزینهار آمده بودند وعوانان بدفطرت از ترس اودر اضطرار افتاده محصولات اوقاف آن ولایت را خصوصاً سرکار غازانی ورشیدی و علیشاهی بمبلغهای کلی رسیده چنانچه ازین بیت قاضی درویش عتیقی مفهوم می‌گردد. نظم :

یتشدی مین تونبه جمع وقف غازانی   مسافراغلی مجاورالوب سپردی اونی

القصه که شاه عالیجاه‌باخیل وسپاه از چرنداب متوجه دولتخانهٔ صاحباباد شده سادات وقضاة و اعیان وکلانتری وموالی واهالی به‌استقبال‌استعجال نموده بپای‌بوس‌اشرف سرافرازگشتند واز راه خیابان خراسان بدرون شهر تشریف بردند. وهم‌درین اوقات تبت آقاذوالقدرکه به‌ایلچی‌گری بروم نزد خواندگار سلطان سلیمان‌خان رفته بود حسب‌المرام و دوستکام‌مراجعت نموده بدرگاه معلی آمده تحف و هدایا ونفایس‌وتبرکاتی که نواب خواندگار جهت شاه کامکار فرستاده بودند آورده‌گذرانید. بعد از چند روز..

ص ۳۹۰ س ۳ : چون قبل ازین که شاهزاده‌های نامدار در درگاه معلی بودند شاه جمجاه بواسطهٔ صلهٔ‌رحم که باعث زیادتی عمر است صبایای خودرا مهدعلیا شاهزاده‌گوهرسلطان خانم وبانوی‌کبری پریخان خانم را بآئین شریعت مرتضوی بعقد ازدواج برادرزاده‌های گرامی خود نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا ونواب بدیع‌الزمان میرزا درآورده بود درین سال نواب سلطان ابراهیم میرزا بخاطر خطورکرد جهت تمشیت این امر عظمی کس بدرگاه معلی فرستد لاجرم والد ماجدکه ریش‌سفید ومعتمد علیه درخانه وی بود بجهت آوردن...

ص ۳۹۲ س ۷: سیدعلی شوشتری که به‌نیابت‌والدماجدبخدمت صدارت اشتغال‌داشت مرخص‌گشته‌بزیارت مشهد مقدس‌معلی روان شد وخودرا بدان عتبهٔ سپهر آسا رسانید وساکن گشت وهم درین سال ...

ص ۳۹۲ س ۱۵ : سیر فرمود و در تعظیم و توقیر ایشان این سرود مینمود که : ظل اللهند پادشهان. . .

ص ۳۹۲ س ۱۸ : وهم درین سال روز چهارشنبه هفدهم‌شهر ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره که روز مبارك مولودحضرت صاحب‌اللواوالمقام‌المحمود(صلعم) بود شاه جمجاه‌بدولتخانهٔ مجدد که احداث یافته بود تشریف بردند . ع:

آفتاب دین و دولت‌خانه رفت

شعرای زمان واکابردوران درین‌باب تهنیت و مبارکبادی قصاید و تاریخها برصفحهٔ لوح روزگار بیان نموده گذاشتند. خانان و امراء و وزراء و مقربان و قورچیان و سایر اعیان و

کلانتران همایون وممالک محروسه و شاهزاده‌های عالیمقدار و سلاطین رفیع مقدار که در اطراف و اکناف بودند همگنان ساچقهای فراوان و نثارهای بی پایان بنظر اشرف فرستادند و از جمله خواجه عبدی‌بیک مستوفی‌شیرازی قصیدهٔ دویست بیت در باب تهنیت و مبارکبادی دولتخانهٔ مبارک که گفته این ابیات از آنجاست اوله :

صبح صادق چون به‌فیروزی برآمد برسریر — گشت دولتخانهٔ مشرق ازو رونق پذیر
روز مولود نبی بود و به نیکویی وسعی — کرد آئین ولادت تازه خورشید منیر
شادمان شد مادر ایام از مولود او — وه‌چه‌مولودی که‌دریکروز[شد] آفاق‌گیر
تا جهان از روز مولود نبی گیرد شرف — باد هرعید غدیر آرایش تاج وسریر
روز نوروز نبی‌بادت مبارك ز آنکه هست — دولتت انگیخته از دولت روز غدیر
درچنین روز مبارك با هزاران فرخی — شد بدولتخانهٔ تو خسرو روی زمین

ص ۳۹۳ س۱۳ : واقع شد چه طالع بناء دارالسلام بغداد ودارالسلطنهٔ اصفهان یکی است‌وهرچه در بغداد میشود در اصفهان نیز بوقوع‌می‌انجامد. القصه که درین دوشهر خلقی بسیار و جمعی بیشمار تلف شدند از جمله مغفرت پناه میرفضل‌الله استرآبادی که ساکن نجف اشرف بود وازافاضل فضلاء و علمای عصر وصلحای دهردرپیش‌بودبجوار رحمت‌ایزدی پیوست سال سی‌وپنجم...

ص ۳۹٤ س ۱۰ : که تاچول آب اترك‌گریخته بود رسیده...

ص۳۹٦س۲ : علی‌سلطان اسرای مغلوب راکه همراه برده بودقرار دادکه درعوض خونبهای ایشان مبلغی‌گرفته آن جماعت را رهاکند. بدرخان ورفقا...

ص۳۹٦س١٤ : ذکرگرفتن قلعهٔ قندهار نوبت دویم بسعی‌شاهزادهٔ عالیمقدار سلطان حسین میرزا...

ص۳۹۷س۷ : به‌تیول شاهزاده‌بدیع‌الزمان میرزاکه در دارالسلطنهٔ قزوین بودایالت سیستان را بدو مرحمت کرده...

ص ۳۹۷ س ۱۳ : سبزوار رسید ازآنجا احرام‌زیارت حرم امام‌انس وجن وعرب‌وعجم بسته کس بخدمت برادر باجان برابر خود نواب سلطان ابراهیم میرزا فرستاده اورا از آمدن خود آگاه‌گردانید. نواب ابراهیمی‌بعضی‌از مقربان‌خودرا باچند قطار استرازمربیات وحلویات وجوارشات وخربزهٔ مشهد مقدس‌وسایر مأکولات واشربه وغیره باستقبال فرستاده‌امر عالی شرف صدور یافت که اهالی و ارباب واهل حرفت وکدخدایان مشهد مقدس یکهفته بازارها وسرکوچه‌ها و محلها را آئین باتزئین‌بسته پس ازآن خود تاموضع.... برادر عالی‌گهر را استقبال نموده اورابا اعزاز واحترام بشهر آورده در منزل خود فرود آوردند.

ص ۳۹۸ س ۱٦ : آوردند شاه عالمیان‌آن‌خاتون‌راکه از خاندان‌بتکچیان بودسیورغال داده رعایت فرمود و محب علی بیک باباکش اشتهار یافته از قورچیان چیق شده بمواجب

و تیول و انعامات سرافراز گردید وقشلاق این سال در دارالسلطنهٔ قزوین نموده...

ص ۳۹۸ س ٦٤ : کتب احادیث نبوی واسامی سینمایند رستم پاشا...

ص ۳۹۹ س۷ : شهید ساخته بشمشیر زدند وجسد مطهر اورا بعد از عصر در دریا انداختند. ولادتش روزسه‌شنبه سیزدهم شهر شوال سنهٔ ۱۱ ۹مدت عمرش پنجاه‌وپنجسال حضرت شیخ بیشتر اوقات درعتبات عالیات خصوصاً نجف‌اشرف به‌تألیف وتصنیف اشتغال داشت ازجملهٔ تصانیف او...

ص۸۵۷ س۲ : گردانیدند ودرآن سال زربسیار بضرب جعفرآباد مسلوك شده ومرحومی قاضی‌محمد رازی که از مقربان شاه عالی جاه بود در جواب قطعهٔ خواجه کمال‌الدین اسمعیل اصفهانی اینچنین در رشته نظم کشیده ، قطعه:

چهار بودند در اطراف عراق ای شه دین	شهرهایی که نشستنگه شاهان بودند
اصفهان آنکه ورا نصف جهان می‌گفتند	عدل عمال شه او را ز جهان افزودند
همدان آنکه علیشکرو یارانش بود	بزروسیم همی چترو وثاق اندودند
قم که جز شیعهٔ حیدر نبود ساکن او	سبب آنست که خاك فرجش پیمودند
ری که هر قلعهٔ او هست چولعل یکرگ	حیف وصد حیف که او را بسزا نستودند
شاه افرود برین چاریلد یک تختی	کاهل تاریخ چنین تخت دگر نشنودند
بمثل هریک از این چاریکی عنصر بود	که از آن چارجهانی شه‌دین پیمودند
لقب و نام ازآن تخت وسبب گرخواهی	برتو بگشایم اگر چه بکسی نگشودند
بود قزوین چو به ناپاکی مذهب مشهور	ذکرش ازصفحهٔ ایام ازآن نزدودند
باب جنت لقبش آمد ونامش بشنو	جعفرآباد کزو خلق خدا آسودند
سنیان همچو کتانند و شه‌دین مهتاب	تاب ناورده تمامی چوکتان فرسودند
سرمهٔ چشم جهانست ازآن‌رو مردم	دیده برخاك قدوم شه دین فرسودند

القصه باغ مذکور در غایت زیب و زینت طرح شده بود.

ص ٤٠۲ س٦ : سخنان حمارمروان علیه العذاب والنیران است«اذاانتفی مدة لم ینفع عدد»

ص ٤٠٤ س ١٤ : شهر رمضان آن بوعلی زمان درعنفوان شباب که سنش از سی قدم برتر نهاده بود ازدارغرور براحت‌آباد سرور در دارالارشاد اردبیل انتقال فرمود ومولانا محتشم کاشی در تاریخ آن زبدهٔ افاضل گفته . شعر :

ملا ابوالحسن که محیط وجود او	زین خاکدان[رساند] بافلاك موج[فضل]
چون کرد رو بملک عدم زآسمان رسید	تاریخ فوت گشتن او [ماه اوج فضل]

از حمله تصانیفش ...

ص ٤٠٤ س ١٦ : خان میرزا صفوی والد نواب معصوم بیک وکیل . دیگر رساله روضة‌الجنان . . .

ص ٤٠٤ س ٢٠: درعلم کلام و هم درین سال مرحومی شیخ محمد داود استرآبادی که از صلحاء زمان بود در دارالسلطنهٔ اصفهان رحلت نمود اورا بمشهدمقدس معلی آورده در گنبد کپک میرزا مدفون ساختند. وهم درین سال بیرام خان بهارلوکه یکی از امرای نامدارهمایون پادشاه بود بعد از فوت پادشاه مذکور وکالت خلف او جلال الدین اکبر شاه متعلق بود از منصب عزل شد. بعد از چندگاه عزیمت حج نموده درگجرات بدست کفار بقتل رسید. درتاریخ او گفته اند رباعیه :

خانی که گذشت ازحشم و طبل وعلم — شد محرم بزم وصل درراه حرم
اهل دل اگر زحال وسالش پرسند — گویند «شهید شد محمد بیرم»

جلال الدین اکبر بعداز واقتدار تمام یافت ومستقل گشت. بیرام خان مردشیعهٔ موالی بود ورعایت سادات ومؤمنان بسیار فرمودی هرکس از عراق وآذربایجان وفارس وخراسان بخدمت اورفتی رعایتها یافتی.

ص ٤٠٥ س ١١: فرستادی وقبل از وفات خواجه میریجان سیاقی راکه وزیراو بود با مبلغی کلی بصوب مشهد مقدس معلی نقل کرده بود و التماس کرده بود که ترتیب مدفنی جهت او بدهند. خواجه مشارالیه درباغ پائین پابرجانب غرب صفه وتختی وسردابه جهت او ترتیب داد. بعداز شهادت اورا بمشهد مقدس معلی نقل کرده در آنجا مدفون گشت. سال سی و هفتم از پادشاهی آن خسرو اقلیم چهارم نوروز پیچین ئیل دوشنبه ۱ جمادی الاول سنه ۹٦۷

ص ٤٠٧ س ١٠: امصار عالم رسیده انتشار یافت خواجه محمد میرك خبیصی ناطقی تخلص در تاریخ آمدن وی چنین گفته ، تاریخ :

شاه طهماسب سرور شاهان — آنکه بردشمنان هجوم آورد
از مه نوکلید روم بدست — لشگری بیش از نجوم آورد
گشت تاریخ سال آمدنش — قیصر آمد ... روم آورد[1]

القصه چون سلطان سلیمان ...

ص ٤٠٩ س ١٦: نیامده بودگویا ماصدق مفهوم این بیت مینمود ، ترکیه :

سغبچه گون بیرقیدك چخدی کلیسادن بری — چخمدرشیله صورت دورعیان دوربری

بدرگاه عالم پناه آمده...

ص ٤١٣ س ٧: دریاچهٔ عظیمی بودگشادی یافت. خواجه حمدالله مستوفی قزوینی صاحب تاریخ گزیده در کتاب گزیده و نزهة[القلوب] درباب تعریف آن چشمه نوشته که بحیرهٔ چشمه سبز بولایت خراسان بحدودطوس دورش یک فرسخ ازودوجوی بزرگ است که بطوس ونیشابور میرود هریک زیاده از بیست آسیا آب گردان. هیچ ملاحی این بحیره را نتواند برید وبقعرش نتواند

۱- ظاهراً : مصرع باید چنین باشد : قیصر آمد ز روم و روم آورد

رسید وبگمان مردم این بود که از پیشینیان نقل می کردند که هرگاه این بحیره بگشاید اکثر ولایات مشهد مقدس تا نساوباورد و مرو را آب خواهد برد وهمگی مردم ازآن درهم می بودند اتفاقاً در محلی که قمر در برج جوزا بود آب چشمهٔ مذکور بیک ناگاه رهایی یافته بر دره‌ها و رودخانها وصحاری بلوکات مشهدمقدس افتاده هرچه در پیش آن آب واقع بود از بیخ کنده تا برودخانه طوس منتهی شد .

ص ۴۱۳ س ۱۴: نقرهٔ بیشتری مشاهده نمودند برداشتند چون آن جماعت از ضعفا ورعایا وکارکنان قریهٔ کارده بلوك شاندز بودند نتوانستند که‌آن‌طلا ونقره را درآن ولایت‌خرج نمایند بوسیله‌ای از وسایل بقندهار رفته آن ظروف یافته را خرج کرده درعوض ...

ص ۴۱۳ س ٤ : چون اشیاء مذکور عرضه داشت شاهزاده بنظرانور درآمد داروغه و مشرفی جهت‌آن محل تعیین نموده ارسال داشتند وبدستورکان فیروزه که درجوار آن قریب‌ببلدهٔ نیشابور واقعست ضابط مقرر داشتند والحال...

ص ٤١٤ س ١٤: ازخزانهٔ «وتنزل‌من القران‌ماهوشفاء ورحمة‌العالمین»[1] شفای عاجل کرامت فرمود.

ص ٤١٥ س ٥ : آرایش این اوراق در ذکر طوی شاهزادهٔ باستحقاق ابوالفتح‌سلطان ابراهیم‌میرزا در مشهد مقدس‌معلی...

ص ٤١٥ س ١٧: شاهزاده سلطانم همشیره اعیانیه شاه جمجاه که ملکه زمان بودوعدهٔ فرستادن آن شاهزاده‌گرفته نواب علیهٔ عالیه بوقتی دیگر فرموده بودند وچون قریب بچهارسال ازآن انفصال یافت شاهزاده سلطانم که نواب میرزایی...

ص ٤١٦ س ٦: مانده بود باوجوه‌کبرسن آن عالیجناب را همراه نمود. خدیجه‌سلطان خانم که زوجهٔ القاس‌میرزا بود واز نواب میرزایی دوپسر داشت اورا آق‌برجك وانكه نموده با جمعی از...

ص ٤١٦ س ١٢: بباغ شاهی که شاهقلی‌سلطان استاجلو درایام تیولداری‌خود احداث نموده ودر میانهٔ باغ عمارتی عالی ساخته فرود آوردند. شعر :

درآن ایام چون آن مهدزرین به‌پیروزی به‌شهر آمد ز قزوین

آنگاه امرعالی صادر شد که از دروازهٔ دویم سراب تا درچهار باغ آئین‌بندی کرده بازاری ازخیمه وخرگاه وسایه بانها ترتیب دهند واز جمیع اصناف دکانها تزئین دهند وزرا ومقربان بترتیب اسباب طوی وعروسی مشغول گشتند.

ص ٤١٧ س ١٥ : دارالسلطنهٔ قزوین متوجه شده شاهزاده‌ها از بلوك ... وسایان بشهر آمدند. وهم درین سال پادشاه ملکی خصال را پسری شده اورا سلطان‌محمود میرزا نام فرمودند واتابکی او به‌قرخزادبیك ایشك آقاسی‌باشی قراداغلو شفقت فرمودند. درباب تاریخ ولادت وی خواجه عبدی‌بیك مستوفی شیرازی چنین درسلك نظم کشیده ، رباعی:

۱- سوره۱۷ آیه ۸۲

در نهصدوشصت‌وهفت از سال‌عرب	یوم الثلثا نوزده ماه رجب
آمد زصدف پدید یک در عجب	سلطان شد و محمود پذیرفت لقب

وهم درین سال مرحومی میرحسن عسکری موسوی که از صلحای عصر بود در خطهٔ قم رحلت نمود تاریخ‌وفاتش «میربهشتی» یافته‌اند ولادتش را فیاض‌یافته بوده‌اند. وی در رهق مدفون است.وهم درین سال در روز دوشنبه هفدهم شهر ذی‌حجه حسین‌بیک چاوشلو قورچی تیروکمان شاه عالمیان که از مقربان ومعتمدان بود وکمال تسلط واستیلا داشت در دارالسلطنهٔ قزوین فوت شد. جسدش‌را بمشهد مقدس‌معلی‌مزکی نقل نمودند. وهم درین سال شاه جمجاه‌بتحریک یوزباشیان و مقربان وریش‌سفیدان نواب سام‌میرزا را بقلعه قهقهه برده محبوس ساختند منشاء آنکه در وقتی که شاه عالم‌پناه مریض بود سام‌میرزا راکه در دارالارشاد اردبیل بود از حظیره آمده روانهٔ اردوی معلی‌گردید. چون در راه خبر صحت مزاج اشرف بدو رسید معاودت نمود. سال سی‌وهشتم از سلطنت.

ص۴۱۷ س ۱۸: نوروز نموده در اول بهار واستوی لیل‌ونهار که شکوفه برشاخسار اشجار قرار داشت ایلچیان ...

ص ۴۲۰ س ۱۹: فرمود وقریب بآن حوالی بایشان رسیده ...

ص ۴۲۱ س۵: درگذشت از صحیح القولی استماع افتاد که از جمله متروکاتش...

ص ۴۲۱س ۱۳: درین سال سیدعلی پیشنماز جبلعاملی که بصلاح وتقوی وسداد موصوف بودو خاقان‌گیتی‌ستان باوانواع اعتماد داشت در شب جمعه دویم شهر ذی‌حجهٔ‌حجهٔ سنهٔ‌مسطوره ومرحوم خواجه قاسم نظری که مدت سی‌سال استیفاء دیوان اعلی‌بوی متعلق‌و از روی استقلال وعجب‌لاکلام بدان اقدام داشت رحلت نمود ودر تاریخ وی خواجه عبدی‌بیک مستوفی شیرازی‌گفته:

مستوفی دهرشه سراج الوزراء	کامروز بیفراخت بدولت قد و قامت
چون دانه مگر زیر زمین رفت که فردا	سر برزند از خاک بصحرای قیامت
هنگام شدن از پی تاریخ وفاتش	گفتا که «شه دین بجهان باد سلامت»

سال سی‌ونهم از سلطنت. ..,

ص۴۲۹س۳: واقع شد. عطرفشانی قلم خجسته رقم در ذکر فوت شاهزاده سلطانم وشرح اندکی ازحالات وصفات آن شمسهٔ آسمان خدارت. درین سفر شکار....

ص۴۲۹س۱۷: بیت: سیدالمرسلین یعنی حضرت فاطمه بنت اباابراهیم موسی‌الکاظم سلام‌الله علیه دفن نمایند.

ص ۴۲۹ س۲۳: اسمعیل ودرحین احتضار آن شاهزادهٔ پرهیزگار وصیت‌نامهٔ بخط خود نوشته بدین‌عبارت اختصار فرمودند هذاصورة‌خطها : «وصیت میکنم من‌که سلطانم بحضرت شاه طهماسب که تو برادرمنی سوگندمیدهم بتو بخداوندی خدای‌تعالی که ازغیر ازو

خدایی نیست و به ارواح حضرات چارده معصوم صلوات‌الله‌علیهم اجمعین که اول مرا بکربلا فرستی. دوم نماز روزه وحج‌وزکوة وخمس وندز وردمظالم که گفته‌ام ودر طومار علیحده نوشته شده بجای آری. دگرهرچیزی که گفته‌ام امرکنی که بجای آرند سفارش ملاعماد را بجای آری دیگر ده دهام چهل‌وسه‌سال خدمت من کرده، زن پیریست هرچه مال‌وملک اوست بعد از مرگ بدو داده‌ام و آزاد کرده‌ام باو بدهید. دیوانی‌املاکش از تو التماس دارم که باو بدهید اسب خان‌بیگی‌خانم واسترزینل هم ازوست واسترجامی واسب‌گل ورن صوفیان را هم باو دهیدوده‌ده سلطان‌سلیمان کنید وبمشهد فرستید که زن صالحه است واگر آید همراه من بکربلا بگذاریدبیاید. بعد از آنکه مراجعت نماید البته اورا بمشهدمقدس پیش سلطان سلیمان بفرستید که آنجا باشد دیگر چه بنویسم مرا حلال کن نیز بی‌ادبی که کرده باشم‌ازگناه من بگذر ومرا فراموش مکن‌و از خیرات که هم پدر وبرادر منی غیر از تو وارثی ندارم‌دگرکنیزان خودرا هم آزاد کرده‌ام. بعد از مرگ مال ایشان را هم داده‌ام اقبال را هم آزاد نموده‌ام. بعداز من‌ایشان را بتو سفارش می‌کنم که رعایتشان بکنی که غریب‌اند وبی‌صاحب». القصه احوال‌خیر مال آن حمیده‌خصال چنین است که‌چون‌درعنفوان شباب وجوانی‌شاه عالی‌آثار قیدوصلاح‌وزهد وطهارت‌وفلاح ازوجنات احوالش معلوم نمود در مقام اطاعت او درآمده آن علیاحضرت را نذر حضرت صاحب‌الزمان وخلیفة‌الرحمن صلوات‌الله علیه نمود. وی چون بآن شرف مشرف گردید و عاقله و فاضله بود

ص ۴۳۰ س ۱۰: بخواندن علم‌تجوید و قرائت قران داده مولانا عمادالدین‌علی‌قاری که در آن فن اعلم از همگنان بود ودر مشهد مقدس‌معلی سزکی می‌بود...

ص ۴۳۱ س ۱۱: روزه ونماز وزکوة و خمس وردمظالم نموده چنانچه در وصیت‌نامه شرف ذکر یافت و در آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ حضرت معصومه ستی فاطمه علیهاالصلوة والسلام مدفون شدند وقرب بیست‌وچهارسال در آن روضهٔ مقدسه مدفون بودند.

ص ۴۳۱ س ۱۶: استخوانهای مطهرهٔ ایشان بحایر مقدس [نقل] نموده درسردابهٔ که قبل ازین ترتیب یافته بود دفن نماید. مولانای مشارالیه حسب‌الامر آن پادشاه نیکوسیر نقل آن بدان آستان عرش نشان نموده درهمان سردابه دفن کردند. مصراع...

ص ۴۳۱ س ۲۰: و تجاوزعن تقصیراتهاو تقصیرات‌اسلافها. وهم درین سال حضرت ذوالجلال والافضال نواب جهانبانی کامرانی ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا را دختری درمشهد مقدس معلی سزکی از صبیهٔ شاه جمجاه‌گوهر سلطان‌خانم‌داده اوراگوهر شاد بیگم نام فرمودند ولادت وی در شهر شعبان سنهٔ مذکوره‌بوقوع پیوست. وهم درین سال ولی‌بیک استاجلویساول باشی برادر امیرغیب سلطان را برسالت نزد سلطان سلیمان‌خان خواندگار بروم‌فرستادند ماحصل مکتوبی که‌مشارالیه برده بود بررسبیل‌اختصار اینست که«ازکتابتی که مصحوب مصطفی‌چاوش و حاجی‌حسین‌چاوش ارسال فرموده بودند معلوم شد از آنجا که حق‌شناسی آن پادشاه عالی‌جاه

است یقین که در ادای حقوق خدمت مخلصان مضمون صدق مشحون «من جاء بالحسنة فله عشر امثالها» [۱] ومؤدای «والله یضاعف لمن یشاء» [۲] برحسب «تخلقوا باخلاق الله» ملحوظ اعتبار خواهند داشت اولا در باب فرستادن دونفر از ملازمان مخلص بعراق عرب وعمارات عتبات عالیات وصرف نذورات لطف فرموده بخط اشرف خود مؤکد گردانیده بودند زبان از مراسم شکر آن قاصر است وچون بتاریخ سی وچهارسال قبل ازین که مخلص را با طایفهٔ اوزبکیه جنگ واقع شد مبلغی جهت مشاهد مقدسهٔ چهار امام معصوم ومزار فاطمهٔ بنت اسدوالدهٔ حضرت امیرالمؤمنین علی سلام الله علیه که در بقیع مدفونند نذر نموده بود که صرف عمارات وفروش وروشنایی وپرده وصندوق پوش وغیرهٔ آن حضرات نمایند وتاغایت میسر نشده، حالیا بیمن همت وشفقت آن پادشاه میسر است توقع آن دارد که درآن باب هم دو کلمه مرقوم قلم محبت رقم فرمایندو چون لوامع انوار عاطفت برناصیهٔ احوال فرزندان مخلص تافته بود که قبول مدعایی که عرض شده بود فرموده بودند بررای عالم آرای مکشوف باشد که در وقتی که آن استدعا مینمود درطی صحیفهٔ محبت شده بود که بواسطهٔ صغرسن فرستادن ایشان بدان صوب صورت ندارد چه بزرگتر ایشان پنج ساله دویم سه ساله وسیم دوساله است. بعد ازآنکه ازمرتبهٔ طفولیت بسن تمیز رسیدند روانهٔ خدمت خواهند شد. دیگر حکایت سلطان بایزید و فرزندان مرقوم قلم عنبرفام شده بود ومضمونی که بعزة الله تعالی هرگز درخاطر مخلص حظور نکرده بخاطر اشرف آورده حیرت و استعجاب فرموده بودند از مقتضای رای عالم آرای بدیع نمود. حقا که از زمان معاودت ایلچیان عظیم الشأن همواره مترصد بود که امروز و فردا فرستادهٔ آن پادشاه با حکم و فرمان وفرستاده های شاهزاده سلطان سلیم خان تشریف آورند که ایشان را تسلیم کنم حالا این کتابت آمده و موجب حیرت حیرت گشته چرا که درطی کتابتی که مصحوب سلطان فرستاده شد وسوگندنامه بخط خود نوشته مصحوب حسن آقا فرستاده شده غیر این نیست که سوگند خورده ایم که ایشان را بملازمان آن اعلیحضرت ندهیم و بفرستادهٔ شاهزاده سلطان سلیم خان سوگند نخورده ایم. البته همان حسن آقا وعلی پاشا رابفرستند که همچنانکه قرار یافته تسلیم نمائیم وصدق وکذب معلوم گردد. بدین سبب امارتمآب ولی بیک یساول باشی استاجلو را برسبیل استعجال فرستادیم چون این مدعا بتأخیر انجامید حکم مطاع به یکی از پاشاهای سرحد اصدار یابد که سی کس از ملازمان خود وبیست کس ازملازمان سلطان سلیم به اتفاق یساول باشی مذکور روانه گردند وجعفرسلطان بدستوردر آنجا باشد که هرگاه خواهند او را رخصت فرمایند وبعد ازآنکه خدمت اتمام یافته باشد وحکم وفرمان سلیمانی بجای خود رسیده باشد ومخلص بعهدویمین خود عمل کرده باشد، آن بحرجودواحسان بدانچه لایق دانند عمل خواهند فرمود. دیگر چشم داشت آنست که هرکس از منسوبات ومتعلقات مخلص بدانصوب آمد پاشاهای حدود سرحدهارا مقرر فرمایند که اورا باز فرستند واستدعا آنکه این دو کلمه در ذیل ملتمسات بخط اشرف موشح گردد».

۱- سوره۶ آیه ۱۶۰ ۲- سوره۲ آیه ۲۶۱

وای‌بیک متوجه ولایات روم‌گشته سلطان سلیمان او را خوب دیده مرخص ساخت و او را همراه ایلچیان خود وفرستادهٔ سلطان سلیم‌خسرو پاشا حاکم وان وسنان آقاچاشنی‌گیر وعلی‌آقا قاپوچی باشی با دویست نفر از ملازمان رومی نموده در روز پنجشنبه....

ص۴۳۳ س۱: بندهٔ‌خدا سلیمان. القصه که‌ایلچیان مذکور بنوازش بی‌دریغ پادشاهانه سرافرازگشته چون قبل ازین که آن خسرو باتمکین فرخ‌زادبیک ایشک آقاسی را نزد خواندگار فرستاده بودند ...

ص ۴۳۳ س۱٤: نی‌دست‌تو دارد خبرنی‌تیغ‌تو آلودگی. شعرای نامدار درتحسین این کار قصاید بیشمار وتاریخ بسیار فرمودند از جمله خواجه عبدی‌بیک مستوفی شیرازی قصیدهٔ گفته واین ابیات ازوست:

نا آدمی بلطف چه حاصل که پروری — با آدمی بجای خودست آدمی گری
شاها بجای خویشتن این کار کرده‌ای — دولت زتست کز همه از عقل برتری
آن کارکرده‌ای که بجان تا بروز حشر — طبع سلیم میکندت مدح گستری

ودر تاریخ این قصیده چنین است، تاریخ:

نهصد و شصت و نه ازسال عرب — درعجم شد بوالعجب سالی عیان
بایزید و چار تن اولاد او — برگرفتند از میانه رومیان
زین معماجوی تاریخش که شد — «پنج کم از زمرهٔ عثمانیان»

القصه صلاح...

ص۴۳۳س۲۶: «الصلح خیر». چون ایلچیان نعش‌سلطان بایزیدواولاد را به‌استنبول رسانیدند، نواب خواندگار وشاهزادهٔ عالیمقدارسلطان سلیم‌خان از نواب کامیاب‌مالک‌رقاب‌راضی وخشنود شده در مقام تدارك وتلافی وعذرخواهی درآمده انواع خوشحالی وبهجت وسرور در مملکت روم واقع شد و به‌پاشاهای سرحد نوشتند که‌من بعد هرحکم‌وفرمایی که به‌اسم ایشان از نواب اعلی‌صادرگردد اطاعت‌نماید. وهم درین سال دربیستم شهر ربیع‌الثانی‌سنهٔ مذکوره‌داود بیک ولدلواصات...

ص۴۳۵س۱۸: فوت‌گشتند وخواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی اینچنین درسلک نظم کشیده ، تاریخ:

بین که درعرض چار ماه چه شد — اندرین چارسوی کون و فساد
خواجگی رفت و قاضی مرحوم — آن بدین سعد و این بملک عماد
رفت سید بیک کمونه ز پی — که نبودش قرین بدولت وداد
رفت شاطر محمد مغفور — بهتر صالحان نیک نهاد
بعد از ایشان بخاك شد ترخان — که نظیرش فلک ندارد یاد
بعد ازو رفت قورچی باشی — همه شانرا خدا بیامرزاد

بهر تاریخ نوتشان گفتند «بجهان شاه دین سلامت باد»

وهم درین سال، بعد از رحلت شاهزاده سلطانم باغوای نواب معصوم بیک صفوی شاه عالی والد را قم را از وزارت نواب جهانبانی ابوالفتح ابراهیم میرزا خلع فرموده ...

ص ۴۳۶ س ۴: خواجه میرز بیک سابق که وزیر سوندوک بیک قورچی باشی بود سیصد تومان قبول کرده اورا بوزارت نواب مشارالیه تعیین فرمودند. مشارالیه درین سال بمشهد مقدس آمد. مولانا معین الدین استرآبادی قصیده‌ای که جهت والدفقیر گفته بود کنایه‌ای بوزارت خواجه میرزابیک درآن نمود:

سلیم النفس قمی میر منشی خلاف بابویه از باب مانیست
نمی فهمد عتل بعد ذلک که غصب منصب از آداب مانیست

والدفقیر درین سال در دارالسلطنهٔ قزوین بپای بوس سر افراز شده در سلک مجلسیان مجلس بهشت آئین منخرط گشت. وهم درین سال محمدی بیک منشی که سابقاً منشی بود بعد از فوت میرزا کافی بمنصب انشا سرافرازگشته اورا از مشهد مقدس بدرگاه عالم پناه طلبیدند. سال چهلم از سلطنت آن پادشاه والاجاه نوروز تنگوزئیل پنجشنبه ۱۶ رجب المرجب مطابق سبعین وتسعمایه

ص ۴۳۸ س ۱: چندروزی بخانهٔ نواب معصوم بیک رفته ازآنجا بدارالارشاد اردبیل رفت

ص ۴۳۸ س ۶: خواجه افضل محمد ترکه

ص ۴۳۸ س ۷: میرزین الدین سیدعلی ولدغفران پناه میر اسدالله صدر شوشتری مرعشی که وی از افاضل وصلحای زمان بود وسالها برسسند صدارت وعزت متمکن بود شفقت وعنایت فرمودند.

ص ۴۳۸ س ۱۲: خلیفه اسدالله اصفهانی متولی آستانه مقدسهٔ منورهٔ عرش مرتبهٔ رضیهٔ رضویه علی مشرفها السلام والتحیه درآن روضهٔ مقدسه بجوار رحمت ایزدی پیوست. شرح حالات ویرا در تذکرة الشعرا آورده. میرمرحوم در پائین پای مبارك جهت دفن خودسردابه‌ای ترتیب داده بود درآنجا مدفون گشت و تولیت آن آستانهٔ مقدسهٔ منوره را بعد از مرحوم مشارالیه بمیرعبدالوهاب شوشتری مذکور شفقت فرمودند. وهم درین اواخر سال، امیرغیب سلطان استاجلو که بزیارت مشهد مقدس رفته بودچون بدان آستان رسید مقارن آن نواب شاهزادهٔ عالمیان ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا عرضه نوشته بدرگاه گیتی پناه فرستاده بودمضمون آنکه. دربیماری شاه عالمیان نذر کرده‌ام که بگردشاه فریدون فرگردم. شاه جمجاه حکومت مشهد مقدس را به امیر غیب سلطان شفقت فرمودند.

ص ۴۴۰ س ۹: سراجعت نمود. وهم درین سال شاه حمیده خصال را پسری از خان پرور خانم دختر شاهقلی گلبادگرجی بوجود آمد و وقوع این عطیه در شهر ذی‌حجهٔ حجهٔ مذکور در منزل نواب معصوم بیک بود. و هم درین سال مولانا قطب الدین ...

ص ۴۴۶ س ۲۲: از راه برو بیابان خودرا بمکهٔ مشرفه ومدینهٔ معظمه زادهما الله شرفاً

و تعظیماً رساند. پاشای بغدادآنرا موقوف بعرض نواب خواندگار داشت ومحل حج فوت میشد. بعد از تشرف بشرف زیارت عتبات عالیات ازمشهدین وکاظمین وعسکرین وسایر امکنهٔ متبرکه وی بالضروره عود نموده در راه بیمار شده پهلو بربستر ناتوانی نهاده روز بروز...

ص ٤٤٧ س ۳ : در تاریخ وی یافته‌اند ، مصراع :

« شاه باقی زنده هردو سرای»

ولادتش مطابق اثنی وسبعین وتسعمایه.

ص ٤٤٨ س ١١ : حاکم لارومزدج وصدرالدین خان ...

ص ٤٤٩ س ١٥ : فرستادند وبدن اورا درگازرگاه در منازلی که برجانب غرب واقع است دفن نمودند ومصطفی بیک ومسیب بیک بخدمت اشرف‌آمده ومصطفی بیک را میرقبلهٔ شروان نمودند او بدانجا رفته بواسطهٔ عفونت آب وهوا آنجا فوت شدومسیب بیک راامیر نموده خاوهٔ ری را به‌تیول او دادند و در تاریخ قزاق شیخ کمال تربتی که‌ازفضلای‌زمان بودگفته، تاریخ :

حجاج ثانی آنکه زطوفان ظلم او | کس را بهیچ روی نبودی ره نجات
بنهاد بربساط شه کامیاب رخ | کج روچو فرز بود از آنروی گشت مات
بودند اهل شهر هری از جفای او | راضی بمردن خود و نومید از حیات
قتلش چو هست باعث معموری هری | تاریخ قتل او شده «مأموری هرات»

وهم در اوایل این سال فرخ‌فال که آفتاب درحمل بود وقمر در اسد، در شب پنجشنبه‌دوازدهم

ص ٤٥٠ س ٦ : سالوخراج ومقاسمه که ازقدیم‌الایام...

ص ٤٥٠ س ١٨ : سال چهل‌وسیم از سلطنت آن خاقان بلند مکان نوروز پارس ئیل روز پنجشنبه نوزدهم شعبان‌المعظم مطابق سنهٔ ۹۷۳ در اول این سال ...

ص ٤٥٢ س ٢٤ : سلطان‌حسن میرزا که در دارالسلطنهٔ هرات بود ایشان را بدرگاه گیتی‌پناه آورند .

ص ٤٥٣ س ١ : رکاب نصرت‌ایاب شاهزاده سلطان ابراهیم.

ص ۹۷۲ س ١٠ : یرتاولی

ص ٤٥٣ س ١٤ : پیرقلی‌بیک شاملوسکی‌آلن بدرگاه شاه جمجاه فرستاده و هنوز در اوایل این‌سال که‌هنوز محرم‌سنهٔ‌ثلث‌نشده بود،علی‌سلطان‌بن الوش خان‌بن محمداسین بن یادگلدبن میرشیخ اوغلن‌بن حاجی تولی اوغلن‌بن عرب اغلن‌بن فولاداغلن بن‌ایبه خواجه‌ابن‌تغتای‌بن بلغان‌بن شیبان‌بن جوجی‌بن چنگیزخان ارادهٔ تاخت استرآباد نموده چون بدان حوالی رسید در اواخر شهر رجب‌المرجب سنهٔ‌اثنی‌وسبعین و تسعمایه درگذشت.

ص ٤٥٣ س ٢١ بریده شد در تاریخ‌گفته‌اند:

باطن شه‌داد چون قتل علی سلطان قرار | ازخراسان برطرف شد اوزبک سگ‌آمدن
گرنشان‌ازسال تاریخش‌یقین خواهی بدان | مژدهٔ قتل علی سلطان اوزبک آمدن

وهم درین سال سرحومی میرتقی‌الدین محمدصدر اصفهانی در دارالارشاد اردبیل بجوار رحمت ملک جلیل پیوست .

ص ٤٥٤ س۹ : کلانتر مشهداقدس انور در رکاب ظفرایاب شاهزاده‌ها از آنجا بدارالسلطنه آمدند. وهم درین سال خبر فوت عبدالله‌خان‌بن قراخان استاجلو بگلربیگی ولایات شروان که ازعمهٔ شاه جمجاه بوجود آمده بود وشرف مصاهرت آن اعلیحضرت نیز داشت‌وخواهر آن پادشاه نیکوسیر درحبالهٔ اوبوده فرزندان ازوداشت، از شروان بدرگاه شاه عالمیان رسید که در شهر ربیع‌الثانی مذکوره رحلت نموده وهم درین سال شاه ملکی صفات ...

ص٤٥٥س۹ : کمال تقرب داشت و درسخاوکرم دست جودیرسی‌افراخت خواجه عبدی بیک مستوفی شیرازی در تاریخ وی‌گفته ، نظم :

ای دل از حق چو در رسد فرمان — که تواند زدن دم از کم وکیف
رفت سید شریف آنکه بدهر — بود مخدرم اهل خامه وسیف
بهر تاریخ فوت او گفتند — «حیف سید شریف باقی حیف»

لعش میرزا به‌صحرای کربلا نقل نموده‌درصحرای کربلا قریب بخیمه‌گاه‌گنبدی ساخته دفن کردند واز آنجا بمدینهٔ مشرفه نقل‌نموده‌اند. وهم در روز دوشنبه هفتم شهر جمادی‌الثانی‌سنهٔ مذکوره

اقبال پناه سرحومی معصوم‌بیک صفوی‌با امراء عظام مثل امیرخان موصلو ونظر سلطان استاجلو ازسفر خیر اثر خراسان مراجعت نموده بپای بوس بندگان اشرف شاه جمجاه سرافراز گشته‌در منازل خود قرار گرفتند. و هم درین سال محمد جان بیک ذوالقدرکه از اعیان آقایان ذوالقدر بود برتبهٔ سرافراز شده‌حاکم شیرازگشت و شاهولی سلطان تاتی اغلی ذوالقدر را عزل فرموده بدرگاه گیتی پناه طلبیدند بواسطهٔ آنکه بملازمان چیزی نداده مبلغی کلی از و مطالبه مینمودند .

ص ٤٥٦ س۲۱ : فرمان‌فرمایی‌شاه عالی نوروز توشقان‌ئیل پنجشنبه سلخ شهرشعبان سنهٔ ۹۷٤

ص ٤٥٧ س ۲۰ : خلیل بیک قورچی‌باشی

ص ٤٥٨ س۲: وهرکس از سادات وعلماء وصلحاومشایخ وفضلاء بخواندن ادعیهٔ مأثوره مأمور فرموده خود بخواندن‌دعا اشتغال فرمودند و مترصد خبر بهجت اثر و مژدهٔ فتح و ظفر می‌بودند .

ص ٤٥٨ س۸ : رسید که در بلدهٔ مروجاریست واسکندر ذوالقرنین بند آنرا بسته‌آن بند را خراب کرده ...

ص٤٥٩س۹ : درحوالی قلاع بیج در چهارم شهر محرم سنهٔ مذکوره دل برآن‌واقعهٔ ناگزیرکه لازمهٔ ذات صغیروکبیر است نهاده ...

ص ٤٥٩ س۱۸: بصره وشهرزور قطیف ولایت لحصا قلعهٔ بتلیس کردستان بعضی‌از

بلاد یمن ولایت سواکن داوایلی گرجستان قلعه وان و اخلاط وتوابع از آذربایجان وبلغرط و ارەدوس بودن که پایتخت پادشاه آنکرس بوده از فرنگ جزیره سفراء مغرب زمین بلدهٔ طرابلس وبلده جزیره‌و بعضی از جزایر عرب. چون این حادثهٔ عظمی بوقوع انجامید، محمدپاشا وزیراعظم نوت سلطان سلیمان را مخفی داشته، مصطفی پاشا وزیر ثانی راکه در صورت فی الجمله مشابهتی بخواندگار داشت اورا طلب نمود اورا درمحافه نشانده سیروسلوك میفرمود تا تسخیر آن قلاع نمود و کس بطلب سلطان‌سلیم خان بکوتاهیه فرستاده اورا طلب نمود. سلطان‌سلیم بسرعت تمام متوجه ادرنه گردید. چون در نوزدهم شهر مذکور به‌استنبول رسید اکثر سپاه به‌استقبال استعجال نموده اورا ببارگاه پادشاهی در آوردند.

ص۴۶۰ س ۲۴: از تولیت‌آستانهٔ عرش منزلت معزول فرموده تولیت آستانهٔ مقدسه‌را دوقسم‌ساخته، واجبی وسنتی‌قرار دادند. سرکار واجبی‌را بنواب میرابوالولی انجو شیرازی‌وسنتی را بمیر عبدالله‌عنایت نمودند وایشان به‌اتفاق روانهٔ آن آستان‌سدره مکان‌گردیدند. وهم‌درین‌سال

ص ۴۶۱ س۱۴: جمع آمده بودند وبحسب اتفاق‌اکثر آنها روی وطن ندیده درآن بلده رحلت نمودند. از جملهٔ آنها نقابت پناهین میرشریف موسوی کلانتر مشهد مقدس ومیرزا ابوالقاسم ولد مرحومی‌میرزا ابوطالب رضوی هردو درین‌سال بیمار شده میر شریف در دارالسلطنهٔ مذکور بجوار رحمت‌ایزدی پیوست ومیرزا ابوالقاسم بواسطهٔ تغییر آب وهوا مرخص‌گشته روانهٔ خراسان شد وتابسطام رسیده در راه رحلت نمود.

ص ۴۶۲ س ۱: سال چهل‌وپنجم از پادشاهی‌آن برگزیدهٔ اولادرسول، نوروز لوی‌ئیل عاشر ماه مبارك رمضان سنه ۹۷۰ .درین سال نواب‌خان‌احمد پادشاه‌گیلان برهنمونی‌تاید خذلان سر از ربقهٔ اطاعت وفرمانبرداری پیچیده ...

ص۴۶۲س۹: قاضی محمدرازی نیز قصیدهٔ طویلی مقرون باصناف مواعظ وتنبیه‌جهت اوگفته واشعار به‌آمدن او نمود وفرستاد.مشارالیه بعد ازمطالعهٔ مضامین‌قصیده واطلاع برتمهید مقدمات سنجیده اغماض ازآن مقالات نموده، درجواب قصیده‌ای در سلك تحریرکشیده[1] بعذر های معلول‌وسخنان نامعقول تمسك جسته باتحف وهدایا بدرگاه پادشاه عالم‌آرا فرستادشعر:

بناداں بود پند بس ناصواب　　　نشاید نصیحت نوشتن به آب
بود گرز آواز خوش بی‌نصیب　　　چه حظ مرده را از علاج طبیب

القصه هرچند دراین مدت شاه سپهررفعت ...

ص ۴۶۹ س ۱۶: یولقلی‌بیک را بصلاح اندیشی مقرر فرموده بودند امرمطاع لازم الاتباع چنان عزاصدار یافت که یولقلی‌بیک کوچسفان نرود .

ص۴۷۴س ۷: توابع‌وکوکیسم‌وخرگام وبعضی محال دیگرکه آنرا باباکوه‌وپاشا کوه وقلعه سیره‌سر و دره‌های سخت وبلندوکمال استحکام دارد وسیقناهها کرده بودند.

۱- لن : هردو قصیده را ندارد

ص ۴۷۴ س ۱۳ : شاهمیرسلطان حاکم‌شعر صدرالدین خان باتفاق امرای مذکورایلغار کرده نزدیک بصبح به‌سقناق مذکور درآمدند.

ص ۴۷۵ س ۲۲ :

بغارهاش درون مارگرزه از حشرات | بناوهاش درون شیرشرزه از حیوان

ز تنگ‌عیشی برذروه‌هاش برده‌همای | ز استخوان مسافر ذخیره‌های گران

درآن اثنا...

ص ۴۷۷ س ۱ : بوقوع انجامید ودر روز جمعه ۵ ۲ شهر مذکور این خبر دردارالسلطنهٔ مزبور بسمع پادشاه عالمیان پناه رسید.

ص ۴۷۷ س ۵ : سپردند ودر باب فتح گیلان وگرفتاری‌خان احمد شعرا وفضلا تاریخ بسیارگفتند ازآنجمله این قطعه را میرفارغی گفته تاریخ :گیلان چوشد...

ص ۴۷۷ س ۱۰ : خان‌احمد اسیر. وخواجه عبدی شیرازی‌این رباعی راگفته، رباعی:

چون کرد خدای قطع گرگان زره | دفع ظلمه ز لاهجان کرد همه

دفع همه کرده شد بشمشیر فنا | تاریخ فنای ظلمه شد «ظلمه»

پس ازآنکه خان‌احمد قریب بدوسه ماه در بالاخانهٔ یوزباشی مذکور بچشم محبوس ومقید بود او را به‌قلعهٔ قهقهه روانه‌گردانیدند وحکومت بلادگیلان رابه الله‌قلی بیک‌ایجک‌اغلی استاجلوو اسکندربیک دانهٔ انشارکه قورچی‌باشی نواب شاهزادگی‌ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا بود وحمزه بیک‌طالش و زینل بیک ولد ابراهیم‌خان ذوالقدر وشرف‌خان کرد ...

ص ۴۷۷ س ۱۶ : سی‌ودوسال درگیلان برسریر سلطنت ودارایی الکاءکه عبارت‌از گیلان بیه‌پس باشد سلطنت نموده حاصل معنی بیه‌بلغت‌گیل بریده است واین عبارتست ازرود خانهٔ‌که درآذربایجان قزل اوزون اشتهاردارد ودرگیلان اسفیدرود و این رود ازمیان‌گیلانات گذشته بدریای «خذر» می‌ریزد چنانکه ولایت‌گیلان را منقسم بدوقسم‌ساخته یک قسم‌را پیش ویکی را پس میگویند. قسم علیاکه برجانب‌الشرق افتاده بیه‌پس می‌نامند وقسم سفلی‌که برجانب مغرب است بیه‌پیش نام نهاده‌اند. باقی‌احوال‌خان‌احمد در مجلس‌دیگر ذکر خواهد شد والتوفیق من‌الله. وهم درین سال شاه ملکی‌خصال شاهقلی سلطان استاجلو حاکم چخورسعد که ازاکثر امرای عالیشان بوفورعقل ودانش ...

ص ۴۷۸ س ۵ : هفتاد زرع ودرعرض دوزرع بود واصل آن‌کتابت راکه ایلچی مذکور بروم برد، قاضی کوچک مشرف بعضی‌بیوتات سرکارخاصه‌که ازشاگردان نامی مولانا مالک دیلمی بود بخط جلی‌کتابت نمود وچون ابیات بیشتری درآن درج بود مشارالیه‌ملتزم شده بودکه مصراعی برکنار واقع نشود. القصه آن‌کتابت را بادیگر تحف‌وتبرکات مثل سایبان اندرون عبایی باف زرین مصور وبیرون مخمل قرمزی فرنگی باف یزدی‌کویزه طلای مرصع طنابهای ابریشم بروم برد. چون‌کتابات قریب بدوهزار بیت میشدثبت نیفتاد.وهم درین سال

شاه جمجاه فتحنامهٔ گیلان را باسواد کتابت تهنیت جلوس نواب خواندگار وصورت حکم نصیحتی که سابقاً بخان احمدوالی گیلان نوشته بوداسر فرسود که قریب بهفتاد نسخه بطریق کتاب کتابت نمایند تا جلد شود وبهر کدام از بلاد ممالک محروسه نزد شاهزادهها وخانان و امرا فرستند و جمعی از خوش نویسان ومقربان بدین خدمت مأمورگشتند از آنجمله والدماجد راقم وفقیرراقم بدین خدمت مأمورگشته، منظورنظر تربیت وعاطفت آن اعلیحضرت گردیده، مدتی در مجلس بهشت آئین خلدقرین بخدمت اشتغال داشت. و هم درین سال سلطان سلیم خان پادشاه روم اسکندرپاشا حاکم دارالسلام بغداد را مأمور ساخت که با لشگر عراق عرب وآن حوالی برسر جزایر عرب رفته تسخیر آن محال نماید.

ص ۵۵۱ س ۱۷: آنرا خریده وقف برمدفن مؤمنین ومؤمنات نموده دفن نمایند. نواب سامی بموجب وصیت فرزندگرامی عمل نموده نعش اورا بدان بلدهٔ جنت مانند فرستاده درآن زمین که رشک بهشت برین است دفن نمودند وتختی ومحجری برآن ترتیب دادند وبعدازآن درئیلان ئیل نهصدوشصت وپنج خود بزیارت آستانهٔ مقدسهٔ منوره عرش منزلهٔ رضیه ـ علی مدفونها السلام والتحیه ـ فرمودند چنانچه بتفصیل ذکریافت. چون نواب سامی قبل ازآمدن از زیارت به اردوی همایون و استسعاد بسعادت پایبوس شاهی روزی از روزها نواب اعلی در دیوانخانه مبارکه بر زبان الهام بیان گذرانیدند ....

ص ۵۵۳ س ۲۳: بواسطهٔ سخنان دشمنان وسرحد خراسان ردا این ملتمس شده...

ص ۵۵۵ س ۱: پس ازآن آن پنج نفر را بامانت درقلعه دفن نمودند. درخلال این حال بعضی از مردم قلعه بمحمدبیک اظهار می کنند که چون این کار کردید مهم اسمعیل میرزا را هم کفایت کرده بسازید. ایشان قبول نکرده گفتند که امراعلی نشده. چون این خبر بپایهٔ سریر اعلی رسید، نواب کامیاب به ایوان چهل ستون آمد واظهار نمودند که بی آنکه مرا خبرباشد جمعی ازاینجا بخودسر بقلعه رفته سام میرزا را با دوپسر ودوپسرالقاس میرزا کشته اند واز بعضی دیگر استماع افتاد که چون شاه عالمیان از رحلت ایشان آگاه گشت، به ایوان چهل ستون آمده نقل فرمود که درقلعه زمین لرزه شد و خانه برسر سام میرزا وپسران وپسران القاس میرزا فرودآمده وایشان در زیر آن هلاک شده اند. آنروز عزاگرفته خانان وامرا وسایر مقربان آن عتبهٔ سپهراعتلا مراسم پرسش بجای آوردند و نقل ثانی بصحت اقرب مینماید چراکه آن اعلیحضرت تجویز این امر چون نمایند حاشاحاشا. ازصحیح القولی دیگر استماع رفت ...

ص ۵۵۶ س ۲: نواب سامی شعر را بغایت خوب می گفتند واشعار آبدار بسیار دارند و تفاصیل اشعار وباقی حالات ایشان درخاتمهٔ مجلدات تذکرة الشعرا درسلک سلاطین درج یافته. وهم درین سال شاهقلی سلطان استاجلو که با جمعی کثیر از ملازمان بایراق واسباب وخیل وعام وطبل وحشم بصد زیب وآئین وطمطراق روانهٔ روم شده بود در بلدهٔ ادرنه بخدمت سلطان سلیم خان خواندگار رسید وتحف وهدایاوکتابات راگذرانید. خواندگار شفقت بسیار وعنایات بی شمار

در بارهٔ وی کرده، بعد از چندماه بدرگاه شاه عالم‌پناه‌آمد. وهم درین‌سال مرحومی میرسیدعلی رضوی قمی که ازتولیت مشهد مقدس معلی‌مزکی‌عزل شده بود، بدارالسلطنهٔ قزوین آمده‌بوزارت دارالسلطنه مذکور وتصدی خاصهٔ شریفه سرافرازگشت ودر اواخر شهر صفر سنهٔ ست وسبعین و تسعمایه بعد از اتمام مهام، احرام آن‌کعبهٔ امانی وامال بسته متوجه شد. سال چهل وششم از سلطنت آن خسرو باترحم نوروزئیلان‌ئیل روز جمعه بیست‌ودوم رمضان‌المبارك سنه ۹۷۶ .

ص ۵۵۸ س ۹: درین سال پادشاه ملایک خصال امرفرمود که علماء وفضلاء در ممالك محروسه و بلاد معتبره بوعظ اشتغال نمایند از جمله مجهتدان ایشان مولانا عبدالله شوشتری که در روضهٔ مقدسهٔ منوره‌عرش منزله علی‌مشرفها الف‌الف صلوة‌وسلام‌وتحقیه بتدریس اشتغال داشتند همه روزه بعد از فراغ از مباحثه آخر روز در مسجد جامع آنجا بوعظ و تفسیر سوره‌های قرآنی اشتغال داشتند ودر این باب خواجه عبدی‌بیك مستوفی شیرازی‌گفته تاریخ:

درین سال شد طرح آئین وعظ بفرمان شاه ملا یک فئه
به اسلوب تاریخ بنگر که وعظ بود ست وسبعین و تسعمایه

وهم دراینسال شاه عالمپناه فرمود که بعضی از امراء آذربایجان ...

ص ۵۶۰ س ۵: در تاریخ این واقعه تاریخهای طویل خصوصاً مولانا محتشم کاشی فرموده‌اند اما بعضی دیگر اختصار فرموده‌اند، تاریخ :

دوستان صد حیف از معصوم بیك آنکه دادی ملك شاهی را نسق
شد شهید آن سید و تاریخ شد «حیف معصوم شهید راه حق»

و دیگری مظلوم سربریده یافته وهم درین سال ...

ص ۵۶۱ س ۱۸ : تعهد نموده و هم مرحومی میرابوالفتح شرفهٔ خراسان بود در اردبیل بمرض فجاء متوجه عالم آخرت‌گردید. میرابوالفتح جامع‌علوم معقول وحکمیات بود ونزد مولانا عصام‌الدین اسفراینی که اعلم‌علمای عصرخود بود در ماوراءالنهر تحصیل نموده بود. بعد از تحصیل و تکمیل مدتی در مشهد مقدس ...

ص۵۶۳س۲ : جلو انداخت زینل‌سلطان نیز به‌تقلید افتاده جلو انداخت و درحوالی سنگ بست تلاقی ایشان بااوزبکان واقع شده میرحسین سلطان که درتمادی ده سال میروحاکم سرخس وزورآباد بودو درهر مرتبه که با اوزبکان نساوباورد که همسایهٔ نزدیك‌او بودندجنگ واقع شده وغالب آمده وفتح نموده ونزد شاه جنت‌مکان به‌فیروز جنگ اشتهار یافته بود ودر احکام مطاعه اورا فیروز جنگ می‌نوشتند. درین مرتبه بواسطه اندك مساهله وغفلتی بجهت غروربل‌تهوری زینل‌سلطان درآن معرکه باوجودآنکه کوششهای مردانه کرده بود وجمعی کثیر را از اسب‌انداخته بود بالاخره بزخم تفنگ بقتل آمد وزینل‌سلطان نیز درآن معرکه شهیدشد. چون این‌خبر بپایهٔ سریر اعلی رسید، شاه جنت‌مکان سرخس‌وزورآبادرا بمیرمحمد برادرمیرحسین سلطان شفقت کرده مقرر نمود که چون خلف مشارالیه ابن‌حسین‌میرزا خورد است وسرخس‌وزور

آباد متصل به اوزبکان ودر سرحد واقع شده، میرمحمد درمحافظت آن‌محال وسرداری لشکرجغتای کوشد که ولد مرحوم موی الیه بزرگ شود وحکومت جام‌را به‌تبت آقا ذوالقدر که مرد روزگار دیده وسن بود شفقت فرمودند چه مکرر امر مطاع لازم‌الاتباع صادر شده بود که هیچکس از حکام وامرای خراسان‌چون یرتاولان ودزدان اوزبک بحوالی قلاع ایشان آیند بیرون نروند. مجملی از تفصیل احوال مغفرت پناه میرحسین آنکه مشارالیه ازسادات عالی درجات تبادکان مشهدمقدس معلی بودومیانهٔ بلوك مذکور وباوردکتل پاسین درمیان بود ودرحینی که شاهزادهٔ جهان‌آرا ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا در مشهد مقدس معلی به‌امر دارایی‌وحکومت اشتغال داشت ووالدماجدراقم‌میرمنشی الحسینی به‌امر وزارت اشتغال‌داشت، میانهٔ ایشان کمال خصوصیت ومحبت بواسطهٔ نسبت سادات ملحوظ و منظور بود چون‌سیادت‌پناه مشارالیه صاحب سیف‌وقلم بود، والد فقیر همگی‌مهمات‌کل آنولایت وسرحدرا بصوابدیدورای‌ایشان منوط میساخت ودست اورا قوی داشت تا آنکه درسنهٔ پیچین ئیل جمعی‌از اوزبکان از راه‌کتل برسر بلوك تبادکان آمدند. مشارالیه باملازمان‌وجمعی از پیاده‌ها وتفنگچیان سرراه راگرفته تمامی‌اوزبکان رابقتل رسانید وسرها واخترمها را بمشهدمقدس انورنزد شاهزادهٔ والاگهر آورد. والد حقیرآنها را بیکی‌از آقایان معتبر نواب میرزایی داده باکس‌میرمرحوم‌حقیقت عرضه داشت بدرگاه‌گیتی‌پناه فرستاد. شاه جمجاه‌را بسیار متحسن افتاده خلعت واسب وکمر وشمشیرجهت سیادت‌پناه موی الیه‌فرستاده پروانجات استمالت فرستادندکه مردانه بوده‌آن راه را نیکو محافظت نماید وغافل نباشد. اتفاقاً در همین سال باز جمعی از اوزبکان نادان بهمان راه آمده اراده نمودندکه ببلوکات وولایات مشهد مقدسهٔ منوره داخل‌شوند. سیادت‌پناه مذکور درین‌مرتبه با جمعی کثیر با ایشان مقابله‌و مجادله‌کرده بازغالب آمدند وآن ازبکانرا بعضی کشته وبقیه را دستگیرکرده درین‌مرتبه باز والدراقم آن جماعت را بااقوام مشارالیه ویکی از آقایان نامی نواب جهانبانی‌بدرگاه‌گیتی‌پناه شاه عالی فرستاد. چون الکای سرخس وزورآباد داخل‌تیول نواب جهانبانی کامرانی میرزایی بود ووالدراقم الکارا بحیدرقلی‌سلطان ورساق که ریش‌سفید آن اویماق بود داده دویست‌وپنجاه نفراز غازیان ورساق که در ملازمت نواب کامکار جهانبانی می‌بودند داده بود واتفاقاً مداخل آن ولایت بمواجب وانعام غازیان وفا نمی‌کرد، حقیقت عرضه‌داشت نموده معروض حجاب‌بارگاه فلك اشتباه‌گردانید که سیادت پناه میرحسین تبادکانی‌فیروز جنگ است وهرمرتبه که بااوزبکان مقابله نمود غالب‌آمده اگر شاه‌کامیاب مالك رقاب اورا به‌مرتبهٔ ایالت سرافراز ساخته الکاء سرخس وزورآباد را بدو شفقت فرمایند که درحفظ وحراست ومزاحمت وممانعت اوزبکان بهتراز ورساق‌خواهد بود ودرعوض آن الکاهرجاکه بسرکار نواب‌میرزا عنایت میفرمایند امرامراعلی است. این ملتمس مقبول خاطر اشرف افتاده میرمشارالیه‌را سلطان ساخته مقرر فرمودندکه تا پانصد ملازم‌نگاه دارد وعلم ونقاره واسبان‌تازی وکمروشمشیر مرصع وجیقه وسایر اسباب امارت ومبلغی هرساله برات برخاصهٔ شریفهٔ خراسان شفقت فرمودند ودر احکام‌همیشه میرحسین‌سلطان

فیروزجنگ مینوشتندو در تمادی ده سال که آن‌حضرت برمسند امارت متمکن بود سالی نبود که دوسرتبه فتح براوزبکان ننماید وآمدشد اوزبکان از حوالی الکای اوسدود شده بود. وهم درین سال میرصدرالدین محمد ولد میرغیاث‌الدین منصور شیرازی که سابقاً بتقریبات ذکر پدروپسر شد در دارالملک شیراز فوت شد. وی درعربیت والفاظ مغلق‌عربی ولغت وسایر علوم ماهر بودو وعظ را بهتر ازو کسی نگفت. بغایت از خودگذشته وبی‌نعین بود در تاریخ اوگفته‌اند :

میر صدرالدین محمد بحر علم — آنکه مثلش کس ندید ونی شنفت
برد گنج فضل و عرفان و کمال — شد نهان از چشم و زیرخاك خفت
روح پاکش سوی علیین شتافت — چون مجرد از مجسم رخ نهفت
در بیان وعظ و در ارشاد خلق — هیچکس چون او در معنی نسفت
وعظ گفتن ختم شد بروی از آن — عقل تاریخ وفاتش « وعظ » گفت

ص ٥٦٣ س ۷ : سال چهل وهفتم از فرمانروایی آن پادشاه غازی نوروز یونت‌ئیل سه‌شنبه دویم شوال بعضها مطابق سبع وسبعین‌وتسعمایه وبعضها ۹۷۸. درین سال ...

ص ٥٦٤ س ۱ : قلعه مینا و تذرج وشمیل.

ص ٥٦٥ س ۱ : عزیمت سفر هندنمود ودر دریا نشست وکشتی وی در دریا غرق شد ودر تاریخ واقعه آن سید پاکیزه مرحومی قاضی عبدالله ورامینی گفته:

محمد یوسف آن پاکیزه گوهر — که در دریایی افتاد ناگاه
پی تاریخ او بانوحه گفتم — «دری بودی بدریا درشدی آه»

سیرمحمد یوسف پسر میرحسن استرآبادی . . .

ص ٥٦٦ س ٥: سال چهل‌وهشتم از سلطنت آن اعلیحضرت نوروز قوی‌ئیل یکشنبه ٤ شهرشوال مطابق ثمان وسبعین وتسعمایه. آنچه درین‌سال فرخ از ورای‌مشیت غیب بظهور آمدوجلوه‌گر گشته، میلاد بااسعاد شاهزادهٔ نیکونهاد وخسروصحیح الاعتقاد نوباوهٔ بستان‌سلاطین کامکار، الموسوم به‌اخ سبط‌الرسول وخلاصهٔ احفادالبتول‌الموفق بالتائیدات‌الملك العلی‌الاعلی سلطان عباس میرزا خلد ملکه این شاهزادهٔ عالمیان‌ابوالغالب سلطان محمدمیرزاست که از بانوی عظمی وبلقیس کبری‌مهد علیافخرالنسابیگم بنت نواب سیادت وسلطنت‌پناه امیرعبدالله خان والی مازندران است. وقوع این عطیهٔ ارجمند درحضرت وهاب بی‌مانند تعالی‌وتقدس در دارالسلطنهٔ هرات در دولتخانهٔ مبارکه که موسوم به‌باغ شهر است درشب شنبه غرهٔ شهر رمضان‌المبارك سنهٔ‌مذکوره بافق‌هرات بطالع‌سنبله دست داده و«پادشه هفت‌اقلیم» تاریخ است. منهیان مژدهٔ این مولود عاقبت محمود را بمسامع عزوجلال‌پادشاه صاحب اقبال رسانیدند. شاه دریانوال زبان شکر بکریمه«رب هب‌لی‌من لدنك ذریة طیبه انك‌سمیع الدعا»[۱] گشاده‌آثار جلالت وسروری از ولادت باسعادتش استشمام واستنباط فرمودند وکافهٔ خلایق را بفیض انعام عام

۱- سوره ۳ آیه ۲۸

محظوظ گردانیده اهل هرات را ازترك وتاجیك از فرط احسان ووفور امتنان مرفه ومعمور وسرافراز ساخت. شعر :

همایون قدم بود و فرخنده فال | شد از مقدمش مردم آسوده حال

و اشارت علیه بنفاذ پیوست که مولانا افضل منجم قزوینی که از دقیقه شناسان صناعت تنجیم ومتصدیان استخراج موالید وتقویم بود زایچهٔ طالع آن شاهزادهٔ بلند مرتبه را بنویسد:

همه زیج فلك جدول به جدول | با سطرلاب فکرت کرد مدخل

وهم درین سال در دارالسلطنهٔ هرات چون میانهٔ شاهزادهٔ کامکار ابوالغالب سلطان محمدمیرزا...

ص۵۹۷ س۱۰ : جوانبخت نامدار کامکار که انوار سلطنت و پادشاهی از ناصیهٔ همایونش چون نور از چهرهٔ حور لایح وتابان وآثار جهانگشایی از مهدگردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح ودرخشان است، فی المهد ینطق علی سعاده جده ـ اثرالنجابة ساطع والبرهان

گرامی دری از دریای شاهی | چراغی روشن از نور آلهی

مبارك طالعی فرخ سریری | بطالع تاجداری تخت گیری

برتخت دارالسلطنهٔ هرات متمکن بوده میرزای خراسان باشد وبدستور شاهقلی سلطان لله بوده در حفظ وحراست آن ولایت کوشد. چون شاه کامیاب مظهر لطف آله بشاهزادهٔ جمجاه نظرالتفات پیش آمد بیشتر از سایر فرزندان وفرزندزادها داشت لذا اورا درخراسان قائم مقام خودگردانید

ص۵۷۰ س۱۰ : درآن روضهٔ خلدآسا در جنب بهرام میرزا مدفون شد. وهم درین سال مغفرت‌پناه آقا کمال‌الدین زین‌العباد که از اکابر دارالامان کرمان بود وسالها وزارت شاهسکندر سپاه کرده بود در دارالسلطنهٔ قزوین بجوار رحمت ایزدی پیوست ونعش ویرا بکربلای معلی نقل نموده درحایر مدفون شد. نواب غفران‌پناه میرشمس‌الدین محمد صدر که نسبت قرابت بوی داشت در تاریخ وی گفته شعر:

صاحب‌دیوان کمال‌الملك‌ودین زین‌العباد | مسند آرای وزارت آصف عالی مقام

چون به اقبال شه دین در خراسان و عراق | حکم را ندازروی استقلال چل سال تمام

برد طغرای نکونامی بملك آخرت | یافت ازحکم قضا منشور عمرش اختتام

جای او پیداست در دیوان وسال فوت او | یافتم تاریخ جای آصف جم احتشام

آقا کمال‌الدین در ایام جوانی بمهمات کرمان وآن نواحی اشتغال داشت وبعد ازبیرون آمدن از وطن خود از جانب دیوان‌اعلی بوزارت دارالسلطنهٔ اصفهان ودارالایمان کاشان چند سال مأمور بود وپس ازآن بوزارت نواب جهانبانی بهرام‌میرزا سرافرازگشت وپس از رحلت نواب‌میرزایی شاه عالم‌پناه اورا وزارت کل خراسان از سرحد قندهار وماوراءالنهر تا سمنان بامیزیها واکثر داروغگیها دادند. مشارالیه قریب به‌پانزده‌سال از روی استقلال در خراسان‌وزارت وحکومت فرمودند و آثار خیرونیکوئیهای او در خراسان بسیار مانده رحمة‌الله علیه رحمةواسعة. سال‌چهل و نهم از پادشاهی شاه حسینی ، نوروز پیچین ئیل بیست شوال مقرون بالاقبال سنه ۹۷۹

ص ۵۷۰ س ۱۹: امیره ساسان باسپاه فراوان از لشگر بدفع آن قوم بداختر آمده بعد از جدال وقتال منهزم گردیده گیلکان اکثر ملازمان امیره ساسان را بقتل آورده بمشقت بسیار ازتلاطم دریای ...

ص ۵۷۳ س ۵: جمال‌الدین محمد لولو تبریزی که سابقاً ذکر اورفته رجوع نمودند.

ص ۵۷۳ س ۱۰: تعیین نمودند در باب میرسید حسن مشارالیه راقم این حروف تتبع اکابر مورخین کرده معروض میدارد که اقبال‌پناه مشارالیه دراوان جوانی ومردانگی...

ص ۵۷٤ س ۹: اعلی چوپان که دامنهٔ کهسار جوزولاهج است

ص ۵۷۵ س ۳: جوزولاهج

ص ۵۷۵ س ۷: آلهی به‌تیر سیدحسن اخته‌گرفتار اولیه سن

ص ۵۷۵ س ۲۰: الکاء شال وستان فرستاد وی در آنجا قلعه‌ای محکمتر از خیبر بنیاد کرده...

ص ۵۷٦ س ٤: جهت سلطان‌حسین میرزا نماید بعضی از ...

ص ۵۷۷ س ۵: جزیره کرقوس

ص ۵۷۹ س ۲: استنبول

ص ۵۷۹ س ۱٦: باوالداو محمدی بیک ترکمان متعلق بود

ص ۵۸۰ س ۱۲: در سنهٔ اربع وستین...

ص ۵۸۰ س ۱۳: ملاقات نموده درس‌مطول به‌اسکندر پاشا می‌گفت مباحثات بسیاری در آن باب و در فنون دیگر میانهٔ ایشان وراقم واقع شد و از احوال نواب جهانبانی کامرانی کشورستانی ابوالفتح سلطان‌ابراهیم‌میرزا از فقیر استفسار نمودند و از اشعار آبدار آن اعلیحضرت و خط مبارک ایشان از بنده چیزها گرفتند و مولانا تاریخی جهت آل عثمان در میان داشت و بنام سلطان سلیم‌خان که درآن [زمان]شاه شده بود نموده بود. بعضی‌فقرات آنرا بربنده خواند الحق خوب نوشته و درسلک تحریر درآورده. تصانیفش حاشیه برشرح مواقف...

ص ۵۸۰ س ۱٦: تاریخ آل‌عثمان، رساله در باب شطرنج‌رساله در فن بیطاری. ایام حیاتش قرب نودسال سال. پنجاه‌ویکم از سلطنت‌آن اعلیحضرت نوروز ایت‌ئیل پنجشنبه ۱۷ شهر ذی‌قعده، عام احدی وثمانین وتسعمایه

ص ۵۸۲ س ۷: محل می‌بود به‌نسبت آنکه در وقتی که مادر او حامله بود یکی‌از سادات سببی بمادر او داشته واو متولد شد آن شرف باعتقاد آن مردم ناخلف به‌اومنتهی‌گشته او را مریدان .... دادند و آن نذور واجناس را بجهت او می‌آوردند وکار او خیلی‌بالاگرفت اتفاقاً اولاد مرحوم میر شمس‌الدین دیلجانی که قرب جواری‌باو داشتند حقیقت حال رابمسامع عزوجلال رسانیدند...

ص ۵۸۳ س ۱۱: خوب پیروی نماید که آنها را همه بدست‌آورد. القصه که بعد از

رفتن ملازمان اسیرخان مشارالیه متواری شده بود اتفاقاً بعضی از قورچیان اورا بدست آورده...

ص۵۸۳ س۱۸: صاحب سزاقان اورا ببهانهٔ رفتن بمتوضی شب تاج و دستاری مقطع برسر او نهاد بطریق سایر مردمان از دولتخانهٔ همایون بیرون برده گریزانیدند.

ص ۵۸٤ س ۵ : دربویجویه دارالسلطنهٔ تبریز اورا گرفته ...

ص ۵۸٤ س۱٦: در درب سنجاران وپهلوان نشمی در درب و یجویه وپهلوان شرف ولد مصطفی در درب سرو وپسرشالدوز در مهاد مهند وپهلوان آقا محمد در درب نوبر وپهلوان عوض در میدان و پهلوان اصلان در درب اعلی ومصطفای ملکانی در محله وکوچه شتربانان و علای حسنجان در شش کیلان...

ص ۵۸٦ س ۳ : گوگچه و پهلوان نشمی و پهلوان شرف وپهلوان شیخی گازر و حسن چکمه‌دوز وحاجی درازوشاهعلی حرمک...

ص ۵۸٦ س ۱۹ : میرزاعلی گوکه

ص ۵۸۷ س ۱۱: خوانده بود بعداز تحصیل وتکمیل چندسال درمشهد مقدس مدرس بود بعد ازآن جاذبهٔ اتحاد وسیل بعلم وحدیث وفقه ورجال اورا غالب شده بعتبات عالیات سدره مرتبات رفت وآنجا نیز توقف نکرده به‌جبلعامل رفت وشروع درتصحیح وسطالعهٔ رجال وحدیت نمود. از جملهٔ تألیفاتش حاشیه برحاشیهٔ قدیم علامهٔ دوانی وشرح بر تهذیب منطق. وهم درین سال مرحومی قاضی محمد وراسینی بجوار رحمت ایزدی پیوست. وی از اکابر سادات عالی درجات ولایت ری بود. آباواجداد قاضی آن مملکت بودند قاضی مشارالیه بحدت فهم وجودت ذهن و فطرت عالی وحید عصرویگانهٔ روزگار بود اشعار بسیار از شعرای متقدمین حفظ داشت. شعر را بسیار خوب می‌گفت ودرفن سخنوری وشعر سنجی عدیل ونظیر نداشت واز مقربان ومصاحبان شاه عالمیان بود ومدت پنجاه سال انیس مجلس خاص واز یاران بااختصاص ودر تاریخ وی خلف او قاضی عبدالله که او نیز از افاضل بود چنین گفته، شعر:

رفت [ ] قاضی محمد رازی ..... علی ولی‌الله
زان سبب آمده است تاریخش شب فوت علی ولی‌الله

سال پنجاه‌و دویم از سلطنت آن سلطان سلاطین نشان نوروز تنگوزئیل پنجشنبه ۱۷ شهرذی قعده سنه‌اثنی‌وثمانین وتسعمایه. چون نقطهٔ انجم بسراعتدال جرم ربیعی پیوست...

ص ۵۸۸ س۳: سال ترکی در نوزدهم شهر محرم‌الحرام ثلث‌وثمانین وتسعمایه نواب شاهزاده ...

ص ۵۸۸ س ۵: داخل شد وچون درایام طفولیت تریاکی شده بود وهنوز درسن بیست‌ویکسالگی بود، شاه جمجاه ازاین معنی کمال کوفت‌سزاج بهم رسانیده حکما را مقرر فرمود که اورا ازآن باز دارند ووالدهٔ ماجدهٔ آن شاهزاده،سلطان آغاخانم همشیرهٔ شمخال که درحرم محترم می‌بود امرشد که چند روزی بمنزل نواب شاهزادگی آمده در حفظ ومعالجهٔ آن‌حضرت

کوشند. وهم درین سال در شهر رمضان‌المبارك...

ص ۵۸۸ س ۱۰: به‌استقبال تایید ستان اقبال‌آمده وهجوم وضیع وشریف وترك وتاجیك بمثابه‌ای شد که ازموضع‌مذکور تا دور دولتخانهٔ همایون خلایق مجتمع‌شده بودند. وهم‌درین سال دردویم شهر رجب، مزاج‌وهاج اشرف‌اعلی از جادهٔ اعتدال بسرحد اعتلال انحراف نمود.

ص ۵۸۹ س ۱۴: محمدی‌خان تخماق ولدشاهقلی سلطان استاجلو راکه یکمرتبهٔ دیگر بروم رفته بود از چخور سعدطلب فرموده اورا بجهت تهنیه جلوس سلطنت سلطان مراد خواندگار طلب فرمود.

ص ۵۸۹ س ۲۰: وداع کرده بمنزل عقبی شتافت نعش اورا بدارالمؤمنین قم آورده در جوار حضرت معصومه علیهاالسلام درطوافگاه برجانب غربی بالینگاه دفن‌نمودند. تجاوزالله عن‌تقصیراته، خصوصاً زیارة‌الحج و مناسکه. وهم درین سال...

ص ۵۹۰ س ۶: پروازکرد شرح حالات وی در جلد اول‌تذکرة‌الشعرا سمت تحریر یافته. وهم‌درین‌سال در دارالملك شیراز نواب جهانبانی‌کامرانی‌ابوالغالب سلطان محمدمیرزا را از مهدعلیا وبانوی‌کبری‌بیگم‌پسری بوجود آمد. منهیان‌خبر این مولود را بدارالسلطنهٔ‌قزوین بشاه باتمکین رسانیده، آن خسرو زمانه شاهزاده را مسمی‌به‌ابوطالب‌میرزاگردانیدند. وقوع این میلاد در روز سه‌شنبه ۲۳ شهررمضان‌المبارك سنهٔ‌مذکوره به‌افق‌شیراز بطالع‌حوت. وهم درین سال در مشهد مقدس معلی در شب جمعه ۲۶ شهر ربیع‌الاول سنهٔ مذکوره مغفرت پناه امیر صفی‌الدین‌محمدولدنواب مرحومی‌امیرجمال‌الدین‌محمد صدر استرآبادی‌که ملکی بود درصورت بشر وبعلم وفضل وصلاح‌وتقوی آراسته بود بجوار رحمت‌ایزدی پیوست ودر آن آستان عرش نشان مدفون شد. علیه رحمة واسعه‌من‌الله‌الغفور. سال‌پنجاه وسیم از سلطنت آن برگزیدهٔ خالق افلاك و انجم. روز جمعه ۲۷شهر ذی‌قعده نوروز تنگوزئیل قلیلهاثلاث و اکثرهااربع وثمان [وتسعمایه]. در اول این سال فرخ‌فال‌که مطلع آمال وامانی ومطمح اقبال وکامرانی بود و سلطان جهانگشای بهار باعتدال لیل‌ونهار فرمان داد ولشگر صبا در باغ وصحرا باستحضارسپاه سبزه ورياحين برخاست وبه‌خنجر بیدوپیکان غنچه وسنان سوسن‌اطراف چمن واکناف‌گلشن‌را آراست، سحاب برحال‌لشگر بهار از غایت اضطرار اشك از دیده روان ساخت محمدی‌خان‌تخماق که قبل ازین بجهت رسالت مملکت روم طلب فرموده بودند در روز سه‌شنبه هفتم شهر جمادی الاول بدرگاه‌گیتی‌پناه آمد.

ص ۵۹۰ س ۱۹: در روز شنبه هشتم شهر ذی‌حجهٔ ثلث وثمانين وتسعمایه، نواب سلطان محمودمیرزا را خدای عزوجل پسری شفقت فرمود اورا محمدباقر میرزا نام‌نهادند. وهم درین سال ...

ص ۵۹۱ س ۱۱: برآورد. نظم:

نور دید وادی بوادی جهان   پری وار از دیده‌ها شدنهان

باباسلطان بنابرنقاق برادرش...

ص ۵۹۱ س ۲۲ : حاکم استرآباد در قلعه‌ای که در کنار آب جرجان واقع است فوت شد جای او را ...

ص ۵۹۲ س ۱ : محمدمیرزا را دارالملک شیراز از علیاجناب مستطاب بیگم پسری بوجود آمد. چون پنج ماه و یازده روزگذشت ، شاه غفران پناه رحلت فرمودند.

ص ۵۹۲ س ۵ : سال پنجاه وچهارم از پادشاهی آن خسرو عالی ووداع آن عالیحضرت از.....وتوجه بمملکت جاودانی. نوروزسیچقان‌ئیل روز شنبه هشتم شهر ذی‌حجه قلیلها ثلث و اکثرها اربع‌وثمانین وتسعمایه در اول این سال پرملال که شاه ملکی خصال بربستر صغف وناتوانی متمکن بود، در درون حرم‌محترم‌نشسته وتکیه زد، شاهزاده‌های نامدار مقدسهم‌نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا ونواب‌سلطان حیدر میرزا درپس پنجرهٔ فولادی‌بپای خدمت‌ایستاده هرکه از امرای عالی‌مقدار وصدورو مشایخ وعلما وقضاة وفضلا ووزراءوسایر مقربان ویوزباشیان وتاجیکان‌و قورچیان رجوع خدمتی بود طلبیده مدت دوماه علی‌الاتصال برین منوال مهمات فیصل می‌یافت باآنکه همتهای بندگان از پیروجوان همگی‌مصروف آن بودکه ذات‌انفس‌وبدن اقدس‌قوتی یافته بدستور به‌ایوان چهل‌ستون‌خرامند وشاه جمجاه متر صد آن بودکه هوا اعتدال یافته از برودت و بارندگی ایام بهار بیرون آمده متوجه کارسازی کافهٔ عبادگردند وگاهی از ضعف شکایت می‌فرمودند اما بهیجوجه اثر دیگر المی....در جسم میمون وطلعت همایون‌واضح ولایح نبود وصورت استمرار پادشاهی وزندگانی در آئینهٔ مقصود بخوبتر وجهی روی مینمود چنانچه ممالک ایران واطراف جهان تاسواحل‌دریای عمان در قبضهٔ اقتدار امرای کامکاروحیطهٔ اختیارغلامان‌بختیار سعادت‌یار قرار داشت‌ودربسیط بلاد وبساط عدل ودادبنوعی‌انبساط داشت که همه‌کس‌چون آفتاب طشت پر رز از باختر بخاور می‌برد واز بیم تعرض بی‌باکان و دزدان غم نمی‌خورد. نظم :

سیرود یکشنبه ازعدل تو خورشید فلک — قاف تا قاف جهان طشت زر افشان برسر

وانوار مرحمت‌آن اعلیحضرت بسان آفتاب جهانتاب برمشرق ومغرب عالم می‌تافت اتفاقاً نقصان عین‌الکمال جمال نمود وسپهربی‌مهر خدنگ بلا ازکمان جفاگشود وآفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود روی بزوال آورد واسباب سلطنت راکه درغایت‌کمال ارتباط یافته بود میل انتقال‌کرد. شعر :

خوش است عمر دریغاکه جاودانی‌نیست — پس اعتماد برین پنج روز فانی نیست

وشرح واقعهٔ جانسوز وبیان‌حادثهٔ غم‌اندوز آنست‌که شاه جمجاه ملایک سپاه در عشر اول شهر صفر چون مدتی بود که بحمام نفرموده بودند میل‌حمام کرده نوره‌کشیدند واز حمام‌که بیرون فرمودند بعد از یک دوروز عرض مرض مجدد برجوهر ذات ملکی‌صفات مستولی‌گشت. قهرمان طبیعیت‌که مدیر مملکت قالب بدن بود ...

ص ۵۹۲ س ۱۳ : این ندامی شنیدند ، شعر :

نبود از آدمی کس جاودانی | چنین رفته است حکم جاودانی
گراز انسان کسی پاینده بودی | [ابوالقاسم محمد زنده بودی]

ص ۵۹۲ س ۲۱: پرواز نمود. از غرایب حالات« پانزدهم شهر صفر» موافق بتاریخ است. چون ابونصر در خدمت ومعالجه خیانت کرده‌بود اوراق بقا را بباد فنا داد. ایام زندگانی آن برگزیدهٔ دو جهانی شصت‌وچهار سال ویکماه‌ونوزده روز.

ص ۵۹۳ س ۸: نظم:

پیرگردون زین مصیبت جامهٔ جان‌چاك زد | خسروانجم کلاه خسروی برخاك زد
قامت گردون دو تا شد چهرهٔ مه شد سیاه | برق این آتش مگر برقبهٔ افلاك زد

القصه درآن صبح صیحهٔ محشر از عالم اصغر برخاست. ندبه ونوحهٔ اسیر ووزیر وصغیروکبیر آزاد و اسیرگوشوارهٔ کنگرهٔ ایوان کیوان گشت واز فرق فرقدان‌درگذشت وآواز افغان ونالهٔ‌زاری پیرو جوان به‌اوج سپهر زنگاری‌رسید وآن ایام بهاران وموسم تگرگ وباران بود وآفتاب‌عالم‌تاب از حجاب سحاب روی جهان‌راگم‌مینمودو چون ماتم‌زدگان پیوسته‌گریان ورعدوبرق متصل‌خروشان وجوشان وسوزان. دارالسلطنهٔ قزوین که بعیش وطرب چون صبح جنان وصحن ارم خرم وخندان بود، بیک صدمهٔ صور صفت چون عرصهٔ قیامت در جوش‌وخروش آمد...[1]

ص ۶۰۱ س ۱: برحیات خویش لرزان بودند وتا روز رشتهٔ زندگانی‌را از مقطع‌مقراض سیاست رنود واوباش چگونه خلاص سازند. اما شمخال سلطان چرکس خالوی سلطان‌سلیمان میرزا و پریخان خانم‌بواسطهٔ تقاضت سلطان‌حیدر میرزا با جمعی‌از امرا به ارادهٔ آنکه دستبردی نمایند...

ص ۶۰۱ س ۹: چه ظاهر شود. درآن اوان سلطان حیدرمیرزا به‌استصواب مادر کربالین پدر نامور جاگرفته بواسطهٔ دعوی سلطنت کرد. گمان لشگر استاجلو و شیخاوندان‌وگرجیان که «مرج البحرین یلتقیان»[2] فراهم آمده‌اند.

ص ۶۰۲ س ۸: اقبالش گشود عیاذبالله که اگر آن حضرت برسریر سلطنت ننشیند سپاه قزلباش زود ضایع گردند.

ص ۶۰۵ س ۱۱: برهنه ساختند. شعر:

هنگام آنکه‌گل دمد از شاخ بوستان | رفت آن گل شکفته و در خاك شد نهان
هنگام آنکه شاخ شجرنم کشد ز ابر | بی آب ماند نرگس آن تازه بوستان

زمانه درعزای آن شاهزادهٔ یگانه بدین مقال مترنم بود.

ص ۶۰۵ س ۲۰: غسل‌داده سرمبارك اوراکه از بدن جداکرده بودند بربدن دوخته

۱- دنباله لن درصفحه ۶۰۱ متن چاپی آمده ومطالب دونسخه اختلاف زیادی دارد لکن مفهوم حوادث یکی است. ۲- سوره ۵۵ آیه ۱۹

او را نیز در تابوت نهاده چهار نفر از بیلداران باغچهٔ دولتخانه آن تابوت را برداشته بدرآستانهٔ متبرکهٔ امامزاده حسین علیه و آبائه السلام بردند.

ص ۶۰۷ س ۹: برخاست، مصراع: جهان بی‌جهانبان سربی‌تن است، ومنتظر ورود...

ص ۶۰۷ س ۱۷: امرای تکلو مثل اردوغدی خلیفه وحسین بیک سولاخ که در گیلان الکا داشتند از استماع رحلت شاه فردوس پناه بشهر داخل شدند.

ص ۶۰۹ س ۲: جدا افتاده بدست جمعی خصوصاً خواجه فرخ گرفتارگشته اورا عریان و برهنه پارچه‌نمدی‌برسر بدارالسلطنهٔ قزوین آوردند. عوام‌الناس وخلایق از بامها خاك برسر او میریختند. وهم‌در اوایل شهر صفر مذکوره شاه‌جنت بارگاه تغییر زر داده بیست دیناری که‌رایج بود با دویست دیناری طلا بواسطهٔ قلبی وناروایی وناتمامی عیار برطرف ساخته مقرر شد که هزار دیناری طلا ویکصددیناری نقره زر جدید در دارالضرب دارالسلطنه مسکوك گردانند ودر سایر بلاد بدستور همچنان. گفتار در بقیهٔ احوال شاه فردوس‌جایگاه شاه رضوان بارگاه در تاریخ سنهٔ ثلث واربعین وتسعمایه که از سفر خراسان معاودت نمودند نذر فرمودند که هرساله بزیارت مشهد مقدسهٔ منورهٔ متبرکهٔ سدره مرتبه - علی‌مشرفها الف‌الف صلوة وسلام وتحیه- مشرف‌وسرافراز گردد وازآن تاریخ که اربع‌واربعین و تسعمایه بود تا ثلث‌وثمانین‌وتسعمائه که چهل‌سال باشد، آنحضرت را میسرنشد که بدان سعادت فایزگردد. هرسال که وقت میشد نایبی‌تعیین کرده و میفرستاد که درآخر سال زیارت حضرت کند وبدان شخص مبلغ‌سی‌تومان خرجی راه واستروتاج وساروق وقباوبالاپوش با پوستین شفقت می‌کرد ومداحی نیز همراه مینمود که در دارالحفاظ قصیده از مدح بخواند ودر تمادی‌این ایام سال بسال‌برین منوال می‌گذشت. ممالك محروسهٔ شاه عالم‌پناه‌آذربایجان، شکی‌شروان‌عراق‌عجم فارس، کرمان، خراسان، گیلان بیه‌پس وبیه‌پیش، قندهار، بعضی از لرستان وکردستان. در ایام سلطنت دوجنگ کرده اول بااسرای‌استاجلو در سکسن جوك دویم در رودجام با عبیدخان وسایر خانان‌ازبك که دویست هزار نفر بودند.

ص ۶۰۹ س ۱۰: رباطات وحمامات که در تمامی محروسه احداث یافته. وهم روز یکشنبه ششم شهرصفر مذکوره قبل از رحلت شاه جمجاه به‌هشت روز خواجه امیربیك مهر که در قلعهٔ الموت‌محبوس بود فوت شد. شرح‌حالات وی در نسخهٔ ممتاز منتخب‌الوزراء سمت‌تسطیر یافته و روزسه‌شنبه هشتم‌این خبر بشاه والاگهر رسید. وهم درین سال در شب‌دوشنبه نهم شهر ذی‌قعده سیدالاعظم‌جامع الفضایل والحکم‌حلال مشکلات‌الدقایق، کشاف‌معضلات‌الحقایق، امیر فخرالدین محمدالسماکی‌الاسترآبادی که ازاکابر علمای زمان‌بود در دارالسلطنهٔ قزوین همراهی شاه جنت قرین بجوار رحمت ایزدی پیوست. میرازتلاندهٔ استادالبشر امیرغیاث‌الدین منصور شیرازی بود وبعد از ترقیات مدتی در دارالمؤمنین‌سبزوار مدرس بود. اکثر علما ودانشمندان زمان مثل مولانا احمد اردبیلی ومولانا افضل قاینی ومولانا عبدالله یزدی ومولانا عبدالله شوشری ومولانا عبدالواحد شوشتری وغیرهم همه شاگردی میر نمودند و او را استادالعلماء

می‌دانند. از جملهٔ نتایج قلم‌خجسته رقمش حاشیه برشرح حکمة‌العین وحاشیه برآلهیات، شرح تجرید. وی را بمشهدمقدس نقل‌نمودند. وهم درین‌سال در شهر ربیع‌الاول شیخ علی‌منشار کرکی که ازصلحاء وفضلاو فقهای‌زمان بود و در دارالسلطنهٔ اصفهان بحکم‌خاقان جنت‌مکان شیخ‌الاسلام ومتصدی زکوة بود رحلت نمود. اورا درون بقعهٔ منسوبه به‌امام‌الساجدین‌وقبلة العابدین زین‌العابدین، علیه‌الصلوة‌والسلام دفن کردند. وهم درین‌سال درشهرذی‌قعدة‌الحرام مغفرت‌پناه میر مرادخان‌والی‌مازندران که به‌اوصاف حمیده واخلاق پسندیده موصوف بودونسبت بولاة وحکام مازندران بواسطهٔ سلامت نفس ونفاست ذات‌اقدس ممتاز و مستثنی بود از دارفنا بدار بقا رحلت فرمود نعش اورا بحایرکربلای معلی نقل نمودند شعر:

اگرچه یقین‌است ازین خانه رحلت ولیکن نبود این‌کسی را گمانی

جهان بی‌ثبات است وتابوده‌دایم چنین بوده‌دایم‌سرایی است فانی

الحمدالله علی‌نعماته وآلائه‌والصلوة‌والسلم علی‌محمد وآله و اولاده‌که این جلد تمام شد و حسب‌الوقایع باتمام‌رسید وشروع در جلد دیگر بعون‌الله وحسن توفیقه خواهد کرد. چون ارباب فضل‌وهنر واصحاب علم وتاریخ و سرد سخنور را قدری واین طوایف را وقری‌نمانده لهذا این جماعت بحسب وضع‌گردش‌فلک دوارغدار وروزگار بی‌مدار ناسازگار از جمیع چیزها مایوس‌و دایم حزین ومخذول‌اندوکلیه آنست‌که بی‌مظاهرت لطف‌ازلی وقبضه لم‌یزلی سهم سعادت بهدف مراد نرسد وازکثرت فضل وعلم واستعداد بی‌معاونت قضاو قدر هیچ کار این‌طبقه‌صورت نه‌نبدد نظم:

دولت نه‌باکتساب فضل‌وهنر است البته باحکام قضا و قدر است

ص ۱۲۹۶ س۲: تاریخ سلطنت شاه اسمعیل ثانی. حمدوسپاس وستایش بی‌قیاس پادشاهی‌را سزدکه سرافرازی شاهان زمان وخواقین اوان بمقتضای کریمه[1].... بوجود فایض الجود او منخرط ومربوط است وکارسازی‌خسروان دوران بمؤدای[2].... درشان او محصورومنوط وتحف صلوات برسلطان انبیا ومسندنشین بارگاه رسالت واصطفا.....

خطوط رایتش انافتحنا مدد لشکرش اناکفینا

و درود وسلام برامیر دیوان وصایت و حجت‌قاطع ولایت...

شیریزدان وامام حق‌امیرالمومنین بحرمردی، کان دانش لطف رب‌العالمین

وبرآل واولاد آن حضرت صل اللهم‌علیه وعلیهم‌اجمعین.

راقم این فقرات ومحرر این مقالات قاضی احمدبن میرمنشی‌الحسینی ابراهیمی‌القمی تجاوز الله عن‌سیآته بحق‌النبی والوصی که خودرا ازکمترین مورخان میداند، چون بتوفیق ملک قدیر تحریر از رقم‌تسطیر نصف اول از مجلدخامس کتاب خطاب خلاصة‌التواریخ فراغت یافت

۱ـ ناخواناست ۲ـ ناخوانست

اکنون شعشعهٔ آفتاب اندیشه از مشرق عنایت ملک علام برافق نصف دویم خواهد تافت وشروع در احوال اولادامجاد شاه غفران مآل خواهدشد والتوفیق من الله الملک المتعال. وچون در اثنای حکایات وانهای واقعات بذکر اسامی شاهزادگان‌گرامی یعنی فرزندان جهانیان اعلیحضرت شاه جمجاه رضوان جایگاه احتیاج میشود اگرهرنوبت زبان قلم خجسته شیم بفتح باب حلاوت‌القاب کامبخش‌وکامیاب‌گردد هرآینه موجب اطناب آید قرار باخامه گوهرنگار آنست که در مقام تعبیر از نام نواب اسمعیل‌میرزا شاهزادهٔ عالمیان وهنگام احترام پادشاه عالیمقام سلطان محمد میرزا پادشاه سکندرشان وهرگاه نام شاهزادهٔ سعید شهید سلطان‌حمزه میرزا خواهد که بر زبان آرد، سلطان صاحبقران قایم‌مقام آن داردومقصود از ذکر پادشاه عالم وعالمیان، شاه عباس، خاقان‌گیتی‌ستان خواهد بود. اگرچه بسیار افتد که اسامی نامی آن پادشاهان تصریح مذکورگردد از باقی شاهزادگان نیز بنام مشهور مسطور شود...

فروغ گوهر معنی نه‌بنید عقل چشم   کلک درنظم‌سخن زینسان‌درمعنی کشید

رجاء واثق وامل صادق است بعون الٓهی و توفیقات نامتناهی که تا از حروف معانی وظروف مبانی برعذار اخبار و رخسار آثار رقمی باشد انوار اشراق این نسخهٔ شریفه در مغارب ومشارق آفاق چون شعاع آفتاب فروغ بخشد وطلعت جهان‌افروز آن چون شعاع روز در اطراف عالم درخشد و جواهر مقصود برحسب مصاعد سمت انتظام یابد وآفتاب سعادت برطلعت ایام تابد........ چون‌قلم‌تقدیرملک‌قدیر سلطنت ایران‌رابنام‌نامی شاه اسمعیل‌رقم زده‌بود واز او برادربزرگترو صاحب‌ولایت عهدودیگربرادران کامکار وعم‌زاده‌های نامدار در پایتخت‌وسرحدها که هریک آفتاب سپهر سلطنت وماه آسمان مملکت بودند چنانچه مجموع آنها بیست‌ودو قمر بود کوشش آنها از دور و نزدیک، هیچ فایده ندادوشاهزادهٔ عالمیان باآنکه مدت نوزده سال و ششماه بمقتضی حکمت کریم ذوالجلال و دانای کل وحال در قلعهٔ قهقهه محبوس بود چنانچه که در اواخر شهر شعبان سنهٔ اربع وستین‌وتسعمایه داخل شده القصه که از آن تاریخ شاهزادهٔ چون لعل درکان و در صدف عمان محبوس تا آنکه عنایت الٓهی بموجب... او را از مضیق حبس برین وجه که مسطور می‌گردد بیرون آورده برسریر سلطنت نشاند. شعر:

اول شکسته باش که اوج سریرملک   یوسف پس از مشاهدهٔ قعر چاه یافت

در شبی که شاه جمجاه رضوان جایگاه رحلت نمود وبجنت‌اعلی انتقال فرمود افشارآقا...

ص ۶۱۸ س ۱۷: زنجانه رود مضرب سراپرده شاهی‌گردید چون در میانه حکم‌مطاع عزاصدار یافته بود که هرکس که به‌استقبال آید در زنجان توقف کند که در آنجا بسعادت‌بساط بوسی سرافراز شود بنابرین جمعی کثیر از صغیروکبیر دوسه‌روز در آنجا مجتمع‌گشتند. در روز مذکور چون ساعت از نحوست عقرب بیرون آمده بود جمعی کثیر ازامرای استاجلو وتکلووطالش مثل پیره محمدخان وسولاخ حسین درملازمت شاهزاده امام‌قلی‌میرزا که درگیلان می‌بودند و نواب میرمیران اصفهانی صدر وجناب‌میر عنایت‌الله قاضی معسکرو خواجه افضل‌الدین محمد

ترکه و دیگر علما ونویسنده‌های دفترخانه همایون وسادات واکابر واعیان . . .

ص ۶۱۸ س ۲۳: میرسراج‌الدین علی قمی که بعضی‌اوقات وزیر معصوم‌بیک بود و بعد ازآن سمت ملازمت شاهزاده سلطان حیدرمیرزا داشت چون برابر آمد اورا به‌حیدرسلطان ترخان ترکمان حاکم قم‌گیرانید وهم‌درآن روز نفس بیک کیسه مال راکه‌از هواخواهان‌سلطان حیدرمیرزا بود بقتل آوردند واسرایی که در شهر بحفظو حراست دولتخانه ....

ص۶۱۹ س۶: گردون کشید. خلایق بگمان آنکه شاهزادهٔ عالمیان را حالات سابق باقی مانده غافل ازآنکه تریاك وتمادی ایام حبس تغییرذات وماهیت اوواده همه خوشحال‌و فارغ البال بودند. القصه که هجوم خاص وعام از اقصای ممالك محروسه از هرجنس طبقه‌و طایفه بمثابه‌ای شدکه راه‌گذر وعبور برهمگنان تنگ‌گردید.

ص ۶۲ س ۵: صاحبقران شاهزادهٔ عالمیان چند روز در آسیا رود توقف‌کرده‌بواسطهٔ اختیارساعت خوب به‌وسواس‌افتاده داخل شدن‌شهر وبدولتخانه مبارکه آمدن را موقوف‌داشت که بساعتی سعید برتخت جلوس سلطنت قرارگیرد . عمدة الفضلاء و المنجمین مولانا غیاث خال علامهٔ العلمایی مولانا احمداردبیلی‌راکه‌در علم‌نجوم سرآمد بود او راطلبیده‌امر فرمودکه ساعتی سعدووقتی ارجمند اختیارکند مولانا روز چهارشنبه بیست‌وهفتم شهر جمادی‌الاول را اختیار فرمود. شاهزادهٔ عالمیان آن‌روز داخل‌شدن بدولتخانه‌مبارکه موقوف‌نمودند اما درمرتبهٔ اول قرار براین‌دادندکه درهمان آسیا رود در منازل‌مرغوب ساخته دیواری بطریق‌قلعه‌وخندقی بردور آن ترتیب دهند. آخر ازآن اراده‌کسپیده سوار شده بباغ سعادت‌آباد که نمونه‌ایست از گلستان ارم و....

ص۶۲۲ س۶: عیسی‌خان ولدلوندخان‌گرجی‌وسیما وون مشهور به‌سلطان محمودخان ولد لواصات‌گرجی وآقاجمالی . . .

ص ۶۲۲ س۸: پنجم ربیع‌الاول شاهولی حمامی که از هواخواهان سلطان‌حیدر میرزا بود . . .

ص۶۲۲ س ۱۱: بهزارتومان‌گیرانیده وبه‌تحصیلدار حواله فرمودندوقرباغه که‌قاپوچی دردویم راه حرم بود از ملازمت اخراج فرمودند وهم دران اوان.

ص۶۲۲ س ۱۷: بدرگاه عالی آمده هرکدام از ایشان بوسیله‌ای به‌پابوس همایون سرافرازگشته منتظر مهمات ودرآرزوی خدمات بودند چون سابقاً ذکر رفت.

ص۶۲۳ س۶: میرزا محمد دخترزاده وخواجه میرك منشی‌کرمانی که در فن خط و انشاء سرآمد شده بود تعویض فرمودندو در بیست‌وسیم ماه ربیع‌الثانی سنه مذکوره حضرت‌میرزا شکرالله راکه استیفای‌کل ممالك محروسه شاهی داشت وزیراعظم نمودند وامیر شاه غازی که ازسادات حسینی اصفهان بود ودر زمان شاه جنت مکان مستوفی بقایا بود مستوفی‌الممالك ساختند.

ص۶۲۳س۱۷: پریخان خانم ومنازل شاهقلی سلطان یکان وشاهوردی یکان برادر ومنازل محمدقلی خلیفهٔ مهردار وبرادران که متصل به‌دولتخانهٔ همایون بودند فرمودند و تغییرات وتبدیلات بسیار درآن عمارات فرموده الحق منازل اعلی طرح نمودند در روزی ازروزها که آن شاهزادهٔ عالمیان اکثر آن منازل را خراب کرده تل خاکی شده بود بنواب جهانبانی سلطان ابراهیم‌میرزا فرمودند که این منازل را چون خراب کردم نواب‌میرزایی درجواب فرمودند که اگر تماسی سلاطین روم....

ص ۶۲۴ س ۲: نشسته درهفته دو روز پرسش نمایند وبعد از تنقیح وتشخیص پروانچهٔ اشرف نوشته همانجا تمام کرده بدادخواه دهند اتفاقاً از هیبت وصلابت آن شاهزادهٔ عالمیان‌احدی را قدرت ویارای تمردو احتراز نبود. اگر ضعیفی براسیری‌سخنی داشتی‌او را پیش انداخته بدان ایوان می‌برد. تمهید سخن در ذکرجلوس شاه اسمعیل‌ثانی برسریرمسند پادشاهی چون سابقاً ذکر رفت که منجمان ...

ص ۶۲۶ س۲۶: شاه جنت مکان بود قریب به‌پنجرهٔ کاشی کاری خانه درازانداخته

ص ۶۲۸ س۶: بمجلس اشرف درآورده هرکدام فراخور احوال خود در محلی‌مناسب جا یافتندوبه اعزاز واحترام سرافرازگشتند وهمگنان شرایط عبودیت بجای آوردند بهشتی دیدند آراسته واطباق زرین وسیمین گسترده شاهزادهٔ عالمیان بصیقل کلمات عنایت‌انگیز والفاظ مودت آمیززنگ‌اندوه از مرآت خاطرایشان بزدود. بعد از فراغ ازآن جشن شاه کامیاب از مجلس‌انور برخاسته بحرم محترم تشریف برده وسایر شاهزاده‌ها وخانان وامرا ومقربان بمنازل خود معاودت فرمودند ودر روز شنبه سیم شهر جمادی‌الثانی ...

ص ۶۲۸ س۲۰: صدوریافت وی مانند صعوه اسیرقفس‌وبسته دام‌عناگردید وکبوتروار در مضراب وشبکه اضطراب افتاد. پس از این اوضاع جمعی از مفسدان ترك و تاجیك که صلاح خویش درفساد جهان می‌دیدند شروع در خبث یك‌یك از شاهزاده‌های نامدارکه هر کدام رکنی حصین‌و حصنی استوار بودند کرده آن شاهزادهٔ عالمیان را بواسطهٔ استقلال در سلطنت متوهم وبد دل ساختند. شاهزاده نیز بوسوسهٔ فتنه‌پیشگان‌شراندیشی از برادران خویش بدغدغه افتاد خودرا از مضمون کریمهٔ «سنشدعضدك‌باخیك»[1] محروم ساخت وشروع دردفع برادران وبنی‌اعمام نمودند آنست که این امرمذموم بروشوم خواهد بود بیت:

برشیشه خویشتن مزن سنگ با لشکر خویشتن مکن جنگ

چند روز قبل ازین شاهزاده سلیمان‌میرزا را نیز باو سپرده هردو را رفیق یکدیگر ساخت وامر فرمود که شمخال بدفعال آن هردو شاهزادهٔ نیکوخصال را بقتل‌آورد. مشارالیه بآن امرمبادرت نموده ازغضب حضرت آفریدگار واز انتقام منتقم جبار نیندیشید. از حدوث این حادثه ونزول

۱- سوره ۲۸ آیه ۳۵

این واقعه دلهای عزیزان در آتش وجانها در کش ماند. بیت

ازبس که خون دیده احباب موج زد   ازگریه چرخ برسر طوفان حباب شد

وآن شاهزاده‌ها در آستانهٔ مقدسهٔ امامزاده‌حسین علیه وآبائه‌التحیة والثنا در جنب شاهزاده سلطان حیدرمیرزا مدفون گشتند. مثل آدمی واحوال وسرانجام سال او چون مسافریست که‌منزل او مهداست وآخرتاتوت‌ولحد. رباعی :

هردیده که برمراد صاحب‌نظر است   بیند که سرای زندگی را دو سر است

آنجا که سررشته سوق‌العبر است   تابوت تراش نزد گهواره گر است

ودر میان دومنزل مرحلهٔ چند معدود وچند روزی محدود هرسالی چون مرحله وهرفصلی چون رباطی و هر ماهی فرسنگی وهرهفته میلی وهرروزی .... وهرساعتی مسافتی وهردمی قدمی و آدمی درواین نشسته واز منزلت فارغ گشته. رباعی:

بنگر که به‌من رسید افسانه‌عمر   آمد بگداز شمع پروانهٔ عمر

توغافل‌وخوش‌نشسته‌وباداجل   هم‌کاه امید بردوهم [دانهٔ] عمر

سلطان سلیمان‌میرزا بیست‌وسه‌سال عمر داشت ولادتش سابقاً مذکور شد. وی شاهزادهٔ نیکو خصال پسندیده افعال بود بصلاح وتقوی از طفولیت برآمده‌یکچند در مشهد مقدس‌معلی مزکی به‌امرخادم‌باشی آن روضهٔ مقدسهٔ عرش منزله اقدام داشت ودرخدمت علماء وفضلا و ارباب صلاح کسب علم وتقوی کرده نشوونما یافته بود ازسن تکلیف تا وقت رحلت ازوصغیره‌وکبیره در وجود نیامد ودرکرم وسخاوت وعطاثانی خود نداشت. شعر :

حاتم طی گدای مفلس او   مجمع اهل فضل مجلس او

اما شاهزاده سلطان مصطفی میرزا درسن هژده سالگی بود بغایت بدیع شمایل وکم‌آزار ونیکو خصال طبع نظم داشت وشرح آن در خاتمهٔ کتاب مستطات تذکرة الشعرا ایراد یافته. القصه آن شاهزاده آفتابی بود از برج شاهنشهی وبغایت بفهم وبا ادراك بود مولانا آصف اردوبادی در تاریخ وی گفته است. تاریخ :

چو سلطان مصطفی‌میرزای مظلوم   بفیض رحمت حق گشت واصل

ز دنیا کرد رحلت روح پاکش   بهشت جاودان را ساخت منزل

بهشتی بود از آن تاریخ فوتش   ز «میرزای بهشتی» گشت حاصل

هنوز گوش از صدمت زلزله کوس رحیل شاهزادگان جمیل خلاصی نیافته بود که طنین‌ارتحال شاهزادهٔ نامدار سلطان‌حسین میرزای قندهار رسید وآن خبر در شرفات قصر وباغ وغرفات حجرهٔ خیال ارباب حال پیچید :

یک داغ نیک ناشده داغی‌دگر نهند.

آنحضرت در بلدهٔ قندهار وفات یافته نعش محفوف برحمت بی‌اندازه‌اش نقل بمشهد مقدس معلی مزکی نموده اورا درجنب والدماجدش نواب بهرام‌میرزا دفن کردند مدت عمرش

سی‌وهفت سال. چون قاصد خبر رحلت‌آن شاهزاده بدارالسلطنهٔ قزوین رسانید وشاهزادهٔ‌عالمیان از آن واقف شد، سوار شده بمنزل پسرش محمدحسین‌میرزا که در قزوین در ملازمت‌آن خسرو با تمکین می‌بود شتافته نواب ابوالفتح سلطان ابراهیم میرزا برادر او را همراه برده بمراسم تعزیه وپرسش اقدام نمود وهمانروز ایشان را از تعزیه بیرون آورده خلعتهای وافرواسباب‌متکاثر وافربدیشان شفقت کرد. پس ازاین واقعه ، شاهزادهٔ عالمیان حکومت قندهار بفولاد خلیفهٔ شاملوکه حاکم همدان بود ...

ص ۶۳۰ س ۲۱: التحیة والثنا نمودند واز در دولتخانه بدرباغ سعادت‌آباد آورده از آنجا از راه خیابان بمزار مذکور رسانیدند. همگنان از صغیروکبیر وترك وتاجیك‌همراه آن‌نعش مبارك‌گریه کنان نوحه‌وزاری وفریاد وفغان برسپهرزنگاری رسانیدند وآن روز نمونه‌ای از صحرای محشر بود وعالم در چشم مردمان تاریك وتیره مینمود. خاقانی:

شد وقت که وقت در سرآید   سیلاب عدم ز در درآید
شد وقت که این جهان حمال   بنهند محفه مه و سال
شدوقت که مرکبان انجم   هم نعل بیفکنند و هم دم

القصه که ندبهٔ امیر و وزیرگوشواره ایوان کیوان گشت .

ص ۶۳۱ س ۱۹: بدارالسلطنهٔ قزوین فرستادند. شعر :

تیغت ز کله سربی مغز دشمنان   نسرین چرخ را چوهما استخوان دهد
هرسرسبک که یاتوزبان‌آوری کند   ایام گوشمال بگرز گران دهد

چون این خبر بگوش . . .

ص ۶۳۲ س ۹: باغوای‌مفسدان چون شیطان بقتل آمدند مجدداً تیرخروش وزاری ازنشانه مهروهدف سپهربگذشت اهل عالم‌درگرداب حیرت افتادندو بسوگواری این‌قضایا دستی برسر نهادند. شعر :

بگردید عالم ز آئین خویش   که آمد عجب مشکلی‌سخت پیش
ز اندوه آن محنت جان گسل   روان گشت از دیده‌ها خون دل

شاهزاده سلطان محمود . . .

ص ۶۳۲ س ۱۹: دوازده سالگی بود چون شاه جمجاه جنت بارگاه علیاجناب فاطمه سلطان صبیهٔ خودرا بنواب سلطان حسین میرزا درسلك ازدواج درآورده بودند نواب میرزامحمد حسین میرزا پسر بزرگتر خود را با اغلان پاشا خانم که درسن هفت سالگی بود بدارالسلطنهٔ قزوین فرستاد که شاهزاده فاطمه را بقندهار برند. چون شاهزادهٔ جنت جایگاه رحلت فرمود آن اراده‌درعقدهٔ توقیف افتاد وهم‌درآن اوان حسین‌قلی‌بیك شاملوکه در زمان شاه‌جنت مکان‌یساول باشی بود وبه‌امارت سبزوار سرافراز شده بود بدرگاه آمده منظور نظر آن شاهزادهٔ عالمیان شدو بمنصب ایشك آقاسی‌باشی سرافراز گردید. اشك‌فشانی قلم سیاه عمامه در تحریر کیفیت شهادت

سلطان‌ابراهیم میرزا مشتمل برانواع الم‌وبلا. حکیم دانا ومالک‌الملک بی‌همتا «الذی‌تجیرت الافهام فی‌مقتضیات حکمت وتعجب‌الاوهام» جهان فانی ولذت بی‌ثبات نفسانی را بقدر وسع‌و توان بماصدق انسان‌کرامت فرموده وطبایع متنوع افراد بشر راکه مصدر خیر وشراست ودر ارتقا بمدارج‌کمال واستعلاء برمدارج اموال مختلف ومتفاوت ابداع نموده‌گاه از پی‌ثبات دعوی «ولوبسط الله‌الرزق بعباده‌لبغوافی‌الارض» ارزاق وفراش معاش را به‌نسبت افساد می‌نهد. شعر:

دلا نیست دایم بقا و حیات ‌ که عالم ندارد قرارو ثبات
رسد تخت و بخت ار باوج کمال ‌ چو خورشید رخشنده یابد زوال
بیا تا بگویم به آوازنی ‌ که جمشید‌کی بود وکاوس‌ کی
کسی را که زد کوس برپشت پیل ‌ زنندش بناکام کوس رحیل
منوچهر و کیخسرو و جام کو ‌ ... رفت شاپور و بهرام کو
همان منزل است این جهان خراب ‌ که انداخت ایوان افراسیاب
هرآن پاره خشتی که برمنظریست ‌ سر کیقبادی و اسکندری است
همان مرحله است این بیابان دور ‌ که گم شد درو لشکر سلم وتور
بجز خاک خوبان درین دشت نیست ‌ بجز خون شاهان درین طشت نیست
چه‌خوش گفت جمشید با تاج وگنج ‌ که یک جو نیرزد سرای سنج
جهان را نباشد .... کسی ‌ نه بندد برودل مگر ناکسی

هرچند ارتحال ازین منزل وحشت‌آباد پرملال به‌نزهت‌آباد قرب ووصال همین سعادت انس‌است واقبال، اما بازماندگان‌از وقوع آن حادثهٔ نازله چنان وچندان مضطرب وپریشان‌حال میشوند که نهایت بیان ببدایت شرح شمهٔ آن رسد وچون حقیقت صاحب واقعه را غیرانتقال ازتنگنای مرحلهٔ پرغرور بفضای‌دارالسرور چیزی دیگر پیش نیامده است اعتصام‌بحبل‌المتین [لاانفصام] اصطبار استوار داشته ونقش‌مصدوقه «انماتوفی‌الصابرون اجرهم‌بغیرحساب»[۱] برنگین خاطر حزین غمگین‌نگاشت هرچند عارف خبیر از قلم تحریر ورقم‌تقریرداند‌که مقصود از ترتیب این‌مقدمات توطئه قتل شاهزاده وتفصیل آن واقعه است اما صورت حال از روی اجمال شرح انتقال وارتحال آن شاهزادهٔ غفران مآل سلطان عادل‌کامل فاضل است‌که صدای این صیت‌هایل همچوسم قاتل وزهرهلاهل در مزاج‌کافهٔ بنی‌آدم ودر طبایع اهل عالم‌بود. شعر:

از سیل اشک برسر طوفان واقعه ‌ خونابه قبه‌قبه بشکل حباب شد
ماتم سرای گشت سپهر چهارمین ‌ روح‌القدس به تعزیت آفتاب شد
از بس که‌خون دیدهٔ‌احباب موج زد ‌ ازگریه چرخ برسر طوفان حباب شد

تفصیل این اجمال آنکه چون شاهزادهٔ‌کامکار ابوالفتح سلطان ابراهیم‌میرزا...

ص۶۳۳س۸: اقران‌میشد... آن طایفهٔ مخذوله را آتش رشک در نهاد افتاده ونایرهٔ حسد درکانون جسد ایشان اشتعال پذیرفت، هنگام عرض سهام فرصت یافته در باره‌آن شاهزادهٔ

کثیرالافاده سخنان ناملایم موحش که تشوش خاطری بود معروض داشتند چه آن شاهزادهٔ کثیرالافاده را اهلیت تن واستعداد برسریر سلطنت زیاده از دیگران بود همچو آفتاب درمیان پادشاهزادگان نهان می‌نمود......

ص ۶۳۳ س۱۷: قبول نخواهد کرد با آنکه آن شاهزاده از سلطنت وامارت نیزمعرض بود همیشه از روی‌عزلت‌وانزوا کنج‌نشینی‌ودرویشی می‌نمود. درخلال‌این احوال امیر مخدوم...

ص ۶۳۴ س۷: بسیارهست از مضمون حقایق مشحون«یدالله فوق ایدیهم»[1] غافل نبوده . . .

ص ۶۳۴ س ۱۲: اعمال شنیع و افعال قبیح که جمعی کثیر از سیدزاده‌های‌مظلوم‌چه کبیرو صغیر و بیگناه کشتی و به سخنان‌مفسدان‌بی‌ایمان‌و مخربان‌مخالف مذهبان‌عمل‌نمودی‌و این علت و خال کلفت بررخ خود گذاشتی تا انقراض زمان از آن باز خواهند گفت و مثل ملاعین بنی‌امیه و متغلبان عباسیه همگی ترایاد خواهند نمود و از عمر دولت . . . .

ص ۶۳۴ س ۱۶: در دارالسلطنهٔ قزوین در دیوانخانهٔ آن شاهزادهٔ‌جنت‌قرین تفیر عام‌از خواص وعوام برآمد وفزع روز اکبرنمودار یوم‌محشر گردید سیل خون ازدیدها چون‌رود جیحون روان گشت سحاب بموافت احباب سیل سرشک از چشمها فرو ریخت و رعد از فغان بازماندگان خروش درگنبد گردون افکندوبرق‌از آتش‌دل مهجوران آفاق‌را پر شعله‌وشرر ساخت بیت :

برآمد ابری از دریای اندوه   فرو بارید سیل از کوه تا کوه

آفتاب چرخ معالی از برج اقبال انتقال کرد وکوکب فلک سعادت از اوج جلال بحضیض‌وبال‌آمد. . .

ص ۶۳۴ س ۲۵: درسینه تست ... زهی سنگدلی کوه ازسختی این واقعه اختلال باستحکام اوراه نیافت وزهی‌سیه رویی زمین که از استماع این‌مصیبت خاك بررخساروخاشاك برسر نکرد ...

ص۶۳۵س۱۲: مکافات از غرایب حالات آنکه بعد از وقوع این واقعهٔ نازله‌اسلمش مذکور را شاه اسمعیل برستمداربکاری فرستاد در همان ایام در حوالی رستمدار به تیغ آبدار گرفتار شد واز جمعی که درآن قضیه باوی بودند همچنان در آن اثری نماند .

ص۶۳۵ س۱٤: نواب جهانبانی سلطان ابراهیم میرزا شاهزادهٔ برفعت منقبت و قوت سلطنت از تاجداران روزگار وتخت‌نشینان‌جم اقتدار افسروار برسر آمده بقدم همت بلند فرق فرقد را تحت‌آسایی سپرگردانیده ماه که در علومنزلت باسپهربرین پهلوی‌نماید درقصر جلال‌او سزاوار صف نعال آمد وخورشید که با شمشیر آتشبار ممالک شرق وغرب میگشاید بسلاح‌داری صفدران

۱- سوره ٤۸ آیه ۱۰.

ذرات‌عدد او افتخار نمودوهمای همایون‌قدمش دربسیط جهان‌چنان‌پروبال‌گشود که از جلاجل باز کبک‌دری دانه بمنقار بیرون آورد وصحاب دست سخاپرورش چنان‌گوهربار شد که صحن زمین از عکس جواهرگوناگون بسان سقف‌گردون‌گشت. نسیم کرمش اگر براشجار درجان‌گذشتی همهٔ درختان بجواهرثمین‌باورگشتی خسروسیارکان اگر آستین مثال بشرف دستبوس او اختصاص یافتی علم صفت بالا دست کیوان جاگرفتی واگر لمعهٔ از پرتو تجلی رای‌انور به‌پیکرماه رسیدی سرمایه نور تاصبح نشور بآفتاب جهانتاب بخشیدی‌وتاپیرپرتدبیرجهان کشته‌ندای «احسن اذا کان امکان‌فعله فلن یدوم علی‌الاحسان بامکان» بگوش او رسانیده بود در چمن دولت خویش جزنهال احسان نمی‌نشاند وتا تغییر احوال لیل‌ونهاروتبدیل دولت‌و انتقال درضمیر منیراو جاگیر شده‌بود صحایف آمال اهل سئوال جز بعین عنایت واجابت نمی‌خواند وبااین فضایل حمیده وخصایل پسندیده در همه احوال مجالست ار باب فضل وکمال ومخالطت اهل علم وارباب استعداد برخود فرض عین‌وعین فرض میدانست ودر اقامت سراسم وتکریم‌این طبقه‌کرام تقدیم مناظم اجابت سرام این طایفهٔ عظام غایت عنایت ونهایت رعایت بظهور می‌آورد واصداف اسماع جهانیان بلالی آثرماثوره‌اومشحون شد وصیت صدق عنایت وآوازه حسن رعایت او بحال اهل فضل باطراف کشور واقالیم بجروبر رسید چون تاب آفتاب عالمتاب ومانند نسیم صبا جهان پیمای برعالمیان واضح‌گردید وخردمندان کامل وهنرمندان فاضل از اطراف واکناف دولت مثال روی‌امید بدرگاه‌آن شاهزادهٔ افاضل پناه آوردند وپیوسته علماء وافی‌درایت وشعراء متواتر فراست که پشت سپاه دانش و روی لشکر فضل وبینش وسرافرازان عالم علم و پیشوایان اهل فرد وصدرنشینان مجالس عقلی ونقلی بودند بنواب افاضل مآب آن شاهزادهٔ کامبخش کامیاب خودرا رسانیده خاك درگاه اورا سرمه کردار در چشم می‌کشیدند وبشرف مجالست اختصاص می‌یافتندو بواسطهٔ کمال کرم وبذل نعم وخوش‌سخنی وتازه‌رویی وبذله‌گویی مطیع ومنقاد بلکه از جان ودل غلام آدمی‌گشتند و ملوك جهان وپادشاهان اطراف ایران از استماع عظمت‌و شوکت وفربزرگی وجهانبانی وتمهیدقواعد تمکین ودانایی او انگشت حیرت بدندان می‌گرفتند حصر وتعداد کمالات وحیثیات آن حمیده صفات غیرمتناهی است واگر احیاناً کسی خواهد که بپایان رساند الهام این بروح حیران ماند. درعلم عربیت...

ص۶۳۶س۸: بمثابهٔ که شعرای نامدار وفصحای روزگار همواره ...

براستماع اشعار در بارهٔ آن قدوهٔ ابرارنهاده از روی شاگردی سلوك می‌فرمودند. بیت :

خامهٔ او چون گهرافشان شدی   نظم سخن لؤ لؤ مرجان شدی . . .

ص ۶۳۶ س ۱۷ : عصرواوان‌بود وطنبور را بغایت‌الغایت‌خوش می‌نواختند....

ص۶۳۶س۲۱: جواهری که‌بیفتدزر شحهٔ‌قلمش   برنددست بدست از برای‌گردن حور

ص۶۳۷س۱٤: نمودندی... القصه بنوعی جمعی‌از هنرمندان وپیشه‌ورانرا که تربیت فرمود هریک وحید زمان‌ویگانهٔ‌دوران شدندو خود مهارت تمام در تذهیب وجدول وعکس

سازی ورنگ‌آمیزی ومجلد حکاکی وغیره وزه‌تراشی وقاشق‌سازی وطنبور وتبرسازی ونقاری وباقی هنرها ونقوش وصنایع‌پردازی چنان نازك وزیبا کرده بودند که در ازمنهٔ سابقه بسعی واجتهاد پادشاهان‌ماضیه کمترمیسرشده باشد وآن‌شاهزادهٔ کثیرالافادمجموع فضلا وارباب‌هنروپیشه‌وران‌را بمواجب و انعامات و مواجب وتفقدات بنوعی خوشحال داشت که پیش از آن امکان نداشت

ص ۶۳۷ س۱۸ : مدت عمر شریف آن‌حضرت سی‌وپنجسال ولادتش در اواخر شهر ذی‌قعده سنهٔ‌ست‌واربعین وتسعمائه‌اودئیل. از نواب میرزایی یک صبیه در مشهد مقدس‌معلی مزکی بوجود آمد که رابعهٔ زمان ومریم دوران است ومسمی بگوهرشادبیگم‌گشته واکنون‌مدت دوازده سال شد که آن فرخنده خصال بواسطه حوادث روزگار وسوانح لیل ونهار بعد از زیارت عتبات عالیات سدره مرتبات پناه ببلداسین‌وکعبهٔ مستبین بمؤدای «ومن‌دخله‌کان‌امنا»[1] که‌محیط «رجال‌لاتلیهم تجارةولابیع‌عن‌ذکرالله[2]»برده و احرام قول «وجهك شطرالمسجدالحرام»[3]بسته و معتکف آن‌کعهٔ‌امانی‌و آمال‌گشته وخودرا فارغ‌البال از دنیا ومافیها ساخته ومستغرق «... شده شعر :

زهی نیک‌بختی که او را خدای — سوی نیک‌بختان شود رهنمای

وذلك هوالفضل‌الکبیر. شرح احوال آن شاهزاده در سنواة آینده مذکور خواهدشد انشاالله وحده‌العزیز و از غرایب اتفاقات و نوادر عجایبات آنکه حرم محترم نواب جهانبانی میرزایی علیاجناب‌گوهر سلطان‌خانم که صبیهٔ بزرگ شاه جمجاه غفران‌پناه بود بعد ازین واقعه جگرسوز و حادثهٔ غم‌اندوز اثر حیات و زندگی در خود نگذاشته مرقعها وکتبها و چینی‌آلات و آنچه ازنفایس بود تمامی ضایع و نابود ساخت ودر خانه را بر روی خود بست وترك خوردو خواب نمود باهزاران درد وسوز از تلخی‌هجران جان شیرین برفشاند ودر جهان نام‌نیک بحسن ازو یادگار ماند . شعر :

جان فدای دوست‌کن‌کم زان زن هندونه‌ای — کزوفای شو درآتش زنده سوزد خویش را

و این حادثه دو ماه و ده روز بعد از آن غایله در پانزدهم شهر ربیع‌الاول به وقوع انجامید شعر :

روانش بخلدبرین‌شادباد.

القصه بعد از ارتحال آن شاهزاده ملکی خصال‌ارکان جهان متزلزل شد واساس عالم بکلی مختل‌گشت بیت :

اوکوه‌علم‌بود‌که برخاست از جهان — پی‌کوه کی قرار پذیرد بنای خاك

*

دریغ آنکه دیگر نیابد زمین — بصد قرن شه‌زاده ای اینچنین

۱- سوره ۳ آیه ۹۷ ۲- سوره ۲۴ آیه ۲۷ ۳- سوره ۲ آیه ۱۴۴

دریغ آنکه دیگر نه‌بیند سپهر نظیرش در آئینهٔ ماه و مهر

ودر تاریخ این‌واقعهٔ هایله‌افصح الشعراءالمتأخرین‌مولانا عبدی‌جنابدی‌منه‌فی‌التاریخ :

گل گلزار حیدر کرار خلف آل احمد ابراهیم
برفلک سود افسرش که نهاد در مقام رضا سرتسلیم
وقت رفتن ازین سرای غرور با دل مستقیم وطبع سلیم
گفت تاریخ سال قتل مرا بنویسید « کشته ابراهیم »

ذکر حالات و مقالات آن شاهزادهٔ کثیرالافاده زیاده از آنست که درحیز تحریر و نمط تسطیر در توان آورد حقا که اگر ابن‌مقله زنده شود وسحبان حیات یابد هیچکدام از عهدهٔ تقریر وتحریر آن بیرون نتوانند آمد.فکیف‌این دل شکسته عاجز. اما بعضی حالات وتمامی اشعارشریف آنحضرت را در رسالهٔ موسومه بمقالات ابراهیم که باسم صبیه . . .

ص ٦٣٧ س١٩ : نوشته واز جملهٔ اشعار آنحضرت اکتفا شده بااین رباعی که در اواخر کار که شاهزادگان کامگار بقتل می‌آمدند فرموده بود- علیهم‌رحمه‌والمغفره من‌الله‌الملك الودود . شعر :

بفلك رساند آن مه زتغافل آه ما را زحیا ولی نگوید به کسی‌گنه مارا
زجفامنال جاهی نه‌نکوست ناصبوری بدهد خدای رحمی دل پادشاه مارا

*

جاهی شهید طوس مگر همنی کند کاید مرا برون زگل سبزوار پای

*

ای‌دل‌چو نشیمن تواین کهنه سراست غافل منشین گذرکه سیل فناست
رفتند یکان یکان همه همراهان تا چشم بهم نهاده‌ای نوبت ماست

ذکراندکی‌از بسیاری‌حالات مقترن بسعادات آن شاهزادهٔ پسندیده صفات قدسی سمات و تتمهٔ وقایع آنسال.

ص ٦٤٠ س ١٧ : اشرف درجمیع یورشها و ییلاقات و قشلاقات بسر برده همگی انیس و جلیس و محرم و صاحب سر بودند.

ص ٦٤٠ س ٢٠ : منزلت شدند چنانچه درطی‌بعضی از سالهای‌گذشته سمت تحریریافته پس از آنکه آن نورچشم عالمیان ونورحدیقهٔ جهانیان درآن مکان ملایك پاسبان قرار واستقرار گرفتند وحکم وفرمان ایشان از قندهار وسیستان وهراة واستراباد تا یزد وتهران نافذ وجاری و روان بود وامراء آنمحال کمال اطاعت وانقیادو فرمانبرداری بجای می‌آوردند وخلعت آنحضرت باتاج وسارق که دادن آن مخصوص آن شاهزادهٔ کامران بود می‌پوشیدند واز اطراف وجوانب همگی از افراد سلاطین وترك وتاجیك رویزیارت نهاده در ضمن آن بشرف مجالست صحبت فیض بخش آنحضرت مستعدوسرافراز شده سرمفاخرت بفرقدان میرسانیدند ومدت هشت‌ماه.....

ص ٦٤٢ س۲۳: پرواز فرمودند «وماالموت الارحلة غيرانها من المنزل الفانی الی منزل الباقی» و در جوار رحمت ایزدی فی مقعد صدق عند ملک مقتدر وطن ساخت وحظایر قدس را بر مجالس انس اختیار فرمود وعالمی را خودکدام واقعه ازین قضیهٔ نازله دلسوزتر وجانگدازتر تواند بود. شعر:

تادیده دید واقعهٔ زین بتر ندید   دل کین خبر شنید کسش باخبر ندید

قلم تحریر هرچند در رقم تقریر حالات وقضایا و مزایای آن شاهزادهٔ دانابسط واطناب و زیادتی نماید گنجایش دارد همانا که براصحاب دولت و ارباب حقیقت ظاهر خواهد بود که فقیر سالها پروردهٔ آن دولت وبرآورده آنحضرت بود و در سلک غلامان و غلامزادگان انتظام داشت وبصنوف عنایت وفنون رعایت براقران سابق وبرهمگنان فایق بود. شعر:

دوستان عیب من بیدل حیران مکنید.

دبیر فلک کاخترانش نوشت   بخورشید حل کرده نامش نوشت
ز تاج زرش یک زمرد سپهر   چو خورشید برعالمی گرم مهر
خبر چون زجودش یکان تاختی   جگر پاره پاره برانداختی

ص ٦٤٤ س ۳: پیشکش نموده و چون آن شاهزادهٔ عالمیان را بخود سرگران سیدید چیزی نوشته مهر کرده برطبق آن قسم یاد نمود که هرچه داشته باشد تمامی تعلق بسر کار خاصهٔ شریفه دارد واورا درآن حقی نیست. پس ازآن هرروز فوجی از عراق وخراسان وفارس وکرمان ولرستان وکردستان وعربستان وآذربایجان وشروان بسایهٔ چتر.....

ص ٦٤٥ س۲۲: دفن کردند وهم دراول این سال وهم درین روز واقعهٔ آن شاهزادهٔ عالمیان را خدای عزوجل دو دختراز کنیزان شفقت فرمود اولین را فخرجهان خانم ودومین را مسمی به گوهر سلطان خانم نموده اولین را به قورخمس بیک که درآن اوان از مقربان بود سپرد گوهرسلطان خانم را در حرم نگاه داشتند ذکرفتح قلعه کردستان.....

ص ٦٤٨ س ۱: میرزا شکرالله... که وزیر اعظم شده بود و در منازل خلفا روملو مسکن داشت از وزارت . . .

ص ٦٤٩ س١٦: شجاع الدین محمد. . . وفرمان قضا جریان شرف صدور یافت که سنجمان ثاقب فکرت واخترشناسان صایب فطنت وعارفان دقایق تنجیم وواقفان حقایق تقویم استخراج زایجه طالع نمایند. بیت:

بوقت ولادت بفرمود شاه   که دانا کند سوی اختر نگاه
سطرلاب سنجان موزون قیاس   باندیشه گشتند ساعت شناس

در روز بیستم...

ص٦٤٤س١٧: بدان تعلق گرفت که جمعی دیگر از شاهزاده‌های نامدارومیرزاده‌های کامکار که هرکدام در یکی از بلاد واسصار تشریف دارند در قلع وقمع اوکوشند از آنجمله

نواب شاهزاده عالمیان نورحدقهٔ جهانیان ابوالنصر سلطان‌حسین‌میرزا پسر بزرگتر نواب سکندر شان ابوالغالب سلطان محمدمیرزا که آفتابی از برج پادشاهی وماهی درخشان از مطلع جهانبانی وخاقان جنت مکان جد بزرگوارش انارالله برهانه او را از سایر فرزندان وفرزندزادگان عزیزو گرامی‌تر میداشت در ایام حیات خود بدارایی مازندران فرستاده بود اتفاقاً بعد از قضیهٔ آن پادشاه رضوان بارگاه چون خبر سلطنت عم خودرا استماع نمود از مازندران عزیمت درگاه‌وی بسته متوجه دارالسلطنهٔ قزوین شد چون خبر....

ص ۶۵۰ س۱۹: برخلیفه زد پس ازآن سفاکان اورا درمیان‌گرفته شربت شهادت چشانیدند ومرغ روحش از قفس تن‌پروازکنان بشاخسار طوبی درآمده براوج شهدا فی‌مقصد صدق عند ملیک مقتدر آرام‌گرفت وجد مبارك آنحضرت.....

ص ۶۵۱ س ۱: شفقت فرمودند واوراخان‌گردانیدند چه مشاراليه قبل ازين بشرف خدمت آن شاهزادهٔ عالمیان‌آمد اورامنظورنظر کیمیا اثر ساخته سفره‌چی ساخت وکمرمرصع‌عنایت فرمود چون‌اهلیت ولیاقت ونجابت او زیاده ازآن خدمت ومنصب افتاده بود لاجرم بدان رتبه‌و مرتبه سرافرازگشت وتمامی غازیان شاملورا ازبزرگ وکوچک ملازم وی‌گردانیده......

ص ۶۵۱س۲۴: گیسودار می‌آمد وبغایت بزرگ ونمایان وروشن‌شدوازین ممر انواع اراجیف درمیان مردم افتاد وشاهزادهٔ عالمیان چون از علم نجوم خبری داشت بغایت هراسان شده دغدغه‌ناك‌گردید وشبها که متوجه‌گردیدن میشداز رؤیت آن ستاره مهیبه به‌تحقیق احکام آثار نجوم بمرحومی مولانا الیاس اردبیلی ومولاناافضل قزوینی امر فرمود وعاقبت رایها برآن‌قرار گرفت که تأثیر آن ازین دیار وبلاد نخواهد بود چه آن ستاره موحشه آنچنان قریب‌التأثیر بود که در بیست‌روز تأثیر کرد وواقعهٔ ناگریز آن شاهزاده عالمیان روی نمود....

ص۶۵۲س۱: در مقام تربیت ... بعضی از افراد و وصلت و پیوند درآمده در باغ سعادتاباد جشنی عظیم و طوی بزرگی نمودند چنانچه هیچکس از پیران سالخورده و اکابر روزگار دیده مثل آن ندیده ونشنیده بودند چون شمخال سلطان چرکس خواهرزادهٔ خودشاهزادهٔ عالم‌آرا سلطان‌سلیمان‌میرزا راکه در مشهد مقدس معلی نشوونما در خادمی وصلاح وتقوی نموده بود وباعتقاد جمعی که با او معاشرت داشتند از آنحضرت‌گناه صغیره وکبیره سرنزده نوداو را با شاهزاده خورشیدلقا سلطان مصطفی‌میرزا بقتل رسانیده . . .

ص۶۵۲س۸: سیاق کلام درشرح بقیهٔ‌ایام. چون سابقاًگذشت...که بعضی از اهل فساد وجمعی از طبقهٔ عناد که بدنهاد آمده بودند بواسطهٔ پیش‌آمد کار خود وخوشامد خاطر نشان آن شاهزادهٔ عالمیان‌کرده بودند که باوجود یکی از اولادامجاد شاه غفران‌پناه علیین آشیانی‌انارالله برهانه پادشاهی وسلطنت شما درمیانهٔ قزلباش اعتباری نخواهد داشت وقراری نخواهد گرفت و لهذا وی در مقام قطع صله‌رحم که نشانهٔ انقطاع عمر است درآمده ازآن مقوله نه‌اندیشید وتا آن اوان درفکر بعضی‌از سایر شاهزادگان که بعدازوبحسب مکان داشتندمی‌بود

ص ۶۵۲ س۱۳ : آمدوشد نبود. القصه. شعر :

ما می‌گوئیم ودیگران می‌گویند　　　　بیرون زارادهٔ تو چیزی دگر است

حاصل که چون سلطان محمودآقا بدارالسلطنهٔ هرات رسید وحکم را به‌نظرخان رسانید خان نیکو اعتقاد بدان خدمتی که مأمور شده بود آنروز وآنشب را موقوف داشت و . . .

ص ۶۵۲ س ۱۹: برطرف سازد... غافل از آنکه طایفهٔ علیهٔ قزلباش بولایت علی ولی‌الله ظهور کرده ودست ولایت کار خود خواهد کرد. رباعی :

سلطان ممالک ولایت علی است　　　　شاهنشه کشور هدایت علی است

آری شه دین کاشف اسرار یقین　　　　ازمن بشنو بصدروایت علی است

لاجرم قطع صله‌رحم وقضیهٔ بیموجب... بروسبارك نیفتاد ....

ص ۶۵۳ س ۷ : بباد فنا داد اناللهواناالیه راجعون[۱]» رباعی:

آنها که محیط شمع آداب شدند　　　　وزکشف دقیقه شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک‌نبردندبرون　　　　گفتند فسانهٔودرخواب شدند.....

ص ۶۵۳ س ۱۵: دفن نمودند .... شعر :

چو بد کردی مباش ایمن‌زآفات　　　　که واجب شد طبیعت رامکافات

ص۶۵۳س۱۶: ملک خدای. شعر:

هربد که می کنی توپندارکان بدی　　　　گردون فروگذارد ودوران رهاکند

قرض است فعلهای تو درپیش روزگار　　　　در هر کدام قرن که باشد ادا کند

ص ۶۵۴ س۵: حاصل شده‌اند یکی فخرالنسابیگم ویکی علیاجناب گوهر سلطان‌خانم واحوال هریک ازآن دراری اصداف سلطنت درمحل خود ایراد خواهدیافت انشاالله‌وحده‌العزیز

ص۶۵۵س۱: نسیان می‌نهادند از صحیح القولی از مشرفان بیوتات آن خسروحمیده صفات استماع افتاد که در عرض یکسال زیاده از صدهزار تومان از سرکار خاصهٔ شریفه بیرون رفته بمردم عاید شد اماآنچه رفته بود زیاده برآن‌از پیشکشها وصونک بهم آمده بود...

ص ۶۵۵ س ٤: آرسیدند امنیت ورفاهیت در ایام اوبمثابهٔ رسید که اکثر بلاد که سواداعظم وسرحد بود مثل قندهار وهراةو غیرذلک حاکم نداشت و راههای اطراف وجوانب چنان امن گشته بود که خورشید وارتجار طبق زربرسرگرفته متردد بودند وهیچکس مقید به همراه وقافله نمی‌شد....

ص ۶۵۵س۱۰: عادلی می‌نمودند... واز حکمت وهندسه وتاریخ وقوف تمام‌داشتند

ص۶۵۶س٤: امرا و اعیان و یوزباشیان وایشیک آقاسیان وقورچیان واز ارباب‌قلم نواب‌میرزا سلمان وزیراعظم ونواب میرشاه غازی مستوفی‌الممالک درمیدان . . .

۱- سوره ۲ آیه ۱۵۶

ص ۶۵۶ س ۱۲: پریخان‌خانم که در زمان والد ماجدش شاه‌غفران‌پناه رضوان‌بارگاه همه‌وقت ملکهٔ عصرو مشیر آن پادشاه والاقدر بود......

ص ۶۵۶ س ۱۹: . . و مخالفان از اطراف و جوانب سریر آوردند . القصه که امراء سالخورده روزگار دیده صلاح در آن دیدند که اولی وانسب آنست شاهزادهٔ کامکار منظور انظار حضرت پروردگار سلطان‌محمدمیرزا را که پسر بزرگ شاه غفران‌پناه‌است وولی‌عهد و اکبر اولاد می‌باشد وشاه جنت مکان نیز اورا بسیار دوست میداشت وویرا نذر حضرت صاحب الزمان و خلیفةالرحمن صلوات‌الله و سلامه علیه فرموده بودند و از سایر اولاد امجاد شرف امتیاز داده بودند . . .

ص ۶۶۱ س ۶: از مغفرت‌پناه میرزامحمد حکیم استماع افتاد که شبی از شبها شاه اسمعیل را قولنجی و نفخی عظیم طاری شد وبجهت علاج اوگفتم که کبوتر را سینه شکافته برموضعی که درد داشت بنهند مشارالیه به‌جمعی از مقربان ومخصوصان که در حوالی وحواشی او بودند اظهار نمود ...

.... هم‌زبان بوده .... چنانچه مولوی معنوی در مثنوی می‌فرماید شعر:

صدهزاران طفل سر ببریده شد تا کلیم‌الله صاحب دیده شد

وکلام حضرت ملک‌علام تقدس وتعالی مشعر برصدق آن قولست حیث قال . . .

از قسمت بندگی و شاهی دولت تودهی بهرکه خواهی ...

ص ۶۶۱ س ۱۵: قرارگرفتند «الحمدالله علی احسانه قدرجع الحق علی مکانه» وشعرای روزگار

ص ۶۶۲ س ۷: بمنزل خودبرد وچون دراصل طبقهٔ افشاریه درظل حمایت ورعایت آن درصدف عصمت و طهارت می‌بودند وده ولله آن علیاحضرت فتحی‌بیک وسیفی‌بیک هردو از معتبران افشار بودند وحقوق‌نواب علیه برآن طایفه زیاده ازحصر وعدد میشد لهذا این‌خدمت برایشان مرجوع گشت. مجملا که از بی‌اعتباری مردم زمان امثال این حکایات غریب و عجیب نخواهد نمود.

ص ۶۶۲ س ۱۲: بعز شهادت فایزگشت وآن بانوی کبری نیز در سلک شهدا ودرجهٔ سعدا منخرط گشت. وی‌خیره بود ومدد اوبسادات وسایر مسلمانان میرسید. ولادتش در شهورسنهٔ ثلث‌وخمسین وتسعمائه مدت عمرش سی‌وسه‌سال نعش آن خاتون‌عظمی را بعد از تغسیل به‌آستانهٔ امامزادهٔ کبری شاهزاده حسین علیه و آبائه‌التحیة والسلام برده در جنب سلطان سلیمان‌میرزا و شاه اسمعیل بامانت دفن نمودند....

ص ۶۶۳ س ۲: مقررگشته وداروغگی اصفهان را به‌مرحومی میرحسین‌خان مازندرانی که نسبت قرابت وخویشی به‌نواب مستطاب علیهٔ عالیهٔ بیگم داشت دادند وزارت نواب‌جهانبانی کشورستانی کامرانی میرزایی ...

ص ۶۶۳ س ۸: صورت نمی‌بست.... وی مرجع ومطاع اهل‌عالم‌شده همگنان ازخانان

وامرا وبزرگان بخانهٔ او رفته ملازمت او می‌نمودند ودر شیراز قبل از آمدن به‌پایهٔ سریر خلافت مصیر منصب...

ص ۶۶۳ س۱۶: بعمل نیامد وملاقات شاه حمیده صفات ایشانرا میسر نشده بمؤدای المؤمنون عند شروطهم ...

ص۶۶۴س۱۰: وقزوین... والدماجد نواب علیقلی‌خان بیگلربیگی خراسان مرحمت فرموده اوراخان وصاحب قشون ساختند ومرحومی میرزا محمدکرمانی راکه قبل از آن در زمان شاه جنت مکان وزیردارالارشاد اردبیل بود وزیر اوگردانیده ...

ص ۶۶۴ س۲۲: سپردند والکاء مرند را به‌ابراهیم‌بیک پیادهٔ ترکمان دادند ومراغه را به‌مکش سلطان ولدالله قلی سلطان‌ایچک اغلی مقررکردند وولایت نخجوانرا به‌عبدالغنی سلطان استاجلوکه سابقاً ملازم شاهقلی سلطان یکان بود ودر جنگ اوزبک مردانگیها کرده مرحمت فرمودند...

ص۶۶۵س۱۶: ولی‌بیک یوزباشی افشارکه عم او بود داده اورا سلطان گردانیده و نواب‌حاتم‌بیک اردوبادی را نیز وزیر او ساختند ومنصب ایشیک آقاسی باشی بهماندستور زمان شاه اسمعیل شده بود اورا امیرکرده اکثرالوسات‌و احشامات را بارودبار بتیول او دادند والکاء طالقانرا بخلیل سلطان تاتی اغلی برادرزادهٔ شاهرخ خلیفه مرحمت کردند وحکومت . . . را بشاهقلی‌سلطان قارنجه استاجلو عنایت نمودند و درجزین رابه‌امت‌بیک تکلو مرحمت کردند و منصب قورچی باشی را بدستور زمان شاه اسمعیل به قلی سلطان افشار داده ویرا رکن‌السلطنه‌و مختار الدوله‌گردانیدند....

ص ۶۶۸ س۴: محفوظ‌گشتند بعد ازآن اکثر امرا ومقربان از ترک وتاجیک رابخلاع پادشاهانه از تاج و سارق و چهارقب سرافراز ساخته آن روز بفروز را بنشاط و سرور ومسرت گذرانیدند . . .

ص۶۷۰ س۵: یقین نمودند. نواب میروفرزندان ووکلاء دیوان‌الصداره وملازمان بآنجا رفته خانهٔ بزرگی‌که نواب اسمعیل میرزا درآن منزل ساخته وآنرا خانهٔ دنیا نام نهاده تمامی مکتب بغزلهای فرح‌فزای دلگشای خواجه حافظ شیرازی‌از آنجمله، شعر:

خوش کردیاری فلکت روزداوری　　　تا شکرچون کنی‌وچه شکرانه‌آوری

آن خانه را دیوان‌الصداره نموده قریب به‌بیست زوج قالی‌وقالیچه ها درآن‌فرش انداختند نواب سیر شروع . . .

ص ۶۷۰ س ۷: شوکت نبودند و مکرراً برزبان الهام بیان می‌آوردندکه سلطنت شرع بمیر تعلق دارد و مرا به‌هیچوجه درآن دخلی‌نیست و مبلغ پانصدتومان رقم مواجب صدارت شفقت‌کرده از خزانهٔ عامره واصل‌گردانیدند وتمامی نذورات ....

ص ۹۷۰ س۱۲: میزی بدستورکه در زمان شاه جنت مکانی بمرحومی آقا کمال الدین ندین العباد کرمانی مفوض بود بنواب میرزا شکرالله......

ص ۹۷۰ س۱۸: که وکیل بودند واکثر اوقات که معصوم بیک بمازندران وخراسان وهراة رفته بود بعد ازآنکه متوجه سفرحج شد مهرمشارالیه درگردن میر بود ومهرمیزدو حکایات خود معروض میداشت وبقیهٔ سنواة که معصوم بیک مشارالیه در راه حج سعادت شهادت دریافت میر خدمت شاهزادگی سلطان حیدر میرزا که در خانهای معصوم بیک که للهٔ او بود تشریف داشت می کرد وهمچنان در مجلس همایون راه داشت در ایام نواب شاه اسمعیل بواسطهٔ اندك مضایقه در باب آب باغچه وخانهٔ نواب علیه سلطانم والدهٔ ماجد آن شاهزاده نموده بودوبیشتر بواسطهٔ خدمت معصوم بیك وسلطان حیدر میرزا وخصوصیت معاندان شاه اسمعیل منصوب شده در خانه یادگاربیك یوزباشی روملو محبوس شد بعد از فوت شاه اسمعیل نجات یافته بقم آمده بخدمت شاه وشاهزاده سرافراز شد در وقت رفتن بدارالسلطنهٔ قزوین در بلدهٔ ساوه....

ص ۹۷۱ س۱۳: اجمال آنکه از تفصیل احوال مشارالیه آنکه در وقتی که شاه اسمعیل برسریر سلطنت متمکن شد وبرفراز تخت سلطنت نشسته چون همشیرهٔ میر مشارالیه پری بیکر خانم که از علیاحضرت خانش خانم همشیرهٔ شاه جنت مکانی بوجود آمده خلیلهٔ پادشاهی مذکور ازو دختری صفیه سلطان چنانچه سبق ذکر یافت داشت نواب میرمیران بعد از مدتی که شاه اسمعیل بیرون آمده مشارالیه خلف خود شاه نورالدین نعمت‌الله را بخدمت آن پادشاه عالیجاه فرستاد وخود بعد از ایامی روانهٔ درگاه شد همانا که این معنی قطع نظر از پادشاهی کرده بواسطهٔ دیگر روابط که در میان بود برخاطر اشرف آن پادشاه عالیشان گران افتاده ودر مقام بی‌التفاتی در آمده چه در آن ایام تا در حیات بود فرزندانرا نطلبید. میرمیران چون بحوالی دارالسلطنهٔ قزوین رسید شاه اسمعیل حکم فرمود که مشارالیه در حوالی شهر قم توقف کرده داخل شهر نشود تابهرچه حکم جهانمطاع صادرگردد عمل نماید وشاه نعمت‌الله ولد بزرگ میرمشارالیه که در اردوی همایون اورا رخصت داده نزد پدر فرستاد اتفاقاً مشارالیه چهار پنجماه در قریهٔ لنجرود که تا شهردو فرسخ راهست ودر بعضی ایام در مقام با احترام حضرت امام صاحب العصروالزمان معتکف گشت تا آنکه بتنگ آمده علاجی دیگر نیافت اراده نمود که به آستانه معصومهٔ قم که در خارج بلده واقع است چندروزی بمراسم زیارت اقدام نماید اتفاقاً مقارن آمدن وی بدان حوالی وخبر فوت . . .

س ۹۷۱ س۱۸: خلیل‌الله عقد ازدواج بسته مجلس عالی از اجتماع صدور وعلما وخانان ووزراء و امرا واعیان ممالك آراسته صحبتی و جشنی عظیم نمود چون شاهزاده‌ها اولادعظام در دارالعباده بودند صحبت طوی را به محل زفاف انداخت و در همان ایام دوستکام و مقتضی المرام ....

ص ۹۷۲س ۵ : مدفون ساختند چون نواب‌سلطان ابراهیم‌میرزا در ایام دارایی مشهد مقدس ترتیب سردابه ومدفن جهت خود نموده بود آن شاهزاده وخلیله جلیله‌اش درآن مکان که متصل به آستانه در روضهٔ مقدسه است در دارالحفاظ مدفون ساختند، علیهم رحمة‌ومغفره و اسعة و حشرهم‌مع امام معصوم مظلوم بلافاصله...

ص ۹۷۶ س ۱۸ : پرسش‌ننمودند همچنان آن غایله درمیان بود ودر ین‌مرتبه نیز که شاه سکندرشان برسریر سلطنت ایران قرارگرفت تهنیتی به هیچ باب نشد... خواندگار ....

ص ۹۷۷ س ۶: مسدود ساختند. پادشاهان مذکور را از منزل شرابخانهٔ شوره‌گل که راه بجانب گرجستان میرود اول‌ارادهٔ رفتن‌گرجستان نمودند چون سلاطین‌گرجستان بایکدیگر اتفاقی نداشتند وهیچکدام از ایشانرا حالت مقاومت بالشکر . . .

ص ۹۷۷س ۸: قیتاق بسر می‌بردند چون درآن اوان دیوانیان شاه‌سکندر نشان غافل افتاده‌قریب بمبلغ دویست‌هزارتومان مالوجهات الکاء شروان دردفاتر ثبت بود وشاه جنت مکان آنرا بواسطهٔ مصلحتهاگذاشته حواله نمی‌نمود وستوفیان برصد قورچی شدید عنف حواله کرده به‌تحصیل دادند قورچیان به‌یکبار برسر رعایا هجوم آورده رعایا پریشان دست از هم دادند مقارن این حال ..... بعضی از اجامره واوباش....

ص ۹۷۷ س ۱۰: برسر او جمع آمده قورچیان را جواب دادند. ارس‌خان واردوغدی خلیفه وسایر امرای تا بین از هجوم عام رعایا وقرب رومیان اندیشیده ونتوانستند که مدد قورچیان نمایند لاجرم هوای حکومت....

ص ۹۷۹ س ۱۳ : بقتل آوردند ولله پاشا قرب یکماه در شروان توقف نموده خود متوجه روم شد چراکه عثمان‌پاشا از راه دربند برسر لشکر آمده پیاله پاشا را باده‌هزار سوارمقرر گردانید که در شماخی باشد و . . . پاشا را با پنجهزار مرد در ارش گذاشت وکس از عقب عادل‌گرای‌خان و لشکر تاتار فرستاد وارس‌خان حاکم شروان بواسطهٔ‌آمدن رومیان امراء‌تابین و لشکریان خود را جمع نموده بریکجانب خیمه در صحرا زد ومتر صد جنگ و جدال می‌بود و حقیقت حالات را عرضه داشت نموده کس بدرگاه‌گیتی‌پناه فرستاد وطلب شاه سکندرشان و شاهزادهٔ صاحبقران نمود چون توجه رومیه ....

ص ۹۸۱س ۵: مهمانداری نواب صاحبقرانی عالی ونواب مستطاب علیه عالیه بیگم‌و سایر خانان و نواب صدارت‌پناهو میر شمس‌الدین محمد صدر ونواب میرزا سلمان وزیراعظم‌نموده خدمات ....

ص ۹۸۲س ۲ : به اردو رسانیده القصه فیمابین آتش جدال اشتغال یافته نصرت بر لشکر قزلباش‌افتاده درآن معرکه جنگ بیاله پاشا را زنده‌گرفته قیتاس پاشا مقتول شد وعثمان پاشا خودرا به‌قلعهٔ شماخی رسانید وامراهنوز از احوال ارس‌خان وامرای تابین او خبری نگرفته

که مقارن آن احوال لشکر تاتار با عادل‌گرای خان که مکرراً حکم خواندگار از عقب ایشان رفته بود .....

ص ٦٨٤ س ١ : وزیدن گرفت وباد مراد به تحریک الله رؤف بالعباد از جانب غازیان ظفرنشان درجنبش آمد...

ص ٦٩٠ س ٤ : به لاهیجان رسانید وبدستور برسریر سلطنت خود تمکن یافت شعر :

این جهان همچو شیشه ساعت	گاه در زیر وگاه بر زبر است ...

گفتار ....

ص ٦٩٠ س ١١ : به مجلس اشرف آمدند وآنروز را بدستور جشن نموده . تنقلات و خوانها کشیده اطعمه و اشربهٔ فراوان کشیدند وبعضی از خانان وتاجیکیان را خلعتهای نوروزی شفقت فرموده بخلاع فاخره سرافراز ساختند چنین روزی که از ایام بهار و حوادث لیل و نهار گذشت بواسطه انحراف مزاج . . .

ص ٦٩٥ س ١٥ : میرقوام‌الدین حسین‌شیرازی وزیر خود نامزد فرموده انتظار آن می‌کشید که سلطان‌حسین‌خان شاملو شاهزادهٔ صاحبقران کامران ابوالمنصور سلطان‌عباس میرزا راکه داخل شهر گرداند شروع در دفع جماعت مذکور نماید. چون‌میرزاسلمان وسایر امرا استنشاق رایحهٔ این اراده نمودند بخاطر رسانیدندکه ، ع : پیش‌دستی کن که تبود دست بیشین را بدل

ص ٦٩٧ س ١٥ : گریختند وآقاجمالی که از معتمدان ومحرمان گشته بود تدبیر کرده بفراشی چیزی‌قبول کرد که اورا در جوالی نهاده به‌بیرون رسانید.

ص ٧٠٠ س ١ : شهرروان گردید دراین ایام‌الکاء سمنان که خاصهٔ نواب علیه بود به تیول سیدسلمان کمونه مقرر فرمودندوشعرای شیرین‌گفتار درباب قتل عادل‌گرای‌خان تاتار ابیات بسیار در سلک تاریخ کشیدند واز جمله مولانا عبدالله‌نثاری تبریزی اینچنین در رشته نظم کشیدند:

روز شکست تاتار از لشگر قزلباش	وقتی که قتل کفار از تیغ غازیان شد
عادل‌گرای خانرا از دست برد دوران	ازطوق دست‌بستندگردن‌زغل‌گران شد
شهزادهٔ جوانبخت بخشید جرمش آخر	از حادثات دوران یکچند در امان شد
لیکن قلم به قتلش چون رفته بوداول	آخرچنانکه‌گردون‌میخواست آنچنان‌شد
روزی که‌نام کردند عادل‌گرای خانش	تاریخ روز قتلش«عادل‌گرای‌خان» شد

پس از قضیهٔ رفتن نواب‌بیگم‌میرزاسلمان وخلیل‌خان وقورچی‌باشی شروع در دیدن خزانه واسوال واسبابی که نواب‌بیگی آنچه خلاصه و زبدهٔ سرکار شاه جنت مکانی وصونکهای ایام شاه‌اسمعیل مانده بود وبیگم به‌حرم آورده بود وحمامی که شاه‌اسمعیل متصل به‌خانهای حرم احداث نموده بود ونمی‌گردید آنرا خزانه‌نموده بود وتمامی آنها در زر وجواهر وطلا مسلوک

وکتب وفیروزه چینی واقمشه واسباب ویراق طلاونقره وسایر نفایس کرده مدت یک هفته درهای دولتخانه رابر پشت بسته شب‌وروز عرض آن می‌دیدند واکثر چیزها واجناس را بمساعدت ترك وتاجیك از جمله خواجه عبدالقادر کرمانی وغیرذلك مقرر نموده مدعیات خودرا خوب ساختند وچیزی در محل نگذاشتند گفتار در ذکر.......... پس ازین رای

ص ۷۰۲ س ۱۸ : .... خورش الاغان واشباه درآن سفرمانند عنقاشد:

در خانقاه وباغ نه صادر نه واردست — با پیرپنبه گشت حریف گران برف
از بس که سربخانه هرکس فروفکند — سرد وگران وبی مزه شد میهان برف
وقتی چنین نشاط کسی رامسلم است — کاسباب عیش باشدش اندراوان برف

در میان زمستان امراء ولشگریان بی‌جسر از تخته‌پل رودارس عبور کرد.....

ص۷۰۵س ۱۸: از اکابروسادات دارالمؤمنین قم بود وسالها خدمت آن اعلیحضرت نموده بشرف خصوصیت محرمیت ومصاحبت سرافراز بود ویکدوسرتبه بوزارت اعظم نامزدشدو تا مبلغ دوازده‌هزار تومان بجهت سرکار خاصهٔ شریفه عاید ساخته و بکثرت اموال و محصولات ولطافت وظرافت طبیعت اشتهار تمام در ممالك ربع مسکون داشت بجوار رحمت ایزدی پیوست او را در طوافگاه خلف روضهٔ مقدسهٔ مطهره معصومه علیهاالسلام والتحیه دفن نمودند.....

ص۷۰۷س ۱٤ : رهایی یافتند اما نواب کامیاب مالك‌الرقاب خودرا از اعتمادالدوله وامراء استدعای قرار سهم میر شمس‌الدین‌محمد صدر نمود فرمودند که از سرگناه‌گذشته اورا به من بخشند ودر باقی سهمات ومعاملات خود. . . .

ص۷۰۷س ۱۹ : یکروشد باعلی‌بیك ولدخلیل واسکندربیك برادرزادهٔ او در مقام جنگ و جدال در آمده با ده‌هزار سوار افشار و پنج هزارکس از لشگر میر جهانگیر علابی صف آرایی کرده شکست برلشگر افشار افتاد وعلی‌بیك را بقتل آوردند واسکندربیك زخمدار شده وکوه‌گیلویه مقر آن قلندرگشته ...

ص ۷۱۰ س ۷: کوچ راکه نواب علیهٔ سلطانم در حرم محترم تشریف داشتند با شاهزاده‌ها ابوطالب‌میرزا وطهماسب‌میرزاو همشیره او وسایر حرمهای اعتمادالدوله وخانان وامراء راگذاشته خود از راه از دم دول متوجه بازارجایی شد...

ص ۷۱۰ س ۲۰ : دفن کرده پس‌ازآن بکربلای معلی نقل نمودند...

رخصت تبریز یافت و از اردوی همایون جدا شده به‌تبریز آمد. پس ازین‌قضایا وقوع حوادث چون اخبارفتنه‌انگیز در باب قتل امرای عظام شاملو وقتل پدر ومادر علیقلی‌خان شاملولله‌و خالوی او در دارالسلطنهٔ هرات‌به‌علی‌قلیخان مشارالیه رسید بموجب «ونریدان نمن‌علی‌الذین استضعفوا فی‌الارض ونجعلهم أئمه و نجعلهم‌الوارثین»[۱]...

ص۷۱۱س ۲۱: از هراة بیرون آورد که از سرقدم ساخته حاضر شوند زیب سخن در

۱- سوره۲۸ آیه ۳

جلوس شاهزادهٔ صاحب قران برسریرتخت سلطنت‌خراسان بتأیید ملک مستعان. موافق امور و کاشف مافی‌الصدور مناسبت هرامری که درفطنت هر فطنتی وصاحبدولتی ابداع نماید همگی همتش را برآن مصروف داشته اسباب وادوات آن آماده‌و مهیا گرداند. بیت:

زیر ایوان چرخ بوقلمون　　　کل امر بوقته مرهون

تا آن وقتی که از برای ظهورش مقررگشته درنرسد مقصود کارگر نیاید غرض از تمهید این مقدمات وتسطیر این مقالات ذکر سلطنت وپادشاهی آن نوباوهٔ بستان ظل آلهی است که چون درجبلت بی‌علت آن مهرسپهر سلطنت وحشمت وآن‌آفتاب...مناسب کشورستانی وجهانبانی بیشتر مأخوذ بود از روزی که آن خورشید طلعت بهرام منزلت بوجود آمد همگی همت شاه‌جنت مکان علیین‌آشیان وشاهزادهٔ عالم وعالمیان‌چنانچه سابقاً شرف تقریر یافت ودیگر همت ودعای همگنان از ترک وتاجیک ودور ونزدیک مصروف برپادشاهی آن عالمپناهی وباوجودآنکه نواب شاهزادگی صاحبقرانی سلطان حمزه‌میرزایی .... برادر بزرگتر بود و ولایت عهد به‌او نزدیکتر می‌نمود، شاهی این شق‌ارجح واقوی بود ... جامهٔ سلطنت وپادشاهی برقدبلند اختر آن‌والاگهر دوخته بود واظهار آن تاغایت وتمکن برتخت سلطنت موقوف... مشیت‌وقرار یافته .....می‌بود لاجرم درین ایام فرح انجام علیقلی‌خان شاملولله وجمیع آقایان و... طبقه جلیلیهٔ شاملو وسایر غازیان وامرا وتابینان از طوایف استاجلو وقاجار که در رکاب‌ظفر [آیات] بودند همه یکدل‌و یکزبان در پادشاهی...گشته آن صاحب قران را برداشته شایسته وبایسته پادشاهی جهانبانی دانسته از دارالسلطنهٔ هراة بیرون آوردند و سربرانقیاد وفرمان حکم او نهادند کس از عقب امرا [مثل] فولاد خلیفهٔ شاملو که حاکم سرکارقایین....

ص ۷۱۲ س ۳: برتخت سلطنت نشانده... منجمان حاذق واخترشناسان صادق اختیار ساعت نموده، بیت :

بساعتی که تولا کند بدان انجم　　　بساعتی که تفاخر کند بدان تقویم

در روز پنجشنبه پانزدهم شهر جمادی‌الاخر سنهٔ مذکوره که آفتاب در برج‌اسدبود آن اعلیحضرت درسن جد بزرگوارش شاه جنت بارگاه که برتخت سلطنت نشسته بود میرسید علی جبلعاملی . . .

ص ۷۱۲ س ۱۲: زمان وزمین... وهمگنان رسم وعادتی که درحین جلوس سلاطین متعارف است بجای آورده است وزبان به‌ثنا ودعاگشادند وهرکراهرچه مقدور بود نثاروایثار نمود بیت :

زر و گوهرش برسر افشاندند　　　ورا شاه گیتی ستان خواندند

چون شاه عالمیان تخت سلطنت‌را بفروشکوه همایون زیب وزینت داد، بشارت‌سلطنتش در خراسان انتشار یافت تمامی امرا وخانان زبان بشکر بی‌پایان‌گشاده وخطبه وسکه بنام نامی

والقاب گرامی آن عالمیان پناهی خواند احکام و نشان پادشاهی مشحون به طغرای غرای منشیان عطاردنشان درقلم آورده اول نشانی که نوشته به‌مرتضی‌قلی‌خان پرناك به‌مشهد مقدس فرستاده اورا استمالت داده طلب فرمودند..... در سلك‌خانان منخرط ساخته مشهدمقدس به همان قاعده به‌تیول او مقرر باشد. مرتضی قلی‌خان مراسم تعظیم و تکریم حکم و تورچی بجای آورده بالضروره بواسطهٔ تعصب اویماقیت واینکه میانهٔ ترکمانان وشاملویان مجدداً چند خون عظیم واقع شده بود اعتماد نکرد چون میدانست که امراء درخانه شاهی بغایت مسلط و قوی وشاه‌عالی در دست ایشان وخوردسال است از رفتن‌ابانموده در مقام معذرت در آمد. خانان شاه عالمیانرا برداشته روانهٔ مشهد مقدس‌سعلی مزکی شدند. چون لشگر بی‌حدوقیاس ......

ص۷۱۲س۲۲: سوافقت نموده چون سابقاً تکلووروملو برسرهم‌بودند واکنون ترکمان وتکلو یکی شده او نیز بجهت تعصب اویماقیت دربلدهٔ نیشابور را نگشود واطاعت ننمود چون زمستان سخت بود چندان به‌تسخیر آنولایت التفات ننموده متوجه سبزوارگشتندوسبزوار راگرفته به‌قبادسلطان دادند وتکلویان‌گریخته بعراق رفتند وولایت اسفراین وترشیر خود در دست امرای استاجلوی عباسی‌بود تمامی ولایت.. سبزوار... به‌قباد سلطان دادند وتکلویان‌گریخته به‌عراق رفتند.

ص ۷۱۳ س ۱ : نیشابور وتون که اورا نیز سلمان‌خلیفه ترکمان ولدسهراب‌خلیفهٔ بایندرداشت، گرچه همشیره مرشد قلی‌خان زوجهٔ او بود اما او نیز تبعیت مرتضی‌قلی‌خان نمود احکام استمالات نوشته فرستادند وامرا بالتمام رخصت‌انصراف داده هرکدام‌بالکاء خود رفتند و اتمام قشلاق آنسال‌رابدارالسلطنهٔ هراة رفته قرارگرفت. پیش ازین مرتضی‌قلی‌سلطان حقیقت حالات را کماهی نوشته بدرگاه نواب‌شاهی ونواب‌شاهزادگی صاحبقرانی حمزه‌ثانی‌عرض نمود. قاصد وی این اخبار وحشت‌آثار را به‌ییلاقات بازارچایی به‌اردوی... بدرگاه ... نواب شاهی‌و نواب شاهزادگی صاحب‌قرانی سلطان حمزه‌ثانی عرض نمود... این اخبار... همایون رسانید. حکم پادشاه سکندرشان‌عزاصدار یافت که برخی‌از امراء ترکمان‌وتکلوخصوصاً اوردوغدی خلیفهٔ تکلو وعلی‌سلطان برادر مسیب‌سلطان وملازمان ولی‌سلطان حاکم همدان بسرکردگی‌محمدخان مصاحب وبعضی از امراء شاملو مثل اسمعیل‌قلی‌سلطان وقورخمس‌سلطان وغیره ذلك‌بخراسان رفته . . .

ص ۷۱۳ س ۱۵ : .... بدامغان رسید... خبرسلطنت شاه‌سلیمان حشمت در خراسان شنید .

ص۷۱٤س ۱٤: ... مسئله‌دان بود وکتاب ارشاد فقه مسئله می‌نمود واحتراز و اجتناب از چیزها کرده همیشه بوسواس وتفدی‌گرفتار بود .

ص۷۱٤ س ۲۱:سرافرازگشتند وهمچنین نوروز این سال شاه جهانیان وظل سبحان شاه

عباس در دارالسلطنهٔ هراة درباغ شهر نموده‌امرای شاملو تشرف‌پابیوس وسجدهٔ اشرف‌اعلی‌سرافراز گشته ایشان نیز لوازم ومراسم خدمات پادشاهی را بجای آورده خان‌لله آن اعلیحضرت سپهر منزلت راکه اول نوروز سال پادشاهی‌بود به‌طمطراق هرچه تمامتروقرق وقیتاق بیشتر بایوان بزرگ درآورده برتخت نشانده خود در پیش ایستاده بقواعد خدمتکاری قیام نمود وزبان بشکر بی‌پایان‌گشود. بعد ازآن خود وآقایان شاملو پیشکش وافراز هرجنس‌ومتاع بنظرانورآن پادشاه خجسته سیر در آوردند و تیمناً آنرا که اظهرعلامات پادشا هست به عمل آوردند وبه‌تلقین‌ملهم توفیق زبان سعادت بیان‌گشاده سرود بشارت از پردهٔ کراست بنواخت:

چو حفظ الهی نگهبان‌تست — جهان از کران تاکران آن تست
بزن‌گوی دولت که‌میدان تراست — خدای جهان راچنین است خواست

پس ازآن متوجه احوال لشگر وغازیان شده به‌مهمات ملک ومملکت و لوازم سلطنت وحشمت وپادشاهی‌گماشته چشم برممالک ایران داشته.... ایروان‌وگرجستان ....

ص ۷۱۶ س ۳ : ممتازساخته چون همگی از اردوی همایون شاهی احکام‌از عقب وی و امراء میرسید وخاطر از ممر خراسان و سلطنت پادشاهی شاه عالمیان که برتخت سلطنت خراسان متمکن شده بود نگران داشتند لاجرم‌اعتمادالدوله بالضروره با آنکه کوفت...نقرس....

ص ۷۱۶ س ۱۰ : محافظت او نماید بعد از آن پسر و دختر را بشرف اسلام سرافراز ساخته بدستور دختر را درعقدو ازدواج شاهزادهٔ عالم آرا در آوردند. ذکربعضی...

ص ۷۱۶ س ۲۳ : عثمان پاشا ننماید.. صلح و صفا تجدید یابد لاجرم در شهر رمضان سنهٔ مذکوره در موضع زکم ابراهیم‌سلطان ترکمان را لقب‌خانی داده مهمات اوراسامان نموده اورا بقایی‌روانه‌گردانیدند. و هم در این سال .....

ص ۷۱۷ س ۳: مراجعت نمودند مجملی از تفصیل این مفصل آنست که چون‌لله پاشا ازشروان به‌استنبول رفت سلطان مرادخان‌خواندگار بواسطهٔ آنکه شروانرا چرا فتح وتسخیر ننموده بخود سرمتوجه قاپی شدی اورا به‌قتل رسانید وسنان‌پاشا وزیراعظم‌را با یکصدهزار سوار لشگر به‌آذربایجان فرستاد ودر پانزدهم شهر ربیع الثانی لوی‌ئیل‌ثمان‌و ثمانین‌وتسعمایه‌بقارص‌و ایروان نزول نمود . . .

ص ۷۲۳ س ۲۱: مفوض شد وحسب‌الحکم اشرف‌اعلی مؤلف را نایب وصاحب اختیار مهمات شرعی‌گردانیدند ورقم اشرف صادرشد . گفتار دروقایع . . .

ص۷۲۳س۲٤: اشتغال نمودند وبدستور صدور و وزراء وخانان وامراء مستوفیان و مقربان ویوزباشیان وایشیک آقاسیان واعیان وکلانتران واکابر ممالک محروسه به‌بساطبوسی سرافرازگشته بخلعتهای فاخره سرافراز شدند و همچنین شاه عالمیان مظهر امن وامتنان شاه‌عباس در دارالسلطنهٔ هراة در باغ شهرکه دولتخانهٔ مبارکه است نوروزسال مذکور را که سال سیم

از سلطنت وپادشاهی ممالک خراسان آن خسروگیتی‌ستان بودگذرانیدند علیقلی‌خان شاملو و بعضی امراوتابینان وآقایان شاملو بدستور در خدمت اشرف‌گذرانیده ولوازم ومراسم پادشاهی را بعمل آوردند. اما احوال عراق چون اعتمادالدوله . . .

ص ۷۲٤ س ۱۹: بیست‌تومان مالوجهات رقبات قزوین مالوجهات چهارده معصوم صلوات‌الله علیهم‌اجمعین را به سیورغال.....

ص ۷۲٤ س ۲۲: مدفون شد. شاهزادهٔ صاحبقران با تمامی خانان و میرزاسلمان به تشییع جنازهٔ او حاضرگشتند. و هم در اینسال....

ص ۷۲۵ س۳: میرزا محمد منشی که از آذربایجان و عراق مأیوس‌گشته به مهمات بخراسان رفته ودر آنجا اورا دخلی نداده ناامید بازبه‌عراق آمده ومرغبات جهت رفتن نواب‌شاه وشاهزادهٔ عالمیان بخراسان‌به‌اعتمادالدوله‌گفته ایشان‌را بیرون‌خراسان تحریض نمود. اول قرار مهمات برفتن خراسان ...

ص ۷۲٦ س ۹: ... از دامغان اردوی همایون در حرکت آمده متوجه بسطام شد. چون قبل ازین سمت تحریر یافت که شاهوردی.....

ص۷۲٦ س۲۰: دفن نمودند ومیرزانظام‌ولد اعتمادالدوله از جانب نواب صاحبقرانی بجهت تکفین وتجهیز اومأمورگشتند بدین خدمت اقدام نمود. بیت:

خودکشتهٔ حافظ را خود تغریه میداری

پس‌از آن بواسطهٔ آمدن امرای تکلو درسر منزلی‌توقف واقع میشد چون لشگرگران‌همراه اردوی همایون بود از راه ... رفتن دشوار وصعب می‌نمود...

ص ۷۲۷ س ۱: چه مقدار لشگر قدرت برمقاوست دارند. یانه چون برایشان ظاهر شدکه لشگری‌گرانست وباز انتظار امراء تکلوو افشارکرمان وذوالقدر شیراز می‌کشند وروز بروز عسکر میرسد.....

ص۷۲۷س۳: الکاء خود... چون زمستان نزدیک است واین لشگریکدل ویکجهت درگرفتن قلاع نخواهند بود زود ضایع میشوند در بهار باز برسر ایشان می‌رویم...

ص ۷۲۷ س ۲٤: سرافراز شد و نیشابورهم به‌تصرف اولیای دولت درآمده میرمحمد یوسف ولد میرشاه حسین و ... نیشابوری قلعهٔ تاباد راکشیده از اولیای دولت عباس شاهی شد. چون اردوی شاهی دو روز در سبزوار . . .

ص۷۲۸س۱٦: قلعه آمدند ... مرشدقلی‌خان در چهارکنج قلعه سایه بانها را بر افراشته بربالای درقلعه تیرسایبانها زده مردم خودرا در برجها قرار داده خود در مقام‌مجاهده‌و مدافعه درآمد. خانان وامرا چون اختیار اطراف وجوانب قلعه‌نموده دانستندکه‌گرفتن آنچنان قلعه بدینگونه‌که امرا مشوش باشند وکار ایشانرا میرزا سلمان پیش گرفته میخواهدکه این تسخیر وفتح به‌نام او مذکورگردد. بیت:

چو در لشگری اندر افتد خلاف تو شمشیر خود را مکن در غلاف

اقبال وطالع امرای عباسی امداد نمود وامرا از یورش از جای عنان نمود وپارهٔ بی‌دست ودلانه بربالای تلی که مشرف بود برقلعه ایستاده و مردم کارخانه وارد و بازارها که این وضع را دیدند همگنان از هم پاشیده قرار برفرود آمدشد. چترواوتاق ودولتخانهٔ شاهی ونواب صاحب قرانی در جانب شمال قلعه فرود آمد . . .

ص ۷۳۱ س ۱٤: تفنگ زدند. برادر مشارالیه بازین‌العابدین گریخته باردوی شاهی آمدند ومبلغ یکصدتومان بجایزه‌گرفته خلعتهاو اسب شفقت شد. اعتمادالدوله....

ص ۷۳۱ س ۱۷ : .....شدت سرما....

ز برف گشته زمین همچو ... کافور زابرمانده جهان همچو گنبدی بی‌نور

ص ۷۳۱س ٤ ۲: سرافراز گشتند. جواب کتابات را به‌نوعی که فایده‌مند بود گرفته روانهٔ دارالسلطنهٔ هراةگردیدند. و هم درینسال ...

ص ۷۳۳ س ۲۱: جمع میداشت ودر اثنای این ردوقبول وکلا میان ایشان دوسه نوبت امراء ترکمان مثل محمدخان مصاحب اراده کرده که برسر میرزاسلمان شبیخون آوردو میرزاسلمان به‌والی سلطان تکلوتوسل جسته باوجود آنکه خود قریب هزار ملازم خوب داشت اعتماد برآنها نکرده شبها بکشیک شهیداغلیان تکلورامی‌طلبید وبیشتراوقات ...

ص ۷۳۵ س ٤ : مدفون ساختند . همچون مؤلف یعنی بنده وی در رکاب ظفر انتساب در ممالک خراسان بود در سال قوی‌ئیل بعد ازین چون به‌مشهد مقدس معلی مزکی رسید و به آستان بوسی سرافراز شد ...

ص۷۳٦ س۱٥: نوروز قوی‌ئیل روز یکشنبه ۲۸ صفر ختم‌بالخیروالظفرسنهٔ مذکوره شاه وشاهزاده در قصبهٔ تربت زاوه بشادکامی وعیش وعشرت ونشاط وکامرانی نوروز نموده خاقان نامدار وامراء عالیمقدار واکابرواهالی هردیارکه درآن معرکهٔ ظفر اثر جمع‌آمده بودند با پیشکشهای بسیار بشرف بساطبوسی سرافرازگشته همگنان در مجلس همایون قرارگرفته به تفقدات پادشاهانه ونوازشات خسروانه سرافرازگردیدند. بعد ازکشیدن خانهای مستقل‌واشربه‌و اطعمهٔ متکاثر اکثر آنها به‌خلعتها سرافرازگشته بوثاق خود فرمودند وهمچنین درهمین روزسعد شاه جهان ونورچشم عالمیان شاه‌عباس بهادرخان در دارالسلطنهٔ هراة در باغ شهرنوروز نموده خان زمان علیقلی‌خان لله وسایر امراء وآقایان شاملو بسعادت بساطبوسی سرافرازگشته هرکدام فراخور حال‌احوال خود به‌انعامات شاهانه مشرف وامیدوارگردیدند واین‌سال چهارم ازپادشاهی آن برگزیدهٔ آفاق و انجم بود . پس‌از آن رای عالی شاه وخان خیرخواه تقاضای‌آن نمود که‌ساعت سعید اختیارکرده از شهر به‌عزم سیر ییلاقات وبلوکات بیرون آیند تا بعد از آنکه حقیقت احوال شاه وشاهزاده‌یعنی‌پدر وبرادر نیکوسیر معلوم گردد که هرچه اراده دارانند برچه مقتضی‌وقت‌باشد ومصلحت دانند عمل نمایند وبساعت خوب وروز مسعود از شهر بیرون فرموده چند روز جهت

تهیهٔ اسباب سفر وانجاح مهمات لشگر وحشر درمدرسه میرزا که خارج دارالسلطنهٔ هراة واقع است نزول اجلال فرمودند و انتظار آمدن مولاناعطاالله و اخبار برخواستن اردوی شاهی ازسرتربت می‌کشیدند. نواب شاه و شاهزاده تا اواخر حمل بواسطه حیل مرشد قلی‌خان در تربت ماند.... در روز ۲٤ شهر ربیع الاول .....

ص ۷۳۷ س ۱٦: فرود آمدند ... مجملا اردوی وسیعی بهم آمدند که نزدیک بدوسه فرسخ طول و عرض آن میشد لاجرم اگرکسی وثاق خود را گم می‌کرد بچند روز از سرگردگی می‌کشید تا آنرا می‌یافت درآن سرزمین ...

ص ۷۳۷س ۲۰: اقدام‌داشتند بعد ازنماز فریضهٔ ظهر وعصر باقورچیان وبعضی‌امرای نامدار تکلوو‌ترکمان وذوالقدر وافشار به‌قصد پیکار متوجه اردوی شاهی‌ظل‌سبجانی که درکنار آب تیرپل قرار داشتند ومسافت ده فرسخ راه بود شدند. ذکر رفتن‌شاه سکندرشان وشاهزادهٔ صاحبقران بجانب هرات وجنگ غوریان .

ارادهٔ حضرت ملک ملک بخش فعالیت کبریا چون به‌بقا و ابقای ذات‌انفس که سالها برسریر سلطنت وجهانبانی متمکن خواهد بود رایت عنایت برافراشته بوجود با وجود او عالمی را در ظل حمایت وعاطفت او منوط ومربوط فرموده شاهباز بلندپرواز اقبال اورا برسر جهانیان گسترانیده وبواسطهٔ اراده که به‌حسب خام طمعی ونمک بحرامی ازکج‌بینان روزگار بی‌اختیار صادرگردد و نقصی در ذات‌حمیده صفات نخواهد چه «الخیرفی‌ماوقع» وقوع هر حادثه وحدوث هر واقعه بوجود واسطه ووصول رابطه منوط گردانیدند. نظم :

در تمام آفرینش بیش هرکو عاقلست هیچ بی‌حکمت‌نباشد‌گرچه‌قدرت کاملست

در مبادی احوال انبیاء واولیا تا بمضایق وشدایدگرفتار نشدند بمرتبهٔ نبوت وولایت نرسیدند. یوسف نبی‌تابزندان نرفت برسریر پادشاهی قرار نگرفت شرح این متال وتفصیل‌این اجمال آنست که سابقاً شرف عرض یافت که چون شاهزاده عالمیان شاه اسمعیل از دنیارحلت فرمود وسلطنت بوجود باوجود شاه سکندرشان سلطان‌محمد پادشاه‌که والداکبرشاه فردوس مقرمزین‌گردید آن اعلیحضرت دو خلف نامور یکی شاهزادهٔ صاحبقران سلطان‌حمزه راکه با والدهٔ ماجده درخدمت اشرف‌می‌بودندوشاهزادهٔ دیگر پادشاه‌گیتی‌ستان شاه‌عباس که‌دردارالسلطنهٔ هراة بدارایی مملکت خراسان اشتغال داشتند و محبت میانه پدر و پسران وبرادر با یکدیگر چنان بود که هیچکدام خودرا بردیگری ترجیح نمیدادندوهرکدام دیگری‌را برخود عزیزتر میداشتند انشاءالله بعد از این در محل خود مذکور خواهد شد که بعضی از امراء و معاندان با شاهزادهٔ صاحبقران سلطان‌حمزه میرزا درمیان نهادند که خلع پدر برسلطنت نموده اورا برتخت سلطنت نشانده خطبه وسکه باسم مبارك اومزین سازند قبول نفرمود. چون میرزاسلمان جابری که رکن‌السلطنه اعتمادالدوله‌بود وبفکر دور ودراز واندیشهای مبرا ازعقل وایجاز اراده داشت

که چون صبیه خود را در سلک خادمان حرم عالی شاهزادگی در آورده بود و باعث آن همه فتنه وفساد میانهٔ طوایف و اویماقات عالی گشته بود و علی رقم شاملویان تکلویان و ترکمانان را پیش کشیده خیال باطلی پیش گرفته اگرچه شاه وشاهزاده بآن راضی نبودند بحسب وضع آنچنان افتاده بود که مشارالیه شاه وشاهزاده را برداشته بخراسان برد. شعر :

سن فکر همی کنم قضا می گوید   بیرون زارادهٔ توچیز دگرست

چون مقدر چنان بود که میرزاسلمان در دارالسلطنهٔ هراة بقتل رسد اجل اوراگریبان گرفته کشان کشان بباغ زاغان که مقتل او درآن مکان بود رسانید چنانچه ذکر خواهد شد القصه چون روز سه‌شنبه یازدهم .....

ص ۷۳۸ س ۷ : میرزا محمد کرمانی که بعد از قتل سلطان حسین‌خان از عراق گریخته بدانجا رفته بود و در خدمت‌خان می‌بود.

ص ۷۳۸ س ۸ : شاه عالمیان که درآن وقت درسن دوازده سالگی بود و در اتاق خوابیده بود آن اعلیحضرت را واقف نساختند و لشگر ظفر اثر شاه و شاهزاده که متوجه آن جنگ بودند ایشان نیز دو بخش شده قبل ازآنکه برسرتیرپل برسند ولی‌سلطان تکلو را با جمعی از امرا برسر فولاد خلیفه که برسر آب مسکن داشت فرستاد و تیپ شاه وشاهزاده از پل گذشته متوجه اردوی شاهی ظل‌سبحانی شدند واعتمادالدوله میرزاسلمان با اکثرامرا تیپ‌شاه وشاهزاده راگذاشته چرخچی شده بیشتر در حرکت آمدند.... صباح

ص۸۳۸س۱۷ : مستعدبراق‌بستن... مردم اردوی‌شاهی‌ازکنار آب‌آواز جنگ وجدال را شنیده تیغها آخته ونیزه‌ها سرانداخته را ملاحظه نمودند دانستند که آن شخص راست‌می‌گفته پس ازآن چون آفتاب عالمتاب قدم در معرکهٔ فلک‌دوار نهاد وسپاه ظلمت شب را منهدم ساخت خان عالیشان علیقلی‌خان یراق‌پوشیده بخدمت اشرف رفته آن اعلیحضرت سوار کرد.شاه کامکار چون از توجه پدر و برادر عالیقدر آگاهی یافت و پرتو این خبر برخاطر انور ... فرمان داد که دلیران شاملو و بهادران جنگجو سوار شده علمها را برداشته تیپ وصفها را آراسته و جمعی را پیشتر فرستادند اگرچه لشگر آن پادشاه بحرویر کمتر بوداما اعتماد کلی برعنایت حضرت‌پروردگار عالی داشت آن دو لشگر پرخروش‌ودو دریای پرجوش‌بمؤدای «مرج‌البحرین‌یلتقیان[۱]» بریکدیگر تاختند. شعر :

سحرگاه کین شاه انجم حشم   بجنبید ازچه بطبل وعلم
دمید از افق صبح صادق شکوه   کف اندازشد بختی مست کوه
ز داغ افق آسمان درگرفت   فلک پنبهٔ صبح در برگرفت

از طرفین‌صف قتال‌وجدال آراستند وازسرجان که متاعی بود پس‌گران بر[خاستند]میان

۱- سوره ۵۵ آیه ۱۹

آسمان وزمین‌غباری بر[خاست] که جز باران خون نمی‌نشست جانرا باتن‌نزاعی پیداشد که جز بحد شمشیر به‌قطع وفصل نمی‌رسید. فارسان عباسی بربالای نیزه وگیسوی‌بزخم چنان فتنه‌انگیز بودند که روز مصاف را شب زفاف می‌پنداشتند ودلیران حمزوی جام مالامال خون‌جگر که ساقی اجل میداشت شراب‌ناب می‌پنداشتند. شعر :

بجنبش درآمد دو دریای خون　　　شدازموج‌آتش زمین‌لاله‌گون ...

ص ۸۳۸ س ۱۹: روان بود وچون اکثر لشگریان از طوایف اویماقات عباسی بودند آن صحرا ودراز لشگر بعنوان دیگر آرمیده میرفتند وخود را داخل قشون وتیپ وقشر نمی‌نمودند

زیادت ز سور و فزون از ملخ　　　گرفته همه کوه‌هاسون وشخ.....

ص ۷۳۹ س ۱ : خلافت مکان که به یمن آن فتوحات غریبه و تسخیرات عجیبه روی نموده چنانچه از اول این کتاب مستطاب تا حال شرف ذکر یافته پیش انداخته خودرابه صف لشگر عباسی رسانیدند واز اطراف وجوانب جنگ پیش بردند علیقلی‌خان سعی وکوشش بسیار نمود وآثار شجاعت ومردانگی بظهور رسانیدو...

ص۷۳۹س ۱ : معطوف داشت... شعر :

پیاده دوسو برسر بارگی　　　بجنبید لشگر بیکبارگی
سم باد پایان فولاد نعل　　　بخون دلیران زمین کرد لعل
درنگ کمانهای بازو شکن　　　بسی خلق را برده ازخویشتن
ستیزدولشگر چوازحد گذشت　　　زمانه یکی را ورق در نوشت
قوی دست رافتح شد رهنمون　　　بزنهار خواهی درآمد زبون

عاقبت نسیم فتح و نصرت از سهب «ماالنصرالاعندالله[۱]» برعلم شاه سکندرشان پدر بزرگوار وزید وصبح اقبال از مطلع آمال او دمید و در نصف ساعتی...

ص ۸۳۹ س۸: هرات رسانیدند ع: چشم زخمی‌عظیم‌واقع شد. شاهزادهٔ جوانبخت روشن ضمیربعون تأیید الهی‌وقوت پادشاهی باجمعی قلیل یکجلو از قریهٔ سول تا شهر که از ده فرسخ متجاوز است از دیدهای بداندیشان نهان در حفظ امان حضرت سلک‌سنان در آمده داخل حصار دارالسلطنه‌گشتند وشاه‌وخان هردوپی‌گزند برسریر تمکن قرارگرفتند وشهر را بستند...

ص ۷۳۹س۱۸: میرزامحمد وزیررا از شخصی که سشارالیه راگرفته بود استماع افتاد که اوراگرفتم‌میخواستم که‌چون تاجیک‌است زنده بیارم‌الحاح بیشتری کرد که‌نمی‌خواستم‌چشم برچشم میرزا سلمان اندازم مرابکش لهذا حسب‌الالتماس او سرش را آوردم ... وجمعی دیگر

ص۷۳۹س۲۳: بدست هریک افتاده واین جنگ وجدال از صبح تاچاشت امتداد داشت و مال واموال تمامی اردوی‌همایون بدست لشگر عراق درآمد شاه وشاهزاده از قریه سول

۱- سوره ۳ آیه ۱۲۶

گذشته یکدوفرسخ راه آمدند اردوی کیهان‌پوی نزول نمودند آنموضع را به‌افتخار آباد موسوم ساختند درین روز چهارشنبه دوازدهم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ مذکوره بود چون‌چنین فتحی میسر شد میرزا سلمان بگمان آنکه شاه نوجوان و علیقلی‌خان لله کودکان در وقت شکست بجای پدر رفته هراة همچنان خالیست در آنروز در آنموضع نزول فرمودند لشگریان هرسر واختر مه وزنده که بدست ایشان درآمد بود بنظر انور شاهزادهٔ صاحبقران سلطان حمزه میرزا در می‌آوردند. راقم این کتاب در آنوقت در خدمت آن شاهزادهٔ خورشید منزلت بودم آن اعلیحضرت را بغایت ملول و مقبوض یافتم اصلا منبسط از آوردن گرفتاران و سرهای مقتولان نمیشد. در آن اثنا شخصی آمده وخورجین رکاب شاهی ظل‌الهی را براستری همچنان بقاعده بسته بنظر مبارك آن نورحدقهٔ جهانیان رسانید چون‌گشودند رخوت پوشیدنی وکمرخنجر آن برادرجانی خودرا مشاهده نمود رقت تمام نمود واز مجلس برخواسته بحرم محترم رفت. میرزاسلمان در همان مجلس بی‌تابی کرد منشیان عطار درقم را طلبیده خود مسودهٔ فتح نامه نموده آن فتح را باسم خود سمت تسطیرداد ومطلقاً اسم‌شاه وشاهزادهٔ والاگهرشاهزادهٔ عالیقدر واسم امراء معتبر را درآن قید نکرد. اینمعنی باعث آزردگی خاطر شاهرخ خلیفهٔ ذوالقدرکه مهردار بود وتمامی ذوالقدر بفرمان او بودندو همچنین قلی‌سلطان قورچی‌باشی افشارکه از اعاظم امراوریش‌سفیدی هزار افشاربودگردید و همچنان عداوت میرزاسلمان را باآنکه تا غایت بزوربال‌وپرآن امرا زندگانی داشت در دل‌گرفتند ودر قتل او عازم وجازم‌گشتند. میرزا سلمان نادان بموجب:

چو تیره شود مرد را روزگار　　همه آن کندکش نیاید بکار

چشم ازآن امرا پوشیده ایشانرا برکنار نهاده ودر امور مملکت‌گیری مشورت را باایشان برطرف نمود و علی‌رغم ایشان امراء ترکمان را پیش‌کشید...

ص ۷٤۱ س ۷: قرارگرفت بپادشاه سکندرشان وشاهزادهٔ صاحبقران نمودند میرزاسلمان با شاه و شاهزاده سوار شده تا درمدرسهٔ خاقان سعید آمدند مقرر شد. . .

ص ۷٤۱ س ۱۰: فرودآورد... پس‌از آن نشیمن‌خانان وامرای ذی‌شان را قرار داده امرشد که شهر را مرکز واردرمیان‌گیرند قورچی‌باشی...

ص ۷٤۲ س ٥: آراسته ... خط نسخ تعلیق را خوش می‌نوشت وشعرراخوش‌می‌گفت وبهشتی تخلص داشت این رباعی از اشعار اوست‌که مرقوم‌گشته. رباعی:

دلرا بنوید وصل خرم کردم　　رو خاطر اغیار پر از غم کردم
در دیده خیال روی او آورم　　خودرا بنشاط وعیش همدم کردم

و در شجاعت و تیراندازی عدیل خود نداشت...

ص ۷٤۲س ۹: خلاصی یافتند از جملهٔ خلاص ونجات یافتگان یکی میرزاجان‌بیک بیچرلو وکیل بودکه چون اورا به‌محمدخان مصاحب ترکمان سپرده بودند مشارالیه درحبس

ملازمان او بهرعنوان که بود فرار نمود ومیرزاسلمان برسرفرار او اعراض بیشتری بمحمدخان نمود دیگری علیقلی‌خان ...

ص ۷٤۲ س ۱۳ : خواجه افضل وزیرکه سابقاً این قطعه میرزاسلمان از نتایج طبع خود بدو نوشته بود. بیت :

ای آصف هراة فراموشیت مباد — از ما که چاکران شه ذره پروریم
توشیشهٔ مراتی وماسنگ این حباب — شاید که دورگردد وروزی بهم خوریم

اورا بغلامان شاهزادهٔ صاحبقران سپرده درحجره‌های بالاخانهٔ مدرسه حبس نمودندو ابراهیم‌سلطان ...

ص ۷٤۰ س ۱۹ : می‌کوشید.... و درواڈی امراء بزرگ مثل قلی‌سلطان قورچی‌باشی وشاهرخ خلیفه ومحمدخان مذکور ساخت که مادام که این سه کس را دفع نکنند سلطنت سلطان‌حمزه میرزا قرار نمی‌گیرد وهمگی این حکایات شنیع را بی‌تحاشی ببانگ بلند شهرت‌میداد وازگوشه وکنار معاندان او این را باقبح بیان بدیشان میرسانیدند واراده وما‌فی‌الضمیرش آنکه چون فتح نموده وبیکهفته بزور امرای تکلو ولشگر خود وپیاده شهر وبلوکات دارالسلطنهٔ هراة را خواهدگرفت بعد ازآن دفع امرای مذکوره نموده سلطنت را یکی خواهد ساخت ودوبی از میانه قزلباش بر[خاست] اما نمیدانست که :

کبوتر که پهلو زند باعقاب — به قصد سرخویش دارد شتاب

القصه که بتدبیر وعقل خواجه‌ملک محمدمنشی وخواجه عبدالمؤمن قوم مقررکرد که پنج هزار پیاده ...

ص ۷٤٤ س ۱ : تاختند... میرزاسلمان را بعضی از غلامان وآقایان در پیش انداخته او را بمدرسه رسانیدند وی‌خودرا بخدمت شاه وشاهزاده رسانیده‌متحصن به‌دولتخانه‌گردید. ازین معرکه و غوغا شهر برهم‌خورد و غوغایی عظیم و حادثهٔ بزرگ روی نمود. اول آوازه افتاد که شهر هراة‌گرفته شد نقاره‌کوفتند وآخر در شهر خبر افتادکه میرزا سلمانرا بقتل رسانیدند و در شهر بشارت زدند.....

ص ۷٤٦ س ٥ : محروسه خصوصاً دارالسلطنهٔ اصفهان که اصل او از آنجا بود وبرادر وابناء عم واقوامش در آنجا بسر می‌بردند....

ص ۷٤٦ س ۷ : ...که نوشته شود عرض که دغع‌الوقتی‌شود وشبها بمیان آید چنانچه گفته‌اند اللیل‌جبلی :

که داندکه این پردهٔ نیلگون — ز بازیچه فردا چه آرد برون

چون مرحومی میرزا ابوتراب نطنزی که مستوفی دفتر خاصهٔ شریفه بود و دفاتر اموال صونک نیز با او بود او را حاضر ساختند و او بمیرزاسلمان به اوعدو بودند اوقلم

بدست گرفته گفت چه احتیاج مدت است... یکساعت....

ص ۷٤٦ س ۱۱ : عصر این روز ... جمعی از جلفان قزلباش خصوصاً طهماسب قلی بیک بن بکتش بیک موصلو که یوزباشی ترکمان بود وبجلافت وبی اعتباری وناهمواری موصوف بود برسر او آمده .... مشارالیه اورابرهنه کرده ...

ص ۷٤٦ س ۱٦ : کرده بود چه در ایام حیات واواخر زندگانی آن شهید برزبان الهام خود درشبی از شبها که نواب صدر وحضرت میرابوالولی انجوقاضی معسکر درصحبت وی بودند بقاضی معسکر مشارالیه بی جهت روکرده گفت که عنقریب این طایفهٔ قزلباش مرا بقتل خواهند آورد وکسی که متوجه سیرت من شود نیست واندیشهٔ کفن دفن من کند بهمه حال به تووصیت می کنم که چون مرا بقتل رسانند وعریان سازند پوستین خودرا ستر عورت من نمایی ومتوجه تغسیل وتجهیزمن گردی. سیادت پناه مشارالیه امتثالاالوصیة سراورا حاضر ساخته بربدنش دوختند و غسال مشارالیه بدان خدمت اقدام نموده ... بعد از تغسیل...

ص ۷٤۷ س ۱۳ : به بیوتات سرکارخاصهٔ شریفه واصل سازد و فقهایی که مشارالیه برکل املاك خود نوشته بود چنانچه سابقاً مذکور شد که در دامغان خوابی در باب شهادت و رحلت خود دیده، دوازده وقفیه نویسانید که هرکدام بیکی از مشاهدمقدس فرستد وآن املاك نفیس را اکثرش در شیراز وبعضی در اصفهان داشت وبرمدرسهٔ که پدرش خواجه میرزاعلی جابری در دارالملك شیراز درجنب مزار امامزادهٔ واجب الاحترام شاه علاءالدین حسین ـ علیه و آبائه التحیةوالثنا ـ در راه درب بالکت نزدیک به تل مشهور به تل خلیل احداث نموده و او نیز املاکی که داشته برآنجا وقف کرده مشارالیه نیز بهماند ستور برآنجا وقف نموده به تحریك میرزا احمدناظر اصفهانی طلبیده تمامی را درطشت آب شستند ودواتداربیك ولدفرخزادبیك قرا داغلوایشیك آقای باشی که از یساولان صحبت بود تحصیلدار صونك مال و اسباب او و فرزندان که دارالسلطنهٔ قزوین بود وعلیخان بیك ایشیك آقاسی باشی شاملو که میراردو بازار بود ودر قزوین اوراگذاشته بودند نوشته فرستادند وغلامانش که هشتاد نفر بودند چون قبل از آن در دامغان ایشانرا مدبر ساخته بود . . .

ص ۷٤۷ س ۹ : جریمه او را به مبلغ پانصد تومان قرار داد ومبلغ دویست تومان کاروانسرایی را که در یزد ساخته بنواب شاهزادگی داده سیصد تومان تتمه را مهمسازی کرد محمدخان و قورچی باشی وشاهرخ خان را با برادرمیرزا نظام الملك خدمات کرده ....

ص ۷٤۷ س ۱۷ : ابیات ....

شد کشته در خراسان آن آصفی که بوده ... نورالعیان اعیان گرد سم ستورش

چون عیسی مجرد قابل بقرب حق بود ... موسی صفت همیشه درسرهوای طورش

روزی که شد ازین دهر از بهرسال تاریخ ... آمد زعالم غیب «پرنور باد گورش»

ص ۷٤۸ س ۱٤:... کارگر نیفتاد :

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای ...

ص ۷٤۹ س ۱۲ : خلاع فاخره از سرتاپا و اسب و زین مرصع و بعضی اجناس وامتعهٔ نفیسه بدرون شهر برند وشیخ نصرالدین محمداسترابادی که سالها در دارالسلطنه خدمت شاه سکندر سپاه واهل حرم وشاهزاده‌ها نموده بود وبه‌تعلیم شاه عالمیان نیز اقدام داشته اورا با اغرلوبیک قیجاچی فرستادند....

ص ۷٤۹ س ۱۹ : عازم مشهد.... شعر :

بمنزلگه خویش گشتند باز بخوبی شده صلح را کارساز..

ص ۷۵۰ س ۱۲ : به‌شهر داخل شده ... و بحمام فرمودند وبعد از غسل زیارت وتغییر لباس سفر متوجه زیارت گشته بعد ازتلثیم وتقبیل سلات سنیات وعتبات عالیات شرایط زیارت و لوازم طاعت وعبادت بجای آورده زبان به پرسش سادات وخدام آن روضهٔ عرش مقام گشوده انواع صلات وتصدقات بسادات ومستحقین آنجا رسانیدند....

ص ۷۵۱ س ۱: آثار رساند... باوجود ترکمانیت وجنسیت وتعصب اویماقیت به‌قهر درآمده در مقام آزاراوندکی از صلاح حال اوشد. شعر :

وای برحال کسی کش غم کند غمخوارگی

ص ۷۵۱ س ٤ : چند عدد طبق .... اما از آن خبر نداشت که انتقام از درگاه ملک علام مقرر است درهر وقت که میخواهد بعمل می‌آورد وبعد از اندك روزی در صندوق اسکان استرآباد ترکمانان آنجا برسر او ریخته اورا هلاك کردند واز جمله ثقهٔ نقل کرد که هزار لنگری چینی که هریکی به سه تومان می‌ارزید از سرکار او بردند و دیگر اثاث اوبراین قیاس شعر :

ناحق بستانی از کس وناحق دهی بکس زر دیگران برند و تو دلال مظلمه

شاه سکندرشان چون حال او را مشاهده نمود دانست که مردم مشهد دیگر اطاعت و فرمانبرداری او نخواهند نمود.... ایالت مشهدمقدس....

ص ۷۵۱ س ۷: وزیرکرده وللگی او را به‌شاه‌قلی‌سلطان قارنجه استاجلو که در تدبیر وعقل وفراست نظیر نداشت دادند والکاء جام وباخرز راکه در تصرف مرشدقلی‌خان بود بدو عنایت فرمودند و به‌گمان اینکه چون سلمان‌خان آقا و امیرزاده طایفهٔ استاجلوست، تمامی استاجلو که در خراسان است برسر مرشدقلی‌خان جمعند انداخته برخدمت وی خواهند آمد وزارت مشهد مقدس راکه همیشه از جانب دیوان اعلی بواسطهٔ آنکه سالوجهات مشهدمقدس سیورغال سرکار فیض‌آثار مقررست ومواجب امرا از خارج داده می‌شود به‌خواجه‌فتح‌الله‌اصفهانی که درآن زمان ناظر دفترخانه همایون بود عنایت فرمودند....

ص ۷۵۱ س ۱۲: نواب‌صدر وقاضی معسکروحضرت مولانا عبدالله شوشتری وخواجه افضل‌الدین محمد ترکه که درآن ایام خادم‌باشی وناظر سرکار آستانهٔ مقدسه بود طلبیده... از بعضی مناهی....

ص ۷۵۱ س ۲۲: می‌گفت... و مدتها به‌تحریر انشاوتسطیر کتابت روم وهند اقدام داشت در راه بیمار شده بجوار رحمت ایزدی پیوست ونعش اورا از سبزوار به‌مشهدمقدس نقل نمودند و یادگار وخلفی نماند... این رباعی ترکی...

ص۷۵۳س۳: چراکه‌گفته‌اند : پیش‌دستی کن که نبود پیش‌دستی را بدل... زمانه از آنکس...

ص ۷۵٤ س ٤: ... خانه را به یغما دادند :

عادت آنست که چون مملکتی فتح شود　　مال غارت شود و خانه بماند برجای
اندرین فتح ز اقبال شه کشورگیر　　مال باخانه و یا خانه‌نشین شد یغما

عورات مسلمانان...

بوجود آمده بود... که درمشهدمقدس اورا بحکومت تعیین‌نموده بودند ودرآن روز شاه و شاهزاده با ارکان دولت قاهره در جنازهٔ وی حاضر شده بعد از قواعد شرعی او را در آستانهٔ امامزاده ......

اشتغال ....ازحضرت‌واهب‌المواهب و روحانیت آن‌امام مظهرالعجائب‌ومظهرالغرایب نصرت وتأئیدو دولت پادشاه سعید راکه کوس ولای اورا در شش جهت عالم آرزوی زدن‌داشت مسئلت نمود و نجات وفیروزگشتن‌خودرا حسب‌المدعا که در میانهٔ اعدا وجمعی کثیر از معاندان افتاده بود در تحت قبهٔ مبارکه سامیه ......

بیرون آمدن ندید .... مرشدقلی‌خان بواسطهٔ سبق خدمت آباواجداد بدودمان جداوعبدالله خان در مقام تعرض وگرفتاری او درنیامده او را مرخص ...

ص ۷٦۰س۱۲: بحصول پیوند ... خدام شیخ‌الاسلام بهاءالملةوالدین محمدعاملیا چنین فرمودند:

این عقد که شهزادهٔ عالم فرمود　　با طالع ارجمند و بخت مسعود
چون خیر عقود بود از روی شرف　　تاریخ وقوع آن شده خیر عقود...

شاهد . . .

ص ۷٦۰س۱٤: ... بارگاه برافراشتند... شعر :

سرا پرده از دیبهٔ زرنگار　　در آن خیمه وخرگه بیشمار
بسیط زمین در سرا پرده گم　　درو بارگه رشک چرخ نهم
پی بزم شهزاده آن بارگاه　　زسرهرسو برافراشته سر به‌ماه
امیران بجای خود از چهارسوی　　فزون هریکی رازجم‌های‌وهوی

میدان لعب سرمنزلی بود در نزهت وصفا چون خاطر اهل حضور پرنور وعرصه ازغایت نضارت وطراوت غیرت‌افزای روضهٔ ارم . نظم :

بساط سبزه چون جان خردمند هوای معتدل چون جان فرزند

ص ۷۹۰ س ۲۱ : بسیار آمد ... شاه سکندرشان در این سور پرسرور به‌نفس نفیس نمود اهتمام تمام فرموده بترتیب جشن‌ویراق طوی وجمع اسباب آن امر فرمود ومردم ممالک محروسه هر که در دارالسلطنه حاضر بود همه را به‌مجلس حاضر نمود ونثار وایثار بسیار فرمود چنانچه حجلهٔ سپهر از جمال عروس ناهید زینت یافته نظیر آن جشن کم دیده. شعر :

بهر جای مجلسی ساختند بهشتی نو آئین بپرداختند
همه شهر جشن‌وهمه شور وسور بهرگوشه صحبت بهر جا حضور
همه مملکت گشته عشرت سرای مغنی زهر پرده عسرت زدای
سرای جهانرا نوایی سرود فرستاده هردم به شادی درود

در اثنای آن جشن وصحبت منجمان حاذق واخترشناسان صادق بعد از رعایت احتیاط باختیار وقت درمجلس خاص آن شاهزادهٔ عالمیان را با هزاران شمع‌وچراغ ومشاعل بجانب حرم محترم‌برده هرسو زبان تهنیت داشت به‌ثناخوانی وگهرفشانی برگشادند. پس ازآن چون خسروخاور به‌خلوتخانهٔ غروب خرامید وجهان معجرکحلی موضع شب درسرکشید خلوتخانهٔ زفاف سعادت محلی اجتماع نیرین سپهر سلطنت وبرج مقارنهٔ سعدین ونیرین آسمان‌ابهت وجلالت گشت. شعر :

دهان ناشتا از لقمه پرشد صدف شایسته یک دانه درشد
لب از یاقوت سایی چون برآسود زر اندر بوته سود و سیم اندود
چو مرغ تشنه زد برچشمه منقار از او آب حیات آمد پدیدار

واین مضاجعه مبارکهٔ شمس و زهره در شب پنجشنبه ششم شهر جمادی‌الاول سنهٔ مذکوره واقع شد وهمان شب زفاف بوقوع انجامید. صباح روز پنجشنبه شاهزادهٔ عالم‌افروز بعد از حمام بدستور ایام سور و عظمت تمام به مقام مجلس جشن وطوی آمده ساقدوشان رعنا و پروانچنان ساده زیبا درپس‌وپیش آن مه شب چهارده جهان‌آرا درخرگاه جمع گشتند :

وثاقی مدور بسان سپهر سپهری پراز ماه و ناهید ومهر
درون و برونش معرق بزر مرصع به یاقوت و در وگوهر

کرشمهٔ ساقیان شیرین کار بانشأ شراب تلخ‌مذاق خوشگوار باز شده دست بغارتگری عقل و هوش برآوردند و نغمهٔ سرود مطربان خوش آواز به‌آهنگ نوای هرگونه ساز راست‌گشته پرده دری عشاق‌مدهوش آغاز نهادند. پس ازآن شروع درکشیدن‌ظرفهای پراز تنقلات فرنگی وکله‌های نباتهای مصری ونان‌گرجی وقندآبادجی نموده وخوانسالاران اطعمه وشربتداران‌اشربه

وحلاوه فرنی وپالوده آنقدر که در وسعت آن صحبت کثیرالبهجت گنجد کشیدند. القصه که.....
میزبان قضا...

ذکر وقایع وحالات شاه عالمیان در . . .

نوروز این سال فرخ فال را آن برگزیدهٔ ملک متعال در باغ شهر دارالسلطنهٔ هراة بدوستکامی وخرمی گذرانید. خان‌لله وامرا وارکان دولت قاهره درآن بلدهٔ فاخره بعد ازگذرانیدن نوروز وآن سورپرسرور آخرروز بمیدان پای حصار آمده شروع در چوگان‌بازی و قپق‌تازی نمودند شاه والاجاه که درآن اوان شروع در چهارده نموده بود بسان آفتاب درخشان بربادپای گیتی‌نورد سوارگشته فرصت گوی‌زدن وراه تیرانداختن به‌دلاوران تهمتن آن انجمن نداد وباوجود حداثت سن‌وصغر ذات محسن در شجاعت و تهورودلاوری آیتی افتاده‌وکارهای خجسته آثارش باوجود خردسالی طراز کسوت مفاخر ومآثر سلاطین روزگار دیده‌گردیده ملهم توفیق ساعت بساعت زبان سعادت بیان‌گشوده سرود بشارت از پرده کرامت باین مضمون می‌نواخت. نظم :

چو حفظ الهی نگهبان توست — جهان ازکران‌تاکران آن توست
بزن‌گوی دولت که‌میدان تراست — خدای‌جهان‌راچنین‌حکم خواست

وزبان حال درآن‌زمان ترجمان تقدیر آلهی وواسطهٔ عنایت نامتناهی بودکه مضمون بشارت مشحونش نه‌تغییر پذیرفت ونه درحیر تأخیر افتاد و :

صدقرن در زمان‌گذرد تازمام ملک — اقبال‌درکف چوتو صاحبقران نهد

القصه :

تا درنرسد وعده هرکارکه هست — سودی نرسد یاری هریارکه هست

پادشاهی که هفت‌کشور درنظر او محقر می‌نمایذ قناعت به‌مملکت خراسان نمود ومترصد وقت می‌بود در اوایل فصل بهاریعنی‌در زمانی که‌سلطان نوروز از قهرمان‌شتاخلاصی یافته‌سلطان‌گردون سریرآفتاب به‌تخت شرف‌برآمد ودر ممالک بساتین‌از برای‌خسرو ریاحین‌دورنگ‌گلبن‌را به‌فیروزی بیاراستند فراش‌ظفر بترتیب‌آئین‌ربع‌مسکون‌سراپرده‌درکشید وقبهٔ بارگاه رفعت وجلال را از ساییان سپهر گذرانیده بساط امن‌وامان بگسترانید مرشدقلی‌خان چاوشلو احرام خاکبوسی درگاه پادشاه بهرام انتقام نموده با آقایان وریش‌سفیدان چاوشلو پیشکش وهدایای بیشمارساسان نموده عازم دارالسلطنهٔ هرات‌گردید. پس ازوصول‌آن خان رفیع‌مکان به‌حوالی‌آن مملکت شاه‌والاجاه‌وخان‌لله خیرخواه ازآمدن وی‌واقف شدند کس به‌خیرمقدم‌او تعیین‌نموده انواع مأکولات‌ونفایس خوردنی‌ها به‌استقبال او فرستاده روز دیگر خان نیکوسیر با امراء تابین و آقایان طبقهٔ جلیلهٔ شاملو تاعیدگاه‌و سرخیابان به‌استقبال آمده آن‌جماعت را به‌درون شهر برده به‌پابوس اشرف‌اقدس سرافراز فرمودند مرشدقلی‌خان چون به خدمت رسید به‌رسم پیشینیان چندجا زانوزده خاك را بوسه داده وبرگردسر آن اعلیحضرت مکررگردید وبه‌زبان حال مضمون این‌مقال ادا فرمود:

بحمدالله که دولت کرد یاری — نشد ضایع طریق جانسپاری

مرادی کز خدا مقصود ما بود
به‌کام دل‌جمال‌خویش بنمود
به‌هر راهی که این بنده قدم زد
ید قدرت به آن معنی رقم زد
تمنایی که دایم داشت در دل
به‌کام دوستان گردید حاصل

پس از فراغت ازآن مجلس وصحبت، منازل مناسب جهت‌خان وآقایان تعیین نموده و مهمانداران ایشان را زود آوردند وشروع در خدمات ومهمانداری فرمودندخان لله و امرا و ارکان دولت قاهره هرچندروز به‌منزل مرشدخان رفته قدوم اورا به‌اعزاز واحترام تلقی نموده به مراسم یگانی وعذرخواهی‌اقدام نمود و همه روزه خانان بعشرت بیشتر در سیرگاهها وباغات به عیش‌وصحبت ونشاط مشغول‌گشته یکدوماه توقف مرشدقلی‌خان درآن دیار واقع شد بالاخره‌چون مرشدقلی‌خان را ارادهٔ غدری در خاطر راه یافته بود درآن ایام انتظار براقدام آن می‌کشیدمرشد قلی‌خان وآقایان شاملو ازاین عمل‌قبیح و فعل شنیع آگاه شده درخود داشتند واظهار آن لایق وقت نمیدانسته اما متوهم‌ودر فکر اندیشه می‌بودند مرشدقلی‌خان چهرهٔ مصادقت ومصافات را به‌ناخن بدگمانی بخراشید چنانچه آثار آن از مجاری‌گفتار وکردارش می‌سرایید یکدومرتبه آقایان‌شاملو درخانه وحمام که مرشدقلی‌خان یکه پیره‌ن‌وبرهنه بدن‌بود اراده کردند که اورا به شمشیر گیرندعلیقلی‌خان نیکونهاد به‌محض‌غلامی‌وجانسپاری که او در راه شاه نیکو اعتقاد کرده بودوپرده برروی‌این کاردریده کشیده بودآن جماعت صاحب‌اراده رامنع فرمود واظهار این‌معامله ننمود وهمچنان در مقام خاطرجویی وهمراهی او می‌بود مرشدقلی‌خان چون برحقیقت حالات اطلاع یافت دیگر تاب مقاوت نیاورد به‌هرعنوان که بود رخصت‌گرفته خودرا از هراة بیرون انداخت ویکجلومتوجه مشهد مقدس شد اما همچنان در مقام غدر ومکرر فریب باعلیقلی‌خان می‌بود و همگی مخطور خاطرش این بود که نواب‌کامیاب مالک الرقاب را از علیقلی‌خان گرفته خود لله باشد.... ذکر توجه شاه سکندرشان‌و شاهزادهٔ صاحب‌قران از مملکت عراق بصوب آذربایجان.

روزی چند که پادشاه دولتمند و شاه ارجمند سعادتمند در دارالسلطنه گذرانید و از کوفت سفر خراسان بیرون آمدند وقورچیان ولشکریان سامانی‌گرفته پیوسته امراء آذربایجان و مغان و قراباغ و شروانات و گرجستان کس به خدمت فرستاده والتماس رایات نصرت آیات بدانصوب ومحال می‌نمودند. چون تعلل و توقفی در رایات نصرت آیات بدانولایات واقع شد امراء آنسرحد به‌شکایت درآمده معروض درگاه فلک اشتباه شاه جمجاه وشاهزادهٔ آگاه گردانیدند که معاملات. . .

ص ۷۶۱ س۱۸: به‌الکاء خود رفتند وهم درین سال علیقلی‌خان فیج‌اغلی استاجلو که از ملازمان ومقربان شاهزادهٔ صاحبقران‌گیتی‌ستان بود ودر معاملهٔ قوی‌ئیل داروغگی‌اصفهان را در تربت‌زاوه‌گرفته به‌اصفهان رفته بود وپیچین‌ئیل بدرگاه معلی آمده در مسلک مقربان‌و مخصوصان‌شاهزاده منخرط‌گردید واسمعیل‌قلی‌بیک ولدولی‌خلیفهٔ شاملو که از محرمان‌ویکجهتان

شاهزادهٔ ثریا مکان بود مصاحب وهمداستان گردید وبه‌اتفاق در خدمت آن سلطان آفاق خدمت می‌نمود واز تحفه های اصفهان چیزی که بدرگاه همایون آورده اغلی‌بیک شیطان بود که کمال رعونت وزیبایی داشت وغارتگر ایمان بود. درین‌سفر شاهزاده نیک سیر اورا از علیقلی بیک گرفته در سلک غلامان و ملازمان خود جا داد. وهم درین سفر شاهزادهٔ عالیقدر مجلس شراب را برملا انداخته با مصاحبان ومخصوصان به‌ظاهر باده می‌پیمود چه قبل ازآن بواسطهٔ خاطر والد ماجدوبعضی از امرای ریش‌سفید در خانه مثل قلی‌سلطان قورچی‌باشی ملاحظهٔ علانیه آن می‌فرمود :

اگر چه باده فرح‌بخش وباد گلبیزست ببانگ چنگ مخوربی که محتسب تیزاست

پس ازآن اردوی همایون از حوالی دارالسلطنهٔ قزوین کوچ کرده

ص ۷۶۲س ۱ : سرافرازگشتند بعد از قواعد زیارت ومراسم خلعت، سادات وخدام آن عتبهٔ عالیه را به تفقدات ونوازشات شاهانه سرافراز ساخته به‌فقرا وعوام الناس نذورات وتفقدات واحسانات فرمودند. پس از آن که معاملهٔ نزاع وکدورت مذکوره را برحسب صلاح دولت قرارداده آن جماعت را به‌خلعتهای فاخره سرافرازگردانیدند وداع آن آستانه وبارگاه نموده از راه‌تون سیر خودرا به‌خدمت پدر بزگوار کیوان وقار رسانیدند....

ص ۷۶۲س ۱۱ : پیشکش فراوان وتحفهای بی‌پایان از زروگوهرولیدی از ظرایف و تحف وجواهرولالی‌شاهوار واقمشه وامتعه واجناس‌نفیسه واسبان‌تازی با زینهای زرین وقطارهای شتر وخیمه‌وسابیان وخرگاه از سقرلاط ومخمل واطلس همه‌درغایت تکلف ولطافت بشاه‌وشاهزادهٔ عالیجاه کشیدند بغایت‌الغایه مستحسن افتاد. شاه وشاهزاده‌خان‌مشارالیه وآقایان وبرادران را بخلعتهای فاخره سرافراز ساخته اورا مشمول عواطف بیدریغ فرمودند واز آنها بدولتخانهٔ مبارکه نقل نمودند پس از قرار واستقرار در دارالسلطنهٔ تبریز سایهٔ‌التفات برضبط بلاد وتدبیر مصالح عباد انداخته سادات وقضات وعلما واکابر واشراف وتجار واهل حرفه وبازار را به‌نوازشات خسروانه سرافرازگردانیدوبرهرکه ظلمی رفته بودتدارك نموده وفقرا ومساکین را به‌تفقدات‌مفتخر ساخته دست ظلم متغلبه را اززیادتی وتعدی وستم کوتاه‌گردانید وقشلاق‌این‌سال در دارالسلطنهٔ تبریز قرار دارند.....

ص ۷۶۲س ۲۳ : به‌تقدیم رسانید اورا سلطان حیدرنام نهادند وشاه سکندرشان یعنی جد عظیم الشان وجده‌اش سلطانم از مقدم این مولود میمنت ورود خوشحالی بسیار فرموده بعد ازآنکه خانان وامرا وخواتین‌ایشان مشتلقهاو ونثارها داده بود دست همت دریانوالشان‌بحرکت در آمده وکافهٔ خلایق را به‌انعام عام محظوظ‌گردانیدند وطبقات مردم را فوج فوج از ترك‌و تاجیك شهری وبومی‌از فرط احسان ووفورامتنان محظوظ ساختند واشارت عالی شاه متعالی‌به‌نفاذ پیوست که میرزا عرب منجم مروی که از دقیقه‌شناسان صناعت تنجیم و مستخرجان دقایق تقویم

بود زایچهٔ طالع آن شاهزاده بنویسد ومولانا مرتضی المشتهر بآصف اردوبادی درتاریخ ولادت آن گوهر درج سلطنت گفته. تاریخ :

اؤاوج سلطنت بسعادت طلوع کرد	فرخنده اختری که جهان را ازو ضیاست
سال ولادتش طلبیدم ز عقل گفت	از دردرج اشرف اگر خوانیش رواست

ص ۷٦٥ س۱۸ : حکم اشرف بدین عبارت منشیان بلاغت نشان ودبیران لطافت بیان در سلک تحریر کشیده بدو شفقت کردند :

«فرمان همایون شرف نفاذ یافت که چون تربیت جمعی که بحسب استعداد حسبی و سببی اباعنجد خلاصه حیات وسرمایهٔ اوقات صرف خدمات این آستان عالیشان نموده باشند وبه اعتبار قابلیت ذاتی و مکتسبی گوی تفوق و رحجان از اقران ربوده از متحتمات امور خلافت و کامرانی وستحمات سرکار سلطنت و جهانبانی است لهذا امارت پناه شمسالحکومة والدین محمدی بیک موصلو را که از صفایح حال فرخنده فال لوامع اشراقات . . . تابان و از ناصیهٔ امانی وآمالش اشعهٔ استعداد... درخشانست ومع هذا باوجود حداثت و عنفوان شباب بمزیت عقل و فراست رشد و درایت از اقران و اکفا امتیاز تمام دارد و من کل الوجوه مستعد تربیت شاهی دانسته بتفوق طایفهٔ موصلوواویماقات ترکمان وآن طبقه سربلند و ارجمندگردانیدیم و زمام اختیار آن زمرهٔ عالیمقدار را از امرا و قورچیان عظام وسایر عساکر نصرت فرجام به قبضهٔ اقتدار او داده فیصل قضایا ومهام وانجاح مقاصد و مرام ایشانرا بعهدهٔ اهتمام او مقررفرمودیم امرای کبار وسلاطین نامدار وسایر آقایان آن طایفهٔ عالیمقدار حسب المسطور مقرر دانسته شرایط متابعت ووظایف مطاوعت به تقدیم رساند ورای وصلاح اورا در جمیع مواد کلیاً وجزئیا معتبر دانسته آنچه درهرباب ازسوانح امور معظم که واقع شود بدو رجوع گردانند تا بروجهی که متضمن صلاح آن طایفه باشد عمل نموده به فیصل رساند واگر بذروهٔ عرض باید رسانید با بلغ شان واحسن وجود خاطرنشان اشرف اعلی نموده بنوعی که منتج حصول مرام ومقتضی مصلحت ناموس ونام آن طایفه باشد فیصل دهد سبیل امارت دستگاه سومی الیه آنکه در جمیع ابواب قانون حق و حساب وقاعدهٔ صدق وصواب منظور داشته از منهج قویم عدالت وانصاف عدول نور زد و از روی استقلال تمام بامر مزبور قیام نموده خودرا در زجروتأدیب آن طایفه مرخص شناسد وبدانچه صلاح دولت قاهره واصلاح حال آن طایفه داند عملنماید وقع ذلک بدارالسلطنهٔ تبریزفی شوال سنه اربع وخمسین وتسعمائه.» القصه که بعداز رحلت محمدی بیک جاوالکاء اورا به پسر بزرگ او امیربیک ....

ص ۷٦٦ س ۱ : در فصلی .... که بحسب اتفاق آنسال شدت هوا بمرتبهٔ بود که آسمان همواره پشت سنجاب بردوش افق کشیده بود و زمین شکم قاقم پوشیده :

زبرف گشته زمین همچو صفحهٔ کافور	ز ابر مانده جهان همچو گنبد بی نور

خان عالیشان ....

ص ۷۹۷ س ۱۰ : شفقت کرده .... احکام مطاعه واجب‌الاطاعه و خلاع فاخره بوی شفقت کرده آذربایجانرا باو و برادران او و بعضی‌از ترکمانان بتیول دادند ومبلغ چهارهزار تومان زونقداز خزانهٔ عامره برسبیل قرض باوعنایت کرد واورا بداوالسلطنهٔ تبریز فرستادند.....

ص ۷۹۷ س۱۷: گفته‌اند بیت :

گر بکردی بلاد ایمازا ملحدستان‌وکافرستانرا ......

ص۷۷۰س ۱: ذوی‌الاحترام‌ازین مقدمات‌واقف‌گشتند مانع رفتن‌آن صدارت‌پناه برسرآن مقدمه‌گشته نواب صدارت پناه نیزچون دیدند که امرا برین نیستند وبی‌رضای‌ایشان این‌امرصورت پذیر نیست بالضروره این مقدمه درحیز توقیف وتعویق افتاد. اما امیرخان از عرض‌آن سخنان بد همچنان مترصد می‌بود .....

ص۷۷۰س۱۹ : با امراء ... وخواص‌خصوصاًعلیقلی‌بیک ومحمدی‌بیک ساروسولاغ دواتدار استاجلوبه‌قلعه ....

ص۷۷۱س۱۵: بوی دادند.... یکی چون رود دیگر آید بجای .....

ص ۷۷۳ س۷ : مدفون شد... وداخل بهشت برین‌گردید. مولانا بعد از ضبط اکثر علوم به‌شیراز رفته مدتی در خدمت مولانا جلال‌الدین محمود شیرازی تحصیل نمود واز آنجا به زیارت مشهد مقدس مزکی معلی فرموده چند روزی در بلدة‌المؤمنین سبزوار در خدمت‌استاد العلما میرفخرالدین سماکی استرآبادی مباحثه فرمود و از آنجا درسال طاعون عراق عرب که سنین هجرت به‌نهصدوشصت‌وسه رسیده بود باتفاق مغفرت‌پناهی مولانا افضل‌الدین محمدقاینی بنجف‌اشرف رفته ازآن تاریخ تا این زمان ارتحال که سی‌سال تمام باشد مجاور ومعتکف آن آستانه بوده بعد یکسال که سفر حج فرمود دیگر ازآن آستانه دوری ننمود ودرین‌مدت بمطالعهٔ فقه وحدیث و تفسیر اشتغال فرمود. تقید و زهد ایشان حد بشر نبود وبلکه ملکی‌بودند بصورت بشر مصنفاتش شرح برکنزالعرفان، آداب‌حج، حاشیهٔ ارشاد، رسالات فارسی درکلام وواجبات اسلام و درتاریخ وفات آنحضرت فردوس‌منزلت میرابوطالب معمایی‌خواهرزادهٔ میرحیدر معمایی چنین فرمود. تاریخ :

مفتی شرع نبی‌احمد که بود پاك طنیت پاك دامن پاك زاد
آنکه سودندی جبین برخاك او مفتیان دین ز روی اعتقاد
آنکه از آلودگی هرکز نیافت دامنش ازگرد عصیان اتحاد
شد روان ناگه سوی خلدبرین گفت جنت از قدومش خیرباد
منخسف گردید ماه اوج شرع تیره شد مهر سپهر اجتهاد
چون پناه و مقتدای شیعه بود چون بمهر چارده معصوم زاد
شیعه‌ای گفت از پی‌تاریخ او «حشر وی با چارده معصوم باد»

... ولادتش در شب جمعه نوزدهم شهرذی‌قعدهٔ سنه‌ست و عشرین و تسعمائه مدت

عمرش شصت وهفت سال. چون تاریخ رحلت والدماجد آن حضرت «مقتدی شیعه» گشته، تاریخ وفات وی» «این مقتدی شیعه» شد پنجاه‌وسه سال که لفظ «این» باشد بعد از پدر بجوار رحمت حق پیوسته مدفنش صفهٔ بالای سرامامزادهٔ بزرگوار ابراهیم طباطبا منسوب به‌بقعه حضرت امام زین‌العابدین صلوات‌الله علیه. اخلاق حمیده و صفات پسندیدهٔ حضرت شیخ بسیارست. حضرت شیخ در اوائل پیش شاگردان والدماجد خودسیما مولانامحمد ابوطالب مطالعه فرموده بودند و بعضی‌اوقات بامولانا شمس‌الدین محمد جعفر و مولانا احمد ابیوردی مباحثه نموده شرح تجرید را باحاشیه بهتر از علماء شیراز ضبط فرموده بودند و در اواخر بتصحیح کتب فقه ورجال و احادیث قیام واقدام‌نموده از بلاد عجم‌خطهٔ کاشانرا خوش فرموده بودند وقریب به‌هزار تومان در آن مملکت املاك ومستقلات بهم رسانیده بودند اما اکثر اوقات بابرکات آنحضرت بسفر میگذشت. مصنفاتش‌شرح ارشاد حضرت شیخ‌بعد از رحلت شاه جنت مکان و واقعه ومصادره اسمعیل‌میرزا ترك توطن کاشان نموده بدارالسلطنهٔ اصفهان نموده تا در حیات بود آنجا بسر می‌برد علیه و آبائه‌المجتهدین رحمة‌الله‌الملك‌المبین. وهم در اواخر این سال......

ص۷۷۸ س۶: در اواخر فصل بهارکه صحرا ومرغزار پراز سبزه ولاله‌زارگشته بودو عندلیبان صحرایی به‌فریاد وفغان آمده کوه‌ودشت چون مخمل‌سبزمینمود، شاسکندرشان‌وشاهزادهٔ صاحبقران از دارالسلطنهٔ هراة در حرکت آمده بچندکوچ به‌ییلاق اشکنبرنزول اجلال فرمودند چه آن سرزمینی بود بغایت نزه‌ولطیف. نظم:

یکی مرغزاری چو باغ بهشت — که‌گفتی‌تورضوان درولاله‌کشت
گل‌هفت رنگ اندرآن مرغزار — علفخوار اسبان و جای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه — سپاهش گرفتند یکروزه راه

ص ۷۷۸ س۹: مظنهٔ آمدن رومی بدارالسلطنهٔ تبریز اراجیف درمیانهٔ خلایق مذکور میشدکه مقصود آقاکوزه‌کنانی تبریزی‌که مدتی در سلك ملازمان حسن‌بیك وحسین‌بیك یوزباشی استاجلو بودند پس ازآن در ملازمت شاه سکندرشان بسر می‌برد وچند سال قبل ازاین در ایام میرزا سلمان به ایلچیگری بجانب روم رفته بود پس از مراجعت چند مدت در خدمت امیرخان بسر میکردند در آخر ازدست تعدی وستم امیرخان فرار نموده باستنبول رفت وبعضی مقدمات در باب تسخیر آذربایجان عموماً واز تبریز خصوصاً خاطرنشان پاشایان ووزرای اعظم نمود و باسم اهالی و اکابر تبریز طاوس وتوریقی گرفته نهانی فرستاده وباعث آوردن رومیه فی‌الحقیقه ببلاد آذربایجان او بود ورومیانرا دلیرگردانید. القصه‌که درحال قضیهٔ علیقلی‌خان‌که مدار و صاحب امتیاز دولت ومملکت‌آذربایجان بود مقرر نمودکه برادرش متنفسی از اهل‌تبریز را مانع آمده نگذارد که از دارالسلطنهٔ بیرون رود وحکم اخراج میرزا عبدالحسین جهانشاهی که قبل ازاین‌کلانتر دارالسلطنه بود ومولاناعبدالوفاقاری زاویه‌که مردم زاویه‌گمان تسنن

به‌او داشتند ویک دوی دیگر باخانه کوچ نمود وقبل از ورود اردوی کیهان بویی‌به‌ییلاق در وقتی که .....

ص ۷۷۸ س۱۷ : ماتجربه کردیم که در ملک شما.

ص۷۷۸ س۱۸ : چندروزی که شاه وشاهزاده‌درییلاق اشکنبربه‌خیروخوبی گذرانیدند...

ص۷۸۰س۹ : و این مطلع نیز از برای او واقع شده وزبان تبریز را نیز در او دخلی هست. نظم :

آن کرد پریچهره ندانم که چه کرداست　　کز جملهٔ خوبان جهان گرد ببردست

آن جوان اسیرزا.....

ص ۷۸۰ س ۲۱ : شعر :

سرا پردهٔ شاه چرخ اقتدار　　زمین را کشیده ز دیبا حصار
همه‌دشت گشته کران تا کران　　پراز خیمه و خرگه وسایبان

ودراین‌سرمنزل‌شریف ومحفل منیف که‌رشک سلسبیل است درآن صحرای‌جانفزا وهوای دلگشا که نسیم بهشت را اعتدال می‌بخشد و ارم از غیرت طراوت آن رودخانه سر در نقاب می‌کشد ‌درطرفی انواع ریاحین مشکبووگلهای رنگین توبرتو شکفته و هرجانب مرغان شیرین زبان بهزاردستان صلای‌نشاط ونرمی‌گفته شاهزادهٔ‌گیتی‌ستان یکدوهفته درآنجا به‌عیش‌وعشرت گذرانیده و درآن صحرا وبیابان بسیروشکار مشغول‌گشته وحوش وطیور نگذاشت. شعر :

ز خون شکاری زمین شد تمام　　چو دامان چرخ از شفق وقت شام

ص ۷۸۱ س ۲ : وشاهزاده را خان قزلباش باداب وطمطراق تمام بمنزل خود برده سرمفاخرت بچرخ برین برافراشت. شاهزادهٔ‌گیتی‌گردون احتشام تمام امراء و لشکریانرا درآنمقام به‌خلعت وکمرواسب سرافراز ساخت. شعر :

برافراشت خرگاه و پرده سرای　　ز دیبای زربفت کرده بپای
نهاده به خیمه درون تخت زر　　همه پیکر تخت زر و گهر
نشسته برو شاهزاده چو ماه　　بچنگ اندرش گرز و برسر کلاه
زدست بتان نوش کرده بکام　　شراب عقیقی ز زرینه جام
درآن عیش وعشرت... چندروز　　روان شد از آن منزل دلفروز

ص ۷۸۱ س ۵ : ازآنجابرکشاط آمده چون معلوم‌شدکه عثمان پاشا بگنجه وشنکور رفته واز آن طرف میل رفتن بآذربایجان دارد اردوی عالی‌از آنجا معتکف‌گشته بجانب ییلاق باندارجایی درحرکت آمدند.

ص ۷۸۱ س ۱۳ : شعر :

اگر به‌خصم طریق دگر سلوک کنی　　ره وفاق سپاری بسی به از جنگ است

... و ازآنجا بباز ارجبال تشریف برده چند روز درآن سرزمین به شکار ماهی‌اشتغال

فرمودند و قزل‌آله بالغ که مانند آن از قسم ماهی نیست و در آن رودخانها و افراست شکار فرمودند و چون در این منازل جمعی از صوفیان از بلاد روم شاهی سون شده خود را باردوی همایون رسانیدند آن جماعت خبر آمدن عثمان‌پاشا را از جانب فارس و ایروان بآذربایجان دادند و اردوی کیهان پوی کوچ باوچ کلیسا فرمودند و از آنجا به‌جانب نخجوان نهضت فرمود و در نخجوان کهنه نزول اجلال واقع شد. ذکر آمدن عثمان پاشا . . .

ص ۷۸۲ س۳: سابقاً شرف عرض یافت که چون ساغری بلاغی مضرب خیام‌اردوی گردون احتشام گردید جمعی از مسرعان خیراندیش بعرض خسروعدالت کیش رسانیدند وجمعی دیگر موافق آن از صوفیان روم بمسامع عزوجلال رسانیدند که . . .

ص ۷۸۲ س۱۵ : از امراء قورچی‌وسپاهی دواسبه بی‌شتر وخیمه از قریه چولاهه و پل ضیاءالملک گذشته آن قنطره‌ایست که زیر طاق آبگون گردون مثل آن نیست وآنرا از سنگ تراشیده ترتیب داده‌اند. القصه که شاهزاده ازآنجا عبور کرده واز مرند و دره درگذشته برسر عسکر روسی رفته ایشانرا از رفتن به تبریز مانع آیند و نواب شاه سکندرشان و قلی‌سلطان‌قورچی باشی که میر اردو بود اورا برداشته از راه جولفا واردوباد ازآب ارس گذرانیده بکوههای ارزوم و دول‌وخواجه خوشنام روند که ازطرف تبریز باز به‌اردوی معلی‌ملحق خواهندگردید. شاهزادهٔ ظفر لوابروزدیگر کوچ کرده وداع والدهٔ ماجده نموده سفارش فرزندان بدیشان نموده متوجه‌غزاو جهادبا رومیان بدنهادگردید. شعر :

روان شد باقبال فتح و ظفر	سعادت به فیروزیش راهبر
سعود فلک نصرتش راضمان	جنود ملک درپیش حرزجان

پس از توجه صاحبقران بجانب رومیان، یعنی روز دوشنبه بیستم شهررمضان‌المبارك سنه‌مذکوره چون شب سردست درآمد درمیان دره . . .

ص ۷۸۲ س ۱۷ : صباح چون روز شد کوچ کردند در حوالی صوفیان مرند که در آنوقت محل نزول رومیان بود درمقابلهٔ ایشان فرود آمدند ومحمدی‌خان استاجلو را بقراولی مأمور ساخته آنروز نیز مجادله وستیزی واقع نشد .

ص ۷۸۲ س ٤: فوج‌فوج چون دریای پرموج هجوم آورده محمدخان بواسطهٔ کثرت اعدا غازیانرا از حرب مانع آمد.....

ص ۷۸۵ س ۱۱ : احوال خیر مآل‌شاه‌سکندرشان وشاهزادهٔ صاحب‌قران اینکه در وقتی که شاهزادهٔ عالمیان از نخجوان متوجه مرند شد قلی‌سلطان افشار قورچی‌باشی که امیر اردو شده بود اردوی همایونرا با اغرق برداشته درخدمت شاه سکندرشأن وشاهزاده‌های‌محترم جهانبان‌وحرم‌علیه‌وصدور وتاجیکان وکارخانهاازآب اورس گذشته بارزوم‌دول‌وخواجه‌خوش[نام] آمده در عقب کوه سرخاب نزول اجلال فرمودند.

ص ۷۸۵ س۱٤: و همچو شیرعرین اورا در میان‌گرفته التماس نرفتن مینمودند و امرا انتظار سرحد میکشیدند چه درآن ایام نافرجام هنوز لشکر گنجه و قراباغ باردوی همایون ملحق نگشته بودند وبیست‌هزار ترکمان وتکلوبیک قنم در عراق بودند.

ص ۷۸۵س۱۷ : و هرکس را برمی‌خوردند اورا به‌قتل می‌آوردند وسرش از تن جدا کرده همراه می‌داشتند.

ص ۷۸۷ س۹ : چون غازیان از توجه رومیان واقف شدند تمکین خود را از دست ندادند چه میدانستند که لشکرگران در عقب خواهد بود پای ثبات درجای خود انداخته. . .

ص۷۸۷س ۱۶: طالبان بانام وننگ وبهادران بافرهنگ بمیدان جنگ در آمده‌زلزله وغلغله وولوله در زمین وزمان انداختند.

ص ۷۸۸ س۱۱ : چون علم روم نگونسار شد باعث برگشتن سردار شد

ص ۷۸۹ س ۹ : پس ازآن دست به نهب و غارت برگشادند وهرچه اسم مال از صامت و ناطق برآن اقند تاراج نمودند و یک سقف را درست نگذاشتند و قطع جمیع اشجار باغات کردند. اکثر عمارات عالی و مساکن و اماکن را مصدوقه « اذا زلزلت‌الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها»[۱] مشاهده افتاد وقضیه ... صورت حال پیش آمد .

ص ۷۹۰ س ۷ : ودر این باب تاریخ مولانا مرتضی اردوبادی المتخلس به آصف چنین فکر نمود. شعر :

چو عثمان ثانی فرعون سک بود — بنای ظلم را گردید بانی
جهنم را مقام خویشتن ساخت — ز بد کرداری و بد زندگانی
چو سال فوت آن ملعون بجستم — خرد گفتا که گو «فرعون ثانی»

ص ۷۹۲ س ۷ : رومیان در میان دیوار بستها و باغات جمع شده عرابها را بر دور خود بطریق حصار نصب نمودند.

ص ۷۹۲ س ۱۲ : درعقب ومیان شتران شروع در تفنگ انداختن نمودند.

ص ۷۹۳ س ۱٤ : فرخ‌فال‌یعنی تخاقوی‌ئیل که سال ششم است از سلطنت آن برگزیدهٔ خالق افلاک وانجم در دارالسلطنهٔ هراة به‌عیش‌وخوشدلی‌گذرانیده‌درخلال این‌احوال...

ص ۷۹۳ س ۱۲ : گفتار درمحاربهٔ اهل دانش و بینش وواقفان کارخانهٔ آفرینش چون فروغ آفتاب جهانتاب روشن وبسان‌لمعان صبح صادق مبین است که قادر مختار عزشأنه هرگاه دولتمندی‌را خواهد که بعلوشان وسموبکان درمقر سلطنت متمکن‌سازد وتاج‌وهاج‌سلطنت وشهریاری را بفرق فرقدسای او براقروزد وجهانیانرا در ظل رأفت وعدالت اوباز دارد اورا به تباشیر صبح دولت و مبادی ایام سلطنت بطرف تشویشات و فنون واقعات پرورش دهد تا آن

---

۱ - سوره ۹۹ آیات ۱ و ۲

ذی‌دولت بهرصفت از اقبال وثقال و انعام وانتقام ولطف وعنف و مهروکین و سرعت و تمکین ترتیب یابد و نیر عالم فروز از افق می‌تابد وطنطنهٔ . . . روز بروز برتضاعف جاه وجلال او می‌افزاید و از انقلابات غریبه و انتقالات عجیبه اصح برهان واضح بیان لایح. برصدق این مقالات و سوانح حادثات و وقایع حالات شاه حمیده صفات سپهر حرکاتست چه عنایت الهی چون سریر پادشاهی را باوعنایت فرمود اول‌بار اورا به‌کمال صفات جلال ونعوت جمال تربیت نمود تاقدر دولت سلطنت دانسته غایت عدالت ومرحمت بظهور آورد ودر جمیع امور طریق نصفت وشیوهٔ سویت سلوك ومرعی دارد. القصه‌که تااین‌زمان شاه جهانیان درمیان شاملویان دردارالسلطنهٔ هراة بسر می‌برد. چون رایات عزوجلال ازقاین به‌جانب ترشیز نهضت نموده چون فریقین به قریهٔ فاخرهٔ سوسفدکه مزار متبرکه امامزاده واجب‌الاحترام . . .که درآنجا واقعست رسیدند ترتیب صفوف داده میانهٔ شاملویان واستاجلویان جنگ عظیم دست داد.

ص ۷۹۵ س ۱: آن دو لشکر و آن دو دریای خونخوار بهم رسیدند بهرام تیغ‌گذار از مهابت آن‌کارزار تیغ‌از دست انداخت وسماك رامح را نیزهٔ خطی خورد ساخت و زبان سنان درقبضهٔ مبارزان از شهاب ثاقب سخن میگفت صوت‌نای روئین به مسامع ساکنان قلعهٔ قنعی افلاك رسید و صدای‌کوس حربی صوراسرافیل درجهان دمید. شعر:

ز غریدن کوس حربی ز دور گمان بود کامد سرافیل وصور
گره درگلوها فروبست کرد ز بیخوابی انداسها گشت زرد
ز فریاد وافغان چون رستخیز بوحش بیابان درآمد گریز

افواج آن دولشکر درکوشش‌آمدند وچون امواج بحراخضر جوش آوردند نیزه‌هاچون سپاه ملخ فضای صحرا را سیاه‌کرده نقاب کحلی‌بررخسار آفتاب می‌بست وپیکانهای آبدار چون پندناپذیر مصلحان در دلهای مبارزان می‌نشست وتفنگ مرگ‌آهنگ بمؤدای... هرلحظه مهره دردل ایشان می‌انداخت. باد حملهٔ دلاوران حلقهای زلف زره را از هم میگشاد وسرشك خون قیرگون پرچم را رنگ بقم میداد. طاوس‌اسان از جمله بازمی‌ایستاد چون زاغ کمان‌گوشه‌گرفت و شاهین اجل بروبال‌گشوده مرغ روح را صیدکرد از غبارسم‌سمند جهان نورد روی هوا فلك اغبر شد و از خون دل دلیران معرکه روی زمین‌کان یا قوت احمرگشت. عاقبت‌الامر شعر:

ستیز دولشکر چواز حدگذشت زمانه یکی را ورق در نوشت

ص ۷۹۵ س ۱۱: خودرا برتیب شاهی‌که بندگان اشرف درمیان آن بودند بارادهٔ آنکه اعلیحضرت را از شاملویان‌جدا ساخته خودرا درظل‌ظلیل‌ابدی‌الظلیل درآورد. اتفاقاً به حسب همت این‌کار را از پیش برده وگروه جمعیت آن جماعت را...

ص ۷۹۵ س ۱۹: درآن معرکه نواب‌حسین‌خان شاملوکه درآن ایام جلودار جلو خاصهٔ شریفه بود وبه‌حسین‌آقا اشتهار یافته بود بنابر یکجهتی ویکرنگی به‌جانبی بیرون رفته‌خود را بدست استاجلویان دانسته‌گرفتار ساخت وشرح‌احوال او عنقریب شرف تسطیر خواهد یافت و

این واقعه روز چهارشنبه دوازدهم شهر رجب المرجب سنهٔ مذکوره بوقوع پیوست و مرشدقلی خان شاه کامیاب را برداشته خود پیاده درجلو باتاق وخیمه وخرگاه خود برده آنچه داشت همه را پیشکش نمود.

ص ۷۹۵ س ۲۱: شعر:

روان شد سوی مشهد آن پادشاه بیاری اقبال وعون آله

و چون از غبار سوکب همایون هوای ولایت تربت راوه و محولات مایه بخش مشک اذفرو عنبر سارا گشت، شعر:

بزرگان شهر آگهی یافتند سوی رایت شاه بشتافتند
به‌شکرانه جانرا کشیده به پیش که دیدند روی خداوند خویش

ص ۷۹۶ س ۱۲: مرشدقلی خان که این جانسپاری بتقدیم رسانیده آن اعلیحضرت را به‌مشهد مقدس معلی‌مزکی‌آورده مجدداً سلطنت‌و پادشاهی را رواج داد وصیت کشورستانی آن ثمرهٔ شجرهٔ دودمان صفوی را در اقطار وامصار عالم منتشرگردانید همگنان رسم وعادتی که در حین جلوس پادشاهان متعارف است به‌جای‌آورده دست وزبان بدعا وثناگشاده هرکراهرچه مقدور نثار وایثار نمودند

زر وگوهرش برسر افشاندند ورا شاه صاحبقران خواندند

پس ازآن چون آن صاحبقران تخت سلطنت را به‌فروشکوه همایون زیب‌وزینت داد وبشارت سلطنتش را درعرصهٔ آفاق عموماً وخراسان خصوصاً منتشر ساخت ومرشدقلی خان واقوام‌و ملازمان را از خورد و بزرگ‌بانواع نوازش‌وتربیت سرافرازگردانیده پایه قدرومنزلت همه رابلند ساخت ومرشدقلی خان را ساروا صلان نامیده حکم قضا نفاذ صادرگردید که فرامین واحکام‌مطاعه من بعد از القاب وکالت واختیار سلطنت اورا بآن لقب نویسید وزمام اقتدار وقبض وبسطسهام عالم را بدست او داد ونخست. ایالت دارالسلطنهٔ هراة را به علیقلی‌خان‌لله عنایت فرمودند و احکام مطاعه و خلع فاخره جهت او بدارالسلطنهٔ هراة روان ساختند و هراة را بدستور به بتیول او عنایت فرسودند.

ص ۷۹۶ س ۱۵: وهمچنین‌شهر به‌شهر خراسانرا به‌امرا شفقت کرده هرکدام را بمحال تیول رخصت انصراف ارزانی‌داشت ودر خلال این احوال بعضی از ملازمانرا که در این‌مدت بجانسپاری اقدام‌داشتند خصوصاً حسین خان شاملو که سبق خدمت‌آن علیحضرت داشت ومدتها در دارالسلطنهٔ‌هراة بجلوداری خاصهٔ شریفه اقدام داشت ودر جنگ سوسفدگرفتار شده همراه گرفتاران بمشهد مقدس رفته بود شاه عالمیان اورا طلبیده در خواست جرایم جنگ از مرشد قلیخان نموده اورا مشمول عواطف‌بیدریغ گردانیده اورا قورچی شمشیر خاصه گردانید وشمشیر خودرا باو سپرد و همگی اورا باخود انیس ورفیق داشت وهمچنین از مظاهر شجاعت ومظهر احسان‌گنج علی‌سلطان که درآن یورش خدمات پسندیده بتقدیم رسانیده بود اورا بعواطف

پادشاهانه ممتاز وسرافراز ساخته اول خانی که درمیانهٔ امرا تعیین کردند مشارالیه بود اورا خان لقب فرموده خواف وباخرزرا بدان حاکم عادل عنایت کرده رخصت رفتن بالکاه ارزانی داشت، وبعضی دیگر را فراخور حال بمواجب وانعام مفتخر وسرافراز ساخت وهرکس را بشغل و خدمتی مأمور گردانید. رباعی :

تأیید الهیش جویاریها کرد | عالم بگرفت وکامرانیها کرد
هربنده که دررکاب او روزی رفت | بر مرکب قدر سرفرازیها کرد

چون مجاری امور سلطنت بروفق مرام انجام وانتظام [یافت] همت کیوان رفعت آن اعلیحضرت در آبادی و معموری وکثرت اهالی خراسان عموماً و از مشهد مقدس خصوصاً که دارالسلطنه ساخته بودند بمرتبهٔ رسید که مشهد مقدس با منقبت ... جامهٔ رشک در رود نیل زد وبه یمن معدلت آن سپهر منزلت خراسان رشک ربع مسکون گردید.

ص ۷۹۷ س ۱۲: و اسماعیل خان شاملو به خانهای علیخان بیک وکامران بیک اوحدی که سابقاً نواب صدارت پناه شمس الاسلامی میرشمس الدین محمدصدر می نشست نزول نمودند و نواب صدارت پناه مشارالیه درخانهای میرزاعبدالسین که در خیابان وبرابر قلعه مظفریه واقع است نشستند.

ص ۷۹۷ س ۱۹: مانده بود دراین زمستان اکثر جاها را بحال نشستن وعمارت باز آوردند.

ص ۷۹۷ س ۲۱: ودرخت ها وباغات را تمام انداخته بودند وسقف های خانها را با اکثر دیوارها بگمان دفینه شکافته بودند.

ص ۷۹۸ س ۲: و امرای مذکوره همه روزه وهرشب باتفاق ملازمان خود درسبیه ساختن ونقب زدن به قلعه بودند.

ص ۷۹۸ س ۲: وامرای بزرگ از اطراف وجوانب قلعه همه ترتیب سیبه خود داده...

ص ۷۹۹ س ۳: وروزگار جهت دفع عین الکمال اینچنین خط برصحیفهٔ لیل ونهار کشید.

ص ۸۰۱ س ۱: ویاغی گردد چون اهل قم وعمال آنجا ازین مقدمه آگاه گشتند . . .

ص ۸۰۱ س ۲: دست ظلم وبیداد ودست انداز گشوده بهر که گمان چیزی داشت اورا از آن عاری ساخت .

ص ۸۰۲ س ۷: حکم مذکور را میدهد چون درحکم مذکور باسم امت خان مخالفت محمدخان و امرا منظور بود امرا از این درخشم شدند کورحبیب مغارن این ...

ص ۸۰۳ س ۱۲: که شاه و شاهزاده از سرخون ایشان درگذشته بدستور پای بوسی ایشان مشرف گشته در سلک غلامان منخرط باشند التماس ایشان نزد شاه جهان وشاهزادهٔ عالمیان. . .

ص ۸۰۳ س ۱۶ : بولایت آلان و براغوش واهر و تومان مشکین و آنحدود...

ص ۸۰۵ س ۵ : قاضی معسکر بامرحومی مولانا محمد علی شیخ‌الاسلام تبریزی بعضی از علما وصلحا وقضاة وریش‌سفیدان‌اویماقات که امرا را نصیحت نموده خاطرنشان‌نمایند که ارشاد وسلطنت درمیانهٔ قزلباش شاه سکندرشان شاه سلطانمحمد واقع است واو شاهزاده سلطان حمزه میرزا را ولی‌عهد خود نموده وعالمیان وتمامی‌صوفیان این دودمان خلافت مکان برینند وغیر این به عمل‌آوردن[1] و سوای ایشانرا مرشد دانستن[2] از صوفیگری وطالبی دورست امرا بعداز اصغاء این‌مقدمات اذعان بدین‌مقالات‌نموده معروض‌داشتند که ما نیزشاه سکندرشان را مرشد خود میدانیم ونواب شاهزادگی را ولیعهد وجانشین میدانیم غایتش . . .

ص ۸۰۷ س ۹ : مزین به جیقه وتاج مرصع و کمر زرین مرصع شده همراه محمدی‌بیک ساروسولاخ دواتدارکه انکه او بود وجمعی دیگر از یکرنگان ...

ص ۸۰۷ س ۱۱ : آن سه کس ناقص عقل بناحق مقتول شده‌اند وشاه‌و شاهزاده در بارهٔ او صلب دیدند من بعد در آن صحرا وبیابان . . .

ص ۸۰۷ س ۱۵ : بمؤدای «ماعلی‌الرسول‌الاالبلاغ» باز به‌اردوی ایشان رفته آنچه لوازم خیرخواهی وعافیت ایشان بود مذکور ساختند و به‌مواعظات ومراسلات دل ایشانرا نتوانستند نرم نمود...

ص ۸۰۹ س ۱٤ : سرتاسر مملکت و اردوی بدان عظمت که از نور ظلمت زیبای آن نونهال پرعزوسوروسرور بود ازهول آنواقعهٔ ناگریز دلسوز محل ماتم وانجمن شیون همگنان گشت. شاهزادهٔ صاحبقران ازین واقعهٔ نازله درآن شب هایله بغایت محزون شده اما «والذین اذااصابتهم‌مصیبةقالوااناالله وانااليه راجعون[3]» را مرهم آن جراحت ساخت شاهزادهٔ عالم افروز صباح آنروز حکم بتجهیزوتکفین وی نموده بعد از فراغ آنها ولوازم آداب بشرع مطهر حضرات بسادات وعلما وافاضل‌وصلحابرجنازهٔ محفوف برحمت بی‌اندازه نمازگزارده مراسم تعزیه بجا آورده تصدقات فرموده آش حلال دادند ومقرر کردند که ...

ص ۸۰۹ س۱۸ : که جراحت دل عالمیانست. شرح این مقال ومفصل این اجمال آنست که پیش از این سال به‌شآمت بعضی از مردم‌بی‌مآل عادت به‌مداومت فلونیا فرمودند و ترغیب این پریشان آنکه مرحومی میرعلاءالملك مرعشی‌فلونیایی بود. القصه که آنحضرت طبیعت را بدان‌عادت داد همیشه مزاج‌وهاج ایشان از تناول آن منحرف‌می‌گشت تاآنکه سفر آذربایجان روی‌نمود ویکدوسال برین‌منوال‌برایشان‌گذشت تا آنکه در پائیز این‌سال که‌اردوی همایون به‌ییلاقات بازار جایی و نخجوان وحوالی دارالسلطنهٔ تبریز درحرکت بود آنحضرت باز بواسطهٔ صحبت جمعی از اعزه که همیشه با آنحضرت هم وثاق در اتاق بودند به‌طعامها منجز میل کرده مطلقاً از امراض ذمیمهٔ مزمنه نه‌اندیشیدند وبدان التفات نفرمودند وغافل از

۱- لن : آوردند ۲- لن : دانستند ۳- سوره ۲ آیه ۱۵٦

حضرت آنها بالاخره واقف گشتند که برپشت پای ایشان وربی طاری گشته به فکر افتادند. مقارن اینکه اردوی معلی بدارالسلطنهٔ تبریز بعد از رحلت عثمان پاشا ورفتن رومیان آمد آنحضرت چون داخل آن بلدهٔ فاخره گشتند ارادهٔ زیارت مشهد مقدس معلی نمودند که مرخص گشته متوجه گردند. شدت سرما وبرودت هوا بمرتبهٔ اعلا بود امراض آنحضرت روزبروز تضاعف پیدا کرده منجر بسوءالغینه واستسقا گردید وآنحضرت پهلو بربستر نهاده اطباء حاذق جمع گشته ترتیب ادویه واشربهٔ لطیفه ووظیفهٔ معالجه مشغول گشتند شاه جمجاه وشاهزادهٔ عالمپناه متوجه احوال ایشان شده نوازشات وتفقدات وتلطفات فرمودند وهمه روزه وزرا ومقربان واطباء وحکما را بخدمت ایشان میفرستادند چون معلوم عالمیان گشت که مهمات معاملهٔ ایشان از صحت گذشته وازدست معالجه ودعوات صالحه بیرون رفته دو روز قبل ازآن واقعه ناگزیر که آنحضرت درحیات بودند شاه کامیاب وشاهزادهٔ مالک رقاب منصب سامی و مهم گرامی صدارت را بخلف آنحضرت جامع کمالات حاوی معقولات ومنقولات امیرتاج الدین محمود که درفضایل واخلاق حسنه واوصاف پسندیده حمیده گوی سبق از افاضل سادات ممالک محروسه ارثاً و استحقاقاً برده شفقت فرمودند و این مژده بنواب مشارالیه فرستاده در همان روز تاج وساروق وخلاع فاخره با احکام مطاعه جداجدا از نواب شاه و شاهزاده اتمام یافته بخدمت نواب میر فرستادند نواب میر در حیوة بود تا آنکه در شب دوشنبه بیست وچهارم ذی حجهٔ حجهٔ ثلث وتسعین وتسعمائه که برآنحضرت رحلت منکشف از راقم این نسخه که در خدمت آنحضرت می بوددعای عدیله طلب نموده زبان الهام بیان بوصیت گشاده چنین فرمود که ترا وصی خود گرداندم اگر میسر شود نقل نعش من به مشهد مقدس معلی مزکی نمایی والا بدارالمؤمنین که آن نیز از اماکن شریفه وبلاد طیبه است کن و تا نصف شب در حرف و حکایت بود وفرمود که در آذربایجان نگذارد وتا نصف شب درحرف وحکایت بوده فرمودند که بکسی مانم که یراق بربدن خود چست کرده وشلوار پوشیده متوجه سفرعالم آخرتست و همواره اللهم الحقنی بالرفیق الاعلی، برزبان معارف نشان ایشان جاری میشد. پس از آنکه علامت احتضار برایشان ظاهر گشت تلقین بکلمهٔ شهادتین وکلمهٔ طیبهٔ اشهد ان علیّ ولی‌الله و سایرائمة المعصومین حجج‌الله نمودند و لبیک حق را اجابت نموده مرغ روح پرفتوح ایشان از روی شوق واطمینان بسوی سدره و ملاء اعلی در پرواز آمد. در آن شب غم اندوز بازماندگان بناله باناله و خروش چون دریا بجوش آمده صباح چون این خبر مصیبت جانسوز بشاه سکندرشان رسید زبان بآیهٔ کریمه «انالله واناالیه راجعون»[۱] گشوده نواب شاهزادهٔ صاحبقران مهرها و توقیعات آنحضرت را از انگشتری و غیر ذلک طلبیده در کیسهٔ مخمل سرخ نهاده بمهر شریف خود سر آنرا مهر کرده بداعی سپرد که بفرزندان عالیشان ایشان رساند وپس ازآن حکم تجهیز وتکفین آنحضرت نموده امرا ووزرا ونواب میرابوالولی قاضی

۱- سور ۲ آیه ۱۵۶

معسکرواول به‌مسجد مظفریه نموده درآنجا بریشان نمازگزارند[1] وسه روز تغریهٔآنحضرت را در آن مسجدگذاشته بعد از آن نقل به‌سرخاب نموده در مقبرهٔ مرحومی میراشرف اوحدی که از اکابر و اعیان‌دارالملک آذربایجان بوده به‌امانت‌گذاشته شد که در آن وقت حسب‌الوصیه نقل بعراق یا خراسان چنانچه شرف عرض یافت نموده شود وتصدقات وخیرات وآش بزرگ وختمات قرآنی نموده حافظ غضنفر تبریزی که ازجملهٔ صلحا واتقیا بودجهت سرقبر آنحضرت تعیین نموده صبح وشام بتلاوت کلام ملک علام قیام واقدام مینمود. ملازمان‌ورکابداران وفراشان هرشب بسرمقبرهٔ ایشان به‌افروختن شمع‌ومشعل مشغول بودند وهرشب جمعه بتصدقات‌وخیرات‌وطعامها وحلواها اقدام میشد.

ص ۸۱۰ س۱۶: قریب به‌هزار تومان مداخل وحاصل او از زراعت ودهقنت میشده وهمه را صرف آینده ورونده مینموده.

ص ۸۱۰ س۱۸: سرداستان حاتم‌طائی‌گشته وهرسال زمستان آن امیر عالیشان‌پانصد عدد قباوپانصد پیراهن وزیر جامه وپانصد پوستین وپانصد عربی‌پاپوش وپانصد کپنک وپانصد فوطه سرترتیب به‌محتاجان و مستحقان میرسانید وصاحب‌تاریخ حبیب‌السیر مولاناغیاث‌الدین الشهیربخواند امیر درکتاب تاریخ خود[در] ذکر اکابر ایران اسم‌آنحضرت را برسم‌سخاوکرم وعطا ایراد کرده چنین‌نوشته[2]... واین‌نسخ را تاب ذکر بمقامات وحالات ومراتب این دودمان عظیم‌الشان کثیرالاحسان[نیست] انشاءالله‌الرحمن مجلدی‌علیحده در ذکر مناقب واوصاف‌آن سلسلهٔ علیه پرداخته شود بمنه‌وکرمه وتوفیقه.القصه که بعداز فوت میرتاج‌الدین‌محمودنواب میر شمس‌الدین محمدصدر که از پدر نامدار بازماند...

ص ۸۱۰ س ۲۲ :ک» به سعی جمیل خود بهم رسانیدند مثل باغ باجگاه که در خطهٔ دلگشای خبیص احداث فرموده‌اند وآن باغیست بطرح که در ربع مسکون مثل و نمودار آن نیست از باغ ارم دلگشاتر و از بستان فردوس روح افزاتر درمیان خیابانها وکنار چمنها وگذرها و بهرگوشه از چهار جانب دیوار درختان چنار و نخیلات نشاننده درون انهار باشجار میوه دار آراسته باندك زمانی معمور و مشجر و پر نخل و مکروم ساختند .

ص ۸۱۲ س ۱: ونواب‌شاهی‌را با ایشان محبت‌والتفات زیاده‌ازحدبود وبا آنحضرت یارانه ومخصوصانه سلوك میفرمودند و در اول‌صدارت‌ملبغ چهل تومان‌متوجهات رقبات واملاك وی را در ولایت خبیص وکرمان سیورغال ابدی واحسان‌سرمدی‌ایشان‌واولادواَمجاد بعدازیشان شفقت فرمودند و در دارالسلطنهٔ هراة بعد از قصدوقتل میرزاسلمان وزیراعظم‌مجدداً عنایت بیغایت دربارهٔ آنحضرت میفرموده حکم قضانفاذعزاصدار یافت که‌حکم مجدداً در باب تعویض منصب عظمی صدارت درباب امضاء تنفیذ سیورغالات و مسلمیات وتفاوتهای آن مؤکد بلعنت

۱- لن : گذاردند ۲- لن ناخواناست

نامه نسلابعدنسل در قلم آید. راقم این نسخهٔ نفیسه مسودهٔ آنرا حسب العبارة وامر آن پادشاه جمجاه درست نویسانیده بمهر مهرآثار مزین ساخت.

فرمان همایون شرف نفاذ یات که چون بسابقهٔ تأئید «اطیعوالله واطیعواالرسول و اولی الامرمنکم[۱] صدرمسند «اناجعلناك خلیفةفی الارض[۲]» مقر وذات قدسی صفات ومستقروجود قدوسی سمات گردیده و از دیوان عالیشان «ان الله یأمربالعدل والاحسان[۳]» نظام مهام «الملك والدین توامان» مخصوص اولیاء دولت بی زوال و خاص خواص سلطنت ابدی الاتصال گشته برعموم عالمیان وکافهٔ جهانیان بمثابهٔ شمس شارق و اشراقات صبح صادق ساطع و لامع است که درمقام سپاس این عطایا وموقف شکر این مزایاء جلیه همواره داعیهٔ ضمیرانور وارادهٔ خاطر فیض گستر آنست که درنشر عواطف بیکران وبذل عوارف بی پایان ونسبت بمؤسسان ارکان دین مبین ومشیدان بنیان[۴]... که بمصداق کریمهٔ «انمایخشی الله من عبادة العلماء»[۵] و مصدوق منطوق العلماء[۶] ... الانبیااند خصوصاً جمعی که باین صفات رضیه وملکات ملکیه مدخول حکم حدیث شریف وشمول مدلول خبر خجسته اثر شرف اختصاص داشته از اعاظم سادات عالیدرجات واماجدنقباء ذوی البرکات که هریك نهال باکمال ریاض نبوت وامامت ودوحهٔ طوبی مثال حدایق ولایت وکرامتند ومضمون حقییت مشحون...[۷] مبین ارتفاع و اعتلای منزلت ومکان ایشان است بعلو حسب مستثنی و ممتاز و بسمو نسب معزز و سرافراز برطبق فحوی ...[۸] از شایبهٔ ریاعاری بود در اهلیت و احسان ورعایت و استحقاق اشفاق گوی تفوق ورحجان از زمرهٔ اعالی جهان وطبقات اشراف جهانیان ربوده باشند بروجهی بذل توجه والتفات فرمائیم که مآثر آن تاانتهای زمان و انقراض دوران برصفحهٔ روزگار و صحایف لیل و نهار باقی ماند. لهذا مجدداً شمه‌ای از الطاف کاملهٔ بیضاخصال شاهی ورشحه‌ای از الطاف دریا نوال پادشاهی در بارهٔ سیادت و صدارت پناه نقابت و افاضت دستگاه نجابت وهدایت انتباه اسلام ملاذخلایق معاذ علامةالعلماء الامامیه‌فهامة الحکما الاسلامیه مطاع اعاظم النقباعلی الاطلاق مستخدم ارباب العمایم بالاستحقاق شمساًللاسلام و المسلمین محمدا که در جامعیت ملکات علیه و جایزیت کمالات بهیه‌مشمول اینمقالست[۹] ... و اول جلوس سلطنت روز افزون و بدایت طلوع نیر خلافت ابد مقرون بی‌وساطت و وسیلهٔ غیری بمنصبب سامی رتبت و مهم والا منزلت صدارت نواب کامیاب همایون ما که اعلی مناصب کارخانهٔ خلافت و پادشاهیست من حیث الاستقلال والانفراد سمت اختصاص یافته مرکوز خاطر انور ومکنون ضمیر منیر شرع پرور آنست که همچنانکه در مبادی حال استقرار آن عالیشان درمسند صدارت مقارن تمکن اشرف اعلی برسریر سلطنت واقع تامنتهی زمان ازآن سلسلهٔ علیه‌تغییرنیافته همیشه با دولت این خاندان

۱- سوره ٤ آیه ٥٩ ۲- سوره ٣٨ آیه ٢٦ ۳- سوره ١٦ آیه ٩٠

٤- ناخواناست ٥- سوره ٣٥ آیه ٢٨ ٦- ناخواناست ٧- ناخواناست

٨- ناخواناست ٩- ناخواناست

ولایت مکان توام باشد ضمیمهٔ سایرمکارم و تلطفات وعلاوهٔ دیگر مراحم وتفقدات فرموده مقرر فرمودیم که چون بموجب حکم جهانمطاع که سابقاً عزاصدار یافت جمع رقبات سیادت وصدارت پناه موسی الیه که بسیورغال مقررشده بلامبلغ بسیورغال آن نقابت وافاضت پناه مقرراست هرتفاوت ونو درآمدیکه در سرکار املاك ورقبات آن نقابت منقبت واولادامجاد عالی منزلت که درمملکت کرمان واقع است بوده باشد خواه رقبات واملاك قدیمی که به سیورغال مقرر دانسته داخل سیاهه جمع وبازدید ننمایند ودانسته به سیورغال ابدی واحسان سرمدی مؤکد بلعنت نامه مقرر شناسند واصلا از بابت تفاوت ونو درآمد اطلاق وحوالتی برآن سرکار ننمایند وقلم وقدم کوتاه وکشیده داشته بمیزان تفاوت ونو درآمداصلا دربازدید سرکار آن سیادت وصدارت پناه مدخل نسازند وپیرامون نگردند واز حکم بازدیدآنرا مستثنی دانند وبحکم نقیض این معنی مستمسک نشده بهرمضمون که خلاف این حکم باشد در پروانجات سابق ولاحق که هرکس حاصل نموده باشد یا نماید معتبر دانند. بعهدهٔ حکام عظام دارالامان کرمان وعمال ومتصدیان مهمات دیوان و متکفلان اشغال سلطانی که دراین باب غایت اهتمام بجای آورده در امضاء واجرای این حکم همایون که با المشافة العلیه صادر شده کوشیده مطلقاً مجال تخلف احدی از مدلول لازم الاذعان قضا جریان ندهند و به هیچوجه من الوجوه مساهله جایز ندارند وهرساله حکم مجدد نطلبند مستوفیان عظام کرام دیوان اعلی رقم این عارفه را در دفاتر خلود ثبت نموده از شایبهٔ تغییرو تبدیل و استرداد وانسداد محروس ومحفوظ شناسند دراین ابواب قدغن عظیم لازم دانسته بهیچوجه من الوجوه از فرموده عدول نجویند وتخلف نورزند «فمن بدلهٔ بعد ماسمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم»[۱] کتب بالامر العالی الاعلی لازال نافذاً مخلداً فی شهرجمادی الثانی قوی ئیل احدی و تسعین وتسعمائه بدارالسلطنه هراة حمیت عن الافات».

القصه که نواب میر در تمامی ایام صدارت فایده بسیارو زر بیشمار به سادات وعلماء و صلحا ومشایخ وفقرا و ارباب استحقاق رسانید وشاه سکندرشأن اورا مختار علی الاطلاق نموده بودند که هیچ امری را موتوف به عرض اشرف نداشته به رأی صوابنمای خود عمل نماید و در دادوستد موقوفات ونذورات وتعیین مناصب شرعیات قدرت تمام داشتند درهیچ زمانی صدری بااستقلال ایشان نبوده اخلاق حمیده و اوصاف پسندیدهٔ آنحضرت همچنانکه درمالیات وتفویض مهمات لا در زبان نواب اعلی هرگز نبودبه هماندستور در ایشان نیزهم ردهیچ ملتمسی نمیشد. فضایل وکمالات آنحضرت زیاده از آنست که عرض توان نمود یا درنسخها عرض کرده درحیز بیان ونمط تسطیرگنجد. وی جامع منقول و معقول بودند و حاوی فروع و اصول گشتند. در ایام صدارت یکدم بی مطالعه ومباحثه نبودند و تتبع علم اصول وفقه وحدیث و بعضی از اقسام ریاضی وحکمی نمودند ودر جمیع علوم و فنون خصوصاً علم عربیت وکلام صاحب فن وقادر و ماهر گشتند و در عبارت وانشاء وکیفیت به انشاگری بیش از منشیان دانا متبحر بودند و خط

۱- سوره ۲ آیه ۱۸۱ ۲- ناخواناست

تعلیق وشکسته نستعلیق را بغایت خوش می‌نوشتند باوجود علو نسب و سموحسب و سمت منصب هرگز خیال کبر وانانیت پیرامون خاطر عاطر ایشان نمی‌گشت و در میدان سخنوری و شعر وشاعری‌گوی‌تفوق ورحجان از شعرای زمان ربوده و فهمی‌تخلص میکردند وگاهی بفکر آن می‌افتادند وآنچه از نتایج طبع و قاد آنحضرت سرزده و فقیر بطریق حروف تهجی در سلک تحریر کشیده از قصاید و هفت بند وغزلیات و رباعیات و دیباچهٔ برآن نوشته وهزار بیت میشود واین ابیات از روایح انفاس ایشانست ، شعر :

تنش را دیدم از چاك گریبان گریبان چاك کردم تا بدامان

سبوی باده برسر میرود فهمی به‌میخانه به محرابش نیاید سرفروخوش همتی دارد

واکثر اشعار آبدار درربار آنحضرت را باکماهی حالات واوصاف در جلد چهارم کتاب تذکرة‌الشعراء و مناقب‌الفضلا که موسوم است به مونس‌الابرار منظوم ساخته ودر اواخر این رباعی برزبان ایشان جاری‌گشت:

بودیم بملک عدم آسوده ز غم نه آگه از امکان ونه‌واقف زعدم

افتادگذر دو روز برملك وجود فرداست که‌این‌وجود هم‌گشته‌عدم

در تمامی یساقها وسفرها از آذربایجان وشروان وخراسان همراه اردوی‌معلی بودند ودر اواخر از یورش ثانی آذربایجان چنانچه معروض‌گشت ضعف وناتوانی وپیری برمزاج شریف ایشان مستولی‌گشته رحلت فرمودند پس ازآنکه شاهزادهٔ صاحب‌قران از عقب مخالفان متوجه عراق میشد راقم این نسخه نعش نواب‌میرزارااز سر خاب برداشته برشتر بسته در رکاب ظفر انتساب آن مالك رقاب بعراق روان شد. اتفاقاً روزی از روزها در راه نواب شاهزادهٔ‌عالمیان سلطان‌حمزه برشتر نعش نواب مشارالیه‌گذشته فقیر ازجانب آنحضرت بدینمقال عرض حال ایشان [نمود]

بخدمت توپس‌از مرگ مرغ روح مرا همان ملازمت صبح وشام خواهدبود

نواب شاهزادگی را بسیار خوش آمده چون اردوی همایون آن شاهزادهٔ عالمیان‌بطارم رسید واز قزوین خبر مخالفت امرا واستیلاء ایشان نوعی دیگر مذکور میشد ودغدغه داشت که مبادا به‌نعش شریف ایشان نقصانی رسد بعد از استخاره نعش‌مبارك آنحضرت را درمزارهای امامزاده‌های واجب‌التعظیم‌والتکریم امامزاده‌قاسم وامامزاده ابوالمعالی وامامزاده‌ابراهیم‌علیهم التحیة‌والتسلیم که درطارم قریب به‌پل شاهرودو سفیدرود که بگیلان میرود واقع است برسبیل امانت تابوت به‌ولغارگرفته نهاده شد . در روز جمعه بیستم شهر ربیع‌الثانی سنهٔ ثلث وتسعین‌و تسعمائه بعد ازآنکه جنگ ترکمان وتکلو واقع شد وشاهزادهٔ صاحب‌قران متوجه شروان و آذربایجان‌گشت و واقعهٔ هایلهٔ ایشان رخ نمود وشاه سکندرشان وشاهزاده ابوطالب میرزا به عراق واصفهان آمده درسنهٔ تنگوزئیل‌نواب‌کامیاب مالك رقاب اشرف اعلی خلدالله ملکه ابدا مقر سلطنت ایران را تحت ظل ظلیل خود در آورده اندیشه و اراده آن بود که مرخص شده نعش مذکور را برداشته به مشهد مقدس معلی مزکی برد که درین اثنا قضیهٔ مشهد مقدس

چنانچه بعد ازین شرف عرض خواهد یافت واقع شد و آمد و رفت به خراسان بشآمت اوزبکان بی‌ایمان قطع گردید ودر تاریخ عشر ثالث‌محرم‌الحرام اودئیل سبع‌وتسعین وتسعمائه‌بطارم رفته نعش مبارك آنحضرت را که از هم ریخته بود درکیسهٔ متقالی سفید نهاده ودر صندوقی تازه نهاده نقل به‌دارالمؤمنین قم نمود ودر شب‌جمعهٔ دوازدهم شهر صفر آنحضرت را بآداب‌وقاعده مقرر بروضهٔ مقدسهٔ مطهره حضرت معصومه صلوات‌الله علیها درآورده برگرد ضریح مبارك ایشان در صفه و در آستانه برجانب شرق نهاده شد و تصدقات وخیرات فرموده وآش‌حلال کشیدند . له‌الحمدوالمنه که حسب‌الوصیه آن خدمت را بتقدیم رسانید چه ارض قم در شرافت همچو آستانهای مقدساتست وباسناد صحیح از حضرات ائمه معصومین‌صلوات‌الله‌علیهم اجمعین‌مرویست که اموات را به‌بیت‌المقدس محشر ومنتشر بود اما مردم خطهٔ قم که مدفونان ومردگان ایشان را در آن مکان درقبر محاسبت کنند از قبرنخست برند و اموات آن بلده مغفورند.سه سال وهشت ماه نعش ایشان در طارم بواسطهٔ انقلاب زمان‌مانده بود اما معاملهٔ صدارت نواب‌میرتاج‌الدین محمود که سابقاً عرض شد چون احکام‌مطاعهٔ شاه وشاهزاده باخلاع فاخره بدارالمؤمنین کرمان رسید آنحضرت در فکر آمدن بودند بواسطهٔ رسیدن محصولات و ترتیب اوازم اسباب ویراق آن منصب عظمی‌چندروزی‌توقف داشتندویکمرتبه ازتسلط واستیلای‌بکتش‌خان‌افشار که‌درآنملک‌دم ازمخالفت این دولت میزد اندیشه‌ناك وملاحظه داشتند تاآنکه قضیهٔ نواب شاهزادهٔ عالمیان سلطان‌حمزه میرزاروی نمودچنانچه بعد ازین‌شرف عرض‌خواهد یافت بعدازین‌حادثهٔ بکتش‌خان شروع درطمع ازسرکار ایشان نموده‌اکثر املاك‌ایشان خصوصاً فرمیتن راکه در ایام صدارت خریداری نموده بودند باباغ باجگاه وغیره‌بعنف گرفتند و بعدازقتل بکتاش‌خان اوزبکان بکرمان آمده انواع [1]... بدانحضرت راه یافت و شرح آنها در محلش ایراد خواهد یافت انشاءالله وحده‌العزیز و هم درین سال محمدبیک برادرزادهٔ میرزاکافی‌منشی‌اردوبادی که منشی نواب شاهزادگی سلطان‌حمزه‌میرزا بود بجوار رحمت ایزدی پیوست ودر تاریخ فوت او مولاناآصف اردوبادی چنین‌گفته :

حضرت شمسا ز جهان خراب — رفت بصدمحنت‌و اندوه وغم

[پیک]اجل‌نامهٔ عمرش‌درید — زد بسوی عالم عقبی قدم

رفت ازین عالم فانی دریغ — با دل پر حسرت وبا...[2]

آصف دلخسته بتاریخ گفت — حیف ازآن منشی زرین قلم

بعد از محمدبیک منشی انشا رابه‌میرزاخان ولدمیرزاکافی که درآن ایام وزیر قورچیان نواب شاهزادهٔعالمیان بود داد ووزارت قورچیان شاهزادهٔ عالی‌را به‌جناب میرزاجان‌بیک شفقت‌کردند.

ص ۸۱۴س۱۳ : راقم این نسخه چنانچه سبق ذکر یافت نعش شریف میرشمس الدین محمد صدر را برداشته در رکاب ظفر انتساب روان شد .

۱- ناخواناست ۲- ناخواناست

ص ٨١٤ س ١٥ : نوروز مذکور را بدستور همه سال شاه مرضی‌الخصال در دارالسلطنهٔ تبریز نمود وهمچنان شاه عالمیان نورحدقهٔ جهانیان ابوالمظفر شاه‌عباس بهادرخان در مشهد مقدس‌معلی در شب جمعه‌مذکور بطاعت واحیاءگذرانیدند. القصه که شاهزاده سلطان حمزه در حظیرهٔ مقدسه بیرون فرمودند ودر حوالی آستانهٔ مقدسه ودرخانه یکی از سادات شیخاوند فرود آمده چند روز توقف فرمودند.

ص ٨١٤ ش ٢٢ : آخرالامر آن شاهزاده بوداع زیارت آستانهٔ مقدسه آمده بعد از مراسم زیارت دو رکعت نماز باخلاص ونیاز بگذارد وروی تضرع وخشوع برخاك استکانت‌و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش فتح وفیروزی طلبید وبعد از فراغ مناجات بدرگاه حضرت واهب‌العطیات ویاعالم‌السروالخفیات ، وداع آن روضهٔ مطهره نموده توکل برفضل نامتناهی حضرت الهی نمود وبسعادت . . .

ص ٨١٥ س ١١ : وخود و فرزندانرا برداشته با غازیان شاملو به الموت آمده متوجه دیلمان و گیلان شد وبصدتشویش متوجه اردوی عالی‌گردید .

ص ٨١٥ س ١٥ : ومطلقاً شرم ننمود شعر :

ای مگس منزل سیمرغ نه‌جولانگهٔ تست عرض خود می‌بری و زحمت مامیداری

ص ٨١٦ س ٢ : وسرکار خاصهٔ شریفه‌وخانهای تاجیکانی‌که در دارالسلطنهٔ تبریز در خدمت اشرف بودند خصوصاً میرزامحمد ناظرالممالك اصفهانی . . .

ص ٨١٦ س ١٥ : نگذاشتند: هرکسی‌راهوای‌ِتملکتی هرسری را خیال سلطنتی حاصل این قضیه آنکه. .

ص ٨١٧ س ٤ : بطارم داخل وحوالی پل‌ودوراه قریب به‌مزار اکثیرالانوار امام‌زاده قاسم علیه وآبائه‌السلام . . .

ص ٨١٨ س ١ : به‌اردوی عالی مراجعت فرمودند باز بعضی‌ازکج‌بینان ودوراندیشان اراجیف انداختند که‌ولیخان تکلوشبیخون‌می‌آید. چون درمیان هر دو اردو مذکور بود که‌چون اردوی همایون شاهزادهٔ‌گیتی‌ستان نزدیك قزوین میرسد . . .

ص ٨١٨ س ٧ : ویک مرتبه اویماق تکلو را تسلی ساخت وبا ادهم‌خان نیز وعدهٔ چند درمیان نهاده ملاحظه اطراف وجوانب نمود پس از آن . . .

ص ٨١٨ س ٩ : درآن ایام مردم دوربین‌کوته نظر را گمان این بود که چون لشگر مخالف زیاده از حد است ظفر ایشانرا خواهد بود شعر :

غلط بین‌که بدخواه را درسراست که فیروزی از کثرت لشگر است
بصد رنج کوشش نماید بجان که جمع آورد لشگر بیکران
نداند که هنگام رزم آوری ز حق نصرت آید نه از لشگری

محمدخان‌که خمیر مایهٔ این‌فتنه وفساد بود به‌طمع زیادتی وزیاده سری پای بربخت

خود زده بدین حرکت نامناسب و اقدام بی‌موجب لشگری را گمراه ساخت . . .

شوربختی که دهد دامن اقبال زدست　　زود باشد که ازین غصه گریبان بدرد

مشارالیه اصلا اندیشه ننموده . . .

ص ۸۱۸ س ۲۰ : نزول نمودند . . .

روان شد به اقبال وفتح و ظفر　　سعادت بفیروزیش راهبر

سعود فلک نصرتش راضمان　　جنود ملک در پیش حرزجان

ص ۸۱۹ س ۲ : صباح روز پنجشنبه شهرمذکور، شعر :

روان شد بدان قلعه صاینین　　وطنگاه شاهان ایران زمین

خجسته سمند ظفر زیران　　سعادت قرین نصرتش همعنان

ص۸۱۹س ٤ : نزول نمودند واز اتفاقات حسنهٔ همان سرزمین جنگ‌گاه پادشاه سعید جنت قرین سلطان ابوسعیدالجایتوست که اونیز با امیرچوبان که از امرای پدر اوبود جنگ‌نمود

ص ۸۱۹ س ۱۲ : در وقت فصل ربیع بدیع که سلطان عدالت شعار بهار لشگر آراسته و ریاحین و ازهار را در عرصه‌گاه « فانظرالی‌آثار رحمةالله کیف یحیی الارض»[۱] احضار فرموده تمام روی زمین را بتأیید سن کل روح نهج تسخیر فرمود .

ص۸۲۰ س۳: بنده‌نواز در روز جمعه نوزدهم‌شهر مذکور جمع شدن لشگر مذکور را نپائید واز مقوله‌فی[التأخیر]آفات اجتناب لازم دید امضای عزیمت را صواب دانست دست توکل برحبل متین تأیید صمدانی استوارکرد.

ص ۸۲۰ س ٦: درآن حال شدبی‌توقف سوار　　بنیروی تأیید پروردگار

ص ۸۲۰ س١٦: برافراخت. فقیر مؤلف در آن مصاف در پای علم‌آن خسروا کناف وزبدهٔ اولاد عبدمناف‌بودم ویکهزارو سیصدشمردم که با آن شاه دین‌پرور بودند چون نظر کیمیا اثرش برآن غلام دعاگر افتاده فقیر را مخاطب ساخته برزبان الهام‌بیان‌گذرانیدند که قاضی‌مرد سید صالحی دعاکن کمینه بدعوات ماثوره مشغول بود دست اخلاص از روی تضرع و ابتهال بدرگاه حضرت ذوالجلال گشاده از حضرت عزت فتح ونصرت آن سپهر منزلت را مسئلت نموده وبرحسب سنت سنیهٔ حضرت رسالت صلی‌الله علیهٔ و . . .

ص۸۲۳س۲۰: مختار سلطان‌تکلو بالشگری چنان‌ازکثرت سواد وبسیاری یراق و استعداد وبی‌توقف منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق وپراکنده شدند. شعر :

برآمد ز شور سپه رستخیز　　نبد دشمنانرا مجال گریز

همه راه اگر دشت وگرپشته بود　　پر از خسته وجسته وکشته بود

ز بیم جهاندار صاحبقران　　فرو ریخت از هم سپاهی گران

ندیده کس از دور گرد سوار　　گزیدند یکسر طریق فرار

۱- سوره ۳۰ آیه ۵۰

امراء مذکوره پارهٔ بقم و جمع دیگر به همدان گریختند .

ص ۸۲٤ س ۱ : قضا و قدر نظم :

چو سر منزلش داد یزدان پاك　　ورا از سیاهی دشمن چه باك
یکی تن که باوی بود کردگار　　نباید که اندیشد از صدهزار

ص ۸۲۵ س ۲ : شاهزادهٔ عالم آرا طهماسب را برداشته بدولتخانهٔ مبارکه داخل شد عساکر نصرت شعار را از فتح نامدار چندان غنیمت از قطار اشتران پر بار و اسبان تازی صرصر رفتار بدست افتاد که پای تقریر و دست تحریر بسرحد وصف آن نرسد. شعر :

غنیمت کشان بردر شهریار　　غنیمت کشیدند بیش از شمار

آحاد و افرادمردم اردوی همایون که معاش یو می نداشتند چندان مال وشتر بهم آوردند که از احتیاج بیرون آمدند و از وقت فتح تاصباح درکشاکش بودند وآن همه مال وجمعیتی که امراء مذکورسالها اندوخته بودند و ایشان و ملازمان و اتباع بغنف و تعدی ازمسلمانان گرفته بودند صاحب شدند.

ص ۸۲۵ س ٤ : یعنی آفتاب جهانتاب علم نورانی برافراخت و لشگر کواکب را مغلوب ساخت شاهزادهٔ صاحبقران در آنمحل بدیوانخانهٔ رفیعه برآمده به تخت شهریاری و جهانبانی برآمده به عشرت وشادکامی مشغول شد . شعر :

بگرد تخت خوبان سرایی　　جهان را داده از رخ روشنائی
پریچهره بتان نازك اندام　　ز جعد از بهردلها بافته دام
جوانان لطیف ناز پرورد　　ز چشم بد ندیده رویشان گرد
بریشم زن ره عشاق میزد　　صلای عشق برآفاق میزد
کرشمه ساز کرده ساقی مست　　ز غمزه ناوك افکن شست درشست
خرامان جام بر کف چون تذروی　　شکفته لالهٔ از شاخ سروی

حدیقهٔ منزل همایونرا نزهت وطراوت بی اندازه وروضهٔ سلطنت وجلالت از رشحات فتح ونصرت وفیروزی سرسبز و تازه وبواسطهٔ بشاشت وخوشحالی آرام انتظام اسباب سرسبز وتازه و بواسطهٔ بشاشت و خوشحالی آرام انتظام اسباب سرور جنود محبت رخت بسته وسپاه غم واندوه پشت هزیمت داده واز صولت عساکر منصور لشگر دشمن شکسته وبنیاد شوکت مخالف بکلی برافتاده ساخت . شعر :

که جاوید صاحبقران شادباد　　زفتحش جهان یکسر آباد باد
بر او آفرین از جهان آفرین　　که نارد بفرش زمان و زمین
زمین گلشن از پایهٔ تخت اوست　　زمان روشن از پرتو بخت اوست
فلك بنده و اخترش یار باد　　خدای جهانش نگهدار باد

پس ازآن تواچیان وایشک‌آقاسیان امر به‌آوردن سرو اختر مه وجماعت اسیر وگرفتار و زنده نمودند .

ص ۸۲۵ س ۲۲: مقرر نمود آقارضای قاضی که از جانب اولادامجاد میرغیاث‌الدین صدر سابق اصفهان مشهور بمیرمیران همراه در اردوی‌اعلی‌بود وهمان ازوکلای سلسلهٔ علیه ایشان بود رفته . . .

ص ۸۲۶ س ۲ : شفقت کرده تمامی‌آنجماعت راکفن نموده درآن محل دفن‌نمودند پس ازآن دبیران لطایف نگارمنشیان بلاغت شعار خصوصاً میرزامحمد منشی‌سابق که درآن اوان مستوفی‌الممالک دیوان‌اعلی‌شاه سکندرشان بود وسمت مصاحبت شاه‌زادهٔ صاحبقران‌داشت ومهر برضمن احکام عالی شاهزادگی میزد ودرآن‌یورش همراه بود صورت عظایم امور وجلایل احوال که درآنمدت روی نموده بود به‌نوک خامهٔ گوهربار برصحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها پرداختند و تورچیانرا باطراف وجوانب ممالک محروسه فرستادند. شعر :

بپرداخت منشی صاحب هنر — بسی نامه درباب فتح و ظفر
برانگیخت یکران کلک دبیر — ز میدان کافور گرد عبیر
بصد لطف چون گشت پیراسته — بمهر همایون شد آراسته
رسانید قاصد به هرکشوری — صدایش برآمد زهر منبری

صورت فتح‌نامهٔ قم ثبت‌افتاد

«امرعالی شرف نفاذ یافت آنکه سادات عالیدرجات و قضاة منیع‌البرکات و ارباب و اهالی و موالی وکدخدایان و رعایا و جمهور سکنه ومتوطنان برایاء دارالمومنین قم احسن‌الله احوالهم و انجح بالخیرآمالهم به عنایات بلاغایات عالی و مراحم بلانهایات متعالی مفتخر و سرافراز ومکرم و معززگشته بدانندکه‌همیشه عون وعنایات و توفیقات نامتناهی قرین روزگار خجسته آثار این دولت بی‌زوال بوده در جمیع مواد توکل بحضرت حق تعالی جل وعلا و حضرت ائمهٔ معصومین صلوات‌الله علیهم‌اجمعین و توسل به‌لطف غیر متناهی حضرت رسالت پناهی صل‌الله‌علیه وآله نموده وبه‌مضمون اینکه

خود را به‌ماسپار وعدورا به ماگذار — آنگه‌ببین که دست ولایت چه‌میکند

عمل کردیم‌لاجرم اولیاء دولت قاهره ازمکمن غیب ومحل لاریب باحسن وجهی واسهل رمزی به حصول موصول میگردد واعدای سلطنت عدیم‌الانتقال قرین ادبار وانکسار گشته متوجه دارالبوارمیشود ومؤید این‌حال و مصداق این مقال قضیهٔ طایفهٔ مخذول‌العاقبة تکلو و ترکمان‌که با وجود شفقت و مرحمت عالی‌که نسبت بدیشان زیاده از دیگر او یمافات مشاهده عالمیان میشود بواسطهٔ قضیهٔ امیرخان لجاج نموده در مقام مخالفت و لجاج ونمک بحرامی شدند و هرچند حسب‌الالتماس ارکان دولت قاهره و ریش سفید قزلباش پروا نجات بایشان نوشته خلعتهای فاخره جهت ایشان فرستادیم‌اصلا درمقام سرکشی ومخالفت به‌مضمون «الشقی‌الشقی‌فی‌بطن‌امه مضمون این بیت که، شعر :

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه سفید کردن آن نوعی از محالاتست

باز بنابرین طرفه‌تر آنکه برادر بیدولت بی‌سعادت طهماسب‌میرزا را دست‌آویز کرده نام پادشاهی برو نهاده خیالات فاسد در سویدای خاطر جا داده وغافل از آنکه زمام امور سلطنت وپادشاهی به‌مقتضاء حقیقیت انتمای «توتی‌الملک من‌تشاء وتنزع الملک‌همن‌تشاء»[1] در قبضهٔ تأیید کردکارست. شعر:

نکوئی جهانداری از سرسریست که شاهی نمودار پیغمبریست

کسی را سزدرایت افراشتن که ده را تواند نگهداشتن

سریر بزرگی نه جائیست خرد بخوردی کسی‌گوی دولت نبرد

در دارالسلطنهٔ قزوین که مقر سلطنت و منزل خلافت این‌دودمان ولایت مکانست نزول نموده خان ومان وعرض وناموس واموال واسباب چندین‌هزار نفس‌از ترک وتاجیک و وضیع وشریف برباد افتاده به‌جمعیت هرچه تمامتر از فحوای این بیت، شعر:

باولی نعمت از برون آیی گر سپهری که سرنگون آیی

غافل شد ارادهٔ مقابله رایات فیروزآثار نمودند ونواب عالی بتائید ملک‌متعال وموکب دولت بی‌زوال:

بزرگ‌کردهٔ اورا فلک‌نگیرد خوار عزیزکردهٔ او را ملک ندارد خوار

مضمون حقیقت مشحون وماتوفیقی‌الاباﷲ، منظورانظار اجابت‌آثار ساخته باامرای نامدار ومقربان فلک اقتدار وقورچیان‌نصرت شعار ودلیران لشگر ظفرکردار وخدام عتبهٔ عالیمقدار و غازیان شیرشکار وعساکرفیروز آثار قرین نصرت وظفر به‌مقتضای «واﷲیؤیدبنصره‌من یشاء[2]» برفع و دفع طایفه شدیدالقوة شدیم ورایات ظفر آیات بواسطه بقیه عساکر منصوره چند روزی‌در چمن سلطانیه توقف فرمودیم. دراین‌اثنا خبر رسید که مخالفان ضلالت نشان‌از روی غرور به ییلاق جیکچکی آمده همانساعت بلاتوقف اردوی کیهان پوی کوچ کرده درچمن‌صایین قلعه چتر فلک فرسای براوج اعتلا افراشتیم‌چنانچه فاصلهٔ بین‌الفریقین زیاده از دو فرسخ بود روزدیگر که روز جمعه نوزدهم‌شهر جمادی‌الاول سنهٔ تسعین وتسعمائه بودقرین فتح‌واقبال پای سعادت در رکاب دولت واقبال نهاده بشوکت هرچه تمامترسوار شدیم وعساکرگردون مآثر وغازیان عظام وقورچیان عظام و مقربان بارگاه فلک احتشام وتوپچیان وتفنگچیان بهرام انتقام وسایر ملازمان ذوی‌الاحترام در رکاب نصرت آیات ترتیب میمنه و میسره داده وصفها آراسته شروع در مقدمات جنگ وجدل شد. نواب عالی درترتیب جاگرفته دست راست وچپ را بامرای عظام عالیمقدار وشیران بیشهٔ‌گیرودار سپرده چرخچی‌تعیین فرمودیم ومخالفان بی‌ایمان بهیات اجتماعی قشون‌قشون‌وفوج‌فوج پیش‌آمده‌صف‌آرایی کرده شعلهٔ حرب‌التهاب یافت مکرراً ازطرفین بریکدیگر تاختند مرتبهٔ اول شکست برچرخچی مخالفان افتاد علی سلطان ولد ولیخان تکلوکه سرمایهٔ

۱- سوره ۳ آیه ۲۶ ۲- سوره ۳ آیه ۲۶

فتنه و فساد ایشان بود بقتل رسید ومخالفان زور آورده چرخچی ماراگردانیدند مجملا تا عصر تنکی جنگ عظیم بهم رسیده بودآن نمک بحرامان دل از جان برگرفته نزدیک بدان شد که چشم زخمی عظیم واقع شود که نواب عالی به مضمون خیر مشحون «ومن یتوکل علی الله فهو حسبه»[۱] تکیه برالطاف بینهایت بارالهی وامداد بواطن قدسی مواطن حضرات عالیات نموده به مضمون این بیت :

کسی راکه ایزد بودکارساز ‌‌ ‌ زیاری لشگر بود بی‌نیاز

با معدودی چندکه همراه بودند به‌موجب نص کریم صریح کم«من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة[۲]» بنفس نفیس حمله کرده باوجود آنکه قلیلی از ملازمان مخصوص در رکاب عالی در تیب مانده بودند بروجهی پیش برد که مخالفان وسوالفان مخلوط شده تمیزجوانان طرفین از یکدیگر نمی‌شد بحسن توفیق ملک متعال ومساعدت بخت‌فرخ فال شکست برلشگر نکبت اثر ایشان افتاده نسیم فیروزی وشمیم نصرت و فیروزی برپرچم علم ظفر فرجام وزید ، مخالفان بی‌شکوه بیکبار منهزم شدند وغازیان شیر شکار برادر بیدولت طهماسب‌را با محمدخان روسیاه‌و مسیب‌خان نامراد وبیرام‌خان ولد سولاخ‌حسین ومرتضی‌قلی ولد اردوغدی خلیفه وعلی‌سلطان ترکمان‌گرفته دویست سیصدکتل را در پای تیب ایشان از پشت زین برروی زمین انداخته سرهای‌ایشانرا برسرنیزه‌ها کردندوسرولیخان تکلو وعلی‌سلطان ولداوو خلیل بیک نموده‌ابوطالب میرزا، بیرام‌بیک قراب‌اغلی و شاهقلی سلطان تکلو برادر امیرخان وسرداران ایشانرا بنظر عالی در آوردند و تفصیل آن بروجهی است که‌درضمن پروانچه نوشته شده. غرض که به‌یمن تأیید الهی چنان فتحی شدکه در هیچ عرصه واوان کسی نشان نداده. شعر :

چشم فلک ندید و نه‌بیند به هیچوجه ‌ ‌ این دولت عظیم که ما را میسرات

بیت :

نباشد چنین کارها سرسری ‌ ‌ که ایزد دهد نصرت وبرتری»

الحمدلله‌الذی اذهب‌عناالحزن[۳]» که اعدای دین ودولت ابدی الغایت نیست ونابود شده وسملکت‌عراق مجدداً بتصرف اولیای دولت قاهره درآمد واصلادغدغه از هیچ ممربخاطر انور راه نیافت روز دوشنبه‌ویکشنبه‌آنجا توقف نمودیم که سرها واخترمها کشیدند و بلاتوقف متوجه الکاء همدانیم وبعد از قرار ومدار مهمات عراق باستعجال تمام بدارالسلطنهٔ تبریز مراجعت نموده‌به محال متعلقه رومیهٔ شومیه رفته آن بلاد را به‌تحت تصرف‌این دولت قدیم الامتثال می‌آوریم باید که‌بدین مژدهٔ مسرت‌آثار که‌مصحوب رفعت‌آثار نظام‌الدین مهدیقلی‌بیک ایشک آقاسی ابواغلی فرستادیم مسرور و شادمان بوده آوازهٔ طبل شادمانی و غوغای نقارهٔ شادکامی به‌عیوق رسانیده در دعاگوئی تقصیرننمایند»

۱- سوره ٦٥ آیه ۳ ‌ ۲- سوره ۲ آیه ۲٤۹ ‌ ۳- سوره ۱۵ آیه ۳٤

نواب شاهزادهٔ گیتی‌ستان بعد از دو روز از آنجا کوچ کرده‌به قصد آنکه جمیع امراء گریخته جمعیت نموده به‌همدان میروند و از آنجا فتنه کرده به بغداد متوسل خواهند شد ارادهٔ یورش همدان نمودند وراه از قزوین گردانیده ...

ص ۸۲۶ س ۱۷ : و شمشیر درگردن انداخته به شرف پابوس شاهزادهٔ صاحب قران سرافراز گشتند . علیقلی‌خان استاجلو چون توجهی به ادهم‌خان داشت در مقام تربیت و محافظت او گردید.

ص۸۲۷س۱۱: سوق کلام در توجه شاهزادهٔ سپهراحتشام بجانب بلدهٔ قزوین در اول جوزا یعنی در زمانی که سلطان‌گل برتخت تجمل قرارگرفته‌وبلبل هزاردستان به‌صدزبان‌و بیان به‌انواع فریاد وفغان باغ سعادت را پرنوا ساخته واطراف جمنها به‌انواع سبزه ورياحين آراسته، شاهزادهٔ صادق‌الاعتقاد والعقیده همت عالی‌نهمتش بمقتضای آن شد که درین فصل بهار عدالت شعار سری بدارالسلطنهٔ قزوین کشیده وبعد از سیروتماشای گل :

سلطان‌گل رسید ودیار چمن گرفت — و اطراف جویبار سپاه سمن گرفت

به‌احوال ستمدیدگان وجفا یافتگان وتاراج‌زدگان آن بلدهٔ جنت نشان باز رسیده تلافی جبروآزار خاطر مستمندان آن جماعت نماید ومقررشد که اردوی‌همایون همچنان در ییلاق خرقان توقف داشته نواب مالک رقاب با امرا ومقربان شاهی بسیر وتماشا رفته زود مراجعت فرمایند. آخر روز سه‌شنبه سلخ جمادی‌الاول‌سنهٔ مذکوره بسعادت وکامرانی سوارگشته متوجه دارالسلطنه شدند. شعر :

بزرگان شهر آگهی یافتند — بپابوس شهزاده بشتافتند
بشکرانه جانرا کشیدند پیش — که دیدند روی خداوند خویش

وشهر را آیین بسته ازهر طرف تعبیهای لطیف انگیخته روزچهارشنبه غرهٔ شهرجمادی‌الثانی‌یکسر بباغ سعادت‌آباد که رشک باغ ارم وفردوس پرنعم است تشریف بردند :

جهانی بشادی بیاراستند — بهرجای رامشگری خواستند
همه شهر در زیور و درنگار — گهربوش شد هم زمین از نثار
بآیین ببستند هرچارطاق — که هریک بدی رشک‌نیلی‌رواق
بپوشیده برهریکی زیوری — فرازش بهر گوشه رامشگری
همه مملکت گشته آراسته — درویوم و دیوار برخاسته

شاهزادهٔ صاحبقران در باغ فردوس نشان به‌عیش ونشاط وکامرانی‌گسترده بزم‌های خسروانه آراست. شعر :

بگسترده فراش صد نوع فرش — ز بهجت زمین گشته مانند عرش
شد آراسته بزمی از نازونوش — که مثلش ندیده به مینوسروش
خورشهای الوان ز اندازه بیش — به خانهای زرین نهادند پیش

می ارغوانی به زرین قدح / به میخواره افتاده عکس قدح

ساقیان سیمین ساق و پروانجبان زرین نطاق ساغرهای مالامال درگردش آورده مغنیان خوش‌الحان ونغمه‌سرایان شیرین زبان نوای ارغنون وصدای بربطوقانون درگنبد گردون انداختند ودعای آن خسرو دین پرور بدین ترانه وسرود می‌نواختند. بیت :

که تا باشد جهان صاحبقران باد / زمانه حکم‌کش او حکم ران باد

مظفر باد براعدا سپاهش / نیفتاد از سر دولت کلاهش

مرادش را سعادت راهبر باد / ز نو هرروزش اقبال دگر باد

وبعد ازعیش وعشرت بدولتخانهٔ مبارکه درآمده سایهٔ التفات برساحت آن بلده‌و تدبیر مصالح ساکنان‌آن خطهٔ‌نفیسه انداخت. سادات وعلما واکابری‌که در آن بلده بودند همه‌را به‌نوازش‌خسروانه سرافراز ساخته خلعتهای پادشاهانه شفقت فرمود وهرکه را ظلمی رسیده‌بود بعدالت تدارك فرموده فقرا ومساکین را به انعامات مفتجرگردانید.

ص۸۲۸س۷: برادر اسمعیل قلی‌خان‌شاملو دادند وایالت شیراز را چون قبل ازین به‌علیخان مرحمت‌کرده بودند بدستور بدو عنایت‌کردند. مهدیقلی‌بیک ساروشیخ ذوالقدر را وکیل وریش‌سفیدآقایان ذوالقدر نمودند والکاء بوانات‌وکبیروطسوج کاشان بسیدسلیمان‌کمونه دادند والکاء سمنانرا اضافهٔ خوارکرده به پسرزادهٔ تبت اغلی عنایت‌کردند. چون ادهم‌خان ترکمان باآن همه عقوق ویمک بحرامی . . .

ص۸۲۸س۱٤: که ازتبریزروگردان شده بودبمیان ترکمانان رفت ودر معرکهٔ جنگ پیش‌آهنگ بود التجابدرگاه نواب عالی آورده وملتجی‌به علیقلی‌خان فیج‌اغلی‌گشته شاهزاده جرایم اورا مقرون بعفو ساخته ...

بمؤدای «والکاظمین‌الغیظ والعافین عن‌الناس‌والله یحب‌المحسنین»[1] او را همان بحالت خود بازگذاشته . . .

ص۸۲۸س۱۱: بتاراج رفت و صاحبقران دست دریانوال گشاده امراء مذکوره را نوازشات نموده خلعتهای فاخرهٔ خسروانه دادند. شعر:

چو بحر عنایت درآمد بجوش / سپه جام انعام کردند نوش

سرانرا همه خلعت خاص داد / به بخشش دل همگنان‌کردشاد

ص۸۲۸س۱۹: ازگناه ... درگذشته. شعر :

بدرگاه او هرکه کردالتجا / همه کار او شد به خوبی روا

ص۸۲۸س۲۳: القصه‌که مدت یکماه‌وکسری‌شاهزادهٔ عالی در دارالسلطنهٔ قزوین توقف داشتند.گفتار در توجه شاهزادهٔ صاحب‌قران به‌آذربایجان. بعد از وقوع فتح مبین چنین وقرار ومدار مهمات عراق وفارس در دارالسلطنهٔ قزوین شاهزادهٔ صاحب‌قران‌نصرت‌قرین آرزم

۱- سوره ۳ آیه ۱۳٤

آیین درساعت سعدسعید درعشرثانی شهر شعبان از دارالسلطنهٔ قزوین بیرون رفته ...

ص۸۲۹ س۷: شاهزادهٔ جهانیان منزل به‌منزل از روی‌عیش‌ونشاط وفراغت وصحت

شعر :

بهر منزلی مجلسی ساختند　　　بهشتی نوآیین بپرداختند

ص۸۲۹س۸: استقبال فرموده مقدم یکدیگر را بمراسم اعزا زواکرام گرامی فرموده ازجانبین دقیقهٔ از دقایق شرایط حرمت وخدمت ونوازش‌فروگذاشت ننمودند. پس‌ازآن داخل شهر شده.

ص ۸۳۰ س ۱۵: به‌کنار رفت . شعر :

اگر تیغ عالم بجنبد زجای　　　نبرد [رگی][۱] تا نخواهد خدای

ص۸۳۰س۱۸: شعر . بیت :

تادر نرسد وعدهٔ هرکارکه هست　　　سودی‌ندهدیاری‌هریارکه‌هست

ص ۸۳۱ س ۳ : روز چهارشنبه بیست‌وچهارم

ص ۸۳۱ س ۹ : آب شهر

ص ۸۳۱ س ۱۷ : سه‌شنبه ششم شهر مذکور

ص ۸۳۲ س۱۵ : مهدی قلی‌خان مشهور بسیماون

ص ۸۳۱ س ۱۷ : نمیتوانست نمود. شعر :

آن‌حصاری‌که طرف بلدهٔ او　　　در علو از ستاره دارد عار

حصن او حصن اختر ثابت　　　بام او بام گنبد دوار

ص ۸۳۲ س ۱۹ : و اکثر امرا در رکاب شاه مستطاب و شاهزادهٔ کامیاب بودند بخاطر باریافتگان آستان خلافت مکان‌رسیدکه یکمرتبه دیگر بقراباغ رفته لشگرعظیم فراهم آورد .

ص۸۳۳س ۱٤: علی‌خان‌که‌بخدمت‌نواب‌کامیاب سپهررکاب اشرف‌اعلی‌ابوالمظفر شاه‌عباس بمشهدمقدس آمده هرکدام شهرکه‌از عراق وخراسان‌که خواهد به‌تیول او مقررشود مرتضی‌قلی‌خان . . .

ص۸۳۳ س۱۵: می‌بود وارادهٔ رسیدن بخدمت آن اعلیحضرت درخاطرداشت ودر وقتی‌که . . .

ص۸۳٤س۲۰: توقف نکند والکاء استرآباد راکه الکاء اوبود بحوزهٔ تصرف درآورده

ص ۸۳۵ س ۲۱ : چون مرشد قلی سلطان برادر اسمعیل قلی‌خان شاملو بواسطهٔ بعضی از ولایت قم‌که به‌تیول او بود درقم بود چندنفر از شتران او وچند قطار ازشتران ترکمانان همراه غازیان ذوالقدر بکسیب برده بودند . .

۱- لن : یکی

ص۸۳۶س۶: وخود باملازمان خود سوار شده پنج دروازهٔ قم‌حراست نمود چهار را بست ویکی راگذاشت که آمدن غازیان‌از آنجا باشد چون شب از مردم شهر ومحلات جمعی کثیر را بمرحلهای باروفرستادآنشب تاصباح بامردم قم وجماعت قم کشیک داشت. صباحش مرشدقلی سلطان که درحوالی آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔ معصومه‌سلام‌الله علیها اورا با فرزندان در آنروزجناب مولانا آقاجانی متولی سرکار آستانهٔ مقدسه با حضرت میرمخدوم‌قاضی‌القضاة قم...

ص۸۳۶س۷: دراین اثنا خبر رسید که نواب‌جهانیان کامران‌صاحبقران علیقلی‌سلطان حاکم قم را رخصت داده بود که بعراق آمده بعضی‌ایل‌والوسات غازیانرا که درشراه‌وفراهانند جمع نموده بدرگاه رود سلطان مشارالیه‌را در زنجانرودگذاشته‌اند. مشارالیه از سلطانیه بولایت شیراز روانه‌شد. مرشدقلی‌سلطان شاملو وهفتاد نفردیگر از ترکمانان‌باوی‌می‌بودند او را سردار لشگر ذوالقدر و اهل قم نموده صد کس دیگر از ذوالقدر و مردم خود و از قم سان داده فرزندان علیقلی‌سلطان ومرشدقلی‌سلطان بنارین قلعه برده برهر که‌از ترکان که محل‌اعتمادبودند فرزندان ایشانرا داخل نمودند وهر دروازه را به ذوالقدریان وشاملویان سپرده بردرنارین قلعه کس اعتمادی نیز تعیین‌نمود وبرمردم شهر ومحلات آدم قسمت نموده مقرر شدکه تمامی حصار ومرحلها را تاصباح محافظت نمایند واز سرشب تا صباح‌مرشدقلی‌خانرا سوارکرده دورهٔ شهر را از درون حصارگشته طریق جرأت کشیک مرعی‌می‌شد. اتفاقاً مولانا آقاجانی که برساله رفته‌بود بازن‌دراصل‌مولانا ازحزب‌ترکمانان بود وبا محمدخان‌وطوایف ایشان‌تبریزی‌داشت(؟) ترک سفارت ونمک‌خوردگی‌اهل‌قم راگذاشته‌مرغبات‌درآمدن ترکمانان‌بقم کرد. خان روزدوشنبه ۱۱ شهر محرم از آنجاکوچ کرده یکفرسخ‌را پیش نشسته بمراغه طیب وطاهر آمد ومولانا از درب ری به‌شهر داخل شده بعضی از مردم که‌بردروازه وپشت حصار به‌محافظت اشتغال‌داشتند بایشان‌رسانیده که شاهزاده حمزه‌میرزا را شهید کرده‌اند وشما به‌عبث هرزه‌کاری مکنید وحریف ترکمانان نمی‌شوید اولی‌آنست که در پی کار خود بروید. چون مولانا را منزل دربیرون شهر بود یقین که چون‌مرتضی‌قلی‌خان وترکمانان به‌آستانه میرفتند مشارالیه دیگر فساد وتحریکات میکرد غازیان شاملوو ذوالقدر صلاح‌وقت درآن‌دیدند که مولانا آقاجانی‌را باسایر ترکمانان که درین...[1] بودند مثل ابوالمعصوم‌میرزای‌موصلووطهماسب‌قلی‌بیک عمزادهٔ او وزینل‌بیک[کرد][2] وقریب ده پانزده نفر از ترکمانان ملازم‌امرای ترکمان بحرمت وعزت هرچه تمامتر درخانهای واقعه در قلعه نشانده ازیراق جنگ ایشانرا عاری‌داشتند وخدمات میکردند تا معاملات‌مشخص شود. القصه که روز دیگرش مرتضی‌قلی‌خان با اجلاف‌واوباش ترکمان بقم آمدند ودر جوار مزار حضرت معصومه علیهاالصلوة‌والتحیه‌مأوا گرفتند وملازمان ایشان بدرباغ هارونی وسایر باغات قریب بآستانه خیمه‌زده ارادهٔ یورش شهر نمودند.

ص ۸۳۷ س۱۷: به‌رسالت فرستاده امیراسماعیل مختار ساوجی‌وزیر وی مرددانای

۱- ناخواناست ۲- لن: دوکر

عاقل بود باو پیغامی چند نمود الحق مشارالیه نیز چیزها درین باب درخفیه خاطر نشان او کرده بود تا آنکه درمرتبهٔ اخیر مبلغ ده تومان جهت میراسمعیل وزیر وپارهٔ آرد وجووگلاب ونارومیوه وچورك وحلوا جهت سرکار خان فرستاده شد.

ص ۸۳۸ س۸: شهر رسانیده تا آنروز تخته‌پل را انداخته بیرون رفته تا سرقلعه استقبال نموده وسلطان را به‌شهر درآورد حاصل که در آنروز راقم . . .

ص۸۳۸ س۱۶: گرفته پس‌از قرار واستقرار سلطان در نارین‌قلعه وخبرآمدن مرتضی قلی‌خان باز به‌حوالی بلده و سر رودخانه...

ص۸۳۹ س٤: کاشان وعمال آنجا از وزیر وداروغه که از جانب نواب شاهزاده منصوب بودند. . .

ص۸۳۹س۱۲: احکام همایون بعزل‌سلطان‌شاملو که در دارالسلطنهٔ قزوین وحسین قلی‌سلطان استاجلو برادر علیقلی سلطان شاملو که در ری بود و علیقلی‌سلطان که در قم بود...

ص۸۳۹س۱۶: گریزگاه نداری.اماآنچه در قم باو متقبل‌شده بود مشارالیه باباحمد قمی را که ملازم او بود آن مبلغ‌را به‌تحصیل او داد وچون علی‌قلی سلطان به‌قم آمد باباحمد را ملازم سلطان ساخت وآنوجه را وصول نموده به‌سرکار سلطان داد.

ص ۸٤۱ س ٥: روز سه‌شنبه

ص ۸٤۱ س ۱۳: می‌فرمودند و مغنیان ومطربان خوش‌الحان به‌سرود این ابیات مجلسیانرا آگاه می‌کردند . شعر:

مغنی به آواز چنگ و چغانه — چه خوش گفت درشاه غم این فسانه
که ای شاه برخیز کانفاس عمرت — بود مایهٔ دولت جاودانه
غنیمت شمر شام عشرت که داند — که روز دگر زنده باشیم یا نه
مباش از می لعل خالی زمانی — که پیداست بنیاد کار زمانه
درین بزمگه چند غافل نشینم — ز صوت اغانی و چنگ و چغانه
بکعبه مرو جامی از خانهٔ خود — که خالی نباشد ازو هیچ خانه

ص۸٤۲س۱۸: پرواز نمود و ازاین صحرای‌اندوه وملال بجوار رحمت ایزد متعال انتقال فرمود تا جهانست سلطانی‌چو او برتخت سلطنت ننشسته وسروی به‌اعتدال او درجویبار مملکت نرسته. شعر:

بکوشش چو رستم به بخشش چو حاتم — چو نوشیروان عدل و حیدر دلاور

عمر شریف آن اعلیحضرت هجده سال هشتماه تمام بود آخرالامر ...

ص ۸٤۳ س ۱: تراحرم به ...

شد وقت که این‌جهان حمال — بنهند محفهٔ مه و سال
شد وقت که مرکبان انجم — هم نعل بیفکنند و هم سم

ودرآن شب‌دیجور صیحهٔ محشر از نزدیك ودور بر[خاست] ونفیرنوحه‌از امیر ووزیر وصغیرو کبیر

گوشوارهٔ کنگرهٔ ایوان‌گشت وآوازهٔ فغان وزاری از اوج‌سپهر زنگاری بگذشت وآن‌هنگام زمستان وموسم برف وباران بود وآفتاب عالمتاب ازحجاب سحاب روی جهان‌آرا نمود چون ماتمزدگان پیوسته‌گریان بود و رعد وبرق سوزان وخروشان القصه که‌آلاچق...

ص ۸۴۳ س ۱۳ : و سپهر بی مهر خدنگ بلا ازکمان جفا برگشود و آفتاب دولت که از اوج جلال تافته بود روی به‌زوال آورد واسباب سلطنت که درغایت کمال ارتباط یافته بود میل انتقال کرد. روزگار غدارعین‌الکمال راجمال‌نمود ونیل دغدغه از مصیبت‌آن شاهزادهٔ برجمال حال جهانیان کشید .

ص ۸۴۵ س ۷: دارالارشاداردبیل تقل‌نمایند ودر درون حظیرهٔ منورهٔ مقدسه مدفون سازند وایشان از اردو جدا شده چون شب درآمددرکنار همان آب خیمه وخرگاه زده شمعهاو مشعلها افروخته حفاظ کلام ملک علام بتلاوت اقدام نمودند. شعر :

شب‌آمد چه شب اژدهای سیاه — فرو بسته ظلمت پس و پیش راه
شبی سخت‌بی‌مهر و تاریک چهر — بتاریکی اندرکه دیدست مهر
فرو دوخته لب بمسمارها — ستاره گره بسته برکارها

القصه در شب گذشته که این قضیه واقع شده هنگام توجه به‌منزل‌دگر ...

ص ۸۴٤ س ۱۸ : آه ازکشتن سلطان‌حمزه و مولانا آصف اردوبادی در تاریخ رحلت آن جنت منزلت بهتر یافته. تاریخ :

شاه سلطان حمزهٔ صاحبقران — کشته شد از جور گردون بیگناه
عقل گفتا سال تاریخش بجوی — از «طلوع دولت عباس شاه»

سلطان‌حمزه میرزا شاهزادهٔ بوددرکمال شجاعت ومعدلت‌وکرم وصفت‌از تاجداران روزگار وتخت‌نشینان جم‌اقتداربرتر، درچمن دولت خویش‌جز نهال احسان نمی‌نشاند وتاتغییر احوال لیل ونهار وتبدیل غم و انتقال جز تخم مروت و عاطفت برمزارع قلوب نمیکاشت و باخلاق حمیده وآداب پسندیده موصوف ومعروف بود. انعام‌عام‌چون فیض غمام بخاص‌وعام میرسید وجهان وجهانیان‌در پناه رأفت او آرمیده بودند. جهت مناقب وآوازهٔ محامدش‌در اطراف جهان منتشر شده بود میلش‌همواره بعدالت ورفاهیت عجزه ورعیت‌پروری می‌بود ودر ایام فرح انجام او امور دیوانی واسباب جهانبانی‌در غایت انتظام سرانجام‌داشت. القصه شاهزاده باوجود این حالات پیوسته شعف تمام به‌شرب مدام‌داشت وزندگانی را بی‌می‌لعل فام حرام می‌پنداشت چون نرگس ولاله همیشه در هوس جام‌وپیاله بود وبسان لب لعل جانان بی‌راح ریحانی و شراب ارغوانی دهان نمی‌گشود تا در آن شب جان‌ستان شرابهای‌گران آن برسر ایشان آمد چنانچه عرض یافت .

که‌شنیدی که در این بزم دمی خوش بنشست — که‌نه در آخر صحبت‌بندامت بر[خاست]

ومدت سلطنت وحشمتش نه‌سال تمام ...

ص ٨٤٧ س ١ : شاه‌عباس تعلق دارد وسالهاست که درخراسان برسریر سلطنت متمکن است وتاغایت که برادر بزرگ کامکارش در قیدحیوة بود پیرامون ممالک عراق وفارس و آذربایجان نمی‌گشت .

ص ٨٤٧ س ٧: وروزی میگذرانیم یحتمل که چون اسم پادشاهی سلطانمحمد پادشاه درمیان باشد شاه عباس بخراسان فراغت کرده مزاحم پدر نگردد بالاخره . . .

ص ٨٤٨ س ١٨ : بجاآورده تمام ارکان دولت واعیان‌حضرت وسادات آنولایت .شعر:

همه جامه کرده سیاه و کبود ز خون دل از چشمها رانده بود

وبغایت ازآن قصهٔ ناگزیر محزون شده امانص «وبشرالذین اذااصابتهم مصیبةقالوانالله وانااليه راجعون»[١] را مرحم آن جراحت ساخت...

ص ٨٥١ س ٤ : فرستاده ، شعر :

خطبها را دهان بذکر توباز تا ممر سخن زبان باشد

سکه‌ها را دهان بنام تو باز تا ز زر در جهان نشان باشد

ص ٨٥١ س ٩ : روزشنبه

ص ٨٥٤ س ١٣ : ایستاده سایر ملازمان خودرا بالشگر مرشدقلی‌سلطان وسلطان مذکور طرح ساخت که از اطراف وجوانب برایشان تاخت آورد. مرشدقلی‌سلطان درآنروز داد تهورو دلاوری داده مجددایکه وتنها بمیان آن جماعت رفت وبیرون آمده...

ص ٨٥٧ س ١٣: دوپسر اورا یکی میرزاعبدالحسین ودیگری میرزا علاءالدین‌محمد

ص ٨٥٨ س ١٢ : سال هشتم از سلطنت آن خسرواقلیم چهارم . درین سال فرخ فال یعنی تنگوزئیل پادشاه حمیده خصال در مشهدمعلی مزکی نوروز به‌قاعدهٔ مقرر معهود درروضهٔ مقدسه نموده پس ازآن بشوکت وعظمت هرچه تمامتر درچهارباغ آنجا که رشک هشت‌بهشت و فردوس گشت نموده امرا وسادات ومتولی ونقباء وخدام ذوی‌الاحترام سپهراعتلا بپابوس تهنیهٔ سلطنت کل ایران سرافرازگشته همگنان مشمول عواطف بیدریغ گشته بخلاع پادشاهانه وتفقدات خسروانه سرافرازگشتند. آنجماعت نیز به‌رسم‌وعادتی که درحین‌جلوس پادشاهان‌برتخت‌می‌باشد ومتعارفست دست‌وزبان به‌ثنا ودعاگشاده هرکدام را آنچه مقدور بود نثار وایثار نمودند. شعر :

زر و گوهرش برسر افشاندند ورا شاه صاحبقران خواندند

پس ازآن باطراف وجوانب خراسان احکام استمالت به‌حکام وداروغگان نوشته ارسال داشتند ومصمم درآمدن به‌عراق وآذربایجان گشتند .

ص ٨٥٩ س ١: توقف داشتندو بواسطهٔ نسبت ادب برادر بزرگتر که در عراق و آذربایجان بودند دست برخاطر داشتند چون آن قضیهٔ ناگریز نواب مشارالیه واقع شد ...

ص ٨٥٩ س ٢ : پادشاهی نمود واز عمر شریف آن اعلیحضرت سپهر منزلت که بپایهٔ سریر سلطنت وخلافت آمده شانزده سال شمسی منقضی گشته بود ...

ص ۸۵۹ س ۷: جایز نیست ومهدیقلی‌خان استاجلو که درآن اوان‌لله ووکیل...

ص۸۵۹ س۹: اویماقات خصوصاً بسطام آقا ترکمان که یکی از آقایان معتبرامیرخان موصلو بود ...

ص ۸۶۰ س ۰.۵: شفقت فرموده واحکام استمالت وخلعت‌های فاخر جهت مظهر شجاعت ومعدلت واحسان‌گنجعلی‌خان که حاکم خواف وباخرز بود فرستاده در خراسان اعتماد تمام برآن دوخان معتمد نموده وحفظ وحراست آنحدود وولایات را بدیشان فرموده از سبزوار اردوی همایون نهضت فرموده بدامغان وسمنان وری وطهران درحرکت آمدند و ...

ص۸۶۱ س۳: چون قبل ازاین که خبر رایات عزوجلال به‌جانب عراق باصفهان مسموع سمع آن امرای نادان شده بود...

ص۸۶۱ س۷: چون حضرت عزت‌وعزوعلا جامهٔ سلطنت وپادشاهی‌را برقدبلند اختر نواب شاهی ظل‌آلهی‌دوخته بود وموقوف وقت می‌بودهچون بالکای ساوخ بلاغ رایات عزوجلال رسید ترک وتاجیک و وضیع وشریف ...

ص ۸۶۱ س ۲۱: خصوصاً نواب سیادت ونقابت دستگاه مجهتدالزمان میرسید حسین و حضرت میررحمت‌الله نجفی وقورخمس سلطان شاملوواکابر و اعیان که...

ص ۸۶۲ س ۱: روز شنبه...

ص۸۶۲ س ۹: دمیده ودر تاریخ جلوس آن اعلیحضرت چون در محرم نهصدونودو شش خبر به‌دارالامان کرمان رفته بود که آن اعلیحضرت سپهر منزلت برتخت سلطنت نشسته نواب میرتاج‌الدین محمود ولد نواب‌غفران‌پناه میر شمس‌الدین‌محمدصدر این رباعی را فرمودند تاریخ :

صد شکر که آیین عدالت نوشد — خورشید زمانه معدلت پرتوشد
کیخسرو عهدچون بشاهی بنشست — تاریخ شهی جلوس کیخسرو شد

ص۸۶۴ س۱۵: کسی راکه برگشت ازو روزگار — همه‌آن‌کندکش نیاید بکار

ص۸۶۵ س٤: متوجه دارالسلطنه گردند غافل ازآنکه تیر تدبیر را بسپرتدبیر دفع توان‌کرد. هیهات هیهات باناوك دیده دوز تقدیر سپر آهنین باکاغذ نم‌یافته وحصار عنکبوت بافته با هم سمت مساوات دارد .

ص۸۶۵ س۱۶: ابراهیم‌خان ترکمان که بایلچیگری بروم رفته بود ومدت پنجسال وکسری آنجا مانده در اول این سال باردوی همایون در دارالسلطنه قزوین ملحق شد همراه شاه وشاهزاده آمده بود ...

ص ۸۶۸ س۱۷: بودند مثل حسین‌بیك شاملو قورچی شمشیر او را الکاء نطنز داده شروع در تربیت او نمودند واکثر آقایان شاملو ملازم او شدند وسایر جماعت راکه...

ص۸۶۹ س ۱۷: مرحمت کردند وسی‌تومان سیورغال در شیراز مجدداً عنایت کرده

ص۸۶۹ س ۲۲: عنايت کردند ونقابت‌پناه اميراسماعيل ساوجی‌راکه از سادات‌مختار بود در زمان شاه جنت مکان عليين آشيان وزير دارالمؤمنين استرآباد وزارت کرده بود پس ازآن بامرتضی‌قلی‌خان می‌بود ودر آمدن به‌عراق در رکاب ظفر انتساب بود مرشدقلی‌خان اوراوزير خود ساخت‌ودر دارالسلطنهٔ اصفهان که پيش ازآن الکاء شاهزادهٔ صاحبقران سلطان‌حمزه‌ميرزا بود مرشدقلی‌خان بتيول خودگذرانيد.

ص ۸۷۱ س ۸: مرشد قلی‌خان که باعث اين خدمت بود بعضی از خواتين خودو امرا را با بعضی از تبرکات و تنسوقات و اسباب طوی به خانهٔ عصمت‌پناه زهره باجی که جدهٔ آن علياحضرت بود فرستاد. شعر:

ز ديبا و ياقوت و مشک و عبير ز کمخا و زربفت و خزو حرير
زر و زيور و گوهر شاهوار وزانگونه چيزی که آيد بکار

واثاث بيشمار ويراق بسياربازينتی‌و تجملی لايق همراه نمود ودر شب وصول همايونش بعد از رسوم‌وآداب طوی بدرون دولتخانهٔ مبارکه نثار وپای‌انداز نموده شاهزاده را درآوردندو همچنين باصدهزار حشمت وآيين‌شاه نصرت قرين را از باغ بدولتخانه آورده در اثنای آن‌مجلس وجمع اسباب چنانچه زيبدوسزدکه درغايت کمال ترتيب يافته بود منجمان حاذق واخترشناسان صادق بعد از رعايت احتياط به‌اختيار وقت آن مخدرهٔ تتق‌ابهت وعفت را به‌منزل خاص‌برده پس از آنکه خسروخاور به خلوتخانهٔ غروب خراميد وجهان معجرکحلی مرصع‌شب را در سر کشيد خلوتخانهٔ زفاف سعادت اتصاف محل‌اجتماع نيرين سپهر سلطنت وبرج مقارنهٔ سعدين آسمان ابهت وجلالت گشته، شعر:

دهان ناشتا از لقمه پرشد صدف شايستهٔ يک دانه درشد
لب از ياقوت سايی‌چون برآسود زر اندر بوته سودوسيم پالود
چو مرغ تشنه زد برچشمه منقار ازو آب حيات آمد پديدار

واين جشن در اواخر محرم‌الحرام سنهٔ ۹۹۶ اتفاق افتاد.

ص ۸۷٤ س۸: قرار دادند وميرزا عبدالله پسر ميرزا سليمانرا به‌حسن‌بيک اغلان خليفه شاملو به‌تحصيل دادند.

ص ۸۷٤س ۱۰: خان‌داده وی چون در ايام قورچيگری‌باجناب‌ميرزاخان‌بيک‌اردبيلی مصاحبت وآشنائی‌داشت ودرين ايام درجريدهٔ اعمال سابق وسايرتاجيکان‌بواسطهٔ آنکه مستوفی قورچی ابوطالب ميرزا بود اورا نيز جريمه کرده به‌تحصيلدار داده بودند يعقوب‌بيک اورادر خواست نموده وی را به‌وزارت او مأمور ساختند.

ص۸۷٤س ۱۳: ترکمان که داروغهٔ اصفهان بود در همان ايام او نيز اصفهانرا انداخته بدرگاه‌گيتی‌پناه آمده بود مرشدقلی‌خان اورا ...

ص ۸۷۵ س ۱۶: گردید، شعر:

از رعیت هرآنکه سایه ربود — بن دیوار کند و بام اندود

ص ۸۷۵ س ۲۱: براق‌خان که همیشه میانهٔ ایشان بمداوت و دشمنی بود...

ص ۸۷۶ س ۷: درآوردند. مردم بلوکات و نواحی با اوزبکان سرراست بودند بی‌مضایقه سربربقهٔ اطاعت درآورده متابعت نمودند.

ص ۸۷۶ س ۱۵: علیقلی‌خان در حفظ وحراست حصار و مرحلها وبرجها کوشیده خود با غازیان رستم توان شاملو شب‌وروز در جنگ‌وجدال ومنع وقتال می‌بود وهیچ پادشاهی‌و لشگری را قدرت‌گرفتن حصار وقلعه هراة نبوده چراکه آن قلعه‌ایست بغایت محکم‌واستوارو بلندی باروی آن به‌مرتبهٔ که پاسبانش اگر بکنگره برآمدی از آسیب شیرفلك در خطر بودی‌و عمق خندقش بحیثیتی که اگر در تهش سبزهٔ دمیدی از تعرض‌گاوزمین امان نیافتی. شعر:

فلك مثال حصاری که سد اسکندر — بدی بنسبت او نسج عنکبوت نزار

بغایتی زبلندی که عقل نتوانست — کمند فکرفکندن بطرف بام و حصار

زمحکمی به‌طریقی که منجنیق‌سپهر — به‌سنگ‌حادثه کاهش‌فکندی‌از دیوار

دلاوران شاملو در شیوهٔ شجاعت و بهادری بحدکمال ودر دلاوری وپهلوانی بی‌مثال عبدالله‌خان هرروز درگرفتن آن شهر دل‌افروز فکرواندیشه دیگر می‌نمود لویخان را مقررکرد که شروع در توپ انداختن نمایند و یکدوسنگ توپ قریب به‌بیست من‌بلکه زیاد برپیش مسجد جامع ملکان که در درون شهرست انداخته‌اندکه تا نصف درمیان‌گچ وآجر وکاشی نشسته والی‌یومنا هذا برجای خود ماند. القصه...

ص ۸۷۸ س ۷: متحصن شد ازبکان از حصار پایین‌رفته سرداران وآقایانرا گرفته به شمشیر زدند...

بسی تن که بی‌سرشد از تیغ تیز — نه دست نبرد ونه پای گریز

هرآن‌کو نشدکشته از تیغ تیر — ببردند غارت کنانش اسیر

ص ۸۷۸ س ۱۱: وکوششهای مردانه‌کرد چنانچه دست از آستین توانائی بیرون‌آورده پای جلادت پیش نهاد وتانم قوه در جگر توانائی داشت پای‌ثبات قایم داشت.

ص ۸۷۸ س ۱۱: انجامید اوزبکان قلعه را بجاروب غارت پاك رفتند واثر آبادانی نگذاشتند. شعر:

نشان ازدروبرج وبارونماند — مران‌قلعه راهیچ دارونماند

پس از آن خرابی بسیار:

سرای سپنجی بدین‌سان بود — یکی خوار و دیگر تن‌آسان بود

یکی برفراز و دگر برنشیب — یکی بافزونی دگر با نهیب

بیا تا ز دنیای دون بگذریم — ز دانش جهانی بدست آوریم

که شادی آن جاودانی بود   نه چون این غم آباد فانی بود

ص ۸۷۸ س ۱۲ : شاملو نموده...

برآمد ز شور سپه رستخیز   نبد غازیانرا مجال گریز

ص۸۷۸س۱۷ : کفن شد. از صحیح القولی استماع افتاد که سوای لشگر قزلباش از مردم شهر وبلوکات تاده‌هزار نفس بدست آن جماعت درآن شهر کشته شد. شعر:

بسی دیدم درین گردنده دولاب   ندیدم هیچ دورش بریکی آب

اگر خورشید یکساعت بلند است   زمانی دیگر از پستی نژند است

چوحال این است شوبا داده‌خورسند   مجو آزار بهر خوردهٔ چند

ص۸۷۹س ۲۰ : درآورد وهم در شهر رجب‌المرجب سنه مذکوره در بلدهٔ بخارا اعلامی مولانا میرزاجان شیرازی که از علماء متبحر بود رحلت نمود وهم درآنجا مدفون شد مولانا در فضیلت جامع علوم حکمی وریاضی وکلامی وطبیعی واصول بود وانواع فضایل‌و کمالات‌را حاوی گشته گوش وگردن ایام به‌جواهر فضایلش مزین می‌نمود. بیت :

زدرك عالی علمش عیون مدرکه قاصر   ز کنه آیت فضلش نفوس ناطقه مضطر

از جمله تصانیفش آنچه در ایران قبل از رفتن توران در سلك تحریر درآورده بود حاشیه براثبات واجب جدید علامهٔ دوانی، حاشیه برحاشیهٔ خطائی ، حاشیه برحاشیهٔ مطالع، حاشیه برحاشیهٔ تصدیقات مطالع، حاشیه بر شرح حکمت‌العین ، حاشیه برحاشیهٔ قدیم علامهٔ دوانی که مولانا حیفی نوشته وآنچه در ماوراءالنهرتصنیف نموده حاشیه برمطول، حاشیه بر شرح مواقف، حاشیه بربحث حال شرح‌جامی برکافیه، مجموع دوازده مجلداست. وی از جملهٔ شاگردان استادالعلماء خواجه‌جمال‌الدین‌محمود شیرازی بود عمرش از شصت سال تجاوزکرده بود ...

ص۸۸۰ س۱ : جاووانی کشید شرح حالات مولاناکماهی در تذکرةالشعراء شاهی مذکور ساخته...

ص ۸۸۰ س ۲۱ : کوکلتاش که از مخصوصان و معتمدان او می‌بود ومنصب‌عالی صدارت هم داشت . . .

ص ۸۸۱ س ۲۲ : از سلطنت عراق وآذربایجان وفارس وکرمان بود وسال نهم از سلطنت خراسان بود درآن روز. . .

ص ۸۸۲ س ۱۳ : ورامین جهت احتیاط که به‌خراسان نزدیکتراند وقلعهٔ مذکوره استحکام تمام دارد درآنجا . . .

ص۸۸۳س۱ : گفتاردر ذکرقتل مرشدقلی‌خان‌چاوشلوومحمدخان‌ترکمان‌وبعضی‌وقایع نمایان. چون ازهرگونه علامات وادله محقق‌گشت که مرشدقلی‌خان درمقام مکروغدر وحیل و تلبیس وظلم وتذویرات است، شاه جهان‌پناه را به‌حکم وجوب دفع‌ضایل که در شرع ثابت شده ضرورت‌گشت که در تدبیرکار او سعی نماید .

ص۸۸۳س ۱۹ : گریخت ودر آنجمابه‌رفاقت بندگان صیمیمی‌نقدروان جان به‌حوالهٔ دیوان قهر وانتقام از وجه خیانت کفران نعمت بقابض ارواح سپرد. شعر :

ملازم که افتاد حق ناشناس   کن از فعل او برروانش قیاس

درآن شب‌این خبر بلند شد نقاره چیان نقاره‌های شادمانه کوفتند .

ص۸۸۳س ۲۰ : استقلال تمام بدیوانخانه آمده برتخت سلطنت قرارگرفتند .

شه آسمان تخت بیضانگین   مسیح آستان کلیم آستین

حسینی نسب شاه حیدر شکوه   کزو تیغ موشد براندام کوه

طرازندهٔ افسر سروری   فرازندهٔ رایت حیدری

برازندهٔ تیغ انجم گهر   نگارندهٔ حکم خورشیدفر

زمین استقامت زمان انتقام   فلک احترام و ملک احتشام

ز بیداری بخت شد کامیاب   کس‌این بخت‌هرگز نبیندبخواب

ص ۸۸٤ س ۱۰ : داخل شده ودر اوایل شوال احرام رفتن مشهدمقدس که ثانی کعبه ورکن مقام است بسته بسعادت و فتح واقبال وظفر روان شدند وزبان حال به مضمون اینمقال مترنم ساختند. شعر :

چوآیم جانب کویت دوصدمنزل یکی سازم   دگر بیرون روم درهر قدم صد جاکنم منزل

شاه جهانیان چون به‌حوالی آن شهر دلبند رسیدند غسل زیارت کرده پیاده بآستانه تشریف بردند وسعادت زیارت دریافته بلوازم طاعت وعبادت اقدام نموده از حضرت واهب المواهب وروحانیت‌آن امام مظهرالعجایب ومظهرالغرائب نصرت وتأیید مسئله نمودند. پس ازآن صلحاواتقیاوزوار را به‌تفقدات شاهانه وتصدقات خسروانه سرافراز ساخته به‌چهارباغ آنجا که دولتخانهٔ مبارکهٔآن پادشاه زمانه بود وشاهزادهٔ برخوردار منظورانظار حضرت آفریدگار، المنصور سلطان صفی میرزا ابقاءالله تعالی در آنجا می‌بود وتا متولد شده بود شاه عاقبت محمود اورا ندیده بود دیده بدیدار فرزند سعادتمند ارجمند منور ساختند.

ص۷۸٤س ۱۲ : توقف فرمودندگفتار در ذکرآمدن رومیان‌از راه‌بغداد به‌جانب همدان

ص ۸۸۵ س ۸ : دوشنبه ذی‌حجهٔ حجهٔ مذکوره روز عید اضحی بوقوع انجامید چغال اغلی تورخمس‌خان را محبوس ساخته همراه به‌بغداد برد .

ص ۸۸۷ س ۳ : با جمعی‌از امرا خصوصاً مظهر شجاعت و احسان‌گنجعلی‌خان که در آن ولایات الکاءها وقلعها کشیده داشت چرخچی لشگر ظفر اثر باشند .

ص ۸۸۷ س ۹ : برداشته بقلعه... که در میانهٔ کوه‌وکتل مابین قوچان واسفراین واقعست متحصن‌شد. سابقاً داخل اسفراین بوده الحال از آنجا جدا شده وآن‌قلعه‌ایست درصحرای هموارى افتاده و از هیچ جانب حواله وهمپایهٔ ندارد وسربفلک‌الافلاک کشیده و در متانت و حصانت باخیبر همسری میکند :

دژی بود با آسمان هم نبرد | نبرده کسی نام او در نبرد
تو دانی که برتارك مهر و میغ | نشاید ز دل نیزه و تیر و تیغ

الحاصل که بوداق خان...

ص۸۸۸ س۱۱: پیدا کرده اما زود مزاج همایون از برکات دعوات وتصدقات روی بصحت ، بیت، نگویم . . .

نکویم مزاجش گرفت اعتدال | که عالم شدایمن ز خوف زوال

خلایق را حدایق آمال وبساتین امانی از شقایق بهجت وریاحین شادمانی آراسته و پیراسته شد پس از آن . ..

ص۸۸۸ س۱۵: در حرکت آیند وانتقام از رومیان کشیده آن الکاء را نهب وغارت نمایند.

ص۸۸۸ س۱۶: والابدارالسلطنهٔ اصفهان نزول اجلال فرمایند. وهم درین سال بعد از قتل مرشدقلی خان نواب میرزالطف‌الله شیرازی وزیر شاهزادهٔ سعید شهید سلطان حمزه میرزا را در چمن بسطام وزیر نواب مستطاب مهدعلیایی زینب بیگم عمهٔ شاه عالمیان پناه نمودند ومقرر شد که برضمن احکام شاهی در پائین وزیر خط ومهر نهدوهم بعد از قتل مرشدقلی خان نواب فرهادبیک قراسانلو که یکچند درملازمت شاهزادهٔ سعید شهید مغفور می‌بود بواسطهٔ تسلط اعادی که نواب شاهزادگی را با او بی‌توجه کرده بودند انداخته به‌روم رفت. چون خبرتوجه شاه عالمپناه راکه به عراق آمده وبرسریر توجه موروثی متمکن گشته مشارالیه اقبال‌وار بدرگاه عالمپناه شتافت ومشمول‌عواطف بیدریغ گردید وشاه جهانیان او را درسلك مقربان در آورده‌خان فرمود . . .

ص ۸۸۹ س ۷: دفن نمودند و وزارت دیوان‌اعلی را به میرزا لطف‌الله که وزارت نواب علیه عالیه بیگم بدو متعلق بود شفقت فرمودند وزمام مهام کلی‌وجزئی ممالك ایرانرا به قبضهٔ اقتدار وحیطهٔ اختیار آن آصف روزگار دادند وی همچنان به‌وزارت مهدعلیایی اقدام می‌نمود وجناب آقاشاه‌علی‌دولتابادی که سابقاً در سلك مستوفیان دفترخانهٔ همایون شاهزادهٔ صاحبقران‌سلطان حمزه‌میرزا منخرط بود در وقتی که میرزامحمد وزیر شد اورا وزیر خود ساخت بعد از رحلت او اورا لشگرنویس کردند.

ص۸۸۹س۹: دامغان به‌تیول امرا تعیین کرده وجابجا لشگر گذاشت واسفراین را به‌ابومسلم‌سلطان برادر قراحسن استاجلو عنایت فرمود وخاف وبعضی‌محال‌غوریان که سابقاً به تیول نواب شجاعت شعار مظهر دلیری‌واحسان‌گنج‌علی‌خان مقرر بود مشارالیه باوجود همسایگی هراة وتسلط اوزبکان همچنان الکای خودرا حفظ وحراست نموده بود که مرغی‌را قدرت‌پرواز ازحوالی آن نبود وحوالی‌وحواشی الکاء اورا اوزبکان فروگرفته بودند ودامغانرا به‌فرمان‌سلطان روملو دادند.

ص ۸۸۹ س ۱۲ : فرمودند اورا ریش‌سفید طبقهٔ جلیلهٔ‌شاملوگردانیدند امرمطاع شد که آقایان معتبر شاملو وایل‌را تمامی صاحبی‌کرده ترتیب قشون‌و لشگر دهد واین‌طبقه راکه در راه این دولت محنت‌ها کشیده‌اند پیش آورده رعایت نماید.

ص ۸۹۰ س ۱۰ : گذرانیده وجشنی عظیم نمودند امرا ولشگریان را بانعام و خلعت سرافراز ساختند و...

همه دشت و خرگاه پرده سرای | ز دیبا و زربفت کرده بپای
ز دست بتان نوش کرده بکام | شراب عقیقی ز زرینه جام
بدان‌عیش‌وعشرت‌چوشد چندروز | روان گشت از آن منزل دلفروز

ص ۸۹۰ س ۱٤ : مقرر داشتندکه همگی همراه باشند ودرسواریها قشون وعلم‌و تیب در عقب ایشان بوده هنگام نزول بقاعده درحرم محترم مسکن سازند و عم و برادران و برادرزادها را به‌تفقدات شاهانه سرافرازساخته‌آنچه مایحتاج ایشان‌بود زیاده برآن انعام‌فرمودند

ص ۸۹۱ س ۳ : درياوك وكوه موسوم بحضرت سلطان اویس که...

ص ۸۹۱ س ۱۷ : مسلمانان است. شعر :

اگر بیر اولسه وگر یوز شر | سواشماق عیب‌دور بارشماق‌هنر

ص ۸۹۲ س ۱۸ : روش وآداب وسلوك جد بزرگوار عالممدار رامطمح نظر دانسته آنرا منظور داریم وبه‌نهجی که صلح‌وصلاح واتحاد ووداد‌میان آن دو پادشاه عالیجاه قرار یافته بود مانیز بدان اقتدا فرموده. . . .

ص ۸۹۵ س ٦ : گردید دولتیارهمچنان باحسین‌بیک شاملو بدارالمؤمنین قم آمده با وی می‌بود .

ص ۸۹٦ س ۱۷ : گردید ودر اردوی همایون بیماری شیوع یافته خیلی مردم ازترك وتاجیك رحلت نمودند دراین اثنا . . .

ص ۸۹۸ س ۱۵ : استماع افتادکه در روز دخول آن شهر در وقتی‌که سلطانزاده در صفهٔ میرعلیشیر بردر آستانهٔ‌که بدرون میروندایستاده وفراشان در را بسته‌گفتگوی ساچق‌و نثار داشتند شخصی از غازیان از بالای منار مدرسهٔ میرزا شاهرخ تفنگی برآن بی‌ایمان بسته بربالای سراو بردیوار آمد. مشارالیه ازین قهر به‌غضب رفته‌آن همه قتل‌وغزا جهت آن عمل فرمود و قرب ...

ص ۸۹۸ س ۱٦ : وارد نشده فصاحت شعاری مولانا شانی مرثیهٔ گفته و شرح آن قضیه را بیان نموده این بیت مصدق آنست شعر :

هنوز اگربفشاری توخاك مشهدرا | سفینه برسر خون تابه کربلا برود

ص ۸۹۸ س ۱۸ : بردند و آن مملکت را به‌جاروب غارت تمام پاك روب‌کردندو چندین هزارمصحف وتفسیر را بگمان آنکه کتب شیعه است در آب انداختند واز جمله اکثر

آنها را بباغ شاهی که در درب سراب واقعست برده آن حوض را انباشتند وهر کس که گستاخی در سر کار آنحضرت کرد وتصرف در اسباب . . .

ص ۸۹۹ س ٤ : علیه اللعنه خودرا منسوب ساخت وبه جهت آشنایی غایبانه که در آنمرتبه که عبدالله خان به محاصرهٔ مشهد مقدسه آمده بود بمراسلات به میانهٔ ایشان بهم رسیده بود چون مولانا را به مجلس او حاضر ساختند صحبت مولانا اورا خوش افتاد وباز حکم به عدم قتل او نمود اما از آنجا که تعصب بخارائیان وسوختها واهل بغی وعصیان است هجوم عامی برسر عبدالله خان آورده چیزها مذکور ساختند عبدالله خان بالضروره ملجاء شده حکم بقتل آنحضرت فرمود. آن جماعت ضالهٔ مضله بعداز قتل بسوختن آنحضرت اتفاق کردند هرچند سعی نمودند اصلا آتش در اعضای پاکیزهٔ آن بزرگوار اثر نکرد وشب بمیان درآمد همچنان درمیان آتش وخاکستر اوراگذاشتند وپراکنده شدند. اتفاق، شیعهٔ مؤمنی همان شب بدن مبارك آنحضرت را از میان خاکستر بیرون آورده به منزل خود برده وغسل و تکفین نموده به امانت گذاشته واین نقل از [صحیح] القولی عدلی استماع افتاد. اما بعد ازآن مشخص شد که آنحضرت را به مشهد مقدس معلی نقل نموده یاهمانجا مدفون ساخته یقین است که آن شهید ثالث بمرافقت قافلهٔ «الاان اولیاءالله لا یموتون ولکن ینقلون من دار الی دار» بمنزل «فأدخلوها بسلام آمنین»[۱] بازبدان آستان عرش نشان رسیده اند و از اغذیهٔ صالحهٔ «ولحم طیرمما یشتهون[۲]» مزاج لازم الابتهاج را منبسط گردانیده اند رحمة الله علیه و سایرالشهداء قوت روح حاصل کرده با حریفان بزم «ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافوراً»[۳] از نوشیدن جرعهٔ جام مسرت انجام ...

ص ۹۰۱ س ۱۰ : آن عارضه ممتد شد عجب حالت حیرت فزایی و مشکل قصهٔ دهشت افزایی. ذاتی که سلامت همه آفاق در سلامت اوست ، ازکسوت صحت عاری ماند و وجودی که نظام سلسلهٔ وجود ازمیامن عدالت اوسمت انتظام یابد داشت از حلیهٔ اعتدال عاطل گشت. اطباء حاذق جمع آمدند ونواب علیهٔ عالیه بیگم بترتیب ادویه ووظیفهٔ معالجه مشغول بودند. اما از پرتوعقیدت آن صاحب دولت میدانستند که قانون شفا جز از دارالشفاء «وننزل من القرآن ماهوشفاء[٤]» چشم نتوان داشت وهرداروکه به طبیب لطیف «الله لطیف لعباده»[۵] در مطبهٔ « واذامرضت فهویشفین»[٦] سودمند نیاید فرموده طبیب دلها وحبیب خدا صلی الله علیه وآله «و دواءامراضکم بالصدقد» پیش نهاد همت ساخته دست تصدق کوچك وبزرگ از سراخلاص برگشادندوبه مزارات شریفه ومواضع متبرکه ولا یت ری نذورات وصدقات فرستادند. فقرا ومساکین را تصدقات دادند وبه میامین دعوات صالحه که صافی دلان وگوشه نشینان از برای اصلاح کار جهان وجهانیان مواظبت مینمودند به ظهور پیوست وصدقات وزکوات که....[٦] کارگر آمدمزاج همایون روی بصحت نهاد :

۱- سوره ۱۰ آیه ٤٦ ۲- سوره ۵٦ آیه ۲۱ ۳- سوره ٥ آیه ۷٦

٤- سوره ۱۷ آیه ۸۲ ٥- سوره ٤۲ آیه ۱۹ ٦- سوره٦ ۲ آیه ۸۰

نگویم مزاجش گرفت اعتدال　　　که عالم شد ایمن ز خوف زوال

ص ۹۰۲ س ۱۹ : دغدغهٔ بیشتر است :

چو داریم درکشور خود عدو　　　به دیگر دیار ازچه آریم رو

ص ۹۰۳ س ۱۳ : صاحبقران سلطان حمزه میرزا را همچنان‌گذرانید وهمچنین مدت سه سال شدکه . . .

ص ۹۰۳ س ۱۹ : یعقوب‌خان را چون ازوبواسطهٔ آنکه اکثر آقایان او ازشیرازنزد او رفته بدو متوسل شده بود مدتی حکم مطاع لازم الاتباع آن میرنفاع . . .

ص ۹۰۳ س ۲۰ :

سپاهی بکثرت فزون ازشمار　　　ظفر، بندگان تسلط شعار

به هیجاچوآشفته پیلان مست　　　همه نیزه وگرز وخنجر بدست

نه‌از مرگشان‌باك ونزتیغ تیز　　　نه از آب بیم ونه‌زآتش‌گریز

ص ۹۰۳ س ۲۰ : متحصن شود از آقایان افشار ومقصودبیك وزیر قلی‌سلطان افشار قورچی‌باشی‌سابق‌تاجیکان جلادت شعار بود ودرآن اوان برسبیل مصاحبت وخدمت افشاریت‌با او می‌بود.

ص ۹۰۳ س ۲۱ : ندیده اما اراده نموده‌که طرح صلح وصلاح بایعقوب‌خان‌انداخته کدورتی‌که در میان بود به‌صفا مبدل سازد یعقوب‌خان بقوت‌وکثرت لشکرخود مستظهرگشته آن سخن را مسموع نداشت.

ص ۹۰۳ س ۲۳: گلزار شد بکتاش‌خان به‌موجب ....[1] با لشگریان خود متفرق‌گشتند

ص ۹۰۳ س ۲۵: سرش را نزد یعقوب‌خان آورد ملازمان ولشگریان یعقوب‌خان از پی‌افشاران روان‌گشته بسیاری ازآن جماعت را به‌تیغ بیدریغ‌از هم‌گذرانیدند ووی را فرودآورده سرش را بریدند ومقصودبیك مشارالیه‌که محرك سلسلهٔ فتنه وفساد در آن ایام بود اورا نیز بقتل رسانیدند. پس‌ازآن یعقوب‌خان به‌یزد داخل‌شد سربکتاش‌خان را فرمودکه در شهروبازار گردانیدند ومضمون این مقال بگوش هوش اهالی آنجا رسانیدند :

هرسر سبك‌که او ننشیند بجای خویش　　　ازدست روزگار به‌بیندسزای‌خویش

پس ازآن یعقوب‌خان سراورا مصحوب یکی‌از ملازمان خود عرضه داشت نوشته‌بپایهٔ سریر اعلی فرستاد واموال‌واسباب وهرچه از بکتاش‌خان بوده جماعت‌افشار به یعقوب تصرف‌نمود

ص ۹۰۸ س ۲۵: سابقاً مذکور شدکه یعقوب‌خان ذوالقدر را [از] خراسان مرخص ساخته به جانب فارس روان گردید که در سال نو لشگر بسیاری بهم رسانیده تابه جارویساق شاهی بهرجاکه احتیاج شود متوجه‌گردد ...

۱ـ ناخواناست

ص۹۰۹ س۹: از آن جماعت نامداررا ازسلسلهٔ علی‌خان حاکم سابق و مهدیقلی‌خان و حمزه وغیر ذلک...

ص۹۱۰ س۲٤ : فرمودند، شعر :

یکی مرغزاری چو باغ بهشت — که‌رضوان توگفتی‌درولاله‌کشت
گل هفت رنگ اندر آن مرغزار — علفخوار آسان و جای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه — سپاهش گرفتند یکروزه راه

شاه صاحبقران درآن مکان فرود آمده هرهفته تغییر جا ومنزل مینمودند.

ص ۹۱۱ س ۱۹ : کمرگاه گاو زمین می‌شکست وهرروز سادات ونقباواکابر وفضلا وعلما وصلحا طبقه‌بطبقه وطایفه بطایفه انجوئیه ونقباء شریفه وعلماء منصوریه دشتکیه‌و افاضل الشأنیه و اعیان دست غیبیه و سایر اصحاب روز بهانیه ولاهجیه و غیر ذلک باستقبال آمده پیشکش و تحف و هدایاء خودرا گذرانیده مشمول عواطف بیدریغ گردیدند.

ص ۹۱۲ س ۱۲ : روزه‌گرفتند. چون هلال فرخ‌فال شوال به‌فروغ عالم افروز جهانرا منورگردانید، شعر :

روزطرب رخ‌نمود روزه به‌پایان رسید — رایت سلطان عید برسر میدان رسید

نواب سیادت وصدارت‌پناه میرابوالولی‌انجو که شیرازی‌بود ومدت بیست‌وپنجسال بود که‌از آنملک بیرون آمده به‌مراتب ومناصب عتبه سرافرازگشته بعالی منصب صدارت بدان مملکت میانهٔ افران وامثال تشریف برده بودند بدستور مقرر معهود باتفاق حضرت سادات و مشایخ و علما وفضلا وصلحااردوی معلی ودارالملک شیراز عزیمت مصلی‌جهت اقامت صلوة عید نمودند :

خوشا نسیم مصلی و آب رکناباد — غریب را وطن خویش میبرد ازیاد

حضرات در مصلی شیراز نمازگزارده خلعت مقرر ایشانرا از تاج‌وساروق ولباس نقره‌باف از قباوبالاپوش آورده پوشیدند و بپای بوس اشرف اعلی رفتند . آخر روز عالم افروز شاه فیروز برسبیل‌سیر سوار شده از راه مصلی وحافظیه به‌جانب مزارکسیرالانوار شیخ‌العاشقین فرمودند. اهالی شیراز بزبان نیاز به هزاران اعزاز میگفتند :

طلوع کوکبهٔ عید برتو میمون باد — که هست ظلمت توبر جهانیان میمون
مخالف توچو ماه از محاق درکم‌وکاست — ولیک دولت توچون هلال روزافزون

ص ۹۱۲ س ۲٦ : داخل شد چون قبل ازین در ییلاق قصر زر ولی سلطان حاکم کرمان باردوی همایون آمده منظور انظار بیغایات گشت و شاه عالمپناه او را بمنصب ایشک آقاسی باشی حرم محترم سرافراز نمودند وحضرت حاتم‌بیک نیزکه سابقاً وزیر ولی‌سلطان در کرمان بود و بعزاقبال همراه والده او بخدمت اشرف آمده بود خان زمان بواسطهٔ ربط افشارولی

سلطان مذکور افشار واسمعیل‌سلطان آردپلوافشار وحاتم‌بیک مشارالیه را همراه بکرمان برد ملازمان او به تمامی . . .

ص ۹۱۳ س۸: برداشته بجانب شیراز در پرواز آمد والتوفیق من‌الله‌الاحدالصمد. و هم در اواخر روز سه شنبه بیست و هشتم شهر شوال مقرون بالخیروالاقبال که شاه مشتری خصال در میدان شیراز به‌چوگان بازی اشتغال داشت :

کامران و کامبخش و کامیاب   دولت و نصرت ملازم در رکاب

برهرطرف که چشم نهی جلوهٔ ظفر   وز هرطرف که‌گوش کنی مژدهٔ امان

زمانه خواست که نیل‌عین‌الکمال جمال فرخنده مآل آن سپهر عظمت واجلال کشد بنابرین چون عنان جهان‌ستان به‌جانب‌زدن‌گوی معطوف ساخت وبر سمندغزال رفتار غزاله‌دیدار سهیل چشم سپهر خشم کیوان حشم‌مشتری جبین بهرام‌کین آفتاب انبساط زهره نشاط، عطارد فطنت ماه سرعت چون آفتاب برسر خنگ فلک سوار بود ابرصفت براقی که چون برق برروی هوا بی‌آرام بود وبادپیمایی که بسان‌آب بخوش‌خرامی‌بساط خاک می‌پیمود دراثنای تک‌وتازونشیب وفراز به‌جهت دفع آسیب‌الکمال‌بیک پهلو افتاده وپادشاهی که پای‌عزت برتارک کیوان می‌نهاد با اسب برروی زمین افتاد وپای چپ مبارک را آسیب کسری دست داد وفغان از جان جهانیان برآمد وذات بی‌مثال راکه عین سعادت واقبال بود از تصاریف ایام بی‌فرجام صدمت وناتوانی روی نمود. درین اثنا ، هاتف غیب از ورای استار مشیت لاریب بگوش هوش عالمیان رسانید و به‌تلقین ملهم توفیق زبان سعادت بیان‌گشاده سرود بشارت از پرده‌کرامت بنواخت

چو حفظ الهی نگهبان تست   جهان ازکران تاکران آن تست

بزن‌گوی‌دولت که میدان‌تراست   خداوند عالم نگهبان تراست

پایی که بوسه‌گاه سلاطین وملثم خواقین است حاشاکه آسیب بدو راه یابد اما حضرات انبیاء که خاصان درگاه کبریااند خصوصاً حضرت موسی وحضرت نبی ماصلعم به‌کسردست و شکست دندان مبتلاگشته‌اند. القصه که درآن شب شکسته‌بندی حاذق که‌کمانگرو سرآمددهر بود درآن فن حاضر ساخته وی حکمت افلاطون ومعرفت بلیناس در انواع معالجه یدبیضابه ظهور آورد. علی‌الصباح وضیع وشریف از سادات شیراز واکابر وامرا ووزرا بدولتخانهٔ همایون و منزل استراحتگاه آن پادشاه ربع مسکون درآمده همگنان برگرد آن اعلیحضرت‌گشتند و زر بسیار واقمشهٔ بی‌شمار تصدق فرمودند وقریب به‌یکصدوپنجاه‌نفر غلام آزاد کردند. راقم این حروف خط آزادی تمامی‌آنها را بقلم تحریر درآورده به‌مهر مهر آثار مزین گردید. چون مقرر است که بواسطهٔ کسر استخوان اعضا آنمقدارکه سال صاحب کسراست یکروز حساب میشود تابه‌صحت مبدل میشود اتفاقاً شاه عالمپناه را در آن وقت بیست‌سال تمام بود مدت بیست روز آن پادشاه فیروز صاحب فراش بودند تاذات خورشید مثالش از حضیض اعتلال باوج صحت وکمال‌اعتدال رسید و رنج شکستگی باعدای دولت وی انتقال کرد. صحت کمال دارد وعلت زوال یافت.

پس ازآن داوری ومناظره با اسب افتاد واین رباعیات امیرمعزی نیشابوری که جهت سلطان سنجر سلجوقی که از اسب افتاده گفته مناسب حال این پادشاه ملکی خصال افتاد:

شاها ادبی کن فلک بدخو را | کاسیب رسانید تن نیکو را
گر گوی گنه کرد به چوگان بزنش | ور اسب خطا کرد بمن بخش اورا

رفتم بر اسب تا بجرمش بکشم | گفتا که نخست بشنواین عذرخوشم
نه گاو زمنیم که جهان برگیرم | نه چرخ چهارمم که خورشید کشم

ص ۹۱۵ س ۱۵: بیرون آمدند تا آن وقت که عدالت‌پناه با خط امن وامان گنجعلی خان در میان اوزبکان در خراسان حکومت و قلعه‌داری در الکاء خود می‌نمود شاه جهانیان مکرراً احکام نوشته از عقب او فرستاد. مشارالیه حسب‌الامراعلی متوجه پایهٔ سریر خلافت‌مصیر گردید.

ص ۹۱۵ س ۲۷: زهر فنا نچشید. ما صدق این مقال و مدلول این قیل وقال احوال مقرون بوبال و مشحون بوبال یعقوب‌خان بد فعال است...

ص ۹۱۶ س ۵: کفران نعمت بپای قصاص خواهد کشید واین کار ورای قلعه‌داری و بیش از اندازه بهادری است:

هست مخصوصان درگاه الهی رابسی | حالهای بوالعجب کان در نمی‌یابد کسی

ص ۹۱۶ س ۱۳: رفیق او بودند مثل مصطفی بیک کچل افشار ومختار سلطان تکلو وغیرذلک.

ص ۹۱۶ س ۲۶: آوازهاش:

محیط فلک خندق آن حصار | نه کس را برو دست جز کردگار

ص ۹۱۸ س ۵: گرفتار شود در اثنای این، شاه عالمیان به‌شکار کلنگ رفته کلنگ بسیار شکار فرمودند و در آن صحرا یک کلنگی بقورچی داده جهت یعقوب‌خان بقلعه فرستادند یعقوب‌خان ازین شفقت سرافراز شده ...

ص ۹۱۹ س ۳: جماعتی که پدر وبرادر اورا بناحق کشته بودند خوردند
ای کشته کرا کشتی کامروز ترا کشتند

ص ۹۲۱ س ۳: از همه باب وغالب خورش ایشان شکروخرما وبرنج است ودر باب لطافت آب وهوا وکثرت میوه‌های لذید خصوصاً اقسام انگور که بمراتب از نبات مصری شیرین تراست وازآن نتوان ریخت درآن بلدهٔ فاخره بسیار است پیش ازآنکه وارد شیرازگردد واز جمعی ثقه وصحیح القول استماع نموده بود که انگور شیراز به‌مراتب از انگور ری وسمنان بهتر است چون خود بدان صوب باصواب رسید تصدیق آن قول نمود واز فیض آن سرزمین که بطریق زمین یونان خاصیتش صفای ذهن وتیزی فهم وکسب علم وفضائلست چه عرض توان نمود چنانچه از یونان حکما بیرون آمدند ازاین بلدهٔ علم آیین فضلا وعلماء بسیار بظهور رسیده حال هزار

افاضل و طلبه در آن بی‌شمار و هر کس از بلاد بدانجا به‌جهت تحصیل رفت علامهٔ زمان و نادر دوران گردید و تفصیل آن ممالایعد ولایحصی و از زمان سابق تا این اوان چنانسته در متانت وخصوصیت آن بلدهٔ جنت منزلت کسی راسخنی نیست چنانچه شیخ العاشقین سعدی شیرازی علیه الرحمه والمغفره میگوید .

ص ۹۲۱ س ۱۰ : فرمودند وهم دراین سال در دارالملک شیراز شاه صاحبقران جهت تسخیر قلعهٔ اصطخر مبلغ یکهزارتومان تبریزی نذر شرعی فرموده بودند که بعد ازگرفتاری یعقوب مردود تصدق فرمایند. بعد از انجام مرام وانجاح مدعا واستجابت دعا مبلغ مذکور را به‌جناب عباس‌علی سلطان شاملو که در سلک اتقیاء وصلحاوزهاد موصوف ومندرجست داده مشارالیه بسادات وصلحاوفقرا وعلما و مستحقین رسانیدند .

ص ۹۲۱ س ۱۱ : بوداق‌خان که وی همگی منظور نظر کیمیا اثر بود و به آیوقرداش مخاطب می‌شد در شب صحبت شراب . . .

ص ۹۲۱ س ۱۵ : به‌یزد رفته همین در روز از صباح تاشام طی راه نمود باوجود آن شب استراحت می‌نمودند بعد از وصول ونزول درآن خطهٔ دلگشا. . .

ص ۹۲۱ س ۲۳ : مأمور بود چون سفر تسخیر کرمان با نواب‌خان زمان فرهادخان رفیق بود ودرآن سفر جانسپاری بسیار وخدمات بی‌شمار به‌تقدیم رسانیده بودنواب‌خانی درمقام تربیت او درآمده بمسامع عزوجلال رسانید که او را وزیر دیوان گردانند چون شش ماه به‌سال نو مانده بود و میرزالطف‌الله وزیر مبلغ بیست‌هزار تومان تقبل نموده بود که به سرکارخاصهٔ شریفه واصل سازد ودر میان بود شاه جهانیان بواسطهٔ مصلحت مشارالیه را مستوفی‌الممالک گردانیده ضمناً قرار دادند که در اول سال‌نو اورا پای‌بوس وزارت بفرمایند. نواب‌حاتم‌بیک در دارالعبادهٔ یزد مستوفی‌الممالک گشته...

ص ۹۲۲ س ۱۲ : شدت سرما وبرودت هوا تا دارالسلطنهٔ قزوین توقف نفرمودند و چون بکاشان رسیدند درآنجا کورحسن استاجلو بقتل رسانیدند...

ص ۹۲۲ س ۱۷ : بتماشای آئین‌بندی که اهل قزوین چهار بازار ومیدان سعادت را کرده بودند ...

ص ۹۲۳ س ۱۷ : خراسان گردد مشارالیه درکناباد قزوین جهت آنکه ....[1] روز بنوروز مانده بود توقف فرمود که آنسال را در خدمت وملازمت اشرف دریافته بپای‌بوس سرافرازگردد

سال دوازدهم از پادشاهی خراسان وسال پنجم از سلطنت عراق و تبریز و فارس و کرمان آن نظر کردهٔ خالد منان

نوروز توشقان ئیل روزپنجشنبه ۲۰ شهر جمادی‌الاول‌سنهٔ تسع‌وتسعین‌وتسعمایه‌شاه

۱ـ نامشخص است

کامیاب مالک رکاب طوبی له‌وحسن مآب در باغ سعادت آباددارالسلطنه که رشک فردوس برین وباخلدقرین بود و در آن سال بواسطهٔ ملایمت هوا دروقت تحویل‌جمیع اشجار پرشکوفه و برگ واطراف چمن و جداول انهار پر از سبزه و ریاحین رنگارنگ شده بودند .

درختان‌درآن‌ماه برفی که‌خوردند　　درین ماه کردند سراسر شکوفه

وقت تحویل را بآئین‌جمیل‌گذرانیدند و چون قبل از آن بجهت اختیار ساعت وارادهٔ توجه مملکت خراسان‌از دولتخانهٔ مبارک که چنانچه عرض شده بباغ مذکوره تشریف‌برده وعلماء و افاضل واکابر وخانان وسایر امراء ومقربان بشرف پای‌بوس اشرف اعلی وتهنیهٔ نوروز سرافرازگشته در این روز نواب حاتم‌بیک اردوبادی که قبل از آن بشش‌ماه مستوفی‌الممالک گشته بود اورا وزیراعظم و اعتمادالدولة‌العلیة الخاقانیه‌گردانیده درین‌روز عالم‌افروز بپای‌بوس وزارت مفتخر و مباهی گشت . و حضرت میرزا لطف‌الله شیرازی که مدتها خدمت این دودمان خلافت‌مکان کرده‌بود ودرخدمت شاهزادهٔ صاحب‌قران سلطان حمزه‌میرزا وزارت را بدرجهٔ اعلی رسانیده بود وبعداز آن دوسال دیگر سمت‌وزارت اعلیحضرت سپهر منزلت داشت چنانچه عرض یافت ویرگرد سراشرف میگردید اورا باغوا وافساد بعضی از مفسدان ومعاندان عزل‌فرمودند. اتفاقاً درآن روز وزیر معزول مذکور که بصد طمطراق وآرزو ازمنزل خود که درسرخیابان دار-السلطنهٔ قزوین‌واقع است سوارشده متوجه سعادت آبادگشت که‌بدستور بپای بوس مشرف‌گشته درملازمت باشد اتفاقاً بعضی‌از متهیان وجاسوسان درمیان خیابان این مژدهٔ‌پرشور را بآن‌بیمار بی‌حضور که‌گرفتاری تب ربع داشت رسانیده یکبار اوراپژمرده ساختند.

شعر :

چو فانیست دنیا و آمال او　　نیر زد به ادبار اقبال او
نه این اعتبارات بی‌اعتبار　　همه نیست گردد سرانجام کار

از پی نیر اقبال زوالی و از عقب هرمنصبی انتقالیست . نظم

چنین است تا بود گردان سپهر　　که بانوش زهرست وباکینه‌مهر

مشارالیه بعد از استماع اینکه حاتم‌بیک پابوس‌وزارت کرد عنان[1] جلورا معطوف‌ساخته بجانب منزل خود روان شد . وجمعی که درجلو درخانه[2] او ازدحام و جمعیت داشتند متفرق وپراکنده شدند. لیس‌فی‌الدارغیره‌دیار .

وهم‌آن روز جناب خواجه[3] شاه‌علی دولتابادی اصفهانی که‌دوسال‌بود که لشگر نویس خاصهٔ شریفه بود او را مستوفی‌الممالک ساختند. وهم حاتم‌بیک بنیابت او پابوس نمود. چون آقاشاه علی‌مشارالیه بواسطهٔ تنقیح محاسبات در دارالسلطنهٔ اصفهان حسب‌الحکم اعلی توقف داشت وهمراه اردوی معلی‌بدارالسلطنهٔ‌قزوین‌نیامده بود وزیر قورچیان خاصهٔ ملک‌بیک خط و

۱- لن : و عنان　　۲- لن : و در خانه　　۳- لن : خواجه

مهر او را برپروا نجات میگذاشت. وبعضی از ظرفاء اردوی همایون درباب عزل ونصب وزراء مذکوران این تاریخ گفتند، شعر :

تا وزیر شه دین حاتم شد قامت آصف سابق خم شد

سال عزلش زخردجستم گفت موئی از خایهٔ حاتم کم شد

چون ارادهٔ اشرف اعلی برفتن خراسان جهت دفع طغیان عبدالمؤمن خان مصمم گشته بود بالاخره رای عالی وجانقی باامراء متعالی بدان قرارگرفت که فرهادخان سرکردهٔ لشکر ظفراثر گشته محمدی خان استاجلو مشهور بتخماق وسایر[4] امراء از ری تابسطام بخراسان رفته بعضی از بلاد خراسانرا تسخیر کرده مشهد مقدس معلی مزکی را که درحسن وبهاوشرافت مکان و استجابت دعا ولطافت آب وهوا درهفت اقلیم عالم ممتاز ومسلم است بتحت تصرف اولیاء دولت قاهره درآورد. شاه کامیاب قمر رکاب تاخواوری بر سبیل شکار رفته خبر توجه شاهی ظل الهی در ممالک خراسان شایع گشته اوزبکان ازآن اندیشه هراسان گشته ببلاد خود روند. شاهستاره سپاه قرب ده روز تاری بشکار رفته آوازهٔ شاه گلدی انتشار تمام در خراسان یافت. آنگاه پادشاه عالمپناه ازری بسعادت و اقبال معاودت فرموده بدار السلطنهٔ قزوین تشریف آوردند . سایهٔ دولت وآفتاب مرحمت ومعدلت برکافهٔ رعایا وعامهٔ برایا انداختند.

وهم درین ایام کلانتر ومردم خطهٔ ساوه از ظلم وتعدی وستم و زیادتی شاه قلی سلطان پیاده ترکمان که حاکم آنجابود دادخواهی نموده رای جهان آرا تقاضا نمود که حاکمی عادل خداترس نیکوکردار برآن جماعت گمارد .

خدا ترس را بررعیت گمار که معمار ملکست پرهیزکار

بعداز فکر واندیشه قرعه بنام نامی مظهر عدل و احسان گنج علی خان که در شجاعت وعدالت ورعیت پروری وآبادانی مملکت ومعموری در میانهٔ لشکر ظفراثر قزلباش ممتاز ومستثنی است وسالها درخراسان وبعد از آمدن شاه جهانیان بصوب تخت درمیان اوزبکان که دراطراف وجوانب الکاء اوبودند غاشیهٔ جانسپاری ورعیت داری بردوش انداخته حلقهٔ غلامی وصوفیگری واعتقادرا درگوش داشت افتاد باوعنایت فرمودند. وولایت آوه رابقورچیان زیگ که از ملازمت آن خان عالیشان بمرتبهٔ قورچیگری و تقرب سرافراز شده بودند شفقت نمودند . ومردم ساوه ازین عطیه سجدات شکر ایزدی بجای آورده دردعاگویی افزودند.

وهم دراوایل این سال منصب سامی قضای عسکرظفر اثر رابشریعت شعار امیرعلی خان اوحدی خلف اکبر مرحومی امیر اشرف که سابقاً ذکرحالات وخدمات اودرین دودمان خلافت مکان شده مرحمت فرمودند. وهم درین [ایام] جناب خواجه محمد شفیع نیشابوری که سابقاً وزیر ابراهیم خان ترکمان درترشیز وساوه بودبوساطت شیخ حسن داوداسترآبادی مستوفی سرکار نواب فرهادخان گردید. وهم درین ایام مهدی قلی سلطان تجرلو شاملو ولدحسین قلی سلطان ایشک

۴- لن : و سایرا

آقاسی باشی که سابقاً ذکر حالات ایشان شده مشارالیه در جنگ عثمان پاشا بدست رومیه افتاده بود مدتی در روم وآن مرزوبوم گرفتار میگردید چون صلح شد مرخص گشته بدارالسلطنه مروین ... نواب کامیاب مالک رقاب بواسطهٔ آنکه حقوق خدمت و یکجهتی واخلاص وجانسپاری که مشارالیه وپدر او در راه آن پادشاه عالمپناه نموده بودند وذکر شده مقرر فرمودند که بجهت او خلاع فاخره ازتاج وکمر مرصع واسپ وزین لباس فاخره باستقبال برده تمامی ترك وتاجیك تا قریهٔ سونك قزوین اورا پیشوازنموده بآئین تمام واعزاز واحترام بدارالسلطنهٔ قزوین آورند. ایشك آغاسیان وامراء ومقربان وقورچیان حسب الامر خاقان کشور ستان عمل نموده اورا بشهر در درآورده بدولتخانهٔ همایون بردند. بعد ازسودن جبین برآن خاك آستان خلدقرین شاه نصرت آئین باتمکین منصب سامی موروثی او را بدو عنایت فرموده الکاء همدان رابتیول او مقررساختند.

وهم در روز یکشنبه بیست وششم منه امر اعلی بنفاذ پیوست که نواب حسین بیك شاملو قورچی شمشیر حاکم قم بر سر دولتیار نابکار که مجدد غدر او بر مرآت ضمیر منیر کیمیا تأثیر ظاهر شده بود بسلطانیه وآن حوالی رفته او را بدست درآورد. نواب حسین بیك مشارالیه با دلیران شاملو بدان ولایات رفته دولتیار برگشته روزگار بواسطهٔ حقوق سابق ونمك مشارالیه چنانچه ذکر شده باز بقدم اطاعت پیش آمده دست ازجنگ وجدال بازداشت وکس بخدمت نواب مشارالیه فرستاده رسوم مهمانداری وساوری بجاآورده از طرفین بمقام اصلاح درآمدند. و مقرر شدکه نواب حسین بیك باهفت نفر از خاصان خود بدرون قلعهٔ که اوخود در آن ولایت احداث کرده بود و مردم خودرا در آنجا جمع نموده رفته قرارمدار صلح وصلاح دادند ودولتیار را بابرادران برداشته بدرگاه برند. بعداز رفتن مشارالیه بدرون قلعه وعهدومیثاق چون بیرون آمد، جمعی از اقوام وبرادران دولتیار اوراپشیمان کرده از آمدن او را نادم ساختند و شروع درتحصن نموده وبرادران او درمقام مجادله درآمدند. چون خبر درعرض یکشبانروز از سلطانیه بدارالسلطنه رسید، شاه جهانیان مهدی‌قلی‌خان ایشك آقاسی باشی شاملو را نیز بمدد حسین بیك بجانب سلطانیه روان نمود. و بعد از آن باآنکه شاه عالمیان ارادهٔ رفتن خراسان فرموده بودند که خود رابمدد فرهادخان برسانند واختیارساعت نموده به‌آسیارود دارالسلطنه رفته از آنجابجانب بیدستان فرموده لاجرم بواسطهٔ معاملهٔ دولتیار بشهر فرموده ، بحمام تشریف بردند واز حمام بیرون آمده آخر روز چهارشنبه چهارم شهر رمضان بایلغار تمام برسر دولتیار یورش فرمودند وغازیان و قورچیان همه بی‌شتر و خیمه در رکاب ظفر انتساب روان شدند و نواب اعتمادالدوله حاتم بیك را در شهر گذاشتند و بعضی خدمات مامور ساختند . چون آوازهٔ صیت توجه و آمدن شاهی ظل‌الهی بدان حوالی و نواحی رسید غازیان شیر شکار قبل از ورود موکب همایون شاه کامکارجم‌اقتدار دولتیار نابکار را بدست درآورده شاه عالمپناه متوجه سیروشکار آن دیار گردید. امیر شکاران جار رسانیدندکه پیاده‌ها از هرمحل بیرون کرده شکار صحرا و جبال را یکجا جمع کنند و وحوش وسبع رابیك طرف رانند. شاه جهانیان براق براق‌صفت زیرزین‌آورده

و عنان بهلال نعل‌ماه سیر زهره جبین داده بامقربان ومخصوصان مریخ اقتدار درآن‌عرصه برسر شکار تاخته تیرنشاط هرطرف می‌انداختند.

برگشادند دست را بشکار / برشکاری زمانه گشت حصار
باز بدرید سینهٔ تیهو / یوز بگرفت گردن آهو
گشته‌تازان بسوی‌گور کمند / چون شهاب ازقفای دیونژند
شد هوا همچو ابر پروردین / از پر باز وباشه و شاهین

خاك شکارگاه درآن عرصهٔ شکاری رنگ لعل‌بدخشانی‌گرفت وسنگ خارا درآن جرگه رنگ یاقوت رمانی پذیرفت. چند روز درآن حدود بنشاط شکارگذرانیده روانهٔ دارالسلطنه‌گشتند و حسین بیگ شاملو ولشگر یانش‌دولتیار بدکردار با مردم ووزیرش‌گرفته درصندوق کرده از عقب اردوی همایون متوجه درگاه‌گشتند. شعر :

باولی نعمت اربرون آئی / گرسپهری که سرنگون آئی

وقلاعی که درتصرف داشت اول قلعهٔ کرفس که خود در آن متحصن شده بود وثانیاً قلعهٔ انگوران وثالثاً قلعهٔ بیجارکه مزه بیگ برادر او در آن متحصن بود ووی در آن معرکه‌داد مردی و مردانگی در قلعه‌داری داده‌بودهمه را بعد از تسخیر امر بتخریب آن شد. القصه که درآخر روز چهارشنبه هژدهم شهر رمضان المبارك سنهٔمذکوره جناب شاهوردی بیگ بای‌بردلو یساول صحبت از جانب آن‌پادشاه ثریا منزلت بمشتلق گرفتاری دولتیار بدارالسلطنه آمده‌نواب اقبال پناه اعتماد الدولةالعلیةالعالیه جلالا حاتم بیکاکه درشهر تشریف داشتند باین‌خبر مژده خلعتهای لایق‌ومبلغی زربمشتلق داده. شاه‌کامیاب مالك رقاب روزسه‌شنبه بیست‌وچهارم‌بشهر نزول‌اجلال فرمودند. روز چهارشنبه بیست‌وپنجم‌نواب‌حسین بیك قورچی‌شمشیر دولتیار واتباعش درمیان صندوق داخل دارالسلطنهٔ قزوین گردانیدند . وی چند روز همچنان در صندوق بود ووزیر او خواجه‌بکان‌همدانی‌نیز درصندوق محبوس‌بود. روز پنجشنبه سیم شهرشوال دولتیار بدفعال را بمیدان سعادت برده اورا پاره‌پاره نمودند و صوفیان گوشت او را خوردند و خواجه بکان وزیر وجمعی دیگر ازمردم اورابقتل رسانیدند. اینست جزای هرکه‌عصیان ورزید. وهم درشب دویم‌مه درعین طریقهٔ مخترقه شاهزاده سلطان علی‌میرزا وطهماسب میرزا واسمعیل میرزا راکه بجهت دیدن وملاحظه احوال‌ایشان بدرگاه‌کریاس اساس طلب فرموده بودند. بکوتوالی ایوانه میرزاگرجی‌که ازسلاطین زاده‌های ولایت گرجستان‌بودبقلعهٔ الموت‌روانه کرده رعایت بسیار ایشانرا فرمودند حیث‌قال‌النبی‌العربی صلی‌الله علیه‌وآله وسلم «رعایة صلةالرحم تزید فی‌العمر»وبمؤدای کریمهٔ «واولوالارحام بعضهم اولی ببعض»[۱] مراقبت‌ایشانرا اولی‌دانسته بکوتوالی قلعهٔ مذکور سفارشها فرمودند .

۱- سوره ۸ آیه ۷۵

وهم درین‌سال فرخ‌فال رای‌آن خسروکامکار صاحب‌اقبال برآن قرارگرفت که صبیهٔ سلطنت پناه خان‌احمد گیلانرا که از عمهٔ ماجده‌اش علیا جناب مریم‌بیگم بوجود آمده وموسوم است یخان‌بیگم جهت خلف ارجمند فیروز بخت سعادتمند خود ابوالمنصور سلطان صفی میرزا طال‌عمره‌فی‌ظل ظلیل ابدی‌التظلیل والده‌الاعلی، خواستگاری نمایند. وبجهت قرار مدار این کار خیریکدومرتبه‌ازریش سفیدان معتبر معتمد وخادمان حرم‌محترم‌بگیلان[1] فرستاده،چیزی‌مشخص نساختند. بالاخره رای عالم آرای برآن‌قرارگرفت که عمدة‌المنجمین وقدوة‌المستخرجین مولانا جلال‌الدین منجم که بزبان دانی ورشاد، موصوف است وسالها درمملکت گیلان مقیم‌بوده‌و خصوصیت تمام‌باخان گیلان دارد اورابجهت تشخیص‌ساختن وقرار دادن‌این‌امر بگیلان روانه سازند. مولانای مشارالیه دراول شهر رجب بگیلان‌رفته‌در نصف ماه‌مذکور مراجعت نمودوخبر رسانید که‌خان احمد عرض مینماید که قبل از این بنده نذرکرده‌ام وقسم خورده که مادام که صبیهٔ من‌بالغ نشود من بولایت عقدنکاح او باحدی نکنم وخودرا ازولایت عزل کرده‌اند اما از روی طرح در آخر گفته که کس بفرستند که شیرینی خورده شود وضمناً اظهار آزردگی نموده چنانچه بعد ازاین شرف عرض می‌یابد. الحاصل که‌شاه کامیاب قمررکاب در قزوین از حضرات صدوروعلماء ومشایخ استفتا نماید اگر حسب‌الشرع جایز باشد چون صبیهٔ صغیره است فقیر بولایة عقدکنم وفتوی راگرفته بفرستند. چون مولانا جلال منجم این اخبار را رسانیده شاه کامکار نواب سیادت وصدارت پناه میرابوالولی صدرانجوراکه درفنون علم خصوصاً درفقه یگانهٔ‌دورانست ونواب قدسی‌القاب مجتهدالزمانی‌میرسید حسین‌وحضرت علامی شیخ‌بهاءالدین محمدعاملی را طلب فرموده صورت مسئلهٔ مذکوره تقریر فرمودند حضرات مشارالیهم درجواب فرمودند که این‌نذر وسوگند منعقد نمیشود وموافق مذهب علماءامامیه رضوان‌الله‌علیهم‌اجمعین نیست چه خان‌احمدچون‌فرزند دیگر جزآن صبیه ندارد ووارث ملک، موروثی‌خوداورا میداند یحتمل که تأملی ودفع الوقتی[2] کرده‌باشد. نواب صدارت پناه ومشایخ کرام صورت فتوی را بمولانا جلال داده اورا روانهٔ‌گیلان گردانند. درین‌مرتبه که‌خان‌احمد فتاوی‌علماراملاحظه‌نمود دیگر معذرتی نتوانست آورد . بدرگاه گیتی‌پناه عرض نمود که از علماء و مقربان هرکه را تعیین میفرمائید بگیلان روان سازند که تانکاح مذکور بولایت هرکه ازجانب اشرف وکیل باشد جهت نواب شاهزادگی نورحدیقهٔ سلطنت وکامرانی عقد بسته‌شود . مولانا جلال بسرعت و استعجال ازگیلان بدارالسلطنهٔ قزوین آمده حقیقت معروض داشت. شاه باتمکین و خسرو سلیمان قرین نواب اقبال پناه اعتماد الدوله‌حاتم‌بیک راوکیل عقدکرده خدام فرشته احترام شیخ بهاءالدین محمد را باحضرت میرزاابراهیم همدانی‌وسایر طالبعلمان و مولاناجلال منجم همراه‌نموده جهت نکاح آن دواختر برج سلطنت بگیلان روان‌نمودند. مشارالیهم حسب‌الامر

۱- لن : بگیلا   ۲- لن : دفع الوصی

اعلی‌بدان صوب باصواب رفته بخدماتی که مأمور بودیند معروض خان احمد وحرم علیه‌اش داشتند. ایشان نیز اطاعت و انقیاد امر مذکور نموده آن در درج خدارت و شرف دودمان سلطنت و روحانیت دربهترین ساعتی‌ومرغوب‌ترین وقتی وفرخترین‌طالعی که مولانا جلال اختیار نموده بعقدازدواج شاهزادهٔ وهاج[۱] درآوردند. خان‌احمد پادشاه‌گرم‌جبلی رادرحرکت آورده مجلس انس وخرمی‌بسان بهشت‌برین آرایش وترتیب داده‌دست دریا مقاطر ببذل اموال‌گشاده جهانرا ازبزم جمشید وجشن فریدون‌یادداد وحضرات عالیات مذکوره راباهرکه رفیق ایشان بودو بدیشان تعلق میداشت از بزرگ وکوچک بتکلفات وتفقدات و انعامات محظوظ و بهره‌مند گردانید وخواص وعوام آن دیار را از مایدهٔ انعام وفواید اکرام بنصابی وافی رسانید وچندروز طویهاوجشنها ومهمانیها کرده وفرستادگان‌را اجازت مراجعت داده در روز پنجشنبه بیست‌وهفتم شهر شعبان سنهٔ‌مذکور بشرف پای بوس اشرف اعلی سرافراز شدند وحقیقت عرض نموده مراسم تهنیت بجای آوردند.

وهم دراواسط این‌سال کس‌ازدارالسلطنهٔ تبریز بدارالسلطنهٔ قزوین‌آمده حاکم‌تبریز عرضه داشت نموده که ازقاپی خواندگار امر شده که کس‌تعیین فرمایند که سرحد وسنور میانهٔ الکاء قزلباش‌و رومی‌مقرر شود که در میانه دانسته باشد و از قاعده قرارداد در نگذرند وتصرفی در مملکت یکدیگر نشود. شاه‌نصرت پناه‌قراحسن چاوشلوراکه از اعاظم امرا بود وبمزید عقل وکاردانی ورشد وزبان دانی‌از سایر امراء ممتاز ومستثنی میبمود وحکومت دارالسلطنهٔ قزوین باوتعلق‌داشت اورا مقررفرمودند که بدارالسلطنهٔ تبریز رفته آن معامله را مشخص سازد. امیر مشارالیه حسب‌الامر اعلی بدانجا رفته همراه پاشایان معاملهٔ سنور وسرحد را مشخص ساخته ازقریهٔ ارشتناب که ازقری وقفی غازانی است وازآنجا تاتبریز ده فرسخ شرعیست ومابین سراب ومیانه ودارالسلطنهٔ تبریز واقع‌است قرار دادند که ازآنجا تاتبریز از رومیان باشد و از اینجا تاترکمان‌کندی ومیانه از قزلباش باشد. رومیان سجلات کرده‌مهر خود برآن نهادند. وبعداز خدمات وتکلیفات ومهمانیها امیر مذکور را روانهٔ درگاه عالمپناه گردانیدند. به‌از صلح کاری نباشد دگر.مشارلیه درشهر ربیع‌الاول سنهٔ الف بدارالسلطنهٔ آمده‌بپای‌بوس سلطنت مناط سرافراز شد وایالت‌کرمان رابدو شفقت کرده اورا بدارالامان‌کرمان فرستادند.

وهم درغرهٔ شهرمحرم‌مکرم که منشأ عقد سنین ومبداء شهور آن سال‌نخستین بودآن خسرو باتمکین‌چون شاهوردی‌خان‌ولد محمدی خان‌عباسی از راه غلامی‌وجانسپاری‌پیش‌آمده مکرر پیشکشها و تحفها بدرگاه جهان‌پناه‌ارسال داشته شاه‌والاجاه را بخاطر رسید که باسشارالیه وصلتی‌کرده همشیرهٔ او را که باکره است و در غایت خدارت[۲] و طهارت افتاده[۳] جهت آن اعلیحضرت خواستگاری[۴] نموده نکاح نمایند. شاهوردی خان نیز اراده نمود که بیکی از اقوام

۱- لن : فرهاج ۲- لن : خدرات ۳- لن : افتاه ٤- لن : خاستگاری

شاهی ظل الهی پیوندد. چون این التماس بمسامع عزوجلال رسید شاه جهان پناه صبیهٔ نواب بدیع الزمان میرزا ولد نواب بهرام میرزا را باوعنایت فرمود. لاجرم مقصود بیک ناظر رابجهت آوردن همشیرهٔ شاهوردی خان مقرر داشته خلاع فاخره از تاج وکمر مرصع واسپ وزین وسایر ملبوسات بجهت شاهوردی خان مرحمت فرموده زرقالین راکه مقررست باساز یراق واسباب طوی ناظر مشارالیه بخرم آباد رسانید و بعضی از طلبه را همراه برده خاتون مشارالیه را نکاح بسته بدارالسلطنهٔ قزوین آورد . و همچنین فرستادهای شاهوردی خان بجهت بردن صبیهٔ نواب بدیع الزمان میرزا بدارالسلطنت آمده او را نیز بقاعده وآداب وترتیب عقد بسته بلرستان بردند. شاه جهان پناه طوی وجشن نموده همشیرهٔ اورا درسالک سایر خادمان حرم محترم منخرط گردانید.

وهم در روز دوشنبه مقرون بالفتح والنصرة والاقبال، مصطفی سلطان کنگرلو حاکم طبس با اوزبکانی که بتاخت الکاء او آمده بودند جنگ نموده یکصد نفر از اوزبکان را بقتل رسانیده بابعضی دیگر که اسیر و دستگیر شده بودند از خراسان بدرگاه همایون آمدند. شاه جهانیان سلازمان اورا رعایت فرموده خلاع جلدو از اسپ وزین وتاج وکمر ارسال داشتند. سابقاً شرف عرض یافت که شاه جهان پناه درین سال مطمح نظر کیمیا اثر ونیت خیر نهمت آن بودکه خود بممالک خراسان بلکه قندهار وسیستان رفته الکاء موروثی را از دست معاندان گرفته وجود خبیث آن طایفه را از آن بلاد فاخره پاک سازدوساعت اختیار کرده بباغ سعادت آباد نزول اجلال فرمودند. درخلال این احوال فرهاد خان چون اطراف وجوانب الکاء طبرستان وآذربایجان وعراق را آشفته میدید لاجرم صلاح رفتن اشرف بخراسان ندیده خود داوطلبید وبا سایر امراء متوجه خراسان گشت . چون درین ایام اسفراین وجوین وسبزوار در تصرف امراء شاهی بود از نیشابور تاهراة اوزبکان داشتند خان مشارالیه برسرنیشابور رفته آن بلدهٔ طیبه را سرکزوار محاصره ویکچند روز آن شهر را احاطه نموده سیبه ها و نردبانها پیش برده بدان رسانید که آن بلده را تسخیر نماید. چون عبدالمؤمن خان ولد عبدالله خان درمشهد بود بغایت از آمدن خان بخراسان هراسان گشته متحصن بقلعهٔ مشهد اقدس شده قدرت بیرون آمدن نداشت. اتفاقاً [شاه] عالم آرارا بخاطر رسید که چون رایات ظفر آیات شاهی همراه لشگری نیست مبادا چشم زخم روزگار آسیبی برخان مذکور واقع شود وباعث برشماتت اعدا وپریشانی احباگردد، حکم اشرف بنفاذ پیوست که فرهادخان در روز متوجه درگاه شود که سال آینده بی قضای الهی و بتوفیقات نامتناهی بسعادت واقبال متوجه خراسان ودفع ورفع آن گروه بی ایمانست. خان مذکور امتثالاً بفرمان الاعلی دست از سیبه ویورش بازداشته متوجه درگاه معلی گردید ودر روزیکشنبه شاه عالمیان تاساوخ بلاغ باستقبال خان رفته در روز چهارشنبه چهاردهم شهرشوال خان داخل قزوین شد.

وهم درمنتصف شهر ذی حجهٔ حجهٔ مسطوره نواب کامیاب اعلی بقصد سیر وشکار متوجه ری شده تاکن وسلقان آمده شکارکنان بازبدارالسلطنه تشریف بردند.

وهم در شهرذی‌حجه از جانب عبدالمؤمن ولد عبدالله‌خان‌بدخشانی موسوم بمیرزا خواجه مشهور بخواجم که از ملازمان او بود برساله و ایلچیگری بپایهٔ سریر اعلی آمده کتابات او را رسانید. چون‌مشحون بردلیری‌وبابائی وزیاده سری بود شاه‌عاقبت محمود قراربجنگ داده نورعلی‌بیک که یکی از قورچیان عظام بود بایلچیگری نزد او فرستاده در برابر نوشتند که صلاح صلاح‌جنگست. انشاالله الرحمن بعد ازنوروز رایات ظفر آیات متوجه خراسانست وقرارکار برجنگ وکار زارست نه‌آنکه بدستور همه‌سال مدار برفریب وقراردهند. چون‌فرهادخان از خراسان بعراق آمده عبدالمؤمن خان بیشه را خالی دیده متوجه خراسان شد. وخبر او درعراق شایع شد. شاه عالم پناه‌یورش‌خراسانرا بسال‌نو انداخته متوجه‌دیگر مهمات که ضرورتر میبود گشتند. وخواجم ایلچی مذکور را بنواب اقبال پناه‌حاتم بیک سپردند. وی در منزل نواب‌مشارالیه میبود. ودر شهر محرم متوجه دارالسلطنهٔ‌اصفهان ودارالعبادهٔ یزد شد. ازآن محال سیر وشکارکنان باز بقزوین آمده عزیمت زیارت مقدسهٔ دارالارشاد اردبیل نمودند. و درمیان زمستان که آفتاب عالمتاب دربرج جدی بود متوجه‌دارالسلطنهٔ قزوین‌شده روزیکشنبه بیست وپنجم شهر ربیع‌الاول سنهٔ‌الف بدارالمؤمنین قم آمده روز دوشنبه بجانب قزوین درحرکت آمدند یکشب بیشتر درآنجا توقف نکرده از راه طارم وخلخال بدارالارشاد تشریف برده بعد ازسودن جبین برخاک آن‌سرزمین ملتمسات خودرا معروض‌داشته ندای اجابت انتما در آن روضهٔ مقدسه وحظیرهٔ منوره ازهاتف غیب وعالم لاریب استماع فرمودند. و دراول دلو ازآنجا بقزل آغاج‌وتماشای‌کناردریا رفته فرهاد خانرا برسر طوالش وحاکم‌آنجا فرستادند. وولدانصار خلیفه که‌حاکم قراجه داغ بود وی‌از اعادی‌خود که‌در درخانه قوی‌وصاحب‌اختیار بودخصوصاً مقصودبیک ناظر قراجه‌داغلو[1] توهمات و دغدغه نمود و مردم خود را از آب ارس گذرانیده برآن ضلع نشست. غازیان ظفر نشان واقف شده برسر لشگریان و اموال‌اوآمده تمامی را نهب وغارت نمودند. هرکه برتافت سر ازحکم توجان داد بباد. شاه‌عالمیان در آخر حوت از آذربایجان داخل دارالسلطنهٔ قزوین شده مقررنمود که فرهادخان برسرخان احمد بگیلان رفته او را بدست درآورد. باعث برغبار خاطر اشرف ازخان احمد آنکه مشارالیه قطع ازمضایقهای ناخوش ومقالات مشوش درباب وصلت کتابتی طولانی عریض مشتمل برشکایت بسیار ونکایت بیشمار بمقربان نامدار نوشته ماحصلش آنکه کار من بجائی رسیده که دست اهل وعیال خود را گرفته بدیارکفر روم. خاطر عاطر دریا مقاطر از آن‌سخنان منحرف‌گشته برزبان‌الهام‌بیان‌جاری ساختند که خان‌احمد سالها درقلعه محبوس بود و چون نوبت سلطنت باسمعیل میرزا رسید اورا از قلعه بیرون‌نیاورد ووالد ماجدم شاه سلطان محمد چون برسریر سلطنت متمکن گشت او را از قلعه بیرون آورده همراه بدارالسلطنهٔ قزوین‌آورد ورعایت وشفقت‌بسیار بدونموده‌اساس‌واسباب‌وجمعیت بیشتر از زروگوهر واسپ وشتر واستر بدو داد. مع هذاهمشیرهٔ خود را بامال‌فراوان بدو داد وتمامی‌مملکت گیلانرا

---

۱ - لن: قراچهداغلو

که در تصرف قزلباش بود بدو ارزانی داشت و او را دوستکام و مقضی المرام بمقام خود فرستاد وبعد از آنکه ایران بوجود فایض الجودنواب همایون‌سامزین شد مانیز روش پدرنامور منظور داشته همواره ممدومعاون او بوده وانواع نوازش وپرسش خویشاوندانه بجاآوردیم[۱] و چون او را صبیهٔ بود وازین سلسلهٔ علیه از عالم یگانگی ورفع بیگانگی بجهت فرزند ارجمند سعادتمند خود طلب نمودیم. درهرمرتبه که احدی ملاحظه نماید چه‌قصور وفتور و کسر و نقصان بحال او راه یافته که‌او از دست مابیلاد کفر رود واز ماچه‌نقصان‌وخسران بدوسملکت او راه یافته القصه. بیت :

چو تیره شود مرد را روزگار همه آن کند کش نیاید بکار

وخان احمد همچنان برسرآن سخنان بود و درمقام‌تدارك وتلافی نبود . لاجرم نواب همایون فرهاد[۲] خانرا برسر او بگیلان فرستاد . خان زمان از راه گسکر متوجه آن دیار گردید ورای عالم آرای همگی متوجه رفتن خراسان واندیشهٔ آن معاندان می‌برد .

وهم ازمعظم وقایع‌این سال کثیر الاختلال ارتحال سیادت ومغفرت پناه مرتضی ممالك اسلام میرغیاث‌الدین‌محمد میرمیران یزدی بود که مدتی بربستر بیماری وناتوانی افتاده در قریهٔ ندوشند یزد رحلت نمود . نعش شریف آن آن حضرت را بتفت برده در جنب مقابر اجداد و اقوام عظامش دفن نمودند . و در شهر جماذی‌الثانی سنهٔ مذکوره خیرفوت او بدارالسلطنهٔ قزوین رسید .

وهم درین‌ماه قورخمس خان‌شاملو که از حبس پادشاه دارالاسلام بغداد خلاصی یافته بدرگاه گیتی‌پناه بدارالسلطنهٔ قزوین آمده پناه بدولتخانهٔ مبارکه آورده بطریق صوفیان سعیل اسلمش‌گشت. کسی از خلفاء وذاکران وطریقچیان او بحال او نپرداخته پسرزاده‌اش کلب‌علی‌بیك بن‌طهماسب‌قلی‌بیك برسراوآمده او را دردولتخانهٔ مبارکه پاره‌پاره کرد ومدت سه‌روزلاشهٔ او در زیر چادرشب شطرنجی نهان بود. وبالاخره جمعی ازشاملویان اورابرده‌دفن نمودند.

وهم درین ایام سلطان معصوم‌ترکمان باحسن سلطان شاملو ولدشاهوردی خلیفه که از مردودان وگریختگان درگاه بودند ایشانرا گرفته بدارالسلطنت‌آوردند. شاه‌ترحم نموده از جرایم ایشان گذشته امان یافتند.

وهم درین اوان اسمعیل‌سلطان برادر امیرخان موصلوراکه او نیز ازگریختگان‌درگاه بود اورا گرفته آوردند. درائناء سیاست گریخته پناه آستانهٔ امام‌زاده واجب‌الاحترام شاهزاده حسین‌برد. پیراحمد موصلوکه ازاقوام بود او را بقتل رسانید. بیت :

سری که‌گردن از امرت کشید دورانش برآستان تو اکنون کشان‌کشان آورد

۱- لن: آوریم ۲- لن: فرها

وهم درروز یکشنبه بیست‌وهفتم شهر شوال شاهزاده سلطان حسین‌میرزا که درسن سه‌سالگی بودو کمال فطرت وفراست داشت دردارالسلطنهٔ قزوین داخل حوریان بهشت گردید. نواب صدارت پناه‌میر ابوالولی‌حسب‌الامر عالی بتجهیز وتغسیل او قیام آورد و او رادرجنب قبر امام‌زاده دفن نمودند.

وهم درین‌سال شاه دریا نوال‌مقدار یکهزار خروار گندم که درآن سال هرخرواری‌بهفت هزاردینار قیمت داشت‌ازمحصولات قریهٔ دستجرد دارالسلطنهٔ قزوین بفقراء و مستحقین وصلحاء و ساکین انعام وتصدق فرمودند.

و هم در اواخر این‌سال بعداز مراجعت دارالارشاد اردبیل حکم بتخریب‌قلعهٔ قهقهه که در آن حوالی واقعست فرمودند. وآن قلعه راحسب‌الامر اعلی‌از حصانت باطل نمودند و کوتوالان را برطرف ساختند.

وهم در ذی‌حجه حجهٔ مذکوره این‌سال مولانا آقاجانی تبریزی که از افاضل زمان بود وخدمت تولیت آستانهٔ مقدسهٔ منورهٔقم‌تعلق بدوداشت بعد از تشرف بزیارت حج‌بیت‌الله‌الحرام وطواف‌رکن ومقام‌درآن بلدهٔ معظمهٔ زادهٔالله‌شرفا وتعظیما جان‌بجانان سپردودرآن ارض‌طیبه مدفون گشت.

وقایع سال سیزدهم از سلطنت خراسان و سال ششم از پادشاهی کل ایران

نوروز این سال وتحویل آفتاب عالمتاب ببرج حمل آخر روزجمعه ششم جمادی‌الثانی لوی‌ئیل بعضها الف‌بعض احدی والف. در روزشنبه هفتم، پادشاه‌اقلیم‌چهارم‌دردارالسلطنهٔ‌قزوین بایوان چهل‌ستون برآمده بدستور مجلس جشن‌نموده آن روز را بنشاط وانبساط‌گذرانیدند.چون سلطان بدیع آئین ربیع‌سپاه‌سبزه و ریاحین براطراف صحراء وبساتین کشید و بیدادگران خیل شتا پای عزم دررکاب رحیل آوردند موکب اعلی درین ایام نشاط انجام عنان عزیمت بصوب ولایات گیلانات وتسخیرآن محال مصروف داشتند. بیان این حال وتفصیل این‌مقال فرارو واستیصال سلطان سریر برسند فضل‌وافضال‌خان احمد پادشاه‌گیلان است. سابقاً شرف عرض یافت که چون شاه جمجاه از مملکت خراسان بتخت ایران آمده در دارالسلطنهٔ قزوین بر سریر سلطنت و پادشاهی متمکن گشتند معاملات و دارایی گیلان بخان مشارالیه امضا فرموده صداقت و محبت بواسطهٔ عرق‌سیادت وطریقهٔ مصاهرت بمثابهٔ بود که‌جدائی‌وبیگانگی‌بهیچوجه من‌الوجوه در میان نبود . درخلال این احوال دریورش اول‌خراسان که‌مرشدقلی چاوشلو در چمن بسطام‌بقتل رسید بعضی از امراء چاوشلو مثل محمد شریف‌خان حاکم قزوین پسرزادهٔ حسین‌بیک قورچی‌تیروکمان شاه جنت مکان ومحمودخان پسر پیره محمدخان روگردان شده تحصن بگیلان جستند وبخدمت خان احمد پیوسته خودرا بدو رسانیدند.بعداز ین‌قضیه‌گمان

باریافتگان این‌آستان این بود که حضرت خان‌احمد اخلاص‌ودولتخواهی ومصاهرت وقومی‌را منظور داشته‌آن جماعت مردود راگرفته نزد آن پادشاه صاحب قران می‌فرستند. مشارالیه ازآن تجاهل نموده پس‌ازآن حکم‌جهان مطاع صادرشد که خان‌احمد آن جماعت را بدرگاه‌گیتی گیتی‌پناه فرستند. مشارالیه همچنان تغافل‌نمود تاآنکه بعضی از امراء مثل فرهادخان وغیره بخان‌احمد چیزها نوشته پیغام دادندکه لایق‌بحال آن جناب نیست‌که جمعی‌که مردود وروگردان ازین‌درگاه همایون شده باشند وبدانجا گریخته ومع هذاحکم اعلی‌بفرستادن آنهاشرف صدور یافته مساهله نموده بتغافل گذرانند. آخر این نتیجهٔ خوبی وثمرهٔ نیکوئی نخواهد داد. وحضرت خان اعقل مردم زمانه است بهتر ازدیگران معاملات پادشاهی وسلطنت را میداند و طریق نمک خوردگی و صوفیگری و حقوق قدیمی و خویشی و قومی این نیست‌که جماعت مردود را بی واسطه وفایدهٔ خودنگاهٔ دارد واکابر چنین گفته‌اند :

رباعی :

با دشمن من‌چودوست بسیارنشست — با دوست نشایدم دگر بار نشست

پرهیز ازآن‌عسل که بازهر آمیختت — بگریز از آن مگس که برمار نشست

وخان احمدپادشاه ازین مفتحات غافل شده بود همچنان ایشانرا بدرگاه نفرستادتاآخر حکم‌جزم‌رفته بالضروره فرستادچنانچه مذکورگشت وامیر حسام‌الدین‌گیلانی که‌وکیل وصاحب اختیارخان بود درمیانه محرك سلسلهٔ فتنه‌وفسادگشته مانع بودونمیگذاشت که‌خان‌احمد حقوق خدمات سابق راکه ابآءعنجد برین دودمان ولایت مکان دارد برقرار [دارد]. چون دانست‌که بخیهٔ کار او برواقتاده وشاه جمجاه انتقام‌ازو خواهد کشید میرحسام‌الدین باخان احمد قرارداد که توسل بدرگاه خواندگار می‌باید جست تا درحمایت او از آفات واردات مصون باشیم و تا آن نمیشود شاه‌والاجاه دست ازماباز نمیدارد وسفارشات‌وکتابات ازحضرت خواندگار می‌باید گرفت . خان احمد چون این سخنان را استماع نمودگول خورده بامیر حسام قرارداد‌که ببهانهٔ زیارت مکه معظمه‌زاده‌الله شرفاً وتعظیماً بروم‌رفته خودرا بقاپی رساند وعرضه ونوشتجات او را بنظر سلطان مراد خواندگار رسانیده ملتمسات اوراصورت دهد. امیر حسام‌ظاهراً بقصد زیارت نهانی بدریا نشسته متوجه استنبول گردیدکه حاجات وملتمسات خان‌احمد را معروض بارگاه خواندگاری ووزراءاعظم گرداند والتماس سفارش خان‌احمد والکاء اونمایدکه درین باب بنواب‌کامیاب قمر رکاب اشرف‌اعلی چیزی بنویسد. اما خان‌احمد بجهت اخفاء این‌امر تدبیر کرده‌بود عرضهٔ بنواب‌کامیاب مالك رقاب نوشت‌که میرحسام‌الدین درین ولاقصدزیارت مکهٔ معظمه نموده روانهٔ زیارت شد مبادا که اعداء معروض دارندکه اورا بروم فرستاده. اتفاقاً در آن‌ایام ایلچی ازدرگاه‌گیتی پناه بجهت‌گرفتن قلعهٔ نهاوندکه در تصرف رومیان بود بقاپی‌رفته بود و نواب خواندگار امرکرده بودکه طاوس قیورقی قلمی فرمایندکه سنجق‌دار و مستحفظان رومی‌که درقلعهٔ نهاوند[هستند] آن قلعه را بتصرف اولیاء قاهرهٔ شاهی دهند . در آن وقت

میرحسام‌الدین مذکور واقف‌گشته بوزراء اعظم عرض مینماید که مقررست که هرجا پای‌اسب روسیه بدانجا رسد از تصرف بیرون ندهند وآن شرارت وبدنفسی‌اوباعث آن‌شدکه نهاوند ندادند وبع هذاسعروض ساخته که میخواهم که طاوس قیورقی بمن عنایت شود که جهت‌خواندگار در قزوین قلعهٔ بسازم . و دیگر حکایات ناملایم موحش که حد او نبود از روی جهل و نادانی مذکور ساخت حضرت خواندگار ووزراء اعظم گوش بسخنان واهی‌آن سفیه‌نکرده نصیحتی‌چند در جواب نوشتجات خان‌احمدنوشته ارسال داشتند. در خلال این احوال خواجه مسیح زرگر لاهجانی که در آن اوان از جملهٔ وزراءخان احمد بود و مدار مهمات و دادوستد و معاملات آنجا با و میگذشت بواسطهٔ تشیع و صوفیگری که بدین دودمان خلافت مکان داشت چون واقف شد که خان احمد پادشاه را درخلال این احوال کفران نعمت می‌نماید و با ولی‌نعمت و یا ولی نعمت‌زاده درمقام منازعه‌است زبان‌نصیحت بیان از روی‌صلاح ونمک‌خوردگی گشوده‌بحضرت خان‌احمد پادشاه‌عرض‌نمود که‌اطاعت شاه سپهر منزلت که ولی‌نعمت[۱] است‌واجب ولازم‌است وتا غایت اثر دودمان این‌سلاطین‌گیلان بمحض شفقت وعنایت بی‌غایات ایشان مانده‌وایشان شما را از قلعهٔ اصطخر بیرون آورده بجا ومقام خود فرستادند. و اینهاهمه از دولت این سلسلهٔ علیه است که روزی بندگان گشته ودرهرمرتبه ازمراتب رضا جوئی خاطر اشرف اقدس اعلی‌مقدم برجمیع چیزهاست . خان احمد پادشاه چون این سخنان خیر ازآن خواجه عاقبت اندیش اصغا فرمود جهل ونادانی اورابراین‌داشت که باخواجه مشارالیه بی‌التفات‌گردد. لاجرم‌تقویت جانب میرحسام‌الدین کرده خواجهٔ مذکور را فدوی و یکجهت شاه دانست. خواجه نیز بنابرصلاح کارخود و پیش‌بینی و مآل‌اندیشی درمیانهٔ این غوغا روگردان ازخان احمد پادشاه شد کوچ برکوچ بقزوین آمده بعز بساط بوسی اعلی سرافراز شد . وحکایات گیلان وبندوبست آن دیار را بواجبی خاطر نشان همایون نموده و رفتن میرحسام الدین بروم .....

۱- لن: نعمت واجب

فهرست اعلام اشخاص

«ب»

«پ»

«ذ»

«ر»

«ش»

«غ»

«ف»

«ق»

«ک»

«گ»

«ل»

«ی»

فهرست نام جایها

«پ»

«ت»

«ج»

«چ»

«ح»

«خ»

«ز»

«س»

«ش»

«ع»

«ک»

«گ»

فهرست ملل و نحل

فهرست مشاغل و مناصب

لغات ـ ترکیبات ـ اصطلاحات

فهرست کتب و رسالات